تاریخ قومس

شامل:

وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و شرح حال
عارفان، دانشمندان، شاعران، هنرمندان، وزرا، و مشاهیر نواحی :
سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، جندق و نقاط تابعه آنها

بانضمام

تاریخ مشرق ایران از دوران ماقبل تاریخ تا عصر حاضر

تألیف :

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

تاریخ قومس

شامل:

وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و شرح حال
عارفان، دانشمندان، شاعران، هنرمندان، وزراء و مشاهیر نواحی:
سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، جندق و نقاط تابعه آنها

بانضمام

تاریخ مشرق ایران از دوران ماقبل تاریخ تا عصر حاضر

تألیف:

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

حق تجدید چاپ با مؤلف است

تاریخ قومس

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

چاپ سوم ۲۲۰۰ نسخه
اردیبهشت ۱۳۷۰ خورشیدی
لیتوگرافی امیر ــ چاپخانه آرین
صحافی ایران



انتشارات کومش
تهران ــ ونک خیابان آفتاب شماره ۲۱
تلفن ٦٨٤٩١٠

بقلم استاد دکتر ذبیح‌الله صفا
رئیس دانشکده ادبیات تهران

مقدمه

کتابی که اکنون از نظر خوانندهٔ گرامی میگذرد محصول کوشش مداوم چندین سالهٔ جوان پاکباز دانشمند و دانش‌پژوهی است که بی‌انگیزهٔ مادی و تنها بر اثر عشق و علاقه شخصی بتحقیق و آرزوی خدمت بزادگاه خود و نواحی اطراف آن فراهم کرده است. اینگونه کتابها که درباره تاریخ و جغرافیای بلاد و نواحی مختلف نوشته می‌شود، در ایران سابقهٔ ممتد دارد و ازروزگاران قدیم نمونه های پرارزشی از نظایر آنها بما رسیده است مانند، کتابهای تاریخ بخارای نرشخی، فارسنامه ابن البلخی، تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار، تاریخ بیهق علی بن زید بیهقی، تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیر الدین مرعشی، بدایع الازمان و عقد العلی از افضل الدین ابوحامد کرمانی و چند کتاب ارزندهٔ دیگر که در میان آثار ادبی زبان فارسی شهرت دارند.

ارزش این کتابها تنها از جهت ادبی نیست بلکه بیشتر از جهات مختلف جغرافیایی و تاریخی واجتماعی و نظایر آنهاست. از این کتاب ها

که برخی بظاهر کوچك و محدودند، اطلاعات بسیار ذیقیمت در بارهٔ مسائل‌مخصوص به هریك از نواحی که درتواریخ کلی قدیم‌آنها اشاره یی نمی‌شد میتوان بچنگ آورد. مثلا دربارهٔ‌مدارس وعلما، جغرافیا، خاصه جغرافیای تاریخی، خاندانهای بزرك ریاست و امارت و علم، اطلاعات تکمیلی‌تاریخی، نکات سودمند در بارهٔ سیر ادب وفرهنگ در ایران‌وامثال آنها مرهون این کتب است.

ناحیهٔ قدیم کومش (قومس درمتون جغرافیایی اسلامی) یکی از این نواحی مشهور ایرانست که ازروزگاران قدیم همواره اهمیت‌داشته و نام آن بکرات در کتب تاریخی‌وجغرافیایی‌آمده است. اهمیت این‌ناحیه مخصوصاً درآنست که معبرطبیعی رابطه میان نواحی شرقی‌وشمال شرقی ایران با نواحی‌مرکزی و غربی بوده و بهمین جهت کمتر حادثه یی میان شرق وغرب ایران رخ‌داده که اسمی‌از کومش درآن راه نیافته باشد. شهرهای مهم کومش وبعضی از قلاع آن از جملهٔ نقاط مهم تاریخی ایران بوده وحوادثی شگرف درآنها سپری شده اند. مانند قلعهٔ رأس الکلب که ترجمهٔ غلط عربی است از کلمهٔ «سگ سر» یا «سگسار» یعنی محل قوم سکا (البته دستهٔ کوچکی ازمهاجران این قوم به محل‌مذکور) وهمانست که امروزآنرا سنگسر می‌گویند وقلعهٔ‌بزرگی ازاسمعیلیه که در شمال شهمیرزادواقع وبه شیر قلعه موسوم است، واز سلسلهٔ قلاع متعددیست که اسمعیلیان در رشته های البرز کوه داشته اند وقلاع سارو (سارویه) و پاچنار سمنان که مانند کهندژهای قدیم بنظر می‌آید و امثال‌اینها.

قسمتی از نواحی‌شمال شرقی سمنان وشمال دامغان امروزی که در پای سلسله جبال قارن قرار گرفته اند از جملهٔ نواحی معروفی‌هستند که ازدورهٔ اشکانی تا چند قرن اول ازعهد اسلامی‌محل حکومت سلسلهٔ امرای

آل قارن وخود بتنهایی محل وقایع مهم بوده اند . از شهرهای دامغـان (هکاتوم پیلس) و بسطام (بستام مأخوذ از ریشهٔ ویستهم) و ناحیهٔ معروف خوار و حوادثی که بر آنها گذشته است می‌توان اطلاعات کثیر بدست آورد .

از همه اینها مهمتر وجود عدهٔ زیادی از آثار باستانی در این ناحیهٔ وسیع و همچنین وجود رجال و بزرگانیست که در ادوار ماضیه در دامن قومس تربیت یافتند از قبیل :

بایزید بسطامی ، بوالحسن خرقانی ، منوچهری دامغانی ، علاء الدولهٔ سمنانی ، فروغی بسطامی ، یغما و نظایر آنان از علما و متصوفه و وزرا و امرا .

دربارهٔ این ناحیهٔ عظیم و مهم تاریخی ایران حتماً می‌بایست کتابی تدوین شود که همهٔ مسائل مربوط بآن را از قدیم الایام تا کنون روشن سازد و این کار شگرف مستلزم کوشش و مجاهدت فراوانـی بود که جز بصبر و حوصله و مداومت در تحقیق بپایان نمی‌رسید . جای کمال خوشوقتی است که دوست عزیز و فاضل ما آقای عبد الرفیع حقیقت کمر همت برمیان بست و این مهم را با نیروی جوان و اندیشهٔ پیر خود انجام داد و نتیجهٔ این کوشش چند ساله را اکنون به نام تاریخ قومس بمورد استفادهٔ پژوهندهٔ تاریخ این سامان درآورد .

در این کتاب کلیه مسائل جغرافیائی و تاریخی و باستانشناسی و تحقیقات مربوط برجال و معاریف قومس مورد تحقیق و استقصاء قرار گرفته و ذکر شده است . از خداوند متعال توفیق آقای حقیقت را در خدمات شگرف تر و مهمتری مسألت دارم .

ذبیح الله صفا



آرم تاریخی قومس
(چابک‌سوار اشکانی)

جهان پیرما ، قهرمانیها ، ازخودگذشتگی‌ها،دلاوریها، نبردها وصحنه های خونین بسیار بخود دیده است و تاریخ زندگانی‌آدمی ازآغازتا بامروز پر است از این پیش‌آمدها و سرگذشتها. بسیاری ازمردان بزرگ درراه آرمان خود ویاملت خویش‌جان برکف نهاده‌اند، تاریخ‌نیز بارزش هریک داستان و داستانها آفریده است .

پیش گفتار مؤلف

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا
بر خاك عجز میفکند عقل انبیاء
گرصد هزارسال همه خلق کائنات
فکرت کنند درصفت و عزت خـــدا
آخر بعجز معترف آیند کای اله
دانسته شدکه هیچ ندانسته ایم ما

روح پدرم شادکه میگفت به استاد
فرزند مرا عشق بیاموز ودگرهیچ

راستی باهمه‌قلم فرسائی‌درهرموضوع این تألیف وتألیفات دیگرم . باید اعتراف نمأیم که‌بیانم درترجمان احساسات وعشق وعلاقه‌مفرط به‌کار مطالعه وتحقیق‌که با سرشتم عجین گردیده، قاصراست.

من ازروزیکه خودرا شناخته ام تاکنون عشقی بالاتروفاخرتر ازمطالعه وتحقیق در تاریخ‌وشعروادبیات‌وهمچنین‌کاوش‌درگفتاروااندیشهٔ بزرگان نیافته‌ام، بهمین‌لحاظ‌درراه نیل به‌این مقصود عالی‌بامنتهای ازخودگذشتگی‌پیش رفته‌ام‌وگاه اتفاق‌افتاده که شبانه‌روزبیش ازسه الی چهارساعت‌استراحت ننموده‌ام، ولی بعلت‌عشق زایدالوصفی که بتحصیل‌دانش‌داشته‌ام‌هیچگونه خستگی‌درخود احساس‌نکرده‌ام :

ژان‌پل‌سارتر نویسندهٔ وفیلسوف شهیر فرانسوی دریکی ازآثارخود نوشته :

(زندگی‌من‌درمیان‌کتابها شروع شد، و در میان‌کتابها نیزبخاموشی خواهدگرائید) بدون مبالغهٔ این‌گفته سارتردرمورد زندگی من‌کاملا صادق است . وشرح احوال نگارنده نیز که درپایان این‌تألیف بچاپ رسیده مؤید این گفتارمی‌باشد.

کتابی که بنظرخوانندهٔ ارجمند میرسد شرارهٔ دیگری ازعشق‌بمطالعه وتحقیق‌موردبحث درسطوربالا است .

آنتوان چخوف نویسنده بزرگ روس درقطعه (هاملت مسکوی) از زبان یك روشنفکر روسی نوشته است :

(از وقتی بدنیا آمده ام درمسکو زندگی کرده ام . اما خدا شاهد است من ریشه و اصل مسکورا نمیدانم ازعلت وجود ، فایده و نیازهای آن هم سردرنمی آورم ، درانجمن شهر راجع باداره شهر با اعضای انجمن صحبت می کنم. اما نمیدانم مسکو چند میل مربع مساحت دارد ، جمعیتش چقدراست . متوفیات ومتولدینش چند تا است خرج ودخل شهرچگونه است تجارت آن چطوراست ، وباکی روابط بازرگانی داریم ؟

مسکوغنی تر است یالندن، واگرمسکو غنی تراست علتش چیست ؟ ...)

نگارنده نیز از بدوآشنائی به محیط زادگاه خود وهمچنین مطالعه و وروددرعالم کتاب، نظیرسئوالات فوق الذکررااز خود مینمودم.

در نتیجه بیشترسئوالاتم بدون جواب میماند، بالاخره بعللی که در مقدمه کتاب اول خود (تاریخ سمنان) نوشتم مصمم به تألیف تاریخ زادگاه خود سمنان شدم ودر اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ شمسی نسبت بچاپ کتاب مذکور اقدام نمودم.

بعد از طبع و نشر تاریخ سمنان در ضمن مطالعات دقیق و مداوم خود متوجه شدم که مطالب تاریخی تألیف مذکور آنطوریکه باید یکنفرمحقق و پژوهنده را قانع نمی کند، واز طرفی چون درضمن تهیه مطالب تاریخ سمنان متوجه این امرشدم که یکی از مهمترین ایالات مرکزی ایران که درحقیقت معبرطبیعی شرق وغرب کشور پهناور ایران از قدیمترین زمان تاریخی تاکنون بوده مورد تحقیق قرارنگرفته واسم آن ایالت فقط درکتب تاریخی مضبوط و درحقیقت مدفون و فراموش شده است، بهمین جهت با در نظرگرفتن یادداشتها و مطالعات آماده شده قبلی خود در موقع تهیه مطالب تاریخ سمنان مصمم به تألیف تاریخ مفصل ایالت تاریخی کومش که عربها آنرا قومس خوانده‌اند ومورخان ایرانی نیز به پیروی از نویسندگان عرب درکتابهای خود آنرا قومس ثبت نموده‌اندشدم .

ونسبت به تهیه مطالب پراکنده وآشفته این تألیف پرداختم، در ابتدای کار درنظرداشتم مطالب تاریخی این تألیف را اختصاصی و اجمالی تهیه و تنظیم نمایم ولی درضمن کار متوجه شدم که بیان سلسله وقایع تاریخی این ایالت بطرز نظر مورد نظر ممکن نیست، وهمانطوریکه نوشته شد سرزمین کومش (قومس) ازقدیمترین زمان تاریخی نقطه ارتباطی نواحی شرق وغرب وشمال شرقی ایران بوده وبعلت اهمیت سوق الجیشی وارتباطی خوددر کلیه وقایعی که درمشرق یا مغرب یاشمال شرقی ایران دراعصار مختلفه تاریخ رخ داده سهیم وشریك بوده است.

بهمین لحاظ وقایع تاریخی این تألیف ازدوران ما قبل تاریخ تا عصر حاضر به تفصیل مورد بحث قرار گرفت وتاریخ مشرق ایران نیز ضمیمه آن گردید .

کتاب حاضر دارای ۲۶ فصل میباشد وبطوریکه ملاحظه خواهیدنمود از وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی ، طبیعی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی وجغرافیای تاریخی ، وهمچنین شرح احوال عارفان ، دانشمندان ، شاعران ، هنرمندان ، وزراء و مشاهیرایالت مذکور از قدیمترین زمان ممکنه تاکنون سخن رفته است .

طهران بتاریخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۴ شمسی
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

متن سخنرانی آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد دانشسرای عالی تهران در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان

انسان و کتاب

کرهٔ زمین بصورت مستقل کنونی درحدود شش‌هزار میلیون سال پیش به وجودآمد. اینکره مانند همه هستی همواره درتغییر کمی و کیفی بود. ازاینرو درجـریان زمان، تحول پذیرفت وبخشی ازموادآن دگرگون وجاندارشد.

کره زمین ازلحاظ تطورجانوران از پنج دوران گذشته است: یك دوران مقدماتی و چهاردوران اصلی. ازروی‌سنگواره‌ها یافسیل‌هایی که‌به‌جامانده‌است، می‌توان گفت که نخستین جانداران دردوران مقدماتی یعنی‌پیش از ۱۶۰ میلیون سال‌پیش پدیدار شدند، وانسان در دوران چهارم یعنی تقریباً یك میلیون‌سال پیش پدیدآمد. بنابراین انسان یکی‌از نمودهای جدید هستی است.

انسان جانوری است ازشاخهٔ مهره داران ومانند سایرجانوران مهره‌دار، استخوان بندی اوبرمحوری به‌نام تیره پشت استوار است.

انسان مهره‌داری‌است ازردهٔ «پستانداران» ومانند سایرجانوران پستاندار. بچه‌خود را دراندرون بدن خود، درزهدان میپرورد وسپس میزاید وچندگاهی به او شیرمیدهد.

انسان پستانداری است ازراسته «نخستی‌ها»، و نخستی‌ها جانـورانی هستند بادست‌ها و پاهایی گیرنده ومغزی رشدکرده شامل لموری‌ها وتارسیه‌ها وانسان‌نماها وانسانها.

امتیازهایی که انسان رااز نمودهای دیگر هستی جداکرده است به چهارگونه است: امتیازناشی ازرشد فراوان دست‌ها ومخصوصاً انگشتان، امتیازناشی‌ازرشدفراوان حنجره، امتیازناشی از رشد فراوان دستگاه‌پی، و امتیازناشی از طولانی بودن دوره بستگی بچه‌به بزرگتران. براثراین چهارامتیاز، ابزارسازی وسخنگویی واندیشه ورزی وزندگی‌اجتماعی امکان‌یافت، وانسان برخلاف جانوران‌دیگر، توانست‌درجریان زندگی‌خود، ازیك‌سوطبیعت رابشناسد وشناخت های خـودرا به‌نسل‌های بعدانتقال دهد، وازسوی دیگر ابزارکاربسازد ومیراثی از ابزارها از خـود باقی گذارد. درنتیجه این‌عوامل، فرهنك وتمدن‌به وجود آمد وطبیعت به سودانسان دگرگون‌شد.

دوره بستگی کودك انسانی به دیگران ازدوره‌بستگی بچه سایرجانوران درازتراست،

چنانکه لموری‌ها فقط چند هفته وانسان نماهاپس ازچند ماه می‌توانند به استقلال زندگی کنند، ولی‌انسان به هیچ روی قادر نیست که پیش ازهشت سالگی از حمایت مستقیم دیگران چشم پوشد. درازبودن دوره‌بستگی کودك انسانی به دیگران مجالی فراهم‌آورد تاهرفردی میراث‌های مادی ومعنوی نسل‌های پیش ازخود را تحویل‌گیرد ویك شبه ره صد ساله رود .

سخنگوئی به فرد انسان اجازه می‌دهد که علاوه برتجربه‌های مادرونزدیکان خوداز آزمایشهای افراد و نسل‌های دیگرهم خبردار شود و برمیراث اجتماعـی هنگفتی دست یابد بنابراین بایدگفت که انسان به‌وسیله زبان، آزمایشهای اقوام دور از خود ونسل‌های پیش از خودرا یاد میگیرد وازاین راه، جهان اندیشه خود راهم ازحیث مکان وهم از جهت زمان وسعت میبخشد .

هرموجود زنده به هنگام زاده شدن ، سازوبرك یا تجهیزاتی با خوددارد که زندگی رابرای او ممکن میسازد. مبنای این تجهیزات مادرزاد را سابقاً «فطـرت» یا «غریزه» مینامیدند، ولی‌امروزآن را انعکاس «یا حرکت‌انعکاسی» میخوانند. حرکت انعکاسی‌حرکتی است که خود بخود وبدون تأمل، وفقط براثریك تحریك خارجی از جانور سرمیزند . از این‌قبیل است تنگ شدن مردمك چشم درمقابل نوروترشح غده بزاق درمقابل خوردنی. در هرحرکت انعکاسی، فعالیت یا واکنشی که براثر تحریك خارجی از جانور صادر میشود ، «پاسخ طبیعی» یا «پاسخ ساده» نام دارد .

جانوران پست مثلا حشرات تقریباً همه تجهیزات لازم برای زندگی را از دم تولد درخود دارند؛ به عبارت دیگر، طبعاً یافطرة برای زندگی‌آماده‌اند . ولی هرچه درجـه تکامل جانوران بالاتر باشد ، تجهیزات ثابت فطری‌آنها محدودتر است ، واز اینروناچارند که بسیاری ازرموز ضروری زندگی راپس‌از تولد باکوشش خودیادبگیرند ، یعنی به‌«انعکاس شرطی» بپردازند .

اگرچند بارهنگام غذا دادن به جانوری ازقبیل سگ ، زنگی‌را به صدا درآوریم ، بعداً صدای زنگ به تنهائی برای ترشح بزاق جانورکافی خواهد بـود . یعنی‌یك تحریك مصنوعی (صدای زنگ) جای یك تحریك طبیعی (خوراك) رامیگیرد. تأثیرتحریك مصنوعی وپاسخی که جانور به‌آن میدهد ، «انعکاس شرطی» خوانده میشود

انعکاس شرطی وسیله‌ای است که دامنه تجهیزات فطری جانوررا بسط میدهد واو را با بسیاری ازکارهای زندگی که فطرة برای‌آنهاآمادگی ندارد، آشنا میکند . بدین ترتیب انعکاس‌شرطی که همانا «یادگیری» است . وسیله اصلی حیات جانوران عالی است .هرچه جانوران عالیترباشند ، برای ایجاد انعکاس شرطـی قابلیت بیشتری دارند ، چنانکه انسان میتواند سلسله وسیعی ازانعکاس‌های شرطی تشکیل دهد ، وبه لفظ دیگر. هرگونه‌کار وعادتی را بیاموزد. پس‌انسان کـه دارای تجهیزات مادرزاد ناچیز است ، دامنه تکامل نامحدودی دارد . همانطورکـه غریزه یا انعکاس طبیعی وسیله تبیین حرکات محدود حیوانات است ، انعکاس شرطی‌یا یادگیری تبیین‌رفتاریافعالیت‌های بیکرانانسانی‌استانسان، بدون‌یادگیری قادربه زیستن نیست ازاینروباید یادگیری یاآموزش و پـرورش را اصل وذات زندگـی انسانی دانست .

چنان که گذشت ، یادگیری انسانی با همه اهمیت و عظمت خود، وابسته زبان است ، وزبان یا به قول روان شناسان ، «شناسایی نطقی» (connaissance discursive)

منحصر به سخن گویی نیست ، بلکه انواع کتابت‌را هم دربرمیگیرد . کتابت که باتمدن عصر مفرغ یعنی درحدود ۲۰۰۰ سال قبل ازمسیح ابداع شد ، بقدری برتوانایی نظری و عملی انسان افزوده است که محققان علوم اجتماعی آن رافصل قاطعی درتاریخ میدانند و به‌اتکاء آن ، سیرزندگی انسانی رابه دو دوره بخش میکنند : دوره پیش ازکتابت یا دوره پیش‌از تاریخ ، ودوره پس‌ازکتابت یا دوره تاریخی .

نخستین نوشته‌های انسان برالواح گلین وسنگی نقر میشد. با پیشرفت روزافـزون تمدن ، کاغذ ومرکب وقلم پدیدآمد ، مصریان باستان هم کاغذ وهم مرکب ساختند. ولی مردم چین بودند که این‌دو فن رابه جهان آموختند . چینیان در گذشته‌های دور از سولفید جیوه مرکب سرخ ساختند وبه‌کاربردند ، ودرسده چهارم مسیحی مرکب سیاه اختراع کردند . اینان کاغذی ازخیزران و ابریشم فراهم ساختند وبا مهرهایی آلـوده به مرکب کـه برکاغذ میکوبیدند ، نوعی چاپ به وجودآوردند . سپس توانستندحروف مجزا وقابل چیدن بسازند وفن‌چاپ رابه صورتی که قرن‌ها بعدبارديگر گوتنبرك اختراع کرد ، درآورند . براثرتکامل چاپ لازم شدکه برای تهیه‌کاغذ ، جنسی مناسبتراز ابریشم سنگین‌بها وخیزران سنگین‌وزن به دست آید. گفته‌اند که موتی (Moti) ، فیلسوف چینی برای حمل نوشته‌های خیزرانی که تنها مایملك اوبود، سه‌گاری لازم داشت ووزن اسنادی، که هرروزبرای توشیح نـزد خاقان چین، شی‌هوانك‌تی (Shi huonfti) میبردند، به‌شصت کیلوگرم‌میرسید . پس‌در سده دوم مسیحی ازپوست درخت ولیف گیاهان وپارچه کهنه ، کاغذ جدیدی ساختند. کاغذ سازی چینی درقرن هشتم مسیحی به مسلمین ، ودرقرن سیزدهم به اروپاییان رسید.

به برکت همه این‌نوآوری‌ها کتاب پدیدآمد .

کتاب رمزانسانیت است. هرجامعه‌ای به‌نسبت الفتی که باکتاب دارد، متمدن است . سازمان بین‌المللی اونسکو آمارهایی درباره‌کتاب فراهم آورده است . مطابق یکی از این آمارها درسال ۱۹۶ تعداد ۳٤۱۰۰۰ کتاب مستقل درجهان منتشرشد .

٤٤ درصد ایـن‌کتاب‌ها در تمام اروپا ، ۲۳ درصد در تمام آسیا ، ۲۱ درصد دراتحادجماهیر شوروی ، ٦درصددرآمریکای‌شمالی(کاناداوایالات‌متحد) ٤درصددرآمریکای جنوبی، یك‌درصد درآفریقا ویك درصد دراقیانوسیه انتشاریافت. مطابق یکی دیگر از این آمارها، درسال‌های اطراف ۱۹۶ تعداد ۷٦/۰٦٤ کتاب مستقل در اتحادجماهیرشوروی، ۲۳/۷۸۳ کتاب در انگلیس ۲۳/٦۸۲ کتاب در ژاپون ، ۱۵/۰۱۲ کتاب در ایالات متحد آمریکا، ۱۰ر۷٤۱ کتاب درهند ، ۱ر٥٦۷ کتاب دراسرائیل منتشرشده‌است. درهمین‌زمان‌در وطن عزیزما تنها ٥۸۱ کتاب نشریافته‌است ، وبرای‌سرزمینی باسابقه فرهنگی ایران چنین رقمی بس‌ناچیزاست. ولی‌از مقایسه این رقم بارقم انتشارات‌عراق و عربستان سعودی که به ترتیب ۱٤۳ و٦۹۹ است، معلوم می‌شودکه درجهان آشفته کنونی‌تنها ما ازکاروان تمدن عقب نمانده‌ایم .

باشدکه جامعه ما وسایر جامعه‌های شرقی بپاخیزند وخود را دریابند ،و امیداست که این کتابخانه که بوسیله اداره کل فرهنگ وبه همت مردم تاریخی سمنان‌پدیدآمده‌است به افزایش کتاب‌وکتاب‌خوان وتکامل انسان وتعالی‌انسانیت بینجامد.

سمنان ششم آذرماه ۱۳٤۳ خورشیدی

سخنرانی شادروان استاد مجتبی مینوی
در نخستین کنگرهٔ بین‌المللی ایران‌شناسی
(سال ۱۳۴۵ خورشیدی)

درپیش گرفتن تدابیری بجهت جمع آوری مواد ازبرای نوشتن یك تاریخ کامل ایران

مسائل چندی در برابر ماست که باید ابتدا آنهارا حل کنیم و سپس به‌ریختن طرحی به‌جهت نوشتن یك تاریخ اقدام کنیم:

اولا مراد مـا از لفظ ایران چیست ؟ حـدود جغرافیـائی این مملکتی کـه بدین لفظ می نـامیم چیست ؟ زیرا که سرزمینها و حوزهٔ فرمان‌روائی سلسله‌های پادشاهان هخامنشی‌واشکانی وساسانی وغزنوی و سلجوقی مغول و صفوی و قاجـار همگی را به‌نام ایران می خوانیم ولی همگی اینها عین‌هم نیستند .

ثانیاً ـ اخبار کدامین سلسله‌های پادشاهان و کدام فرمان‌روایان را باید ذکر کرد ؟ زیرا کـه هر چنـد تاریخی که می‌خواهیم بنویسیم

تاریخ آن مردمانی است که در این سرزمینها سکونت داشته و دارند و تاریخ پیشرفتها و هنرها و اوضاع و احوال آنهاست،باید به‌ناچار در باب جنگها و خون‌ریزیها و حوادث سیاسی و ایلغارهائی‌هم که دراین سرزمینها اتفاق افتاده‌است بحث کنیم. ۱

ثالثاً ــ چگونه باید ترتیب تاریخی و سنوانی وقایع را با عرض‌وطول این‌سرزمینی که حوادث در آنها پیش‌آمده است ترکیب کنیم ؟

وقتی بوده است که بیست فرمانروا و یاغی در آن واحد در ولایات مختلف سرزمینی که ما امروزه ایران می‌نامیم صاحب قدرت بوده‌اند و باهم نزاع می‌کرده‌اند. بعضی از کتب تاریخی ما بر حسب طبقات سلاطین نوشته شده است و برخی برحسب توالی سنوات،ولی تاریخی که امروز می‌خواهیم بنویسیم ... باید تاریخ ایران را به‌منزلهٔ جزء لاینفك تاریخ جهان دربرداشته‌باشد وبرحسب طرح ونقشهٔ تازه‌ای نوشته شود .

تاریخ‌جدید ایران باید مبتنی براصول‌جدید تاریخ نگاری وبه شکل‌وشیوهٔ تازه‌ای باشد. بسیاری ازاوقات لازم خواهد شد که‌عبارات مآخذ قدیم را وهمچنین‌اطلاعاتی راکه‌از آنها بدست می آوریم‌بطوری بکار ببریم و تحریر کنیم که شبیه به‌ترجمه باشد. زیرا که آنان از آن عبارت‌چیزدیگری‌می‌فهمیدندو ماباید آنچه‌راکه‌ایشان از آن می‌فهمیدند کشف کنیم.

از برای رسیدن به‌این مقصود مشتی منابع به‌زبانهای فارسی و عربی و ترکی و‌السنهٔ دیگر داریم، از کتب درجهٔ اول حاوی اخبار عالی‌رتبهٔ معتبر گرفته تا مجموعه‌های سخیف حاوی عجایب و غرایب

عامیانه، که ازاینها هم متحمل‌است قطعه‌های خبر واطلاع خوب وقابل استعمالی بتوان بدست آورد.
تاریخهای ما چنانکه همه می‌دانند برسه نوع است؛ تاریخهای عمومی و منتظم‌های برحسب سنوات، تاریخهای محلی وولایتی که جغرافی و تاریخ وسرگذشت رجال‌وشعرای شهرهای‌مختلف را به‌دست می‌دهند، وتاریخهای برحسب طبقات سلاطین. حتی امروزه‌هم بعضی کتب‌نوشته شده است ومی‌شود که به‌هریك ازاین‌چند نوع ممکن است متعلق‌باشد:

تاریخ زرین‌کوب، تاریخ پیرنیا، تاریخ قائنات، تاریخ قومس، تاریخ تبریز، تاریخ ری، تاریخ نادرشاه، تاریخ قاجاریه.

پس اولا باید کتابخانه‌های عمومی و خصوصی را جستجو کرد و هرچه را از این قبیل کتب درآنها یافت می‌شود (که اغلب آنها هنوز به‌صورت نسخهٔ خطی است) بدست آورد. پیش از هرکار دیگر باید شروع کنیم به‌جمع‌آوردن کتب چاپی نادر ونایاب.

... ولی برحسب تجربهٔ شخصی می‌دانم که این‌کار چندان آسان نیست. نه همهٔ محتویات کتابخانه‌های عمومی ومجموعه‌های شخصی فهرست شده است و معروف است.و نه همهٔ صاحبان کتابها و نسخ خطی حاضرومایل به‌همکاری هستند واجازه خواهند داد که عکس از کتب قیمتی ایشان گرفته شود و در دسترس عموم گذاشته شود، زیرا که هنوز خیال می‌کنند که طبع و انتشار کتاب موجب تنزل قیمت مستملکات ایشان می‌شود. بعضی کتابخانه‌های ممالك مختلف تاکنون روی مساعد نشان نداده‌اند، ولی حتی درآن ناحیه‌هم گاهی با رد ومنع روبرو شده‌ایم.

ثانیاً مرحلهٔ فهرست کردن این مآخذ و به‌روی فیش آوردن

مطالب مندرج در آنهاست. همه کس دارای آن استعداد و حضور ذهن خاص نیست که خبر تاریخی را بشناسد.

پس باید گروه زیادی از محصلین را مخصوصاً تربیت کرد و راهنمائی نمود که کتابها را ، نه فقط کتابهای جغرافیائی و تاریخی را که ذکر شد، بلکه حتی متون ادبی وعرفانی وعلمی و دینی را، بخوانند تا از آنها هرقطعه‌خبری را که تصادفاً در آنها مندرج باشد و حاکی از وضع اقتصادی یا اجتماعی یا سیاسی یا فرهنگی باشد ، بیرون بکشند وروی قطعات کاغذ یادداشت کنند، و این کاری است که اختصاص به‌رشتهٔ تاریخ نویسی ندارد، در سایررشته‌ها هم این مطلب صادق‌است.

از برای‌همهٔ‌این‌قبیل کارها و تدارکات احتیاج به‌مؤسسه‌ایست که مشتمل باشدبریك‌دستهٔ بزرك محصلین و متتبعین ویك‌دستهٔ کوچکتر متخصصین که راهنمائی کنند و تحقیقات را زیرنظر بگیرند و نتایج کار را بتوانند بکار برند.

من گمان می کنم در مرحلهٔ اول باید درصدد نوشتن رساله‌های مفردی‌در موضوعهای مخصوص و حوادث جدا جدا برآمد. پس‌ازآن چندان اشکالی نخواهد داشت که این رساله‌ها راباهم ترکیب و مزج کنند و یك‌تاریخ ایران پیوسته و کامل بنویسند .

فهرست فصول و مطالب تاریخ قومس

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

بنام او

هرکه نامُخت ازگذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

دراین کتاب از ایالتی گفتگو خواهد رفت که در مشرق شهر باستانی **ری** و دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقعست وشامل نواحی: **سمنان، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، خرقان ، بیار ، فریومد ، سنگسر ، شهمیرزاد، سرخه ، جندق، افتر** و نقاط تابعه آنها می‌باشد.

بطورکلی این ایالت در سیر ادوار پرنشیب وفرازتاریخ باسامی مختلف نامیده‌شده‌است. لیکن مؤلفان کتاب‌های مسالك ومورخان بعدازاسلام عموما این منطقه‌را بنام **کومش، کومس، (قومس)** ثبت‌نموده‌اند.[۱] بنابراین‌ما دراین تألیف آنرا **قومس** می‌نامیم و بشرح وقایع تاریخی و اوضاع جغرافیائی ، سیاسی ، اجتماعی، اقتصادی و همچنین شرح حال **عارفان، دانشمندان، وزیران ،شاعران ، هنرمندان ومشاهیر** نواحی فوق‌الذکرمیپردازیم .

چنانکه در فصل جغرافیای تاریخی در این تألیف خواهدآمد . اکثر نویسندگان کتابهای تاریخی و جغرافیائی بنای شهر**دامغان** را به‌هوشنك ، نبیره **کیومرث** وبنای‌شهر**سمنان**را به**طهمورث** دیوبند، پادشاهان پیشدادی نسبت داده‌اند ، لذا بتبعیت از سوابق جغرافیای تاریخی دوشهر یاد شده که جزءایالت‌مذکورمحسوب است‌مطالب‌تاریخی این‌تألیف نیزازسلسله‌پیشدادیان که بنای اولیه**دامغان وسمنان** بآنان منسوب‌است شروع میشود.

۱ــ طبق تقسیمات کشوری جدیدنواحی فوق‌الذکرباجزئی‌اختلافی درحال حاضر بنام حوزهٔ فرمانداری‌کل سمنان نامیده میشود

فصل اول

دوره ماقبل تاریخ

پیشدادیان

بطوریکه ایرانیان معتقدند و مورخان بعداز اسلام نیز نوشته‌اند : تاریخ ایران از سلسله افسانه‌ای موسوم به‌پیشدادی یا **(نخستین‌قانونگزاران)** شروع‌میشود.

مؤسس این‌سلسله **کیومرث** بودکه در نزدزرتشتیان بمنزله **آدم** است و او یادونفر ازجانشینانش **هوشنك** و **طهمورث** گمان میرودکه‌اساس تمدن ایران زمین راگذاشته‌اند[1]

ابوجعفرمحمدبن‌جریرطبری مورخ سترك و عالیقدر ایرانی درباره کیومرث و جانشینانش‌می‌نویسد :[2]

(مردمان را اختلاف‌هست بگاه‌کیومرث اندر ، وهرکسی چیزی‌همی‌گویند گروهان عجم‌گویند که‌او آنست‌که آدمش‌خوانند وخلق از اوست و اوراگل‌شاه خوانند ، زیراکه‌از گل‌آفریده‌است ، وبرگل پادشاهی‌کرد ، وجفت او حواهم ازگل‌بود ، وجان‌درتن هردو بیك‌وقت و یك‌اندازه‌کرد ، نه‌پیش‌ونه‌پس ، این‌قول‌عجم است و علماء اسلام‌گویند ، که او یکی‌از فرزندان‌حام‌آدم‌بود، چون‌شیث‌بمرد اورا بابرادران وبرادرزادگان ناساخت کاری افتاد، برخاست وبافرزندان‌خویش بکوه‌**دماوند**آمدند، وآنجا گرفتندوبسیار شدند، وآنجا شهرهاو مأویها کردند.

پادشاهی هوشنگ

وازپس‌آن،**هوشنك** پادشاهی‌بگرفت‌و چنین‌گویند، کین‌**هوشنك** نه‌پسر**کیومرث** بود . چه‌پسر**مهابیل** بود . **هوشنك** پادشاهی‌همه‌زمین بگرفت ، وجهان آبادان کرد و

---

۱ ــ تاریخ‌ایران تألیف سرپرسی‌سایکس

۲ ــ تاریخ بلعمی

خلق‌را بخدای‌خواند و دادگر بود و بعمارت وآبادانی زمین‌مشغول بود ، مسجدها بناکرد ونماز کردن فرمود و نخست کسیکه تخته‌ببرید از درختان ودرکرد. وکانهای زروسیم‌ومس وروی‌وآهن بیرون‌آورد ، وکاریز فرمودکندن‌تا آب از زمین بیرون‌آورد ، و شهر بابل‌بسواد کوفه بناکرد وشهرسوس‌گویند‌او بناکرد، و آبهادرجویها اوبراند وآبادانیها کرد وفرشهااو فرمودکردن ، که‌برزمین بازکشند ، و این‌مویهاکه درپوشند اوپدیدکرد ، چون روباه و سمورو‌سنجاب‌وهرکسی بدودعوی‌کنندازفضلش، وسگان‌را شکاراوآموخت و دیوان‌ازناحیتها اوبیرون‌کرد ، وجهان‌آبادان اوکرد و هرکسی بفضل اومقرآمد . مغان‌پیش‌دادش خوانند وگویند چهل‌سال پادشاه بود وپس‌بمرد، واندرسال**هوشنك** خلاف‌بسیارست.

پادشاهی طهمورث

پس**طهمورث** پادشاهی جهان بگرفت و مغان‌گویند که اوبت پرستید.دروغ گویند که اوخدای‌را پرستید و بردین ادریس‌بود وخدای تعالی او را چندانی نیرو داده بودکه ابلیس را ودیوان را فرمان‌بردار خویشتن‌کرده بود . دیوان را فرمودکه ازمیان آدمیان بیرون شوند و همه را از آبادانیها بیرون‌کرد ببیابانها و دریاها فرستاد ، و زینت ملوك و بر اسب نشستن و زین‌برنهادن او آورد، و استر به جهان او آورد و خـر بر اسب افکندن تا استرموجود شود ، و اشتر را بار بـرنهادن و یوز را شکار آمـوختن، و فارسی نخست او نبشت ، و پادشاهیش‌گویندچهل‌سال‌بود، و گویند نیز کمتر، اما خلاف بسیارکرده‌اند ۱ .

سرجان‌ملکمدرباره **پادشاهان‌پیشدادی** چنین می‌نویسد : «باتفاق،جمیع‌مورخین اسلام**الاصاحب‌دبستان،کیومرث** اول‌پادشاه‌ایرانست درباب نسب‌وی‌مسلمین متابعت‌تاریخ یهودکرده‌اوراا ازنسل**نوح**میدانند وگویند اول‌کسی‌است‌که مردم را از جهالت‌بهیمه‌رهائی داده ، وضع قاعده وقانون درمیان ایشان‌کرد ، در**دبستان و زینةالتواریخ** مسطور است که او پسریاسان‌آجام بود و دیگران اورا پسر زاده**نوح** میدانند ، لکن همه اتفاق دارند براینکه اوسرسلسله پیشدادیان است ، در مبادی‌حال،کسی جز قبیله اوباطاعت‌گردن‌ننهاد، دیگران بمخالفت‌برخاستند،کار بمحاربت‌انجامید در یکی ازجنگها پسرش**سیامك**عرضه‌تیغ فنا گردید.

این‌وقایع در **شاهنامه** مسطور است . **فردوسی** در این‌کتاب نام دیو بر خصمان اطلاق‌کرده است ، این‌لفظ بمعنی ساحر است و در سانسکریت که زبان قدیم هندوستانست بمعنی برهمن ؛ گویا از این‌جهت‌که بعضی‌ازاین طایفه دعوی‌فن سحرکرده‌اند ، لکن‌کلیه لفظی‌است‌که‌در جمیع ازمنه،مردم عاری از تربیت برخصمی که‌در تدبیر و حیله‌از ایشان‌پیش بوده‌است اطلاق‌نموده‌اند ، چنانچه‌اهالی **تاتار**هنوزهمین نام‌را برمردم**چین** می‌نهند.القصه **کیومرث** بانتقام‌کمر بست و لشکری فراهم‌آورد و پسرسیامك،هوشنك را همراه گرفت، درآن سفر**فردوسی** گوید : جمیع‌شیران و پلنگان و یوزان که در ملك او یافت می‌شدند

۱ ـ نقل‌از ترجمه تاریخ‌طبری (بلعمی)

در لشگر او بودند، چون شکست بر دیوان افتاد روی از معرکه برتافتند ، جانوران دمار از بنیاد وجود ایشان برآوردند **کیومرث** پس از این فتح ببلخ که مقر سلطنت و مستقر عزت او بود مراجعت کرد . چنین می نماید که هم از قدیم الایام سالهای دراز **بلخ** دارالسلطنه پادشاهان ایران بوده است، **مؤلف زینة التواریخ** گوید ، بعداز مراجعت به **بلخ**، **کیومرث** تاج شاهی بر سر **هوشنك** نهاده منزوی شد دیگران گفته اند بعداز فوت **کیومرث**، **هوشنك** بر جای او نشست لکن اتفاق است که پادشاهی او **سی سال** بود.

هوشنگ

هوشنگ، دوم پادشاه از سلسله پیشدادیان است و او پادشاهی بود بعدل وحکمت موصوف، مورخان ایران را، درزمان ووقایع ایام سلطنت وی اختلاف است، گویند شهرهای بزرگ بنا نمود و صنایع مفیده اختراع کرد، در شاهنامه مسطور است که آتش درزمان او پیداشد، واو آنرا نورالهی دانسته، مردمرا بپرستیدن آن امر نمود، معروف است که **قنات** و کهریز ازمستحدثات اوست وکتاب جاویدان خرد راکه بعضی ازعبارات آن در کتب مسطور است هم بدان پادشاه عالی مقدار نسبت میدهند ، مدت سلطنتش **چهل سال** است بعد از وی **طهورث** دیوبند متقلد قلاده امور گشت. **طهورث** راوزیری بود **شیراسب نام** که باستعانت رأی صائب و دانش وافر وی بر دیوان ظفر یافت، در **زینة التواریخ** مذکور است که **طهورث** خواندن و نوشتن را از دیوانی که درحبس او بودند فراگرفت ، و بدینواسطه ایشانرا ازقید اسارت رهائی بخشید، ودر همین کتاب مسطور است که بت پرستی درزمان ودر عهداو پیداشد وسبب این بود که بیماری مهلکی در ایران شیوع یافت، خلقی کثیر درورطه فنا افتادند، لاجرم هرکرا عزیزی ازاحباب واقارب درگذشتی برای تسلیت خاطر تصویر اورا ساخته درخانه نگاه داشتی، تارفته رفته این رسم منجر بپرستش اصنام شد، سلطنت **طهورث** **سی سال** بود وبعداز وی جمشید برادر زاده او بر تخت آمد(۱)

جمشید

جمشید معروفترین پادشاه افسانه‌ای پیشدادیان است کـه بنای **پرسپلیس** راکه امروز تخت **جمشید** نامیده میشود، واختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد باومنسوب است. اختراع شراب را هم از او میدانند واقعه‌ای برای آن نقل میکنند ومیگویند، مقداری انگور درجائی نگاه داشت چون بعداز مدتی تخمیرشده بود، تصور کرد موذی ومضراست، چندی بعدیکی از زوجات جمشیدمبتلا بمرض دردناکی شد وبرای رهائی از زحمت زندگی ازآن مشروب فاسد نوشید ولی برخلاف انتظارخواب خوشی برای اوآمد وشفا یافت وبهمین جهت از آنروز ایرانیها شرابرا سم مطلوب نامیده‌اند. **جمشید** پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور ونخوت گردید وبنای جور وبیداد راگذاشت

۱ـ تاریخ ایرانـ تالیف سرجان ملکم صفحه ٤

وادعای الوهیت نمود، و بواسطه این‌انحراف **ضحاك** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شد تابراوحمله برد. واو باآنکه به **سیستان** و **هندوستان** وحتی باقصی بلاد **چین** فرارکرد بالاخره گرفتارچنگ دشمن خونخوار گردید وبیرحمانه بقتل‌رسید، یعنی اورا بین‌دوتخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند ، **ضحاك** که **جمشید** رابااین خواری هلاك کرد، شخص افسانه‌ای است و اسم او محرف از **اژی دهاك** یعنی مار اولی میباشد،ودرافسانه‌های ایرانی پادشاه عرب‌شده‌وگفته‌اندکه‌از دوشهای اومارهای‌صفیرزننده‌ای بیرون آمده‌که یومیه مغزسر دونفر آدم غذای آنها بود و این خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت اوگردید .

فریدون و کاوه آهنگر

بعداز مدتی‌که ازتسلط **ضحاك** گذشت **کاوه آهنگر** که‌پسران اوراکشته ومغزآنها را غذای ماران ساخته بودند، مردم را بطغیان واداشت وی **فریدون** راکه از نسل سلاطین بود جستجوکرده رئیس شورشیان قرار داد وبعداز محاربات چندی‌که چرم پارهٔ پیش بند آهنگر در آن جنگها بعنوان پرچم بکار رفت . بالاخره **ضحاك** گرفتار و در درون کوه دماوند دربندشد تابسختی جان‌داد.

فریدون علی‌الظاهر همان تریتانا میباشدکه درودا مذکور افتاده و اعتبار اودرآن کتاب باین‌است‌که سرعفریت پیروزی راقطع نموده است.

سه پسر فریدون

بنابتاریخ افسانه‌ای فریدون سه پسر داشت، مغرب رابه**سلم** ومشرق رابه **تور** داده وتخت وتاج ایران‌را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد ، برادران بزرگتر این ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که بایران حمله کرده حقوق خود را استیفا خواهند نمود .

ایرج نزد برادران رفته اظهار داشت‌که‌من حق خود را برتخت و تاج ایران ، واگذار میکنم ، تا درآخر عمر میان‌ما جنگ خانگی برپا نشود، اما سلم و تور قصد قتل ایرج‌کردند واستغاثه برادر رابرای حفظ‌جان اوگوش ندادند و **فردوسی** آن‌کلمات را این‌قسم ادا نموده است:

پسندی و هم داستانی کنی	که جان‌داری و جان ستانی کنی
میازار موری‌که دانه‌کش است	که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوش‌است

ایرج بقتل‌رسید، وبرای اینکه قبح برادرکشی کامل شود سراو راحنوط‌کرده برای پدرپیر فرستادند ، ولی او خود ازکینه خواهی عـاجز بود، لیکن چندسال بعد **منوچهر** پسر**ایرج** بحد رشد رسید و باسپاه جراری بجنگ اعمام‌خود رفته و هر دو را بقتل‌رسانید.

منوچهر

منوچهر جانشین‌جد خودشد ومستشار معتبر **اوسام** پادشاه **سیستان** بود و اوبا پسر خود **زال** ونواده معروفش **رستم** دوره افسانه‌ای ایرانی راکامل میکند، درآن دوره حتی سلاطین هم درجنب این‌دلاوران خالی ازاهمیت میباشند.

رستمپهلوان بزرگ ایران‌است‌که داستان هنر های اودرجنگ وشکار واکل وشرب هنوز در اذهان ایرانیان تاثیرعظیم دارد، از جمله چیزهائی‌که ارتباط خیلی نزدیك باین پهلوان داردیکی **رخش** ، اسب‌جنگی اومیباشد، که هیکل وقامت ورشادت وجرئت وی‌جزو افسانه‌هاست، شجاعت اومخصوصا درجنگهای بین‌ایران وتوران ظاهرشد، ومحاربات‌مزبوره بعد ازفوت **منوچهر** وجلوس پسر نالایقش نوذر شروع‌شد وزیاده ازیك پشت طول کشید . رئیس تورانیان **افراسیاب** بود ، واو نوذر رابقتل آورد ، مدت ۱۲ سال برایران سلطنت کرد واین دوره ظلمانی،سلطنت **پیشدادیان** راخاتمه میدهد.

پرفسور ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی در باره پیشدادیان مینویسد : نخستین خدیوخاندان افسانه‌ای پیشدادیان **کیومرث** است، که دراوستا بنام **گیومرتا** آمده است و **گیومرتا** رازردشتیان آدم نخستین دانند. جایگاه او در کوهستان بوده است، خود او وگروه رعایای اوپوست پلنگ میپوشیدند. ودام وجانوران رانزد خودرام کرد. با دیوان جنگید ودرآن جنگ پسرش **سیامك** کشته‌شد. پس ازسی‌سال پادشاهی دیده ازدنیا فروبست و**هوشنگ** پور **سیامك** جانشین اوگشت.

پادشاهی هوشنگ**چهل** سال بود من‌الاتفاق ازسنك وفولادآتش راپدید آورد،وجشن **سده** را بیادگار این‌کشف بزرك برقرار ساخت. پس‌از اوپسرش **طهمورث** دیوبندبتخت پدر نشست.

طهمورث بنا بروایت**فردوسی** نخستین کسی‌است که‌نه‌تنها یك زبان بلکه تقریبا سی زبان رامانند **یونانی(رومی) تازی وپارسی‌وهندی‌وچینی وپهلوی** برشته‌تحریر درآورد، تاآنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان‌گردد. **طهمورث** پدر **جمشید**است که در**اوستا** (ییمه) یا (ییما) ودرکتب هند(ویمه) آمده است. شخصیتی است بکلی افسانه‌ای‌از اساطیر **هندوایران** یعنی مربوط به‌قدیمیترین ازمنه آریائی خیلی پیش‌از آنکه میان زبان اوستائی یاپارسی باستان و زبان آریائی اصلی فرق قائل شوند، چه رسد بفارسی میانه . **طهمورث** رانیز ازآن‌روی دیوبند خوانند که‌دیوان را مطیع ومنقاد خود نمود و بدان شرط دیوان را امنیت جانی داد که‌فن نوشتن‌راباوبیاموزند. ۱

با درنظرگرفتن نوشته‌های عموم مورخان اعم از ایرانی وعرب و اروپائی سلسله پیشدادی‌مربوط به قدیمترین ازمنه تاریخ است وباتوجه باین موضوع قدمت بنای شهرهای باستانی وکهن **دامغان وسمنان** که جزو ایالت **قومس** محسوبند کاملا مبرهن میگردد.

۱ــ تاریخ ادبیات پرفسورادوارد براون جلداول صفحه ۱۲۵و۱۲۶

کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسله تاریخی یا نیمه‌تاریخی که‌معروف به **کیانیان** است.

آرتورکریستن‌سن ایرانشناس نامبردار دانمارکی در مورد شاهان داستانی‌کیان تحقیقات دقیق و عمیقی بعمل آورده و نتیجه تحقیقات خود را درکتابی‌بنام (کیانیان) بزبان فرانسوی درسال ۱۹۳۱ میلادی در **کپنهاك** بچاپ رسانیده‌است ۱ .

در این کتاب استاد فقید با بحث استادانه مفصلی ثابت کرده است که میان شاهان داستانی‌کیان وسلسله تاریخی **هخامنشی** ارتباطی وجود ندارد ، وتمام‌فرضهای دانشمندانی مانند **هرتل‌وهرتسفلد** را در این‌باب ردکرده، وثابت نموده است که کیانیان عبارتند از یك دسته از امرای محلی مشرق ایران ، در عهود مقدم بر **اوستا** که آخرین آنها **ویشتاسپ** با **زردشت‌پیغامبر** معاصربوده است . اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، اواز اعقاب **منوچهر**ودر **جبال البرز** منزوی بود. رستم اورا ازآن مکان آورد، و بعد ازاین جریان، دلاور مزبور اولین دفعه بادشمن دیرینه جنك کرد و در محاربه تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت وتحصیل شرف وافتخار بزرك نمود ، لیکن پادشاه تورانی بواسطه گسیختن کمربندش جان‌بدر برده فرارکرد، ومصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی‌السابق رود**جیحون** سرحددولتین‌ایران‌وتوران‌باشد.

کیکاوس

بعداز**کیقباد** ، **کیکاوس** جانشین پدر شدوی‌برخلاف رای مستشاران بمازندران لشگرکشید ودرجنك‌بزرگی ازدیوسپید شکست خورد ، **قصه دیوسپید** افسانه‌ایست‌که یقیناً حکایت از قوم سپیدپوست مخصوصی مینماید . باری دراین محاربه لشگرایرانی‌مبتلابکوری شدند، و دور نیست بتوان این قصه را اشاره‌به کسوف واقع در حین جنك **کیاکسار** با **لیدی‌ها** دانست. دراین جنك همه لشگریان ایران بقتل رسیدند و **کیکاوس** نیز اسیر گشت واورا دریکی ازقلاع مازندران محبوس‌کردند. خبر این مصیبت عظمی شورشی در ایران‌افکند، رستم برای‌رهائی وی از بند، عازم آندیارشد وبا پای مردی و شجاعت زیاد خودرا به **مازندران** رسانید و**دیوسفید** رامقتول و**کیکاوس**را آزاد نمود . **فردوسی** در**شاهنامه** قصه **هفت‌خان** را بنظم آورده‌است مطابق‌قول **فردوسی**، **رستم** در این سفر بمعاونت **رخش**خود یك **شیر** و یك **اژدها** و یك **عفریت** و لشگری از دیوان و بالاخره **دیوسفید** را هلاك میکند. پادشاه **مازندران** چندی نیز پایداری نمود و آخر الامر بتیر **رستم** ازپای‌درآمدوممالك اوضمیمه حکومت ایران گردید.

۱ـ این‌کتاب درسال۱۳۳۶ شمسی توسط همشهری‌عزیز، دانشمند ارجمند آقای دکتر ذبیح‌الله‌صفا ریاست دانشکده ادبیات طهران بزبان‌فارسی ترجمه وچاپ شده است.

رستم وسهراب

افراسیاب مجددا بایران حمله‌کرد وباز **رستم** بنجات‌کشور پرداخت، در این دوره واقعه حزن‌انگیز جنك **رستم** با پسرش**سهراب**واقع و در حالیکه او را نمی شناخت بقتل رسانید .

سیاوش و کیخسرو

واقعه مهم بعدازآن، داستان **سیاوش** پسر**کیکاوس** است که بعداز وقایعی نظیر آنچه برای**یوسف‌وزلیخا** واقع شد، از نزد پدر رفت و**بافراسیاب** پناه برد وابتدا بطور میهمان‌عزیز پذیرفته‌شد، لیکن‌چندسال‌بعد تهمت‌هائی‌بآن شاهزاده زدند وسبب قتل اوشدند، ولی پسرش راکه طفل‌بودو**کیخسرو** نام داشت پنهان کردند وعاقبت آن‌پسر بایران آمدو مالك تاج وتخت شد. باری**کیخسرو** پس ازچشیدن‌گرم و سرد زندگی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه‌کرد وبالاخره اوراگرفته اسیر نمود وبکینه‌خون‌پدرش‌سیاوش بقتل رسانید، وکیخسرو،عمری‌طولانی نموده باشرافت‌تمام زندگی‌خودرا بسربرد.

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که جانشین**کیخسرو** شد بعداز چند سال تخت‌و تاج را به **گشتاسب** واگذار کرد و اوپیروآئین **زردشت** وحامی اوبوده است، در این زمان باز محارباتی با **تورانیها** دست داد و درآن اثنا **لهراسب وزردشت** هردودر **بلخ** بقتل‌رسیدند.

این بود مختصری از اوضاع سلطنت پادشاهان‌کیان و بطوریکه سابقا نیزبیان‌گردید طبق تحقیقات‌کریستن‌سن دانمارکی‌پادشاهان مذکور قبل از طلوع دولت مقتدر هخامنشی درمشرق ایران سلطنت داشتند و این دوره در تاریخ بنام‌عصر پهلوانی نامیده میشود که از **بلخ** تا **دماوند** و احتمالا تا **ری** تحت سلطه حکومت آنان بوده و ایالت **قومس** نیز جزو مستملکات پادشاهان مذکور بحساب میامده‌است، ازطرفی‌بطوریکه از جریان حوادث مربوط بپادشاهان این‌عصر استنباط میگردد، میدان‌محاربات آنان درحوالی سلسله **جبال البرز** و **دماوند** و**فیروزکوه** و **سمنان** و **دامغان** و**شاهرود** و**گرگان** حالیه بوده ورستم برای استخلاص‌کیکاوس از این راه بمازندران رفته‌است، در حال‌حاضر درچهار فرسنگی شمال غربی **سمنان** بین جاده سمنان به فیروزکوه، قصبه‌ایست‌که بنام **افتر** نامیده میشود و اهالی آنجا عقیده دارندکه**افتر** در اصل هفت در(هفدر) بوده است و رستم برای رسیدن **بمازندران** ازآنجا عبورنموده‌است وخان اول ازهفت‌خان **رستم**نیزدرآن‌حوالی اتفاق افتاده است . موضوعی که خیلی جالب وموردبحث استاین است‌که اکثر اهالی‌آن قصبه بااینکه سواد ندارند **شاهنامه فردوسی** را از بردارند وبطور حماسی میخوانند.

کریستن سن در مورد سلطنت **کیکاوس** مینویسد : (بنابرروایت **سوتگرنسك** (**کی‌اوش**) درمیانه **کوه‌البرز** هفت‌کاخ برآوردکه یکی از **زر** ودو کاخ از **سیم** و دو کاخ از**فولاد** ودوکاخ از**بلور** بودواز همین دژ بودکه دیوان**مازندران**را به‌بند افکنده و

ازویران کردن جهان بازداشته بود، این‌هفت‌کاخ راصفتی جاودانه‌بود)[1] . مستشرق‌مذکور درهمان‌کتاب راجع بجنك **افراسیاب** و **منوچهر** مینویسد : تصرف **افراسیاب** درامور ایران ازدوره‌پادشاهی منوچهرآغاز میشوددرکتاب (مینوك‌خرت)(فصل ۲۷ بند٤٤) اشاره به‌پیمان مشهورمیان **ایران وتوران** شده است که بنابرآن افراسیاب پذیرفت که اراضی ایران رااز (**پذشخوارگر**)(**پتشخوارگر**) واقع درجنوب دریای مازندران **تادوژك (کابل)** به منوش چهرباز گذارد، لیکن دراین روایت سخنی از تیر انداختن**ارخش** که دریشت٨بندهای ٦ـ٧ مذکور افتاده ودرروایت ملی از ارکان این داستان استبمیان نیامده، بنابراشاره بندهشن‌فراسیاب، **منوچهر** وجنك جویان‌ایرانی اورا در **پذشخوارگر** به‌بند افکند وبرادر خود **اغریرث**راکه خداوند سپاه وپهلوانان ایران رابدعای اوازنیستی‌نجات داده‌بود، بقتل‌آورد. ۲

همچنین‌درباره گرویدن**گشتاسب**، به**زردشت**، پیغمبر بزرگ‌آریائی‌می نویسد، درباره گرویدن **ویشتاسب**به**زرتشت** اخبار واشارات‌بسیار درکتب‌آمده‌است ازاین‌روایات چنین برمیآیدکه **امهرسپندان (امشاسپندان)** وآتش‌اهرمزد بر**ویشتاسب** تجلی‌کردند واورا بپذیرفتن و پراکندن آئین‌بهی برانگیختند ، اماآتشهای مقدس چنانکه پیش‌ازآن گفته‌ایم یکی ازآنها آتش‌جنگجویان یاآتش شاهنشهی (آتورگشسب) است که کیخسرو برفرازکوه **(اسنوند)** بناکرد ، بنابرداستانهای موجودآتش دیگر یعنی **اتورفربغ** ، آتش مؤبدان و(**آتور برزین‌مهر**)آتش‌کشاورزان را ویشتاسب در نقاطیکه معابدآنها در دوره‌ساسانی مشهور بوده‌بناکرد، در نسخه‌هندی بندهشن (فصل١٧ بند ٥-٦) چنین آمده است که (ییم) **آتش‌فربغ** را بریکی ازکوههای**خوارزم** ساخته بود ودرعهد ویشتاسب آن آتش بکوه **(رشن)** واقع در**کابلستان** ناحیه**کابل** انتقال یافت وهنوزهم درآنجا باقی‌است، و عقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن دراین‌باره رجحان‌دارد (چاپ‌انکلساریا ص١٢٤) لیکن متأسفانه اشاره جغرافیائی ومحل **آذرفربغ** دراین مورد درست خوانده نمی‌شود .

ویلیامزجاکسن این‌قسمت**روشن کوه«کواروند»** (بخارآلود) واقع درناحیه **(کار)** خوانده وتوضیحات مؤلفان تازی‌گوی وپارسی گوی‌را یادآورشده‌است و طبق آنها **آتش‌فربغ** در **دهکده (کاریان)** واقع‌در ایالت**فارس**مستقربود.

هرتسفلد، همین‌قسمت‌را**روشن کوه از ناحیه‌کنارنگان** ، ترجمه‌کرده و ناحیه مذکوررا همان**جلگه‌نیشابور**دانسته‌است، **آتش‌برزین‌مهر**،**را ویشتاسب برکوه‌ریون** واقع‌در**خراسان** برقله جبال موسوم **به‌یشت‌ویشتاسپان** بناکرد،

اشارات مربوط بجنگ**گشتاسب** با**(کویان)** و**(کرنیان)** که بنتاریق و **گاثاها**

۱ــ کیانیان‌صفحه ١١٢

۲ــ کیانیان صفحه ١٢٧

ذکرشده استغالبا درکتاب هفتم دینکرت دیده میشود، لیکن بزرگترین لشگرکشی این پادشاه جنگهائی بودکه باارجاسب پادشاه خیونان کرد این دشمن زورمند دوتن از درباریان خودرا برسالت نزد ویشتاسب فرستاد تاازاو خراج طلب کنند ویشتاسب جواب رد دادوآغاز جنگ باارجاسپ کرد ، سپاه ارجاسپ ازچینیان ودیگر اقوام خارجی ترکیب شده بود، جنگهای سخت با این پادشاه زورمند سرانجام بپیروزی ویشتاسپ ودین بهی پایان یافت . بنا برروایت بندهشن نبردقطعی میان ویشتاسپ وارجاسپ درکوه (کومس) واقع درگرگان[1] رخ داد .

هنگامیکه سپاهیان ایران درحال پراکندگی بودند کوه میاندشت ازهم فروریخت وکوه جدیدی بوجودآمد یعنی کوه کومس (قومس) که کوه (فتن فریات) یعنی بفریاد رسیدن لقب یافت، بنا بر نقل بهمن یشت (فصل ۳ بند ۹) این جنگ بزرگ که درجنگل سپید و (سپیت رزور) واقع شد، این روایت تحت تأثیر یشت پانزدهم بندهای ۳۱-۳۳ پدیدآمده است که در آن سخن از جنگ کیخسرو درجنگل سپید میرود، درکتاب پهلوی نسبتا جدید (جاماسب نامك) بیك جنگ ویشتاسب با (اخوان سپید) اشاره میشود که درجنگل سپید رخ دادودرآنجا چنین آمده است که جنگل سپید درکوه (پتشخوارگر) قرار دارد. بعد از این پیروزی، ویشتاسب پادشاهان بزرگ را بدین نو خواند وبرای هریك نسخه ئی ازکتاب اوستا همراه یکی ازمغان بفرستاد تاآنانرا بدین بهی رهبری کنند.[2]

کریستن سن دوره سلطنتی مشرق ایران را بین ۹۰۰ تا ۷۷۵ سال قبل از میلاد مسیح میداند و دوره پیغمبری زرتشت را بحدود سال ۶۵۰ الی ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح نسبت میدهد.

تاریخ تولد و وفات زردشت

طبق نظریه اکثرمورخین، زردشت پیغمبر ، اهل آذربایجان و شاید از طایفه مجوس بوده است، اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست، بعضی از مورخین برآنند که این پیغمبر در هزارسال قبل از میلاد تولد یافته است، وآنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود، و ویلیام جکسون هم برآن رفته است، تولدش ۶۶۰ قبل ازمیلاد و وفات او ۵۸۳ سال قبل ازمیلاد بوقوع پیوسته است.

طبق نظریه هرتسفلد آلمانی مولدزرتشت پیغمبرشهر رگ (ری) میباشد واو ازآنجا بمشرق ایران رفته ودر کشمر واقع درولایت خراسان باویشتاسب ملاقات کرده است ودر نتیجه، آن پادشاه باو گرویده ودر نشر آئین وی مجاهدت نموده است.

---

۱ ــ بنظرمیرسد که درجوارگرگان باشد که همان ایالت قومس مورد بحث ما دراین تألیف است .

۲ ــ کیانیان صفحه ۱۴۰ــ۱۴۱و۱۴۲

بهشت پارسیان

بعقیده زرتشتیان بهشت‌از اقصای‌مشرق در جبال(هر برزایتی) یعنی کوه مرتفع که در دوره زبان‌پهلوی‌البرج‌و امروزالبرز خوانده‌میشود واقعست، واین کوه مجهول‌الحال اززمین‌بالارفته وازستارگان‌میگذرد، وبقلمرو‌بی‌نهایت‌نور، یعنی ببهشت‌اهورمزد(منزلگاه نغمات) میرسدو آن‌ام‌الجبال است وقله‌آن در شرافت‌ابدی شناوراست، درآنجاشب‌وسرماو مرض‌وجود ندارد.



فصل دوم

دورهٔ تاریخی

عصر پهلوانی تاریخ ایران چنانکه درفصل سابق شرح دادیم فقط افسانه‌است، اگرچه دراواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که درپرده افسانه‌های عجیب‌وغریب محجوب گردیده‌اند، لیکن از این ببعد ازاشخاص تاریخی گفتگو نموده و وقایع‌را باتوجه‌اسناد زنده‌و روشن‌تاریخی بیان خواهیم کرد .

مهاجرت آریانها بفلات ایران

آریانها یکی ازشعب مردمان **هندواروپائی** اند ، از حیث تحقیقاتیکه‌راجع‌بمردمان **هندواروپائی** میشود شعبه **آریانی** شعبه‌اولی است زیرا آثار تاریخی وادبی آنها از **قرن چهاردهم** قبل‌از میلادشروع شده و حال آنکه آثار اولی **یونانی** و **ایتالیائی** بالنسبه جوانتر وآثارادبی پنج‌شعبه‌دیگر نسبت‌بآثار **یونانی‌وایتالیائی** هم‌خیلی‌تازه‌است. آریانها بعد ازجدائی‌ازمردمان **هندواروپائی**، بطرف **جنوب** رفته‌بعدها بچندشعبه تقسیم شده‌اند . شعبه **هندی** شعبه‌**ایرانی**، شعبه **سکائی**، راجع‌باحوال مردمان‌آریانی در اعصار قبل از تاریخ اطلاعات محققی در دست‌نیست ، باوجوداین‌آنچه از تحقیقات علماء حاصل شده، اینست: اولا این‌سئوالها پیش‌میآید که کی **آریانها** از سایرمردمان **هندواروپائی** جداشدند؟ بعداز جداشدن‌کجا بوده‌اندوآیا باهم‌میزیسته‌اند، یا جدا ازهم؟ راجع‌بسئوال‌اول عقیده محققین اینست که نمیتوان تاریخ‌محققی معین کردولی موافق‌موازین علمی‌زمان‌جداشدن **آریانها**از مردمان **هند و اروپائی** باید لااقل درحدود **سه‌هزارسال** قبل از میلاد باشد ، دلیل این نظر از جمله‌اینکه زمان انشاء کتاب مقدس هندیها تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد بالا میرود، و تردیدی نیست که در این زمان زبان آریانها یکی نبوده چه اگر میبود این کتاب بزبان مشترك نوشته میشد .

برای یافتن زمانی‌که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان‌شناسی بایدهزار سال عقب رفت پس **آریانها** درحدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد زبان‌مشترکی داشته‌اند.

آریانهای‌هندی وایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگانی کردند از **آسیای وسطی** مهاجرت کرده به**باختر** آمدند، از آنجا شعبه **هندی** بطرف **هندوکش** رفته‌بدره **پنجاب هند** سرازیر شدند و شعبه **ایرانی** بطرف **جنوب** و **غرب** متمایل شده در فلات **ایران** منتشر گردیدند . بعضی محققین باین‌عقیده‌اند که آریانهای هندی از طرف **پامیر** به هند سرازیر شده و اخیراً این عقیدة نیز اظهار شده که جدائی آریانهای هندی از ایرانی در اروپا ، روی داده بعد هندی‌ها در **۱۷۰۰** قبل از میلاد از **قفقازیه** بایران آمده‌اند و آریانهای ایرانی در دنبال آنان بایران وارد شده آنهارا بطرف **مشرق** رانده‌اند.ازآنچه گفتشد معلوم است که نام **(ایران)** از اسم این مردمان‌است، یعنی **ایریا** ازمضاف‌الیه صیغه جمع **(آیریانام)** میشد ، بعد این کلمه بمرور دهور مبدل **آیریان - آیران - ایران - ایران** شده . در زمان ساسانیـان **ایران** میگفتند اما اینکه از کی این سرزمین راَ چنین نامیده‌اند باین سؤال جواب محققیِ نمیتوان داد ، همین‌قدر معلوم است **اراتستن یونانی** نخستین نویسنده خارجی است که این اسم را استعمال کرده و قسمتی از **ایران** را **آریانا** نامیده است. حدود **آریانا** چنانکه **سترابون** گوید (کتاب۱۵فصل۲ بند۸) **اراتستن** چنین معین کرده بود : از طرف **مشرق** رود **سند** ، از سمت **شمال** کوههای **افغانستان‌شمالی‌و هندوکش** وکوههای دیگر تا دربند **بحرخزر (دروازه‌کاسپین)** که با **سردره‌خوار** تطبیق میکنند، ازطرف **جنوب** دریای بزرگ عمان ، از سمت **مغرب** حدی که **پارت** را از **ماد** و**کرمان** را از **پاریتاکن (یعنی ولایت اصفهان کنونی)** و **فارس** جدا میکرد ، این حدرا خود **سترابون** خطی میداندکه از **دربند بحرخزر(سردره‌خوار) تاکرمان** کشیده شده باشد . این است **آریانای‌اراتستن**، ولی‌**سترابون** چندسطرپائین‌تر گوید قسمتی از **ماد** ، **پارس** ، **شمال باختر - سغد** را نیز **آریانا** گویند زیرا این مردمان نیز تقریباً بهمان زبان حرف میزنند . در زمان ساسانیان چنانکه از آثار دیده میشود ، حدود **ایران یا ایران شهر** وسیع‌تر بود زیرا **کلده** قدیم یا سواد را بمناسبت اینکه پایتخت درتیسفون بود. شاهان ساسانی **(دل‌ایرانشهر)** مینامیدند **(معجم‌البلدان** یاقوت ج ۱ ص۴۱۷ - **مسعودی**. **مروج‌الذهب** ج۱ - ص۵) جهت آمدن آریانها بفلات **ایران** محققـاً معلوم نیست چه بوده . **اوستا** مملکت اصلی آریانها را **ایران واج** یعنی مملکت **آریانها** مینامد وگوید مملکتی بود خوش آب‌وهوا دارای زمین‌های حاصلخیز، ولی ارواح بد دفعتاً زمین را سرد کردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت‌شروع شد ، محققاً معلوم نیست که مقصود از **ایران‌واج** چیست ؟ مسکن‌اصلی‌آریانها قبل‌از جدا شدن از مردمان **هند** و **اروپائی** یا مسکن آنها زمانی‌که با **هندیها** بوده‌اند بهر حال میتوان حدس زدکه در این‌موردهم مهاجرت از جهت زیاد شدن سکنه و تنگی جا بوده‌است در باب تاریخ آمدن آنها **بایران** چنانکه در فوق‌گفته شد بعضی علماء عقیده دارندکه در حدود **دو هزار سال** قبل از میلاد بوده ، ولی اخیراً این عقیده قوت یافته که از **قرن چهاردهم** قبل از میلاد این مهاجرت شروع‌شده تا **قرن‌ششم** امتداد یافته‌است . راجع باینکه آریانها بعدازورود **بفلات‌ایران** چگونه منتشرشده‌اند، بایدگفت که‌در**اوستا** اسامی شانزده مملکت ذکرشده‌است :

شانزده مملکت اوستائی از اینقرار است: ۱ـ ایران‌واج، مملکت‌آریانها ۲ـ سوغده = سغد ۳ـ مورو = مرو ۴ـ باخذی = باختر ۵ـ نیسایه = بعضی با محلی در دو فرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق‌میکنند ۶ـ هرای‌و = هرات ۷ـ وای‌کرت = کابل ۸ ـ اورو = طوس یا غزنه ۹ ـ وهرگان = گرگان ۱۰ ـ هرهوواتی = رخج‌درجنوب افغانستان ۱۱ ـ ای‌تومنت = وادی هیلمند ۱۲ ـ رگ = ری ۱۳ ـ سخر یا حجر = شاهرود ۱۴ ـ ورن = صفحه البرز یا خوار (گرمسار) ۱۵ ـ هیت‌هندو = پنجاب‌هند ۱۶ ـ ولایاتی‌که در کنار رودخانه رنگا است وسر ، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست‌کجا بوده .

یکی ازآنها معلوم نیست‌کجا بوده واز **۱۵** مملکت دیگراولی (**آیران واج**) و دو مملکت آخری صفحه **البرز** و **پنجاب‌هند** است ازاینجا بعض محققین استنباط میکنند که این ولایات خط‌سیر و انتشار **آریانها** رانشان میدهد بنابراین عقیده، خط انتشار آنها از اینقراربوده، آریانهای **ایرانی** از **سغد** بطرف مروآمده بعد **هرات**. **نیسایه** و **کابل** را اشغال‌کرده‌اند . پس از آن بطرف **رخج** و **هیلمند** رفته چون بدریاچه **زرنك** (**دریاچه سیستان**) رسیده‌اند **ودریاچه** مزبور درآن زمان بزرگتر ازدریاچه کنونی بوده وآنطرف نگذشته‌اند بخصوص که‌درطرف جنوبی‌آن اراضی **بلوچستان** و **مکران** حالیه شروع‌میشود و این اراضی بواسطه بی‌آبی و هوای بسیارگرم، آریانها راجلب نمیکرده، از این جهت بعدازاشغال**سیستان** بطرف‌مغرب‌رفته‌ولایت جنوب**خراسان** وصفحه**دماوند** و **ری** و **قومس** رااشغال کرده‌اند، درباب‌اینکه چه‌مردمانی درایران میزیسته‌اندعقیده‌ای که‌ازتحقیقات‌حاصل شده این‌است : در **مغرب** ایران مردمانی موسوم به **کاس سو** که‌نژاد آنها محققا معلوم نیست ومورخین یونانی آنها را **گوسّیان** یا **کیسی** نامیده‌اند، در **گیلان**، **کادوسیان** ، **درمازندران**، **تپوریها**، درمیان**کادوسیان** و**تیوریها**، **ماردها**یا**آماردها**(سفیدرود را درعهد قدیم آمارد مینامیدند)درجنوب غربی، **عیلامیها**، راجع به‌باقی قسمتهای‌ایران عقاید مختلف است بعضی باین عقیده‌اند که سواحل **خلیج پارس** و **عمان** از حبشیها یاکلیه از مردمان سیاه‌پوست مسکون بوده است، برخی عقیده دارندکه سکنه تمام فلات‌ایران، قفقازیه واروپای جنوبی‌درزمان بسیارقدیم ازسیاه پوستها یااز نژادی‌که‌شکیل نبوده ترکیب‌میافته. بهرحال وقتیکه آریانها بفلات ایران آمده‌اند، دراینجا مردمانی یافته‌اندکه زشت وازحیث نژاد ـ عادات ـ اخلاق ـ ومذهب ازآنها پست‌تر بوده‌اند، زیرا آریانها مردمان بومی را (**دیو**) یا (**تور**) نامیده‌اند علاوه بر این در **مازندران** آثاری بدست آمده است‌که خیلی قدیم‌است ودلالت برصحت این‌استنباط میکند. رفتارآریانها بااین مردمان بومی ماننددرفتار غالب بامغلوب بوده، بخصوص‌که آریانها آنهارا ازخود پست‌تر میدانستند بنابراین درابتدا هیچ‌نوع حقی‌برای آنهاقائل‌نبودند، بلکه باآنها دائما جنگ‌میکردند وهرجاآنهارامییافتند میکشتندولی‌بعدها که‌خطر بومیها برای‌آریا نهارفع‌شدوآریانها کارهای‌پرزحمت‌رااز‌قبیل‌زراعت‌ـ تربیت‌حشم‌ـ خدمت درخانواده هاازدوش‌خودبرداشته‌باتهامحول کردند، بومیهاطرف‌احتیاج

شدید واقع‌شده دارای حقی گردیدند، مانند حق غلام و کنیز ، که در تحت حمایت اربابها میزیستند، ازاین زمان اختلاط آریانها با بومیها شروع‌شد، ترتیب برقرار شدن آریانها در ایران بعضا از داستانهای قدیمها و تااندازه‌ای نیز ازمقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن شدن سایرمردمان **هند و اروپائی** درممالك مفتوحه استنباط شده ، **آریانها** برای‌تاخت‌و تاز بایران نیامده بودند، بلکه میخواستند دراین مملکت برقرار شوند ، و با این مقصود میبایست اراضی‌را ازبومیها انتزاع‌کنند، برای رسیدن بمقصود بهرجاکه واردمیشدند پس‌از جنگ بابومیها **قلعه‌ای** بنامیکردند. درون قلعه رابدو قسمت تقسیم‌کرده قسمتی رابمساکن خانواده‌ها تخصیص میدادندوقسمت دیگررا به‌حشم.در این‌محوطه شبهاآتشی‌بادومقصودروشن میکردند .

اولا برای اینکه خانواده‌ها ازآن سهمی ببرند، و دیگر ازاین جهت‌که اگر بومیها شبیخون زدند پاسبانان آتش راتیز کنند تامردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند، بعدها این‌قلعه‌ها مبدل بدهات وشهرها شد ۱

قوم ماد

بطور کلی ازمنه تاریخی ایران ازاواخر **قرن هشتم** قبل از میلاد شروع میشود در حوالی این قرن سه قوم آریـائی در ایران جاهائی را اشغال و دولتهای ملـوك الطوایفی تشکیل داده بودند در **مغرب مادیها ـ در مشرق باکتریها (باختریها) ودرجنوب پارسی ها**

مادیها مردمانی بودند آریائی نژاد.که درابتدای **قرن‌هفتم** یا اواخر **قرن‌هشتم** قبل‌از میلاد **دولت‌ماد** راتاسیس کردند. باین سئوال که‌کی **مادیها** بفلات **ایران** آمده‌اند جواب محققی نمیتوان داد ، یعنی تاریخ آمدن‌آنها هم مانند تاریخ آمدن آریانها بفلات **ایران** محققا معلوم نشده است .

درکتاب **هرودت** مورخ بزرگ یونان مذکور است‌که مؤسس دولت ماد **دیوکس** پسر **فراارتس** بوده است، اودر عدل وداد چنان معروف شد که ابتدا اهل‌دهکده وبعد ها تمام قبیله اوبرای شنیدن احکام اواجتماع میکردند، چون **دیوکس** این قدرت وحیثیت‌را درخود دید اظهار کرد که من‌دیگر نمیتوانم تمام اوقات‌خود راصرف محاکمه و دادرسی هم شهریهاکنم واز امرشخصی خودم بازبمانم . بنابراین ازقضاوت دست‌کشید وسپس چنانکه او پیش‌بینی‌کرده بود دزدی وغارتگری وهمه قسم اغتشاش شیوع پیداکرد. اهل **ماد**آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه‌کردند وبقول **هرودت** اظهار داشتندکه (اگر ترتیب‌کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست دراینجا زیست کنیم، بـاید برای خود پادشاهی معین کنیم تاـ مراقب امور ما باشد وبواسطه اغتشاش وهرج و مرج مجبور بمفارقت ازولایات خودنشویم)

پس **دیوکس** رابسلطنت برگزیدند وی اول کاری که کرد این بود که یکدسته مستحفظ

۱ـ تاریخ ایران باستان‌تالیف حسن‌پیرنیا صفحه ۱۵۴ـ۱۵۷

برای‌خود اختیارنمود وپس‌از آن بساختن **پایتخت** پرداخت و برای این مقصود **اکباتان (شهرهمدان)** را انتخاب‌کرد .

قوم ماد مرکب ازشش طایفه‌معتبر بود، در این زمان تحت قدرت واحدی در آمد . ابتدا ناحیه اطراف **همدان** درتحت انتظام درآمد . لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود رابسط داد تا اینکه حدشمالی آن به **بحرخزر** رسید ودر جانب شمال غربی شامل ایالت **آذربایجان** شد ودر مشرق آن صحرای **لوت** بود. در مغرب و جنوب باایالات سرحدی **آسوری** متصل میشد وبعد ها سرزمین‌ماد بسه **استان بزرگ** تقسیم گردید:

قسمت‌اول- مادکبیرکه‌امروز آنرا **عراق‌عجم** یا **اراك**گویند. **قسمت‌دوم**- ماد آتروپاتن‌که اکنون **آذربایجان** نام دارد . **قسمت سوم** - ماد **(راجیانا)** که ولایات اطراف **تهران** حالیه باشد . و درآنموقع برحسب ظاهر حدشمالی دولت ماد **رود ارس** بودکه امروز سرحد **ایران وشوروی** است ، **گیلان** و قسمتی از **مازندران غربی** نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آن را **ابواب خزر (سردره خوار)** دانسته اندکه در چند فرسخی مشرق ری‌واقع است و در جنوب تنگه مزبورکویر مرکزی ایران است ، طبق تحقیقاتی‌که بعمل آمده‌استدر این دوره **صفحه‌قومس** موردنظرما در این تألیف،**جزء ایالت‌پارت**که در صفحات بعد مشروحاازآن گفتگوخواهیم‌کرد،محسوب میشده وایالت **پارت** نیزجزومتصرفات **باکتریها(باختریها)** بوده‌است، بیش‌ازاین‌اطلاع روشن و صحیحی در دست نیست ، متأسفانه نویسندگان **یونانی، رومی، ارمنی ویهودی ازصفحات‌مشرق ایران در این‌دوره اطلاعی‌نمیدهند** و دلیل آن نیز کاملامبرهن است زیرا دولت **آسور درقرن هشتم** قبل از میلاد به صفحاتی‌که بعدها جزومادمحسوب میشد لشگرکشید و از طرف مشرق بکنار**کویر بزرگ** ایران‌رسید، ولی بتصور اینکه‌تا **آخرین‌نقطه دنیارا** متصرف شده است ، دست از تاخت و تازکشید . زیرا آسوریها از **دماوند** وقدری بعدترکویر لوت را **آخر دنیا تصور میکردند**[1]

۱- تاریخ‌ایران باستان صفحهٔ ۲۱۹۱

فصل سوم

هخامنشیان

طلوع دولت پارس

بزرگ شدن پارسیها یکی از وقایع مهم تاریخ قدیم است، اینها دولتی تأسیس کردند که عالم قدیم را باستثنای دوثلث **یونان** در تحت تسلط خود درآورد، وقتی‌هم که منقرض شد پارسیها ازعرصهٔ تاریخ خارج نشدند بلکه درمدت **۲۵قرن** مکرر بلندیها و پستیهارا پیموده همواره از اوج به حضیض و از حضیض باوج رفتند ، افتادند و برخاستند ، باز افتادند و برخاستند ، ولی از صفحهٔ ایرانبانی وگاهی‌هم جهانداری خارج نشدند ، این بود که اسم آنها بدوام بر (جریده عالم) یا تاریخ ثبت شد و از عهد قدیم تا امروز در خارج ایران ، **پارس** یا **فرس** و یا **پرس** (با یك تصحیف جزئی در زبانهای مختلف) **قائم مقام** نام ایران گردیده‌است .

همانطوریکه درفصول گذشته بیان گردید پارسیها مردمانی هستند آریائی‌نژاد که‌معلوم نیست کی بفلات **ایران** آمده‌اند ، در **کتیبه آسوری** از **قرن‌نهم** قبل از میلاد از مردم **پارسواش** ذکری شده و این مردم در طرف **دریاچه‌ارومیه** میزیسته اند و بعضی گویند در **کرمانشاه** کنونی سکنی داشتند ، بعضی از محققین مانند **راولین‌سن** و **پراشك** عقیده داشتند که مردم **پارسواش** همان پارسیها بودند ، ولی عجالتا محقق نیست که چنین باشد بعد پادشاهان **آسور تا ۶۹۱ ق.م** دیگر ذکری از **پارسواش** نمیکنند و در این سنه باز **کتیبه‌آسوری** گوید ، که در جنگ خلوله مردمان **پارسواش** ، **انزان** و **اللیبی** به **عیلامیها** کمك‌میکردند، بنابراین بعضی محققین مانند **پراشك** باین عقیده اند که مردم **پارسوا** از شمال بجنوب رفته در مملکتی‌که بعد هابمناسبت نام این مردم موسوم به **پارس** **گردیده** برقرار شدند . بهرحال ازکتیبه‌های آسوری معلوم است که در زمان **سلم نصر** (۷۳۱ - ۷۱۳ ق.م) و **آسورحیدین**. که در سال **۶٦۲ ق.م** سلطنت داشت، پادشاهان یا امرا **پارسواش** تابع آسور بوده اند ، پس از آن **فروورتیش** پادشاه ماد (۶۵۵ - ۶۳۳ ق . م) **پارس** را تابع **ماد** کرد .

هرودت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسیها به شش طایفه شهری و ده‌نشین و چهار طایفه چادر نشین‌تقسیم شده‌اند ، شش طایفه اولی اینهایند : **پاسارگادیان.مرفیان ماسپیان . پانتالیان دروسیان . گرمانیان** . و چهار طایفه دوم اینهایند : **دائیها مردها ، درو پیکها ، ساگارتیها** از طوایف مذکوره سه طایفه اولی بر طوایف‌دیگر برتری دارند و دیگران تابع آنها میباشند ، بنا بر این گفته **هرودت** بعضی محققین گمان کرده‌اندکه سه طایفه اولی آریائی بوده‌اند و طوایف دیگر آریانیهائی‌که با بومیهای‌اولی این سرزمین‌مخلوط شده بودند. راجع بطایفه **گرمانیان** تصور میکنندکه‌همان **کرمانیان** اند . در میان طوایف چادرنشین اسمی ذکر میشود که جالب توجه است ، مقصود طایفه **دائی‌ها** است و چنین بنظر میآیدکه اینها **سکائی** بوده‌اند زیرا طایفه‌ای از **سکاها** در شمال **گرگان** و در ساحل جنوب شرقی **دریای خزر** سکنی داشتند ، موسوم به داه یا بزبان اوستائی **(دا ا)** بودند و بودن طایفه **سکائی** در **پارس**میرساندکه استیلای **سکاها** در شمال شرقی ایران دامنه ممتدی داشته و تا حدود**پارس** هم‌این‌دامنه کشیده‌شده‌بوده، بعضی از جمله **کنت‌گوبی‌نو** در تاریخ پارسیها **درو پیکها**راهم **سکائی** دانسته‌اند[1]

مؤسس سلطنت پارس هخامنش است‌که تقریبا در سال **۶۵۰** قبل از میلاد میزیست و از امرای**پاسارگادیها** بود . پایتخت او شهری بوده‌است موسوم بهمین نام‌که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش‌کبیر** هنوز باقی است . از خود هخامنش که سلسلهٔ بزرگی بنام وی خوانده شده است کارهائی معلوم نیست لیکن محترم بودن او دلیل براین‌است‌که اوطوایف‌مختلف پارس را قبل از آنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك‌ملت‌درآورده وپسرش **چیش‌پش**از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی بدست **(اسور بانیپال)**استفاده کرده ناحیه موسوم به **ازان** یا **انشان**راکه شامل **شوش** وتلال مجاورآن **(خوزستان)** بوده متصرف شد و عنوان **پادشاه‌کبیر** وپادشاه انشان اختیار نمود ، چون وفات‌یافت‌یکی از پسرهایش مالك انشان وآن‌دیگر صاحب سرزمین پارس گردید .

کوروش کبیر

همانطوری‌که در بخش‌گذشته‌گفته شد از دودمان هخامنش شاخه ای در انشان و شاخه‌ای در **پارس** فرمانروا شد و **درقرن ششم** قبل ازمیلاد هردو قسمت باطاعت یکنفر از دودمان مذکور درآمدکه **کمبوجیه** نام داشت وی دختر **استیاکس** پادشاه **ماد** را بزنی اختیار کرد و فرزندی از این وصلت پیداشدکه همان **کورش‌کبیر** است .

اسم این‌شاه راچنین نوشته‌اند: درکتیبه‌های او وسایر شاهان هخامنشی بپارسی قدیم **(کورو)** یا **کوروش**(کورائوش‌درصیغه مضاف الیه) درنسخه عیلامی، کتیبه‌ها . **کواش** ببابلی(درلوحه‌های نبونید) **کورش** ، درتورات**کوروش**و**کورش** ، بیونانی **کورس** بعداین‌اسم به روم رفته**سیروس**شده‌واکنون‌دراروپا باجزئی‌اختلافی‌سیروس‌یا **سایروس** یا چیزی نزدیك بآن گویند .

۱ــ تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا صفحه ۲۲۷

کوروش درسال ۵۵۹ قبل ازمیلاد جانشین‌پدر شد ودرسال ۵۵۰ برممکت **ماد** تسلط یافت‌و**اکباتان(همدان)** پایتخت آنرا تسخیر کرد، و**همدان** را پایتخت‌تابستانی و**شوش** راپایتخت‌زمستانی خودقرار داد ، و دراثر همت و دلاوری ونبوغ‌ذاتی، **نخستین‌دولت بزرك‌جهان** یعنی شاهنشاهی ایران‌را بوجود آورد، که مشرق آن **برود سند** واز طرف شمال به‌رود **سیحون** و مغرب **بدریای مدیترانه** و **مصر** و جنوب **بخلیج فارس** و **دریای هند** محدودبود.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس از تسخیر **سارد** وقبل ازتسلیم شدن بلاد یونانی آسیای صغیر، **کوروش** بجانب مشرق شتافت ومدت پنج شش‌سال یعنی از سال۵۴۵ تاسال ۵۳۹ پیش‌از میلاد تقریبا از نظر غائب ومشغول‌محاربه‌با طوایف غیرمعلوم بوده است، ومحتمل‌است که‌این محاربات برای فرونشاندن شورشهائی بوده، که در ایالات بحمایت خاندان ماد،روی‌داده‌بودوچنانچه او توقف خودرا درمغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده دامنه‌آن‌بسط‌وتوسعه پیدا مینمود، در هرحال اطلاعات ماازآن دوره زندگانی **کوروش** چندان روشن نیست ، نقل‌کرده‌اند که ابتدا به **باختر** حمله بردوچون اهل آن ولایت دانستند، که **کوروش** دختر**استیاك** را تزویج نموده مصالحه واقع شد، وممکن‌است این داستان بی‌اصل نباشد . طوایف **سکا** وقسمت‌معظم **افغانستان** نیز مسخر شدند. بعد از قتل **کوروش** که در سال ۵۲۹ قبل از میلاد درمحاربه‌ای‌باقوم‌دها که در**پارت**بودند،**کمبوجیه**پسر ارشد **کوروش** بسلطنت رسید وطبق وصیت**کوروش** پسر دومش موسوم به**بردیا** میبابد بحکومت**خوارزم** و **پارت** و**کارمانیا (کرمان)** ایالات شرقی مملکت باقی بماند و ایالات مزبوره بواسطه **کویرلوت** از مابقی ولایات جدا شده وباین واسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت ازمرکز دور افتاده بود، اما ترتیبی که**کوروش** در نظر گرفت تقریبا صورت گرفتنی نبود زیرا **بردیا** درنزدمردم محبوب ومحل توجه بود، و از طرفی**کمبوجیه**برای ادامه نقشه‌های جنگی کوروش بزرك مشغول تهیه‌جنك با **مصر** گردید، لیکن کشور بزرگی را رهاکردن وبرادرمحبوب‌القلوب را در **ولایات شرقی** گذاشتن خلاف حزم دانست، و دستور داد نهانی برادرش را بقتل برسانند. درسال ۵۲۵قبل‌ازمیلاد **کمبوجیه** کشور**مصر** را تسخیر نمود وباعث محو و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید، و با افزوده شدن **مصر** برمستملکات **کمبوجیه** دولت هخامنشی دراین تاریخ مالك‌کشوری‌شدکه از جمیع دولتهای ماقبل‌آن وسیعتر بوده و از **رودنیل**تا **سیحون** واز دریای **سیاه**تا **خلیج فارس** امتداد داشت.

انتحار کمبوجیه

کمبوجیه درسال ۵۲۱ قبل‌از میلاد از **مصر** بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبورمیکرد خبرباو رسیدکه انقلابی در ایران رخ داده ویکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده‌وشورشی برپاکرده است، وی شباهت زیادی به**بردیای مقتول** داشت ولی مادر و

خواهران بردیاوهمچنین عامه مردم ازقتل‌اوبی‌خبر بودند. **کمبوجیه** بقصد جلوگیری از فتنه وفسادبرسرعت‌خود افزود، اما گویادربین‌راه خبرروگردان شدن اتباع خود راشنید و درعالم یأس‌وافسردگی‌خویش رابقتل‌رسانید.

داریوش بزرگ

داریوش پسر **ویشتاسپ** هخامنشی است. **ویشتاسپ** چنانکه **هرودت** گوید در زمان **کوروش**وپس‌ازآن‌والی **پارس** بود ولی در زمان **داریوش** والی **باختر و پارت** شد ، از تاریخ معلوم است که کمتر شاهی دربدوجلوس‌خودبتخت، **بقدرداریوش**بامشکلات عدیده وطاقت فرسا، مواجه‌شده است . غیبت طولانی **کمبوجیه** از ایران که چهار سال طول‌کشید، اخباری‌که در غیاب اومنتشر میشد، بتخت نشستن بردیای دروغی‌وکارهائی که‌او در مدت هفت ماه برای‌جلب مردمان ایالات کرد(مانند عفو نمودن‌مردم ازپرداخت مالیات وعوارض‌وخدمت‌نظامی) منجر به‌یاغیگری‌بیشترایالات‌تابعه ایران گردید،و**داریوش** مجبور شد بسیاری ازولایات کشور خودرا بقوه قهریه تصرف‌کند، **داریوش** درسال ۵۲۱قبل از میلاد پس‌ازقتل‌بردیای دروغی‌بترتیب خاص وافسانه‌آمیزی‌بسلطنت‌رسید.

طغیانهای هشتگانه

نوشته‌های مورخین یونانی راجع به اغتشاشات ویاغیگری‌های بدو سلطنت **داریوش** مختصراست‌وآنهم دربعضی کیفیات باتاریخ مطابقت‌ندارد.امانوشته‌های**داریوش** (کتیبه‌های بیستون) اطلاعات بیشتری میدهدهرچند این‌شاه‌هم‌بکیفیات نپرداخته ولی‌اغتشاشات‌مزبوره رایکایک‌شمرده است، اسم‌اشخاص‌ومحل‌ها را برده ماههای جنگ رامعین‌نموده‌است‌مادر اینجا فقط بذکر شورشهائی که‌مربوط به ایالات مشرق‌ایران استمیپردازیم، بندشانزدهم، ازکتیبه بزرگ بیستون درباره شورش **پارت** (خراسان) و**گرگان** چنین مینویسد:

(... پارت(خراسان) وگرگان برمن شوریده بطرف فرورتیش رفتند . ویشتاسپ‌پدر من درپارت بود. مردم شوریدند وویشتاسپ با قشونی درمحلی موسوم به ویش‌پا اوزات، درپارت با او جنگید اهورمزدا مرا یاری کرد . باراده‌او،ویشتاسپ شورشیان را شکست‌داد . پس‌از آن‌مملکت مطیع من شد روز ۲۲ ماه‌ویخن این جنگ روی‌داد).

ستون سوم

(بند اول... پس‌از آن سپاه پارسی راازری نزدویشتاسپ فرستادم‌وقتی که این‌سپاه به ویشتاسپ رسید عازم جنگ دشمن‌شد. درمحلی موسوم به پتی گربن در پارت، ویشتاسب‌باشورشیان جنگید. اهورمزدامرایاری‌کرد وبفضل اهورمزدا، ویشتاسپ شورشیان‌راشکستی‌سخت داد. روزاول گرم‌پداین‌جنگ واقع شد).

(بند دوم . . . پس از آن ایالت پارت مطیع من گردید . این است آنچه من در پارت کردم)

تقسیمات کشوری داریوش بزرگ

داریوش برای حفظ انتظامات کشور و احتراز از اجتماع قوا دردست یکنفر مقرر داشت در هر ولایت یك **ساتراپ** [1] یعنی والی یا استاندار و نیز یك سردار ویك دبیر معین شود و این سه نفر افسر از یکدیگر مستقل بوده و مستقیما با مرکز ارتباط داشته باشند. در زمان سلطنت **داریوش** عده ایالت نشین‌ها مختلف و از بیست الی بیست وهشت بوده است پارس که منطقه سلطنتی محسوب میشد جزو آن ایالت نشین ها بشمار نمیرفت، واهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند. بنا بر این استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود. یکی آنهاکه در **فلات ایران و جانب مشرق** بودند و دیگری آنهاکه **سمت غربی پارس** واقع میشدند.

عمده ایالات داخلی فلات ایران در زمان هخامنشیان بشرح زیر بوده است:

ماد، و بعد از آن **هیرکانیا یاگرگان**، **پارت یا خراسان** که در کتیبه های داریوش بنام (پرثو) ثبت شده است، **زرنگ یا سیستان**، **آریه**، **خوارزم (خیوه)** **باکتریا**، **سغدیانا (بخارا وسمرقند)**، **گندار (افغانستان غربی)** وولایت **طائفه سکا**، **ساتاژید یا، اراخوسیا** و ولایت **ماکاکه** یحتمل **مکران** حالیه از آن مأخوذ شده باشد.

راهها و چاپارخانه‌های دوره هخامنشی

دردورهٔ هخامنشی براهها اهمیت زیاد میدادند. این نکته تعجب ندارد، چه‌دولت وسیع هخامنشی بی راههای سهل‌العبور نمیتوانست این همه ممالك پراکنده را اداره کند، علاوه بر راههای مهم از قبیل راه شاهی که **هرودوت** وصف مینماید که ازشهرافس یونانی تا شوش امتداد داشته است و همچنین راههای دریائی. در خود ایران هم ایالات بوسیلهٔ راههائی باهم اتصال میبافتند. این راهها چنانکه **دمرگان** گوید (تمدنهای نخستین صفحهٔ ۲۹۰) چنین بودند:

۱ - از **تخت جمشید** پنجراه، **بشوش . پری‌تکان (فریدن - ولایت اصفهان)**، **کرمان** و نیز **بندر دیلمان** و **هرمز** درکنار **خلیج پارس** میرفت ۲ - از **همدان یا هگمتان** پنجراه، **بشوش**، **بابل**، **ری**، **گنزك** و **آذربایجان کنونی** ۳ - از **شوش** سه‌راه **ببابل** و **همدان** و**تخت جمشید**، شعبه‌هائی‌هم از بعض‌این‌راهها **تااصفهان** و**بندردیلمان** درساحل**خلیج پارس**امتداد داشت ٤ - از**ری (رگ)** پنجراه، به**آذربایجان**، **همدان**، **شهر صددروازه** (در جنوب غربی **دامغان**)، **مازندران** و **پری‌تکان** ٥ - از

---

۱ - اصطلاح یونانیان است که شهربان یا نگهبان کشوررا گویند

ولایت **کومس** (**سمنان و دامغان** و نواحی ذکر شده در ابتدای این تألیف) سه راه : **به‌استر آباد(زادراکرت)**، **ری** ، و**خراسان** ۶ ـ از **باختر** سه راه **بکومش**، **سند** و **سغد** ۷ ـ از **کرمان** پنج‌راه به **تخت‌جمشید** ، **پاسارگاد** ، **هرمز** ، **پتاله** (برودسند) و **باختر** ۱

دولت هخامنشی علاوه بر اینکه اهمیت زیاد براهها میداد . بـرای اولین دفعه چاپارخانه‌هائی تأسیس کرد . **هرودوت** گوید که واحد مقیاس راهها **پرسنگ** است و بمسافت هرچهار پرسنگ منزلی تهیه‌شده موسوم به **ایستگاه** در این منازل میهمانخانه های خوب بنا ودایر گردیده است .

در سرحد ایالات و نیز درآنجائی‌که ایالت **بابل بکویر** منتهی‌میشود **قلعه هائی** ساخته‌اند که‌ساخلو دارد . در منازل اسبهای تندرو تدارك شده ، باین‌ترتیب که‌چاپك‌سوارها نوشته های دولتی را از مرکز تا نزدیکترین چاپارخانه برده ، بچاپاری‌که حاضر است میرسانند واو فوراً حرکت کرده بچاپارخانه دوم میبرد ، و باز تسلیم چاپاری میکند . بدین منوال شب و روز چاپار ها در حرکتند و اوامر مرکزرا بایالات میرسانند . معلوم است‌که **تلگراف** در عهد قدیم نبوده ولی وقتی‌که میخواستند خبری زودبمقصد برسدآتشهائی روی بلندی ها روشن میکردند . چنانکه **هرودت** گوید . چون **مردونیوس** آتن را گرفت با آتش از راه جزابر **سیکلاد** ، **خشایارشاه** را که در **سارد** بود آگاه‌ساخت.

تجارت وصنایع دوره هخامنشی

اطلاعات ما راجع‌بامتعه ومال‌التجاره دوره‌هخامنشی‌خیلی‌محدود است، باوجود این آنچه از کتب نویسندگان عهد قدیم برمیآید این‌چیزها را در ایالات ایران بدست‌یا بعمل میاوردند و موادتجارتی بود: درآذربایجان مس.سرب.نقره ولاجورد درگیلان‌ومازندران شمشاد وآهن.دردماوند لاجورد در دامغان‌وحوالی‌آن مس . در خراسان فیروزه درباختر مس و سرب وبعضی فلزات دیگر . **درصفحات‌شمال‌شرقی** و باختر فیروزه در**ماوراء سیحون**،طلا . در **همدان‌وگروس** اسبهای ممتاز و قالی . **درمغرب‌دریاچه‌اورمی** مس‌وآهن در **خوزستان** قیر . نفت . موم‌معدنی . در**پارس‌وبختیاری** (لرهای بزرگ) مس.سرب‌ونقره ،**درخلیج‌فارس** ، مروارید وصدف . در**بحرعمان**همان‌چیزها، ایالات خارج از ایران‌نیز مصنوعاتی داشته‌اند که بطورکامل‌در**کتاب‌تمدنهای‌اولی‌دمرگان**ثبت گردیده‌است .

۱ـ تاریخ ایران باستان صفحه ۱۴۹۲

فصل چهارم

اسکندر وسلوکیها

اسکندر مقدونی فرزند **فیلیپ** پادشاه **مقدونیه** دربهارسال ۳۳٤ قبل ازمیلاد بقصد تسخیرمستملکات دولت‌هخامنشی روانه ایران‌گردید ، و بالاخره با جنگهای متعدد از قبیل جدال **ایسوس** درسال ۳۳۱ قبل‌ازمیلاد، پس‌ازجنگ **آربیل یاگوگمل** شهرهای **بابل و شوش و** تخت‌جمشیدو سپس‌همدان‌راتصرف‌نمود ، و**داریوش‌سوم** آخرین‌پادشاه‌هخامنشی پس‌ازشکست‌درجنگ گوگمل جهت‌جمع‌آوری سپاهی بماد وسپس بطرف‌مشرق‌**ایران** رهسپار گردید .

اسکندر در تعقیب داریوش

وقایع روزهای آخر داریوش‌سوم را مورخین عهدقدیم نوشته‌اند . از جمله **آریان** می‌نویسد :

(کتاب ۳ فصل ۷ بند۱) اسکندر چون شنید که داریوش بماد رفته ، بدان مملکت پرید، عقیده داریوش این‌بود که‌اسکندر درشوش وبابل‌توقف خواهدکرد ، و اوناظرحوادث خواهدبود، اگر اسکندر او را تعقیب‌کرد به**پارت** وگرگان و باختر گریخته این ممالك را عاری‌از آذوقه‌میکند ، تا اسکندر نتواند بتعقیب‌او بپردازد بنابراین داریوش‌زنان‌وبارو بنه وتمامی تجملاتی‌راکه‌باخود داشت به**دربندخزر (دروازه‌کسپین)** فرستاد خودبالشکر کمی که میتوانست‌جمع‌کند ، در همدان بماند (دربندبحرخزر چنانکه در صفحات قبل‌نیز گفته‌شد تنگه‌ای است‌که ماد را ازپارت جدا میکرد این‌جا دیواری ساخته و دروازه‌ای بنا کرده‌بودند ، دروازه مذکور ازآهن بود و مستحفظینی داشت ، این‌محل‌را حالاباسر **دره خوار** تطبیق میکنند) اسکندر در تعقیب داریوش به**پاره‌تاك** درآمده وآنجارا مسخرنمود و **واکزاتر** راکه‌والی شوش‌بود ، والی این ولایت نیزکرد (مورخین دیگر عهد قدیم این ولایت‌را**پاری‌تاکن** نامیده‌اند وبزبان‌پارسی‌آنوقت **پرتیکان** میگفتند وحالا **فریدن** گویند این همان ولایت **اصفهان** است زیرا پرتیکان‌بتمام ولایت اطلاق میشد) بعدآریان گوید (همانجا بند۲) باسکندر خبردادند که داریوش باستقبال او میآید و میخواهد یکبار دیگر

اقبال خودرا بیازماید وسکاها وکادوسیان با پارسیها هستند . پس‌ازآن اسکندربارو بنه خود را گذاشته با قشون خود بطرف ماد رفت و روز دوازدهم باین مملکت رسید.دراینجا باو خبر دادند که‌داریوش فرارکرده است. در اثر این‌خبر اسکندر سرعت حرکت‌خودرا بیشترکرد در مسافت سه‌روز راه تا همدان بیستان، پسر اخسن که قبل از داریوش شاه بود باستقبال اسکندرآمده گفت داریوش پنج روز قبل از همدان حرکت‌کرده و نه‌هزارمرد بااوست واز این‌عده‌شش‌هزار نفر پیاده‌است، وپولی‌که باخودبرداشته معادل‌هفت‌هزار تالان میباشد .

اسکندر در همدان سواره‌نظام تسالی را مرخص‌کرد ، وبه‌پارمن‌ین دستور داد که تمام خزاین پارس را در این‌شهر جمع‌کند . و هارپالوس را با شش‌هزار پیاده مقدونی وچند نفر بحفاظت این‌خزانه گماشت . بعد بپارمن‌ین امرکرد که ازطریق‌ولایت‌کادوسیان بگرگان برود (یعنی‌از راه‌گیلان واستر آباد کنونی) وبه‌کلی‌توس فرمانده دسته‌های پادشاهی‌که بواسطه مرض درشوش مانده بود . نوشت زودتر بهمدان‌آمده و مقدونی‌هائی‌را که در همدان مانده‌اند ، برداشته باسکندر ملحق‌شود . پس‌از این‌کارها خود باسواره‌نظام زبده وفالانژمقدونی و سپاهیان سبك‌اسلحه بقصد تعقیب داریوش حرکت کرد . اسکندر بواسطه سرعت حرکت بیمارهای زیاد درراه گذاشت و عده‌کثیری هم از اسبان‌او تلف‌شد. باوجود این‌بهمان‌سرعت‌تاخته‌روزیازدهم‌به‌ری‌رسید روزدوازدهم‌میتوانست بدروازه‌بحرخزر برسد .

ولی داریوش از این دروازه گذشته بود . در این‌وقت قسمتی از سپاهیان داریوش بخانه‌های خود برگشتند ، و بعضی هم باسکندر تسلیم شدند ، چون اسکندر امیدنداشت که بداریوش برسد، پنج روزدر ری‌ماند ، و استراحت‌بقشون خود داد ، بعداگزی‌داتس را که داریـوش گرفته در شوش زنجیر کرده بود ، والی ماد کرد پس از آن اسکندر با قشون خود بطرف پارت راند ، و منزل اول را در دروازه بحرخزر قرار داد روز دیگر از این دروازه گذشته داخل‌ولایتی شدکه آبادبود وزراعت زیاد داشت ۱ ولـی چون شنید که بعد باید از بیابان لم یزرع بگذرد سنوس را فرستاد تا علوفه وخواروبار برای‌قشون برگیرد .

گرفتارشدن داریوش سوم (دارا)

مورخ مذکور روایت خود را دنبال کرده گوید (همانجا بند۳) دراین احوال بغستان یکی از معاریف بابل و آنتی بلوس یکی از پسر های مازه وارد شده گفتند نبرزن که بسرداری هزار سوار با داریوش بود وبسوس والی باختر و برازانت والی رخج و سیستان داریوش را توقیف‌کردند (درجای‌دیگرآریان برازاس را برازات‌نوشته) اسکندر بمجرد شنیدن این‌خبر بهترین سپاهیان خود را برداشته بی اینکه منتظر سنوس

۱ــ این‌ناحیه خوار (گرمسار فعلی) است.

گردد حرکت کرد ، و به **کراتروس** دستور داد ، که آهسته باقی قشون را ازعقب او حرکت دهد .

تمام شب را اسکندر درحرکت بود و **فقط ظهر روز دیگر** توقف کرد تا استراحتی بهمراهان خود بدهد، بعدعصر براه افتاد، فردای آن روز در طلیعه صبح باردوگاهی رسیدکه بغستان ازآنجا آمده بود ودید ازدشمنان کسی درآنجا نیست باوگفتند، که داریوش را در ارابه‌ای حرکت میدهند وسواره نظام باختر و سایرین مامور این کارند ولی‌چون **ارته‌باذ** واولاد او ویونانیها نتوانستند، ازاین خیانت‌مانع شوند ونیز نخواستند ازبسوس تمکین کنند بطرف کوه رفتند . خیال کنکاشیان‌این‌بود که اگراسکندر بتعقیب آنها پرداخت داریوش را تسلیم کرده در ازای آن مورد ملاطفت او واقع گردند ، والا ممالك رابین خودشان تقسیم کنند ودر حفظ آن ضامن یکدیگر شوند وبسوس موقتا برآنها ریاست داشت ، زیرا او از اقربای داریوش بود و همه در مملکتی بودندکه او والی آن بشمارمیرفت، در اینجا نوشته آریان تناقض دارد،زیرا بالاتر گفت‌که بسوس والی باختر بود وحالا چنین گوید و حال آنکه‌آنهادرپارت حرکت میکردند ۱ این اخبار برحرارت اسکندر افزود وباوجودخستگی سپاهش تمام‌شب را حرکت‌کرده روزدیگر ظهر بقصبه‌ای رسیدکه بسوس داریوش رادرآنجا گرفته بود. ۲

ملن مترجم یونانی داریوش‌که بواسطه بیماری دراینجا مانده بود، چون‌دید اسکندر بدورسیده باوپناهنده شد، وتمام گزارشات را برای اوبیان‌کرد، پس ازآن اسکندر بقشون خود استراحت داد، وخود باین‌کار پرداخت‌که ازمیان سپاه عده‌ای رابرای تعقیب بسوس انتخاب‌کند. در این احوال **اورسی‌لوس و میتراسن نامان** که از خیانت بسوس نفرت یافته وبطرف اسکندر میآمدند، وارد شده گفتند، که پارسیها درپانصد استادی اینجا هستند و راه نزدیکتری باسکندر نشان دادند ، اسکندر از ورود این پناهندگان خوشنود شد و بـراهنمائی آنها باسواران سبك اسلحه حرکت کرد . و پس از اینکه چهار صـد استاد (تقریباً ۱۳ فرسنگ) راه رفت در طلیعه صبح به فراریهائی‌که بی اسلحه و درحال اختلال میتاختند رسید . عده کمی از اینها پا فشرده کشته شدند، و مابقی از جدال پراکندند یا بعد فرار کردند .

در این احوال بسوس و شرکاء اوداریوش را با خودشان میبردند و همینکه دیدند اسکندر در تعقیب‌آنها است **ساتی برزن** و **برازانت** زخمهای مهلکی باو زده واو رادر حال نزع گذاشته باششصد سوار فرار کردند . وقتی که اسکندر در رسید داریوش در ـ گذشته بود.

کنت کورث مینویسد : وقتی که اسکندر بسر نعش داریوش رسید بحال دلخراش این‌شاه مقتدر رقت‌آورد وبگریست. بعد ردای خود راکنده‌روی نعش او انداخت‌وامر کرد که بااحترامات زیاد نعش این شاه تیره‌بخت راحرکت داده وبمقبره شاهان هخامنشی که در پارس بود ببرند ودر آنجاپهلوی قبورنیاگانش‌دفن کنند (کنت‌کورث‌کتاب ۵ بند۱۳).

۱ــ احتمال میرودکه دراین زمان هم‌پارت جزو باختر بوده است.م

۲ــ ازقرائن این‌قصبه سمنان یاسمنك بوده است

ولی بعضی ازمورخین گفته‌اند، که‌هنوزداریوش نفس میکشید وآخرین حرف او این بود، که اسکندرقاتل‌رامجازات‌کند **ژوستن** گوید (کتاب ۱۱ بند ۱۵) مقدربودکه‌داریوش درخاك قومی کشته شودکه روزگار امپراطوری هخامنشی رابرای آن‌قوم ذخیره‌کرده‌بود (مقصود دولت بزرگ پارت است که‌بعدها تأسیس‌شد).

نه تنها بدارا کند این سپهر — که‌هردم بکاراست‌این‌کین‌ومهر
اگرباشتاب و اگر با درنگ — زمانه نماید شکر ها شرنگ

تاریخ واقعه مرك دارا

تاریخ کشته‌شدن داریوش را آریان (هکاتوم‌بیان)ماه مقدونی نوشته‌که چون با نوشته **دیودور** بسنجیم مطابق تیرماه (ژوئیه) ۳۳۰ قبل ازمیلاد میشود،محلی‌که اسکندر درآنجا بسرنعش داریوش رسید، باید جائی باشدبین سمنان وشاهرود، موافق نوشته های مورخین قدیم خصوصا **کنت‌کورث** . ظن قوی‌میرودکه این محل درنزدیکی دامغان بوده‌وداریوش را مقدونیها در طرف جنوب شرقی سفید کوه‌که آبهایش بدهات**قومس** میرود، یعنی‌تقریبا درشمال **حاجی آباد** کنونی ، یافته‌اند، ونیز از نوشته‌های مورخین قدیم پیدا است که اسکندر از فوت داریوش مشعوف گردیده‌است، زیرا تا وقتی که او زنده بود ایرانیها می توانستنددوراوجمع‌شوند. وچون بکرات دیده شده‌که درمواقع‌اضطرار عده‌کمی‌توانسته‌اند، بیش از لشگرهای زیاد در مقابل دشمن پافشاری و فداکاری‌کنند، این نکته وامکان اینکه داریوش جاهای محکمی راگرفته، مخاطراتی برای مقدونیها فراهم سازد اسکندررانگران میداشت. این‌بودکه او جد داشت زودتر بداریوش رسیده نابود ویا اسیرش کند . در این مورد هم اقبال بااوهمراهی‌کرد زیرا دشمن او نابود شد بی‌اینکه‌بتوانند این قضیه‌را باویا به سپاهیانش نسبت دهند.

دراینجا بی‌مناسبت‌نیست‌نظریه **هارولدلمپ آمریکائی** که درکتاب اسکندرمقدونی درمورد این نواحی**ومحل کشته‌شدن داریوش‌سوم** نوشته است‌بیان گردد: ولی‌آخرین حدود سرزمین مسکون مطابق نقشه یونانیان درپشت سریعنی بابل و دورود فرات و دجله توقف‌کرده بود، این ناحیه‌بموجب اطلاعات آن زمان حتی ازقرار مسموع بعقیده**ارسطو** اقصای سرزمین مسکون محسوب میشد. درهر صورت مقدونیان دیگر وضع‌خود را نسبت بنقاط قدیمی‌نظیر**جبل** (هرمن) وشهر **صور یا مصب‌نیل** نمیدانستند. دانشمندان ایرانی هم‌قادر نبودند آنان‌را دراین باب روشن کنند وآنان درتعقیب داریوش مجال‌رسیدگی‌باین موضوع را نداشتند ، بعداز مرك شاهنشاه بخت برگشته ، مقدونیان باطـراف خود توجه کردند تا معلوم کنندکجا هستند ، ودیدند درجاده شرق وغرب کاروان دارندتکاپومیکنند، ودرکنارآن دهاتی ، هریك بفاصله یکروز راه‌کاروان‌واقع شده‌اند، از سمت جنوب **هامون** کویر امتداد یافته بود، و ازدور میتابید ودرآنجا شهرهائی‌جسته‌جسته مانند غول بیابانی بنظر میرسیدند وباغروب آفتاب‌ناپدید میشدند.ازطرف شمال سلسله‌کوههای‌معروف**به‌کوه** کبود (دماوند) برآن مسلط بود، کشیده‌میشدو تصورمیکردند همین سلسله‌بودکه از همدان

نظاره‌میکردند وذرمعابر(**کلیکیه**) پشت سر گذاشتند، آن را در آنجا کوهها (**توروس**) مینامیدند، ولی ایرانیان بااین نام آشنا نبودند. البته این‌یك خطای طبیعی‌بود. بعلاوه‌خود را داخل دره‌ای‌یافتند که‌هوای‌مطبوع خنکی‌داشت وپراز‌جنگل بود (ظاهرا بکناررودخانه‌ای رسیده‌بودندکه نزدیکی‌دهی که امروز (چاش‌گیران)۱ نامیده میشود واقع است نه‌دردامغان چنانکه بعضیها تصورکرده‌اند) چون بسوی‌آن دره پیچیدند دهاتیان بآنها گفتند اگر از گردنه رد شوید بساحل یك‌دریائی داخلی میرسید که بمسافت نامعلومی بسوی شمال امتداد یافته ودرحدود چهارروز راه‌پیمائی‌میتوان بآنجا راه‌یافت.

اسکندر بالطبع از جاده کاروان برگشت تا پی اکتشاف دریای مجهول برود و سپاهیان ، در صورتیکه بومیان وحشی در ارتفاعات بحیرت تماشاگر آنان بودند ، از جنگلهای کاج عبور کردند و**بساحل خاکستری‌رنك** خنکی واردشدند و درآنجا آب‌دریا بحکم رودهائیکه بدریاجاری بود مزه شیرین داشت ، انبوهی مرغابی وکمی‌هم ماهیگیری‌در آنساحل ناشناخته مشاهده‌گشت . در حقیقت اینجا ساحل جنوبی دریای خزر بود ، ولی مقدونیان نمیدانستند که مردم آنرا دریای مرغابی یا دریای گیلان حتی **دریای پارت** می‌نامیدند.

اسکندر درپارت

مقدونیها گمان میکردند که با فوت داریوش جهانگیری اسکندر خاتمه یافته وقریباً باوطانشان‌مراجعت‌خواهندکرد ، ولی بزودی دریافتندکه این‌گمان اساسی نداشته. توضیح آنکه اسکندر آنها را درجائی‌جمع کرده گفت : باید ممالك شرقی ایران را تسخیر کنیم، تادولت من‌کمتر از دولت هخامنشی نباشد و دیگر اینکه اگر مردمان ایالات شرقی‌پارس را مطیع‌نکنیم بیم‌آن میرود که بعدها ایالات دیگرپارس هم از اطاعت ما سرپیچند بر اثر این‌نطق مقدونیها مصمم‌گشتند که اسکندر را پیروی‌کنند، چنانچه **دیودور** گوید (کتاب ۱۷ بند ۷٤) اسکندرسپاهیان‌یونانی راکه‌از طرف متحدین یونانی‌اسکندردرقشون‌اوداخل بودندمرخص‌کرد تاباوطانشان برگردند وبهرسواریك‌تالان‌نقره وبهر پیاده **ده‌مین** داد و امرکرد تمام‌جیره و حقوق آنها را بپردازند،از این سپاهیان آنهائیکه خواستند در قشون اسکندر بمانند هرکدام سه‌تالان دریافت کردند . مورخ مذکورگوید که اسکندر در موقع تعقیب‌داریوش تمام‌خزانه‌های اورا تصرف‌کرد وخزانه‌داران هشت‌هزارتالان‌باو تحویل‌دادند غیراز این مبلغ خطیر اشیاءبسیار از قبیل‌جامهای زرین و چیزهای دیگر نفیس‌بدست‌اسکندر افتاد و او این اشیاء را بسربازان بخشید،قیمت این اشیاء به۱۳ تالان بالغ‌بود، **پلوتارك** درتخمین مقدار غنائمی‌که در موقع تعقیب داریوش بتصرف اسکندر درآمده ساکت‌است‌ولی گوید :

(اسکندر بند۵۹) که چون اسکندر با نهایت‌شتاب قشون داریوش و بسوس راتعقیب میکرد سپاهیان مزبور اشیاء زیاد نقره و طلا در راه افکنده فرار میکردند و اسکندر از

---

۱ ــ درحال‌حاضر در ۲۸ کیلومتری‌مشرق‌سمنان محلی‌بنام‌چاش‌خوران یاچاشت‌خوران‌وجوددارد.

میان خرمن زروسیم و نیز ارابه‌های زیاد کـه پر از زنان و اطفال بـود ، و پی‌ارابه‌ران حرکت میکرد می گذشت، **کنت کورث** مقدار غنائم را۲۶ تالان نوشته (کتاب۶ بند۲)معلوم است که مقصودمورخین مزبور از غنائم، اموالیکه از ری‌تا حوالی دامغان یاسمنان بتصرف اسکندردرآمده‌واین غیرازغنائمیست که‌مقدونیهادرهمدان تصرف کرده بودندزیر **پولیب** گوید (کتاب۱۰شماره۲٤) که‌چون‌اسکندربهمدان درآمدقصرآنجاراکه پراز ثروت‌واثاثه گرانبها بودغارت کرد ازاین‌روایت بایداستنباط کرد که قصرشاهان‌مادتااین‌زمان محفوظمانده‌بودواز این ببعد روبخرابی گذارده است.

اسکندر درقومس

پس از آن اسکندر بدرون پارت داخل شد و بشهری رسید که بعدها مـوسوم به **هکاتوم‌پیلوس** یعنی شهر صد دروازه بود ، درباب این‌محل عقاید مختلف‌است ولی‌اکثراً باین‌عقیده‌اندکه درجنوب‌غربی دامغان‌کنونی واقع بوده وچون مقدونیها دراین‌محل‌آذوقه فراوان‌یافتند.اسکندر دراینجاچندروزبماندوضیافتهاداد وبعیش‌وعشرت‌پرداخت **کنت کورث** راجع بعیش‌وعشرتهای اسکندر گوید (کتاب ۶ بند ۲) اسکندر که در مقابل اسلحه پارسیها غیرمغلوب بودمغلوب معایب آنهاشد،ضیافتهای نابهنگام . شرب بی‌حد و حصر،شب‌نشینیهای زیاد . دسته دسته زنان بدعمل . همه این چیزها می‌نمود که اسکندر عـادات خارجی‌را اتخاذ میکند با خوکردن بعادات خارجی، اسکندر در نظر مقدونی‌ها دیگر پادشاه سابق آنها نبود و بهترین دوستانش دشمنان او می‌شدند ، چون‌نوازندگان و خـوانندگانی که اسکندرازیونان خواسته بودکفاف‌عیش‌وعشرت‌او را نمیدادند،امرمیکردازززنان‌محل‌خواننده ورقاصه‌بیاورند .

نطق اسکندردرشهرصددروازه

چون پس ازورود اسکندر بمحلیکه بعدها بشهر صددروازه موسوم گشت از هرطرف بشهرمزبورآذوقه حمل میشد . شایعه‌ای انتشار یافت که اسکندر میخواهد بمقدونیه‌برگردد براثر این‌شایعه مقدونیها دیوانه‌واربچادرهای‌خودشان درآمده اسباب‌هارا پیچیدندوباروبنه بستند . همهمه در اردو پیچید و بگوش اسکندر رسیده باعث وحشت او گردید ، زیرا او میخواست تا انتهای مشرق به‌جهانگیری‌خودادامه دهد ، بنابراین سران‌سپاه‌وصاحبمنصبان را خواست و اشکریزان شکوه‌کرد که پس از آنهمه‌فتوحات باید بوطن خود برگردد ، ولی نمانندفاتحی، بلکه مثل مغلوبی . زیرا ترس و سستی سربازان او را مجبور خواهد کرد که از فتوحات خود دست بکشد ، بعد اسکندر افزود که این اقدام سربازان بر اثر غضب خدایانست که میخواهند موانع برای او ایجاد کنند . آنها بودند که سربازان را دلیر کردند و حالا در قلوب‌آنهاعشق برگشتن‌بوطن‌را می‌پرورند . سرداران‌وصاحبمنصبان گفتندکه حاضرندسربازان را باطاعت درآورند ، ولی لازمست که خود اسکندر دراین‌باب باآنها صحبت‌کندولی‌وقتیکه از چادر اسکندربیرون‌میآمدند امیدوارنبودندکه اوموفق گردد.

پس از آن اسکندر سپاهیان خود را جمع کرده بآنهاچنین گفت : ای سربازان‌چون فتوحاتی راکه تا حالا کرده‌ایددر نظر گیرید . جای حیرت نیست که از این همه‌افتخارات سیر شده خواهان استراحت هستید . لازم نیست از مطیع‌کردن مردمانی مانند **ایلیریها، تری‌بالها** ، تسخیر **ب اسی . تراکیه . اسپارت . آتن. پلوپونس** وسایر ممالك . کهشما درتحت فرماندهی یادرتحت‌حمایت‌من مطیع کرده‌اید سخن برانم.

از زمانیکه **از هلس‌پونت** گذشته‌ایم اهالی **یونیه و أالیه** راکه مانند بندگان از استبدادخارجیهامی نالیدند آزاد کرده‌ایم **کاریه. لیدیه. کاپادوکیه. فریگیه. پافلاگونیه. پام‌فیلیه . پی‌سیدیه . کیلیکیه . سوریه . فنیقیه . ارمنستان . پارس. ماد. وپارت** در تحت‌تسلط ما واقع‌اند، ممالکی‌که‌من تسخیر کرده‌ام بیش از شهرهائیست که دیگران مطیع‌کرده‌اند . اگر میدانستم‌که حفظ ممالکی‌که با آن سرعت تسخیر کرده‌ام . تأمین شده قوه‌ای نمی‌توانست مرا در این‌جا نگاهدارد و من بطرف اجـاق خانواده . مادر . خواهرو سایرهموطنانم برمیگشتم‌و از این نام و افتخارات که باشمابدست‌آورده‌ام بهره بر میداشتم، ولی راستی مرا مجبورمیکند . اعتراف کنم‌که این اوضاع جدیدموقتی و بی‌دوامست . زیرا این‌مردمان خارجی‌که یوغ تسلط مارا بگردن گرفته‌اند . سرکش‌اند ووقت لازمست.

تا آنها احساسات‌ملایمتری‌نسبت بما بورزند، وباعادات صلح‌جوئی خوکنند، ثمرات زمین درموعد معینی میرسد شما گمان میکنید که همه مردمان که بسلطنت پادشاهی دیگر عادت‌کرده بودندو باماهیچگونه علائقی از حیث مذهب واخلاق وزبان ندارند. بایك‌ضربت مطیع ماگشته‌اند؟ نـی آنهادرمقابل اسلحه شما مغلوب شده‌اند ، نه اینکه خواسته باشند مطیع‌شماگردند.

اگر حاضر باشید مطیع‌اند وهمینکه غایب‌شدید. دشمنان شما خواهند بود . احوال این‌مردمان مانند حیوانات وحشی است که پس‌از اینکه بدام افتادند مدتها وقت لازم است تا برخلاف میلشان اهلی‌گردند، من‌مانندکسی حرف میزنم‌که تمام مستملکات داریوش را تصرف کرده باشد وحال آنکه چنین نیست **نبرزن** گـرگان را دارد، **بسوس** پدرکش اکتفا به‌تصرف**باختر** نکرده مارا تهدید میکند، **سغدیها . داهی ها . ماساژت‌ها . ساك‌ها.(سکاها) هندیها** هنوز باطاعت مادرنیامده اند تمام این مردمان همینکه‌مشاهده کنندکه ماپشت بآنها کرده‌ایم قدم بقدم ازپس ما بیایند ، تمام این مردمان یك ملت‌اند زیرا برای تمامی‌آنها مابیگانه‌ایم، وخارج ازنژاد آنان ، واین هم‌معلوم است، که مردم حاضرترند بحکمران بومی اطاعت کنندولواینکه این حکمران بدترین جبار باشد ، پس باید هرچه‌گرفته‌ایم از دست بدهیم، یاآنچه راکه نداریم تسخیرکنیم. ای‌سربازان‌چنانکه طبیبی ازتن مریضی‌آنچه‌که مخرب است‌بیرون میکشد ماهم باید آنچه را که مانع حکومت ماماست ازپیش‌برداریم گاهی یك‌جرقه که‌مورد بی‌اعتنائی‌بوده باعث حریقی بزرگ‌گردیده، دشمن را نباید حقیرشمرد ازاین‌بی اعتنائی‌شما اوقویترخواهدشد ، **سلطنت پارس** میراث داریوش‌نبود،اعتبار ونفوذ خواجه‌ای **باگواس** نام اورابرتخت کوروش نشاند، آیاگمان

میکنیدکه برای **بسوس** زحمات زیاد لازم است تاملکی راکه صاحب ندارد بدست آرد ، **ای‌سربازان** بدانیدکه تقصیری بزرگ برماوارد خواهدبود. از اینکه داریوش را مغلوب ساخته ممالك اورا بیکی ازبندگان اوبدهیم چه بنده‌ای؟ بنده‌ای که‌روا داشت‌بدترین‌جنایت رانسبت بهشاهش مرتکب شود، آنهم درچه احوالی که حتی از طرف خارجبها او مستحق ترحم بودچنانکهما باوجود اینکه فاتح هستیم یقیناً بهاورحم میاوریم . این بسوس اورا در زنجیرهائی آهنین کردو برای اینکه ما نتوانیم حیاتش رانجات دهیم او راکشت . آیا به چنین کسی‌میخواهید این ممالك وسیعه را واگذارید؟ من‌باکمال بی طاقتی منتظر دقیقه‌ای هستم‌که‌اورا به‌چوبه دار بسپارم ومجازات خیانتش راکه قرض من است بتمام پادشاهان و مردمان‌اداکنم.

من از شما میپرسم آیا خشم شمارا حدی خواهد بود اگر بشنوید که چنین شخصی شهرهای **یونان** یاسواحل **هلسّ‌پونت** را غارت میکند؟ و چه‌دلی دردناك خواهید داشت وقتیکه ببینید اونتیجه فتوحات شمارا ازچنگ شما ربوده ، دراین حال شما اسلحه‌برخواهید گرفت تافتوحات خودتان را بازستانید آیا بمراتب بهتر نیست که هم‌اکنون‌تاوقتی‌اوفرصت نیافته قوای خودرا جمع آوری‌کند واز پریشانی حواس بیرون‌آید. بروید و او را مضمحل کنید .

برای پاهای‌ماکه آنقدر برفهاراالگدکوب کرده واز آن همه‌رودها و قلل‌کوههای بلندگنشته. فقط چهارروز راه مانده، دریائی‌که امواجش راه مارا پوشیده باشد،تنگها و گردنه‌های **کیلیکیه** که عبورما را سدکند درپیش‌نداریم، درجلومافقط جلگه‌ها و راههائی است‌سهل‌العبور، بین‌ماوفتح‌چندقدمی بیش‌نیست دشمنانی که ماداریم منحصراند به‌چندفراری یا شاه‌کشان‌رذل. اگر چنین کنید . گویم ، این‌کردار نجیبانه در خاطره های اعقاب ما بماند واز زیباترین‌نامهای پرافتخار شمااین خواهدبود، که هرچندداریوش دشمن شما بود با وجود این توانستید پس‌از مرگش‌خصومت‌خودرا درباره او فراموش‌کرده و قاتلین اورا مجازات‌کنید. یعنی شمامنتقمی‌بودیدکه بخائنی‌اجازه ندادید ازانتقام‌شماجان‌بدربرد، آیاحس نمیکنیدکه پس‌ازانجام این‌عهده چقدر پارسیها نسبت بشما مطیع‌ترخواهند بود زیراخواهند دیدکه شما برای اجرای عدالت‌اسلحهٔ‌برگرفتیدوخشم شما متوجه جنایت‌بسوس بود، نه‌نام ملت آنها (کنت‌کورث‌کتاب ٦ بند٢).

پس از این نطق اسکندر،سربازانش‌باشعف و شادی حاضر شدند با او بهر جا که خواهدبروند، اسکندر از احـوال روحی سپاهیان خود استفاده کرده ، در حـال فرمان حرکت داد. ١

رفتن اسکندر بطرف گرگان

آریان گوید (کتاب٣. فصل ٨ بند٢) اسکندر دستور حرکت قشون خودرا بطرف **گرگان** صادر نمود ووقتی‌که بگرگان میرفت قشون خودرا سه‌قسمت کرد: قسمتی راکه‌از

١ــ تاریخ ایران باستان صفحه١٦٣٨ــ ١٦٤٠

همه زیادتر وسبك‌اسلحه بود باخود برداشت، قسمت دیگررا با **کراتر** بمملکت **تپوریها** فرستاد ۱ وقسمت سوم بسرداری **اری‌گیوس** مامور بود با بارو بنه وخارجیها ازعقب‌اسکندر حرکت کند، پس از اینکه اسکندر ازمعابر گذشته وارد گرگان شد بطرف **زادراکرت** رفت (استرآباد کنونی تقریباً) دراینجا کراتر باورسید، بی‌اینکه سپاهیان اجیر یونانی را که درخدمت داریوش بودند دیده‌باشد.ولی تمام صفحاتی راکه ازآن میبایست بگذردبزور یابامذاکره وقرارداد باطاعت درآورده بود. بزودی **ارته‌باذ** باسه پسر خودکه نامشان **سوفن**، و **آری‌برزن**، و **ارسام** بود نزد اسکندر آمد **ات فرادات**والی **تپورستان** و نمایندگان یونانیان اجیرهم بااینها آمده بودند، اسکندر ارته‌باذ راباحترام پذیرفت‌ووالی تپورستان را بایالت خود ابقا داشت، ولی بیونانیها گفت‌که چون قانون یونان را نقض و بخدمت خارجی برضد یونان داخل شده‌اند، باید بلاشرط تسلیم شوند آنها گفتند کسی را بفرست تاتسلیم شویم، واسکندر **درونیك** وارته‌باذ رافرستاد،عده‌یونانی به‌هزار وپانصدنفر تقریباً میرسید، **کنت‌کورث**اطلاعات‌بیشتری‌دراین‌مورد داده چنانکه‌گوید (کتاب۶ بند۴) اسکندردرحالیکه‌باپیاده وسواره‌نظام حرکت‌میکرد پس‌از پیمودن۱۵۰ استاد(پنج فرسنگ) به‌یك‌وادی‌که مدخل گرگان بودرسید ودرآنجا اردوزده به استحکامات پرداخت در اینجا جنگلی است‌که مسافت زیادامتداد یافته وخاك وادی، حاصلخیز است آبهائی که‌از بلندیها سرازیر میشود این زمینها را آبیاری میکند ، از پای کوه رودی جاری است موسوم به **زیوبه‌ریس**میباشد این‌رود پس‌از طی‌سه استادراه به تخته سنگی برمیخورد واز این جهت به دوشعبه متساوی تقسیم‌شده بعددر زمین فرو میرود پس از آن این‌رود مسافت ۳۰۰ استاد (۱۰ فرسنگ) در زیرزمین طی‌کرده بازظاهر میشود ولی این‌دفعه مجرای‌آن وسیعتر است بعد پس‌از اینکه‌قدری راه‌پیمود بازمجری تنگ میگردد زیرا راهش سخت‌است وبدین‌منوال میرود تاجائیکه به رود دیگرکه موسوم به **ریداژ** است میریزد اهالی محل‌گفتند که‌هرچه دررود(**زیوبه‌ریس**) قبل‌از فرورفتن‌آن درزمین بیفکنند.درجائیکه رودمزبورآفتابی‌میشود بیرون میآید .

اسکندر برای امتحان امر کرد دوگاو نررا در رود مزبور انداختند واشخاصی‌که مامور این‌امتحان بودند. خبردادندکه دوگاو مزبور راآب از زیرزمین بیرون انداخت. لازم است دراین‌جا تذکردهیم‌که **دیودور** اسم این‌رود راکه بزمین فرو رفته پس‌از طی‌ده

۱ــ بادر نظرگرفتن وضع جغرافیائی‌نواحی‌سمنان ودامغان وشاهرود،خوداسکندر ازراه شاهرود حالیه‌بگرگان‌رفته‌است ولی درموردقسمت‌دوم قشون وی‌که بسرداری کراتر به‌مملکت تپوریها (طبرستان) فرستاده‌شده است‌راه‌سهل‌العبوردیگری غیراز راه‌سمنان‌به‌فیروزکوه نیست ولی‌بطور قطع‌تصور میرودکه قسمت‌دوم سربازان اسکندر از شمال سمنان ازطریق راه سنگسر وشهمیرزاد وفولاد محله به‌طبرستان رفته باشند ویا ازشمال قوشه‌فعلی از طریق راه‌تویه دروار که‌صعب العبورتر است عبورنموده‌اند وغیر از راههای فوق‌الذکر راههای دیگری‌دراین‌نواحی موجود نیست‌ولی‌اینکه‌بعضی‌ازمورخان‌تصریح‌نموده‌اند.خوداسکندر راه بسیارسخت‌ولی‌کوتاهتری را اختیار نموده وبطرف آبشارخزر رانده است.بنظر میرسد که اسکندر شخصا از شمال قوشه فعلی ازطریق راههای تویه‌دروار یاچشمه‌علی دامغان‌به‌سواحل دریای خزر عزیمت نموده‌باشد

فرسنگ راه بیرون میآید **ستی‌ب‌تس** نوشته (کتاب ۱۷ بند ۷۵) اسکندر دراینجا چهار روز اطراق کرد و پس ازآن بطرف گرگان حرکت نمود دراین احوال اسکندر با قشون خود حرکت میکرد و مفتشینی پیش میفرستاد که ایـن مملکت را بشناسند . روح جنگی اهالی و صعوبت راهها اسکندر را بیـدار نگاهداشته بود . راه قشون تمامـاً ازیك وادی بود که تا **بحرخزر (کسپین)** امتداد میافت. ۱

پس ازآن اسکندر واردگرگان شد وتمام شهرهای آنرا تصرف کرد. درزمان توقف اسکندر درگرگان **مردها یا ماردها** که درمغرب **(تپوری)** وزیر **دماوند** ساکن‌بودند بنای‌هجوم وحمله راگذاردند ولی بآسانی جلو گیری و مغلوب شده تحـت حکومت والی **تپورستان** که دوباره ازطرف اسکندر بمقام خود منصوب شده‌بود قرار گرفتند.

جانشینان اسکندر

اسکندر پس ازلشکر کشی به **هند** از راه **مکران** و **بلوچستان** به‌کرمان و سپس به‌شوش وهمدان رفت وپس ازمطیع کردن **کوسیان** (اهالی لرستان) به **بابل** عزیمت نمود وی‌باین امپراطوری‌معظم ووسیعی که‌داشت‌اکتفا ننموده، بخیال حمله به‌عربستان افتاداسکندر دربین تهیه وتدارك جنگ جهت حمله به‌عربستان ناگهان مبتلا به تب‌گردید، ولی باوجود داشتن تب از دادن دستورات لازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود ولی بالاخره مرض‌شدت یافت واز زبان‌افتاد. وی پس از اظهار ملاطفت به سربازان دل شکسته خودکه صف بسته ازجلوی وی‌گذشتند در سال ۳۲۳ قبل‌از میلاد در عنفوان شباب یعنی در سی وسه‌سالگی واوج شهرت وآخرین درجه عظمت ازاین جهان درگذشت.

مرگ ناگهانی وبرخلاف انتظار اسکندر ونبودن پسربالغی ازاوکه برتخت نشیند و نیز وجود عده‌زیادی ازسرداران اسکندر ورجال مقدونی. که هیچیك ازآنها خودراکمتراز دیگری‌نمیدانست باعث گردید. که پس‌ازفوت اسکندرتشنجات و منازعات وجنگهای خونین بس‌طویلی دردولت اوروی دهد.

جنگ اول برسر جانشینی اوتقریباً ازهنگامی شروع شدکه جسد اسکندر هنوز سرد نشده‌بود **پردیکاس** که‌اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تاآخر حیات اسکندر دارای‌مشاغل‌عمده‌بوده ولی‌مردی خود خواه وبیرحم بود درشورائی‌که از سرداران ورجال مملکت منعقدشده وتصمیم گرفته بودندکه تاپیدا شدن یکنفر وارث برای اسکندر ممالك را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید . از طرف دیـگر رؤسای سربـازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقه پائین کـه بیغرض و دولت خواه بودند **آریده فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریك وخطرناك بود . بالاخره مطابق عادات مقدونیها با انجام مراسم (پاك کردن) که بنحوخاصی‌انجام‌میشودقرارشدتاوقتیکه‌طفل‌اسکندربحد بلوغ نرسیده آریده فیلیپ پادشاه وپردیکاس **نایب السطنه** ممالك باشند. پس از اینکه پردیکاس بنیابت سلطنت

۱ـ تاریخ ایران باستان پیرنیا ـ ۱٦٤۰ـ۱٦٤۱

انتخاب‌شد، تمام سرداران سپاه‌را بمجلس مشورتی طلبیده وممالك را بین آنها **تقسیم کرد** در این تقسیمات. ایالت پارت وگرگان رابه **فراتافرن** ایرانی‌که درزمان حیات اسکندر نیز والی‌آن ایالت‌بود واگذار نمود، عاقبت پردیکاس درجنگی‌که با بطلمیوس‌فرمانروای‌مصر نمودبدست‌صاحب‌منصبان‌خویش‌بقتل‌رسید وپس‌ازآن مقدونیها نیابت سلطنت‌را به **(آن‌تی‌پاتر)** نامی دادند، آن‌تی‌پاتر پس‌از استقرار، به تقسیم ثانوی ایالات پرداخت و دراین **تقسیمات** شخصی بنام فیلیپ والی ایالت پارت گردید و ایالت بابل نیز به سردار معروف **مقدونی سلکوس** واگذار گردید، این سردار موسس سلسله ایست در ایران‌که بنام **سکوکی ها** نامیده میشود .

سلوکیها

درباب سلکوس مؤسس سلسله سلوکیهاکه بعداز اسکندرکشور ایران جزو مستملکات آنان‌بوده، بنابرآنچه مورخین عهدقدیم نوشته‌اندمیتوان‌عقیده داشت‌که یکی از عاقلترین و مآل‌بین‌ترین سرداران اسکندر بوده‌است واوپس‌از رسیدن‌بقدرت(۳۱۱ قبل ازمیلاد) برای اینکه در ممالك اوشورشهای پی در پی روی ندهد و بتواند آنها را اداره‌کند. مستملکاتش را به ۷۲ بخش تقسیم و بـرای هرکدام یکنفر والـی (**ساتراپ**) معین کرد بنابر این ایالتهای اوکوچکتر از ایالات هخامنشی و اسکندر بودند، ولی‌ایالات شرقی وشمال شرقی ایران بیشتربحال سابق باقی ماندند.

کوشش سلوکیها برای یونانی کردن مشرق

سلوکیها عامل‌بزرگ یونانی کردن مشرق بودند. جهت‌آن‌نیزروشن است‌زیرا برای ادامه فرمانفرمائی خودلازم میدیدندکه مردم بآنان بنظر خوش نگریسته و آنان را بیگانه ندانند(**آپ پیان**) گویدکه سلوکیهای اول تقریباً شصت شهر در مشرق بناکردند و **مقدونیها** و **یونانیها** راتشویق‌کردندکه بفلات ایران نیز مهاجرت نمایند، ولی نه بقدر **سوریه** و **بین‌النهرین**. شهرهای فلات‌ایران اینها بوده است :

درماد، شهر **قدیم رگ باری‌را اوریس** نامیدند(ستر ابون. کتاب دهم) در نزدیکی **دربندهای بحر خزر (دروازه‌کسپین)** یك **آپاما** و در سرحد **پارس** یك **لائُدیسه** بناکردند.در **پارت، آپ‌پیان** ازبنای شهرهای**س‌تیرا، کال‌لیوپ ، خاریس، هکاتم پی‌لس** (شهر صددروازه) **آخه‌آ**، سخن‌میراندکه تعیین محل دقیق آنها‌بطورقطع ممکن نیست .

قیام باختر

در سال ۲۵۶ قبل از میلاد درزمان‌سلطنت **آن تیوخوس‌دوم، باختر** **باسغدومرو** متحدگشته ازدولت سلوکی جداشد، قائد این کار **دیودوت یونانی** بودکه در این قسمت ایران دولتی تشکیل داد واین دولت چندی دوام یافته بدولت یونانی معروف گردید وبعد

جزو دولت پارت(اشکانیان)شد.سلوکیها ابتدا متعرض‌این‌دولت نشدند ولی‌بعدکه‌خواستندآن راباطاعت درآورند. بنای‌آن محکم گشته بود.

قیام پارت

شش‌سال بعداز قیام باختر. پارتی‌ها هم‌از دولت سلوکی جداشدند (۲۵۰قبل‌ازمیلاد) قائداین واقعه مهم (**ارشك**) بود وشرح آن درفصل آینده این کتاب خواهد آمد،عجالتا همینقدر گوئیم وقتیکه‌آن تیوخوس دوم خبرقیام پارتیها راشنید یقینا بخیالش‌خطور نمیکرد که شالوده چه‌دولت مهیبی ریخته‌شد، وچه‌قوم‌جوان تازه نفسی‌پا بعرصه تاریخ گذارد مسلما نمیتوانست تصور کندکه این‌قوم نیرومندکه آنوقت در گمنامی میزیست. نقشه سیاسی آسیای غربی را بهم‌خواهد زد وتاریخ آنرا بمجرائی دیگر خواهد انداخت .

فصل پنجم

دوره پارتی

اوضاع پارت در قدیم

پارت درعهد قدیم مملکتی بودکه اکنون آنراخراسان می‌نامیم . داریوش اول در کتیبه‌های **بیستون** و **تخت جمشید** و**نقش رستم**. چنانکه سابقاً بیان گردیدآن‌را(**پرثو**) نامیده ونویسندگان یونانی اسم این‌مملکت را (**پارثیا**) ـ (**پارثوآیا**) نوشته‌اند .

بنابر املاء این‌اسم در زبان پارسی قدیم و نظر باینکه یونانیها بر حسب تلفظی که ایرانیهای قدیم ازاین اسم میکردند . نام این مملکت رابا حرف **تتا** ۱ ضبط کرده‌اند . میبایست پارت‌را حالاپارث بنویسیم وتلفظ‌کنیم ولی ازآنجا که‌امروز (ث) و (س) بیك نحو تلفظ‌میشوند وچنین تلفظ وجه اشتباه دارد.

چنانکه شنونده ازلفظ (پارث) (پارس) میفهمد ناچاریم برای‌احتراز ازچنین‌التباسی بزرگ پارث راپارت بنویسیم وتلفظ کنیم.

طبق مدارك موجود مورخین **ارمنی** سر زمین‌پارت را **پهل شاهسدان** ۲ میگفتند واز این جا است که منسوب بپارت را پهلوی یا **پهلوانی** گویند. بنابراین باید عقیده داشت‌که موافق موازین فقه‌اللغه‌پارسی، **پرثو** اسم پارت‌بپارسی قدیم بمرورزمان به(**پهلو**) مبدل‌شده‌بوده و **پرث** مشتق **پرثو** به **پهل** است بهمین مناسبت نویسندگان ارمنستان موافق تلفظ زبان‌خود ازاین اسم‌آنراپهل مینامیدند.

نویسندگان قرون اولی اسلامی نام پارت‌را هیچ‌ذکر نمیکنند. پادشاهان این‌دوره‌را اشکانی یا **اشغانی** مینامند وخود دوره را باسم (ملوك الطوایف) یاد میکنند (اگرچه این اسم درنظر آنها شامل دوره بعد از اسکندر است تاروی کار آمدن ساسانیان) بنابر آنچه

۱ـ تتارا حالادر زبانهای اروپائی با (TH) می‌نویسند.

۲ـ یعنی: پهل‌شاهستان

گفته شد ایـن نتیجه حاصل میشود که اسم پارت در زبـان پارسی قدیم **پرثو** به پهلو و **پرث** به پهل تبدیل یافته و در دوره اشکانیان و ساسانیان این لفظ بهمین معنی استعمـال میشده است.

این را هم باید بگوئیم که چون اسم این مملکت در ایران موافق مدارك اروپائی بپارت یاپارث مصطلح و مانوس گشته و نمیخواهیم خرق‌اجماع کنیم، همان اسم را مینویسیم ولی این‌تذکر هم لازم بود. تااصل اسم‌بزبان پارسی صحیح معلوم باشد. ۱

جغرافیای پارت

سرزمین پارت‌ازجنوب‌شرقی‌دریای‌خزر بصورت‌صفحه‌باریکی بطرف مشرق‌امتداد دارد واین منطقه ازطرف شمال و جنوب بین کویرها و بیابانهای لم یزرع واقع است. میگوئیم صفحه باریك. زیرا نسبت بکویرهای اطراف عرض وطول آن خیلی کم‌است. چه‌طول این صفحه ازغرب بشرق تارود هریرود ٥١٤ واز شمال بجنوب تاکویر ٣٢٢ کیلومتر یامیل ایرانی‌است، چهار زنجیره کوه از جنوب شرقی دریای خزر بطرف مشرق بطور متوازی امتداد یافته وچون این زنجیره ها از یکدیگر جدا هستند وادی هائی در میان زنجیره ها تشکیل شده.

اطراف این وادیها درختان زیاد دارد. خاك دامنه کوهها حاصلخیز است وآبهای فراوان، که ازکوهها جاری است ورودهای بزرگی بوجود آورده است.

دراین صفحه نویسندگان عهدقدیم دومملکت‌را اسم میبرند، گرگان وپارت ولی‌بطور قطع نمیتوان حدود این دومملکت ۲ رامعین‌کرد. چیزیکه محقق بنظر میآید این است که گرگان درسمت شمال و غرب این‌صفحه بوده و پارت در طرف جنوب وشرق. یعنی بزرگترین قسمت وادیهای رود اترك وگرگـان جزء مملکت گرگان بوده و کمتـرین قسمتش‌جزء پارت. **هرودوت**پارتی‌ها راباخوارزمیها، سغدیان، هراتی‌ها ، گرگانی ها. زرنگی‌ها (سیستانی ها) وثامانیان مربوط میدارد (کتاب سوم. بند ۱۱۷،۹۳) ولی‌داریوش بزرگ درکتیبه های خود پارت را **بازرنك**. هرات. ساگارتی(که درکویرلوت بوده) و گرگان ارتباط میدهد. معلوم است که نمیتوان تمام مردمانی را که هرودوت مینامد یا تمام سرزمینهائیکه داریوش ذکر میکند جزء **پارت** دانست. ذکر اسامی مردمان یا ایـالات با هم فقط از ایـن جهت است‌که این مردمان و قسمتها بیکدیـگر نزدیـك بوده‌اند.

بنابراین وبنابرآنچه ازنویسندگان عهدقدیم استنباط میشود، پارت،**خراسان**کنونی بوده، یعنی‌تقریباً از**سمنان ودامغان**کنونی شروع شده به هریرود امروز منتهی میگشته. بعضی چنانکه کرارا در فصول گذشته این‌تالیف ذکرشد، در بند دریای گرگان (دروازه دریای کسپین) راکه درحال حاضر بنام **سردره خوار** معروف‌میباشد، حدفاصل‌بین‌پارت

۱ـ تاریخ ایران باستان ص۲۱۸٤

۲ـ مورخین عهدقدیم ایالت رامملکت ثبت نموده‌اند.

وماد میدانستند، بهرحال بی‌تردید میتوان گفت که پارت‌عهد قدیم عبارت از ولایات کنونی بشرح زیر بوده است:

سمنان. دامغان. شاهرود. جوین. سبزوار. نیشابور. مشهد. بجنورد. قوچان. دره گز. سرخس. اسفراین. جام. باخزر، خواف. ترشیز. تربت حیدریه. طول این‌ولایات ازطرف مغرب بمشرق تقریباً ۶۰۰ کیلو متر و عرض آنها تقریباً ۲۰۰ کیلو متر است، بنابراین سطح پارت بالاخص تقریباً صد هزار کیلو متر مربع بوده است، صفحه‌ای که ذکرش گذشت. از کوهستانهائی‌درشمال وجلگه‌هائی درجنوب بدین‌ترتیب ترکیب‌یافته، اولاسه رشته کوه است، یکی موسوم بدامان کوه، یاکوههای اکراد، که دامنه‌اش بسمت **کویرخوارزم** امتداد دارد. دیگری بنام **آلاداغ و میرابی** در وسط وسومی باسم **جغتای** یا کوههای **جوین** درجنوب. این سه‌زنجیره کوهها باهم متوازی‌اند. رشته‌کوههای اولی آبهائی راکه به‌اترك میریزند ازآبهای تجن‌رود جدامیکند وزنجیره های‌کوههای مرکزی وجنوبی‌آبهای گرگان‌رود را ازآبهای نیشابور. تشکیل این سه زنجیره سه وادی ایجاد کرده ۱ـ وادی مشهد بین‌کوههای اکراد و آلاداغ ومیرابی. ۲ـ وادی میان‌آباد بین آلاداغ وکوه جغتای یاجوین ۳ ـ وادی نیشابور میان جغتای ومیرابی. عده رودها هم موافق جلگه هاسه است. ۱ـ تجن ۲ـ رودنیشابور ۳ـ رود میان‌آباد، آبهای‌رود تجن و نیشابور غالبا برای زراعت بکارمیرود ولی درباب میان‌رود عقیده این است‌که بگرگان رود میریزد بلندی این‌کوهها زیادنیست، باوجود این به‌بلندی ۶هزارپا میرسد ودرجاهائی چراگاههای خوب داردولی برعکس کوههای **گرگان وقومس** ازحیث‌روئیدنی وجنگل‌غنی نیست وادی‌ها بخصوص‌وادی مشهد ونیشابوربسیار حاصلخیز است، خاکش برای زراعت‌بسیار مناسب میباشد وحاصلهای خوب میدهد.

بالاتر گفته شدکه یکی‌از رشته های‌کوه موسوم به کوههای‌اکراد است، باید تذکر دهیم‌که این‌مردم راشاه عباس صفوی از کردستان کوچانید و بعده پانزده هزار نفر دراین جانشاند، تاجلو تاخت وتازهای اوزبك وتاتار را بگیرند، معلوم است‌که‌بعدها عده نفوس‌آنها بیشتر شده واکنون بیشتر اکراد بین وادی مشهد وکویرخوارزم سکنی دارند. (۱)

پارت‌اصلی. چنانکه ازنوشته‌های جغرافیون ومورخین قدیم‌دیده‌میشودهمین‌کوهستان و جلگه‌ها بوده‌که توصیف شد. این‌جاها قنوات زیاد احداث شده و در بعضی جا ها رشته چاهها تا نیم‌فرسنگ ازکوهها امتداد دارد. آثار محل‌ها نشان میدهدکه این‌جاها درعهد قدیم آبادتر بوده و زراعت و فلاحت حاصل‌های وافرتری ببرزگر میداده. زیادی است گفته شود نسبت بکویرهای خوارزم و لوت چقدر امتیاز داشته است و بی جهت نبوده که سیل مردمان صحراگرد شمالی باین صفحات جاری بوده. این صفحات از حیث درختان میوه گوناگون غنی‌است و از معدنیات مس وسرب وآهن ونمك و فیروزه زیاد دارد، ولی جای حیرت است‌که اسم فیروزه درکتب قدما برده نشده است. آب و هوای این صفحات

۱ـ عده‌ای از این‌مردم درقریه عباس‌آباد بین‌جاده شاهرود به سبزوار سکونت دارند که درفصول آینده مشروحا بیان خواهد شد

معتدل است، اگرچه **ژوستن** گوید سخت است ولی از اطلاعات کنونی این نتیجه حاصل میشود که زمستان از آبان تا فروردین امتداد دارد و سرما در شب شش یا هفت درجه از صفر پائین‌تر نمی‌آید و حال آنکه در روز میزان‌الحراره ۲۰ـ۲۵ درجه بالای صفر نشان میدهد تابستان بعکس خیلی گرم است، بخصوص در جاهائی که دامنه کوهها بطرف کویر امتداد دارد . در بعضی جاها بادهای خسته کننده ومضر ازطرف کویر میوزد ولی درکوهستان ها گرمای تابستان ملایم ومعتدل است .

بطوراجمال این بود نتیجهٔ نظری بجغرافیای پارت‌قدیم . اکنون بایددید که ممالك مجاور پارت کدام بودند . پارت‌را این صفحات محدود میساخته : ازطرف شمال، خوارزم و مرو، ازسمت‌مشرق، هرات، ازطرف جنوب، زرنگ (سیستان) و ساگارتی (در کتیبه داریوش آساگارتی) و ازسمت مغرب گرگان و ماد(**ری‌فعلی**).

چنین بودموقع پارت‌وصفحات مجاورآن، در عهد قدیم‌و باید گفت که‌این‌وضع‌جغرافیائی مساعد بودکه مردمی نیرومند بپرورد . زیرا این مردم همسایگان قوی نداشتند تابتوانند سلطه‌خویش را بر پارت تحمیل کنند و مانع از رشدآن شوند . بنابراین بعضی نویسندگان اظهار حیرت کرده اندکه چرا این مردم در دوره های زیاد درگمنامی مانده و زودتر پا بصحنهٔ تاریخ ننهادند،زیرا نه در دورهٔ آسوریها و مادی‌ها ذکری‌که درخور این‌مردم‌باشد ازآنان میشود ونه در دورهٔ هخامنشی . در زمان اسکندر پارتی‌ها مطیع‌اند و فقط درسال ۲۵۰ قبل از میلاد بر سلوکیها قیام میکنند . همانطوریکه در صفحات گذشته این تألیف بیان گردیدجهت باید چنین باشدکه آسوری‌ها بدینجا نیامده بودند،زیراآسوری‌ها**دماوند** و قدری بعدتر کویر لوت را آخردنیا تصور میکردند . اما اینکه چرا در دوره مادی و هخامنشی ذکری که در خور این مردم بـاشد از آنها نمیشود؟ این معنی منحصر باین مورد نیست .

چون نویسندگان عهد قدیم تاآمدن اسکندر بایران جغرافیای مشرق ایران‌رادرست نمیدانستند و بوقایع‌آن نیز علاقمند نبودند .

بنابراین نمیدانیم وقایع این مملکت چه بوده و چرا این مردم کارهائی که‌درتاریخ ضبط شده وآنان‌رابلند و نامی‌کرده‌باشد، ازخود بروز نداده‌اند . شاید داده ولی چون‌از مغرب آسیا دور بوده درمدارك و نوشته‌های مورخان یونانی وغیره‌ضبط نگردیده‌است، ولی همانطوری که‌درفصل‌مربوط به‌کیانیان یادآور گردید، طبق‌تحقیقات **کریستن‌سن‌دانمارکی** کیانیان‌سلسله‌ای ازحکمرانان مشرق‌ایران بوده‌اند و فعالیت‌های‌آنان مربوط باین‌صفحات بوده‌است .

نژاد پارتیها

در باب نژاد پارتیها اگر بنوشته‌های مورخین و جغرافیون قدیم رجوع کنیم‌می‌بینیم بعضی‌مانندژوستن که‌کتاب‌های‌**تروگ‌پومپه**راخلاصه کرده،عقیده‌دارندکه پارتیها ازمردمان سکائی بوده‌اند .

بزبان سکائی (پارت) بمعنی تبعید شده‌است (کتاب۴۱ بند۱) برخی مثل **سترابون** (کتاب۱۱ فصل۹ بند۳) گویندکه پارتیها از مردم **داه** بوده‌اند و این مردم نیزسکائی‌اند، در ابتدا اینها بالای **پالوس م اوتید** یعنی **دریای آزووکنونی** سکنی داشتند ، بعداز آنجا کوچیده بطرف **خوارزم** رفته در همسایگی **گرگان** سکنی‌گزیدند ، پس ازآن از آنجاهم کوچیده **بخراسان** کنونی درآمدند . موافق این عقیده بعضی ازهموطنان اولی آنها دروطن قدیمشان باقی ماندند. **کتزیاس** می‌نویسدکه سکاها ازطرف گرگان بخراسان آمده‌اند. بنابراین، موافق‌عقیدهٔ مورخین فوق‌الذکرپارتی‌ها**سکائی**بوده‌اند، ولی‌تعیین‌نژاد قومی در بعضی‌مواردکاری‌است بس‌مشکل و پایه‌ای که‌کاملا بی‌عیب باشد یافت‌نمیشود تابتوان آنرا مبنای قضاوت قرار داد .

دودمان اشکانی

در باب لفظ**اشك** بدواً بایدگفت‌که دوعقیده اظهار شده عقیده‌ای که بیشترطرفدار دارد این است‌که اشك مخفف ارشك است، وچون بانی سلطنت پارتی ارشك بود، و سایر شاهان این سلسله برای افتخار خودوجاویدان کردن نام ارشك این اسم را باسم‌خود می افزودند، این دودمان موسوم به‌ارشکیان گردیدوازکثرت‌استعمال ارشکیان در قرون بعد اشکیان و اشکانیان شد.

برخی‌گفته‌اندکه‌چون محل اقامت خانواده اشکانی در آساك‌بوده بدین مناسبت این خانواده خودرا اشکانی نامیده‌اند . معلوم است‌که عقیده اولی بحقیقت نزدیکتر است زیرا تبدیل ارشك به‌اشك از تبدیل **آساك** باین اسم طبیعی‌تربنظرمیآید. موافق یکی‌ازروایات، ارشك شخصی بود، باختری وچون از دعوی استقلال **دیودوت** در باخترناراضی‌بودازآنجا مهاجرت کرده بپارت آمد، واهالی‌را بقیام برضد **سلوکیها** برانگیخت. موافق روایت دوم ارشك و**تیرداد** پسران**فری‌یاپت** بودند واین آخری پسرارشك بوده است . این دو برادر از باختر بپارت نزد **فرکیس** والی‌سلوکی آمدند وچون تیرداد صباحت‌منظرداشت ووالی موافق عادت‌زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی‌از جمال اوبرگیرد، این‌رفتار بر ارشك بسیار گران آمد . فرکیس راکه میزبانش بود شبانه بمعاونت تیرداد وپنج نفر نوکرش کشت وپس ازآن بقیام برضد سلوکیها عزم خودرا جزم‌کرد(روایت**آریان** قطعه ۱) برحسب روایت سوم ارشك اول پادشاه اشکانی یکنفر سکائی بود ، از طایفه پارنیان یا اپارنیان و این طایفه‌هم قوم **داه** سکائی‌که درهمسایگی‌گرگان‌سکنی داشت بشمار میرفت . ارشك باطائفه خود در وادی‌اترك میزیست و بعداز اینکه شنید دیودوت در باختر اعلان استقلال داده وسکه باسم خود زده یعنی ازدولت سلوکی‌جداشده، اوهم بپارت در آمده‌بر سلوکیها قیام‌کرد، این روایت را**سترابون** ترجیح داده (کتاب۱۱فصل ۹بند ۲) **ژوستن** گوید ارشك شخصی بودکه نام ونشان نداشت ومدتها براهزنی اشتغال میورزید، بعدازاینکه دیودوت درباختر علم استقلال برافراشت ، سایر ممالك شرقی از او پیروی‌کردند، و اوهم

بایکدسته ازمردم راهزن بپارت درآمده **آن‌دروگرس** والی این مملکت را شکست داد . بعدگرگان‌را گرفت وقشونی نیرومند تشکیل داد زیرااز **سلکوس** وپادشاه باخترمیترسید ولی مرك دیودوت بزودی خیال اورا راحت داشت وباپسراو عقد اتحاد بست ، پس از آن باسلکوس‌که قشونی برای تنبیه پارتیها بپارت‌کشیده بود جنگیده وفاتح گردید، روز این فتح راپارتیها روز آزادی خودشان میدانستندوجشن‌هادرآن‌روزمیگرفتند،

قیام باختر وپارت در زمان **آن تیوخوس دوم** پیش آمده است . چیزیکه مسلم میباشد، آن تیوخوس دوم بعداز شنیدن خبرقیام‌باخترو‌پارت اقدام جدی برای فرونشاندن طغیان این‌مملکت نکرده‌است ، و دو دولت مذکور فرصت یافتند، مبانی دولتهای خود را محکم‌کنند وازطرف دیگرچنانکه **سترابون** گوید(کتاب۱۱ فصل ۹ بند ۲) حکومت‌ارشك بر پارت بی منازع نبود و اودر مدت تقریبا دوسال برفع منازعات داخلی و جنگها اشتغال داشت، تاآنکه روزی ازدست نیزه دارش زخمی‌برداشت وبراثر آن درگذشت (۲٤۷ ق.م) عبارت (منازعات داخلی) **گنگ** است و معلوم‌نیست‌که دشمنان ارشك چه‌افرادی بوده‌اند ، بعضی حدس میزنند که‌تحریك‌وضدیت از طرف محلهای یونانی نشین پارت بوده است، مثلا در**هکاتوم‌پی‌لس** (شهرصد دروازه) که شهریونانی بود، ازحکومت ارشك برپارت‌راضی نبوده‌اندواین ضدیت بالاخره‌بجنك‌کشیده وارشك کشته شده‌است، ولی محققا چیزی معلوم نیست . بنابراین سلطنت ارشك اول از۲۵۰ تا۲٤۷ قبل از میلاد بوده است[۱]

اینك‌روایاتی‌راکه‌مرحوم‌اعتمادالسلطنه درکتاب **درّالتیجان** راجع باشکانیان‌جمع آوری نموده وازلحاظی‌درخوراستفاده وقابل ذکراست‌عینا نقل میشود:

ژرژرلیسن ازفضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است گوید. مملکت پارت عبارت است‌از خراسان حالیه که امتداد آن از **سردره‌خوار تاهری‌رود** بوده است. بنا براین سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، سبزوار ، نیشابور، مشهد ، ترشیز و سایر بلاد خراسان همه داخل مملکت پارت بوده‌است.

مورخ‌دیگرمینویسدپارتها ابتدا درناحیه‌بسیارکوچکی‌حکمرانی‌بهمرسانیده‌امادرهمان اوایل شورش، مملکتی‌راکه مالك شدند، دارای چند شهر بزرگ بود ازقبیل **ایزاطیس** و **اوروپوس** و **ارساسیا** و **هراکلی** و **آپامیا** و **آرتاکوانا** یا **ارتاکانا** ، **آسپا** و **هکاتم‌پیلوس** ، بالجمله نگارنده بعدازآنکه بکثرت تتبع درکلمات مصنفین قدیم وجدید و ملاحظه نقشه‌ها، تعیین نمود، مملکت پارت و اشکانیان عبارت است از دهستان قدیم و دره اترك

از طرف شمال شرقی حد مملکت **کوه‌اتك** و از جانب جنوب **کوه‌البرز** که فاصله مابین **خبوشان** و **بجنورد** و نردین و فاصل بین **نیشابور** و **سبزوار** و**شاهرود** و بسطام و دامغان‌میباشد، از سمت مشرق محدود به **آق دربند** است و از طرف مغرب به طبرستان .

شهر دوم اشکانیان **هکاتم پیلس** یعنی **شهرصددروازه** بود . بنای این شهر را

(۱) ــ تاریخ ایران‌باستان صفحه۲۲۰۳

ابتدا یونانیها کردند ، اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پرداخته واسمش‌را تغییرداده دامغان نامیدند.[۱]

درکوهستان‌اطراف دامغان و بلادخراسان یونانیهاسکنی‌داشتند ومردم‌کوهستانی‌آداب ورسوم آنهارا اخذکرده بودند .

قلاعی‌که اشکانیان در سرحد غربی متصرفات خود یعنی در طرف **ری** داشتند ، و حدودآنها را حفظ مینمود، اول **ایوان‌کیف** بود و آنرا **شاراکس**میگفتند **وشاراکس** قلعه‌ای راگویند که دیوار آنرا با چوب وچپر ساخته باشند . بعدقشلاق و بعد**اردهان**که محرف**اردوان**می‌باشد، بعد**لاسجرد** کهمعرب**لاسگرد** است **ولاس‌گرد**مخفف **بلاس‌گرد** میباشد ، یعنی **قلعه بلاس** یا **بلاش** و شاید آن تلهای مصنوعی‌که در جلگه **خوار** دیده میشود ، نیز آثار قلعه‌های **اشکانیان** باشد . میگویند **قلعه‌ایرج ورامین**‌راهم اشکانیان ساخته‌اند، واین‌حرف‌چندان بنظربعیدنمیآید ومؤید گفته بعضی‌ازمورخین‌می‌باشد، که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته است و نگارنده خود قلعه ایرج‌راکه در حوالی شهرکهنه **ورامین** است دیده‌ام، و تفصیل آنرا در (فوتیون) روزنامه‌های‌ایران درج‌کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم‌که از ابنیه اشکانیان است ، این قلعه با عظمت و استحکام ، جز درگوشه‌ای‌که آثار آبادی دارد باقی امکنه آن خالی از بنا است ، معلوم میشودکه اردوی حصین بوده واکثر ابنیه اشکانیان همینطور است . یکی از مورخین‌میگوید**اسکندر و سلوکوس** در مملکت پارت چند شهرکه بمنزلهٔ چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن‌قلاع سکنی‌داده ازجمله **هکاتم‌پیلس** است‌که نزدیك شهردامغان حالیه‌بوده **وهراکلی وآپامه واروپسره** .

اینك به‌نقل‌مطالب‌حمله**آنتیوخس** بایران درزمان اردوان‌اول‌معروف‌باشك یا ارشاك یا ارساس سوم‌ازهمان‌کتاب درالتیجان میپردازیم :

انتیوخس از **تنگه‌خوار**گذشت و هکاتم پیلس‌را نیزگرفت، اردوی **اردوان** بدامنه جبال **مازندران** رفت . **انتیوخس** بعد از چندی توقف در هکاتم پیلس و راحت نمودن قشون خود ، برآن شدکه از راه **چشمه‌علی** حالیه حرکت‌کرده بر اردوان حمله نماید اما عساکراشکانی‌بلندیهای‌طرف‌یسارجلگه دامغان‌پاسگاههای‌دیدبانی‌ساخته بودند وباستظهار آن امکنه محکمه جنگهای سخت و خونریز را با قشون پادشاه **سوریه** نمودند ، در سر هر دره‌که معبر بود و در هرگردنه لشگر اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بسته و چون قشون انتیوخس بآنجا میرسیدند مانند برگ درخت‌که از باد خزان بر زمین ریزدآنهارا بخاك هلاك میریختند . مختصر ، انتیوخس و همراهانش چند سال در جبال مابین‌گرگان ومازندران و دامغان و شاهرود وبسطام باسپاه اشکانی زدوخورد داشتند وچون‌خودراازغلبه عاجزدیدند مجبور وراضی بمصالحه‌گردیدند .

۱ـ این‌عقیده صحیح بنظر نمیرسد زیراطبق‌مدارك‌محقق‌وتأییدشده‌محل هکاتم‌پیلوس و دامغان باهم فرق دارد .

اعتمادالسلطنه در بارهٔ وجه تسمیه مازندران مینویسد :

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی . طایفه مارد ساکن مازندران‌را **آمارد** ضبط کرده و در زبان قدیم ایران هروقت (آ) در جلوکلمه‌ای گذاشته میشده معنی کبیر بهم میرسانده، دراین صورت آمارد یعنی طایفه مارد بزرگ .

از قرارمسطورات مورخین معتبر، **اسکندر** کبیر از طرف گرگان متوجه‌مازندران شد و تاحوالی‌ساری راند اما نتوانست پیشتر برود ، معلوم است‌که‌ماردها جلواوراگرفته و آن‌قهرمان صرفه‌خودرادرزدوخورد بااین‌قوم‌شریر وبیباك ندانست وازاین گفته‌استنباط‌میشود که معنی دیو مازندران که**فردوسی** میفرماید، چیست وآنگفته افسانهٔ صرف‌نیست.

ایزیدر شاراکسی مورخ میگوید : بعداز آنکه **فرهاد** اول معروف باشك پنجم بر طایفه‌مارد غالب‌آمد عده کثیری ازآنها را کوچاند، بطرف خراسان ومروبرد، ودرآن اراضی سکنی داد وقسمت دیگر از این قوم را بشهر **خاراکس** که نزدیك سر دره خوار است ساکن‌نمود، **شاراکس** نزدیك سردره خوار همان **ایوان کیف** است وباید دانست‌که درقدیم **شاراکس** شهری‌را میگفتند‌که حصار و قلعه‌آن از چپریا‌گپرباشد . دورنیست که چپر یاگپر که به لغت مازندرانی دیوار حصیری و چوبی را میگویند ، تصحیف و تحریف شده وشاراکس گشته‌باشد یعنی یونانیها این تحریف وتصحیف را نموده باشند . در هرحال مازندران‌که موطن ماردها بوده اسم‌خودرا ازاین‌طایفه‌اخذ نموده. باین معنی که‌مازمصحف مارد است ومازندران یعنی‌مملکتی‌که مازها درآن‌اند، برخلاف قول مشهورکه گفته‌اند ماز یعنی‌کوه است ومازندران یعنی مملکتی که کوه درآن است، وکوهستان است و مازندران مخفف مازاندران میباشد.

پس‌از این تحقیق ومقدمه گوئیم ازهنرهای **فرهاد اول** یااشك‌پنجم اینکه دراوائل سلطنت خود حمله برماردها نمود وآنها بعدازمقاومت وچندجنگ،مقهورومطیع پادشاه‌اشکانی شدندومازندران ضمیمه متصرفات اشکانیان گردید.

مملکت ماردی ازممالك **سلوکیدها** بود، وماردها اسما یارسما رعایای آن سلاطین بودند .

اما وقتی‌که اشکانیان حمله بماردی‌کردند ، ظاهراً پادشاهان **پر شام** طوری بخود مشغول بودند ، که بخیال حفظ مملکت وحراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نیفتادند چه شنیده نشده است که در جنگهای فرهاد اول باماردها از طرف سلاطین **سلوکید** جنبشی شده باشد و جمعی این تقاعد را بضعف و بعضی **بجنگ با روم** نسبت داده‌اند .

بعقیده بعضی از مورخین و مصنفین، اول پادشاه اشکانی که از سر دره خوار بطرف مغرب راند واستیلا حاصل نمود فرهاد اول بود کـه بعداز مغلوب کـردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود قدم بیرون گذاشت و**جلگه ری** را تا دشت **قزوین** تملك وتصاحب کرد . ۱

---

۱ ــ نقل از جلد اول و دوم و سوم کتاب دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان تالیف اعتمادالسلطنه.

ایالات تابعه دولت اشکانیان

ممالك تابعه اشکانیان که بوسیله‌حکام آنان اداره میشده‌اینها بوده‌است: (**گوت‌شمید** تاریخ ایران‌الخ. صفحه ۵۴ـ۵۵) ۱- **بابل** ۲-**آپلو نیاتیس** (**سی‌تاسن** سابق) ۳-**خالونیت** ۵- **کارینا** درست معلوم نیست کجا بوده باید **نهاوند** باشد ۸-**کامبادن** (کرمانشاه) ۶- **ماد** بالا (همدان) ۷-مادپائین یاماد رازی (**ری**) ۸- **خوآرن** (خوار) ۹-**کمیسن** (**قومیش**) نواحی سمنان ودامغان کنونی ۱۰- و هرکان یا گرگان ۱۱- **آستوئین**، درست تطبیق نشده است ۱۲- پارت‌بالاخص ۱۳- **آپاآوارتاکن**، ناحیه‌ای‌که جزو پارت‌بالاخص‌بوده ۱۴-**مرگیان** (**مرو**) ۱۵- **آریا** (**هرات**) ۱٦ - **آنائوئر جزء هرات** ۱۷ - **زرنك** (سیستان) ۱۸- **آراخوزیا** (رخج یاهندوستان سفید)

پایتخت اشکانیان

پایتخت مشهوردولت اشکانی تیسفون بوده‌است، ولی محل مزبور وقتی پایتخت شدکه دولت پارت تادجله وفرات توسعه یافت، بنابراین بالطبع این‌سئوال پیش میآیدکه پایتخت پارت بالاخص‌کجا بوده ، یعنی قبل ازتسخیر شهر صد دروازه یا بنای **دارا** مقرحکمرانی اشکانیان‌کدام شهربوده. دراین باب‌بعضی اسم‌شهر **اساك** رابرده آنرابا قوچان یا بجنورد مطابقت میدهند. برخی‌پایتخت قدیم‌پارت راشهر **نسا** میدانند .

دراین نیزتردیدی نیست‌که شهرصد دروازه درموقع بسطدولت پارت ازمشرق بطرف مغرب چندی‌مرکز حکومت بوده واهمیت داشته، اما محل این شهر را تاحال نیافته‌اند ، **هوتوم‌شیندلر** و **ویلیام جکسون** عقیده داشتند، که این محل باید کرسی ولایت سابق **قومش** باشد، وبایدآنرادرهشت‌میلی**جنوب‌دامغان** جستجوکرد، ولی‌ازسال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ **دکترشمیدت** بخرج دارالعلوم **فیلادلفیا** درتپه حصار دامغان مشغول حفریات‌وکاوشهائی شد، بااین‌مقصودکه‌شهر صددروازه راکشف‌کند، وی‌در جنوب غربی دامغان در هشت میلی این‌شهر خیلی‌کار کرد، بی اینکه اثری ازاین شهر ظاهر گردیده باشد، بنابر این عجالتا محل این‌شهر معلوم نیست ۱

ولی‌مطلبی‌که قابل‌توجه‌می‌باشد، این‌است‌که عقیده هوتوم‌شیندلر و ویلیام جکسون مبنی براینکه محل‌شهر صددروازه کرسی‌ولایت سابق‌قومس باشد، از هرلحاظ صحیح بنظرمیرسد وهمانطوریکه درشرح اسامی ایالات تابعه دولت اشکانیان گذشت ، نواحی سمنان و دامغان بنام**کمیسن** (قومس) نامیده شده وهمچنین درکتاب‌دررالتیجان‌نام قدیم‌قومس **کمی‌زنا** ثبت گردیده‌است ۲ .

محل وقوع این شهر احتمالا بامحل تپه‌های حوالی قصبه کهلا (علاء) که در ۹ کیلو متری‌جنوب شرقی سمنان واقع‌است، باید تطبیق نمایدزیرادرحال‌حاضر قصبه مذکور بزبان

۱ـ تاریخ ایران باستان ص۲٦٤٦

۲ـ تاریخ دررالتیجان جلد سوم ص ٦۲

محلی، **کی‌لی** نامیده‌میشود وتحریف کلمه **کمیسن یا کمی زنا** به‌کی‌لی با گذشت تقریبا دوهزار وسیصدسال وتغییر الفاظ و کلمات بعید بنظر نمیرسد، همانطوریکه‌درصفحات گذشته‌این‌تالیف نیز بیان گردید **خوار**، گرمسار فعلی بنام ایالت **خوآرن** نامیده شده‌است ودرحال‌حاضر بزبان سمنانی‌که تقریبا باقیمانده زبان اشکانی است به گرمسار **خوآره** میگویند. متاسفانه به تپه های حوالی قصبه‌کهلا (علاء) سمنان از نظر حفریات توجهی نشده است و باد های مداوم آن ناحیه نیز شنهای‌کویر اطراف را بمرور روی تپه‌های مجاور قصبه مذکور ریخته‌و آثار خرابه های شهر مزبور کوچکتر از آنچه باید جلوه مینماید، ولی با این وصف تپه‌های‌کوچك و بزرگ زیادی بمساحت در حدود ۳ کیلومتر بچشم میخورد و هم‌اکنون در بین اهالی سمنان شایع است که **کهلا (کی‌لی)** مورد بحث در قدیم شهر بسیار بزرگی بوده‌است وشهرمذکور دراثر **زلزله** خراب‌شده واهالی آنشهر چندکیلومتر بالاترآمده وشهردیگری درمحل‌سمنان فعلی بناکرده‌اند.

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ دررالتیجان در بارهٔ شهر هکاتم پیلس (**شهر صد دروازه**) پایتخت اشکانیان مینویسد : (اینکه بعضی **هکاتم‌پیلس** راکه **دامغان یاقومس** باشد و از ابنیه **اسکندر** و **پایتخت اشکانیان** دانسته‌اند صحیح است. اما بعد به ری سپس به‌همدان و تیسفون منتقل شده‌است، معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده بر اینست که اشك بن اشکان شهر هکاتم پیلس را مسخر کرده آنجاراکرسی متصرفات‌خود قرار داد و چون سکنه این شهر یونانی بودند، محض‌استمالت وجذب قلب‌آنها خودرا **فیل هلن** یعنی **محب‌یونان** خواند.

بعضی ازمورخین **یونان** مثل **کنت‌کورس** و **پلوتارك** و **آرین** که غالباً به‌ضبط فتوحات اسکندر پرداخته‌اند مینویسند : درآن مکان‌که دارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بناکردند وآنرا باسم‌آن پادشاه موسوم نمودند.

ونیز **ژوستن** گفته‌است **دارا** را سرداران او در **سارا** یا **چارا** یا **(زارا)** بزنجیر بستند، از این‌جمله برمیآیدکه دارا در پارت‌کشته شده و **قلعه‌دارا** یا **داراگرز** را که **تیرداد** ساخته و پایتخت قرار داده. تقریباً در مقتل پادشاه هخامنشی بنا نموده‌اند ۱

واماچون جهت استیلای اسکندر در ایران‌معلوم شد، گوئیم پس‌ازآنکه‌این‌قهرمان قهار بابل و شوش و اصطخر و همدان و ری راکه از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت، عازم اراضی پارت شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر میگریخت و اسکندر اورا تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم به (تارا) یا (چارا) سرداران‌دارا پادشاه خودرا بکشتند. لهذا اسکندر درشهری‌که حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت‌انداخت و مدتی بعیش و استراحت پرداخت، اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده. اما یونانیهاآنرا هکاتم پیلس می‌گفته‌اند، اسکندر در این بلدبودکه درگنجینه عطاگشادومال وافر بکلیه همراهان وعساکرخودداد واول باربودکه لباس پادشاهان عجم پوشید وخودرا باین‌هیئت بامرای لشکرنمود.

۱ــ بطوریکه‌درفصل بناهای‌تاریخی‌این‌تألیف‌خواهید خواندبعید بنظر نمیرسدکه‌قلعه‌های محکم‌وعظیم‌ساروکه‌در ۲۰ کیلومتری شمال‌شرقی سمنان واقعند مربوط به‌گفتار فوق‌الذکر باشد.

اسکندر در پائیز سال ۳۳۰ قبل‌از میلاد درهکاتم پیلس اقامت‌کرد و باستمالت مردم ایران پرداخت).

ولی با تحقیقاتی که بعمل آمده است پادشاهان پارت نیز مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی‌که دراختلاف فصول ازشوش به‌پرس پلیس وازآنجا به**اکباتان** حرکت‌مینمودند.

آنها زمستان را در بین‌النهرین وتابستان رادر ماد و پارت بسر میبردند . پایتخت زمستانی آنهاشهر تیسفون بود، که درساحل دجله‌مقابل **سلوکیه** وچندین میل پائین **بغداد** ساخته شده‌بود. **اکباتان** پایتخت‌وسطی، **هکاتم پیلس** (شهر صددروازه) پایتخت‌سوم‌آنان شمرده میشد. ری نیز که سرراه ماد علیا و پارت واقع میباشد، غالباً اقامتگاه آنان وشاید دارای کاخهای شاهی‌نیز بوده‌است، بطورکلی طبق تحقیقات دقیق کریستن سن دانمارکی شهر صد دروازه (هکاتم پی‌لس)**دوقرن** پایتخت شاهان اشکانی بوده‌است. ۱

نتیجه کاوشها وحفریات درقومس

هماطوریکه سابقاً بیان گردید در سال ۱۳۱۰ شمسی‌قمـری (۱۹۳۱-۱۹۳۳ م) توسط دانشمندان باستانشناس موزه **دانشگاه پنسیلوانیا (پرفسور هرتسفلدودکتر اریك اشمید)** در **تپه‌حصار**که در جنوب غربی دامنان واقع است حفریات وکاوشهائی بعمل آمد.

بااین مقصودکه محل شهرصد دروازه (هکاتم پیلس) که دردوره سلوکیها و اشکانیان رونقی بسزا داشته‌است بیابند، واین حفریات درحدود سه‌سال طول‌کشید. درموردکشف‌آثار شهرمذکور موفق‌نگردیدند، ولی درضمن‌حفریات،اشیاء جالب‌توجه وزیادی مربوط به ماقبل تاریخ ازقبیل**اسلحه** و **ادوات** وغیره‌بدست‌آمدکه‌هم‌اکنون درموزه‌ایران باستان‌ضبط است.

گزارش حفاری‌های مذکورکه دارای نکته‌ها و توضیحات قابل توجهی درمورد اشیاء کشف شده در تپه‌حصار دامغان می‌باشد از روی کتاب تاریخ **صنایع ایران** ۲ نقل میشود :

دکتر اریك اشمیت رئیس هیئت اکتشافیه‌که از طرف موزه دانشگاه فیلادلفیا و موزه صنعتی پنسیلوانیا مأموریت داشت،در اطراف دامنان شروع بحفاری کرد و امیدوار بودکه هکاتوم پیلوس یعنی شهرصد دروازه پایتخت اشکانیان را کشف‌کند.

خرابه وآثار این‌شهر بدست نیامد ولی‌هیأت مزبور موفق بکشف تمدن مهم ما قبل تاریخی در تپه بزرگی درسه هزار گزی دامنان گردید . بادقت و توجه کاملی‌که لازمه بهترین اکتشافات علمی می باشد این ناحیه‌را بچندین مربع که ضلع هریك صدمتر بود قسمت‌کردند وهریك ازآن قسمتها رابمربع های کوچکتر بضلع ده‌متر تقسیم نمودند وحتی درکتاب گزارش خود هریك ازاین قسمتها راهم بعده مربع‌یك متری‌قسمت نموده‌اندتامکان

۱ـ ایران درزمان ساسانیان ص۳۱

۲ــ تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر ج‌گریستی ویلسن.ترجمه **عبدالله فریار** ازصفحه ۲۹ تا ۳۵



ظرف سفالین ازطبقه۱ـج تپه‌حصارمربوط به‌درحدود ۳۵۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد



ظرف سفالین ازطبقه۱ـ الف‌تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال قبل‌ازمیلاد

حقیقی اشیاء مکشوفه‌را بسهولت بنمایند. این‌عمل باصحیح ترین و دقیقترین آلات وادوات انجام یافت و نیز عمق هر شیئی مکشوفه را با کمال دقت با سانتیمتر اندازه گرفتند برای اینکه بتوان‌اکتشاف را بطبقات کل وجزء تقسیم‌کرد اینگونه دقت‌لازم وواجب است

حصار ۱ـ الف : بقایای اطاقهائیکه دیوار آن از کاه و گل ساخته شده در طبقات مختلف کشف شده و سفال و ادوات گوناگون و جالب توجهی در مقابر بدست آمده است .

کشف اسکلت این مردم بسیار مهم است و اطلاعاتیکه از مطالعه اسکلت این قوم حاصل‌شده قراراست‌درآتیه منتشر گردد، دراین‌محل **هزار و ششصد وسی‌وهفت**قبرباز گردید .

تمدن پائین‌ترین طبقه رابوسیله سفالهای دست‌سازکه بااشکال هندسی برنگه سیاه‌روی زمینه قرمز نقاشی‌شده مشخص میگردانند . سفال‌این طبقه‌معرف تکامل صنعت در زمان پیش میباشد، سفال‌معمولی‌این طبقه عبارتست از کوزه‌های مدور که کعب آنها لبه دارمیباشد.

کوزه های بزرگ باشکال هندسی نیز بدست آمده است. وجود آسیای دستی علامت آنستکه که این مردم از زراعت و فلاحت بی بهره نبوده‌اند . مجسمه های گلی که بنظر میرسد بشکل حیوانات اهلی ساخته شده باشد بدست آمده ولی مطالعه دقیق علمی از روی استخوان حیوانات این‌مسئله راروشن‌تر خواهدنمود. مردم این‌محل بامس‌آشنائی‌داشته‌اند. ولی‌گویا این‌فلز برای آنها کمیاب بوده‌است

حصار۱ـ ب : رنگ سفال این طبقه بعوض قرمز ، قهوه‌ای روشن یا کرم میباشد ، اشکال حیوانات مانند بزکوهی، پرندگان و انسان بعرضهای مختلف بدست میآید، سفال سازان این‌عصر استعمال چرخ را آموخته بودند . یکی ازنمونه های این زمان کاسهٔ ظریفی است ودارای پایه‌ای که‌کعب آن مدور میباشد



خنجر مفرغی ازطبقه ۳ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد



آئینه مفرغی از طابقه ۳ب تپه‌حصار مربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌از میلاد

حصار ا-ج- این طبقه یکی از برجسته‌ترین دوره تمدن اولیه‌را نشان‌میدهد نقشه مخصوص ومشخص ایندوره‌شکل بزکوهی است.اشکال‌هندسی نیز وجوددارد و اینها هر دو بمنتهی‌درجه ترقی خودرسیده‌اند. مقیدشدن شکل حیوانات وپرندگان‌را میتوان **ازطبقات ا-ب وج**نیزدرقسمت اول طبقه ۲ تعقیب نمود این مطالعه جالب توجه است‌زیرا این‌اشکال بتدریج شکل اولیه خودرا ازدست‌داده بشکل اشکال هندسی درمیآیند،اسلوب پردازی بیشتر درنتیجه فکر وخیال نقاش بوده است، نه بواسطه ترقی‌ومرورزمان‌زیرا. مراحل‌مختلفه‌تکامل آن تمام‌دریك طبقه‌بدست آمده‌است. مهرهای‌تکمه‌ای‌شکل بسیارست. مهرهاراازموادمختلف ساخته وجهت زینت بکار میبرده‌اند . مقدمات لعـات دادن سفال در این زمان فـراهم شده است.



ظرف سفالین از طبقه ۱ـج تپه‌حصار مربوط به ۳۵۰۰ سال قبل ازمیلاد

ظروف و آلات مسی‌که در ادوار مختلف **حصار ۱** - پیدا شده خالص نبوده یعنی همانطوریکه درطبیعت بدست آمده بکار برده شده و نمیتوان‌آنهارا درردیف مفرغ قرارداد **سنجاق‌مسی** باسرمدور، **خنجر** ، **دست بند** و قطعات کوچك که شاید درسر تیر می گذاشته‌اند، کشف گردیده‌است **درفش استخوانی** ، **هاون‌سنگی**وسنگ جهت صیقل‌زدن و تیزکردن پیدا شده است، عجب آنکه دراین طبقه سلاح وادوات سنگی زیادی پیدا نشده است .

آخردوره **حصارا-ج** مصادف میشود با مهارت مردمی‌که شاید از جلگه ترکمان بطرف **شمال** میرفته‌اند . این تمدن جدید توسط سفال ساده خاکستری رنگ کـه شامل رنگهای خاکستری روشن و تاریك وحتی سیاه‌میشود مشخص‌میگردد، شرح‌آن رادر دوره بعدذکر خواهیم نمود.

حصار ۲- الف این طبقه دوره تحولی را نشان میدهد، ظروف خاکستری وسیاه پیدا میشود ونیز اشیائی مانند ظروف **طبقه۲ج** درمقابربدست آمده است. روی‌این‌ظروف



نمای قسمتی ازغرفه بزرک اشیاء مکشوفه مربوط به تپه حصار دامغان درموزه ایران‌باستان



ظرف سفالین ازطبقه ۲-ج تپه‌حصار مربوط به درحدود ۳۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد



مجسمه‌مرمر مربوط به۲۵۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد، تعیین طبقه‌آن بعلت نبودن ظرف‌مذکورکه جهت‌نمایشگاه آمریکا ارسال شده‌بود ممکن نگردید

رنگ شده یك ردیف اشکال غزال بلند گردن نقاشی شده‌است، این تصاویر بتدریج صورت اولیه خودرا از دست داده بشکل اشکال هندسی منظم در میآید که ابداً شباهتی به حیوان اصلی ندارداز جمله خصائص ظروف خاکستری ایندوره پایه‌آنهامی‌باشد.

حصار-۲-ب دراین‌طبقه بساختن ظروف خاکستری ادامه داده‌اند ولی سفال‌رنگ شده بدست نمیآید واگر پیداشود دارای نقاشی خیلی ساده است. سفال مهاجمینی‌که دراین دوره آمده‌اند جای سفال‌بومی‌را گرفته‌است. چون فلز زیاد شده وادوات مسی بتدریج زیاد میگردد .

از خصائص این‌طبقه سنجاقهائیست که سرآنها پیچ دارد. ساختن **گرز مسی** در این دوره‌ظاهرمیگردد و درادواردیگرنیز ادامه میابد.



جام پایه‌دار ازطبقه ۱-ج تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال‌قبل‌از میلاد



کوزه سفالین ازطبقه ۳ب ازتپه حصارمربوط‌به۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل‌از میلاد



ظرفی ازسنگ‌مرمر مربوط به ۲۵۰۰سال قبل‌ازمیلاد، تعیین طبقه‌آن بعلت اینکه ظرف‌مذکور جهت‌نمایشگاه‌بامریکا ارسال شده‌بود ممکن‌نگردید



تصویری از خرابه‌های تپه حصار دامغان

حصار ـ۳ـ الف این‌طبقه دوره برزخی بین طبقات ۲ و ۳ است زیرا حدود آن کاملا روشن نمی‌باشد وچون سفال هردو طبقه در‌آن پیدا شده . طبقه جداگانه نامیده شده است .

حصار ۳ـب این طبقه با اشکال قشنگ وظریف وخاکستری وسیاه رنگ مشخص می‌شود ، فنجانهای رنگی ساده با زمینه گندم‌گون، زرد یا نارنجی وآلات زینت‌با طرحهای ساده ظاهرمیگردد. میل‌وسلیقه ایرانیان برای زینت دراین‌طبقه مشهور وهویدا است‌ظروف صیقلی شده خاکستری نیز در این طبقه پیدا میشود، آلات و ادوات مسی در این زمان روبفزونی است، ولی هنوزمس همان فلزطبیعی است وبا چیزدیگری‌مخلوط نیست،**عصائی**



تزئینات طلااز طبقه ۳ ج تپه‌حصار مربوط به درحدود ۲۰۰۰ سال‌قبل از میلاد

در ایندوره دیده‌میشود وعلامت آنست که مردم این‌عصر دارای عقاید مذهبی بوده وآنرادر مراسم معمولی آنزمان بکارمیبرده‌اند.

دراین طبقه برای اولین‌بار سرتیرهائیکه ازسنك ساخته‌شده دیده میشود. چنانکه‌ذکر شد درطبقات قبل فقط قطعات مسی کوچك پیدا میشد ومطمئن نیستیم که آنها را برای سرتیر استعمال‌میکرده‌اند.

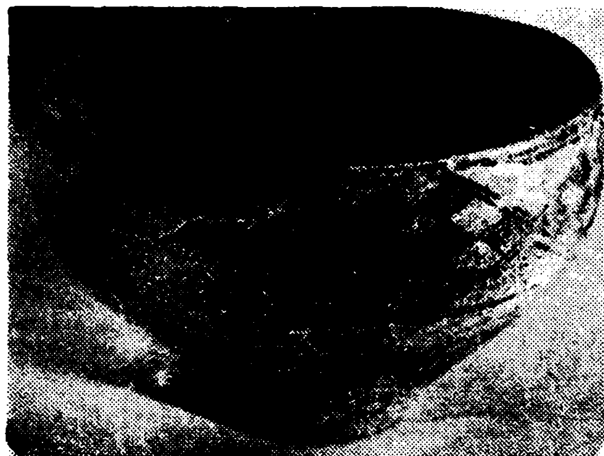
امادر اینکه اینها سرتیرهای سنگی هستند شکی نیست و تعجب دراین است، درعصری که فلز معمول بوده اشیاء عصر حجر صیقلی شده برای اولین‌دفعه بدست میآید.

دراین‌طبقه هیئت اکتشافیه واقعه اسف انگیزی را که هزاران سال‌قبل بوقوع پیوسته کشف‌نمودند، یعنی بنائی پیدا شد که طعمه‌حریقی‌واقع گشته وساکنین‌آن نیز تلف‌شده بودند، از آثار آن چنین‌برمیآید که این ساختمان موردحمله مهاجمین قرار میگیرد، وآنها پس از آنکه ازتصرف آن‌مأیوس‌میگردند.

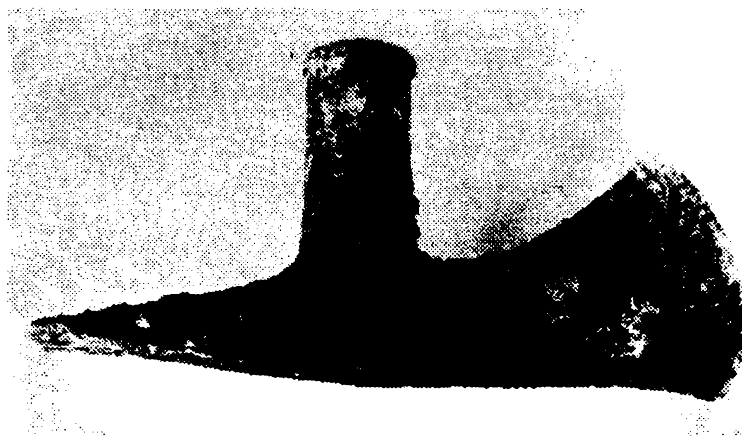
نیمسوز بداخل آن پرتاب. نموده آنجاراآتش میزنند، استخوان مدافعین در پای پلکانی که به‌پشت‌بام میرفته پیدا شده است ، اگرچه این‌حریق بمرك‌ساکنین‌آن خاتمه‌یافته، ولی خود بنا از غارت مهاجمین محفوظ واشیاء و ادوات نفیسی‌در اطاقهای‌آن‌باقی مانده وبدست مارسیده‌است. هزاران اشیاء کوچك که برای زینت بکارمیرفته در اینجا پیدا شده است ، مهره وتسبیح عقیق دراین طبقه پیداشده که درطبقات قبل دیده نشده‌است‌زینت‌آلات

طلا و نیز فنجان ازاین‌فلز قیمتی بدست آمده‌است.

خنجری که دارای **دسته نقره** میباشد و علامت نخی درآن دیـده میشود بدست آمده‌است، برای بستن دسته‌خنجر پارچه‌نیز استعمال میشده‌است اثرپارچه پس ازسوختن در روی‌دسته دیده‌میشود، مدافعینی‌که درآتش جان‌داده‌اند خنجر همراه داشته و خدنگ های سنگی‌زیاد درمیان آنان‌پیدا شده‌است، ازروی مدارك واشیائیکه بدست آمده است کلیه‌واقعه اسفناك وحمله مهاجمین رامیتوان تشریح‌نمود، موضوع جالب‌توجه دیگرآنستکه دریکی از اطاقهای این‌عمارت **توده‌های گندم نیم سوخته** پیداشده است واین نشان میدهدکه در قسمت فلاحت این‌مردم ترقیاتی‌کرده بوده‌اند، ازآب و هوای این‌ناحیه میتوان حدس زدکه آبیاری در بین این مردم معمول بوده است ، **دومهره استوانه‌ای** شکل نیز دراین طبقه پیدا شده است، که یکی از آنها دارای نقش گاونر و دیگری نشان عرابه می باشد اشیاء زیادی ازاین قبیل درنقاط مختلفه پیدا شده است‌که دال بر تجارت و تبادل اجناس وافکار دربین این مردم است.



ظرفی ازسفال مربوط به۳۰۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد، تعیین‌طبقه‌آن بعلت اینکه ظرف مذکور جهت شرکت درنمایشگاه آمریکا ارسال شده‌بودممکن‌نگردید



کلنگ مفرغی ازطبقه ۳ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل‌از میلاد



گردن‌بند وگوشواره طلا از تپه حصارمربوط به‌درحدود ۲۰۰۰سال قبل از میلاد

حصار۳ ج ـ در این طبقه سنگ مرمر سفید برای اولین بار ظاهر میگردد و **مجسمه های** زیادی ازحیوانات اهلی از **نقره** ، **مرمر یا گل** ساخته شده است، مجسمه انسان بشکل زنیکه دامن‌گشادی پوشیده ازمس، مرمر و گل پیدامیشود وبنظرمیآیدکه‌این قبیل‌مجسمه‌هادرمذهب‌آنان انتشارزیادی داشته ومورد عبادت‌بوده است، اشیاء نظیرآن‌درنقاط مختلفه دیگرنیز پیداشده است.



تصویر دیگری ازخرابه‌های تپه حصار دامغان

عصائیکه درمراسم مذهبی بکار میرفته و نماینده فامیل بوده پیداشده وزنی را نشان میدهدکه بچه‌ای رابلند نموده وتقدیم مردی مینماید، عصای دیگر زارعی که گاوی را به گاوآهن بسته‌نشان میدهد ، این علامت فلاحت و زراعت است وشاید برای برکت دادن و تقدیر آنهائیکه بدین‌شغل شریف همت گماشته‌اند استعمال میشده است، این‌اشیاء بطورکلی

نشان میدهد که مذهب مقام شامخی در زندگانی این مردم داشته است. **مقبره‌ای** نیز کشف شده که مقدارزیادی اشیاء مذهبی در آنجا بدست آمده **ودکتر اشمیت** آنرا مقبره یکی از رؤسای مذهبی میداند. مقبره مهم وجالب توجه‌دیگری پیداشده است که متعلق بدختر کوچکی میباشد واز قرار معلوم فامیل یکی از نجبا بوده است زیرا جواهرات وآلات زینت بسیار با او دفن شده است.

ازیکطرف اشیائی است که این دختر در زمان کودکی داشته و استعمال میکرده واز طرف دیگرظروف بزرگ واسبابهائیست که ممکن بوده دربزرگی استفاده کند. ازاین قضیه نتیجه گرفته‌اند که این مردم بزندگانی پس ازمرگ معتقد وانتظارداشته‌اند که اودرعالم دیگر بحدبلوغ برسد.

مهره وتسبیح کهربا برای اولین دفعه دربن طبقه دیده میشود و نشان میدهد که روابط تجارتی بامناطق دوردست زیاد شده است. مهرهائیکه برای مدال بکارمیرفته پیدا شده وتصویر حیوانات روی آنها نقش گردیده است. مس در این زمان زیاد گردیده و ظروف



ساغرسفالین ازطبقه ۳ ب تپه حصار مربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد

بزرگ ازآن ساخته شده‌است، فنجانهای‌سربی دیده میشود وظروف نقره فراوان‌گردیده.

تاجی ازنقره که باتصاویر حیوانات منقوش میباشد روی سر **اسکلتی** پیداشده و حلقه های طلا ونقره روی‌نیزه های‌این زمان دیده میشود ولی سرتیرسنگی از بین نرفته و متداول بوده‌است، **چنگال وملاقه**(ملعقه) که برای طباخی بکار میرفته و چنگالهای بزرگی بطول یکمتر که شاید درجنگ استعمال میشده بدست‌آمده است. رویهمرفته مردم این عصر ازحیث تمدن وزندگانی پیش‌بوده‌اند، درفلزکاری مهارت زیادی داشته واز زراعت وفلاحت بی‌بهره نبوده‌اند، حیوانات اهلی‌نگاه‌میداشتند ودرمذهب بالنسبه ترقی کرده بوده‌اند دکتر اشمیت تاریخ طبقه۳ج را درحدود دوهزار تاسه‌هزار سال قبل ازمیلاد میداندتاریخ زمانیکه طبقه ۱ تمام شده و نژاد جدیدی باین منطقه آمده و سفال خاکستری رنگ بـا خود آورده‌اند، درحدود**سه‌هزاروپانصدسال‌قبل‌ازمیلاد**می‌باشد پس‌معلوم میشودکه قسمتهای طبقه ۱ پیش‌از این‌تاریخ وطبقات ۲ و ۳ بعدازآن بوده است.

اگر چه تاریخی‌که بتمدن وکشفیات ماقبل تاریخ داده میشود فرض و تقریبی است و غالب‌حدس زده‌شده است، ولی بتدریج حقایق و مدارك بسیاری جمع‌گردیده است،که مارا امیدوار و قادر میسازد کـه در آتیه تاریخ صحیح و دقیقی بتمدن اولـیه و طبقات اکتشافی بدهیم .

ضمناً در ضمن حفاری در دامغان آثار کاخی مربوط به دوره ساسانیان کشف‌شده‌که سرستون آن در حال حاضر در موزه ایران باستان‌موجوداست

شورش گرگان

در زمان سلطنت اشك‌بیست ودوم (**بلاش‌اول**) شورشی در**هیرکانیا**(گرگان)روی داد و طبق نوشته سالنامه‌های **تاسی‌توس** (بند ۳۵کتاب ۱۴) علت بهره‌مندی رومیها در ارمنستان در زمان سلطنت بلاش اول این بود که پارتیها بواسطه جنك گرگان‌دوربودند. حتی گرگانیها سفارتی نزد امپراطورروم فرستاده واتحاد روم را درخواست‌کرده گفتند که دلیل‌دوستی آنها این است‌که بلاش را مشغول داشته‌اند وقتیکه این سفارت بر میگشت **کربولو** از ترس اینکه اگر سفراء از فرات برگردند ممکن است بدست پارتیها افتند ، قراولانی بآنهاداد وامرکرد آنهارا بساحل دریای‌سرخ (یعنی خلیج‌فارس) برسانند تا از آنجا بی‌اینکه داخل مملکت‌پارت گردند بوطنشان‌برگردند، یعنی ازراه دریا تا رود سند رفته از صفحاتی‌که درمشرق وشمال شرقی ایران واقعست به‌گرگان برگردند.

گوت‌شمیدگوید: این خود دلیل است براینکه دولت پارت دراین زمان‌باختر را نداشته والاگرگانیها مجبورمیشدند ازپارت‌بگذرند.

اوحدس میزندکه دراین زمان گرگانی‌ها سواحل‌جنوبی‌دریای‌گرگان (بحرخزر) راهم‌داشته‌اند .

دیگر او گویدکه گرگانیها درسال۱۵۵ میلادی‌مستقل بودند، و نزد **تونینوس‌پی یوس**‌قیصر روم نماینده فرستادند ، اما اینکه شورش چند سال دوام داشته نمیتوان محققا

چیزی گفت همین قدرمعلوم است که شروع آن در سال ۵۸ میلادی اتفاق افتاده است ۱ . ولی‌ظن قوی این است که‌دولت اشکانی باروبرو بودن جنگهای داخلی‌وآتش نفاق‌خانوادگی از عهده‌شورشیان گرگان برنیامده است وتا طلوع دولت ساسانیان صفحات مشرق و شمال شرقی‌ایران وایالت‌قومس مستقل‌بوده‌است۲ .



۱ــ تاریخ ایران‌باستان صفحه ۲۴۴۰

۲ـ تاریخ ایران باستان‌صفحه۲۵۳۹

فصل ششم

ساسانیان

اردشیر بابکان فرزند بابك ساسانی تقریبا درسال ۲۲۰میلادی یاقدری پس ازآن بر **اردوان پنجم** آخرین پادشاه اشکانی خروج کرد.اودراین وقت پادشاه دست نشانده‌دولت اشکانی درایالت‌پارس‌بود.

اردشیر پس‌از خروج بر اردوان واعلان استقلال فورا موردتعرض شاه اشکانی‌واقع نشد، وبنابراین فرصت‌یافت بممالك همجوارپارس بپردازد، بااین مقصود اوابتدابه کرمان حمله‌کرده این ایالت ضعیف را تسخیرکرد، بعد عازم شمال‌گردید وصفحات دور دست‌ماد یعنی حوالی یزدواصفهان رادر تحت نفوذخود درآورد، دراین‌وقت**اردوان** عازم مبارزه‌با وی‌شد وقشونی جمع‌کرده بقصد جنك واردپارس‌گردید. بین اردوان و اردشیر بابکان سه نوبت‌جنك‌روی‌داد، در جدال‌سوم‌که در **جلگه‌هرمزد (هرمزدگان)** بین‌بهبهان وشوشتر درکناررود **جراحی** وقوع یافت اردوان جنگی سخت کرده تمامی‌مساعی خودرا بکار برد ولی بردشمن فائق نیامد ونه‌فقط شکست خورد بلکه کشته‌شد ،ودر حقیقت اساس‌دولت‌بزرك پارت باشکست دراین جنك که در۲۸آوریل سال۲۲٤میلادی اتفاق افتاد از هم پاشیده‌شد، ودولت مقتدر وباشکوه دیگری جانشین آن‌گردید.

اردشیر بعد از این جنك فاتحانه وارد تیسفون شدوایالت بابل را باطاعت‌خوددر آورده جانشین‌اشکانیان‌گردید .

درسالهای بعد اردشیر به تسخیرایالت‌ماد وشهر همدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد اگرچه در آغاز موفق بفتح نشد ولی بعد این دو کشور را بتصرف درآورد .

ایالات سکستان وابهرشهر (نیشابور فعلی) ومروخوارزم و بلخ را نیز متصرف شد وباین‌ترتیب‌قدرت‌خودرا برنواحی‌شرق بسطداد.

اردشیر پادشاه بزرك ومرد عاقلی بود وکارهائی که‌درامور مملکت انجام داده بسیار قابل توجه است وی معتقد بود،عدالت وایمان بهم بستگی دارند وبهمین مناسبت بر قدرت مؤبدان زرتشتی افزود وآتشکده‌ها راآباد کرد . تجدید آئین زرتشت و جمع‌آوری اوستا

وترجمه وتفسیر آن درزمان وی‌بوده است، وی مانند زمان هخامنشیان قوای ارتش راتحت نظر خود داشت وفرماندهان لشگر راشخصاً انتخاب‌میکرد، اردشیر نه فقط در جهانگیری بلکه درجهانداری نیز نام بزرگی ازخود بیادگار گذاشته‌است، وفات اردشیر درسال۲٤۱ میلادی‌اتفاق‌افتاده‌است،مرحوم**محمدحسین‌ذکاءالملك‌فروغی**،درتاریخ ساسانیان‌ازقول بعضی مورخین تألیف دوکتاب رابه اردشیرنسبت داده‌است. یکی‌کتاب **کارنامه** که مصنفین عرب بنام **کارنامج** نوشته‌اند و دیگرکتابی‌بنام **شیوه‌سور** که به‌ضبط مؤلفین تازی نامش **آداب‌العیش** است.

در آداب معاشرت ورسم وراه‌خوردن وآشامیدن و تصور میرودکه برای اثبات مقام دانشمندی اومکتوب اندرزنامه‌ای‌که **ابن‌ابی‌الحدید** درشرح نهج‌البلاغه نقل کرده است کافی باشد.

شاپور اول

شاپور اول فرزند اردشیربابکان پس‌از اردشیر درسال۲٤۱ میلادی بسلطنت رسید، وی پس از جنگهای زیادی‌که در اطراف و اکناف‌ایران‌کرددر سال ۲۷۱ میلادی درگذشت.

می نویسند: وی پادشاهی شکیل و شجاع و با عزم بوده ومردم ایران‌اورا دوست میداشتند، چنانکه‌فوت اوباعث‌اندوه درتمام ایالات ایران‌گردید.

ازوقایع مهم‌زمان وی یکی اسارت **والرین** امپراطور روم ودیگر ظهور**مانی‌نقاش** است‌که ادعای پیغمبری داشت، **شاپور** درابتدا به مانی‌گروید ومذهب اورا قبول کرد ولی بعداً بدین‌زرتشتی برگشت.

اسارت والرین بدست شاپور دردنیای آن‌روز اثرعجیبی‌کرد ودر انظارعالم‌برعظمت وابهت خاندان ساسانی افزود، بعضی ازمورخان رفتارشاپور راباامپراطور اسیر بسیار سخت دانسته ونوشته‌اندکه شاپوراورا به‌بندگی وکارهای سخت‌واداشت، لیکن محققان جدیدبراین عقیده‌اندکه این‌اتهامات رانویسندگان کلیسائی بواسطه‌ی خصومتی که باایرانیان داشته‌اند به‌شاپور نسبت داده‌اند، اما چیزیکه مسلم است‌اینستکه شاپور اسرای رومی رابه ساختن سد شادروان و پل شوشتر واداشته و از نیروی جسمانی آنان برای آبادانی کشور استفاده کرده است

شاپور دوم (ذوالاکتاف)

شاپور دوم مشهور به **ذوالاکتاف** فرزند هرمز دوم ، پس‌از آذر نرسی از طرف بزرگان ایران بسلطنت انتخاب‌شد، درحالی‌که هنوزمادرش ویرا حامله‌بود، بنابراین‌مدت سلطنت‌وی هفتادسال وچندماهی بیش‌ازعمرش‌بوده است، وی‌در ۱۶ سالگی زمام امور رارسماً بدست‌گرفت واول کاری‌که‌کرد این‌بودکه کشتیهائی بخلیج فارس انداخته، اعراب**بحرین** رامنکوب کرد.

نوشته‌اندکه شاپور بسیار بیرحمانه با اسرای اعراب رفتارنمود، بحکم وی شانه های

آنان‌راسوراخ کرده، ریسمانی ازآنها میگذرانیدند، واز این‌جهت معروف به‌ذوالاکتاف شد لیکن محققان جدید براین عقیده‌اندکه این نسبت دروغ است واین لقبرا ازاین جهت به شاپور داده‌اند کهشانه‌های اوپهن بوده‌است، وی بی‌تردید یکی ازبزرگترین شاهان‌ساسانی است که پس ازمرگش یك ایران قوی، برای اخلاف خود باقی گذاشت، زیرا در زمان وی ایران برتمام مشکلات خودفائق آمد،وی جنگهای‌زیادی نیزبادولت روم کرده است کهشرح آنهامفصلا در تواریخ نوشته شده است . شاپور ذوالاکتاف در سال ۳۷۹ میلادی جهان را بدرود گفته است

انوشیروان

انوشیروان ، خسرو اول که اعراب او را **کسری** مینامند ، بیست و یکمین شاه سلسله‌ی بزرگ ساسانی است او فرزند **قباد** است و مادرش **نیوندخت** نام داشته وی از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی بمدت ٤۸ سال درایران سلطنت کرده است،کتاب **کلیله و دمنه** وبازی **شطرنج** درزمان او از هندوستان بایران آورده‌شد.

بوذرجمهر یا **بزرگمهر** وزیر این‌پادشاه بوده است، انوشیروان درتیسفون بدرود زندگانی گفت، این تیسفون که مذکور افتاد پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد انوشیروان‌ونام بزرگترین شهراز چند آبادی بودکه مجموع آنها رامعمولا **شهرها** میگفتند وهمین لفظ است که اعراب آنرا بصورت **مدائن** پذیرفته‌اند ، در قرن آخر دولت ساسانیان مدائن مشتمل برهفت شهر بنامهائی که ذیلا نوشته میشود بود:

۱ ـ تیسفون ۲ ـ انطاکیه جدید یا رومیان ۳ـ سلوکیه یا وه اردشر ۴ـ درزنیدان ۵ـ ولاش‌آباد ٦ـ اسپانبر ۷ـ ماحوزا

تیسفون تا بغداد ۱۸ کیلومتر مسافت‌دارداین‌شهردرسال ۱٤ هجری‌تسخیر وبتصرف مسلمانان درآمد، **طاق‌کسری یا ایوان مدائن** در اینجا واقع است **محیط طباطبائی** می‌نویسد: ۱

(مسلمانان ، ایوان مدائن را پس از فتح تیسفون برای مسجد اختیار کردند و **حضرت امیرالمومنین** درهمین ایوان نماز بجاآورده است)

مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) سن انوشیروان را در جنگ باترکها و رومیها که در سال ۵٦۲ میلادی اتفاق‌افتاده ۷۰ سال ذکرکرده‌است ۲ بنابراین‌اگر تصور کنیم که:

انوشیروان در سال ۵٦۲ میلادی ۷۰ سال داشته تولد وی بسال ٤۹۲ میلادی اتفاق افتاده ودر۳۹ سالگی در سال ۵۳۱ میلادی بسلطنت رسیده است وچون بسال ۵۷۹ میلادی فوت‌کرده بنابراین ۸۷ سال در جهان زیسته است

انوشیروان درشهر جندی‌شاپور، مدرسه ومریضخانه (بیمارستان یا مارستان) تأسیس نمود و دانشمندان‌رابرای تعلیم بدانجا جلب کرد واز اطراف واکناف عالم برای تحصیل

۱ـ مجله‌آموزش وپرورش سال۲٦ خردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی ص۳٦٤
۲ـ تاریخ ایران باستانی ص۳۳٦

علوم وطب وجراحی بدانجا میآمدند واغلب اطبای ماهرآن عهدتحصیل کردگان آن‌مدرسه عالی بودند.

چنانکه **حارث‌بن‌کلده‌ی ثقفی**(متوفی۱۳ هجری) درآنجا تحصیل طب کرده و پس‌از مراجعت واقامت درطائف این‌علم را در افراد عرب رواج داده است و همچنین سایر مشاهیر اطبا وجراحان عرب‌مانند **ابن‌حذیم ، ابن ابی‌رومیه‌تمیمی و نضر بن‌حارث بن‌کلده** ، اغلب ازبلاد فارس کسب این علوم راکرده‌اند.

فرمانروایان طبرستان وقومس در دوره ساسانیان

بنا برآنچه درتواریخ مسطور است پادشاهی **طبرستان** ازعهد اسکندر مقدونی تاعهد قباد پدر انوشیروان در خاندان (**جسنفشاه**) بود و تمامی **فرشواگر** را که طبق نوشته **ابن‌سفندیار** درتاریخ طبرستان ۱ شامل: آذربایجان و سر و طبرستان وگیل‌ودیلم وری وقومش ودامغان و گرگان می باشد درتصرف داشتند و اگر احیاناً مدتی بعضی از ولایات منتزع‌میشد طبرستان راهمیشه حاکم وسلطان بودند ۲

از شرح احوال این خاندان اطلاع صحیحی دردست نیست‌جز نامه تاریخی**هیربدان هیربد (تن‌سر)** به **جسنفشاه** پادشاه طبرستان که دلالت برعظمت و استقلال این سلسله دارد .

تن‌سر دراین نامه اورا تشویق وترغیب به تمکین باردشیر ساسانی و همراهی با او مینماید .

مراسله مذکور را **ابن‌مقفع** درقرن دوم هجری به‌زبان عربی ترجمه نموده و بعداً ابن اسفندیارآنرا در قرن‌ششم هجری بزبان پارسی ترجمه‌کرده ودر مدخل‌تاریخ‌طبرستان گنجانیده است .

بعداز انقراض این سلسله چند سالی(کیوس)پسرقباد ازطرف‌پدر درطبرستان‌حکومت داشت ۳ واومردی‌شجاع وباتدبیر بودو درچندسال حکومت خود با ترکستان و هندوستان جنگها کرد وازآنهاخراج گرفت.

وی‌پس ازمرك قباد بدعوی‌سلطنت برانوشیروان شوریده و بالشگری‌گران ازطبرستان روی‌بمدائن نهاد، ولی توفیق نیافت و در جنك دستگیر وهلاك شد . دراین وقت انوشیروان طبرستان وقومس را باولاد **سوخرا** سپرد و از آنها سلسله معتبری در **طبرستان** تشکیل یافت‌که به **قارنوندان** معروفند وآنان را **سوخرائیان** و **ونداديان** نیز می‌گفتند .

۱ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص۵٦

۲ــ ایران درزمان ساسانیان تألیف‌کریستن سن ص۲٤۸

۳ــ بعدازاضمحلال خاندان(گشنسب‌داد) که‌ازآخرعهد اشکانیان برولایت پذشخوارگر ناحیه‌کوهستانی‌پذشخوارگر(طبرستان)تسلط‌داشتند،کوادحکمرانی‌این‌ولایت‌را به‌کاوس‌داد(ایران درزمان‌ساسانیان تالیف کریستن سن‌دانمارکی).

شرح احوال سوخرا واستقرار سلسله سوخرائیان درطبرستان و وجه تسمیه‌این سلسله به قارنوندان و ونداديان‌چنين‌است:

پس‌از آنکه پیروزشاه پدر قباد ساسانی بسال ٤٨٤ درجنك با **هیاطله** شکست خورد وبقتل رسید، دراین‌موقع مقتدرترین نجبای ایران دوتن بودند ، یکی‌سوخرا از خانواده بزرك قارن وديكرشاهپور از خاندان مشهور مهران یاسورن، این‌دوسردار بالشگربسیار در **ایبری** و ارمنستان بجنك مشغول بودند و همینکه خبر مرك پیروز بآنها رسید معجلا به **تیسفون** شتافتند تانفوذ خودرا درانتساب‌پادشاه جدیدبکاربرند ۱.

یاران پیروزکه ازمیدان جنك جان بدربرده بودندگرد**سوخرا** جمع‌شدند و او با لشگرجرار از جیحون‌گذشت و پادشاه **هیاطله** یا **هونهای** سفید دانست که مقاومت نتواند کرد، جمله‌فرزندان واکابرایران رابامال وخزانه‌پیش سوخرا فرستاد وبرکشته‌شدن فیروزشاه‌عذرها خواست تاسوخرا بامرادو موفقیت‌بازگشت، مؤبدان و بزرگان اورا باین كاركه بسعی وهمت‌اوبرآمد لقب اسپهبدی‌دادند۲ .

از پیروز سه پسر بنامهای قباد ، بلاش ، جاماسب مانده بوْد بعداز قتل پیروزبلاش‌با موافقت **جاماسب**بشاهی نشست ، قبادنزدخاقان ترك‌رفت ومددگرفت تاشاهی‌از برادر باز ستاند، چون به‌شهر ری رسید خبروفات بلاش بدو رسانیدند و **چهار سال** از ایام سلطنت **بلاش** گذشته بود **سوخرا** ازاکابر واشراف جهت قباد بیعت‌ستاند ونزد اوفرستادکه‌حاجت به‌لشگر ترك‌نیست، آنها راباز گردان و بزودی به‌من پیوند ، قباد لشگر خاقان راگسیل کرد وباکسان خویش‌به‌سوخرا پیوست، سوخرا اورا برسریر سلطنت جای‌داد وبحسن‌تدبیر سوخرا جهان‌مسخر قبادگشت وهرروز منزلت و درجات سوخرا زیادمیشد تابسبب حسادت حاسدان وسعایت دشمنان مورد بی عنایتی پادشاه واقع واو را از مرتبه بزرگ نيابت فرود آورد وشاهپور رابجای اوبرداشت تادرعرب مثل‌گشت‌که (حمدت ریح سوخرا وهبت‌شاپور ریح) و حسودان را درآن باب مجال سخن زیاده گشت و روز بروز از سوخرا نقل ها میکردند .

سوخرا اندیشه‌کرد وبترسید وی۹ پسرداشت‌جمله رابرگفت وپناه بطبرستان برد ۳ قبادکسان براوگماشت تااو رابکشتند، چندی نگذشت‌که قبادنیز ازیاد شد و انوشیروان به سلطنت رسید.

انوشیروان طلب فرزندان سوخرا میکرد و وعده‌ها میداد تا وقتیکه خاقان ترکستان بطبرستان وخراسان تاختن‌آورد نوشیروان برای قلع وقمع اولشگر بدانجا کشید و ازتمام کشور کمك طلبید فرزندان سوخرا نیز باسه‌هزار سوارمسلح ومکمل درمیدان نبرد حاضر شدند ورشادتها بخرج‌دادند، نوشیروان آنهارابشناخت از شادی همه‌را بستود وبازگردانید و انواع مراعات کرامت فرمود تا مدتیکه کار خراسان و ماوراء جیحون‌بساخت، ایشان را

۱ــ ایران‌درزمان ساسانیان تالیف کریستن سن‌ص۲۰۵

۲ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیارص۱۵۱.

۳ــ تاریخ طبرستان ومازندران ورویان سیدظهیرالدین مرعشی ص۲۳

همراه داشت و گفت اکنون مراد خویش بخواهید، رزمهر که مهتر برادر خود بود زابلستان بر گزید و **قارن** که کهتر بود **وندا امید کوه** و **لفور** و **فریم** که کوه قارن میخوانند قبول کرد و در خدمت انوشیروان بطبرستان آمد و مدتی شهنشاه بحد **تمیشه** بنشست و عمارت فرمود و این جمله مواضع را بـدو سپرد و بمداین شد و این قارن را اصفهبد طبرستان خواندند ۱

قارن سرسلسله قارنوندان، کوه فریم رامسکن ساخت وآن کوهستان را ازآن سبب جبال قارن گفته‌اند.

ابتدای حکومت وسلطنت این سلسله درطبرستان از عهد انوشیروان (کسری) تقریباً پنجاه سال قبل از هجرت شروع شده وتاسال **۲۲۴** هجری مـدت ۲۷۴ سال طول کشیده است البته تسلط آنان درخطه قومس بسته بموقعیت و قدرت سلسله مذکوردر هرزمان بوده زیرا این ولایت چون بین خراسان وطبرستان واقع است بهمین علت گاهی جزء طبرستان محسوب شده ولی بطور کلی چنانکه آید مورخین **قومس** را دراین دوره جزء ایالت بزرگ خراسان بحساب آورده وثبت نموده‌اند .

اوج قدرت وحکومت ساسانیان

درعهد انوشیروان حکومت ساسانی باوج قدرت وتسلط خود رسید وایران نیزدر اوج فرهنگ وتمدن قرارگرفت، خسرو انوشیروان جنگهای مداوم وطویلی علیه امپراطور روم (ژوستی‌نین) انجام داد ودرهمه آنها پیروز گردید (۵٤۲ تا ۵٦۷م) و امپراطور را مجبور به‌پرداخت باج ومالیات کرد

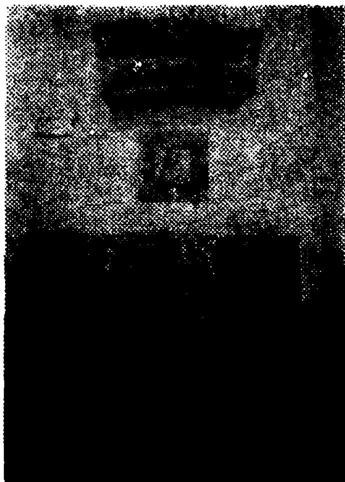
در داخل ایران طرفداران **مزدك** متعاقب گوشمال سختی که بآنان داده شده بودآرام شده بودند وخرابی های آنها در زمینه اجتماعی مرمت گردید، دراین وقت ایران مرکزفرهنگ وتمدن‌دنیای قدیم‌بود، زیرا ازیك طرف در سال ۵۲۹ هنگامی که امپراطور روم (**ژوستن**) مدرسه‌فلسفی‌آتن رابست وآخرین پناهگاه افلاطونیان جدید را ازبین‌برد، استادان و معلمین فلسفه‌که در آنـجا بتدریس اشتغال داشتند بایران فرار کردند و بتعلیم پرداختند.

ازطرف دیگر هندوستان همه‌ذخایر ادبی وفلسفی خود را به‌ایران فرستاد، هزار و یکشب وکلیله والدمنه ومرزبان نامه‌وغیره وغیره، بدین‌طریق ایران مرکز تمدنهای مختلفی گردیدکه دراینجا بهم‌تلاقی کرده بودند

بزرگمهر وزیرلایق ودانشمند انوشیروان، پیشوا وبوجود آورنده این‌نهضت تجدد - خواهی‌ایران بودکه ازدو فرهنگ‌ایرانی- یونانی و ایرانی ـ هندی درست میشد بالاخره اختلاط وامتزاج عقاید فلسفی و ایجاد یگانگی بین‌آنها به منتهی درجه نیروی خود رسیده بود، بدین‌نحوکه ازیك طرف دین زرتشت وآئین مانی وعقیده مزدك و از طرف دیگرفلسفه **افلاطونیون جدید، فلسفه بودا و تصوف هندی** درهم میآمیخت و حکومت ساسانی

۱ـ تاریخ‌طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار ص۱۵۲

که درمرکز سه‌حکومت بزرگ آن‌عصر یعنی **بیزانس** ، **چین** و **هندوستان** قرار داشت نقطه تبادلات معنوی وروح بشری‌شد وبهمین وسیله‌بود که در تاریخ انسانیت مکان مشخص و منحصر بفردی برای‌خود بازکرد ۱



نمای قسمتی ازسرستون‌کاخ دوره ساسانیان که درضمن حفریات در دامغان بدست آمده و اکنون درموزه ایران‌باستان نصب و موجود است

ایالتهای کشور ایران دردوره ساسانیان

دردوره ساسانیان حکام ایالات (**ساتراپها**) یا **مرزبانان** از مستخدمین عالی مقام دولت محسوب میشدند . در ردیف مرزبانان ، شهر داران که‌لقب شاه داشته‌اند همچنین مرزبانانی فروتر بوده‌اند که برولایات داخلی فرمانروائی میکرده‌اند .

آمیانوساغلب ولایاتی راکه درتحت حکمرانی‌بذخش‌ها وپادشاهان‌جزء وساتراپها اداره میشده نام‌برده است (بذخش علاوه برحکومت، ریاست اسواران ولایتی راهم‌عهده‌دار بوده است) اسامی ایالات ایران بنابروایت او از این قرار بوده است : آشور ــ خوزستان ماد ـ پارس ـ پارت ــ کرمان بزرگ ــ هیرکانی (گرگان) مرو ــ بلخ ــ سغد ــ سکستان ولایت سك های ماوراء آمودون،سریکا ــ هرات ــ ولایت پاروپا نیزادها ــ زرنگ ــ رخج برطبق تفحصات**هرتسفلد**پس‌از فتوحات وهرام (بهرام) دوم که‌درسال ۲۸۴میلادی واقع شد کشور ساسانیان درمشرق ایران‌کنونی شامل‌ممالك ذیل‌بود:

گرگان (هیرکانی) وتمام خراسان‌که در آن زمان بسی وسیعتر از امروز بوده جزء ایران محسوب میشد .

هرتسفلد حدودغربی خراسان را درعهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی صفحه ۳۷) وطبق‌نوشته وی دروازه‌های کاسپین نزدیك **ری** (سردره خوارفعلی) وکوههای البرزو

۱ــ تحولات فکری درایران تألیف دکترموسی بروخیم ص۵۸

گوشه جنوب‌شرقی بحرخزر ودره اترك مرزهای غربی ولایت‌خراسان‌را در زمان‌ساسانیان تشکیل میداده است ۱

باتوجه‌بمطالب فوق‌ایالت‌**قومس** مورد بحث ما دراین تالیف در زمان‌ساسانیان نیز جزو ایالت‌بزرگ خراسان (پارت) بوده است.

تقسیمات کشوری درزمان انوشیروان

خسرو انوشیروان پس از جلوس بر تخت شاهنشاهی ایـران دریافت و دیدکه تعدی و اجحاف، جور و بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش وناامنی، تعصب مذهبی وبالاخره جنحه وجنایت سراسرکشوررا فراگرفته است، بنابراین بایك اراده آهنین تصمیم گرفت‌که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید. اول‌قدمی‌که برداشت‌کشور رابه چهارایالت (استان) بزرك بشرح‌زیر تقسیم نموذ:

۱ـ شرق مشتمل برخراسان وکرمان.

۲ـ غرب عبارت بودازعراق وبین‌النهرین .

۳ـ شمال متضمن ارمنستان وآذربایجان.

٤ـ جنوب شامل‌فارس وخوزستان.

این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیاد بچهار والی و استاندار تایك اندازه خطرناك بنظرمیآمد، لیکن براثر نفوذ شاه وجدیت وفعالیت‌شخص اوونیز بوسیله جاسوسان‌و کارآگاهان مخصوصی‌که درتمام مملکت متفرق بودند ازهرسوء استفاده و خطری‌که متصور بودجلوگیری‌میشد.

جنگهای خسرو پرویز با بهرام چوبین

خسروپرویز پس از جلوس برتخت (۵۹۰میلادی) نامه‌ای به بهرام چوبین نوشت‌و درمورد توهینی‌که ازطرف‌هرمز بوی‌شده بود، ازوی دلجوئی نمود. ولی این سردار یاغی جواب سختی بوی داد ودراین میان یك‌شب**بهرام‌چوبین**شبیخونی باوزد ودرنتیجه خسرو مجبوربفرارگردید.

بهرام چهار هزار نفر بتعقیب او فرستاد لیکن بحیله خـال او**بندوز** از خطر جسته براهنمائی‌یکنفر ازروسای عرب‌به، **سرسزیوم** ، رسید درآنجا میزبانان رومی با کمـال احترام ازوی پذیرائی کردند وقرار شد در**هیرپولس** اقامت گزینند تااز طرف امپراطور روم دستور مقتضی‌برسد. بهرام دراین اثنا تاج وتخت ایران راتصرف نموده‌وبرسریرشاهی استقراریافته بود. بالاخره خسروپرویز بیاری **موریس** امپراطور روم به سپاهیان بهرام حمله نمود وجنگ سختی بین‌آنان بوقوع پیوست، دراین جنگ بهرام بطور کلی شکست خورد وازطریق جاده ری **وسمنان** ودامغان وشاهرود فرارکرد و به ترکان پناهنده شد .

۱ـ ایران درزمان ساسانیان صفحه ۱۵۸

محمدبن جریر طبری در مورد این جنگ و پایان کاربهرام‌چوبین‌مینویسد:

« پرویز همانگاه بمیدان اندر آمد و سرهنگی را باهشت هزار مـرد از پس بهرام بفرستاد. بهرام باستاد وحرب کرد و ایشان راهزیمت کرد، و بترکستان شد وخاقان او را بپذیرفت و بهرام آنجا همی‌بود، وپرویز به‌پادشاهی بنشست و آن سپاه روم بازگردانیدو هرکسی‌را برمقدار خویش خلعت‌داد ، ومنزلی باایشان برفت وبملك روم هدیه‌ها فرستاد ، وفتح‌نامه نبشت بدوو**تیادوس**پسرملك‌روم راخلعت‌داد، وبا اومنزلی برفت‌واورابدرودکرد، وبازگردید و **بندوی** و **بسطام**[1] راکه‌خالان‌او بودندبه‌**خراسان**فرستاد وگرگان‌وخراسان وری ایشان را داد و بر تخت برنشست واز دشمن ایمن شد و پادشاهی بروراست شد .

اینك به نقل عزیمت بهرام چوبین به نزد خاقان چین وهمچنین مرگ ومحل دفن وی از روی‌ترجمه **تاریخ طبری** می‌پردازیم :

« پس بهرام برخاقان شد اوراپذیرفت ونیکوداشت و**خاقان** رابرادری‌بود **بیغو** نام همیشه **خاقان** رارنجه داشتی بزبان،وگفتی‌من‌ازتوسزاوارترم، وحق ملکی‌مراست‌وخاقان را از اوانده‌آمد، وسخنان‌سخت‌میگفت. بهرام گفت‌چنین مگوی آب ملکی همی بری. بیغو بهرام‌راگفت توبیاری کیستی‌ای گریخته؟ **بهرام** اورا جواب سرد داد، بیغو خواست که آهنك بهرام کند، بهرام‌گفت بیا تابراسب نشینیم وبرپشت‌اسب سخن‌گوئیم وهردوهم‌آنگاه بیرون آمدندوبر نشستند وبا یکدیگر آویختند ، بیغوحمله‌کرد وبهرام را ضربتی بزد کار نکرد، **بهرام** تیری برشکم وی زدو به پشت بیرون آورد و خاقان ازبهرام سپاس داشت .

پس **بهرام** خواست‌که برای‌خاتون کاری‌کند که‌ترکان راهمه کاربدست‌آن بود. و خاتون را دختری خرس بکوه برده بودهمی نتوانست‌باز استدن، بهرام برفت و آن‌خرس‌رابکشت و آن‌دختررا بستد، وبخاتون‌بازداد. پس‌خبر به‌پرویز رسیدکه‌**خاقان** **بهرام**‌را چگونه دارد، ترسیدکه اورا سپاه دهد واو بحرب پرویز آید ، رسول بخاقان فرستاد با خواسته بسیار وگفت حیله‌کن تامگر **بهرام** راتباه توانی‌کردن وگفت خاقان رابگوی که **بهرام** مردی بیوفاست و اندرملك عجم عاصی‌شد.

رسول بشد وبگفت ، خاقان خشم‌گرفت‌وگفت هرگز این نکنم وگناه‌شما را بودکه عاصی شد .

پس این رسول سوی خاتون شد. واوراخواستهٔ بسیاربداد وگفت حیلت‌کن تا**بهرام** را تباه‌کنی .

خاتون را غلامی بود ترك واورا بیست هزار درم بداد و گفت دشنه بزهر آب داده برگیر وگفت‌بروبدر بهرام وبار خواه وبا اوحدیث‌کن اززبان خاتون واو را دشنه بزن . غلام بدر بهرام‌شد ، وگفت پیغام خاتون دارم ، چون درشد وبا بهرام حدیث میکرد ، دشنه از آستین بیرون کرد وبرشکم‌**بهرام** زد بهرام بجست واورا بگرفت وگفت ترا این کـه فرمود .

۱ــ قریه‌بسطام‌که‌درایالت قومس واقع است‌وشرح‌آن درصفحات بعدخواهدآمدازبناهای اوست .

چنانکه‌بود آن غلام راست بگفت ، **بهرام** او را دست بازداشت . **بهرام** آن شب بمرد پس خاقان آگاه شد، آن غلام‌را وهرکه ازآن آگاهی داشتند همه را بکشت **وبهرام** را خواهری بود **کردویه** نام وزنش بود وهمچنین بمردی مردانه تر خاقان او را **گفت** اینجاباشی‌یابا عجم بازشوی؟ گفت، نی‌که‌بعجم بازشوم.

کردویه، بهرام رابتابوت اندرکرد وبزمین**قومس**آوردوآنجا بخاك‌سپرد و **بعد** ازآن، کردویه **بمداین** شد و پرویز اورا بزنی‌کرد واز بهرام‌برست» ۱

علل سقوط حکومت ساسانی

آنچه‌که بیش ازهمه‌باعث تعجب‌وشگفتی ومایه‌تأسف میباشداین‌است‌که حکومت‌ساسانی باآن همه‌جبروت و جلال ونیرو وعظمت خود، درمقابل اولین یورش اعراب ازبین رفت و آنهمه‌تمدن بخرابی‌مبدل گردید.

البته این‌سقوط علل زیادی‌میباید داشته باشدکه از همه مهمتر **علل سیاسی، علل اجتماعی، علل دینی** است که بطوراختصاربیان میگردد .

دراولین وحله مهمترین علل این‌شکست علل سیاسی‌بودزیرا بعداز**اردشیر بابکان** که اولین سلطان سلسله ساسانیان‌بود تا زمان**خسرو پرویز** ایران‌با **بیزانس** در یك جنگ تقریباً مداوم ولاینقطع قرارداشت.

این‌دوکشوررقیب‌برای‌بجنگ‌آوردن **سوریه وآناتولی** سه‌قرن‌بودکه‌باهم‌پیکارداشتند واین جنگهای‌مداوم هردو راخسته وکوفته‌کرده بودوقوای آنهارا تحلیل برده بود خسرو پرویز دراوایل سلطنت خود (۵۹۰- ۶۲۸میلادی) این جنك را آغاز نمود و پیشرفتهای اولیه‌چنان درخشان‌شدکه نزدیك بودبیزانس برای‌همیشه مغلوب ونابودشوداما با روی کار آمدن(**هراکلیوس**) بجای(**فوکاس**) جنك ایران و بیزانس‌عوض‌شدوحالت دیگری‌بخود گرفت وسرانجام تیسفون دردست سربازان **بیزانس** افتاد وازطرفی این‌شکستهاسبب شدکه درایالات ایران شورش وانقلاب برپاشود وهمین‌شورشهاکه علل عمده آن نارضائـی مردم طبقه پائین اجتماع وظلم‌وجوربی اندازه حکام ولایات ومؤبدان که درامرحکومت دخالت شگفت‌آوری‌داشتندبود، اساس دفاع ملی ایران رابرهم‌زد، خسرو پرویز هنگامیکه در بستر مرض افتاد پسرخود (**مردان شاه**) را جانشین خود خواند و مردان شاه از(**شیرین**) زن سوریه‌ای اوبود ولی‌طبقه‌نجبا واشراف ایران‌که(**شیرویه**) پسردیگر اورا ترجیح‌میدادندازمردان شاه اطاعت‌نکردندوشیرویه پدرخودرا بزندان‌انداخت و برادر را متواری ساخت و سرانجام پدررا درزندان‌کشت. این‌دوران باحوادث وحشتناکی مصادف بود دجله وفرات که طغیان‌کرده بودند عراق رابزیرآب‌بردند وصدمات زیاد رساندند وطاعون‌بسررسیدازآن جمله شیرویه نیز بمرض طاعون پس از۶ماه‌سلطنت مرد وپسر اواردشیر سوم بجای او نشست ولی دراین وقت سردار ایرانی(شهربراز) که با(هراکلیوس) رویهم ریخته بود وخود قصد

۱ـ نقل ازترجمه‌تاریخ‌طبری(تاریخ‌بلعمی) تصحیح ملك‌الشعراءبهارچاپ وزارت فرهنك ص ۱۰۸۹ .

سلطنت داشت اردشیر سوم را ازسلطنت خلع نمود، یکماه نیم بعد(شهر براز) بدار مجازات آویخته شد وپوران(**پوراندخت**) دختر هرمز چهارم وخواهر خسرو پرویز به تخت سلطنت نشست ولی یکسال و نیم بعد، ازسلطنت کناره گیری نمود وبجای او خواهرش **آذرمیدخت** پادشاه شدولی آذرمیدخت سلطنت را بهرمز پنجم واگذار نمود واین پادشاه تا سال ۶۳۲ میلادی سلطنت کرد دراین سال بود که سربازان اورا کشتند بالاخره یزدگردسوم تاج با عظمت ساسانیان را بسر گذاشت وتنها از۶۲۸تا۶۳۲ بعداز میلادیعنی درطول چهارسال بیش از۱۲ پادشاه تاج کیانی ایران رابسر نهادند.

این دوره بلوا و هرج ومرج درست مقارن زمانی بود که عمر میخواست جهان را بزیر پرچم اسلام در آورد و این اقدام **عمر** چند سال بعد از این دوران اغتشاش ایران بود.

باوجود رشادت وشجاعت بی مانند **یزدگردسوم** آخرین پادشاه ساسانی حکومت و دولت ایران نتوانست درمقابل یورش اعراب مقاومت نماید زیرا دیگر اساس نیروی آن متزلزل شده بود.

اشتباه نجبا وشاهان باعث شد، که ایران آن نیروی باعظمت و مغلوب نشدنی خود را ازدست بدهد وچنان ضعیف گردد که تنها چهل هزارسرباز نامنظم وبی اسلحه عرب برای از بین بردن ایران کافی باشد.

(شرح جنگهای اعراب وایرانیان درفصل آینده این تألیف بیان خواهدشد).

عاقبت درسال ۶۳۶ میلادی لشگر اعراب بفرماندهی **سعدبن وقاص** به ایران حمله آورد ودرقادسیه لشگر ایران را شکست داد وفرمانده کل سپاه ایران راکه **رستم فرخزاد** نام داشت کشت ودرفش کاویانی که هفت متر درپنج متر بود وهمه ازسنگهای قیمتی وجواهرات گرانبها مزین شده بود بدست اعراب افتاد.

فصل هفتم

تسلط اعراب بر ایران

وحدت مسلمانان یا نطفه انقراض دولت ساسانیان

پرفسور ادوارد برون در جلد اول تاریخ ادبی ایران نقل ازکتاب تاریخ اسلام تالیف **دوزی** شرقشناس فرانسوی الاصل هلند درباره حمله عرب بایران مینویسد:

در نیمه اول قرن هفتم میلادی همه‌چیز جریان عادی خودرا درروم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران‌طی‌میکرد.

این دو مملکت برای‌تصرف آسیای غربی همیشه باهم درنزاع بودند، ازحیث ظاهر در راه رشدوترقی وآبادی سیرمیکردند. و مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دوکشور میشدوکرّوفر وتجمل وتنعم پایتختهای‌هردو مملکت ضرب‌المثل‌بود، بارکمرشکن استبداد برپشت هردو کشورسنگینی‌میکرد.

تاریخ دودمان سلاطین هردو مملکت مشحون است ازیك سلسله فجایع هولناك وزجر وآزار خلائق، واین رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق وشقاق مردم در مسائل مذهبی بود، در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف، قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد.

قبائلی‌بیشمارکه‌تا آن تاریخ پراکنده ومتفرق واکثر اوقات با هم در نبرد بودند، نخستین بار درآنهنگام بهم پیوستند ، وقوم متحد ومتفق جدید رابوجود آوردند. قومیکه علاقه‌ای‌شدید به‌آزادی‌خودداشت. لباس ساده میپوشید وغذای‌ساده میخورد، نجیب ومیهمان نوازبودبانشاط، بافراست، بذله‌گو ودرعین حال مغروروسریع‌الغضب بود، وهمینکه‌آتش‌خشم اوبرافروخته‌میشد، کینه جووآشتی‌ناپذیروظالم‌بود.

این همان قومی‌است که‌کشور شاهنشاهی کهن سال ومعزز ولی فاسد وپوسیده‌ایران را سرنگون ساخت ولی این‌قوم شباهتی باکشور گشایان دیگر نداشت زیرا آئین نوینی آورده بود واقوام دیگر راتبلیغ ودعوت مینمود.

برخلاف ثنویت ایرانیان ومذهب‌مسیح که انحطاط یافته بود، توحید پاك و خالص آورد، ومیلیونها مردم بآن گرویدند وحتی در همین عصر مامذهب اسلام مذهب‌یك عشراز نژاد بشراست.

بهرحال نقش عالی وباشکوهی که مقدر بود. عرب درتاریخ تمدن بازی کند بلاشك مرهون اسلام است، زیرا شریعت اسلام درعین سادگی‌مجلل و محتشم است وهیچ محقق بی غرضی نمیتواند منکرعظمت اسلام‌شود.

نقادان مغرب زمین که درباره پیامبر عربی اظهار نظرکرده‌اند اکثر اوقات‌اوضاعی راکه قبل‌ازاو در عربستان وجودداشت وپیامبراصلاح نمود در نظر نمیآورند . و فراموش میکنندکه بسیاری چیزها ازجمله رق‌که برده فروشی است وتعددزوجات که مورد اعتراض آنهاست‌ازابتکارات‌اسلام نبوده، بلکه قبل‌ازاسلام وجودداشت واسلام آنراتحمل‌کرده‌وسخت نگرفته‌است.۱

در دوران طولانی وباشکوه سلطنت**انوشیروان** (۵۳۱تا ۵۷۸ بعداز میلاد) شاید هیچ‌سالی باندازه‌چهل ودومین سال سلطنت او که مقارن ۳ـ۵۷۲ میلادی است قابل نیست که بیادسپرده شود وهیچ سالی‌باندازه آن سال مشحون از آثار بسیار مهم نبوده، و اهمیت فوق‌العاده آن آثار محل هیچگونه شبهه وتردید نیست ، لذا عرب آنسال را **(سال‌فیل)** خوانده است.

از طرفی درآن سال یك سلسله طولانی وقایعی رویداد که منتهی به الحاق کشور کهن سال وثروتمندیمن‌بایران گردید. تملك و تصرف یمن شوری در سرکشور گشایان ایران آنزمان افکند وهواخواهان کشورگشائی را بهثناخوانی وستایش برانگیخت.

از طرف دیگر درهمان کشور درشهردوردست مکه (معظمه) شخصی پا بعرصه وجود گذاشت‌که سرنوشت اوواژگون‌ساختن دودمان ساسان وکیش زردشت‌بود. آن‌شخص‌رسول خدا**محمدبن عبدالله(ص)** بود، دیری‌نپائیدکه انوشیروان جان‌بجان‌آفرین‌سپردوانحطاط سریع امپراتوری ساسانیان‌آغاز گردید.

پیغمبر اسلام دردهمین سال سلطنت **خسروپرویز** به پیغمبری مبعوث گردید ودر سال ششم هجری مطابق (۶۲۸میلادی) یعنی آخرین سال سلطنت وی‌مکتوبی توسط **عبدالله‌بن حذافه‌سلمی** برای خسروپرویز فرستاد واو را بهدین حنیف اسلام دعوت نمود، بیك‌روایت وقتیکه نامه حضرت‌محمدبه‌خسروپرویز رسید، دستورترجمه آنراصادر نمود، همینکه‌ترجمه جمله اول آنرا خواندند برآشفت وگفت چرانام محمد مقدم‌براو آمده‌است، وبدون‌اینکه بقیه مطالب آنراترجمه کنندنامه‌را پاره‌کرده وحامل نامه رابیرون‌کرد . فرستاده رسول خدابدو گفت:

ای‌شهریار ناپرهیزکار. خداوند ملك تراقطعه‌قطعه کند، و سلطنت ترادرهم شکند و سپاه تراپراکنده‌سازد.

بروایت دیگر پادشاه ایران به **باذان** والی یامرزبان‌یمن نامه‌ای‌نوشت وفرمان‌داد،

۱ـ تاریخ ادبی‌ایران تالیف پرفسور ادواردبرون جلداول‌ص۲۷۵ـ۲۷۶.

بسوی مدینه حرکت کند وپیامبررا دستگیرساخته وباسارت به‌تیسفون آورد.

همانطوریکه درفصل گذشته بیان گردید خسرو پرویز پس از یك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه وکشاکش وکشتارتوام بود بدستورشیرویه فرزند خود کشته شد(۶۲۸میلادی) قاتل پدر چندماهی بیش سلطنت نکرد ودرآغاز کار **هیجده‌تن** ازبرادران خویش را به قتل رساند .

آنگاه بیمارشد وجهان‌را بدرود گفت وفرزند خردسالش **اردشیر** که‌هفت سال بیش نداشت جانشین او گشت، ولی **شهر براز**(شهربرز) اورا در **تیسفون** محاصره نمود و بقتل رساند وسلطنت‌را غصب کرد.

خود شهر براز هم **چهل روز** بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاك شد (۶۳۰ میلادی) سپس **پوراندخت** دخترخسروپرویز بر اورنگ پرخطرخسروی برنشست‌وچون بزیور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بنظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانتری آغازشود، لکن اونیز پس‌از **شانزده‌ماه** فرمانروائی‌جهان را بدرود گفت‌ویکی از اعمام دور پدرش **پیروز** جانشین اوشده وکمتر از **یکماه** سلطنت کرد، تا اینکه خواهر زیبایش **آذرمیدخت** به‌تخت کیانی برنشست. **آذرمیدخت** درمقام‌انتقام از **فرخ هرمزد** اسپهبد خراسان‌که توهینی باووارد کرده بود برآمدو اسباب قتل اورا فراهم ساخت ، ولی خود اوهم پس‌از **شش‌ماه** سلطنت بدست سرداران **رستم** پسرفرخ هرمزد کشته شد. چهار یا پنج فرمانروای دیگرهریك چندروزی‌آمدند.

بعضی از آنها کشته‌شدند،وبرخی دیگر ازپادشاهی خلع گردیدند تا اینکه **یزدگرد سوم** آخرین‌شهریارنگون بخت دودمان‌جلیل ونجیب ساسانی‌بسلطنت رسید (۶۳۴میلادی).

یزدگرد سوم از تخمه خاندان ساسانی و مطابق بیان **طبری** پسر شهریار واززن حبشی و نوه خسروپرویز بود که بطور گمنامی در حدود **اصطخر** میزیست . این‌پادشاه نگونبخت در سال ۶۳٤ میلادی بر تخت امپراطوری آشفته قرار گرفت ، درزمان سلطنت اوبودکه عمربن‌خطاب‌دومین خلیفه‌اسلامی مصمم بتسخیرکشوربی‌شیرازه ایران‌شد، ولشکری بسرداری **سعدوقاص** بسوی ایران گسیل داشت . در سال ١٤ هجری جنگ سختی بین لشکریان ایران و مسلمین در **قادسیه** اتفاق افتاد ، دراین جنگ سپاهیان ایران شکست خوردند .

و پایتخت ساسانیان بدست‌اعراب افتاد وبالاخره درجنگ‌جلولا درسال۱۶ هجری و جنگ‌نهاوند درسال۲۱ هجری‌که شرح‌مفصل‌آن درحوصله این‌تألیف نیست ، **قوای متشکله** ایران ازهم‌پاشیده‌شد وکشور باستانی‌ایران موردتاخت وتاز آنان‌قرار گرفت.

تسخیر ولایات‌ایران

در تسخیر ولایات مختلفهٔ ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند) **طبری** شرح مفصل ومبسوطی نوشته وضمناً نشان‌میدهدکه هریك از این ولایات خود بتنهائی قوائی‌جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه ازطرف پادشاه فراری کمکی بآنها بشود . اعراب‌پس‌از فتح نهاوند (۲۱هجری) بر حسب دستور عمر بطرف اصفهان حرکت کردند این شهر پس

از جنگی که در آن سردار سالخورده ایرانی کشته شد بتصرف اعـراب در آمد، در سال بعد لشکر عرب بطرف کرمان‌روانه شده فتحی در سرحـد این ایالت نمود . امادرشمال شرقی‌حاکم‌ری‌لشکری‌از**گرگان. طبرستان وقومس**جمع کردلیکن بواسطه‌خیانتی که‌در کاربود شکست خورد.

فتح ری ودماوند وقومس توسط اعراب

نعیم‌بن مقرنسردار معروف‌عرب توسط فرستادگان‌خود و درمکتوبی بعمر راجع بفتح‌همدان‌متذکرشده بود که‌درری‌سپاه‌عظیمی‌ازایرانیان دوریکی‌از نوادگان**بهرام‌چوبین** گردآمده‌اند وآماده‌جنگ بامسلمین‌هستند،وضمناً اجازه‌لشکرکشی بآن‌ناحیه‌را خواسته‌بود خلیفه درجواب‌سردار خود نوشت:

کسی را از طرف‌خودبحکومت همدان باقی گذار **وسماك‌بن حرثبه**را بادوهزار مرد جنگی بطرف آذربایجان بفرست و خود با بقیه لشکریان راه **ری** در پیش‌گیر . نعیم‌بن مقرن نیزطبق این دستور رفتار کرد ، **ویزیدبن‌قیس**را از طرف‌خویش‌بحکومت همدان گذاشت و خود با همراهان خویش بطرف ری رفت . در ری یکی از ایـرانیان موسوم به**سیاه‌وخش** حکومت میکرد و چون‌از حرکت مسلمین بطرف آنجا اطلاع‌یافت کسانی‌را باطراف‌وجوانب‌جهت جمع‌آوری قوافرستاد وباین‌ترتیب جمع کثیری از ایرانیان بآنجا آمدند .

در بین سپاهیان سیاه‌وخش (سیاوخش) یکی از بزرگان ایران موسوم به **رامی** یا **رامین** پسر **فرخان(الزینبی ابوالفرخان)** با سیاه‌وخش بسختی عداوت میورزیـد و سیاه‌وخش چنانکه معروفست یکی‌از نوادگان بهرام چوبین بـود . رامین بمحض آنکه از نزدیك شدن سپاه اسلام اطلاع یافت در خفا از شهر بیرون آمده خود را به نعیم‌بن‌مقرن رساند ودر ده کوچك **قها** با وی ملاقات کرد و گفت‌عده سپاهیان ایران درشهرری‌بسیار است و مقاومت با ایشان دشوار و براین‌جمع جز از راه‌حیله‌وتدبیر غلبه‌کردن محال‌بنظر می‌آید .

بهترآنست که ده‌هزار نفر دراختیار من‌گذاشته شود، تاچون مسلمانان شروع‌بجنگ باسیاه‌وخش‌کنند من باتفاق آن‌جماعت وارد شهرشوم وباین‌ترتیب ازدوطرف سیاه‌وخش را موردحمله‌قرار دهیم. نعیم ازخیانت این‌ایرانی‌استفاده کرد وده‌هزارنفراز همراهان خویش رابفرماندهی برادرزادهٔ خود**منذبن‌عمرو بن‌القرن**تحت‌اختیار او گذاشت‌تاطبق‌دستور وی رفتار کنند.

رامی از ده قهاشبانه بطرف‌ری‌در نزدیکی دروازه‌خراسان رفت و چون روز بعدسیاه‌وخش باکسان‌خود جهت‌محاربه بانعیم ازشهر بیرون‌آمد، وی‌از همان‌دروازه که‌درمقابل **کوه‌طبرك** قرار داشت‌واردشهر گردید و باهمراهان خودبکشتار مردم‌پرداخت.

چون این خبربسیاه‌وخش رسید با آنکه در جنگ با نعیم پیشرفت فراوان‌کرده‌بود باسپاهیان خود بهری برگشت و همانطورکه رامی‌گفته بود سیاه‌وخش و همراهان او ازدو

طرف موردحمله قرار گرفتند ، سیاوخش کشته شد ، وسپاهیان وی فرار کردند و بطرف **قومس** ودامغان رفتند ونعیم بقتل‌وغارت مردم ری‌دست درآورد و رامی را بعنوان‌مرزبان برری گماشت وبااوصلح کرد و قرارشدکه مردم‌ری بمسلمین جزیه‌دهند.

در **دماوند** نیز یکی‌از مرزبانان بنام **مردانشاه** حکومت‌میکرد وچون‌خبرشکست ایرانیان را در ری شنید دانست‌که نعیم بقصد دماوندو از بین‌بردن پادگان آنجا حرکت میکند . برای جلوگیری از کشتار با نعیم صلح‌نمود و پرداخت جزیه را قبول کرد ، نعیم بعد از آنکه بر ری دست یافت و با مرزبان دماوند صلح کرد مکتوبی با پنج‌یك غنایم بخدمت‌**عمر** توسط یکی‌ازبزرگان‌عرب‌موسوم به**مضاءالعجلی(المضارب‌العجلی)** فرستاد وضمناً نوشت‌که میخواهد بطرف **قومس ودامغان** جهت تعقیب فراریان ری برود.

عمر در جواب او دستور داد ، که **سویدبن‌مقرن** برادر خود را بقومس بفرست و خود در ری بمان تا در موقع لزوم بسوید و سپاهی که در تعقیب فراریان هستند نیز کمك کنی .

نعیم نیز موافق این‌گفته عمل‌کرد و سپاهیان خود را تحت فرماندهی‌**سوید** گذاشت و ریاست مقدمه را به **سماك‌بن‌حرثبه**‌ومیسره رابه **عتبة‌بن‌نهاس** و میمنه را **بسعدبن عمرو** داد .

این سپاهیان چون بقومس رسیدند بدون هیچگونه مقاومت برآن ناحیه دست‌یافتند وازآنجا عازم‌دامغان شدندوآن‌ناحیه‌را نیزتصرف‌کردند ، فراریان‌ری‌ببسطام رفتند، بسطام رانیزسوید گرفت و ایرانیان در اطراف و جوانب متفرق شدند.[1]

مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی

آری. ایران پس ازیك‌دوره جنگهای خانمان‌برانداز وصدمات ولطمات شدید،سخت فرسوده شد. ویزدگرد سوم نیزاز ری‌باصفهان و ازآنجا **بکرمان** گریخت وسپس از آنجا هم بطرف**بلخ** فرارکرد اواز فغفورچین وخاقان‌ترك کمك‌طلبید امافغفورچین تقاضای وی‌را ردکرده حاضر نشدوی‌را یاری‌کند اما خاقان درخواست اورا موردتوجه قرارداده‌ومایل‌شد باوکمك بدهد .

ولی‌آنهم بعد بواسطه عدم رضایت از رفتارش امتناع ورزید. بالاخره یزدگرد دوره زندگانی آشفته خودرا درکلبه آسیابانی درنزدیکی **مرو**خاتمه داد. باین معنی‌که آسیابان مزبور اورا بطمع لباس‌فاخر وجواهری‌که همراه داشت بقتل رسانید (۳۱ هجری مطابق ۶۵۲ میلادی) بقول **پرفسور ادوارد برون**(یگانه اثر ونشانه‌ای‌که‌ازآنهمه جاه‌وثروت مجلل وخیره‌کننده دولت ساسانی برای‌شهریار تبه روزگار مانده بود همان گوهر بودکه صیاد دهرآنرا نیزبربود وبجان اوهم ابقاء ننمود)

بالاخره‌بامرگ این پادشاه بخت برگشته خاندان ساسانی، طالع ایران‌معین وتسلط عرب بر ایران مسلم گشت.

۱ــ تاریخ از عرب تادیالمه‌تالیف عباس‌پرویز صفحه۲۹۴و۲۹۵

فصل هشتم

دوره فترت وسکوت

حالت عمومی ایران در اوایل اسلام

بعد ازجنگ **نهاوند** (۲۱هجری)مقاومت‌های‌ایران درمقابل عرب تماما محلی‌بود.

اگرچه درموقع مرگ عمریك شورش وانقلاب عمومی برضد اعراب روی داد ونیز در دوره خلافت **علی بن ابیطالب** طغیانهائی اتفاق افتاد، ولی تمام آنها بی‌نتیجه ماند. زردشتیها درصورت دادن جزیه میتوانستند بمذهب سابق خودباقی باشند، **سلمان فارسی** اول‌کسی بودکه بدین‌اسلام‌درآمد، بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول‌کردند، درمیان آنها دسته‌ای ازسربازان دیلم بودندکه بدین‌اسلام داخل شده وکوفه راهم برای‌سکونت‌خوداختیار نمودندولی قبولی‌اسلام‌اخوت ومساوات درستی‌بین‌آنها باعرب ایجاد ننمود .

ایرانیان برای حفظ جان و مال خود ناچار تبعیت عرب راقبول کرده وسر تسلیم خم نمودند ، بی اعتنائی و تحقیر فاتحین را نسبت بایرانیان مغلوب ، از این قول تلخ و گزنده زیر میتوان فهمید که تا چه اندازه بوده است: (فقط سه چیز است که نماز را باطل‌میکند.اول گذشتن یکی‌ازموالی (حلیف یا تابع) ازجلو مصلی. دوم حمار. سوم سگ) دراین زمان دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این‌کشور اداره‌میشد وایرانیان علی‌رغم کوششهائی که بمنظور برکنار داشتن آنان از امور صورت میگرفت این مملکت را اداره میکردند .

اگرچه ایران تا مدتی موجودیت سیاسی خود را از دست داده و مستقل نبود ولی ازحیث استعداد وهوش‌توانست‌باقدمهای سریعی مزیت وبرتری‌خودرا نسبت‌به‌عرب به‌بروز و شهود برسانند .

در اینجا بی‌مناسبت نیست‌کلماتی‌راکه **بسلیمان**خلیفه‌اموی نسبت میدهند نقل‌گردد: (مرا شگفت‌آید از ایرانیان که هزار سال سلطنت‌کردند وساعتی محتاج مانشدند و

حال آنکه ماصد سال سلطنت کردیم و یك ساعت نتوانستیم بی آنها بسر بریم) بطور کلی در دوره خلافت عمر و عثمان و همچنین علی بن ابیطالب ع بیشتر سرزمین ایران تحت تسلط مطلقه اعراب بود.

ایران یکی از ایالات خلفای اموی

حکومت جابرانه **معاویه** درسال ۳۵ هجری درشام آغازشد وی درسال ٤٠ هجری بعد ازکناره گیری **حسن بن‌علی** ازخلافت زمام امور را بدست گرفت ، در ظرف دوسال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدار خود درآورد و فرمانش درهمه‌جا نافذ گردید .

قدرت وی وقتی به سرحد نهائی رسیدکه **زیاد** حاکم برگزیده علی‌بن ابیطالب در فارس بنای‌صلح وآشتی را بااوگذاشت. زیاد پس از امانی‌که ازطرف معاویه به‌او داده شد به‌دمشق حرکت‌کردوعلاوه برمالیات ایران‌که همه‌را بمرکز خلافت تحویل‌داد، یك‌میلیون اشرفی هم‌باخود برد وبرسم پیشکش تقدیم‌معاویه نمود وبا این کفایت ولیاقتی که از خود بروز داد توجه معاویه راجلب‌کرد ، لذا حکومت بصره‌را باو واگذار کرد وپس‌از چندی حکومت‌کوفه راهم بآن ضمیمه نمود . مورخین عرب مینویسندکه حاکمی مقتدرتر از زیاد نیامده است، وی‌از دجله‌تاسیحون وجیحون حکومت داشته است .

در زمان خلافت معاویه حاکمیت عرب در مشرق کاملا استقرار یافت هرات که در سال ٤١ هجری پرچم خود سری برافراشته بود سرکوبی شد ، و نیز کابل را دو سال پس از این‌تحت اطاعت درآوردند . غزنه، بلخ ، قندهار را هم لشگریان عرب تحت‌نظر گرفتند .

زیاد ازکوفه وبصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود، ایالت **خراسان** که مشرق آن ازسمت لوت تا سرحدات هندوستان بود به چهار حوزه یا ناحیه بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از **نیشابور، مرو، هرات** و**بلخ** که هریك به‌یك حوزه تخصیص داشت.

در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند ، اگرچه حمله‌مغول و تاتار تمام آنهارا از هم متفرق ساخت، معذالك علائم وآثارشان تااین زمان‌باقی‌میباشد(تیره‌ای‌از آنان که‌معروف به(عرب وعجم) میباشند هنوزدرشهرستان**شاهرود** سکونت دارند) .

معاویه در سال ٦١ هجری درگذشت و پسرش **یزید** جانشین وی گردید، **یزید** در جلوس‌خودبخلافت **سلم‌بن‌زیاد** رابحکومت**خراسان** فرستاد، وقتیکه خبردادند ملکه‌بخارا

بکمك خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است سلم‌بن زیاد فورا با سرلشگرش **مهلب** که علاقه خاصی بخراسان داشت برای فرو نشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخاراحرکت کرد سلم لشگر متحد مذکور را شکست داده ملکه بخارا رامجبور بصلح‌ساخت وبالاخره با جلال وجبروت به‌مرو بازگشت.

همکاری ایرانیان با قیام مختار

بیست هزار تن از آنانکه بنام حمراء دیلم در کوفه میزیستند درسال ٦٤ هجری دعوت**مختار**راکه‌برضد بنی‌امیه وخونخواهی**حسین بن علی** قیام‌نموداجابت‌کردند.

در قیام‌مختار ایرانیان فرصت مناسبی جهت خروج بربنی امیه وعربان یافتند . در آنزمان**کوفه** از مراکز عمده ایـرانیان و شیعیان علی‌که‌با بنی امیه عداوت سخت داشتند محسوب میشد.

این شهرمرکز خلافت علی بود واز این‌روعدهٔ بسیاری از پیروان و هواخواهان او درین‌شهر مسکن گزیده بودند، عده‌ای از اساوره ایرانی نیز بازمانده (جند شهنشاه) پس از شکست **قادسیه** درین شهرباقی‌بود. اینان دیلمهائی بودندکه در سپاه ایران خدمت می کردند وبعد ازجنك قادسی اسلام آورده بودند ، ودرکوفه جای‌داشتند، بعلاوه کوفه در حدود حیره بنا شده بود و چنانکه معلوم است این دیـار از قدیم تحت حمایت پادشاهان ساسانی‌بود.

حکومت حجاج بن یوسف

دورهٔحکومت خون آلود ووحشت انگیز**حجاج** درعراق‌وایران یکسره درفجایع و مظالم‌گذشت داستانها وروایات هولناکی ازدوران حکومت اونقل‌کرده‌اندکه مایه نفرت و وحشت طبع‌آدمی‌است.

گویند (در زندان او چندهزار کس محبوس بودند وگفته بود ایشان‌را آب‌آمیخته با نمك و آهك میدادند ، بجای طعام سرگین آمیخته بگمیزخر) ۱ حکومت او در عراق بیست سال طول‌کشیدودراین‌مدت بغیرازآنهائی‌که درجنك بااو کشته‌شدنداگر بتوان قول مورخان‌راباورکرد. بالغ‌بریکصد وبیست هزارتن‌راکشته‌است وقتیکه وفات یافت پنجاه‌هزار مرد وسی‌هزار زن در زندان اوبودند ۲ .

شاید این ارقام ازاغراق‌ومبالغه خالی نباشد، امااین اندازه‌هست‌که دوره حکومت‌او درعراق‌که مدت بیست سال از۷۵ تا ۹۵ هجری طول کشید برای همه‌مردم خاصه برای ایرانیان بدبختی بزرگی‌بود.

۱ــ تجارب‌السلف‌ص۷۵.
۲ــ التنبیه ص۲۷۵.

جنگ سفیان کلبی و اسپهبد فرخان با رئیس خوارج در سمنان

در ایام دولت **عبدالملک بن مروان** وامارت حجاج بن یوسف، قطری بن فجاة که رئیس خوارج واز گردنکشان عرب بود به **طبرستان** آمد، ومدت شش ماه در آنجا ماند و پس از گرد آوردن لشکر نزد اسپهبد به طبرستان فرستاد که باید بدین ما در آئی و گرنه آماده جنگ باش، حکام طبرستان در تدبیر او بودند ومدت یکسال و نیم قطری واصحابش موجب ناراحتی و زحمت اهالی آنسامان گردیدند، تا حجاج بن یوسف ، **سفیان کلبی** را بطلب قطری و اصحابش بسوی طبرستان فرستاد .

اسپهبد فرخان بدماوند نزد **سفیان** رفت ، وبا اوعهد کرد که چاره قطری رابکند بشرط آنکه سفیان متعرض طبرستان نشود ، بدین عهد، سپهبد در تعقیب **قطری، بسمنان** رفت ودر آنجا بااومصاف داد، قطری واسپهبد باهم درآویختند. قطری از اسب افتاد ورانش شکست. اسپهبد سراورا بریدو نزد سفیان بدماوند فرستاد واو نیز سررا به تعجیل نزد حجاج فرستاد .

حجاج دوخروار زر ودوخروار خاکستر نزد سفیان فرستاد که اگر این فتح بی مدد اسپهبد ازدست تو برآمد، زرترا باشد و اگر اسپهبد این مهم را برآورده است خاکستررا در مجلسی برسرسفیان ریزند، چون رسول آمد وتحقیق کرد زررا باسپهبد دادوخاکستررا در مجلس برسرسفیان ریخت[1] .

محاربات یزیدبن مهلب در گرگان

پس از **ولید** اموی **سلیمان** به تخت نشست دراین زمان قتیبه حاکم **خراسان** بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید.

پس از قتل او یزیدبن مهلب ازطرف سلیمان به حکومت خراسان منصوب گردید اوچون خاطرش ازضبط وربط امور آن ناحیه فراغت یافت، باسپاه جراری به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بودروی نهاد.

جرجان وطبرستان تاآنوقت بحال استقلال مانده بود ، یزید جرجان را تسخیر کرد. اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند ویزیدآنهارا تعاقب نمود. فراریان به جبال البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند . پس از تسخیر جرجان یزید به طبرستان حمله ور گردید.

اودربدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری رابتصرف درآورد، ولی دریکی ازجنگهائی که در این میانه روی داد، اعراب دشمن را تعاقب نموده وبیك دره ای که دشمن درکمین بود رسیدند، دراینجا محصور شده تلفات زیادی بآنهاواردآمد، آخرالامر یزید باسیصدهزاردینار سلامتی خودرا خریدو سالم بطرف جرجان برگشت، درآنوقت اهالی شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملك را دریك قلعه ای که دربالای کوهی رفیع واقع بودمحاصره نمود. نظر باستحکام

۱ــ تاریخ طبرستان و مازندران ورویان تالیف ظهیرالدین مرعشی.

قلعهو اینکه یك‌راه‌بیشتر نداشت محاصره‌آن هفت‌ماه‌طول‌کشید. درآخر یزید بر اهل قلعه غالب‌آمده زنان وفرزندان آنها را اسیر ومردانشانرا با مرزبان بقتل رسانید،ولی سوگند هولناکی خورده‌بودکه‌آسیاب رااز خون مردم آنجا بکار اندازدوازآن‌نان‌ترتیب داده‌تناول کند، درتعقیب اجرای قسم مزبور هزارهامردم بیچاره که‌بعزم‌شهر ازراه عبورمینمودندشکار خوی‌حیوانی یزید شده وماننذگوسفند ذبح گردیدند (۹۸ هجری).

خراسان تحت خلافت عمربن‌عبدالعزیز

سلیمان مدت سه‌سال خلافت نمود و بعد از او **عمربن‌عبدالعزیز** که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست ، از جمله‌اقدامات او یکی موقوف نمودن لعن و طعن به **علی‌بن‌ابیطالب** بود .

عمر اهل **خراسان** را زیاد مورد توجه قرار داده قدغن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه بآنها تعدی نشود ، اگرچه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند او مخصوصاً وکلا و نمایندگان‌کسانی‌که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضارکرد، و خود شخصا بنای رسیدگی راگذاشته بعزل فرمانداران فرمان داد ، ونوشت‌که با تمـام افراد مسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود . و بایرانیانی‌که بدیانت زردشتی باقی بودند باکمال‌عدل و انصاف عمل نمود ، واز خراب‌کردن آتشکده‌ها جلوگیری‌کرد (ولی برای ساختن بنای تازه مذهبی اجازت نداشتند) پس‌از **عمربن عبدالعزیز** یزیددوم پسر **عبدالملك** خلیفه شد ، وی برادر خود **مسلمه**‌را بحکومت عراق و خراسان منصوب‌نمود (۱۰۱هجری)

خروج یحیی بن زید درخراسان

زیدبن علی‌بن‌حسیننخستین‌کسی بودکه از خاندان علی‌بن‌ابیطالب و پس‌ازواقعهٔ **کربلا** برضد بنی‌امیه طغیان‌کرد و درصدد بدست‌آوردن خلافت افتاد (۱۲۲ هجری) وی پس از یك سلسله اقدامات در بصره وکوفه آخرالامر بدست سربازان بنی‌امیه‌کشته شد. پس از زید پسرش **یحیی** در **خراسان** بر خاست ، یحیی در همان‌روزهائی که پدرش بیاری کوفیان با بنی‌امیه پستیزه برخاست چون درکوفه جان خودرا درخطر دید ، ازاینروا‌ندکی پس از قتل پدر پنهانی از کوفه‌گریخت و با چندتن از یاران خویش بخراسان رفت . در **سرخس** . **خوارج** که با بنی‌امیه میانه‌ای نداشتند درصدد برآمدند با او همدست شوند و سر بشورش برآورند، اما یاران یحیی اورا از اتحاد با خوارج بازداشتند واو**بیلخ**‌رفت، درآنجا بتدارکات‌کار خویش پرداخت ویارانش‌گرد وی جمع شدند، **یوسف‌بن‌عمر** که زید راکشته بود ، از یحیی بیم داشت ، چون دانست کار یحیی در خراسان بالاگرفته است ، به والی خراسان‌که نصربن سیار بود ، نامه نوشت تا یحیی را دستگیر نماید **ونصربن سیار** از فرمانروای بلخ خواست‌که **یحیی**‌را دستگیر و محبوس سازد ، واو یحیی‌را درمروزندانی کرد ، اما **ولیدبن یزید** خلیفه اموی‌که بجای **هشام** خلافت یافته بود نامه‌ای بنصر بن

سیار نوشت و فرمان داد ، تا یحیی‌را آزار نرسانده و اورا رهاکنند ، نصر، یحیی راآزاد ساخت و نزد خلیفه روانه نمود ، اما به حکمرانان بلاد خراسان از **سرخس** و **طوس** و **ابرشهر** (که **نیشابور** باشد) دستور دادکه اورا رها نکنند ، تا درخراسان بماند . چون یحیی به **بیهق** (**سبزوار**) رسید از بیم گزند **یوسف‌بن‌عمر** بهترآن دیدکه **بعراق** نرود و در **خراسان** بماند وی همانجا بماند و دعوت آغازکرد . در این شهر یکصدوبیست تن با او بیعت کردند. با همین عده آهنگ ابرشهر کرد و بر **عمروبن‌زراره** که فرمانروای آن شهر بود فائق‌آمد . پس‌ازآن **بهرات** و**جوزجانان** رفت و درآنجا عده‌ای‌دیگر از مردم **خراسان** بدو پیوستند . اما چندی بعد لشکری‌که نصربن سیار بدفع او فرستاده بودبااو تلاقی‌کرد وجنگی سخت و خونین روی داد ، و **یحیی** با یارانش‌کشته شدند (رمضان۱۲۵ هجری) سر یحیی را بدمشق فرستادند و پیکرش‌را بر دروازه جوزجانان آویختند، تاروزی که یاران **ابومسلم** بر خراسان دست یافتند پیکر او همچنان بر دار بود . مرگ یحیی که در هنگام قتل ظاهراً هجده‌سال بیش نداشت و رفتار اهانت‌آمیزی که باکشته اوکردند شیعیان **خراسان** را سخت متأثرکرد ، ازاین‌رو ابومسلم خراسانی از این‌امر استفاده‌کرد و بکسانی‌که با او بیعت میکردند وعده میداد ، که انتقام خون یحیی‌را ازکشندگانش باز خواهدگرفت. در حقیقت خون یحیی‌مانندخون **ایرج‌وسیاوش** بسیاری از مردم**خراسان** را بکینه‌توزی واداشت و برضد بنی‌امیه همداستان‌ساخت[1]

حالت عمومی‌ایران درزمان خلفای بنی‌امیه

در یك دوره و عصری‌که استبداد و ظلم و جور عمومیت داشت ، و اشخاص ظالم و جورپیشه‌ای نظیر **حجاج**، از جانب خلیفه‌درایران‌حکومت داشتندمسلم‌است،که با ایرانیان خیلی بد سلوك میشده‌است .

در اینجا باید دانست که اهل خراسان در انقراض سلسله بنی‌امیه عامل خیلی‌مؤثرو قوی بوده‌اند، در میان مردم‌این سرزمین بود که نـواب عباسیان توانستند صمیمی‌ترین و فداکارترین افراد را پیداکنند ، مخصوصاً در همین‌روزهای مهم و تماشائی میبینیم‌که برای خدمت بیك شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است ، اشخاصی از اهل این خطه دست از جان ومال‌خودکشیده وآخرین‌درجه صمیمیت‌وفداکاری‌را درباره وی‌بروزدادند وبرسپاه اموی غالب‌آمدند و باتوجه‌بمظفریتی‌که‌برای اهل‌خراسان حاصل شد، میتوان ازحیثی‌آنرا **نهضت‌ملی** شمرد، که ازناحیه‌مردم جفادیده‌ناشی‌شده‌است ، زیراآنها بایدحس کرده باشند که‌درتمام‌آن چیزهائیکه‌درتمدن‌و تهذیب‌لازم‌و ضروریست برارباب‌ان خود یعنی‌اعراب‌مزیت وبرتری داشته‌وداراند. ۲

۱ــ دوقرن سکوت تألیف دکترعبدالحسین زرین‌کوب صفحه۱۰۱

۲ــ تاریخ‌ایران تالیف‌سرپرسی‌سایکس جلداول‌صفحه۷۷۶

فصل نهم

اوایل دوره عباسیان

بامداد رستاخیز

خروج سیاه‌جامکان **ابومسلم خراسانی** را میتوان آغاز رستاخیز ایران شمرد. **نهضت این سیاه‌جامکان** از خشم و نفرت نسبت بمروانیان مایه میگرفت. **اگر شور وطنی و احساسات قومی و ملی محرک این جنبش نبود، بی‌تردید نفرت از ستمکاران در این نهضت وخروج سببی قوی بشمار میآمد. آل‌عباس که ازاواخر دوران بنی‌امیه آرزوی خلافت‌درسر میپروراندند از این‌حس بدبینی و کینه‌توزی که خراسانیان** نسبت بمروانیان داشتند، استفاده کرده **وآنها را برضدخلافت مروانیان برانگیختند** ۱

ابراهیم‌امام و سایر آل‌عباس نیز از همین راه آنانرا بیاری‌خویش واداشته‌اند. و اینکه در این نهضت داعیه مذهبی اثری قوی داشته‌باشد بنظر مشکل می‌آید، در هرحال محققست که ابومسلم و یاران‌او در نصرت وتائیدعباسیان جز برانداختن مروان غرض‌دیگری نداشتند، ومشکل بنظر میآید که اگر ابومسلم کشته نمیشد، وسیاه‌جامکان فرصت‌مییافتند، دولت و خلافت‌را بر بنی‌عباس باقی میگذاشتند. ۲

۱ـ عیون‌الاخبار ج ۱ص۲۰٤

۲ـ دوقرن‌سکوت ص۱۲٦

برافراشته‌شدن پرچم انقلاب در خراسان

خراسان در جوش‌و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد و ابومسلم چون سرانجام مطمئن شد همه‌چیز آماده‌است در روز **جمعه ۲۱ رمضان سال ۱۲۹ هجری** پرچم‌سیاه‌عباسی رادر **قریه‌سفیدنج** نزدیك مرو برافراشت، **نصربن‌سیار** والی‌خراسان به **مروان** آخرین خلیفه اموی نوشت، که دویست‌هزارتن باابومسلم متحدشده‌و سوگندوفاداری یادکرده‌اند،و صریحاً دراینمورد اعلام خطر نمود .

مروان درجواب نصربن‌سیار نوشت (علی‌التحقیق آنچه راکه‌حاضرین میبینندغائبین نبینند، بنابراین دردی راکه‌بروزکرده‌است درمان‌کن) تنها اقدامیکه بنظر وی عملی‌رسید این بودکه ابراهیم عباسی‌راکه ابومسلم بنام‌او درخراسان از مردم بیعت میگرفت دستگیر و بزندان افکنده ومسموم نماید.

در**کتاب الفخری** چنین مسطور است : سپس میان ابومسلم و نصربن‌سیار و سایر امراء خراسان محارباتی روی‌داد در این قتالها سیه‌جامگان فاتح شدند ، سپاهیان‌ابومسلم را،از آنرو سیه‌جامه می‌نامیدند کـه برای خاندان عباسی لباس سیاه‌رنگ انتخاب کرده بودند .

پس‌از آن‌ازهرسو گروه گروه با بومسلم‌پیوستند، از**هرات،بوشنج،مرورود،طالقان مرو ، نیشابور ، سرخس، بلخ،** از هرسو بیاری او میآمدند ، همه سیاهپوش بودند وچماقی بدست داشتند که می‌گفتند (کافر کوب است) پیاده و سواره ، بعضی اسب‌سوار برخی دیگر خرسوار وارد می‌شدند ، بدرازگوش‌های خود بانگ میزدند ، و مـروان خطاب میکردند ، زیرا **مروان‌ثانی** الحمار لقب داشت ، عده آنها در حدود یکصدهزار تن بود .

قحطبه یکی از افسران کافی ولایق ابومسلم، نصر را در دونقطه یکی در نیشابورو دیگر در گرگان شکست داد ، و نصر رو به‌هزیمت نهاد . قحطبه از**گرگان‌بدامغان** شد و خراج بگرفت وکس‌اورا منع نکرد ، پس بری‌شدو کس‌ازاهل‌ری بااوحرب‌نکردوخراج ری‌نیز بگرفت .

نصربن‌سیار درحال فرار در **سال ۱۳۰ هجری** در شهر **ساوه** بدرودحیات گفت .و قحطبه در**سال ۱۳۱** کوفه را تصرف نمود و خود مروان نیز در **سال ۱۳۲** هجری بطور قطعی و نهائی درکناررودخانه **زاب** واقع درسرزمین موصل‌دچارشکست شد. سه‌ماه‌بعددمشق پایتخت بنی‌امیه بتصرف دشمن درآمد ، و مروان آخرین خلیفهٔ‌اموی‌که درمصرمتواری‌بود سرانجام دستگیرشد و بقتل‌رسید . باری واقعه زاب که منتهی بشکست مروان گشت‌حکومت بنی‌امیه‌را در مشرق‌پایان داد و بدینگونه آوردگاه کنار **زاب‌درسال ۱۳۲** هجری شاهد سقوط‌بنی‌امیه و آغاز پیروزی ایرانیان‌بر اعراب بود . در این جنگ و دیگر جنگهائیکه پیش‌از آن درعراق و شام روی داده‌بود،ابومسلم شخصاً شرکت نکرد وی‌لازم میدیدکه‌در این‌حوادث خراسانرا از دست‌ندهد،هنگامیکه خلافت عباسی در شهرکوفه‌برروی‌خرابه‌های

دولت اموی بناشد. ابومسلم سردار سیاه جامگان در خراسان بود، علاقه بسرزمین اجدادی وشاید آئین نیاگان وی را در خراسان نگه میداشت، قدرت وعظمت اودرخراسان حدو اندازه نداشت، در **مرو وسمرقند** مسجدها وباروها ساخت، ودر بلاد مجاور **ترکستان** و **چین** نیز پیشرفتهائی کرد، کسی چه میداند که در اینمدت چه اندیشه‌ها در سر میپروراند، وزمینه‌چه کارهائی را فراهم میآورد.

ولی ابومسلم شخصیکه بیش از هرکس بانقراض بنی‌امیه و پیروزی عباسیان کمك کرد سرانجام قربانی رشك وحسد کسانی شد که تا آن اندازه مرهون همت او بودند وی **درسال ۱۳۷** هجری بدست **ابوجعفر منصور** خلیفه‌عباسی بقتل رسید.

خونخواهی ابومسلم و قیام سنباد

باری، **ابومسلم** طعمه‌آز وکینه‌عربان گشت، اماخاطره او مانند **یادگاری مقدس** همواره در دل ایرانیان باقی ماند، اندیشه او اندیشه استقلال و آزادی ایران، اندیشه احیاء رسوم وآئین کهن بود، بهمین‌جهت نهضت‌ها و قیامهائیکه پس‌از مرك ابومسلم و برای خونخواهی او رخ داد، صبغه دینی‌نیز داشت، همه این نهضتها با هر شعاریکه بود هدف واحدی‌داشت. رهائی‌ازاین یوغ گران‌ودردناکیکه همه‌گونه‌زبونی‌وپریشانی را برایرانیان تحمیل‌میکرد. بزرگترین محرکی بودکه این قوم ستمدیدهٔفریب خوردهٔ کینه‌جوی را برضد ستمکاران فریبندهٔخویش، در پیرامون سرداران‌دلیر خود گرد می‌آورد، مرکزاین‌قیامها وشورشها **خراسان** بود، زیراخراسان‌پرورشگاه‌پهلوانان و مهد خاطره‌هاوافسانه‌های‌پهلوانی کهن‌بود ودلاوران آن هنوزروزگاران‌گذشته را از یاد نبرده بودند، دراکثراین‌شورشها نیز چون ابومسلم بهانه‌بود. این سردار نامدار خراسانی نزد همه مردم این دیارگرامی وپرستیدنی بنظرمی‌آمد، بسیاری از مسلمانان ایران او را یگانه امام واقعی خودمیشمردند از اینجهت بودکه وقتی او بقتل رسید یاران و داعیانش در اطراف شهرها پراکنده‌گشتند و مردم‌را بنام او دعوت میکردند، چنانکه یکی ازآنها بنام **اسحق ترك بماوراءالنهر** رفت ودر آنجا مردم را بنام ابومسلم خواند و دعوی میکرد که ابومسلم در کوههای ری پنهانست‌وچون هنگام ظهور فرازآیدبیرون‌خواهد آمد [1] بهرحال‌همینکه **خلیفه المنصور** **ابومسلم** را بقتل رساند فوراً **سنباد مجوس** که یکی از دوستان و طرفداران وی بود سرپیچی کرد.

سنباد از **نیشابور** که مسقط‌الرأس وی بود بعزم خونخواهی ابومسلم حرکت کرد، در اندك‌زمانی اتباع زیادی جمع نمود ابتدا **قومس** (کومش) را اشغال کرد، وبخزاین ابومسلم که درآنشهر بامانت سپرده‌بود دست یافت و قصد خود را مبنی بر اینکه‌بسوی‌ایالت عرب‌نشین حجاز پیشروی‌کند و **کعبه** را منهدم سازد اعلام داشت، دیری نگذشت‌که عدهٔ کثیری از مجوسان **طبرستان** ونقاط‌دیگر و همچنین مزدکیان و رافضیان (شیعیان)ومشبهه را بطرف خود جلب کرد و بآنها گفت ابومسلم نمرده است، ولی چون منصور او را

۱ ــ دوقرن سکوت صفحه ۱٤٥

تهدید بقتل نموده بود ، با گفتن اسم اعظم الهی بصورت کبوتر سفیدی در آمده و پرواز کرده‌است .

پس ازفتوحات بسیاریکه نصیبوی گشت سرانجام **جهور بن مرار** یکی‌ازسرداران عباسیان او را شکست داده و بقتل‌رساند ، اگر بنا برقول**الفخری** شصت هزارنفر از اتباع وی در میدان‌کارزار هلاك‌شده‌باشند ، شماره اتباع وی مبالغه آمیز نتواند بود . قیام سنباد مجوس اگرچه مهیب و وحشتناك بود ولی دیری نپائید و فقط **هفتادروز** طول‌کشید واین قول‌مبنی‌برمعتبرترین منابعست **نظام‌الملك** این‌شورش‌را**هفت‌سال**نوشته‌ولی‌مطمئناً اشتباه کرده‌است. ۱

منابع‌دیگردر این‌باب بتفصیلتر سخن گفته‌اند ازجمله‌روایتی‌است‌که‌میگوید ۲ چون ابومسلم کشته‌شد **سنباد، گبران** ری و طبرستانرا بخونخواهی ابومسلم دعوت‌کرد ، **همه‌در** این‌باب با وی متفق‌شدند ، و متوجه قزوین گشتند ، حاکم قزوین شبیخون آورد و **همه** گبرانرا مغلول و مقید گردانید و نزد **ابوعبیده** که‌والی ری بود فرستاد . ابوعبیده بنا بر آشنائی سابق که‌با سنباد داشت دست از وی بازداشت وگفت ترا با امثال این‌مهمات چکار است؟

بعد از چند روز سنباد راگفت تو با جماعت خود **خوار** ری را منزل خودکرده در آنجا میباش ، و چون سنباد در آن موضع قرار گرفت ، مردم آن ناحیه را با خود متفق ساخت و بسروی لشکرکشید ، و جمعی ازلشکریان ابوعبیده نیز با وی متفق بودند ابوعبیده این معنی را دریافته‌از توهم‌آنکه مبادا وی‌را گرفته بدشمن سپارند ، در شهرری متحصن‌شد .

سنباد ری را محاصره‌نمود ، و بعد از چندروز فتح‌کرد ، و ابوعبیده رابقتل‌رسانید و اسباب ابومسلم‌را از اسلحه و امتعه‌که در ری‌بود متصرف شد و شروع در لشکرگرفتن نمود ، آنگاه باندك وقت لشکرسنباد بصدهزار رسید و از ری تا نیشابور را درتصرف‌آورد اماچون خبر ظهور سنباد بسمع **ابوجعفرمنصور** رسید جهوربن مرار را بالشکری‌سنگین در دفع او نامزد کرد ، جهور بحوالی ساوه رسیده بودکه سنباد باصدهزار کس لشکری آراسته متوجه‌او گردید ، وجنگ‌درگرفت وسنباد مغلوب‌وفراری‌شد .

سنباد پس از این شکست اموال و خزاین ابومسلم‌را برداشته روبطبرستان‌نهاد واز **اسپهبدخورشید**شاهزاده‌طبرستان یاری‌وپناه‌جست ، ولی‌قبل‌از رسیدن بطبرستان‌بین‌قومس وطبرستان بدست‌طوس‌پسرعم اسپهبد خورشید کشته‌شد .

مهدی‌والی‌خراسان وقومس وری

در زمان‌خلافت منصورفرزندش**مهدی**والی ولایات خراسان و قومس وری بود ومقر فرماندهی وی نیز در شهرری قرار داشت ، در دوره خلافت خلفاء عباسی نام رسمی یعنی

۱ ــ تاریخ‌ادبی‌ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلداول‌ص۴۶۷

۲ ــ تاریخ‌الفی : نسخه‌خطی‌مجلس‌شوایملی

دولتی ری محمدیه بود بمناسبت اینکه محمد که همان مهدی خلیفهٔ عباسی است در زمان خلافت پدرش درری اقامت داشت و بیشتر آنشهررا تجدید عمارت کرده وپسرش **هارون الرشید** نیز درآنجا متولد گردید. **شهر محمدیه** مهمترین ضرابخانهٔ آن ایالت بود و نام آن روی بسیاری ازسکه‌های دوره خلفای عباسی دیده‌میشود.

خلافت هارون الرشید

هارون الرشید درسال **۱۷۰** هجری بخلافت‌رسید، درزمان این خلیفه **برمکیان** که‌بزرگان ونام آوران **بلخ** بودند، دردستگاه دولتی دارای‌قدرت ونفوذ زیادی شدند، و **یحیی** فرزند **خالدبرمکی** که پرورنده هارون بود نزد وی مقامی بس رفیع یافت ووی همه‌کارهای دولتی‌را بدوفرزندش **فضل** و **جعفر** واگذارکرده بودوآنها کلیه‌قلمروخلافت‌را اداره میکردند.

جعفرموردتوجه وعلاقه تام‌خلیفه‌واقع‌شده و درردیف‌مقربین خلافت ومصاحبین خاص قرارگرفته بود، در زمان خلافت هارون‌الرشید یکی ازعلویان بنام **یحیی‌بن‌عبدالله** از نوادگان **امام حسن‌بن علی**(ع) درسال **۱۷۵** هجری بدیلمستان (گیلان دشت) آمد و درآنجا بیرق‌خروج ودعوت بر افراشت. **ابوالفرج** مینویسد جهت رفتن یحیی بدیلمستان آن‌بودکه **فضل‌برمکی** که‌پدر او **یحیی‌بن‌خالد** وزیر هارون بود از نهانگاهی یحیی آگاهی یافته بدو‌نوشت که بدیلمستان پناه‌برد، ونامه‌ای نیزبخداوند دیلم نوشته‌سفارش او راکرد، ازاین خبر میتوان دانست‌که دیلمیان دراین وقت با برمکیان ودیگر بزرگان و هواخواهان استقلال ایران رابطه وآشنائی داشته‌اند.

ایرانیان از نخست هواخواه **علویان** بودند چه عمده مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده‌شود تامگر ایران نیزباستقلال خود برگردد.

طبری مینویسد یحیی‌چون در دیلمستان بیرق‌دعوت بر افراشت‌شکوه بزرگی یافت وکار اوبالاگرفت ومردم ازشهرها وولایتها بسوی اوشتافتند، چون این خبر به‌هارون‌رسید غمناك شد.

معلوم است، زیرا دو دشمن بزرگ خلافت (**علویان ودیلمیان**) دست بهم داده بودند، اهمیت وبزرگی قضیه‌را از اینجا میتوان دانست که هارون همان‌فضل پسر یحیی‌را والیگری **جبال** و **ری** و **گرگان** و **طبرستان** و **قومس** و **دماوند** داده با پنجاه هزار لشگر ومال وگنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد وهمه بزرگان وسرکردگان سپاه راهمراه اوساخت.

فضل چون‌بآنجا رسید به‌یحیی‌بن عبدالله لطف‌کرد وکاربجائی رسانید که یحیی امان نامه خواست وازکوهستان دیلم پائین‌آمد، وهمراه اوببغداد رفت، اگرچه درموقع ورودش همه‌نوع احترامات ازاو بعمل‌آمد، وخلیفه او را بعطایای گرانبها نوازش نمود، ولی بعداز چندی بهانه‌ای در عهد نامه بدست آورده و عهدش‌را نقض و یحیی را بحبس انداخته و سپس کشت.

والی **خراسان** وگرگان وطبرستان وقومس وری دراین زمان فضل‌بن یحیی برمکی

بود و تا چندی (قبل از سال **۱۸۷** هجری که برمکیان مورد غضب هارون واقع‌شوند) حکومت داشت و بعد از وی **علی بن عیسی بن ماهان** از طرف خلیفه بدین سمت منصوب گردید، بطوریکه مورخین نوشته‌اند علی درخراسان، ماوراءالنهر، قومس، ری، گرگان، طبرستان کرمان، سیستان، ظلم بی‌حد وحصری نمود وصول مال از مردم حدو شمار نداشت واینگونه ناروائیها که عمال خلیفه در ایران کردند باعث شد که **حمزه‌بن آذرك** علم مخالفت برافراشت، وستمدیدگان خراسان وسیستان وکرمان وگرگان و قومس دعوت اورا با شور وعلاقه اجابت کردند، واز طرفی خوارج در شهرها وقریه‌ها برهیچکس ابقاء نمیکردند و حتی کودکان دبستان را از دم تیغ میگذراندند، دربعضی جا ها نیز خانه ها را آتش میزدند.

وقتی‌کار خوارج درخراسان بالا گرفت علی‌بن عیسی دراین‌کار فروماند، قیام‌خوارج درخراسان‌و نواحی‌اطراف چنان‌مایه بیم و نگرانی خلیفه شدکه خود برای فرونشاندن آن روانه آندیار گشت، در ری علی‌بن‌عیسی که موردسخط واقع‌شده‌بود باتقدیم هدایا و تحف او را راضی نمود وامارت‌ایالت‌بزرگ‌خراسان رابرای خود حفظ‌کرد، اما چندی بعد معزول شد، درحالی‌که‌کار ازکارگذشته بود ۱

۱ــ دوقرن سکوت ص۲۱۱

فصل دهم

دورهٔ تجدید حیات واستقلال ایران

مقدمه استقلال

هارون‌الرشید خلیفه‌عباسی در ایام اقامت خود درمکه معظمه متصرفات خویش را بین فرزندان‌خود **امین ومأمون** بترتیب ذیل تقسیم‌کرد : ایالات **کرمانشاهان . نهاوند . قم . کاشان. اصفهان. کرمان. ری. قومس. طبرستان. خراسان. زابل . کابل و ماوراء النهر** را بمأمون دادکه مادرش نیز ایرانی بود ، وامین را حکومت **واسط ، کوفه، بصره، شامات ، عراق عرب، موصل، جزیره، حجاز، یمن،مصر** مفوض داشت .

دراینمورد عهدنامه‌ای‌نیز نوشت، واز امین ومأمون باشهادت حضارکه ازبزرگان و اعاظم رجال عرب بودند تعهد گرفت که با یکدیگر مخالفت نکنند، وعهده نامه را بر در خانه‌کعبه آویزان کرد. ضمنا قرارگذاشت **بغداد** مرکز حکومت امین و**مرو** محل امارت مأمون باشد .

مرگ هارون الرشید

هارون‌درسال**۱۹۳** هجری برای‌فرونشاندن فتنه‌ای‌که در **سمرقند** بسرداری **رافع** نام‌برپا شده‌بودبدانصوب‌حرکت‌کرد، وهمینطورکه به‌تأنی‌بطرف مشرق قطع مسافت میکرد، حالش روزانه بد تر میشد، هارون پزشکش را از بیماری خود آگاه ساخته و ضمناً بوی گفت مواظب باش‌که آن‌را مستور داشته وبکسی اظهار نکنی ، زیرا فرزندانم ساعت‌مرگم را انتظار میکشند.

چیزی نگذشت‌که هارون ازاین جهان درگذشت واورا درهمان محلی‌که وفات یافته بود درمیان باغی‌بخاك سپردند وچندسال بعداز این **امام رضا(ع)** راهم در همانجا پهلوی هارون دفن‌کردند واطراف این‌قبور بعدها عمران وآبادی شد و بتدریج شهرستانی گردید

که آنرا حالیه **مشهد** مینامند .

امین که انتظار مرگ هارون رامیکشید پس‌از انتشار فوت‌وی دونامه سربمهر توسط یکنفر معتمد برای **مأمون** فرستاد، درنامه اول بمأمون دستور داده بود، که بعهد وپیمانی که ازهر دو برادر گرفته شده است ثابت مانده و از آن تخلف نورزد ، و در نامه دیگر بقشونی که تحت فرمان مأمون بودند امر شده بودکه بطرف بغداد مراجعت نمایند.

جنگ امین ومأمون

بالاخره بین این دوبرادر نقاری پدیدآمد و مأمون تحت تعلیمات **فضل بن سهل** ایرانی که تازه اسلام آورده بود موقعیت‌خودرا تحکیم و استوار نمود،**هرثمه** سردار کافی و لایق اوسمرقند راگرفت ورافع قبول اطاعت نمود وقوه و اقتدار مأمون بجائی رسیدکه خود را **خلیفه مشرق** خواند، ازطرف دیگر امین که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمد های خلافت راصرف هوسرانی وعیاشی های‌ناشایست مینمود. لیکن دربغداد بواسطه بذل وبخششهای زیاد محبوبیت داشت.

طاهربن حسین بن مصعب ملقب به **ذوالیمینین** سردار معروف ایرانی یکی از بزرگترین‌یاران وپشتیبانان‌مأمون بود.مأمون پس‌از استقرار در**مرو** کرسی ایالت‌خراسان وخلع بیعت ازبرادر خود امین، طاهررا روانه بغداد ساخت تا باامین کارزارکند . امین **علی‌بن‌عیسی‌بن‌ماهان** رابرای دفع طاهر فرستاد ودر **ری** بین‌آن دو جنگ درگرفت‌و طاهر، علی‌بن‌عیسی‌را بادست چپ خود بقتل رسانید ، و سپاهیان امین شکست خورده و رو بفرار نهادند(**۱۹۵هجری**) بعداز فتح فوق طاهربنای‌تعرض وحمله رانهاد وبکمک**هرثمه** ازراه **اهواز** بطرف مرکز خلافت پیش رفت و در تمام خط سیرش سپاهیان دشمن‌را یکی بعداز دیگری‌شکست داده وهمه‌را تارو مار ساخت طاهر پس از آنکه از عربستان برای مأمون‌بیعت وقول وفاداری گرفت**واسط** را تصرف‌نمود وبرای امین که‌خلیفه‌مغرب بود فقط بغداد باقی ماند.

تابعد از یك محاصره‌ای که‌مدت یکسال طول‌کشید بشهر یورش برده وآنرا بتصرف در آورد و امین که در ارك شهر پناهنده بود تسلیم شد و بدست سربازان خراسانی بقتل رسید. و چنانکه **طبری** در تاریخ آورده ایـن واقعه در سال **۱۹۸** هجـری قمری رخ داده است.

اعلام ولیعهدی حضرت رضا (ع)

مأمون‌ظاهراً برآن‌شدکه‌مرورا پایتخت‌خود قراردهد وبهمین‌علت‌ببغداد توجه ننمود، درنتیجه فتنه‌وآشوبی‌در**کوفه**بطرفداری ازخاندان‌علی‌وعلویان‌برانگیخته شد ونیزطغیانهای دیگری درآسیای صغیر وحجاز بظهور رسید ، مأمون برای مواجهه بااین بحرانها و موقع خطرناك ، دست بیك‌کار فوق العاده‌ای زد و بامید خاتمه دادن بفتنه و طغیانها **حضـرت رضا (ع)** رئیس خاندان **علی** وامام **هشتم** شیعیان را **ولیعهد** وجانشین خویش تعیین و اعلام نمود.

(**حضرت رضاعلیه‌السلام** درحین مسافرت از مدینه بمرو (**۲۰۰ هجری**) چند روزی در **زاوغان سمنان** توقف‌کرده‌اند وبا **ابوالحسن القاسم بن محمدبن اللیث السمنکی** معروف به**ابولیث سمنکی** نیزملاقات نموده‌اند) مأمون در فرمان خود دستور داد ازاین تاریخ ببعد **رنگ‌سبز** شیعه‌بجای رنگ‌سیاه عباسی اختیار شود، جماعت شیعه از این‌حسن پیش‌آمد خوشحال گردیدند. لیکن در بغداد اهالی یکدفعه بمنظور خلع مأمون شورش‌کردند و ابراهیم برادرش را بخلافت برداشته و با اوبیعت نمودند، خبر این شورش بمرو رسید.

حضرت رضا درنتیجه اصالت وشرافت‌ذاتی مأمون‌را ازحقایق امور واقف ساخته‌واز خطه‌شی وسیاستی‌که پیش‌گرفته بود نکوهش نمود، واظهار داشت‌که اگر تغییر سیاست ندهد هرآینه خلافت اومختل ومملکت تجزیه خواهد شد، مأمون درآخر پی بحقیقت امر برد، فوراً فرمان‌حرکت‌ببغدادراصادرنمود درهمین‌موقع**فضل‌بن‌سهل**را نیزدر **سرخس** درحمام بقتل رساندند.

مأمون یکی ازدخترانش را بزنی حضرت رضا درآورد، و دختر دیگرش را به پسر آنحضرت‌داد، وبرای تشییدمبانی‌محبت و وداد ریاست حاج‌را درآنسال بیکی ازبرادران او واگذار نمود، ولی چشمه‌همت مأمون یك‌مرتبه خشك‌شد و امام رضا (ع) را بوسیله **انگور مسموم نمود**، وآن حضرت در سال **۲۰۳** هجری رحلت فرمود و در جوار **قبر هارون** که‌ذکرآن قبلارفت مدفون گردید. باورود مأمون ببغداد طغیان ابراهیم فرونشست‌ومأمون بیاغیان وشورشیان عفوعمومی داد وطاهر ذوالیمینین سردار معروف ایرانی**نایب السلطنه مشرق** تعیین گردید (**۲۰۵ هجری قمری**)

طاهریان

طاهر ذوالیمینین پس از انتصاب به فرمانروائی مشرق ایران بخراسان‌عزیمت‌نمود.

طاهر پس‌از مدتی علم استقلال برافراشت و دستور داد خطبه بنام وی خوانده شود، ولی‌چندی نگذشت که بتحریك مأمون نهانی مسموم گردید (**۲۰۷ هجری**) وبه پسرش **طلحه** اجازه داده‌شدکه بجای‌وی بر قرار شود و این انتخاب و انتصاب سبب گردید که خراسان یك‌سلطنت نیمه‌مستقلی برای خود تحصیل‌نماید.

طاهریان قریب نیم‌قرن (**۲۰۵-۲۵۹ هجری**) برخراسان وسیستان وری وقومس وطبرستان حکمرانی‌کردند تا**یعقوب لیث‌صفاری** سلسله ایشانرا منقرض‌کرد. طاهریان **نیشابور** رابجای مرو مرکز و کرسی حکمرانی خودقرار دادند، در زمان فرمانروائی طاهریان **ایالت قومس** نیز مانند گذشته جزء ایالت بزرگ خراسان محسوب میشد. و امرای‌آنان درشهرستانهای سمنان ودامغان وبسطام وبیارکه جزومتصرفات‌آنان بوده است قلاع وابنیه‌هائی بناکردند، از جمله **قلعه‌های محله پای چنار سمنان** است، که در حال‌حاضرآثاربعضی ازآنها نیزموجوداست. اسامی‌افراد این‌سلسله که‌درخراسان فرمانروائی کرده‌اندبشرح زیر میباشد:

۱ـ طاهر ۲۰۵-۲۰۷ هجری
۲ـ طلحه ۲۰۷-۲۱۳ هجری
۳ـ عبداله ۲۱۳-۲۳۰ هجری
۴ـ طاهرثانی ۲۳۰-۲۴۸ هجری
۵ـ محمد ۲۴۸-۲۵۹ هجری

ازوقایع مهم دوران حکمرانی طاهریان دستگیری **مازیار بن‌قارن** پادشاه طبرستان میباشد، که درزمان **عبداله‌بن‌طاهر** وبکوشش وی دستگیر **(۲۲۵هجری)** گردید، ابتدا وی‌را به‌**کومش**(قومس)وبعد ازآن به**سامرا** نزدمعتصم‌خلیفه عباسی فرستادند وخلیفه غدار نیز اورا باوضع فجیع وناراحت‌کننده‌ای بدارآویخت.

علویان طبرستان

(۲۵۰-۳۱٦ه.ق)

درمیان نهضت ضدبیگانه‌که ازقرن دوم هجری علیه حکومت جابرانه عرب درایران آغاز گردید طرفداری از اولاد **علی بن ابیطالب ع** نیز یکی ازعلل یالااقل بهانه این نهضت بود .

یکی از افراد خاندان حضرت علی ع بنام **حسن بن‌زید** بن‌اسماعیل درسال **۲۵۰ هجری** درطبرستان (مازندران) قیام‌کرد وعده زیادی ازبزرگان وامرا وافراد ناراضی‌از حکومت عرب ودست نشاندگان خلیفه (مانند امرای طاهری) اورا تقویت کردند واوچون مردی بااراده بود **به‌جالب الحجاره** مشهور و پس از آنکه به‌دعوت مردم طبرستان به نشرآئین تشیع وطرفداری ازآل‌علی پرداخت، به **داع‌الخلق الی‌الحق** معروف گردید کارحسن وجانشیان اوکه به‌علویان طبرستان معروفند مبارزه باحکام وسلاطین وامرای وقت بود، بدین‌ترتیب تاسال **۳۱۵** با امرای **طاهری** و **صفاری** و **سامانی** و **آل‌زیار** ومانند آنان در کشمکش وجنگ وستیزبودند، ولی هیچگاه حوزه نفوذ و تسلط آنان از حدود **ایالات شمالی** وقومس و ری تجاوزنکرد، فرمانروایان علوی در طبرستان بشرح زیر بوده‌اند:

حسن‌بن‌زید (۲۵۰-۲۷۰ هجری) **محمدبن‌زید** (۲۷۰-۲۸۷ هجری) **حسین بن احمد بن اسماعیل کوکبی** (۲۵۱-۲۵۳ه) **ابومحمد حسن‌بن‌علی اطروش** ملقب‌به **ناصرالحق** یا **داعی‌کبیر** یا **سیدناصر** (۳۰۱-۳۰٤ه) **حسن‌بن قاسم داعی صغیر**(۳۰٤-۳۱٦ه) **ابوالقاسم جعفر بن‌حسن‌اطروش**(۳۰٤-۳۱۲ه) **ابوالحسین احمدبن حسن اطروش** (۳۰٤-۳۱۱ ه) **ابوعلی محمدبن ابی‌الحسین احمد** (۳۱۲-۳۱۵ه) **ابوجعفرحسن‌بن ابی‌الحسین احمد** (۳۱۵-۳۱٦ه) مرکز حکومت علویان غالباً شهرآمل بوده است.

صفاریان

دردوران حکومت **محمدبن طاهر** آخرین حکمران طاهریان یکنفر موسوم به **صالح‌بن نصر** به بهانه دفع خوارج وجلوگیری از فتنه وفساد آنها جمعی رادرسیستان‌دور خودجمع‌نمود، وآن‌ولایت راگرفت،**محمدبن طاهر** شخصا به **سیستان** رفت و موفق شد جنگ بین صالح وخوارج راخاتمه‌دهد.

لیکن بعداز بازگشت او دوباره‌صالح وارد معرکه گردید، ازتابعان لایق وزبردست او**یعقوب‌بن لیث** معروف‌**بصفار** رویگر بود، که مدتهابرویگری اشتغال داشت یعقوب بی نهایت‌حادثه‌جو ودراوایل سن‌که هنوز طفل بودبه‌بلندهمتی وجوانمردی معروف بود ووقتی که بمردی‌رسید به‌راهزنی‌پرداخت وبالاخره‌دراندك‌مدت باعث‌موفقیت وپیشرفت او گردید وپیروان زیادی برای خود فراهم‌ساخت ، یعقوب بعدازصالح **فرمانده کل‌قوای‌سیستان** گردیدودر سال **۲۵۳** هجری **هرات** را تسخیر نمود، وسپس **کرمان و فارس و بلخ و طبرستان و کابل** راجزء متصرفات خودنمود ودرپایان آماده حمله به **امیرطاهری**شد، **محمدبن‌طاهر** که از دورناظرازدست‌رفتن قسمت مهمی‌از متصرفات خودبود،حتی‌مقاومت وپایداری‌مأیوسانه‌ای‌هم ننمود.

خلاصه یعقوب در شعبان سال **۲۵۹** هجری بر **خراسان** استیلا یافت و بعزم تسخیر **طبرستان** که درآن وقت **حسن‌بن‌زید** علوی حکومت مقتدری‌باسم**آل‌علی**درآنجاتاسیس کرده‌بود شتافت .

طبق نوشته **ابن‌اسفندیار** در **تاریخ طبرستان**[۱] یعقوب در اردیبهشت سال **۲۶۰** به **طبرستان** حمله نمود، و**حسن‌بن‌زید**را در ساری‌شکست داد وحسن‌بن زید از**آمل** به **رویان** وسپس به**کوهپایه** رفت.

یعقوب مدت چهار ماه در **طبرستان** توقف نمود ، ولی بواسطه بدی آب‌و هوا و بارندگی قسمت‌اعظم‌نفرات‌خودرا از دست داد وناچاربرای گرفتن‌سربازان تازه‌از**ساری** براه**قومس** به **خواررى** وسپس عازم **سیستان** گردید، وبه نایب خود در **نیشابور** نامه نوشت، که افرادعلوی‌راکه دربندهستند آزادنماید. از جمله زندانیان، **برادرحسن زید، ابوعبدالله محمدبن‌زید**بود.

چون یعقوب از ولایت**طبرستان وقومس‌وری** بیرون رفت، **حسن زید** باجمعیت بسیاری از دیلم‌بازآمد، ومردم باردیگر دور اوجمع شدند و برادرش **محمد** نیز با لشگر زیادی در**گرگان** باستقبال وی‌شتافت، دراین ایام ایالت**قومس** نیز تحت‌تصرف وی قرار گرفت‌ولی هرج‌ومرج وناامنی دراین نواحی کاملا هویدابود، **اصفهبدرستم‌بن قارن‌بن شهریار** دراین زمان خروج نمود ومردم دیلم نیزبقتل وغارت مشغول‌بودند**ابن‌اسفندیار** دراینمورد‌مینویسد:

(وبوقت آنکه **محمدبن زید** گسیل کرده بود ، جماعت دیالم بنواحی **گرگان**

۱ــ تاریخ‌طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۲۴۵

راهزنی وفسادوقتل کردند ، وبشب نقبها زدند وبخانه‌های مسلمانان دزدی و ناشایست روا داشتند ، و تابحد نیشابور مردم ولایت از ایشان ستوه شده بودند هزار شخص‌را **بگرگان** ازاین قوم دست‌وپای فرمودبرید، تاهزار مرد ازبیم‌اورا بازگذاشتند، پیش اصفهبد رستم‌بن قارن‌بن شهریارشده واگرچه میگفت بظاهر مطیع سیدم اما درباطن خلاف داشت ورستم‌بن قارن را چون دیالم در پیوستند روزی ایشان بایست نداشت . باطراف ولایت راه میفرمود و غارت میکردند و **بقومس ، قاسم‌بن علی** نشسته بود و پیش او نبشت‌که **محمدبن مهدی بن نیرك** بمحاربه تو میآید ، از **نیشابور**،قاسم نزدیك **حسن زید** فرستاد تا بجهت او مدد بفرستند و از اصفهبد رستم ایمن بود و حسابی نگرفت ، تا ناگاه اصفهبد بغدر بسر او دوانید و اورا بگرفت مناقصه با **قلعه شاه‌دز** فرستاد بهزاره‌گری، **وقومس** باتصرف خویش‌گرفت، **وسیدقاسم** را در آن قلعه وفات رسید وچون‌قومش‌بدست گرفت، پیش‌والی **نیشابور، احمدبن عبداله‌خجستانی** رسول فرستاد، که‌کارحسن‌زید خلل دارد و موافقت‌او طلبید. تاسیدحسن زید عزیمت قومش و مالش اصفهبد رستم کرد . **سیدمحمدبن‌ابراهیم‌بن علی‌بن عبدالرحمن** که‌زن برادر او بود فرمان‌حق یافت‌وسید را بمصیبت اوپشت بشکست که مشفق وپسندیده و خویش‌او بود، لشکر سید محمدجملگی با پیش‌ابوعبدالله‌محمدبن زید برادر سید شدند فرمان‌داد، تابمحاربه **اصفهبدرستم**شود) ۱ .

یعقوب درسنه **۲۶۵** هجری قمری بمرض‌قولنج درگذشت وپس ازوی **عمرولیث** با خلفیه که‌یعقوب‌خیال‌جنگ بااورا داشت‌صلح‌نمود **ومعتمد**خلیفه عباسی حکمرانی **خراسان وفارس و عراق وسیستان** رابه نام او صادرنمود، ولی‌درسال ۲۷۰ هجری بنابرشکایت مردم خراسان معزول‌گردید .

مقارن این احوال شخصی بنام**رافع‌بن هرثمه** در خراسان خروج نمود. و خطبه بنام **محمدبن‌زیدعلوی** که در**طبرستان** حکومت‌داشت خواند، **عمرولیث** باجمع‌آوری افراد سپاه **ازسیستان وشیرازبه‌خراسان** حمله نمودورافع‌را دستگیرکرد، بهمین مناسبت مجدداً خلیفه**معتضد**منشور**خراسان وماوراءالنهر وفارس وکرمان وسیستان** را بنام وی صادرنمود.

در این دوره ایالت قومس نیز گاهی جزو متصرفات صفاریان و زمانـی تحت تصرف علویان طبرستان بوده وهما نطوریکه درسطوربالا اشاره‌شد اغتشاش وناامنی در این قسمت کاملا رواج داشته است .

سامانیان

عمر و لیث بعد از قتل **رافع بن هرثمه** ، از خلیفه عباسی در خواست نمود که **اسماعیل سامانی** راکه بعد از**نصر** درماوراءالنهر حکومت داشت معزول نماید، وخلیفه باتزویر و دوروئی که درنهادش بودویرا تحریك کردکه بامیر سامانی حمله‌ورگردد، و در

۱ــ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار ص۲۴۸ .

عین‌حال اسماعیل را تشجیع نمود که در مقابل عمرولیث پایداری نماید ، در این جنگ بعد از کشمکش و زدوخوردی شدید، بالاخره در سال **۲۸۷** هجری‌قمری‌عمرولیث‌شکست‌خورده واسیر گردید.

بعد از این‌فتح فرمان مخصوص‌ازطرف خلیفه باسم امیراسماعیل صادرشد وحکمرانی **خراسان، ترکستان، ماوراءالنهر، سند، هندوکرمان** باو واگذار گردید.

اسماعیل، بخارا راپایتخت‌خویش برگزید وبرهرشهری امیری نصب کرد وآثارعدل وداد ظاهرنمود وهرکس بررعیت ظلم‌میکرد اورا تنبیه ومؤاخذه‌شدید مینمود، امیراسماعیل **درسال ۲۸۷** توسط **محمدبن هارون سرخسی، بگرگان وطبرستان** لشکر کشید و این لشکرکشی منتهی‌به قتل **محمدبن‌زید** داعی، وضمیمه شدن آن نواحی **ببلادسامانیان** گردید .

درسال ۲۸۸ هجری امیر اسماعیل مجددا بعزم دفع **محمدبن هارون** که پس از یکسال ونیم حکومت در**طبرستان** از جانب وی برمخدوم‌خودعاصی شده‌بود عازم**طبرستان** شد ، ودرنتیجه‌این لشکر کشی**ری‌وقزوین** راهم بتصرف درآورد.

دراین سفر بودکه‌هنگام توقف در **سمنان** خبریافت که**المعتضد**خلیفه عباسی‌دارفانی رابدرود گفته‌است.۱

امیراسماعیل پس‌از مراجعت از**قزوین‌و ری** بقیه ایام عمر خودرا صرف جنگ در طرف توران‌کرد وچندنوبت‌بآن‌سمت‌تاخت وهربار اسرا وغنائم‌فراوانی‌بچنگ‌آورد، تادر صفر**سال ۲۹۵** هجری‌در گذشت.

بعداز اسماعیل پسرش **احمد** بجای او نشست ومدت‌پنجسال وچهار ماه سلطنت نمود، بعداز **احمد** پسرش **نصردوم** بتخت نشست.

یاغیگری ماکان

در سال **۳۲۹** هجری قمری در زمان سلطنت **نصربن احمد، ماکان** بن‌کاکی علیه دولت سامانیان قیام نمود و بطوریکه نظامی درچهارمقاله مینویسد:۲

عمال وی چند شهر ازایالات **قومس** وهمچنین **خوار. سمنان** و**سمنك** و **ری** را متصرف شدند **نصرابن احمد، ابوعلی‌احمدابن محمد المظفر ابن‌محتاج** حاکم و سپهسالار **خراسان** رابجنك **ماکان**به**قومس** و**ری** و **جرجان** فرستاد، وی در این جنك **ماکان** راشکست داد و **جرجان** و**طبرستان** و **بلادجیل** و **زنجان** و **کرمانشاهان** را تسخیر ومطیع سامانیان ساخت(۳۲۹هجری).

رودکیشاعر معروف وپراستعداد آغازشعروادب ایران درزمان‌سلطنت نصربن‌احمد میزیسته‌است.

۱ـ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیارجلداول‌ص۲۶۲.

۲ـ چهارمقاله نظامی عروضی تصحیح‌دکتر معین‌ص۲٤

نصر بن احمد پس‌ازسی‌سال وسه‌ماه سلطنت بدرودحیات گفت‌وبعد ازوی پسرش **نوح** بمقام پدر رسید وحکمرانی‌او دوازده سال طول کشید، خلف وی **عبدالملک‌ابن نوح** است واو ۷ سال وشش ماه فرمان رانده است.

بعد از**عبدالملک** برادرش **منصور** به سلطنت‌رسید ویازده‌سال‌حکمرانی‌نمودمتعاقب او **نوح‌بن منصور** بتخت نشست ، بیشتر شهرت این‌پادشاه از اینجاست‌که **ابوعلی سینا** حکیم و فیلسوف بزرك ایرانی ویرا معالجه‌کرده است، این پادشاه در مدت سلطنت کوتاه خود دچار حوادث وپیش‌آمدهای زیادی گردید بدینمعنی‌که اعیان وزعمای مملکت علیه او سازش کردند و**بغراخان** رااز**کاشغر** دعوت‌نمودند که بخاك سامانی حمله کند ، بغراخان بخارارا تصرف نمود ولی طولی نکشیدکه ازدنیارفت و**نوح** فراری دوباره به‌پایتخت‌خویش برگشت ونجبا واعیان کشوربطرف **خراسان**فرارکردند، واز امیردیلمی(شرح فرمانروائی دیلمیان در صفحات‌آینده این‌تألیف خواهد آمد) یاری خواستند **نوح** در حال نومیدی از **سبکتکین** که حکومتی‌در**غزنه**. ازمستملکات سامانی‌تأسیس‌کرده بود استمداد نمود.

او قشونی بکمك**نوح** فرستادکه‌درنزدیکی‌هرات فتح قطعی حاصل‌نمود، جنك‌مزبور بیشتر از این جهت قابل توجه است که **محمود** فرزند **سبکتکین** در آن میدان جنگید و بدینوسیله از **نوح** برسم پاداش و انعام ولایت **خراسان** راگرفت (۳۸٤ هجری) و پیروزیهای دیگری هم‌یکی در**طوس** وآندیگر در **نیشابور** نصیب وی گردید. دراین‌زمان **ابوعلی سیمجور** امارت **مغرب خراسان** را داشت ، چون جنگهائی که میان **نوح** و **بغراخان** درگرفت نامبرده **نوح** را مساعدت‌نکرده‌بود، بنابراین‌پادشاه سامانی‌سبکتکین غزنوی‌رابدفع وی‌فرستاد.

ابوعلی دراین‌جنك مغلوب شد(۳۸٤هجری) وبه **فخرالدوله دیلمی** پناهنده شد وی باردیگر باسپاهی عازم **خراسان** گردید ودر سال ۳۸۵ در**طوس**با**سبکتکین** جنك نمود ولی‌مغلوب گردیده بکلات فراری شدوپس‌ازآن دستگیر و محبوس گردید.

بعد از**نوح‌دوم** فرزندش **منصور دوم** جانشین وی شدوقریب دوسال سلطنت‌کرد جانشین **نوح دوم**، **عبدالملک**آخرین پادشاه‌این‌سلسله است وی‌بدست**ایلك‌خان**ازسلسله ترکان دستگیر وزندانی گردید وبا دستگیری**عبدالملک** (**۳۸۹هجری**)سلسله سامانیان‌پس از**۱۲۵**سال حکمرانی‌درمشرق‌ایران منقرض گردید.

هرچند **ابوابراهیم منتصربن‌نوح** تاسال ۳۹۵ درطلب ملك ازدست‌رفته کوشش وتلاش می‌نمود ولی ازاین‌فعالیت نتیجه‌ای‌عایدنگردید .

هما نطوریکه مذکور افتادایالت **قومس** نیز بعدازسقوط دولت صفاریان تحت‌تصرف سامانیان‌درآمد.

زیرا **مقدسی** درکتاب **احسن‌التقاسیم** مینویسد، خراج ایالت**قومس** در دوره سامانیان**۱۹۶۰۰۰درهم** و خراج **بیار** که یکی ازشهرهای **قومس** میباشد **۲۶۰۰۰** درهم بوده‌است.

بطوریکه مردم بیارازریادی خراج بتنك آمده‌بودندشخصی‌ازاهل**بیار**فکری‌اندیشیده

وابتکاری بخرج میدهد، بدینمعنی که قصری نیکوازخاك میسازد و آنرا بدوش مردان آن‌شهر نموده بسوی **امیر نصر بن احمد** حمل میکنند، امیر ازذوق وابتکار آنمردخوشش میآید و از اوسئوال مینماید که چه‌حاجتی دارد، تادستورانجام آنراصادرنماید، وی‌اول‌درخواست تقلیل خراج‌بیار را از ۲۶۰۰۰ درهم به۶۰۰۰ درهم مینماید . و استدعای او مورد قبول واقع میشود .

ولی‌بطوریکه درتواریخ مسطور است بعداز **نصر بن احمد** دولت سامانیان رو بضعف وخرابی نهاد وبا تشکیل دولت **آل‌زیار** در **جرجان (گرگان) و طبرستان** و استقرار دولت **آل‌بویه‌** درری ومغرب ایران ایالت **قومس** اسما جزو مستملکات سامانیان بودولی حکام آن عملا مستقل بودند ، ودر بعضی مواقع نیز به یاغیان وگردنکشانی‌که علیه دولت سامانیان قیام میکردند همکاری و مساعدت مینمودند.

بهمین علت دراین دوره **ایالت‌قومس** گاهی‌بطور مستقل وتحت فرمان‌حاکم مطلق العنان خوداداره میشد ویك مدت نیز جزو متصرفات دولت آل‌زیار وزمانی‌هم‌تحت‌تصرف دیالمه بودو در حقیقت‌در این‌دوره پرآشوب‌این‌ناحیه میدان تاخت‌وتاز **علویان،سامانیان آل‌زیار ، دیالمه‌وغزنویان** وهمچنین یاغیان وگردنکشان متعدداین‌دوره بوده است و جریان مشروح‌آن‌درصفحات آینده این‌کتاب بیان‌خواهدشد.

آل‌زیار

چنانکه ذکرشد، **علویان** دردیلم نفوذ و اقتدارفراوانی بدست آوردند و بتدریج‌جمعی ازامراء و بزرگان نیزتحت‌امر ایشان درآمدند ، بزرگان و **رؤساء علوی** دربسط‌متصرفات خویش‌از وجود سران‌سپاه‌دیلم‌استفاده‌میکردند،وآنانرابرای جنگ‌وجدال باطراف‌وجوانب میفرستادند .

درحدود سال **۳۰۸**هجری **لیلی‌بن‌نعمان** یکی از بزرگان دیلمی بامر علویان با سپاهیانی عظیم‌برخراسان تاخت ، و نیشابور راتصرف کرد ، ولی سال بعد (۳۰۹هجری) بدست عساکر **نصربن‌احمد سامانی** امیر خراسان بقتل رسید ، چون لیلی‌بن‌نعمان از میان‌رفت **ماکان‌بن‌کاکی** یکی دیگر از سرداران شجاع علویان‌روی کارآمد، این سردار **ری**‌را ضمیمه متصرفات علویان‌کرد ، و از طرف آن خاندان بحکومت ناحیه مزبورنائل شد . و چون‌چندی بعد در خدمت سامانیان درآمد **اسفاربن شیرویه** بجای وی‌بحکومت رسید ، بطوریکه **خوندمیر** در **حبیب‌السیر** آرد : ماکان‌بن‌کاکی با نبیره دختری خـود **اسماعیل‌بن‌ابوالقاسم** بیعت کرده‌و برحدود طبرستان استیلا یافت ، در آن‌اثنااسفاربن شیرویه که‌ازجمله‌ارکان‌دولت **ابوعلی‌محمدبن‌الحسین‌بن‌ناصرالحق**‌منتظم‌بود، بر**ماکان** خروج کرده چندنوبت بین‌الجانبین‌محاربه واقع‌گردید، آخرالامرماکان بطرف خراسان **گریخت‌**واسفار برمسنداقبال‌نشست .

اسفاربن‌شیرویه با مردم بظلم و ستم رفتار میکرد و بهمین علت موجبات عدم رضایت وشورش سپاهیان و اطرافیان خود را فراهم ساخت . **مردآویج‌بن‌زیار** که همیشه‌سودای

امارت را درسر میپروراند ، از موقع استفاده کرد و در صدد قیام بر ضد مخدوم خویش **اسفار** بر آمد.

مرد آویج جزوسپاهیان اسفار بود و بین همکاران و دوستان بواسطه شجاعت و جسارت زیاد شهرت فراوان داشت و بهمین مناسبت مکتوبی بایشان نوشت و قصد خود را راجع به ازمیان برداشتن اسفار آشکار ساخت . **مطرف بن محمد** وزیر اسفار جانب مردآویج را گرفت .

مردآویج بپشت گرمی او و جمعیت سپاهیان بر اسفار خروج کرد واسفار ناگزیر قزوین را ترك گفت و بجانب ری رفت و چون مردم آن ناحیه نیز برضد او برخاسته بودند مدت زیادی در آنجا نماند و روانه **قومس و بیهق** شد. پس از فرار اسفار، مرد آویج بهری عزیمت جست وشروع بمکاتبه باماکان بن کاکی که در آن تاریخ درطبرستان بود کرد، وازوی در دفع اسفار بن شیرویه درخواست کمك و مساعدت نمود. ماکان هم تقاضای وی را پذیرفت و باسپاهیان خود بر اسفار تاخت و اورا بسختی شکست داد.

اسفار بعد ازاین شکست بجانب ری بازگشت و قصد داشت بقلعه مستحکم **الموت** رود، تادر آنجا قوائی جهت مقاومت برمردآویج فراهم آورد، اما بعضی ازهمراهان وی مردآویج را از نیت اسفار آگاه ساخته و مردآویج قبل از آنکه اسفار بالموت برسد وی را دستگیر ومقتول ساخت **(۳۱۶ هجری)** .

مردآویج بن زیار با تدابیر شخصی ناحیه **طبرستان** را قبضه کرده سپس اصفهان و نواحی اطراف همدان تا **حلوان** را بحیطه تصرف درآورد، وتأسیس سلسله‌ای نمود که معروف بفرهنگ دوستی و تـرویج از علم و ادب میباشد . و متجاوز از یکصدسال بلکه بیشتر دوام کردند .

مرکز فرمانروائی آل زیار **جرجان (گرگان)** بود ، مردآویج تاسال **۳۲۳** هجری حکومت کرد. و پس از وی برادرش **وشمگیر بن زیار** که حکومت ری را داشت بجای وی بامارت نشست.

دردوران حکومت وشمگیر غالب متصرفات آل زیار ازجمله ری وقومس درنتیجهٔ بروز اختلافات باآل بویه وسامانیان ازدست رفت .

چون وشمگیر بامارت رسید دچار مشکلات و معضلات فراوانی شد ، و اختلافاتی بین وی و **آل بویه** که در مرکز و غرب ایران حکومت داشتند بروز کرد و **حسن بن بویه** ملقب به **رکن الدوله** ازطرف برادر خویش **عمادالدوله** درصدد فتح ری برآمد. اماوشمگیر او را درری شکست سختی داد و رکن الدوله ناگزیر بجانب اصفهان هزیمت جست. درهمان اوان همانطوریکه درصفحات قبل بیان گردید ماکان بن کاکی باجمع کثیری ازهمراهان خوددر **قومس** برضد سامانیان قیام کرد **وابوعلی چغانی** ازجانب **امیرنصر سامانی** مأمور دفع این فتنه گردید و با جمع کثیری از سپاهیان بسوی قومس رهسپار شد . **ابوعلی، ماکان** راسخت محاصره نمود ، ماکان که بکلی مستأصل شده بود، از **ابوعلی** امان خواست ، ابوعلی هم حاضر بصلح باوی شد.

اما **ماکان** در آن میان فرصتی یافت و بجانب طبرستان فرار کرد، و ابوعلی بعزم

تسخیری بدان‌صوب حرکت‌کرد (۳۲۹ هجری) مقصود از رفتن ماکان‌بن کاکی بطبرستان آن‌بود، که ازوشمگیربن زیار برای جنگ با **ابوعلی چغانی** مساعدت جوید. **وشمگیر** نیزبا جمعی ازلشکریان خودبهمراهی ماکان عازم قومس و ری گردید، ودر **اسحق‌آباد قومس** باابوعلی مصاف دادند،اما ماکان از این جنگ نتیجه‌ای نبرد، و ابوعلی سپاهیان وی‌را هزیمت داد ، و بسیاری از آنان راکشت و خود ماکان نیز در معرکه بقتل رسید (۳۲۹ هجری) ابوعلی سرماکان را به بخارا خدمت امیر سامانی فرستاد و در حدود نهصد مرد جنگی از دیالمه اسیرگرفت وبه‌بخاراگسیل داشت. وشمگیر پس از مراجعت بطبرستان دوباره بنای طغیان‌را برضد**نصربن‌احمد**گذاشت، چون‌خبر این‌شورش به‌ابوعلی‌که درری بود رسید.

باعده‌ای ازمردان جنگی بطبرستان رفت ، و ساریه (**ساری**) راکه وشمگیر محاصره کرده بوداز‌چنگ‌وی‌بیرون آورد، دراین جنگ‌وشمگیر بکلی‌مستاصل وپریشان شد، وجمیع متصرفات‌خویش‌را ازدست‌داد ولی‌براثر فرارسیدن‌فصل‌زمستان طرفین‌جنگ‌راخوش‌ندانستندو بایکدیگر مصالحه‌کردند.طبق‌این مصالحه وشمگیرمتعهد شدکه دیگر سر ازاطاعت‌سامانیان نپیچد .

ابوعلی پس ازاین واقعه بگرگان رفت ودرآنجا مطلع‌شدکه **نصربن‌احمد**فوت‌شده است (۳۳۱ هجری) وشمگیر بعداز این شکست برای جمع آوری قوا و طلب مساعدت از **حسن‌بن فیروزشاه** پسرعم ماکان‌که در آن تاریخ حاکم **جرجان وقومس**بود عازم آن ناحیه شد.

اما حسن‌بن فیروزشاه تقاضای اورا نپذیرفت واز در مخالفت درآمد ، این مخالفت منجر بدشمنی شدیدشد ، بطوریکه چندین سال جنگ ونزاع رابین ایشان بر قرار کرد ، تاآنکه وشمگیر غالب‌آمد، اندکی پس‌از استقرار وشمگیر در جرجان حسن بن فیروز شاه (**فیروزان**) لشکریانی دور خود گرد آورد و بروی تاخت و **گرگان** را متصرف شد (**۳۳۲ هجری**) وشمگیر چون این بدید ناگزیر بجانب نیشابور رفت و چندی در آنجا اقامت‌گزید . سپس عازم مروگردید و بخدمت **امیر نوح‌بن نصر سامانی** رسید .

امیر سامانی مقدم وی را گرامی شمرد و در حق او احترام تمام روا داشت . وشمگیر پس‌از چندی اقامت‌در دربار سامانیان باعده‌ای از سپاهیان سامانی برای رفع غائله **حسن‌بن فیروزان** بسوی گرگان حرکت‌نمود، وبردشمن خودغلبه یافت‌وبرمتصرفات‌خود مستولی شد.

اماهنوز ازشر حسن‌بن‌فیروزان رهائی نیافته بودکه دچار تاخت وتازامرای**آل‌بویه** که میخواستند دایره متصرفات خویش راتوسعه دهندگردید. وشمگیر ناچار از**منصوربن نوح سامانی** استمداد جست ومنصور درسال**۳۵۷** هجری‌سردار معروف خود **ابوالحسن سیمجور** راباستعانت وی‌فرستاد. این سردار وقتی‌بگرگان رسید که وشمگیر وفات یافته بود (۳۵۷هجری) پس ازمرگ وشمگیر پسرش**بیستون**بامارت رسید وتاسال **۳۶۶** هجری حکومت کرد.

قابوس بن وشمگیر

پس‌از وفات **بیستون** برادر وی **شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر** بحکومت رسید (**۳۶۶ هجری**) ودر این موقع **رکن‌الدوله دیلمی** وفات یافت پسرش **عضدالدوله** در فارس بودو برادرش **مؤیدالدوله** که‌مادر ایشان‌دختر **حسن‌فیروزان** بود باهم متحدبودند وبرادر دیگرآنان **فخرالدوله** درهمدان بود. عضدالدوله و مؤیدالدوله لشگر جمع‌کرده بهمدان آمدند.

فخرالدوله راطاقت مقاومت نبود وازمعرکه گریخت وبطبرستان نزدقابوس‌بن‌وشمگیر رفت ، واز وی پناه جست ، عضدالدوله و مؤید الـدوله نزد قابوس پیغام فـرستادند که فخـرالدوله را تحویل دهد ولی قابـوس زیر بار نرفت و از تسلیم فخر الدوله خود ـ داری نمود.

عضدالدوله لشگر زیادی جمع آوری‌کرد و توسط برادر خود مؤید الدوله بگرگان فرستاد و از آنطرف قابوس نیز بجمع آوری سپاهی پرداخته در **استر آباد** با هم مصاف دادند .

پس ازسه‌روز جنگ قابوس‌مغلوب گردید وخزائن خودرا برداشته باتفاق‌فخرالدوله به‌نیشابور رفت، وبه **سپهسالار تاش** پیوست. تاش جریان را به‌بخارا نوشت **وامیر نوح سامانی** موافقت‌کردکه تاش بالشگر خود بیاری قابوس شتافته ودوباره قابوس رابه **سریر ملك** برساند.

سپهسالار بجمع‌آوری‌لشگرپرداخت واز نیشابوربگرگان رفت، **وفائق‌خاص** را نیز ازراه **قومس** فرستاد. مؤیدالدوله شهرگرگان را حصار گرفت وقابوس وتاش بیرون شهر اردو زدند، ومدت دوماه جنگ بود و درگرگان قحطی شد، بطوریکه **ابن اسفندیار** در تاریخ طبرستان بیان داشته است (یك‌من سبوس بدانگی زر میخریدند) ۱ و بروایتی نخاله جو باگل خمیرمیکردند ومیخوردند ۲ مؤید الدوله‌در روزچهارشنبه **۲۲ رمضان‌سال ۳۷۱** ازشهر بیرون آمد، درنتیجه فائق ولشگروی فرارکردند ، وتاش و فخرالدوله نیزمغلوب‌و منهزم‌گردیده به‌نیشابور رفتند، دراین زمان دیلمان‌را **فیروزان‌بن حسن فیروزان** داشت **وولایت قومس** تحت تصرف‌برادر او**نصربن‌حسن‌فیروزان** بود شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر مدت **۱۸** سال درخراسان ماند.

پادشاهان‌سامانی نیزسعی داشتندکه وی را دو باره بحکومت گرگان و طبرستان برسانند، ولی‌بعلت ضعف وانحطاط باین‌کار موفق نمیشدند، قابوس از **سبکتکین‌غزنوی** استمداد جست ولی وی‌بعلت اشتغال‌جنگ دربلخ باین‌امر توجه ننمود. پس‌ازمرك‌عضدالدوله فخرالدوله بگرگان رفت وحکومت رادر دست‌گرفت فخرالدوله پس‌از مدتی وفات یافت‌و

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم ص۵

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی بخش‌غزنویان وسامانیان وآل‌بویه ص۲۰

۳ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلد دوم ص۱۰

قابوس بیاری **ابوالقاسم سیمجور** که درقومس مقیم بودو **اسپهبد شهریاربن شروین و باپی بن سعید وسالارخرکاش** بحکومت رسید. قابوس حامی و سر پرست علم وهنر و دارای طبع موزون شاعری نیز بود، **ابوریحان بیرونی** دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری در زمان و تحت حمایت وی میزیسته و کتاب **آثار الباقیه** خود را بـاو اهدا کرده است.

نصربن حسن فیروزان حاکم قومس

هما نطوریکه در صفحات قبل مذکور افتاد، در این زمان **نصربن‌حسن‌فیروزان** فرما نروای‌مطلق‌العنان**ولایت‌قومس**بود، وی‌نه‌از دیلمیان اطاعت میکرد و نه به **قابوس‌بن** وشمگیر اعتنائی‌داشت.

ابن‌اسفندیار درمورد ولایت قومس ونصربن‌حسن‌فیروزان‌درتاریخ طبرستان‌مینویسد (ولایت‌او برمدرجه‌کعبه معظم‌وحرم مکرم‌بود. هرسال رفاق وقوافل حاج رابانواع مطالبات مجحف ومعاملات مختلف‌میر نجانید.

تا بدنامی او در اقطار جهان منتشر شد، ولوثی شنیع بدین سبب‌بردیباچه شرف‌نسب وجمال نصر نشست و دعای حجاج ونفرین مظلومان درتشویش کارو تهییج اسباب خذلان‌و تنکیس رایت دولت‌اومؤثرآمد، تاشمس‌المعالی**قابوس‌بن وشمگیر ومجدالدوله** باتفاق یکدیگر حیلتی اندیشیدندکه نصررا بدست‌آرند وخاطر از کار او فارغ گردانند) **نصربن حسن‌فیروزان** حاکم **قومس**از قابوس ومجدالدوله‌بدگمان‌شدوازبیم آنان بسلطان‌محمود غزنوی‌که‌درآن زمان دولتی در غزنه تشکیل داده‌بود توسل‌جست.

سلطان‌محمود، بیار وجومندرا بوی داد ولی‌اوبدان قناعت‌ننمود، تااینکه ازری بامکروحیله وی‌را فریفتند ودربند افکندند، وولایت قومس نیزمجدداً جزومتصرفات‌قابوس‌بن وشمگیر وآل‌زیاردرآمد (**۳۸۷هجری**) زندگانی قابوس مشحون‌حوادث‌زیاد است با اینکه درعلم وادب‌وبذل وبخشش. دینداری، عقل‌و تدبیر وفراست وهوش بیمانند بود معهذا نجبا و امرای‌کشور از جور وبیرحمی اوبه ستوه آمده‌وی رااز‌سلطنت خلع کرده ودرقلعه **جناشك** بسطام محبوس‌ساختند.

چون‌چندی از حبس‌او گذشت‌چند نفر ازبزرگان واعیان مملکت ویرا درزندان‌بقتل رسا ندندوجسداورا درمحلی که‌بعدها بمناسبت‌نام‌وی(**گنبدقابوس**)خوانده شد، بخاك سپردند وبافرزندش **منوچهربن قابوس‌بن وشمگیر بیعت** کردند(**۴۰۳هجری**).

فلك‌المعالی منوچهربن قابوس‌بن وشمگیر

منوچهربن قابوس چون مطابق معمول طایفه دیلم سه روز برپدر خویش عزا گرفت. تقاضای رجال مملکت رادرخصوص قبول تاج و تخت‌پذیرفت وبرسریرسلطنت‌نشست، درهمان اوان از طرف **القادر بالله خلیفه عباسی** نامه‌ای در تسلیت قتل قابوس بانضمام

منشور ولوای حکومت **طبرستان و قومس و دامغان و جرجان** جهت منوچهر رسید، واز طرف وی ملقب به فلك المعالی شد.

منوچهر بن قابوس طبعی آرام وملایم داشت ومسالمت را برجنگ وجدال ترجیح میداد بهمین مناسبت بمحض رسیدن بامارت درصدد اطاعت از **سلطان محمود** غزنوی بر آمد وجمعی ازبزرگان و سران لشگر را باذخائر ونفایس بیشمار بخدمت سلطان فرستاد سلطان محمودنیز درمقابل این حسن نیت وصلح جوئی، مکتوبی ملاطفت آمیز توسط **ابومحمد حسن بن مهران** یکی از اجله بزرگان دربار خویش نزد منوچهر بجرجان فرستاد ، و حکومت بلادی راکه خلیفه عباسی بوی سپرده بود بشرط خواندن خطبه و ضرب سکه بنام سلطان تحت اختیار اوگذارد.

منوچهر بن قابوس مقدم حسن بن مهران راگرامی شمرد ودرحق او بملاطفت و مهربانی رفتارکرد و علاوه بر خواندن خطبه بر منابر **دامغان وقومس و جرجان و طبرستان** بنام سلطان، متعهد شد سالانه مبلغ پنجاه هزار دیناربعنوان خراج بخزانه وی بفرستد .

منوچهر بن قابوس همواره درحفظ دوستی و وداد با **سلطان محمود** راه صدق وصفا را میپیمود و از مساعدت باوی در محاربات دریغ ومضایقه نمیکرد وسپاهیان دیلم را درجهاد باکفارتحت اختیار اومیگذارد، وروابط آنان کاملا دوستانه شده بود، بهمین مناسبت منوچهر دخترسلطان محمود را خواستگارشد، وسلطان محمود نیز استدعای وی را پذیرفت و دخترخویش را بحباله نکاح وی درآورد، درنتیجه این ازدواج کارمنوچهر بالاگرفت و مبانی امارت اومحکم گردید.

فلك المعالی منوچهر بن قابوس حامی و ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرك **قومس** است وی تخلص خود را ازنام اوگرفته است.

بعداز منوچهر پسراو **کالیجار بن منوچهر بن قابوس** بجای او نشست وبعداز وی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس** حکومت یافت وی مؤلف کتاب **قابوس نامه** میباشدوآن کتابی است معروف که در اصول و قواعد زندگانی با بیانی شیوا وآموزنده نوشته شده است.

بعد **از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر** حوزه فرمانروائی آل زیار فقط در **گرگان** وقسمتی از**طبرستان** محدود گردید.

آل بویه یادیلمیان

مردآویج مؤسس آل زیار، از روی غفلت و بی وقوفی مساعدت بتأسیس سلسله دیگری نمود که اقتدارش بمراتب بیش از سلسله وی شد، توضیح اینکه اوحکومت **کرج** (یکی ازمضافات همدان) را به **علی بن بویه** بخشید، و نامبرده بکمك دوتن ازبرادران مستعدولایق خودش بنام **حسن واحمد** حوزه حکمرانی خویش را باقدمهای سریعی تاحدوداستان **فارس** توسعه داد ،و بالاخره فارس راهم اشغال کرد.

این خاندان، ازیکی ازطوایف ساکن **دیلم** برخاسته ومدعی بودند، که ازنسل **بهرام گور**

میباشند و مخصوصاً که شیعه‌مذهب و پیرو اصول‌عقاید امامیه بودند .

علی‌بن‌بویه درزمان حکومت‌خود **بعمادالدوله** موسوم گردید. برادروی حسن‌بن‌بویه ملقب به **رکن‌الدوله** نیز در عراق حکومت‌داشت، وبطوریکه‌در صفحات گذشته بیان گردید نامبرده از طرف برادر خود **عمادالدوله** عازم فتح ری گردید و از وشمگیر‌بن‌زیار‌شکست سختی‌خورد .

ولی بعد از مرگ وشمگیر ولایت ری را نیز متصرف شد . علی‌بن‌بویه در سال۳۲۸ هجری وفات یافت و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود **عضدالدوله** را به جانشینی خویش برگزید و برادرش رکن‌الدوله‌نیز قائم‌مقام وی گشت،رکن‌الدوله درسال۳۶۶فوت نمود و قبل ازمرگ، ممالك تحت‌تصرف‌را بین سه‌پسر خود **عضدالدوله** ، **مؤیدالدوله** **فخرالدوله** ، قسمت‌کرده و همه‌را باطاعت و متابعت عضدالدوله وصیت نمود . عضدالدوله از بزرگترین افراد این سلسله است وی وزارت خلیفه عباسی را که در حقیقت‌دست نشانده آل‌بویه‌بود بعهده‌داشت و فرمانروائی فارس و عراق نیز باا‌وبود . عملیات او علیه برادرش فخرالدوله نیزهمانطوریکه سابقاً در ضمن شرح احوال قابوس‌بن وشمگیر بیان گردید . براین‌بود، که‌عضدالدوله‌برادر دیگرخود مؤیدالدوله رابعزم تسخیر ولایت فخرالدوله به‌ری گسیل داشت.

فخرالدوله، چون‌طاقت مقابله‌را نداشت بقابوس پناه آورد، و مؤیدالدوله**جرجان** راگرفته دارالملك خودساخت ، وی‌در سنه**۳۹۳** جهان را بدرودگفت وبعدازآن برادرش **فخرالدوله** بایاری **صاحب‌بن‌عبادبجرجان**توجه نموده وبرسریرحکومت تمکن‌یافت.

فخرالدوله نیزدرسال ۳۸۷وفات‌یافت و بعدازوی فرزند خردسالش **مجدالدوله** سلطنت‌یافت وحوزه فرمانروائی‌او ولایات ری وعراق‌بود.سلسله‌آل‌بویه درزمان‌مجدوالدوله بدست**سلطان‌محمودغزنوی** منقرض‌گردید و جریان مشروح آن درشرح‌احوال‌غزنویان بیان‌خواهدشد.

فصل یازدهم

دوره غزنویان

سلطان محمود غزنوی

مؤسس واقعی این سلسله معروف، یکنفر غلام ترك بنام **سبکتکین** است ، او دختر **البکتکین** راکه در دوره **عبدالملك** سامانی فرمانده کل‌نیروی **خراسان** بود ، بحباله نکاح‌خود درآورد، و ازاین‌راه بمقام سلطنت رسید. این‌شخص مبرزنامی حوزه‌محقرخویش **(غزنه)** را در اندك‌زمانی غرباً و شرقاً توسعه داد . ازیك‌سمت**راجپوت‌ها** راشکست داد و پیشاور را بتصرف درآورد و ازسمت دیگرچنانکه در گذشته بیان گردید ، خراسان‌رادر سال **۳۸۴** هجری از دست**نوح** سامانی‌خارج ساخت. بعدازسبکتکین فرزندش **محمود**یکی ازشخصیتهای‌مهم‌صحنه‌آسیای‌مرکزی‌بجای‌وی‌قرار گرفت(**۳۸۷هجری**)اودوازده بارپی‌درپی بهندلشکر کشید ، و آن‌سرزمین‌را مسخرساخت وبااین‌لشکر کشیها لقب‌بت‌شکن‌را برای‌خود تحصیل‌نمود.

شرح لشکر کشیهای مزبور خارج از موضوع این‌کتاب است ولی تصرف خراسان وقومس وطبرستان و ری توسط وی‌که در صفحات گذشته بآن اشاره شد باین تألیف‌مربوط میباشد . وی‌قلمرو**آل‌زیار**را بخود تعلق داد . **سامانیان** را منقرض ساخت و**آل‌بویه**را پس‌راندوبروسعت‌کشوریکه بدو رسیده‌بود افزود و حدودآنرا ازیکسو ، بخاراو سمرقندوا: سوی‌دیگر گجرات و قنوج قرارداد ، افغانستان ، بین‌النهرین،خراسان،طبرستان،سیستان کشمیروبخش وسیعی‌ازشمال غرب‌هندرا جزوقلمرو خود ساخت.

در زمان سلطنت‌سلطان‌محمود ولایت **ری** تحت تصرف **مجدالدوله‌بن‌فخرالدوله** دیلمی‌بودچون نامبرده بعدازفوت پدر حکومت یافته وصغیربود بنابراین امور فرمانروائی ملك را مادرش **سیده‌خاتون** بر عهده داشت. سلطان محمود سفیری‌نزد مادر مجدالدوله فرستاد وپیغام داد که بایداز وی اطاعت‌کند، چنانچه حاضر باطاعت‌از وی نیست‌آماده‌جنك باشد .

این زن باشهامت وجسور بهسفیر سلطان‌محمود جواب داد (هرگاه در زمان حیات صاحب متوفای‌من‌چنین پیغامی میرسید، هرآینه باعث تولید فتنه وفساد عظیمی‌میشد، اماامروز اینطور نیست. من‌البته‌بحال سلطان‌محمودمعرفت‌کامل دارم وبخوبی میدانم که‌تااو سودو زیان یك‌لشگرکشی را باهم نسنجد هرگز اقدام بآن نخواهد نمود . اگر او در جنگ با یك زن بی‌سرپرست، غالب آید برای اوافتخاری نبوده وبر جلالش چیزی نخواهد افزود، اما برعکس اگر نتوانست مقاومت کندوشکست‌خورد، سرافکنده وشرمسار خواهد بود)محمود ازاین‌بیان منطقی‌متاثر شده ازلشگرکشی بهری منصرف شدوتازمانیکه**سیده‌خاتون**درحیات بوددر این مورد اقدامی ننمود.

ولی بعداز فوت **سیده‌خاتون** هرج‌و مرج کلی در **ری** ظاهر گردید وامراءدولت فرمان مجدالدوله رااطاعت نمینمودند، بنا براین مجدالدوله‌از سلطان محمودغزنوی‌استدعای مساعدت نمود.

وی نیروئی بخاك ری فرستاد و بالاخره باغدروخیانت امیر مزبور را دستگیروولایت **ری و اصفهان**را نیزجزومتصرفات‌خودنمود(**۴۲۰** هجری). فردوسی شاعرنامدار ایرانی درزمان این‌پادشاه می‌زیسته.سلطان محمودبعداز یك سلسله جنگهای درخشان درسال **۴۲۱** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت .

سلطان‌مسعود غزنوی

بعدازمرگ سلطان محمود، فرزندش **محمد** که ولیعهد پدربود بتخت نشست ، فرزند دیگر او **مسعود** در زمان‌فوت پدر در اصفهان بود، وی پس ازدرگذشت‌پدر به **ری**آمد و مورد استقبال‌قرار گرفت.

جریان وقایع بعدی ، این‌زمان‌که حاوی نکته‌های دقیقی‌می‌باشد و ازطرفی درایالت **قومس**اتفاق افتاده‌است از روی تاریخ‌مورد اعتماد و مستند **بیهقی**عینا نقل‌میشود:

« دیگر روز چون بار بگسست و اعیان ری بجمله آمده بودند بخدمت ، با این مقدمان و افزون ازده‌هزار زن ومرد بنظاره ایستاده، واعیان را نیم ترك بنشاندند و امیر رضی‌الله عنه **حسن سلیمان** راکه او ازبزرگان ایران، جبال هراة بود، بخواند،وبنواخت وگفت مافردا بخواهیم‌رفت واین ولایت بشحنگی بتو سپردیم، وسخن‌اعیان‌را بشنودی‌هشیار وبیدارباش تاخللی نیفتد بتخت‌ما، وبا مردمان این نواحی نیکورو ،وسیرت خوب دار، و یقین بدان که‌چون مابتخت وملك رسیدیم وکارها بمراد ماگشت‌اندیشه‌این‌نواحی بداریم، واین‌جا سالاری‌محتشم‌فرستیم ، بالشگری ومعتمدی از خداوندان قلم‌که همگان برمثال وی کارکنند، تاباقی عراق‌گرفته‌آید، اگرخدای خواهد. بایدکه اعیان ورعایا از تو خوشنود باشند، وشکرکنند ونصیب تو از نواخت و نهمت وجاه ومنزلت سخت تمام باشد.

ازحسن رای ما **حسن‌سلیمان** برپای خاست ودرجه نشستن داشت در این مجلس ، وزمین بوسه داده و پس‌بایستاد، وگفت بنده وفرمانبردارم ومرا این‌خدمت نیست،اماچون خداوند ارزانی داشت، آنچه جهدآدمی است، درخدمت، بجای آرم . امیرفرمود تا وی

را بجامه خانه بردند وخلعت گرانمایه‌جنگی‌ری بپوشانیدند. قبای‌خاص. دیبای‌رومی‌وکمر زرپانصدمثقال،ودیگر چیزهافراخوراین پیش،امیر آمد باخلعت، وخدمت کرد وازلفظ عالی ثنا شنید، وپس بخیمه‌**طاهر** آمدوطاهرثنای‌بسیار گفتش واعیان‌ری‌راآنجاخواندند، وطاهر آن حال باایشان بگفت سخت شاد شدند، و فراوان دعا وثنا گفتند.

پس طاهر مثال داد حسن سلیمان را تاباخلعت سوی‌شهررفت با بسیارلشگر. واعیان با وی وشهر را آذین‌بسته‌بودند.

بسیار نثارکردند ووی را در سرائی‌که ساخته‌بودندسخت نیکو فرودآوردندومردمان نیکو حق‌گذاردند.

و امیر **شهاب الدوله** مسعود دیگر روز من رجب‌سنه احدی و عشرین واربعمائه از شهر ری حرکت‌کرد ، بطالع سعد و فرخی با اهبتی و عدتی و لشگری سخت تمام ، وبردوفرسنك فرود آمد وبسیار مردم بخدمت و نظاره تا اینجا بیامده بودند . دیگر روز آنجا برنشست وحسن سلیمان وقوم را بازگردانید وتفت براند چون‌**بخواروری** رسید شهر رابزعیم ناحیت‌سپرد، ومثالها‌که دادنی‌بود بداد وپس‌برفت. چون **بدامغان** رسید،**خواجه بوسهل‌زوزنی** آنجا پیش‌آمد گریخته از غزنین . چانکه پیش‌از این شرح کرده آمده است وامیراورا بنواخت ومخفف‌آمده بود بااندك مایه‌تحمل. چندان آلت وتجمل‌آوردندش اعیان امیرمسعودکه سخت بنواشد وامیربا وی‌خلوتی‌کردکه ازنماز دیگر تا نیمشب بکشید. بروزگارگذشته‌که امیر شهاب‌الدوله بهرات‌میبود.

محتشم‌تر خدمتکاران او این‌مرد بوده چون‌امیر شهاب الدوله از**دامغان** برداشت و بدیهی رسید بریك فرسنگی دامغان که کاریزی بزرگ داشت [1]

آن‌رکابدار پیش‌آمدکه بفرمان سلطان محمود رضی‌الله‌عنه گسیل‌کرده آمده بود . با آن نامه توقیعی باحماد ، خدمت سپاهان و جامه خانه و خزائن و آن ملطفهای ، خرد بمقدمان لشگر و پسر کاکو و دیگران که فرزندم عاق است چنانکه پیش از این باز نموده‌ام .

رکابدار پیاده شد وزمین بوسه داد و آن نامه بزرگ از برقبا بیرون کرد و پیش داشت .

امیر رضی‌الله‌عنه اسب بداشت وحاجبی نامه‌بستد وبدو داد و خواندن گرفت ، چون بپایان آمد، رکابدار راگفت پنج وشش ماه‌شد تااین نامه نبشتند، کجا مانده بودی و سبب دیرآمدن‌توچه‌بوده گفت‌زندگانی‌خداوند دراز باد، چون‌ازبقلان‌بنده برفت‌سوی بلخ‌نالان‌شد ومدتی ببلخ‌بماند.

چون بسرخس رسید سپاه‌سالار خراسان حاجب غازی‌آنجا بود، وخبرآمدکه سلطان، محمود فرمان یافت‌ووی سوی نیشابور رفت ومرا باخویشتن برد ونگذاشت رفتن‌که‌خداوند بسعادت می‌بیاید فایده نباشد از رفتن که راهها ناایمن شده است ، و تنها نباید رفت‌که خللی افتد.

۱ــ این دیه،مهماندوست دامغان‌است‌که شرح آن درفصل جنرافیای قومس‌خواهدآمد .

چون نامه رسید بسوی او که خداوند ازری حرکت کرد، دستور داد تا بیامدم وراه از نیشابور تااینجا سخت آشفته است، اینك احتیاط کردم تا بتوانستم آمد ۱

بطوریکه **بیهقی** مینویسد سلطان مسعود دستور داد آن نامه را پاره کردند و در کاریز **مهماندوست** دامغان ریختند. وی ازدامغان به نیشابور وازآنجا بغزنین رفت و پس ازتسخیرپایتخت، برادرخود محمدرا دستگیر ومحبوس گردانید. سلطان مسعودازهمان ابتدا بدبخت بودزیرا بعد ازخلع برادرش نه فقط خراسان محل تاخت وتازغزهای وحشی که مقدربود نقش مشئوم وشریرانه‌ای در ایران بازی کنند گردید. بلکه شورشی هم درهمان اوان در هند برپاشد وگذشته ازهمه، مردم **خراسان** بواسطه عدم امنیت و محفوظ نبودن ازغز ها، علم طغیان برافراشته و بنای آشوب را گذاردند دراین گیرودار امیرزیاری گرگان و طبرستان ،ونیز عامل خوارزم هردو از موقعیت استفاده نموده سراز اطاعت باز زدند لیکن مسعود درسال **۴۲۹** هجری قوای زیادی ازهند وارد کرد وغزها را از **طوس** و **نیشابور** خارج ساخت وبعد **بطبرستان** حمله برد وآنجا را باطاعت درآورد، ولی بعدازاین خراسان را گذاشت وخودرا بامتصرفاتی که درهند داشت مشغول نمود .

حاکم معروف قومس در دوره غزنویان

یکی از حکام مشهورایالت قومس دردوره غزنویان 'میراجل بختیاربن محمد معروف به **ابوحرب بختیار** است که منارمسجد جامع سمنان وساختمان پیر علمدار دامغان بدستور وی بنا شده و تاکنون باقی است، وی ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرگ و نامی قومس می باشد.

دردیوان اشعار منوچهری چهار قصیده درمدح ابوحرب بختیارموردبحث دیده میشود و این نشانه علاقه خاص شاعر بزادگاه وی می باشد، دراینجا فقط یك قصیده آن، که ازلحاظ صنعت شعری دارای لطف خاصی می باشد درج میشود:

درمدح ابوحرب بختیار

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد
زان ده مرا که رنگش چون جلّنار باشد
می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد
زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد
هم طبع را نبیدش فرزانه وار باشد
تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد
نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد
باری نبید خوردن کم از هزار باشد

۱ــ تاریخ بیهقی چاپ وزارت فرهنك صفحه ۲٤

باده خوریم روشن ، تا روزگار باشد
خاصه که باده خوردن با **بختیار** باشد
خاصه که روز دولت مسعود یار باشد
خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد
میر اجل که کارش یا کار زار باشد
یا در میان مجلس یا در شکار باشد
تااین‌جهان بجایست ، او را وقار باشد
او با سرور باشد ، او با یسار باشد
لشکر گذار باشد ، دشمن شکار باشد
دینار بخش باشد ، دینار بار باشد
هم حقشناس باشد ، هم حقگذار باشد
هم در بدی و نیکی اسپاسدار باشد
در کار هـای عقبی ، با کردگار باشد
در کار هـای دنیی بـا اعتبار باشد
شکرش عزیز باشد ، دینارخوار باشد
از فخر فخر باشد ، از عار عار باشد
جشن **سده** امیرا ، رسم کبار باشد
این آین کیومرث و اسفندیار باشد
زان بر فروز کامشب اندر حصار باشد
او را حصار میرا چرخ و عقار باشد
آن آتشی که گویی نخلی بیار باشد
اصلش ز نور باشد فرعش ز نار باشد
چون بنگری بعرضش از کوهسار باشد
چون‌بنگری بطولش سرو و چنار باشد
گر سرو را ز گوهر بر سرشعار باشد
ور کوه راز عنبر در سر خمار باشد
سرو از عقیق باشد کوه از عقار باشد
ایـن مستعیر بـاشد آن مستعار باشد
با احمرار باشد ، با اصفرار باشد
نه احمرار بـاشد ، نه اصفرار باشد
هم با شعاع باشد ، هم با شرار باشد
زینش شعار باشد ، زانش نثار باشد
چون لاله‌زار باشد ، چون مرغزار باشد
نه لالـه‌زار بـاشد ، نه مرغزار باشد

چمیدن و فرازش مانند مار باشد
رخشیدن شماعش گویی نضار باشد
میر جلیل بر خور تا روزگار باشد
با قند لب نگاری کز قند هار باشد
خورشید روی باشد عنبر عذار باشد
از پای تا بفرقش رنك و نگار باشد
بر لحن چنك و سازی، کش زیروزار باشد
زیرش درست باشد ، بم استوار باشد
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی ، **آزاد وار** باشد
تا گوش خوبرویان با گوشوار باشد
تا جنك و تا تعصب با ذوالفقار باشد
تا کان و چشمه باشد ، تا کوهسار باشد
تا بوستان و سبزی تا کامگار باشد
تا بیقرار گردون اندر مدار باشد
وندر مدار گردون کس را قرار باشد
تا سعد و نحس باشد با اختیار باشد
چونانکه اختیارش بی اضطرار باشد
ذلش نهفته باشد ، عز آشکار باشد
و اندر پناه ایزد در زینهار باشد

شورش و غارت غزان در قومس

درزمان سلطنت سلطان مسعود خراسان و بخصوص قومس وری مورد تاخت و تاز **طغرل بیك وغزان** واقع گردید، افسوس که بیهقی داستان **قومس و ری** را ببخش جداگانه ای حواله میدهد که آن نوشته از میان رفته ، و درکتاب او که اکنون هست جزجمله های کوتاهی دراین باره نیست .

عبارتهای **ابن اثیر** نیز چندان درهم و آشفته است که نمیتوان مطلب را درست بدست آورد آنچه معلومست پنجسال بیشتر کشاکش وپیکار میانه غزان و **تاش، سپهسالار خراسان** درکار بود ، وروز بروز برسختی کار میافزود ، در این میان چون طغرل بیك و برادرانش با مردم خودشان از جیحون گذشته بخراسان آمدند و نامه بمسعود نوشته نشیمن برای خود خواستند. آندسته غزان عراقی که تا این هنگام در **بلخانکوه** بودند از ترس ایشان ازآنجا گریخته آنان نیز بعراق آمدند ، و ببرادران خود پیوسته بیغماگری و تاخت و تاز پرداختند **ابن اثیر** مینویسد که **سمنان و دامغان و خوار** و برخی دیه های ری را پاك تاراج و یغما نمودند و بسیاری ازمردم را بکشتند (٤٢٦ هجری قمری) دراین هنگام روزگار مسعود برآشفته بود واز

دست **سلجوقیان** آن‌فرصت را نداشت که بکارقومس وری‌وعراق بپردازد و یا سپاهی بیاری **تاش** بفرستند.

تاش ناگزیر از مازندران و گرگان سپاه خواسته با لشکری انبوه و پیلان جنگی آهنگ‌غزان کرد . **ابن‌اثیر** شرحی در باره این‌جنگ مینگارد که نخست‌فیروزی از آن‌تاش بود ، ولی‌غزان سرکرده‌کردان راکه سپاه تاش بودند دستگیر کرده بدین‌پیمان‌آزادساختند که در روزرزم‌کردان دست بجنگ‌نگشایند ، روز رزم‌کردان دست‌بجنگ نگشادند؛ وغزان چیره گشته، تاش‌سپهسالاررا که‌بر پیلی‌سوار بود‌بقتل رساندند، وبسیاری‌ازسپاهیان‌وسرکردگان را نیز بکشتند و پیلان‌جنگی و غنیمت بسیار بدست‌آوردند سپس‌روی بری نهاده آنشهررا بگشادند .

ابوسهل‌حمدونی گماشته‌مسعود با دیگرخراسانیان در **دزطبرك** پناهیدند،غزان دز را مدتها در محاصره داشتند و سپاهی راکه ازگرگان بیاری ابوسهل رسیده‌بود شکسته انبوهی از ایشان را بکشتند.سرانجام ابوسهل گریخت ودیگران دستگیرشدند، و غزان‌بدز دست یافتند.

ابن‌اثیر این‌جنك وکشته‌شدن تاش‌را در سال ٤٢٧ مینگارد ولی **بیهقی** در ذیقعده آنسال خبرزندگی **تاش**وآرامی ری‌را نگاشته خبر گریختن ابوسهل را در رجب‌سال**۴۲۹** نیزبدین‌عبارت‌مینویسد « دیگر روز(مقصود دهم‌رجب‌است) نامه رسید از نیشابور که بوسهل حمدونی‌اینجا آمدکه‌بری نتوانست‌بود،وچون‌تاش فراش‌کشته‌شد، وچندان ازاعیان‌بگرفتند مدتی‌دراز بحصارشد وترکمانان مستولی‌شدند».

از اینجا پیداست که‌آن جنگ در سال **۴۲۸** بوده و دامنه‌اش تا آغازهای‌سال ٤٢٩ **هجری** کشیده است.[۱]

ولی بطورکلی بایستی گفت که بعد ازفوت محمود چیزی نگذشت که تمامی ولایات غربی‌تحت‌نظر **غزنویان** بتصرف سلاطین‌**سلجوقی**درآمد و نتیجه این‌شدکه شاهان‌غزنوی متوجه‌مشرق‌گردیده وازآن‌ببعدتااین اندازه باهندتماس پیداکردندکه**لاهور**پایتخت‌امرای اخیر غزنوی انتخاب گردید.

۱ــ شهریاران گمنام تألیف احمدکسروی جلد دوم صفحه ۱۹۰ و۱۹۱

فصل دوازدهم

دوره سلجوقیان

اصل و منشاءسلاجقه

در فصلهای پیش‌مجموعه‌ای‌از سرگذشت سلسله‌های عدیده کم‌عمر و بیدوامی‌که‌ولایات مختلف ایران‌راگرفته و بعددر نتیجه‌منازعات داخلی تجزیه‌شده وازبین رفتند، بیان گردید.

ولی ظهور یکدولت جدید یعنی‌ترکان **سلجوقی** یك‌دوره مهم و قابل ملاحظه‌ای در تاریخ خاورمیانه ونزدیك تشکیل داده است ، نخست،سلسله‌های بی‌اهمیت و ناقابل مختلفی که بودند همه‌را بر انداختهو ممالك اسلامی‌را باردیگر تحت‌حکومت مقتدرواحدی‌درآورد که ازترکستان **تادریای‌مدیترانه**دامنه‌آن‌وسعت‌داشته‌است.

سلجوقیان شعبه‌ای ازترکان‌**غز**، ولیکن‌متمایز ازآنها بوده‌اند ، مؤسس‌این‌خاندان شخصی‌بود موسوم به‌**تقاق**بمعنی کمان که‌پدر سلجوق‌بود ، و باایل خود از ترکستان‌گذشته داخل **ماوراءالنهر** گردید . درآنجا باجوش‌وخروش زیادی قبول اسلام‌نمود . اولاد و اعقاب‌او بعدازخودش‌درمحاربات و جنگهای‌آنزمان سهم گرفته وزود‌با**سلطان‌محمود**تصادم پیداکردند .

اسرائیلپسر**سلجوق** در بیشتر جنگها بسلطان محمود مدد میفرستاد ، محمود از تمرکز قدرت ترکان هراسیده آنانرا از محل خود کوچانید و در ناحیه **نیسا** و **ابیورد** مسکن داد .

این‌واردین جدید تحت‌نظر رئیس‌خود میکائیل سربطغیان و عصیان برداشته ودر سال پیش‌از مرگ محمود ، آنها کوشیدند**خراسان** را موردتهاجم وتاخت‌وتاز قراردهند، ولی بعقب رانده‌شدند . میکائیل برادر اسرائیل‌دو فرزند داشت معروف‌به **طغرل** (یاقوش) و **چغری** که سلطان مسعود در جنك با غزها از آنان‌استمداد نموده و ایشان هم‌کمك و یاری نموده غزهارا از خاك‌خراسان بیرون‌کردند . ولی‌اینان‌یاران وفادار خوبی‌نبودند ، زیرا که درست در سال‌بعد ، پس‌از حرکت مسعود ، چغری‌بیك نزدیك‌مرو بسردارغزنوی حمله

برده و اورا شکست داد (**۴۲۹ هجری**) طغرل نیز **نیشابور** را گرفت و بدینطریق خراسان بتصرف اودر آمد .

نظر باغتشاشاتیکه در هند برپا بود مسعود نمیتوانست توجه خود را درست بدفع مهاجمین ترك معطوف دارد، چندی بعد بمنظور جنك و پیکار **بخراسان** مراجعت کرد و در سال ۴۳۱ هجری بدشمن حمله برد ، ولی بطور خیلی بدی شکست خورد و برای جمع آوری سپاه بهند باز گشت، در آنجا نیز لشکریانش شورش کرده بودند و در نتیجه اورا از سلطنت خلع و بعد بقتل رسانیدند .

خلع سلطان **مسعود** از سلطنت و قتل وی (**۴۳۲ هجری**) و پریشانی و نابسامانی هائی که در اثر آن در غزنه روی داد. قدرت سلجوقیان را بیشتر و ثابت تر ساخت. چنانکه سال بعد **طبرستان** را نیز تسخیر کردند و سه سال بعد **مودود بن مسعود** را در خراسان شکست دادند، و نامه‌ای به خلیفه عباسی **القائم** نوشته و در آن از خاندان غزنوی شکوهٔ بسیار کرده و وفاداری خویش را نسبت بوی اعلام داشتند .

سپس بتقسیم اراضی و نواحی وسیعی که با چنان سرعت به تصرفشان افتاده بود پرداختند. بست و هرات و سیستان به **موسی ارسلان یبغو** فرزند سلجوق تعلق گرفت. مرو به برادر زاده وی **چغری بیك داود** داده شد، و عراق به برادرزاده دیگرش، **طغرل**. از فرزندان چغری بیك، قاروت، تون ،طبس و کرمان را صاحب شد. **یاقوتی** بر آذربایجان و ابهر و زنجان تسلط یافت، فرزند سوم وی آلب ارسلان نزد عم خویش **طغرل** که ری را پایتخت قرار داده بود بماند .

همدان در اختیار **ابراهیم بن اینال بن سلجوق** قرار گرفت و **گرگان و قومس** نیز به‌دست **قتلمش بن موسی ارسلان** بود که بعداً در جنك با **آلب ارسلان** از اسب بزمین افتاد و سرش بسنك خورد و در گذشت.

خلیفه القائم پس ازآنکه نامه طغرل را دریافت کرد **هبة‌اله بن محمد المأمونی** را برسالت نزد وی فرستاد.

طغرل دراین وقت درری بود، خلیفه نامه‌ای مهرآمیز در پاسخ وی نوشته بود و چندی بعد حکم کرد که برمنابر خطبه بنام طغرل خوانده شود، و نامش برسکه‌ها پیش از نام امیر بویهی **الملك الرحیم** نقش گردد، سرانجام دررمضان سال **۴۴۷** هجری **طغرل** باشکوه و جلال فراوان وارد بغداد گردید و مورد احترام خلیفه واقع شد. اندکی بعد **ارسلان خاتون خدیجه** برادرزاده طغرل وخواهر **آلب ارسلان** با تجمل بسیار بحباله نکاح خلیفه درآمد، باری طغرل قریب یکسال در بغداد توقف نمود و بعداً نجا راترك گفت و بفتوحات خود ادامه داد و تا گرجستان پیش رفت و مجددا به **بغداد** باز گشت، درهمین وقت بود که خلیفه لقب (ملك المشرق والمغرب) را باو داد.

طغرل درسال ۴۵۳ هجری پس ازوفات همسرش خواستار همسری دختر (وبقول راحة الصدور خواهر) خلیفه گشت ولی خلیفه با بی‌میلی وازروی اجبار راضی‌شد. عروس با سازو تجمل شایسته به‌تبریز برده‌شد. اما پیش‌ازآنکه وی به‌ری برسد (زیرا قرار بر آن بود که زفاف دردار الملك ری باشد) طغرل بیمار شد و در دهکده طجرشت نزدیك ری وفات یافت (رمضان **۴۵۵** هجری) وعروس ببغداد باز گردانده‌شد.

آلب‌ارسلان

پس‌از **طغرل** برادرزاده‌اش **آلب‌ارسلان** بسلطنت رسید ، اگرچه وزیر دانشمندش **کندری** که‌به**عمیدالملک** معروفست ، سعی‌داشت‌که **سلیمان** برادر آلب‌ارسلان را بشاهی برساند .

این قصدنابجای کندری موجب‌هلاکتش‌شد . چنانکه‌آلب‌ارسلان وی را بمرو فرستاد و او پس‌از یکسال حبس بدست دو تن از غلامان شاه که بدین قصد فرستاده شده بودند کشته‌شد .

دوران سلطنت آلب‌ارسلان گرچه بسیارکوتاه بود (٤٥٥-٤٦٥) لکن در سراسرآن کارهائی‌بسیاردرخشان و بزرگ صورت‌گرفت وی در سال اول شاهی‌خود**ختلان‌وهرات وصغانیان** را درشمال‌شرقی مطیع‌ساخت و در آسیای‌صغیر رومیان را بعقب راند . اندکی بعد**جند** را بتصرف آورد ، شورش‌فارس و کرمان را فرونشاند. بدفع‌نیروی خلفای**فاطمی** پرداخت .

حلب وشهرهای مقدس مکه‌ومدینه‌رااز تصرفشان بدرآورد وآخرین کارش که‌مهمترین پیروزی وی‌بشمارمیآید ، غلبه برسپاه‌روم وگرفتارساختن **رومانوس** امپراطور روم است وی‌درتابستان سال**٤٦٣** هجری بادوازده‌هزار سوارجنگی گزیده در مغرب آسیای‌صغیرسپاه روم‌راکه حداقل شمارآن‌دویست‌هزارتن بود درهم‌شکست‌وامپراطور**یوجنس رومانوس**را اسیرساخت .

آلب‌ارسلان گو اینکه سلطان مقتدری بود ولی نامی‌که از او مانده بیشتر بواسطه پیوستگی‌واتصالی‌است که‌باعلی‌بن‌حسن‌بن‌اسحق‌معروف‌به **نظام‌الملك** دارد. این سیاستمدار بزرك در**رادکان** که‌تقریباً در پنجاه‌میلی‌شمال مشهد واقعست متولد گردیده‌وی بعدازتکمیل دوره تحصیلات‌موردتوجه**چغری‌بیك**واقع گردیدو سفارش‌اورا بآلب‌ارسلان نمودو بالنتیجه‌وزیر او گردید .

از جمله‌کسانیکه زیر سرپرستی او بوده‌اند یکی حکیم**عمرخیام** است . نظام‌الملك مدرسه‌ای عالی بنام نظامیه‌در بغداد تأسیس نمود که مکتب اشخاص مهم و برجسته‌ای گردید که از آنجمله **غزالی** استاد مبرز درالهیات، و شیخ **سعدی** شیرازی در رشته ادبیات است آخرین لشکرکشی آلب‌ارسلان‌علیه‌خوارزمیان و اتراك بود هنگامیکه قشون خواست‌ازرود جیحون بگذرد اسیری بنام**یوسف‌رزمی**راکه در یکی ازقلاع **خوارزم** باشجاعت جنگیده بودواردکردند وآلب‌ارسلان امرکرد او را درگچ بگیرند (یاچهار میخ‌بکشند) آن سرباز متهور و بیباك برای اینکه سلطان وی‌را محکوم بچنین قتل وحشتناکی کرده بودبنای دشنام راگذاشت .

پادشاه در غضب‌شده و باطرافیان خود دستور داد اطراف او را خلوت کنندو خود تیری بسوی‌او انداخت . سلطان‌که آنهمه در تیراندازی شهرت داشت‌در این‌لحظه خطرناك تیرش‌بخطارفت ، وسربازمذکورکه‌دراین‌وقت رهاشده بودبسوی‌وی حمله‌ورشد، وپیش‌ازآنکه یکتن ازدوهزارنفری که‌درحضورشاه‌ایستاده‌بودند ، قدمی‌پیش‌گذارد، باکاردی‌که پنهان‌کرده

بود وی‌را زخمی‌کاری ومهلك‌زدو بدینطریق **آلب‌ارسلان** در اوج شهرت و مردی از این جهان درگذشت (**۴۶۵هجری**)ودر **مرو** مدفون گشت و این سطور برلوحه مزارش منقوش گردید. ۱

(ای‌کسیکه آلب ارسلان را دیدی که سرش را از بلندی بر آسمان میسائید. اینك بمرو آمده نگاه‌کن همان‌سر ، چگونه باکمال ذلت در خاك خوابیده است) .

ملکشاه سلجوقی

جلال‌الدین ابوالفتح **ملکشاه** که پیش‌ازآخرین لشکرکشی پدرش آلب‌ارسلان در خراسان بنام ولیعهد تعیین‌شده‌بود ، هنوز هفده‌سالش بپایان نرسیده بود که‌منصب‌خطیرسلطنت وزمامداری‌باو محول گردید . ملکشاه‌باحسن‌سیاست و تدبیر **خواجه‌نظام‌الملك** که‌عنوان وزارت او را داشت بتمامی سرکشیها و طوفانهای سهمگینی که از هر طرف متوجه سلطنت وی‌شده بود باآشوب و شورشی‌که ازناحیه برادرش بپا گردیده بود ، غالب آمد و پس از پنج‌سال جلوس ، استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسیدکه توانست بخارج مرز متوجه‌شده وبروسعت مملکت‌بیافزاید . نفوذ واقتدار خواجه‌نظام‌الملك وزیرنامی بپایه‌ای رسیده‌بودکه غیرقابل‌انحطاط بنظرمیامد . وقتیکه سنین عمرش بالارفت کتاب**سیاستنامه** راتألیف‌نمود و مورد تحسین ملکشاه واقع‌شد . و براوآفرین‌خواند ولی باهمه‌اینها یکدفعه ازمرتبه و مقام بلندی که‌داشت افتادوکمی بعدازسقوطش‌بدست یکنفر ازفدائیان اسماعیلی که‌درصفحه‌های آینده این تألیف در باره آنان صحبت خواهدرفت ، در نزدیکی نهاوند بقتل‌رسید (۴۸۵هجری) ملکشاه پس‌از کشته شدن نظام‌الملك ، کمتر از یك‌ماه‌ودراوج شهرت‌ونام ، بعد از بیماری کوتاهی‌پیش‌ازآنکه سنش‌بچهل برسد ازاین‌جهان درگذشت(۴۸۵هجری) **امیرمعزی** قطعه معروف ذیل‌را بدین‌مناسبت سروده‌است.

رفت دریك‌مه بفردوس برین‌دستور پیر
شاه برنادرپی او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار
قهریزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

فرقه اسماعیلیه

اهمیت‌سیاسی‌فرقه اسماعیلیه درقرن سوم هجری با تأسیس‌دولت**فاطمی** آغازشد. خلفای فاطمی چنانکه صاحب **جامع‌التواریخ** گوید : فرمانروائی جهانی و روحانی را حق خود میدانستند ،

زیرا صاحب اصلی شریف‌بودند ، و نسبشان به**فاطمه** دخترپیغمبر میرسید ، ونامشان نیز حاکی‌ازهمین نسبت‌است.این سلسله گاهی**علوی**(منسوب بعلی) گاهی‌فاطمی (منسوب بفاطمه) وگاهی اسماعیلی (منسوب به**اسماعیل** فرزندامام جعفرصادق‌ع) نامیده شده‌اند. این سلسله که موضوع بحث ماست بوسیله تبلیغات یکنفر کحال‌اهوازی‌ایرانی‌الاصل موسوم به**عبدالله‌بن**

۱ ـ تاریخ ایران تالیف سرپرسی‌سایکس جلددوم‌ص ۵۰

میمون‌القداح درسال **۲۶۰** هجری بوجودآمد. این‌مردفوق‌العاده تشکیل یك‌جمعیت‌سری دادکه ایرانی. عرب . یهود، مسیحی ودرحقیقت تمام‌نوع بشرآن‌روزرا درمکتبی‌بهم مرتبط ومتحدساخت که‌شخص‌اورا، تعبداً وبی‌هیچ‌شرطی‌پیشوای خود شناختند و ازوی‌کاملا اطاعت نموده وصرفاً آلت‌اجرای آمال و مقاصد جاه طلبانه او بودند ، نظیر تبلیغات عباسیان ، در اینجا دعاة و مبلغین بفراخور ذوق یا دانش و مشرب هر کس و طایفه‌ای نویدی میبحشیدند یعنی اینکه ، بمسلمین ظهور مهدی موعود . و بیهودیان قیام‌مسیح منتظر ، بفلاسفه ایجاد خردی تازه ، بعوام رهائی از قیود و بندهای اخلاقی را وعده میدادند ، جهت خواص یك‌طریقت و روش خاصی وجود داشت، که بقول**پرفسورادواردبراون** روشی فلسفی و درعین‌حال‌مذهبی بود، که قسمت زیادی‌از طریقه ایرانیان قدیم وسامیها اقتباس وعاریه شده و مقداری هم‌از نتایج **افکار** افلاطونی‌جدید و**فیثاغورثی** جدیدبوده‌است.

دولت فاطمی مصر که رقیب دستگاه خلافت بغداد (عباسی) بود درمصر وشمال‌افریقا بوجود آمد(**۲۹۷هجری**) وقدرت سیاسیش بصورت یك دعوت مذهبی‌و بوسیله مبلغینی ماهر و وفاداردرسراسرجهان اسلامی ، خاصه ایران، توسعه‌یافت ، این مبلغین مردانی هوشیار بودند، که اززوایای دل وروح انسانی خبرداشتند، وشیوه‌هائی بکارمیبردندکه عقاید غریب‌و خاصشان بخوبی درادهان مردم گوناگون جای‌میگرفت.

اسماعیلیه تا امام ششم یعنی **امام جعفرصادق** با شیعیان متفق‌اند . اختلافشان بر سر جانشینی امام ششم آغاز میشود و**اسماعیل**پسر ارشد امام جعفر صادق‌راهفتمین‌وآخرین امام میدانند.

دعوت‌فاطمیان دردوران سلطنت‌سلطان‌محمود غزنوی درایران، رواجی‌نیافت،(گرچه **قبلا ابوعلی سیمجور وامیرنصربن احمد** سامانی و جمعی‌ازبزرگان‌ایران باین‌مذهب **گرویده** بودند).

تا اینکه **ناصرخسروعلوی** شاعربزرگ ایران ازطرف اسماعیلیه و دولت فاطمی‌در ایران شروع بتبلیغ این‌مذهب‌نمود. و بنام **حجت**خراسان نامیده شدوسپس حسن صباح در بین‌افراداین‌فرقه در ایران قدعلم کرد.

حسن‌صباح از اهالی **قم**بود،وی‌پس‌ازکسب معلومات در ایران باچندنفرازداعیان اسماعیلی بنام **امیرضراب وبونجم‌سراج** ومردی بنام **مؤمن** مباحثه نمود، و سر انجام بمصر نزد **المستنصر** خلیفه فاطمی‌رفت (۴۷۱هجری) و مورد عنایت خاص وی واقع شد ، وی پس‌از هیجده ماه اقامت در **قاهره** ازراه **حلب وبغدادوخوزستان باصفهان** آمد (آخر ذیحجه ۴۷۳هجری) و از آنجا دامنه تبلیغات خود راتا **یزد وکرمان‌وطبرستان وقومس ودامغان** و دیگر نقاط ایران‌وسعت داد ومردم‌را بامامت**نزار**پسرارشد**مستنصر** دعوت میکرد.

اما از بیم **خواجه‌نظام‌الملك** که در صدد گرفتار ساختن وی بود، و به دامادخود **ابومسلم**حاکم **ری** ۱ در این باب سفارش مؤکد کرده بود. هیچگاه بجانب ری‌نمیرفت.

۱ـ ابن‌اثیر ج ۱۰ ص۱۱۰.

حسن صباح عاقبت خود را **بقزوین** رسانید و با تدبیر وحیله‌ای گستاخانه قلعه مستحکم و کوهستانی **الموت** را متصرف شد.

قلعه‌های اسماعیلیه درایران

تسخیر الموت آغاز قدرت پیروان **حسن‌صباح** بود، وپس از این پیروزی دراندك مدتی قلعه‌های دیگری درنواحی مختلف ایران چون **شاهدژخالنجان** در نزدیکی **اصفهان** **طبس‌وتون و قائن و زوزن وخور وخوسف** در قهستان، و شمکوه در حوالی **ابهر**، **استوناوند** در مازندران، **اردهان وگردکوه درقومس**، وقلعةالناظر در خوزستان، وقلعه خلادجان درفارس وقلعةالطنبور در ارجان بدست آورد.

پیروان **حسن‌صباح** پس‌از مرگ مستنصر یکسر از اسماعیلیان مصر جدا شدند،زیرا دراین‌وقت **المستعلی** پسردیگر مستنصر درمصربخلافت فاطمیان نشسته بود، وحسن صباح امامت **نزار** را تبلیغ‌میکرد.

فرقه اسماعیلیه ازاین زمان‌تادرهم‌شکستن قدرت آنان توسط **هلاکوخان** مغول‌قریب دو قرن در اوضاع تاریخی‌واجتماعی‌ایران نقشهای مهمی بازی نموده‌اندبطوریکه پادشاهان این دوره در برابر قدرت نهانی آنها صریحا اعتراف به‌عجز نموده ودرتمام این‌مدت‌بابیم وهراس مخصوصی‌میزیسته‌اند.

این فرقه باقدرت نهانی عجیبی سراسر کشور ایران بخصوص نواحی مرکزی **ری‌و قومس** را تحت سلطه واقتدار خود داشتند [1] وحتی حکام بعضی از ولایات مرکزی ایران بخصوص قومس ازپیروان این‌فرقه بودند.

حسن صباح بانیرنگ وتزویر خاصی قلعه الموت‌را که**حسن‌زیدعلوی** درسال۲۴۶ بنا نهاده‌بود از **مهدی علوی**، به سه‌هزار دینار زرسرخ خرید وچون قیمت آنرا نداشت حواله **رئیس مظفرحاکم دامغان** که از پیروان‌ثابت‌قدم‌وی بودنمود [2] رئیس‌مظفر نیز درسال **۴۹۵** هجری **قلعه گردکوه** راکه در۱۸کیلو متری مغرب **دامغان** واقع‌است، تصرف نموده پناهگاه خویش‌قرارداد.

قلعهٔ گردکوه **دامغان** بعداز قلعه الموت ورودباربزرگترین پناهگاه فرقه‌اسماعیلیه بوده وتاسال **۶۵۷** هجری یکی از مراکز مهم فعالیتهای رعب‌آور این فرقه‌بحساب‌میآمد، وجریان‌آن درضمن شرح وقایع تاریخی فصول آینده این‌کتاب خواهدآمد. **حسن‌صباح** در۲۶ ربیع‌الاول سال**۵۱۸** درگذشت وکیابزرگ امید جانشین‌اوگردید.

فرزندان ملکشاه

فوت **ملکشاه** باب رقابت وجنگهای داخلی رااز همه‌طرف مفتوح ساخت، وی‌چهار پسر داشت‌که عاقبت همه‌آنها سلطنت‌کردند، و آخر آنها **سنجر** میباشدکه ازهمه بالاتر و معروفتر بود

۱ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم‌صفحه۱۰۴.
۲ــ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار جلددوم صفحه۲۸.

ترکان خاتون بامحمود پسر چهارساله‌اش درموقع مرك شوهرش ملکشاه دربغداد بود و بیدرنگ بخلیفه **مقتدی** فشار آورد، که با فرزندش همراهی کرده تاج وتختش راتامین نماید، وپس از موفقیت دراین امر، خود بجای پسرش زمام اموررا بدست گرفته مأمور عالی رتبه چاپاری باصفهان فرستاد، که **برکیارق** پسر بزرگ ملکشاه‌را که‌از زن‌دیگرملکشاه بنام **زبیده** بود دستگیر نماید ولی فرزندان نظام‌الملك در این باب پیشدستی کرده و برکیارق راکه ۱۲ساله بودقبلاحرکت داده وبری بردند، ودر همانجا اورا برتخت نشاندند، ترکان‌خاتون پشت‌سرماموری که‌فرستاده بودحرکت‌کرد، واصفهان‌را اشغال‌نمود ، اماچیزی نگذشت که مورد حمله حامیان برکیارق واقع شد ، ولی با پرداخت مبلغی پول قضیه بمسالمت‌انجامید، کمی بعداز این قضیه‌ترکان خاتون **ملك اسماعیل** برادر زبیده را بوعده ازدواج تحریك کرد ، که برقیب پسرش حمله‌ببرد ، لیکن نامبرده شکست‌خورد، و**برکیارق** دوسال بعداز فوت ملکشاه دربغداد رسما معرفی گردید.

اما آن هم‌باشداید ومحن خاتمه یافت، چه‌**توتوش** عم‌پدری و بانی سلسله شامات علم طغیان برافراشته وبالاخره‌این‌پادشاه جوان‌رادستگیر کرد وباخود باصفهان برده‌زندانی‌نمود، درآنجا تصمیم‌گرفته شد اورا کورکنند، لیکن نابرادری وی **محمود** بمرض آبله ناگهان درگذشت وبرکیارق‌درنتیجه دوباره‌برتخت نشست‌ودرواقع‌یك‌قسمت‌این‌موفقیت بواسطه‌ناپدید شدن ترکان خاتون از این صحنه بوده است ، که کمی قبل از این بقتل رسیده بود.

برکیارق توتوش را دوسال بعدمغلوب ومقتول ساخت و عم یاغی‌دیگری‌راهم بدست یك غلام بچه‌ای‌بموقع ازمیان‌برداشت، ودرجریان این وقایع مهیج حیات‌**برکیارق** مورد سوء قصد یکی از فدائیان اسماعیلی واقع‌گردید ، ولی او از این خطر جسته و جان بسلامت در برد. در سال **۴۹۲** هجری **محمد** فرزند دیگر ملکشاه بنای شورش و طغیان راگذاشت ، **مؤید الملك** لایق‌ترین فرزند **نظام‌الملك** که **برکیارق** ویرا معزول ساخته و اوهم تبدیل بیك دشمن جانی شده بود ، با اوهمدست شده بنای‌کمك وهمراهی را گذاشت .

کمی بعد از آن **برکیارق** بدرود حیات‌گفت ، و برادرش محمد ، ولیعهدملکشاه، دوم طفل پنج ساله راگرفته وکورکرد و بدین ترتیب قدرت تام و تمامی بدست آورد . **محمد**،سلطان بلا معارض قلب امپراطوری گردید و در سلطنت او جنگ و پیکار با فدائیان اسماعیلی لاینقطع دوام داشته است .

آل باوند

در این زمان ایالات**قومس** و **طبرستان** و**گیلان** و **ری** تحت تصرف **آل‌باوند** که برای باردوم براین خطه حکومت‌یافته بودند قرارداشت، ۱ و **اسپهبد حسام‌الدوله** شهریار بن **قارن** فرمانروای این نواحی بود . بطوریکه **ظهیرالدین‌مرعشی** مینویسد:

۱ ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران‌صفحه ۱۵۱

محمدبن ملکشاه نزد حسام‌الدوله شهریار فرستادکه باید برای اظهار اطاعت نزد ما بیائی چنانچه از اجرای این امر خودداری نمائی ، حکومت ولایات مذکوره را از تو خواهیم گرفت . اسپهبد پاسخ داد بااین وضع تمایلی بحکومت ندارم و سلطان هرکسی‌را که مایل است بفرمانروائی برگمارد،سلطان محمد در سال ۵۰۰ هجری شخصی‌بنام**سنقر بخاری** را بامیری آن ولایت تعیین نمود و با پنجهزار سوار بمازندران فرستاد . اسپهبد شهریار در **ساری** با سنقر تلاقی نمود و پسرش **نجم‌الدوله** با **سنقر** جنك سختی نمود ، در پایان سنقر مغلوب گردیده باصفهان نزد سلطان محمد رفت ، سلطان محمد بعد ازاین‌شکست نزد اسپهبد شهریاربن قارن پیغام فرستاد ،که ما نگفته بودیم سنقر با شما جنك‌کند ، وازآنچه رفته است درگذشته‌ایم، ولی‌اسپهبد شهریار یکی از فرزندان خود را نزد ما بفرستد ، تـا با ما خویشاوندی نموده و همراه باشد . اسپهبدگفت‌سلطان باید قسم یادنماید که بفرزند وی‌گزندی نرساند ، سلطان توسط فرستادگان خود اطمینان داد وقسم یاد نمودکه بفرزند اسپهبد شهریار صدمه و آزاری نرساندپس از آن اسپهبد فرزند خود **علاءالدوله** علی‌بن شهریار را بطوریکه **ابن اسفندیار** تصریح نموده: (از راه **آسران و سمنان** گسیل‌داشت، در آن تاریخ **قلعه استوناوند** و قلعه **منصوره‌کوه دامغان** در دست ملاحده اسماعیلی بود، اتفاق را حشم ملاحده‌از منصوره‌کوه بدامغان‌آمده بودند ، **قججز** برایشان تاختن‌برد، و حرب افتاد بسیاری ازملاحده‌را بکشت ، واز آنجا بعلاءالدوله علی‌پیوست‌وپیشکاری او بر دست‌گرفت که حقوق نعمت **حسام‌الدوله** بروبود ، و چند نوبت پناه بخدمت‌اوکرده‌بود، ودر رکاب **اسپهبد** باصفهان شد ۱) علاءالدوله علی‌بن شهریار باصفهان رسیدوسلطان را از وی خوش آمد ، خواست خواهر خود را باو دهد وی‌گفت این ازدواج بر برادرم نجم‌الدوله‌قارن‌بیشتر برازنده‌است ، و **سلطان‌محمد** خواهر خودرا در حضور**علاءالدوله** بعقد نجم‌الدوله قارن درآورد ، و علاءالدوله به طبرستان مراجعت نمود ولی دراین موقع بین دوبرادر خصومت‌افتاد و نجم‌الدوله به بغداد واصفهان نزد سلطان رفت و سلطان‌خواهر خودرا در اصفهان بوی‌سپرد و در همانجا ازدواج نمودند ۲ سپس نجم‌الدوله با نعمت و جهاز بسیار روی بطبرستان نهاد . چون **نجم‌الدوله قارن** به **سمنان** رسید حسام‌الدوله تا بفریم باستقبال وی آمد و پسرخودرا درکنار گرفت و **قلعه‌کوزا** را باو سپرد و ازاین تاریخ ببعد نجم‌الدوله قارن عملا فرمانروا بود . سلطان محمدبن ملکشاه را پسر کوچکی بود بنام **ملك احمد** ، سلطان وی‌را بشخصی بنام سنقرکوچك سپرد و ولایات ری و آوه و ساوه و اران و خواروسمنان و رویان ولارجان و طبرستان وگرگان بدو سپرد . سنقرهر نایبی که بآمل میفرستاد نجم‌الدوله قارن اورا بیرون‌میکرد .

بطوریکه **ابن اسفندیار** و **ظهیرالدین مرعشی** مینویسند . علاء الدوله علی بن شهریار دراثر اختلاف با برادر خود نجم‌الدوله بخراسان نزد**سلطان‌سنجر** رفت ولـی در اینموقع حسام‌الدوله شهریار و مدتی بعد نجم الدوله بدرود حیات گفتند، وعـلاءالـدوله‌علی نیز بعد از رستم‌پسرنجم‌الدوله بسلطنت رسید . شهریاران **آل‌باوند** تاسال ۶۰۶ هجری‌در

۱ ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم صفحه ۳۵

۲ ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۳۶

تمام مازندران . گیلان . ری . قومس حکمرانی داشتند ۱ و مدت فرمانروائی این دوره یکصد و چهل سال بقرار زیر میباشد :

۱ ـ **اسپهبد حسام‌الدوله شهریار بن قارن** ۳۷ سال از ٤٦٦ تا ۵۰۳ هجری این سنه اخیر سال‌وفات او نیست بلکه سال‌واگذاری سلطنت به پسر خود نجم‌الدوله قارن است و سال وفات او حدود (۵۰۹) بوده است (بیست‌مقاله‌قزوینی)

۲ ـ **نجم‌الدوله قارن پسر شهریار** ۷سال از۵۰۳ هجری تا۵۱۰هجری

۳ـ **شمس‌الملوك رستم پسر نجم‌الدوله** ٤سال از۵۱۰هجری‌تا۵۱٤ هجری

٤ ـ **علاءالدوله‌علی پسر حسام‌الدوله** ۲۱ سال‌از۵۱٤هجری‌تا۵۳۵ هجری

۵ ـ **شاه غازی‌رستم پسر علاءالدوله** ۲٤سال از۵۳۵ هجری تا۵۵۸هجری

٦ ـ **علاءالدوله حسن پسر شاه‌غازی** ۹سال از۵۵۸ هجری تا۵٦۷هجری

۷ ـ **حسام‌الدوله اردشیر پسرحسن** ۳٤سال از۵٦۸هجری تا٦۰۲هجری

قصیده معروف **ظهیر فاریابی** (سپیده دم‌که هوا مژده بهار دهد) درمدح این حسام‌الدوله است (بیست مقاله قزوینی)

ظهیرالدین مرعشی در مورد حکومت حسام‌الدوله اردشیر مینویسد : ۲ (وی‌پس از سوگ پدر **بمبارزالدین‌ارجاسف** نوشت‌تالشگرراکه بسرحد خراسان بود بازآورد و امراء وعمال باطراف ولایت خود فرستاد مثلا **اصفهبد ارجاسف** را به‌کشواره فرستاد ، و زمام اختیار آن ملك را بدو داد ، و امیر آخور یرنقش را به **بسطام**منصوب فرمود ، و امیرمنگو را **بدامغان** امیرگردانید،وطغو تیمور را بولایت **ویمه** و **دماوند** و**سمنان** حاکم‌گردانید ، و اختیار **فیروزکوه** را **بمهربن‌دارا** داد (۵٦۸ هجری) .

۸ ـ **شمس‌الملوك‌رستم‌شاه‌غازی** ٤ سال از٦۰۲ تا ٦۰٦ هجری.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ٦۰٦ به تسخیر **مازندران** پرداخت و سلسله باوندیه را منقرض ساخت. البته ایالت**قومس** وری که‌شاهراه‌بزرگ شرق وغرب ایران از آن میگذشت مانند همیشه دستخوش حوادث‌گوناگون بودو هرزمانی در اختیار یکدسته از مهاجمین قرار میگرفت ، تا وقتیکه **سلجوقیان** در اوج قدرت بودند عملا جزء متصرفات آنان محسوب میشد . ولی بعد از مرگ **سلطان سنجر** و انحطاط و سقوط امپراطوری **سلجوقیان** تا سال **٦۰٦** در اختیار شهریاران **آل باوند** قرار داشت و همانطوریکه در صفحات گذشته نیز بیان گردید ایالات قومس و ری در این عصر مرکز انقلابات و ایجاد آشفتگی‌های فرقه **اسماعیلیه** بود و مردم این نواحی ازترس عمال‌آنان‌آسایش‌نداشتند و برج و باروی شهرهارا بوسیلهٔ نگهبانان شبانه‌روزی حفاظت مینمودند . گاهی نیز اتفاق میافتادکه فرمانروایان‌آل باوند برآنان غالب میشدند. مطابق نوشته**ابن‌اسفندیار**:

اسپهبد رستم بن علاءالدوله علی شخصی‌بنام**سابق‌قزوینی** را از طرف خود به فرمانروائی **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** و **جاجرم** و **یارگمند** برگزید . سابق کار

---

۱ ــ تاریخ طبرستان ومازندران و رویان صفحه ۲۳۳

۲ــتاریخ طبرستان‌ورویان‌ومازندران صفحه۱۰۸

فرقه **اسماعیلیه** را که برآن نواحی تسلط یافته بودند بجائی رساندکه جرئت نداشتنداز گردکوه دامغان پا بیرون نهند و از **سمنان** تا حدود **نیشابور** را چنان امن نمود که بقول نویسنده مذکور (مرغ در هوا از بیم او پرواز بحساب‌کردی) و اسپهبد از او کاملا راضی بود ومورد عنایت خاص وی واقع‌گردید . ولی سابق بعد از مرگ اسپهبدرستم‌برای تهنیت نزد فرزندش **علاءالدوله حسن** بن رستم‌که‌پس از پدر سلطنت یافته بود رفت ، و علاءالدوله حسن بن رستم را از او خوش نیامد و بالاخره درجنگی‌که بین او ولشگریان علاءالدوله حسن بن رستم اتفاق افتاد بقتل‌رسید[1] (۵۵۸هجری)

سلطان سنجر

سنجر درسال ۴۸۹هجری بسلطنت**خراسان**تعیین‌گردید وپس‌ازشکست برادرزاده‌اش **محمود** در **ساوه** کار او بالا گرفت و در ردیف سلاطین بزرگ سلجوقی در آمد و مدت چهل‌سال سلطنت نمود ، سلطان سنجر در سال **۵۴۸** هجری در جنگ با غزهامغلوب و اسیر شد .

غزهااز این فتحی‌که‌نصیب آنها شده‌بود مست بادهٔ غرور شدند و بشهرهای‌خراسان حمله‌کردند و تمام ذخائر و خزائن و اموالی را که سلجوقیان اندوخته بودند به یغما بردند . ایشان بغارت و تاراجی که میکردند اکتفا ننموده دست به شکنجه و آزار اهالی بدبخت‌گشودند . رسمشان برای‌شکنجهٔ اسرا اغلب براین بودکه دهان آنهارا ازخاك پر کرده و باچوب‌آنرا درحلقشان فرو میبردند . گلی‌که بدین ترتیب درست میشد معروف به (قهوه‌غز) بود .

آنها از **مرو** به **نیشابور** تاختند و در آنجـا بقدری کشتارکردند ، که اجساد کشتگان در زیر خون دیده نمیشد . **انوری** در قصیده‌ای که بهمین مناسبت سروده‌است میگوید :

شاد الا بدر مرگ نیابی مردم   بکر جز درشکم مام نیابی‌دختر

سنجر مدت **چهار سال** در حبس غز ها بود ، در این‌مدت غزها با او با کمـال احترام رفتار میکردند ، ولی در عین حال کاملا مراقب او بودندکه فرار نکند ، معروف است‌که غزها سنجررا روزها برتخت می‌نشاندند **وشبهااورا درقفس میکردند**، بالاخره سنجر در یك موقع‌که غزها بشکار رفته و اوراهم با خود برده بودند تدبیر کرده هنگـام اشتغال بشکار گریخت ، ولی چون بشهر **مرو** رسید ، ویرانی شهر و اوضاع آشفته و خراب آنجا را دید چنان متأثر و دلشکسته گردید ، که از حیاتش بیزار شده و بالاخره در هفتاد و سه سالگی با قلبی آکنده از تألم وتأسف درگذشت (۵۵۲هجری)

بعد از مرگ **دلخراش** سلطان **سنجر** هرج و مرج در ایران راه یافت و تا چهل سال طوایف مختلفسلاجقه باهم درجنگ‌وستیز بودند. آخرین پادشاه این‌سلسله طغرل سوم میباشدکه درسال۵۹۰هجری بدست**تکش**مغلوب گردید .

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم ص۱۰۴ و۱۰۸

خوارزمشاهیان

درسال ۵۹۶ هجری **علاءالدین محمد** معروف به‌خوارزمشاه که حالات او بی‌شباهت بحالات سنجر نیست درخوارزم بسلطنت‌رسید وی ازهرطرف به بسط متصرفات‌خود پرداخت وطولی نکشید که‌حدودممالك او از یکطرف به‌**بلخ** و ازطرف دیگر **بکرمان**‌منتهی گردید. **علاءالدین** بخاك **قراختائی گورخان** حمله برد ، ولی درهمان وهله اول شکستی سخت خورد. ولی‌درسال‌بعد بهمدستی **عثمان** حکمران‌**سمرقند**نصرت یافته‌جاه وجلال ازدست‌رفته رادوباره بدست‌آورده ولایات غربی قراختائیان را توانست بتصرف درآورد. درسال۶۰۶ هجری **مازندران** **دقومس** **وری**رانیز تسخیر نمودو شمس‌الملوك **رستم‌شاه‌غازی**آخرین پادشاه سلسله‌دوم **آل باوند** را بوسیله **ابوالرضا علوی** مامطیری بقتل رسانید . درسال ۶۰۷هجری یکسال بعد از این فتح سمرقند را نیز گرفت و آنجارا پایتخت خود نمود . محمد ولایات هندوستان سلسله غور را ضمیمه قلمرو خود ساخته و دو ولایت غور وغزنه را نیز متصرف‌شد .

علاءالدین محمد وقتی‌که غزنه را تصاحب نمود، درآرشیو آنجا نامه‌هائی از خلیفه بدست آورد که در آنها خلیفه سلاطین غوری را باتحاد با **قراختائیان** علیه **خوارزمشاه** اغواکرده‌بود . محمد از این مدرك و کینه‌جوئی خلیفه نسبت بخودش برآشفت و در سال **۶۱۲**هجری شورائی در خیوه تشکیل داده و ناصررا باتهام اینکه جزو ملاحده **اسماعیلی** و مخالف اسلام است از خلافت خلع نمود و یکی از فرزندان علی(ع) را بخلافت منصوب داشت و به پشت‌گرمی مدارك و دست‌آویزهای مشروع و قانونی بطرف ایران پیش آمد و سعد، اتابك‌فارس را دستگیر کرد ، و اتابك آذربایجان را هم منهزم و متواری ساخت . خلیفه سفیری نزد علاءالدین محمد فرستاد اما او سفیر را تحقیر نمود ، وی از **همدان** عازم بغداد که در آنوقت طعمه آسانی برای او بود و آنچه میخواست میتوانست در بـاره آن بموقع اجرا بگذاردگردید . ازقضا برف فوق‌العاده‌ای بارید و هوا بشدت سردشد ، ناچار از عزمی‌که داشت منصرف شد و دارالخلافه از حمله او مصون ماند ، ولی خلیفه ازترس سلطان محمدخوارزمشاه، از **چنگیزخان مغول** که فرسنگها دور بود استمداد نمود،آری معتقدندکه این خلیفه عباسی یعنی رئیس اسلامیان آن عصر برای حفظ موجودیت خود ، وحشیهای تاتار را دعوت‌کرده و واداشت‌که بممالك اسلامی حمله‌ور شده و آن فاجعه عظیم تاریخ‌بشریت‌را بوجود آورند . جریان این فاجعه بزرك‌که منتهی بانقراض خوارزمشاهیان و نابودی ملك و ملت ایران و دول اسلامی گردیده است در فصل آینده بیان خواهد شد.

فصل سیزدهم

عصر استیلای مغول و تاتار

حمله مغول

تموچین(چنگیزخان) مغول رئیس قبیله و فرمانروای مقتدر **تاتار** ، در ابتدا با **سلطان‌محمدخوارزمشاه** روابط دوستانه داشت . خان مغول سفرائی با هدایا ، بدربار خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که (امیدوارم همیشه بین ما صلح و مسالمت برقرار باشد و من تورا مانند عزیزترین فرزندان خود میشمارم) سلطان **خیوه** پس از اینکه‌ازقدرت و قوت ارتش چنگیز بوسیله یکی از سفراء که اصلا از اهل خیوه بود آگـاهی یافت هیئت سفرا را که مرکب از سه‌نفر بود با جواب دوستانه مرخص‌کرد . بعد از سفارت مزبور طولی نکشید که چنگیز خان از سه‌نفر از بازرگانان خیوه مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چندنفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به**خوارزم** فرستاد تا پوستهارا فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری‌کنند . کاروان ثروتمندمغول‌چون بشهر **اترار** رسید فرماندار آنجا بمال بازرگانان طمع‌کرده و آنان را دستگیر نمود و به خوارزمشاه‌گزارش دادکه آنها جاسوسند و احتمال هم میرود که راست گفته باشد . وی کسب تکلیف نمود و خوارزمشاه هم فرمان داد تا بازرگانان را بقتل برسانند . فرماندار مزبور فرمان‌بالارا اجراکرد . چنگیزخان‌که شاید قبلاهم بتحریك **ناصر** خلیفه عباسی‌که شرح آن‌در **فصل‌گذشته** بیان‌گردید مترصد بهانه‌ای‌برای سرکوبی خوارزمشاه بود،ازموقع استفاده‌کرده سفیری بدربار خوارزمشاه فرستاد تافرماندار خوارزم راتسلیم‌نماید، یامنتظر جنك باشد. سلطان محمدکه ازفتوحات خود مست نخوت و غرور بود سفیر چنگیز راکشت وبدین‌ترتیب آتش‌نفاق‌رادامن‌زد،**در**سال **۶۱۶** هجری‌درست‌یکسال بعدازآنکه**چنگیزخان** تصمیم بجنگ باخوارزمشاه راگرفته بود. سیل انهدام وبرباد دهنده‌ای بحرکت درآمد و بطرف ماوراالنهر سرازیرگردید . **سلطان محمد** باچهارصد هزارتن لشگر بمبارزه با چنگیز آمده‌بود ولی در بین ناحیه **اوش وسنگر** از **جوجی** پسرارشد چنگیزباتلفات زیاد

شکست خورد. سلطان‌محمد پس‌از این شکست،سخت، ابتکاررا بدست دشمن‌داده ومصمم گشت ازمواجهه بالشگر مغول احتراز نموده بجای‌آنکه شهرهای عمده کشور خود را سنگر بندد پیش خود تصورمیکرد مغولها همینکه مقداری غنیمت گرفتند . از حمله بشهرهای مستحکم خودداری نموده وباغنائم بکشور خودمراجعت مینمایند. این‌نقشه غلط زمینه خوبی برای حمله بدست چنگیزخان داد زیرااو حالا میتوانست با فراغ بال لشگریان خود را تقسیم و دسته بندی‌کرده بدون اینکه بیم روبروشدن بایك سپاه سنگین دشمن‌را داشته‌باشد هرکدام رااز یك‌طرف روانه حمله بیك‌شهر نماید.

چنگیز دوپسر خود **جغتای و اوگتای** رامأمور تسخیر **اترار** نمود. جوجی پسر دیگرش‌ابتدا خوارزمشاه‌راشکست‌داده سپس‌ازآنجا بطرف شمال متوجه‌شد ویك سپاه‌پنجهزار نفری نیزمأمور تسخیر **خجند** گردید . چنگیز خود نیز بهمراهی پسرکوچکش **تولی** با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شد. محاصره اترار مدت شش ماه طول‌کشید وچون حاکم شهرمیدانست چنگیز انتقام سفرای خودرا ازاو خواهدکشید تا آخرین لحظه پایداری‌کرد ولی چون بالاخره از سلطان جبان وبزدل خیوه باوکمك نرسید با وجود ابراز شهامت و شجاعت مأیوسانه اهالی،شهر بتصرف دشمن درآمد وحاکم آنرازنده دستگیر وبحضورچنگیز آوردند چنگیز فرمان داد نقره را داغ‌کرده درگوش وچشم اوبریزند .

شهر **بخارا** نیز بباد چپاول وغارت‌رفت وبعدطعمه حریق شد وتلی‌ازخاکستر گردید، پس‌ازفتح‌بخارا چنگیز عازم‌سمرقند شد،این شهراستقامتی بخرج نداد وتسلیم شده‌موردهجوم و غارت لشگریان مغول واقع گردید ودرواقع درشهر **سمرقند** پس‌ازحمله‌مغول دیگرکسی باقی نماند .

تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه

علاءالدین محمد بزدل، از **سمرقند** بطرف **بلخ** فرارکرد وقصد داشت به **غزنه** پناهنده‌شودولی درراه ازاین‌خیال‌منصرف شدوراه **نیشابور** رادر پیش‌گرفت. **جلال‌الدین خوارزمشاه** پسرشجاع‌و دلاورا وعبث‌التماس‌کردکه باواجازه داده شوددر مقابل **سیحون** بالشگر مغول روبروشود ، اوبا یك‌حرارت جوانمردانه‌ای فریاد میکرد وبه پدرش میگفت که‌برای احتراز ازدشنام ونفرین رعایاهم شده‌لازم‌است بامغول مبارزه‌کنیم زیراآنهاخواهند گفت‌که ایشان تا حالا بواسطه مالیات و باج و خراج سنگین در فشارمان‌گذاشته بودند، و اینك‌که روز بلا و مصیب است ما را ترك‌گفته به‌تاتارهای وحشی ودرنده میسپارند . ولی علاءالدین محمد زیربار نرفت نه‌خود جنگید ونه اختیار لشگر رابدو سپرد، وهمینکه شنید مغولهااز سیحون‌گذشته‌اند از **نیشابور** واز همان خطی‌که **داریوش‌سوم** آخرین پادشاه سلسله هخامنشی‌ازجلو اسکندرمقدونی فرارکرده بوداز جهت مقابل فرارکرد وپس‌از گذشتن ازشهرهای **دامغان و سمنان و ری** به **قزوین** رسید .

چنگیز از **سمرقند** دودسته قشون‌که هریك مرکب ازده هزارنفر بودبدنبال سلطان محمد خوارزمشاه فرستادنام سرداران دودسته‌قشون فوق‌الذکر **جبه و سبتای (سوباتای)** بود آنها دستور داشتندکه اورا تعقیب نموده ودستگیر سازند.

درجهانگشای جوینی درباره‌حمله بشهرهای **قومس** چنین‌نوشته شده‌است: (سبتای ازراه **قومس** بشتافت وچون **بدامغان** رسید مهتران ایشان پناه **بگردکوه** بردند، جماعتی رنود بماندند ، بایلی رضا ندادند شبهنگامی بیرون آمدندو بردر حصارکوشش کردند و از هردو جانب معدودی چندکشته شدند. و از آنجا **بسمنان** رسیدند در **سمنان** بسیار خلق بکشتند ودر **خوار ری** همچنین، وچون **بری** رسیدند. قاضی با جمعی از اعیان پیش‌آمد وایل شد ۱

بالاخره قشون **جبه** و **سبتای** درری‌بیکدیگر پیوسته وآن شهررا قتل‌عام نمودند .

سلطان محمد که دراین موقع در **قزوین** بوددر آنجا در صدد مبارزه بامغولها برآمد ولی‌درحینی‌که مشغول گردآوری لشکربود، خبرسقوط **ری** منتشرشد. دراینجاروحیه ضعیف ووحشت زیاده ازحد سلطان در لشکریانش نیز تأثیرکرده همگی متفرق گـردیدند و سلطان بعد ازاینکه نزدیك بودبدست مغولها اسیرشود ازراه **گیلان بمازندران** فرارکرد و ازآنجا بوسیله‌کشتی **بجزیره آبسکون** ۲ در **دریای خزر** رهسپار گردید ، خوارزمشاه دراین موقع سخت مریض بودوقتیکه خبررسیدکه لشکـریان مغول در**لاریجان** قلعه‌ای را که پناهگاه حرم وفرزندان او بود تسخیرکرده و پسران‌کوچك او را کشته و دختران و خواهران اورا باسیری نزدچنگیزکه درحوالی **طالقان** توقف داشت برده‌اند . تاب این همه مصائب رانیاورده درشوال سال **۶۱۷** درهمانجا جان سپرد واز خود نامی خیلی ننگین بیادگارگذاشت ،وکشورایران یك سره موردتاخت وتاز قوم وحشی و درنده مغول واقـع گردید. اکنون نوشته **یاقوت حموی** جغرافی‌دان عالی‌مقام اسلامی راکه در اینموقع از جلولشکریان مغول بامخاطرات زیادخود راباسلامت به **مرو** رسانیده است، و گوشه‌ای از فجایع این‌قوم وحشی‌را میرساند برای خوانندگان بیان‌مینماید، وی‌عدهٔ علماء ودانشمندان ونویسندگان وکتابخانه‌های **مرو** راتوصیف میکند ودرباره مردمان‌آن بایك جوش وخروش غریبی فریادمیزند ومیگوید (بچه‌های‌آنان همچون مردان.جوانانشان قهرمان ،وپیرانشان امام‌بودند) پس‌ازاین اوبه این‌شرح زاری وسوگواری میکند (کفارمغول وآن اهریمنان‌دیو سیرت به خانه‌های شهرریختند وتمامی مردم راپایمال. قصوروعمارات شهررا چون خطوطی که ازصفحه تاریخ‌محوشود محوونابود ساختند، وآنهارا به‌لانه‌های جغدوکلاغ مبدل نمودند بطوریکه جزناله بوم‌وطنین بادصدائی ازآن ویرانه‌ها شنیده نمیشد)!

ابن اثیر شماره‌کشتگان **مرو** را هفتصد هزارو **جهانگشای جوینی** بیش از این قلمدادکرده است، **تولی** پسر**چنگیز** ازویرانه‌های سوخته **مرو** به **نیشابور** رفت اهالـی نیشابور دراین‌موقع‌آماده دفاع‌شده سه هزار سنگر برای‌پرتاب‌کردن زوبین وغیره در دور شهرساختند وپانصد منجنیق‌کارگذاشته‌بودند، مغولها هم‌درمقابل، وسایل‌قویتری برای‌تسخیر شهربکاربردند وشهررا بقهر وغلبه‌گرفتند وتمامی جانداران حتی **سگ** و **گربه** راقتل عام کردند، برای اینکه ازاین‌فتح‌نمایان خودشان یادگارمخوف ودهشتناکی باقی‌گذارده‌باشند

۱ــ جهانگشای جوینی صفحه ۱۱۵

۲ــ طبق نظریه مرحوم دهخدا درص ۲۷الف لغت نامه دهخدا این جزیره را در حال حاضر آب گرفته است.

مناره‌هائی ازکله کشتگان بنا کردند. کلیه ابنیه وعمارات راکوبیده وباخاك یکسان نمودند، ازجمله چنگیز قبل ازاینکه ازهندبطرف شمال حرکت کند حکم دادکه اسراء مقدار زیادی برنج برای مصرف قشون پاك کنند. بعد ازاینکه آن تیره بختان از ایـن کارفارغ شدند همه آنان رابقتل رسانیدند .

جلال‌الدین خوارزمشاه

چنگیزخان امپراطوری عظیمی راکه بنیان نهاده بودبین چهار پسرخود تقسیم کرد و پسرسومش **اوگتای خاقان** ،یعنی خان اعظم تعیین گردید. دوسال، بعدازمرگ چنگیزخان شورائی از بزرگان بریاست **اوگتای قاآن** تشکیل گردید و تصمیم گرفته شدکه بـرای خاتمه دادن بعملیات کشورگشائی سه اردوتهیه وهرکدام بطرفی فرستاده شوند. اول ازهمه نسبت به اعزام یك اردوی سی‌هزارنفری تحت فرماندهی **جرماغون** جهت حمله به سلطان جلال‌الدین وسرکوبی قطعی او به ایران اقدام گردید .

سلطان جلال‌الدین فرزند دلاور **سلطان محمد** خوارزمشاه بعداز اینکه خود را بوسیلهٔشنا در**رودسند** ازچنگ چنگیزخان نجات داد. باقیمانده سپاهش راتاحدود دوهزارنفر جمع کرد و**بهند** رفت، درآنجانیزچون وضع‌را مساعد ندید در سال **۶۲۰ هجری** بایران آمد وازراه **کرمان** به **فارس** رفت، **اتابك سعد** ابتدا بااو بدرفتاری نمود ولی بعداً او رابدامادی خودبرگزید. مغولان وقتیکه ازقسمت ایران شمالی کناره گرفتند برادرکوچکتر **جلال‌الدین** موسوم به **غیاث الدین** ، **خراسان** . **مازندران**. **قومس**. **ری** و **اراك** رابتصرف درآورد ولی‌بواسطه سستی‌وبیحالی وعیاشی وهوسرانی، مردی نبودکه بتواننداین بلاد نیمه خراب رامرمت واصلاح کند، بنابراین قشون از او سربرتافته تحت لوای بـرادر ارشدش جمع‌شده‌ودرسلك متابعانش درآمدند،چون‌اونیزدراینوقت پادشاه‌ولایات شمالی‌ایران بود، **غیاث الدین** ناچار ازوی اطاعت نمود . **جلال‌الدین** پس از تحکیم مبانی قدرت خودبعنوان **شاه‌خوارزم** عازم جنگ با **خلیفه ناصر**دشمن پدرش گردید وقشون‌خلیفه‌را درکمینگاهی شکست‌داد وفتح قاطعی ازاین‌راه حاصل‌نمود ودشمن را مغلوب وتا دروازه‌های پایتخت تعقیب کرد، ولی بـرای گرفتن **بغداد**کوشش نکـرد و بطرف شمال روانـه شد و **آذربایجان**رااشغال نمودوسال بعد قلمرو **اسماعیلی‌ها** رابباد قتل‌وغارت داد ونیزقوای مغول را در**قومس** و**دامغان** مغلوب ساخت، مغولان بعداز این‌شکست باعده خیلی‌زیادتری ظاهرگردیده وعده کمی از سپاهیان ایرانی را که مأموریت اکتشافی داشتند تا **اصفهان** مرکز اردوی **جلال‌الدین** تعاقب نمودند،نیروی مغول که ازپنج لشگرترکیب یافته بود ، برآن شدکه شهررا محاصره کند ولی‌سلطان ازشهرخارج شده مصمم گشت که درصحرای باز بامغولان پیکارنماید ، هرچند **جلال‌الدین** رابرادرش **غیاث الدین** درمیدان جنگ تنها گذارده پی‌کارخویش رفت معذالك این‌سربازمتهور وبی‌باك سرگرم جنگ بادشمن گردید و قشون مغول رامغلوب ساخته **تاکاشان**آنها را راند. **جلال‌الدین** چنین‌پنداشت که جنگ‌را برده است ولی‌وقتی‌که بنای پیشروی‌راگذاشت یکدفعه مورد حمله یکدسته ازلشگریان زبده

مغول که در کمین گاهی پنهان بودند واقع شد و آنها جناح چپ اورا شکست دادند. جلال الدین مردانه جنگ و گریز کرده تا بالاخره در وسط جمعیت دشمن، راهی باز کرد و رو بهزیمت نهاد، وی در چند جا با لشگریان مغول جنگ تن بتن نموده و حریفان خود را بقتل رسانید، جلال الدین در سال ۶۲۸ هجری در موقعی که در **صحرای مغان** در انتظار جمع آوری سپاهیان متفرق و پراکنده خود بود، شبانه مورد هجوم لشگریان مغول قرار گرفت ولی جان بسلامت برد. و بعد از این واقعه نقشی که داشت فقط نقش یکنفر فراری بود. جلال الدین تا یکمدت **گنجه** را در تصرف داشت و بعد از اینکه چندین دفعه از دست مغولان جان بدر برده بود بدست یکنفر از ایلات کرد که در پی لخت کردن فراریان بود بقتل رسید. و بدین ترتیب حیات یکی از شجاع ترین و متهورترین وجسورترین سربازان نامی ایران خاتمه یافت.

خرابی دامغان بدست فرقه اسماعیلیه

بعد ازمرگ **اوگتای قاآن**، بیوه اش، **ارغون** را حاکم ولایات غربی **سیحون** نمود، در حکومت ارغون مالیاتهائی که درابتدا بانظر مترجم مسلمانش گرفته میشد، فوق العاده سخت وغیرقابل تحمل بود **جوینی** در ضمن بیان احوال **شرف الدین خوارزمی** که از جانب **ارغون** حکومت **خراسان** را داشته در وقایع سال **۶۴۲** هجری چنین آورده است:

شرف الدین از **ری** کوچ کرد ودرمقدمه کس فرستاد و مالی برارباب **دامغان** حکم کرد. بیش از طاقت ایشان، محصلان چون آنجا رسیدند. زنان ومردان را بسینه و پای میاویختند تاکار بعجز و اضطرار رسید. بملاحده توسل جستند، و **دامغان** بدیشان دادند، و ملاحده **بدامغان** آمدند، وجمعیرا بکشتند و اکثر آنانرا **بقلعه گردکوه** بردند و آب برحصار بستند، وباره آن راباکوچه یکسان کردند، وغله کشتند، وهمچنین دیه و خانه‌ها را ویران کردند و **آمل** و **استرآباد** و **کبود جامه** هم براین منوال بود،

هلاکوخان مغول

بعد از مرگ **اوگتای قاآن** فرزندش **کیوك خان** مدت یکسال حکومت داشت. بعد ازکیوك خان **منگو بن تولی خان بن چنگیزخان** بقاآنی منتخب گردید. درجلوس او تصمیم بدوار دوکشی بزرگ گرفته شد، یکی از آنها بریاست برادر کوچکترش **هولاکوخان** که بعدها سلسله ایلخانان را تأسیس کرد. **بایران** اعزام گردید. (۶۴۹ هجری) بدین ترتیب هولاکو با سپاه زبده چنگیزی روانه گردید، ودستور داشت که ملاحده **(اسماعیلیه)** را قلع وقمع کرده ونیزخلافت را براندازد، این شاهزاده مغول زیاده از حد معمول به تأنی وآهستگی راه پیمود تا بعد ازسه سال طی طریق بحدود مأموریت خود رسید.

دراین زمان **علاءالدین محمد** وسپس فرزندش **سیدنا** موسوم به **رکن الدین** که طفلی نه ساله بود برفرقه اسماعیلیه ایران ریاست داشت، **هولاکوخان** از **خواف** و **تون** بقلاع اسماعیلیه که درآن موقع فاقد قشون صحرائی بود، شروع به حمله نمود. و پس از گرفتن چند قلعه با پنجهزارسوار وپنجهزارپیاده بپای قلعه **گردکوه دامغان** که یکی از

قلعه‌های مستحکم فرقه اسماعیلیه بود رسید . هلاکوخان دستور داد اطراف قلعه و پشت سر سپاهیان خندق گودی بکنندتا راه ازجلووعقب بسته شود. امامحصورین قلعه مقاومت مینمودند وشب نهم شوال سال ۶۵۱ هجری برلشگریان مغول تاخته وبیش‌از صد نفر ازآنان راکشتند مقارن این‌احوال محاصره شدگان **گردکوه** به **علاءالدین محمد** پادشاه ملاحده خبر دادند، که درقلعه وبا افتاده وبهمین علت نزدیك است قلعه ازدست برود. علاءالدین یکصد و ده‌نفرفدائی بکمك فرستادکه جزیکنفر بقیه سالم بقلعه رسیدند .دراینموقع آب در **گردکوه** چنان نایاب شده بودکه تنی‌چند ازمبتلایان به وبا آب حنای پای دختر یکی از بزرگان را که شب عروسی شسته بودخوردند ، وتصادفا بهبودی یافتند ، بدین تجربه مقدار زیادی حنا جهت معالجه طلبیده وهمگی بکاربردند واغلب شفا یافتند .

هلاکوخان موفق‌به فتح قلعه مستحکم **گردکوه** نشد و به یك رشته جنگهای‌متوالی علیه این فرقه پرداخت و در ذیقعده سال ۶۵۴ هجری رکن‌الـدین **خورشاه** پادشاه اسماعیلیان راکه در قلعه **میمون‌دز** بود وادار به تسلیم‌کرد و **قلعه الموت** را نیز فتح نمود، لشگریان مغول پس از تسلیم شدن خورشاه همه بستگان اوراکه میان **ابهر وقزوین** میزیستند ازکودك گهواره تا مردکهن سال کشتند، ولی‌ساکنین قلعه **گردکوه ولمبه‌سر** تا سه سال همچنان مردانه از خود دفاع مینمودند ، خورشاه بعداز چندی بمیل‌خود عازم خدمت **منکوقاآن** شد ولی سلطان مغول اورا نپذیرفت ، وی‌هنگامیکه برای وادر نمودن مدافعین گردکوه به تسلیم، بطرف **دامغان**میآمد بدست‌چند نفر از مغولان که همراهش‌بودند کشته شد و بدین ترتیب تسلط صدوهفتاد وچندساله این فرقه در ایران بپایان رسید .

هولاکوخان با راهنمائی **خواجه‌نصیرطوسی** در سال ۶۵۶ **بغداد** تاخت و آنجارا فتح نموده و **المستعصم بالله** آخرین خلیفه عباسی را دستگیر و اعدام نمود .

ارغون‌خان

بعد از **هولاکوخان** فرزند ارشدش **اباقاخان** بجای وی نشست و بعد از ۱۷ سال سال سلطنت در سال ۶۸۰ هجری بدرود حیات‌گفت . بعد از فوت‌آباقاخان دونفر رقیب نامزد سلطنت بودند ، یکی برادرش **تکودار**که بمناسبت قبول اسلام نام **احمد** را نیز گرفته بود ودیگری پسرش**ارغون** . بیشترامرای مغول اولی راترجیح داده و اورا بسلطنت برگزیدند و بلقب سلطان **احمدتکودار** بتخت سلطنت نشست . هر چند مسلمین از اسلام آوردن تکودار خشنود بودند . برعکس مغولها ناراضی بودند و بالنتیجه در سال ۶۸۲ هجری توطئه بزرگی از امراء و اعیان مغول بر علیه سلطان احمد تکودار بظهور رسید ، ارغون نیز در این شورش شرکت داشت، بهمین جهت درصفر سال ۶۸۳ هجری جنگ‌سختی بین **ارغون و امیرالیناق** سردار معروف سلطان احمد تکودار در حوالی **قزوین** روی داد ۱

۱ ــ دراین جنگ بودکه به شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ، قرن‌هشتم‌هجری که از مقربان خاص ارغون بود جذبه‌ای دست داد وازدستگاه سلطنت‌کناره جسته‌و بسمنان آمده و در سلك صوفیان در آمد

ارغون دراین جنگ شکست خورد و بطرف **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** عقب نشست ودرپایان **بکلات نادری** پناهنده شد ، **امیر الیناق** در حین تعقیب او آبادیهای بین **قزوین ودامغان** را غارت و خراب کرد . سلطان احمد تکودار در روز ۱۸ ربیع الاخر سال ۶۸۳ هجری طبق توطئه سرداران منول بقتل رسید وبجای او **ارغون** به پادشاهی برگزیده شد .

اولین اقدامی که ارغون خان پس ازوصول باریکه سلطنت نمود آن بود که پسر خود **غازان خان** را بحکومت **خراسان** ، **مازندران**، **قومس** . **ری** و **قم** منصوب نمود .

از جمله وزراء ارغون خان **ملک جلال الدین مخلص سمنانی** است که بعدازشهادت **شمس الدین محمد صاحبدیوان جوینی** در سال ۶۸۳ هجری منصب وزارت یافت و مدت پنجسال بدین کار اشتغال داشت . **ارغون خان** هفت سال در ایران سلطنت نمود، ودر سال **۶۹۰** هجری بدرود حیات گفت

غازان خان

بعد ازارغون، برادرش **گیخاتو** جایگزین اوشد ولی بعد از سه سال وهفت ماه به تحریک **بایدو** نبیره **هلاکوخان** بقتل رسید (۶۹٤ هجری) پس از **گیخاتو** ، **بایدوخان** به سلطنت نشست وی نیز بعد از هشت ماه بحکم **غازان خان** کشته شد .

جلوس **غازان خان** (۶۹٤ هجری) ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران میباشد این پادشاه هنگامی که زمام امور دولت را بدست گرفت جوانی ۲٤ ساله بود . در سن ۱۰ سالگی پدرش **ارغون** اورا در تحت اتابکی و پیشکاری **امیرنوروز** حکمران **خراسان** کرد ، چون غازان خان در زمان پدرش ارغون به دین اسلام گرویده بود ، پس از جلوس به سلطنت به **امیر نوروز** دستور دادکلیساها و بتخانه های تبریز را خراب نماید و بهمین جهت امرای منول نیز بجای کلاه های منولی همه عمامه بسر گذاشتند باهمه این احوال عده زیادی از شاهزادگان و امراء منول عمل غازان را نپسندیدندودرمقام مخالفت بر آمدند در ابتدای حکومت **غازان** شورشها و دسائسی بظهور پیوست که همه بی نتیجه و عقیم ماند و بشدت جلوگیری شد ، در اثنای یکماه بنا بقول **صاحب حبیب السیر** بیش از ۵ نفر از شاهزادگان و سی وهفت نفر از امراء منول بحکم **غازان** و **امیرنوروز** بقتل رسیدند ۱ عاقبت امیرنوروز نیز موردسوءظن سلطان واقع شد نوروز قبلا از موضوع باخبر شده بهرات گریخت ولی درپایان گرفتار گشته و بقتل رسید غازان خان به اصول مذهب شیعه تمایل زیادی داشت و بحرم حضرت سیدالشهدا در **کربلا** و امام رضا در **مشهد** . هدایا و نذرها و موقوفات بسیاری تقدیم کرد .

خرابیهای غازان در قومس

غازان خان در مراجعت از جنگ با سپاهیان نوروز قسمتی از **دامغان** مخصوصا آبادی قدیمی **مایان** راخراب کرد . شرح این واقعه در **تاریخ غازانی** عینا چنین است:

۱ ــ حبیب السیر جلد ۳ جزء اول صفحه ۸۱

وچون **غازان** به **بسطام** رسید روزی مقام فرمود چه خوانینی آنجا بودند ، واز آنجا **بدامغان** توجه نمود و پیش از آن **ابیشقا** برادر **الادور** را برسالت و بندگی ارغون‌خان فرستاده بود و اوچون واقعه شنیده بود ، در دامغان توقف نموده و تمامت‌اهل **دامغان** از شهر برخاسته بودند ، و بعضی باتفاق **شاه یلدوز** که والی **دامغان** بود **بگرد کوه** رفته، بعضی بحصار **دیه مایان** که جائی محکم است . از آن جهت **ابیشقا** باز گردیده و به **بسطام** به بندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت ، وچون‌رایات همایون‌**بدامغان** نزول فرمود هیچ آفریده پیش نیامده و ساوری و علوفه و ترغوترتیب نکرده بودند . **غازان خان** سخت غضب فرمودوچون اکابر و اعیان آنجا در **حصارمایان** بودند ، فرمود تا بیرون آیند ، ابانمودند و بمحاصره آن فرمان شد ، بعداز سه‌شبانه روز جنگ امان خواستند و بایلی در آمدند ، و مالی بسیار از نقدو جنس بدادند ، و جهت لشگر تغار و گاو وگوسفند بدادند ، غازان‌خان از غایت عاطفت ومرحمت‌گناه‌آن مجرمان ببخشید و فرمود تاحصار را خراب‌کردند و بعد ازجلوس مبارك فرمان شد تا آبادان‌کردند وبعد از آن بجانب **سمنان** روان شدند ۱

الجایتو و ابوسعیدایلخان

بعد از مرگ **غازان، الجایتو** پسر دیگر **ارغون** بسلطنت رسید (۷۰۳ هجری) و ملقب به **الجایتو محمد خدابنده** گردید **رشیدالدین فضل‌اله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیروی بوده است .

از جنگهای مهم الجایتویکی فتح **گیلان** است‌که در اوایل تابستان سال ۷۰۷هجری روی داد ودیگری تسخیر **هرات** بودکه در اواخرهمان سال بوقوع پیوست .

سلطان‌محمد خدابنده درسال ۷۱۵ هجری درشهر **سلطانیه** در اثر حمله شدید **نقرس** در سن ۳۵ سالگی درگذشت و بعداز او فرزندش **ابوسعید** که درهنگام فوت پدردر **مازندران** بود در دوازده سالگی بسلطنت برگزیده شد ، دراین زمان‌**امیر چوپان** منصب امیرالامرائی‌داشت و **خواجه علیشاه** را باتفاق **خواجه رشیدالدین فضل‌اله** کماکان بر امر وزارت‌گماشت ، در آن وقت بین این دو وزیر رقابت و خصومت پیدا شد که ناگزیر لازم‌آمد یکی از آن دوازمیان برداشته شود ، و قرعه این‌فال بنام‌**رشیدالدین** افتاد و بالاخره بقتل رسید و خانه و املاك او غارت شد و بستگانش بانواع زجر معذب گردیدند.

درابتدای سلطنت **ابوسعید، تیمور تاش** فرزند **امیر چوپان** در آسیای صغیر طغیان نمود و خود را **مهدی موعود** نام داد ، لیکن پدرش او را مغلوب ساخت . ولی **ابو سعید** ازگناه اودرگذشت‌و برای‌مرتبه‌دوم اورا بحکومت منصوب نمود ، در این‌موقع ابوسعید فریفته حسن‌و جمال **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** که او را برای یکی از نجبای مغول بنام **حسن جلایر** تزویج کرده‌بودندشد وامیرچوپان از تقدیم دختر به سلطان

۱ــ نقل ازتاریخ غازانی

امتناع ورزید و بااین عمل ملالت خاطرسلطان‌عاشق رافراهم نمود.

ابوسعید بعد ازاین مصمم شدکه **چوپان** وچوپانیان رایکسره نابود نماید امیرچوپان که ازقصد سلطان آگاهی یافت، نخست **رکن‌الدین صائن**وزیر راکه علیه وی نزدسلطان دسیسه مینمود بقتل‌رساند سپس‌لشگریان خود راکه عددآنها به هفتادهزارمیرسیدجمع‌آوری نمود و از ماوراءالنهر بمغرب حرکت کرد، اول بمشهد و پس از آن **بسمنان** ورود نمـود و در آنجا **شیخ بزرگ علاءالدوله سمنانی** را کـه از مشایخ کبـار صوفیه و مورد احترام ابوسعید بود بمیانجیگری نزد سلطان فرستاد لکن ابوسعید از **شیخ علاءالدوله** درخواست نمودکه ازاین میانجیگری صرفنظر نماید. **امیرچوپان** پیوسته پیش میآمد تا اینکه بفاصله یکروز راه بمقر ابوسعید رسید ، تااینجا جریان امور بروفق مراد بود. ناگهان بعضی ازامراء مهم‌با سی‌هزارتن او را رهاکرده بسلطان پیوستند ، ازاین پیش آمد نکثی دراحوال امیرچوپان روی داد ورو بعقب نهاد، پس ازورود به **ساوه** بـه **طبس** شتافت، متابعین اوپیوسته اورا ترك میکردند تااینکه عاقبت هفده تن‌با او بیشتر نماندند ، در آنجا مصمم شدبه **هرات** نزدملك **غیاث‌الدین کرت** پناهنده شود ولی پادشاه هرات بااو غدرنموده وی وسرکردگان عمده اورا خفه کرد.

دردوره حکمرانی **ابوسعید** کاری‌که قابل ذکرباشدنیست، اوبدون اینکه از خـود اولادی بجای‌گذارد ازدنیا رفت وکشور را بحال اختلال واغتشاش‌گذارد (**۷۳۹** هجری) **ابن بطوطه** درسفرنامه‌خودتصریح میکندکه ابوسعیدرا **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** مسموم نموده است .

اشاعه مذهب اسلام در کشمیر

خواجه عبدالحمید عرفانی درکتاب **ایران صغیر** یا تذکره شعرای پارسی زبان‌کشمیر درباره اشاعه مذهب اسلام در **کشمیر** می‌نویسد :

دراواسط قرن هشتم هجری **سید میرعلی‌همدانی** باتفاق **سید تاج‌الدین سمنانی وسید حسین سمنانی** پسران دائی‌اش **وسید مسعود وسید یوسف** وتقریباً **۷۰۰** نفراز سادات ایرانی برای تبلیغ مذهب اسلام بکشمیر مسافرت‌نمودند، ازهمراهان شاه همدان عده زیادی درخاك‌کشمیر ساکن‌گردیدند وبیشترسادات‌کشمیر ازاحفاد واولاد آنها میباشند. **سید تاج‌الدین** سمنانی ودونفر ازمریدان و همراهانش در شهر**سرینا گار** محله شهام‌پور مدفون هستند ، برادر سید تاج‌الدین سمنانی سید حسن سمنانی در یك مقبره نسبتاً زیبائی نزدیك اسلام‌آباد درحدود۶۰کیلومتری سریناگارمدفون است.

نهضت سربداران

همانطوریکه دربخش گذشته بیان گردید. **پس ازمرگ ابوسعید (۷۳۶هجری)** فرزند ذکوری ازوی بجانماند و ایلخانی که قدرت وی در سراسر کشور بسط یافته شناخته شده باشد، وجود نداشت، دستجات نیرومندی از حکام‌محلی بخاطر کسب قدرت با یکدیگر درمبارزه بودند، یکی‌ازدستجات اعیان‌لشگری وصحرانشین مغول وترك که **امیرارغوانشاه** ازخاندان **جانی‌قربانی** وقبیله مغولی**اویراتها**دررأس‌آن‌قرارداشت.**طوغای تیمورخان** راکه از بازماندگان **اوتچی گین**برادر**چنگیزخان** بودبه ایلخانی شناخت وددر**خراسان غربی وگرگان** مستقرشد، ولی باضعف قدرت وملوك‌الطوایفی این‌زمان اعیان لشگری‌و صحرانشین مغول وترك درناحیه‌های فوق تسلط سیاسی خویش راحفظ کردند .قدرت یاسای چنگیزی وسنتهای کشورداری مغولان واسلوبهای سبعانه بهره کشی فئودالی در ممالکی که سلاله‌های مغولی‌نژاد برآنها حکومت میکردند محفوظ ماند . دراین سالها بودکه براثر خروج وقیام‌مردم‌خراسان غربی‌شالوده دولت**سربداران**پخته شد. **پطروشفسکی** نویسنده نامبردار شوروی دررساله نهضت سربداران منیویسد : ۱

درقرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)خروج‌سربداران‌ازلحاظ‌وسعت‌بزرگترین واز نظر تاریخی مهمترین ، نهضت آزادی بخش خاورمیانه بود و بلاتردید تأثیرحتمی در جنبش‌های دیگر(که ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان و هدف‌های سیاسی همانندآن بؤد) داشته است، ازآن جمله نهضت **سادات مازندران** در سال **۷۵۰** هجری .**گیلان** در سال **۷۷۲**هجری.**کرمان** در سال **۷۷۵** هجری .سمرقند وحوزه رود زرافشان درسال**۷۶۷** هجری ونهضت**حروفیون**درایران وآذربایجان درنیمه‌آخرقرن هشتم هجری وقیام مردم **خوزستان** در سال **۸۴۴** وسالهای بعد وغیره علائم خویشاوندی نزدیکی وجود دارد . پژوهندگان یابالکل این‌نهضت‌هارامطالعه‌نکرده یا چنانکه‌باید بررسی ننموده‌اند۲ .درقرن هشتم هجری نهضتهای مردم ایران وکشورهای هم مرزآن بلباس دین و بویژه مذهب شیعه ومسلك تصوف ملبس بود.

درآخرین سالهای حکومت ایلخان **ابوسعید** نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا وشهر درخراسان بحد اعلارسیده بودوهم درآن زمان‌واعظی پدید آمدکه‌کوشید تانهضت ناراضیان را سازمان دهدوازلحاظ فکری‌آن را رهبری‌کند . بگفته مورخان قرن هشتم هجری واعظ مزبوریکی ازشیوخ صوفیه واز مردم مازندران‌بود بنام **شیخ خلیفه**، بنا بگفتهٔ **ابن بطوطه** وی شیخی رافضی (شیعه) بود ودرجوانی به تحصیل علم‌پرداخت وقرآن ازبرکرد وعلم منطق و علم‌الفراسة آموخت . سپس بمطالعه اصول تصوف پرداخت و مرید **بالوی زاهد** از شیوخ درویشان که در**آمل مازندران** بودگشت.خلیفه‌پاسخ مسائلی‌راکه

۱ــ نهضت سربداران‌تألیف‌پطروشفسکی ترجمه‌کریم‌کشاورز صفحه۴؛

۲ــ نگارنده‌مؤلف(رفیع)کلیه نهضتهای‌استقلال‌طلبانه قوم‌ایرانی‌رادرکتابی بنام (تاریخ نهضتهای ملی ایران)جمع‌آوری نموده است‌که درآینده نزدیکی در ۲جلد طبع و نشرخواهدشد،

ناراحتش میکرد درسخنان وی نیافت و **بسمنان** نزد **رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** که درآن‌عهد معروفترین شیخ دراویش ایران بود رفت .

شیخ‌علاءالدوله روزی از خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیك از چهار مذهب برحق تسنن‌است. خلیفه پاسخ داد : (**آنچه من میجویم از آن‌مذاهب، اعلاست**) شیخ‌مؤمن که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین‌را نداشت **دوات** خودرا برسرخلیفه شکست[۱] پس آنگاه خلیفه به **بحرآباد** نزد شیخ‌الاسلام **غیاث‌الدین هبة‌الله‌الحموی** رفت ولی از آنجا نیز مراد ومقصود او حاصل نشد و ترکش کرد.

خلیفه جویای چه‌چیز بود ؟ آیا گمگشتهٔ وی همان مسائل مربوط بعدالت اجتماعی و پیکار علیه بیدادکه بعد ها بدان پرداخت نبود؟ مورخان در این باره خاموشند . فقط این نکته محقق است که خلیفه از تعلیمات نامی ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبود و با ایشان اختلاف‌نظر داشت، چیزی نگذشت که وی به **سبزوار** رفت و لقب شیخ بر خود نهاد شهر سبزوار و ناحیه **بیهق** واقع در مغرب **نیشابور** که برای این تبلیغات برگزیده شده بود بهترین ومناسب‌ترین محل بود، روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و بالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند . بگفته مورخان، **شیخ‌خلیفه** پس از ورود بسبزوار درمسجدجامع منزل کرد ، و بصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکرد وعدهٔ کثیری شاگرد ومرید درگرداو جمع‌شدند . چیزی نگذشت که اکثر ررستائیان‌آن حول و حوش مرید شیخ‌خلیفه گشتند . بطوریکه **حافظ‌ابرو** نقل میکند :

جماعتی ازفقهای‌سنی اورا ازنشستن درمسجد منع میکردند و او بسخن ایشان‌التفات نمینمود . آن جماعت فتوی‌کردند ، که این چنین‌کس واجب‌القتل باشد یا نه ؟ اکثری از فقها نوشتندکه این نا مشروع است و چون بر نامشروع اصرار نماید و بنصیحت منزجر نشود بکشند .

فقهای سبزوار کوشیدند تا شیخ خلیفه‌را دستگیر کنند ، ولی در زدوخورد با پیروان وی کاری از پیش نبردند، پس‌دشمنان **شیخ‌خلیفه** تصمیم گرفتند اورا پنهانی بقتل رسانند. روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد آمدند مشاهده نمودندکه استادشان را بیکی از ستونهای حیاط مسجد **حلق‌آویز** کرده‌اند . شکی نیست‌که شیخ را بقتل رسانیده بودند، ولی‌اولیاء محلی‌شایع کردندکه وی‌خودکشی کرده‌است ، تاریخ‌اینواقعه۲۲ربیع‌الاول **سنه۷۳۶هجری** بوده‌است .

یکی از شاگردان شیخ خلیفه **بنام حسن‌جوری** بعقل و درایت وقدرت ممتازبود وی جوانی روستازاده بود از دهکده **جور** . حسن دوره مدرسه را با موفقیت بپایان‌رساند و بلقب مدرس مفتخر گردید و شیفتهٔ مواعظ شیخ خلیفه گشت و از القاب و تعلیمات سنیان چشم پوشید . **شیخ‌خلیفه** وی‌را به جانشینی خویش برگزید . **حسن‌جوری** پس ازمرگ غم انگیز استاد به **نیشابور** رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگـرم شد و پیشرفت عظیم حاصل کرد ، چنانکه **میرخواند** میگوید (اکثر مردم کوه‌پایه **نیشابور**) در سلك

---

۱ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحه۲۸

پیروان او منسلک گشتند[1]

شیخ حسن جوری کوشید تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنرا مرتب کند و ظاهراً بشکل مجامع درویشان در آورد . هر کس که دعوت او را قبول میکرد اسامی ایشان‌را ثبت میگردانید ومیگفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هر گاه اشارت شیخ شود و وقت ظهورفرارسد میباید که آلت حرب بر خود راست کرده مستعد کارزار گردند.)[2]

از این سخنان کاملا پیداست که هدف تبلیغات **شیخ‌خلیفه و حسن‌جوری** دعوت به خروج علیه اولیـای مغول و همدستان ایشان یعنی فئودالهـای بزرگ محلی‌بود، تبلیغ به خروج زیر لفافه صوفیگری صورت میگرفت و رنگ تشیع که مورد توجه عامه مردم بود داشت ، ولی یك تصادف که در قلمرو ایلخانان ترك و مغول از پیش‌آمدهای عادی‌بود، یعنی رفتار ناهنجار یك ایلچی مغول در دهکده ای کاسه صبر روستائیان را لبریز و انفجار و طغیانی راکه از مدتها پیش ماده آن رسیده بود تسریع کرد ، مورخانی‌که از این خروج خبر میدهند درجزئیات‌اختلاف‌دارند ولی‌جملگی‌متفق‌الرأیند که خروج در**قریه باشتین** از اعمال **بیهق** نزدیك **سبزوار** آغاز گشت،

مجمل‌فصیحی در باره واقعه قریه باشتین مشروح تر از منابع دیگرحکایت میکند و می‌نویسد که پنج ایلچی مغول در خانه **حسین‌حمزه و حسن‌حمزه** از مردم‌قریه‌باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند . یکی از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند ، که عورات ایشان را خواستند ، دو برادر گفتند دیگر تحمل این‌ننگ را نخواهیم کرد ، بگذار سر ما به‌داربرود ، شمشیر از نیام بر کشیدند ، و پنج تن مغول را کشتند ، واز خانه بیرون رفتند و گفتند ما (**سربدار**) میدهیم قیام بدین طریق آغاز گشت بگفته **حافظ ابرو** اکثر اهالی **قریه باشتین** مرید **شیخ‌حسن جوری** گشته بودند ، و بنابراین از مدتی پیش برای خروج آماده بودند ، بطوریکه مورخان مینویسند در اواخر سلطنت **سلطان‌ابوسعید** یکی از محترمان قریه باشتین بنام **امیرعبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله باشتینی** که یکی از ملازمان **ابوسعید** بود مأمور جمع آوری مالیات ولایت **کرمان** شد ، نامبرده به‌کرمان رفت و پس از وصول مالیات آن‌ولایت کلیه وجوه‌دریافتی را صرف عیش‌ونوش خود نمود ، عبدالرزاق از این‌کار و عواقب آن مضطرب گردیده عازم قریه باشتین سبزوار گردید ، تا در آنجا املاك پدر را فروخته و بمیزان مالیات مذکور به ابوسعید تحویل نماید ، در بین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید ، نامبرده خرم شده و پنهانی در سال **۷۳۷** هجری بقریه باشتین وارد شد ، در این زمان بود که واقعه‌پنج ایلچی و **حسن‌حمزه وحسین‌حمزه** وقوع یافته بود ، عبدالرزاق با عزمی‌راسخ جانب‌روستائیان راگرفت و آنان را بخروج علیه مأموران مغول دعوت کرد ، گروهی از روستازادگان جسور مسلح شده **عبدالرزاق** را بخـاطر نیروی جسمانی و شجاعتش بسرداری خویش برگزیدند . قیام‌کنندگان نام (**سربداران**) را اختیارکردند . **علاءالدین‌محمدهندو**

۱ــروضة‌الصفا میرخواند صفحه۱۰۸۳

۲ــزبدة‌التواریخ حافظ‌ابرو

وزیرخراسان یکهزار سوار مسلح فرستاد تا دفع‌ایشان نماید ولی روستائیان آنانرا شکست داده‌ومنهزم ساختند، سپس قیام‌کنندگان عزم‌کردند کارهند وی وزیررا نیز بسازند هندوی وزیر با سیصد مرد از **فریومد** یکی از قراء بین **شاهرود** و **سبزوار** به **استرآباد** که مقر **امیرشیخعلی** جانشین حاکم خراسان بود گریخت ، ولی‌**سربداران** در عقب او روان شده و خواجه را گرفتند و درحدودکوهسار **کبودجامه‌گرگان** بقتل رسانیدند . سربداران اموال و خزائن هندوی وزیررا تصرف‌کرده بین‌خودتقسیم‌کردند . درآن‌ایام‌نیروی‌جنگی‌سربداران‌عبارت‌بوداز‌هفتصد‌نفرمردمسلح، بگفته‌**ظهیرالدین‌مرعشی**[1] تمام‌آزردگان بسوی‌سربداران میگرائیدند .

چیزی نگذشت‌که سربداران شهر**سبزوار** مرکز ولایت بیهق‌را تصرف‌کردند، وسپس دیگر شهر های مجاور را هم تسخیر نمودند . سبزوار دژ محکمی داشت‌که **مرکز ستاد** سربداران و پایتخت دولت نوزاد ایشان‌گشت .

سربداران **جوین** ، **اسفراین** ، **جاجرم** ، **بیار** و **خجند** را مسخر کـردند . **عبدالرزاق** خودرا امیرنامید و بقول **خواندمیر** (برمسند حکومت تکیه زد وخطبه وسکه بنام خویش فرمود) ومراسم مذهب‌شیعه معمول‌گشت.

بگفتهٔ **دولتشاه** ، **عبدالرزاق** در ماه‌صفر سال **۷۳۸**هجری بدست برادر خویش **وجیه‌الدین مسعود** بقتل رسید و سربداران برهبـری **وجیه الدین** مسعود لشگریان اعیان صحرانشین‌منول و ترك و سران فئودال محلی‌راکه به منولان پیوسته بودند تار ومار کردند،سپس با سه‌هزارنفر از سربداران‌که یکهزارنفر سوار و دو هزار نفر پیاده بودند ، در ظرف یکروز سه سپاه امیران ترك خراسان راکه بهفتاد هزار سوار پیاده بالغ میگشت شکست داده و منهزم سـاختند **وارغونشاه جانی قربانی** امیر **خراسان** نیز از معرکه گریخت و به‌ساحل **اترك** رفت(۷۳۹هجری) و حـدود قلمرو سربداران ازمغرب**بدامغان** و از مشرق به **جام** و از شمـال به **خبوشان** و از جنوب به **ترشیز** رسید[2] چندی بعد **طوغای تیمورخان** آخرین ایلخان منول با سپاهی از صحرانشینان منول عازم جنگ‌با سربداران شد . این پیکار با پیروزی کامل سربداران پایان یافت . سپاهیان‌ایلخان پراکنده شدند و بـا خود ایلخان هزیمت یـافتند . پس از آن بعضی از مالکان خراسـان مطیع **وجیه‌الدین مسعود**شدند و بحلقه مریدان شیخ جوری‌که درآن زمان باوجیه‌الدین‌همکاری نزدیك داشت و بنام رئیس مذهبی‌خوانده میشد درآمدند ، پس از این فتح نمایان‌سربداران کوشیدند تا قدرت خودرا در سراسر خراسان بسط دهند بهمین جهت با ده‌هزار مردجنگی عازم جنك با **معز الدین حسین کرت** ملك هرات شدند و در روز ۱۳صفر سال **۷۴۳**

۱ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران صفحهٔ ۱۰٤

۲ــ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحهٔ ٤۷

هجری در دوفرسنگی **زاوه** بین ایشان و لشگریان **ملک «عزالدین حسین کرت** جنگ درگرفت .

هنگام کارزار نخست پیروزی با سربداران بود ولی در حین جنگ ناگهان شیخ‌حسن جوری کشته شد و مرگ وی سبب وحشت و هراس سربداران گردید ، صفوف ایشان بر هم ریخت وبالاخره شکسته و منهزم شدند، عده‌ای از ایشان باسارت ملک هرات درآمدند وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای **ابن یمین شاعر فریومدی** که شرح‌احوال‌وی‌درفصل **شاعران قومس** در این تألیف خواهدآمد و از **سربداران** متعصب بوده و در آن جنگ اسیر شده بود بقتل برسانند.

بگفته **ابن بطوطه** در آن ایام **سمنانیان** یعنی **امیرسمنان** نیز از سوی مغرب به سربداران حمله کرد و این خود پیروزی ملک هرات را آسانتر ساخت[1] در همین‌جنگ بود که **ابن یمین** نسخه خطی دیوان اشعار خودرا از دست داد، بعضی‌از مورخان نوشته‌اند که **شیخ‌حسن‌جوری** بدست **وجیه‌الدین‌مسعود** کشته شده‌است و بر اثر این‌شایعه‌دودستگی در جمعیت سربداران ایجاد شدکه تا پایان‌کار ادامه داشت و بطورکلی موجب‌عدم موفقیت قاطع آنان درایران گردید .

پس از این شکست سربداران،دیگر نتوانستند در **خراسان** شرقی استوار گردند و ناگزیر بودند به خراسان غربی پرداخته و از دشمن نیرومندی چون **ملک‌هرات** درمشرق متصرفات خود حساب ببرند . وجیه الدین مسعود در پایان دوران فرمانروائی خویش به **مازندران** اردوکشید . سربداران شهر **آمل** را مسخر ساختند ولی بعد در اعماق ناحیه پرجنگل **رستمدار** توسط سربازان ملک رستمدار عده‌ای تلف گشتند و جمعی نیز باتفاق **وجیه‌الدین**‌مسعوداسیرشدند،وآنگاه مسعود بفرمان **ملک‌رستمدار** بقتل‌رسید (**ربیع‌الثانی ۷۴۵هجری**) . دو شکست نظامی فوق دولت سربداران را درهم نشکست و بعد از مرگ **وجیه‌الدین مسعود** ده تن از زمامداران سربدار یکی پس از دیگری بشرح اسامی زیر برسرکارآمدند .

۱ـ محمدآی‌امیرتیمور که بعدازدوسال ودوماه حکومت بدست **شمس‌الدین‌علی** بقتل‌رسید (۷٤۷هجری)

۲ـ کلواسفندیار مدت کمی‌حکومت کرد وبعلت ظلم و تعدی بدست‌**سربداران**‌معزول وکشته‌شد .

۳ـ امیرشمس‌الدین‌فضل‌الله که پس‌از هفت‌ماه حکومت بنا بمیل خود فرمانروائی را **بامیرشمس‌الدین‌علی** واگذار نمود .

۴ ـ خواجه شمس‌الدین علی که مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود و در سنه ۷۵۳ هجری بدست یکی ازملازمان خود بنام **حیدرقصاب** بقتل‌رسید.

۵ـ یحیی کرابی کهمدت چهارسال وهشت ماه سلطنت کرد، وی‌باسرداران‌لشکرخود در ۱٦ ذیقعده سال ۷۵٤هجری درمجلسی‌که اسماً بعنوان آشتی **باطغای تیمور ایلخان**

۱ـ سفرنامه ابن بطوطه صفحه ۲۹۱

مغول تشکیل شده بودشرکت جست، دراین مجلس **حافظ شغانی** یکی ازسرداران سربدار ضربت مهلکی به **ایلخان مغول** واردآورد ، بطوریکه **طغای تیمورخان** از این ضربت بقتل رسید وجنگ سختی بین لشکرمغول وسربداران بوقوع پیوست و سربداران در این جنگ پیروزی نمایانی یافتند وبدینطریق آخرین تکیه گاه ایلخانان مغول بدون کوشش، و بآسانی بدست سربداران نابود گردید .

تردیدی نیست که سربداران با ویران ساختن این آشیان ددان و راهزنان، کاری بزرگ و برجسته انجام دادند . طبق نوشته **مجمل فصیحی**: سربداران پس از قلع وقمع اردوی ایلخان، شهرهای **استرآباد، شاسفان و بسطام و دامغان و سمنان وخوار و طبران** را تصرف کردند و کشورشان ازکرانه جنوب شرقی **دریای خزر** تا شهر های **طوس ومشهد** ممتدشد . **یحیی کرابی** درسال ۷۵۷یا۷۵۹ بدست برادرزن خود کشته شد .

۶ـ خواجه ظهیرالدین کرابی. بعد از خواجه یحیی ، عملا قدرت بدست حیدر قصاب افتاد و **خواجه ظهیرالدین کرابی** اسماً فرمانروا بود ، ولی بعدازچهل روز **حیدر قصاب** خواجه را معزول کرد وخودبرمسند فرمانروائی نشست .

۷ـ پهلوان حیدر قصاب . وی نیز پس از چهار ماه حکومت بدست **قتلوق بوقا** غلام **پهلوان حسن دامغانی** که سپهسالار پهلوان **حیدرقصاب** بود کشته شد .

۸ـ امیرلطف‌الله‌بن وجیه‌الدین مسعود . بعد از قتل **پهلوان حیدر قصاب پهلوان حسن دامغانی** با سران سربدار اعم از جناح افراطی و میانه رو مذاکره نمود و در نتیجه طرفین موافقت کردندکه **لطف‌الله** فرزند **وجیه‌الله مسعود** که جوانی برومند شده بود پادشاه شود و **پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله باشتینی** اتابکان لطف‌الله باشند . وی پس از یکسال وسه‌ماه حکومت بدست **پهلوان حسن‌دامغانی** دستگیرو سپس بقتل رسید (رجب۷۶۲هجری)

۹ و۱۰ ـ پهلوان حسن دامغانی . (۷۶۲-۷۶۶هجری) بعد ازجلوس **پهلوان حسن دامغانی** برسریر ملك، هواخواهان طریقت **حسن جوری** یعنی پیروان جناح افراطی سربدار بمخالفت **پهلوان حسن دامغانی** برخاستند . در آنزمان درویشی جدی و با حرارت بنام **عزیز مجدی** با نفوذ ترین پیرو این طریقت محسوب میشد ، وی یکی از شاگردان **حسن جوری** بود ، و در این موقع در راس قیامی علیه **پهلوان‌حسن دامغانی** قرارگرفت . **درویش عزیز مجدی** در **طوس** بمخالفت وی برخاست و **قلعه طوس**را گرفت . **پهلوان‌حسن** بعد از شش ماه محاصره ، **طوس** را باز پس گرفت، ولی جرأت نکرد درویش راکه پیشوای قیام کنندگان بود بکشد و دو خروار ابریشم خام بوی بخشید و گفت (تو مرد اهل طاعتی من از خدای میترسم که تورا بکشم برخیز و از ملك من بیرون‌شو) **درویش عزیز** عازم **اصفهان** شد و در آن شهر مقیم گشت ، درهمین زمان یکی از مریدان **درویش‌عزیز** بنام **خواجه‌نجم‌الدین علی مؤید** در دامغان خروج کرد ،و دامغان را از دست گماشتگان **پهلوان حسن** گرفت . وی یکی از هواخواهان خود را بنام **محمود، باصفهان** فرستاد ، محمودرهسپار **اصفهان** شد و درویش عزیز را که می بایست در رأس قیام‌کنندگان قرار گیرد **بدامغان**آورد.

در این میان جمعی در قلعه **شقان** بر **حسن دامغانی** شوریدند و لشکریان نیز بدیشان‌پیوستند، خبر این خروج به علی مؤید رسید و اطلاع یافت که **حسن‌دامغانی** با لشکریانش برای محاصره قلعه‌مزبور حرکت کرده‌است، **خواجه‌علی مؤید** و **درویش عزیز** با هزار نفر از **دامغان** عزم **سبزوار** کردند تا در غیبت **حسن دامغانی** استفاده کرده پایتخت دولت سربداران را متصرف شوند . ایشان بدون اینکه با پایداری روبرو شوند وارد **سبزوار** گشتند ، **دولتشاه** میگوید : (مردمان می پنداشتندکه پهلوان حسن رسید و دعا میکردند که آفتاب دولت خواجه حسن بکوه باد و بابا شمس مسکین میگفت که‌حسن به علی مبدل‌شد، و مردم را تحقیق شدکه این **خواجه علی‌مؤید** است)[1] خواجه علی مؤید در **سبزوار** برسریر دولت نشست و **خواجه‌یونس‌سمنانی** که **وزیرپهلوان حسن‌دامغانی** بودکشته شد ، بگفته **خواندمیر پهلوان حسن دامغانی** پس از اطلاع‌از این‌وقایع جزاطاعت چاره‌ای ندید و بخیال‌مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید .

از این سخنان چنین بر میآید . چنانکه درگذشته **وجیه‌الدین مسعود** ناچارقدرت و حکومت را با شیخ‌حسن جوری قسمت‌کرده بود اکنون‌نیز **خواجه علی مؤید** همانگونه با **درویش عزیز مجدی** معامله‌کرد وعلی‌مؤید رهبرسیاسی ودرویش‌عزیز پیشوای‌روحانی وفکری گشت .

بدیهی است که‌کسی سخنان **پهلوان حسن دامغانی** را مبنی بر اظهار اطاعت باور نکرد، **علی‌مؤید**نامه‌هائی بسران سپاه سربدارکه نگهبان قلعه **شقان** بودند نوشت که‌حسن را بکشید آنگاه عازم وطن شوید، چون اهل و عیال آنمردم در **سبزوار** بودند، بنا براین آنان سر **حسن‌دامغانی** را از تن جداکرده نزد **خواجه علی مؤید** فرستادند (**٧٦٦ هجری**)

در همین زمان صحرانشینان مغول و ترك تحت ریاست **امیر ولی** خروج کردند . امیر ولی پس از پیکار سختی **استرآباد** را از دست سربداران بیرون آورد و متصرف شدو بعد شهر های **بسطام** و **دامغان** و **سمنان** و **فیروزکوه** را از قلمرو ایشان منتزع ساخت[2] بدینقرار سربداران ناحیه های مهم **گرگان** و **قومس** را در مغرب ازدست دادند

خواجه علی مؤید پس از بدست‌آوردن زمام امورملك، بهیچوجه درصدداقدامات جدی اساسی برای ارضای تمایلات عامه مردم برنیامد و پس از ده ماه زمامداری فرصت یافت تا گریبان‌خویش را از چنگ **درویش‌عزیز** و طرفدارانش خلاص‌کند ، زیرانه‌تنها دیگر بآنان احتیاجی نداشت ، بلکه مزاحم‌وی‌نیز بودند ، در اجرای این‌نظر دسیسه‌ای ترتیب داد و **درویش‌عزیز** راتنهاگذاشت، درویش‌عزیز با ٤٠٠ نفر از مریدان‌خود عازم عراق عجم‌گشت ، خواجه علی مؤید دوهزار نفر مرد جنگی بدنبال او فرستاد و امرکرد بدون سر بریده درویش عزیز باز نگردند . این عده دریکی از منازل بین راه بفراریان

۱ــ دولتشاه صفحهٔ ٢٨٦

٢ــ خواندمیر صفحهٔ ١٥٩ و ١٦٠

رسیدند و درویش عزیز و قریب هفتاد نفر از یاران اوراکشتند و سر درویش عزیز را به **سبزوار** آورده در چهارسو بیاویختند، علی مؤید بوسیلهٔ فشار و تعقیب و ارعاب هواخواهان جناح افراطی سربدار را تار و مارکرد ، **علی مؤید** بیاری سیاست(تازیانه و نان شیرینی) توانست بیش از دیگر فرمانفرمایان سربدار حکومت کند ، ولی دوران شهریاری او فاقد هرگونه افتخار و عظمت میباشد . وی که توجه و یاری عامه مردم را از دست داده بود ، در مبارزه علیه امیران همسایه نیز نیروئی نداشت و ضعیف بود وهمواره میکوشیدتا باآنان آشتیوسازش کند ، قلمرو دولت سربداران که در پیرامون سال **۷۵۱** هجری سراسرخراسان غربی و **قومس** و **گرگان** را شامل بود ، اکنون بولایت **بیهق** و چند شهرستان مجاور غربیآن محدود و منحصر گشتهبود ، ولی بازهم در معرض تهدیدهواخواهان **حسن جوری** و همچنین امیران همسایه قرارداشت وی در یورش **امیرتیمور** با **یران** دست توسل بجانب فاتح بیگانه درازکرد و جزعملتزمین رکاب او شد (۷۸۳هجری) و با انجام اینکارخیانت خودرا بدولت وکشور **سربداران** بیشاز پیش ظاهر ساخت ولی آخرالامر اونیز از تیغ بیداد امیرتیمور در امان نماند و درسال ۷۸۸هجری بدستور وی بقتلرسید .

نهضت سادات مازندران

در قرن هشتم هجری در مازندران چندین متصرفه که بدست سلالههای کهن محلی اداره میشد (**باوندیان . قارنیان ـ بادوسپانیان**) وجود داشت . **آل باوند** که از دیگران نیرومند تر بود ، سخت مورد نفرت عامه مردم قرارداشت .

کیا افراسیاب چلاوی که یکی از بزرگان لشکری **مازندران** بود **آل باوند** را که برای نوبت سوم در مازندران استیلا یافته بودند ، سرنگون و بازپسین **امیر باوندی** یعنی **فخرالدوله حسن** را مقتول و زمام امور را در **آمل** و **ساری** و نواحی دیگر **مازندران** بدست گرفت (**۷۵۱ هجری**) . منبع اصلی تاریخ **نهضت مازندران** همانا **(تاریخطبرستان و رویان ومازندران) ظهیرالدین مرعشی** میباشدکه بسال **۸۸۱** هجری پایان یافته است، مؤلف مزبورکه پیرو مذهب تشیع و صوفی است از اخلاف **سیدقوامالدین مرعشی** شیخ و پیشوای نهضت مازندران و از هواخواهان پر شور آن جنبش میباشد **ظهیرالدین مرعشی** با وضوح تمام از رابطه نهضت مازندران باسربداران بویژه طریقتحسنیه یعنی طریقت شیخحسنجوریسخن میگوید، بگفته **ظهیرالدینمرعشی** (سیداعظم) عزالدین پدر سید **قوامالدین مرعشی** که از طایفه سادات مرعشی بود و نسبش **بامامحسین(ع)** امام سوم شیعیانمیرسید ، بمریدی و شاگردی **شیخحسنجوری** درآمد . باری **سیدعزالدین** لقب شیخرا ازحسنجوری دریافتکرد و پس از مرگ استاد پیشوای درویشان **حسنیه** گشت[۱]

طریقت مذکور در حدود سال ۷٤۱ هجری کاملا سازمان یافته بود . **خواجه شمسالدینعلی** که در آنزمان در سبزوار امیر و سرور سربداران بود ازنفوذفوقالعاده

۱ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ظهیرالدین مرعشی صفحهٔ ۳۲۷

سیدعزالدین بیمناك شد ، و ویرا رقیب احتمالی خویش میشمرد ، بدین سبب **عزالدین** صلاح خویش در این دیدکه **خراسان** را ترك گوید و **بمازندران** برود ولی سید در راه درگذشت و فرزند وی **سیدقوام‌الدین مرعشی** که همراهش بود و خرقه و لقب شیخی را ازپدر دریافت داشته، **بساری** و **مازندران** رفت و روش پدر را تعقیب و به‌تبلیغ اصول طریقت خویش و طاعت و ریاضت مشغول شد ، و بزودی در رأس نهضت نیرومندی که از طرف درویشان رهبری میشد قرار گرفت ، وبگفته دولتشاه[1] اهل**ساری ومازندران** مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شدند .

در سال **۷۵۱ هجری** نفوذ و قــدرت درویشان و شیخ ایشان چنان بسط یافت کـه **کیا افراسیاب چلاوی**دانست‌که فقط درصورت اتحاد با آن فرقه میتواند حکومت‌کند پس اصول طریقت ایشان را پذیرفت و مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شده کلاه درویشانه بر سر نهاد و لباس فقر بتن کــرد . ولی از آنجائی‌که درویشان علیه تجمل و ثروت قیام کرده خواهان برابری همگــانی و مساوات بودند . اتحاد ایشان با افراسیاب کــه از اخلاف خاندان فئودال کهن محلی بود نمیتوانست استوار باشد ، در چنین وضعی جدائی و نفاق میان افراسیاب و درویشان‌اجتناب ناپذیر بود، بنا براین افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و شیخ قوام‌الدین را متهم ساخت که تخم عصیان و یاغیگری میپراکند و بزندانش افکند .

مردم پس‌از اطلاع از این‌واقعه بزندان هجوم برده شیخ را بقهر وغلبه آزادساختند و زنجیر از دست‌وپای او برداشتند و بخانه‌اش بردند . فقیهان یعنی نمایندگان رسمی دین (سنی)جانب **افراسیاب**را گرفتند . بدین‌قرار همچنان‌که در **خراسان** و **سبزوار** میان روحانیان‌رسمی مسلمان(سنی) و درویشان صوفی درآغاز نهضت‌نزاع درگرفت، در**مازندران** نیزچنین شد .

افراسیاب بطلب سید فرستاد و او را بدیوان خویش خواند تا با فقیهان بحث شرعی کند ولی شیخ تباعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب گفت افراسیاب بار دیگر خواست شیخ را دستگیرکند ولی مردم سلاح بکف در مقام دفاع از وی برآمدند پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیك شهر **آمل** که زنی پنبه زرع‌کرده بود وقوع یافت ، درویشان باتفاق آن زن از شاخ درخت برحوالی‌آن‌مزرع، استواری‌کردندکه‌بلفظ مازندرانی‌آنرا **پرچین** میخوانند . در عقب آن پرچین ایستادندو درحوالی‌آن پرچین آب‌روان‌کردند تا سواران افراسیاب‌بعلت گل ولای نرم‌شده نتوانندار آن‌محل‌عبور کنند .

آنگاه شورشیان سپاهیان افراسیاب را تیرباران کردند . افراسیاب زخمی شد و از اسب درافتاد و شربت فنا نوش‌کرد ، سه‌نفر از فرزندان او نیز مقتول گشتند و ارکان دولت و لشکر او هم‌فرار نمودند . درویشان در عقب میتاختند و بسیاری از ایشانرامعدوم کردند ، پیروان شیخ مظفر و منصور وارد **آمل‌وساری** شدند (۷۶۲هجری) دولت سادات در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی بدست سید **قوام‌الدین** وپس‌ازوی

۱ــ دولتشاه صفحهٔ ۲۸۲

بکف فرزند او **سید کمال الدین مرعشی** افتاد، طبق مسطورات **تاریخ طبرستان** در این موقع شخصی بنام **امیر قتلغ شاه** ازجانب حاکم خراسان داروغه ولایت **قومس** بوده و قلعه **فیروز کوه** نیز در دست **کیا جلال متمیر** بوده است، بطور کلی **سادات مرعشی** در زمان تسلط خود باحیای اراضی بایر در مازندران مبادرت ورزیدند و ساختمانهای فراوان بدست آنان احداث گشت ، شهر **ساری** که مدت مدیدی ویران و از جنگل پوشیده بود درسال **۷۶۹ هجری** تجدید بنا شد.

در **گیلان** نیز نهضت آزادیخواهانه مردم که سادات شیعه در رأس آن قرارداشتند بظهور رسید، درآن ایالت عصیان برضد فئودالهای محلی پدید آمد و رهبرآن **سیدامیر کیا** بود . شیوخ درویشان گیلان از شیوخ مازندران یاری طلبیدند و بکمك ایشان در مشرق گیلان، **دولت سادات** که مرکز آن شهر **لاهیجان** بود تأسیس یافت (**۷۷۲ هجری**) و بیش از دوقرن وجود داشت .

ظهیر الدین مرعشی مینویسد ۱ (ممالك مازندران و **رویان** تا سرحد **عراق** و **قومس** تحت تصرف آنان درآمد) در این میان سمنان بخصوص محله **زاوغان** مرکز تجمع **سادات مرعشی** بود ، بطوریکه درزمان حمله امیر تیمور گورکانی یکی ازسادات مرعشی بنام **سید محمد** بن سیدمرتضی که درسمنان اقامت داشت بمازندران گریخت ۲ ودرحال حاضر نیز مقبره عده ای ازسادات مرعشی درمحله زاوغان سمنان پا برجاست ۳ .

دولت سادات مازندران درسال **۷۹۵ هجری** بدست **امیر تیمور** منقرض گردید. پس از مرگ امیر تیمور مردم مازندران بار دیگر قیام کردند و دولت سادات مرعشی مجدداً درآنسامان مستقر گشت ولی متدرجاً روبضعف و انحطاط گذارده و متصرفات آنان محدود گردیدتا اینکه بدست شاه عباس صفوی درسال ۱۰۰۱ بطور کلی منقرض شد.

---

۱ ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۲۹۳
۲ ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۳۵۵
۳ ـ تاریخ سمنان تالیف رفیع صفحه ۱۲۴

فصل چهاردهم

دوره تیموریان

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود ، که **تیمورلنك** تاتاری جفاکارو سفاك‌در ماوراءالنهر ظهور کرد و از سال **۷۸۲هجری** شروع حمله‌بایران‌نمود وتاسال **۸۰۷** که وفات‌کرد باششصدهفتصدهزار سپاهی چندین‌بار بمملکت ماهجوم‌آورد، و هربارباکشتن‌صدها هزارنفر وغارت‌کردن و ویران ساختن شهرهاباغنائمی‌که‌گرد میآورد **بسمرقند** پایتختش بازمیگشت.

حمله نخستین **تیمور** بایران درسنه **۷۸۲** اتفاق افتاد، که‌در آخرآن سال **خراسان** و **سیستان** و**مازندران** را فتح نمود . هجوم دوم وی درسالهای **۷۸۵ و ۷۸۶** واقع شد که‌در آن باز به مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه او تا **آذربایجان** و **عراق عجم** و **گرجستان** توسعه یافت ، وبه فتح **شیراز** و**قتل عام۷۰هزار تن** در **اصفهان** خاتمه پذیرفت .

تاخت و تاز سوم او در سال **۷۹۵** هجری آغاز گردید که وی باز **بفارس** حمله برده **آل‌مظفر** رامنقرض ساخت. **سربداران** سبزوار را نیز در سال **۷۸۳** هجری نابود کرده ، و **بلوك هرات**را در سال **۷۹۲** هجری منقرض نمود. و **دولت‌سادات‌مازندران** را نیز درسال **۷۹۵** شکست داده ومنهزم ساخت.

این جانی سفاك‌در کلیه یورشهای خود ساکنین شهرهای‌بین راه را کشته و ازاجساد و سرهای آنان منارها برپا میکرد، **شرف‌الدین‌علی یزدی** در **ظفرنامه** راجع به فتح شهر سبزوار مینویسد :

(دوهزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرده و زنده بربالای یکدیگرنهادند و بگل‌و خشت استوارکرده منارها برآوردند).

ازجمله **امیرتیمور** برعده‌ای از تاتاریان که بسر کرده خود **تنگری برمش** شوریده واو را بیرون **دامغان** مجروح ساخته بودند خشم گرفت ، و بتلافی آن سه‌هزار نفر از ایشان وبیشتر از این عده ازاهالی دامغان را که به تاتاریان یاری‌کرده بودندکشت و دستور داد از سرآنها منارها ترتیب دادند.

کلاویخو سفیر اعزامی پادشاه اسپانیا که در سال **۱۰۴۳** میلادی (**۸۰۶ هجری**) برای ملاقات **تیمور** با یران مسافرت نموده است ، مشاهدات خود را در **دامغان** چنین بیان مینماید :

(در بیرون دامغان بفاصله یك تیر پرتاب دو برج دیدیم که بلندی آنها بقدر یك سنك پرتاب بود، هردوی آنها **با استخوان سر انسان** ساخته شده بود . در کنار آنها **دو برج** دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که اینك بویرانی افتاده بود . این جمجمه ها متعلق **به تاتاران** بود).

امیرتیمور **مسکو** . **هندوستان** . **سوریه** را تاساحل مدیترانه گرفت و **عثمانیها** را شکست داد ، **ازمیر** را خراب کرد ، **سلطان عثمانی** را اسیر نمود ، و **مصر** را منقاد ساخت . عاقبت در سال **۸۰۷** هجری در زمانی که تصمیم حمله بکشور **چین** را گرفته بود دار فانی را بدرود گفت، از جمله وزراء امیرتیمور **خواجه یحیی سمنانی** و بعد از او فرزندش **خواجه عمادالدین مسعود بن یحیی سمنانی وخواجه شرف الدین علی سمنانی** بوده اند .

شاهرخ

بعد از مرگ **امیر تیمور** ، **شاهرخ** فرزند چهارم وی که از سال ۷۹۹ حکومت **خراسان** باو تفویض شده بود جانشین پدر شد . شاهرخ مدت چهل و سه سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری در **ایران و آسیای مرکزی** حکمرانی نمود ، وی در تمامی این مدت مشغول مرمت و اصلاح خرابیهائی بود که اخیراً در نتیجه فتوحات و ملك گیری وارد شده بود ، **گوهرشاد آغا** زوجه اش ، مسجد مجلل و با شکوه و ساختمانهای عالی دیگر در **مشهد** بنا کرد ، دامنه مملکت او **تا گرگان و قومس و اصفهان** بلکه شوشتر امتداد داشت و در مشرق نیز اراضی وسیعی را شامل بود . ولی نواحی **غرب ایران** در دست دو سلسله از ترکمانان موسوم به **قره قوینلو** (**سیاه گوسفندان**) و **آق قوینلو** (**سفید گوسفندان**) بود ، که چون مربوط باین تألیف نیست فقط بذکر آن اکتفاشد .

شاهرخ در هفتاد و دو سالگی **در ری** وفات یافت (۸۵۰ هجری) **خواجه غیاث الدین سالارسمنانی و خواجه شمس الدین علی بالیچه** عنوان وزارت شاهرخ را داشته اند [۱]

الغ بیك

الغ بیك فرزند **شاهرخ** نه بسهولت بلکه بزحمت بسیار بجای او نشست ، وی در زمان حیات پدر حکمران **توران یا ترکستان** بود و در همین زمان بود (۸۲۴ هجری) که وی در **سمرقند** رصدخانه معروف را بنام خود آغاز نهاد ، و در آنجا بمعاضدت چهار نفر از دانشمندان زمان ، **صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی** . **مولانا علاءالدین**

۱ــ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحه ۱۲۷

علی قوشچی ، **شارح تجرید** . **غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و **معین‌الدین کاشانی** جدولهای نجومی شایان توجه تألیف‌کرد. که معروف است به **(زیج الغ بیگی یا زیج جدید سلطانی) الغ بیگ** یك پادشاه بدبخت بود ، چه بعد از جلوسش برادر زاده وی **علاءالدوله** هرات را قبضه‌کرد و پسرش **عبداللطیف** را نیز زندانی نمود، ولی بمحض‌اینکه مدعی نامبرده شکست‌خورد، **هرات** بدست ترکمانها بباد غارت رفت و نیز مقارن‌این احوال **سمرقند** را اوزبکان تاراج‌کردند . برای تکمیل این‌مصائب و بلاها **عبداللطیف** خلاصی یافته وسر بطغیان برداشت و بالاخره پدر خود را اسیر کرده در سال ۸۵۳هجری بقتل‌رسانید .

ابوسعید گورکانی

عبداللطیف پدرکش . سلطنتی راکه بدین طرز فجیع بدست آورده بود از آن چندان تمتعی نبرد ، چون **ابوسعید** از احفاد **تیمور** سمرقند را قبضه‌کرد ، و هر چند **عبداللطیف** اورا در یك میدان شکست‌داد ولی خودش بعد از این ، بمدت کمی مقتول وازصحنه ناپدید گردید .

ابوسعید برای تخت خالی با عمش **ابوبکر میرزا** جنگید و بالاخره اورا بدستیاری **اوزبکان** بقتل رسانید . ابوسعید مملکت **توران** و **ترکستان** را بحیطه استیلا درآورد و درسال ۸۶۱هجری **هرات** را فتح‌کرد و **گوهرشادخاتون** را بقتل رسانید .

ابوسعید در سال ۸۷۲ با **اوزن‌حسن** ترکمان **آق قوینلو** در نزدیکی میانه‌جنك کرد ، ولی مغلوب و دستگیر شد ، اوزن حسن بهلاك او مصمم گردید و اورا بدست **میرزا یادگار محمد** پسر **سلطان محمد بن بایسنغر** سپرد و اونیز بانتقام خون جده‌خود گوهرشادخاتون ، اورا بقتل‌رسانید .

میرزا ابوالقاسم بابر

بعد از فوت **شاهرخ** ، **میرزا ابوالقاسم بابربن بایسنغر** ازولایت ری بهمراهی **میرزا خلیل سلطان** بصوب **خراسان** عـزیمت نمود ، چون به **بسطام** رسید ، قـاصد **امیرهندو** که در آن‌سال بموجب فرمان شاهرخ در **جرجان (گرگان)** قشلاق کرده بود ، با او ملاقات‌کرد ، وی میرزا ابوالقاسم را بسلطنت گرگان **ومازندران** نوید داد و میرزا ابوالقاسم به‌جرجان رفت .

امیر هندو استقبال شایان توجهی در گرگان از وی نمود و لوازم پادشاهی‌را به میرزا بابر پیشکش‌کرد ، وآن ولایت در قبضه اقتدار او قرارگرفت . **میرزا بابر** درسال ۸۵۲ بطرف **خراسان** شتـافت و هرات را نیز مفتوح سـاخت و در سنه‌۸۵۵، در موضع **چناران** بابرادر خود **میرزا سلطان محمد** جنگ‌کرده اورا اسیر و مقتول‌ساخت ، سپس **بعراق** و فارس شتافت و آن ولایات را در حیطه تسخیر درآورد ، و از جانب خود حکام و داروغه نصب‌کرده بخراسان بازگردید ، ولی در سال ۸۵۷ **عراق‌و فارس وکرمان**‌از

از تصرف بابر بیرون رفت ، وی مدت هفت‌سال در خراسان و گرگان و **قومس** سلطنت نمود و در سنه **۸۶۱** درمشهد وفات یافت .

خواجه وجیه‌الدین محمودبن اسماعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس‌سمنانی عنوان وزارت **میرزا ابوالقاسم بابر** را داشته‌اند ، بطوریکه نوشته‌اند **قطب‌الدین‌طاوس** مورد عنایت خاص وی بوده و در ابتدای جلوس به تخت سلطنت بنابدعوت قطب‌الدین طاوس **بسمنان** آمده ومورد پذیرائی شاهانه‌ای قرار گرفته‌است [۱].

میرزا علاءالدوله بن بایسنغر

میرزا علاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر** در زمان وفات جدش **شاهرخ** بحکومت هرات نشست وقدرتی بهم زد . **میرزا عبداللطیف** ، بعد از فوت شاهرخ در **ری** ، نعش وی و گوهر شاد بیگم زن شاهرخ را از راه **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** به **سمرقند** میبرد ، چون به **نیشابور** رسید جمعی از امراء علاءالدوله میرزا عبداللطیف‌را گرفته نزد **علاءالدوله** آوردند ، **میرزا الغ بیگ** قاصدی نزد علاءالدوله فرستاد ومیرزاعبداللطیف را طلب نمود .

میرزا علاءالدوله بعد از اندك مقاومت ، با الغ بیگ و بابر صلح نمود و بحکومت ناحیه غربی خراسان از خبوشان تا استرآباد ودامغان قانع گردید.

ولی بعداز این درسال ۸۵۲ درنزدیك **هرات** ازالغ بیك شکست‌خورده ونزدمیرزا بابررفت وعاقبت درسال۸۵۷ وفات یافت .

سلطان حسین بایقرا

حسین بن منصور بایقرا ابتدا در زیر سایه حمایت **میرزا الغ بیگ** بود ، وقتیکه وی و پسرش **عبداللطیف** بقتل رسیدند **ابوسعید** اورا گرفته بحبس افکند، ولی او از آنجاگریخت و به **ابوالقاسم بابر** پیوست و با او به خوارزم و خیوه فرار کرد. در سال **۸۶۲** هجری پایتحت ولایت**گرگان** یا **جرجان** را تسخیر نمود . **سلطانحسین بایقرا** در سال ۸۷۲ هجری بعد ازکشته شدن **سلطان ابوسعید** در هرات بتخت نشست وکلیه رقبای خودرا مغلوب و منکوب ساخت و از کنار آب **آمویه** تا ولایت **سمنان** در تحت تصرف خود درآورد .

وی در سال **۹۱۱** هجری در هفتاد سالگی درگذشت ، مدت سلطنتش سی و نه سال بود و در بیست سال آخر فرمانروائی خود مبتلا بعارضه فلج گردید . وزیر باقریحه وبا کمال وی **امیر علیشیر نوائی** است که وی نیز مانند سلطان حسین حامی بزرك مردان فضل و ادب بوده‌است .

مؤلف کتاب **بستان السیاحه** نقل از **مجالس المؤمنین** مینویسد : بایقرا التماس رخصت آمدن **شاه‌قاسم‌فیض‌بخش**بن سید محمد نوربخش یکی‌از عرفای نامی آن

۱ـتاریخ سمنان تألیف رفیع صفحه۱۳۸ و۱۳۹

عصر را از سلطان یعقوب که والی عراق و آذربایجان بود نمود که شاید ببرکت دم و قدم حضرت شاه قاسم از آن مرضی که اورادلاطاری شده بود شفا یابد وجهت تحصیل رخصت، قصبه **سمنانرا** که از نفایس قصبات خراسان بود **بسلطان یعقوب** پیشکش نمود و چون **شاه قاسم** بصحبت سلطان حسین میرزا رسید ببرکت قدوم او سلطان از آن مرض خلاص گردید، اورا و بیگم حرم او را ارادتی عظیم بخدمت شاه قاسم بهمرسید، تا آنکه قصبه **بیابانك** را سیورغال شاه تعیین نمودند و همواره در تعظیم و تکریم او نهایت مبالغه می نمودند .

در اینجا لازم به تذکار است که دراواخر دوره تیموریان ولایت سمنان وفیروزکوه و خوار تحت‌تصرف**حسین کیای چلاوی**(کیاحسین) بودکه بالاخره‌درسال۹۰۹هجری‌بدست شاه‌اسمعیل صفوی دستگیر وبقتل رسید .



فصل پانزدهم

دوره وحدت ملی و بسط تشیع

عصر صفویه

شاه اسمعیل اول

مؤسس و نخستین پادشاه دولت صفویه **شاه‌اسماعیل** بن شیخ حیدربن شیخ جنیدبن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن **شیخ صفی الدین اردبیلی** از مشایخ کبارصوفیه‌است . صفی‌الدین جد اعلای این سلاله را از نسل **امام‌موسی کاظم ع** دانسته‌اند، ولی دلائل تاریخی برای اثبات این مدعی در دست نیست ، شیخ صفی‌الدین در **اردبیل** زاویه و مریدان بسیار داشت ، فرزندان و نواده های اوهم که مسند ارشاد داشتند مورد احترام بسیار مردم بودند ، و از این میان **شیخ جنید** بکثرت مریدان و مخلصان امتیاز داشت ، چندانکه **میرزاجهانشاه** متوهم شد و ویرا از **آذربایجان** دورکرد و او بدیار **بکر**منتقل شد و آنجا مورد حسن استقبال اوزون حسن از ملوك آق قوینلو واقع شد تا آنجا که خواهر خودرا باوی تزویج کرد . بعد ها **اوزون حسن** آذربایجان را تحت تصرف خویش درآورد .

در این حال شیخ جنید باردبیل عودت کرد و پس از زمانی بعنوان جنگ گرجستان به جمع آوری عساکر و لشکرکشی پرداخت ، ولی از طرف **سلطان خلیل شروانشاه** مقتول گردید .

پسر وی **شیخ حیدر** یا (**سلطان حیدر**) هم پس از آنکه با **عالمشاه** دختر خال خویش‌ازدواج کرد، بشیوه پدر بنام غزای گرجستان بنای لشکرکشی گذارده بشروان‌تجاوز کرد واو نیز در همین‌راه کشته‌شد .

شاه‌اسمعیل در سنه **۸۹۲** از عالمشاه مزبور تولد یافت . در سال **۸۹۸** آنگاه که **رستم‌میرزا** برادر خود **سلطانعلی** را کشت او موفق شد **بگیلان** فرار کند ودرسنه **۹۰۵**

مریدان و مخلصان پدر اسماعیل بدور او گرد آمده برای انتقام **بشروان** رفتند و در نتیجه قاتل پدر خویش **فرخ‌یسار** را بقتل رسانیده **شروان** را تحت تصرف خود درآورد ودرسنه ۹۰۷ **الوندمیرزا**را منهزم ساخته آذربایجان را تصاحب و تبریز را پایتخت خویش قرار داد.

شاه‌اسمعیل برای دستگیری یکی از گردنکشان آنزمان موسوم به**حسین کیای چلاوی** که حکمران **فیروزکوه** و **سمنان** و **خوار** بود و در قلعه محکم **فیروزکوه** مقام‌داشت به استرآباد لشگرکشید و پس از انهدام قلاع **گل‌خندان** و فیروزکوه آب‌را برحصاریان قلعه **استا** بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را که بنا بر قول **احسن التواریخ** ده هزار نفر بودند عرضه تیغ هلاك کرد (**۹۰۹هجری**) و **حسین کیا**را درحال خواری و زاری در **قفسی آهنین محبوس** ساخت اما مشارالیه موفق‌شدکه زخمی‌مهلك بخودزده و باینطریق خودرا خلاص کند.

مطابق‌مندرجات**تاریخ‌شاه‌اسماعیل** ۱ جسد**حسین کیا** **باصفهان** فرستاده‌شد ودر میدان‌شهر بضرب آتش توپ‌قطعه‌قطعه گشت. درسال**۹۱۰**هجری‌شاه اسماعیل **اصفهان ویزد وکرمان** وجنوب **خراسان** را مسخر ساخت و چون **سلطان‌مرادآق‌قوینلو** هنوز در عراق‌قدرتی داشت پادشاه صفوی درسال **۹۱۴** هجری به**بغداد** روی‌آورد و آنجارا گرفت وپس از بازگشت **بآذربایجان** تا**باکو** و دربند **قفقاز** پیش رفت و از آنجا به **تبریز** معاودت کرد.

در اینزمان **خراسان** در دست**سلطان‌حسین‌بایقرا** آخرین پادشاه‌معروف‌تیموری بود، پس از وفات اودر**سال۹۱۳ هجری** طایفه اوزبك همه اعضای خاندان تیموری را کشتند مگر **بابر وبدیع‌الزمان** که اولی به **هندوستان** رفت و مؤسس دولتی بزرگ گردید و دومی **بشاه‌اسماعیل** پناهنده شد، طایفه اوزبك از مغولان دشت قبچاق بودند که از زمان سلطان **ابوسعیدگورکانی** در امور ماوراءالنهر شروع بمداخله‌کردند، درسال **۹۰۴**کمی پیش از ظهور شاه‌اسماعیل یکی از امراء اوزبك موسوم‌به **محمدشاهی بیك یاشیبك خان**، ماوراءالنهر را از دست **تیموریان** گرفت، شکیب‌خان خود را از اولاد شیبان‌خان پسر **جوجی‌ابن‌چنگیز** میشمرد، و ازاین‌رو همه امرای ازبك‌را که در عهد صفویه با ایران سر وکار داشتند شیبانیان میخوانند که غیر از اخلاف طایفه بنی‌شیبان عربند.

شیبك‌خان درواقع‌مؤسس سلطنت‌ازبکیه محسوب‌میشود، وی‌در سال**۹۱۳** به**خراسان** حمله‌کرد ودودمان تیموریان رابرچید.

شاه اسماعیل چون‌از کار سایر قطعات ایران فراغت یافته‌بود، درسال**۹۱۶** برای رفع آزار ازبکان که‌ازسنیان بسیار متعصب بودند و شیعه**خراسان** را بسختی اذیت‌میکردند عازم جنك شیبك گردید، در **طاهرآباد** نزدیك **مرو** جنگی سخت بین‌آنها روی داد و ده‌هزارتن ازبك کشته‌شدند، وجسد شیبك‌خان را نیز در میان اجسادیافتند.شاه‌اسماعیل فرمان داد دست و پای او را بریدند و برای عبرت نزد دیگر یاغیان ایران‌فرستادند.

۱ــ تاریخ شاه‌اسماعیل‌صفحه ۹٦

و پوست سرش را بکاه انباشته پیش سلطان‌عثمانی بردند ، و کاسه سرش را بزرگرفته در مجلس بزم مانند **جامی** بگردش درآوردند.جنك طاهرآباد از بزرگترین‌حوادث‌تاریخی آنزمان‌است‌زیرا که حدود قدرت شاه اسماعیل‌را برودجیحون رسانید ومشرق‌ایران‌ومغرب هندوستان‌رااز دستبرد طایفه خونخوارازبك نجات دادومذهب‌شیعه رادرخاورایران‌بسط‌داده وقوام‌بخشید.

جنگهای دیگرشاه‌اسماعیل مربوط باین تألیف نیست‌و از ذکر آن خودداری‌میشود. شاه اسماعیل پیوسته از ازبکان اندیشه داشت که ناگهان بنای تجاوزبخراسان‌را گذاردند، وی‌بعد از فتوحات‌مذکورحکمرانی خراسان‌را بطایفه **شاملو** داد و در سال **۹۲۱** هجری فرزند سه ساله خود طهماسب‌میرزا را فرمانروای خراسان کرد و از **سمنان تاشطجیحون** را بنام‌اونامزدنمود و امیرخان‌ترکمان رالله‌و اتابك‌او قراردادو مرزهای‌خراسان‌را باافواج نیرومنداستحکام بخشید،مؤسس‌سلسله صفوی بعداز**۲۴** سال‌سلطنت‌درشب‌دوشنبه نوزدهم‌رجب**سال ۹۳۰** هجری‌درحوالی‌سراب‌آذربایجان وفات‌یافت و نعش اورا**باردبیل** بردندو درجوار قبرپدروی‌بخاك سپردند .

شاه طهماسب

بعد ازمرگ**شاه‌اسماعیل** فرزند ارشدش **طهماسب** که بیش‌ازده**سال** نداشت بر تخت‌نشست ، وی تحت‌استیلای رؤسای عشایر قزلباش بود وآنان نیز هرکدام برسر تفوق و اقتدار علیه دیگری مشغول توطئه و دسیسه‌بودند . اولین‌جنك شاه‌طهماسب‌علیه ازبکهااست که آنها را در نزدیکی **تربت‌شیخ‌جام** مغلوب ساخت و بعدبراثر بروز یك‌آشوب‌وطغیان شاه ببغدادخوانده شد ،درآنجایکی‌از رؤسای**ایل کلهر** که‌تا بامروزدر نزدیکی **کرمانشاه** باقی هستند حکومت را تصاحب کرده بود . شاه طهماسب ،یاغی نامبرده را گرفته وبقتل رسانید .معهذا باز ازبکها درسال**۹۳۷هجری** بایران‌حمله‌آورده **هرات** را مدت‌هیجده‌ماه در محاصره داشتند تا آنکه **طهماسب** رسیده وبرسیدن او ازبکان‌دست ازمحاصره‌برداشته وعقب‌نشستند .

شاه طهماسب بعد از پنجاه و دوسال و شش مـاه سلطنت در ۱۵ صفر **سال ۹۸۴** وفات‌یافت .

جانشینان شاه‌طهماسب

بعد از مرگ**طهماسب** که بدست‌مادر یکی از فرزندانش که **حیدر**نام داشت‌مسموم گردید ، رقبای خطرناك فرصت یکه‌تازی پیدا کردند حیدر آنوقت در پایتخت‌بود وقبیله **استاجلو** او را نامزد سلطنت نمودند ، ولی قبل‌از اینکه موافقین و همدستانش دور او جمع‌شوند بقتل‌رسید ، بالاخره **اسماعیل** فرزند چهارم شاه‌طهماسب که‌مدت بیست‌وپنجسال طبق دستور پدرش زندانی‌بود ، بر تخت‌نشست این‌شاه جدید بواسطه طول زمان حبس‌وقید، خوی سبعی‌پیداکرده بود و از این‌روپس از بدست‌آوردن قدرت و تحکیم مبانی‌سلطنت‌خود

هشت‌تن از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که در **قزوین** بودند باضافه هفده نفر از سران عمده کشور را **میل کشید** ویا کشت، **محمد میرزا** که بلقب خدابنده معروف و فرزند ارشد شاه بود چون از دوچشم تقریباً محروم بود نامزد سلطنت نگردید وی با این حال حکمران خراسان بود و بعداً بحکمرانی **فارس** منصوب گردید ، بنابراین فرزندخود **عباس** را بحکومت اسمی **خراسان** در تحت حفاظت و نگهبانی **علیقلی‌خان** رئیس ایل **شاملو** باقی گذارد .
شاه اسماعیل عده‌ای را بادستورات لازم برای قتل خدابنده و عباس روانه داشت اما درست قبل از آنکه آنها فرمان وحشیانه‌خود را بموقع اجرا بگذارند، خبررسید که **شاه اسماعیل دوم** بر اثر خوردن شراب زیادوافراط دراستعمال **تریاك** در گذشته است.
مرگ اسماعیل نه تنها جان **محمد** را نجات داد بلکه اورا بتخت سلطنت ایران نیز رسانید اما بزودی نشان داد که ازعهده اداره کردن امورمملکت بر نمیآید بنابراین چیزی نگذشت که امرای **خراسان** بمخالفت برخاسته **وعباس** راشاه خواندند.

شاه عباس کبیر

شاه عباس اول روزی که بتخت نشست . شانزده یاهفده سال بیش نداشت(**۹۹۶ هجری**) وی **۴۲ سال** در ایران سلطنت نمود . باتفاق جمیع مورخان در زمان سلطنت او مملکت ایران بدرجه‌ای از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود، **شاه عباس** در بدو امر در معرض مخاطرات و تنگنای مشکلات افتاد نه فقط حسب المعمول، مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان و ازسمت مشرق مورد هجوم ازبکیه بود . بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالت و ولایت، رایت انقلاب برافراشته و رشته امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه ازهم گسیخته بود ، خود شاه جوان نیز ابتدا دردست دو نفراز امرای **قزلباش بنام مرشد قلیخان وعلیقلیخان** ببازیچه اطفال شباهت داشت. مرشد قلی‌خان شاه را **بقزوین** آورد و بر تخت نشاند ، و علی‌قلی‌خان در خراسان ماندتا ازهجوم ازبکیه جلوگیری کند. وی عاقبت پس از **۹** ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید ، شاه عباس مظنون شدکه مرشد قلی‌خان از ارسال مدد بهرقیب خود **علیقلیخان** مضایقه میکند لذا شبی در اردوگـاه **شاهرود** فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومیت خلاص کرد .
پس‌ازآن رسماً و عملا پادشاه بالاستقلال گردید . چون بر وی محقق شد که در آن‌واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت جنگ کند، ازروی کمال احتیاط و پیش بینی با **عثمانیان** طرح صلح افکند و بشرایط نامساعدتن درداد ،تا بتواند ازپیشرفت وحمله ازبکان جلوگیری نموده ودر افعال واحوال امرای مخالف وسرکشی **قزلباش** نظارت کند ، زیراکه همین رقابت واختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشکریان میگشت.

هجوم وحمله ازبکها

در همین‌زمان ازبکها **استرآباد** را بطورغافلگیری تصرف نمودند و شاهزاده حاکم **گیلان** را که با سلطان‌عثمانی متفق بود بکلی ازکشورش بیرون راندند ، بر **هرات** نیز

پس‌از **۹** ماه محاصره دست یافتند و باینوسیله شاه‌عباس را مورد تهدید قرار دادند ، شهر **مشهد** رامحاصره‌نمودند ، شاه‌جوان برای نجات‌آنجاحرکت کردولی در**تهران**بتب‌مبتلا گردید وازکار بازماند.

درنتیجه شهرمشهدبتصرف آنهادرآمد،در ایامی که شاه بستری بودوحشیان ازبك**مشهد** را غارت کردند و جمعی از اهل شهرراعرضه‌تیغ نمودند، درسال**۱۰۰۲هجری**، **سبزوار**، **اسفراین**، **تون‌وطبس** نیز باین‌بلیه گرفتار گشت ،در نتیجه‌این‌استان‌مهم‌بیك‌حالت‌فلاکت‌بار وتأثرآوری‌افتاداماسه‌یاچهارسال بعد**عبدالمؤمن‌خان** رئیس‌ازبکان بدست‌رعایای‌خود کشته شد. مقارن‌این‌احوال بود که‌شاه‌عباس‌توانست‌براز‌بکیه حمله‌آورده این‌ولایت‌را بالاخره‌قرین امن‌وآسایش سازد.

شاه‌عباس برای محافظت از مرزباز و بلادفاع مشرق ایران چندین‌هزار نفر از اکراد کردستان‌را باخانواده وگله‌های‌آنهاکوچ داده وآنانرا درشمال و مرکز خراسان سکنی‌داد وآنهارامحافظ ومانع‌پیشرفت‌ازبکها گردانید.(ازجمله‌عده‌ای درقریه **عباس‌آباد** شاهرودکه درسرحد‌شرقی **قومس**بین **شاهرود و سبزوار** واقعست سکنی‌گزیدند و قریه مذکوربهمین‌مناسبت **عباس‌آباد** نامیده شده است).

شاه‌عباس‌بسال**۱۰۰۰هجری** پایتخت را از **قزوین** به **اصفهان**منتقل‌نمودوآبادی وتزئین آنجاوشهرهای‌دیگر اقدام‌کرد ، شهرت‌شاه‌عباس‌تنها مربوط بکارهای نظامی‌اونیست بلکه بیشتر زاده‌عواملی ازجمله نبوغ اداری و بخصوص‌کمال سعی و اهتمام او در بهبود راههای ارتباطیه در تمام‌کشور شاهنشاهی ایرانست،او بقدری کاروانسرا و پل‌ساخته است که هرکار قدیم را هم‌امروزه باونسبت داده و جزء افتخاراتش میشمارند، حتی‌در سرزمین پرگل‌ولای **گیلان‌ومازندران** جاده سنگفرش او یك شاهراهی است که ایالت خزر را از شرق بغرب متصل میکند، وهنوز قسمتی‌ازآن‌مورد استفاده‌است،کاروانسراهای‌متعدد وی در شاهراه **اصفهان** به**مشهد**نیز کاملا مشهورو‌پابرجاست‌کاروانسراهای‌احداثی مذکور در **قومس** بشرح زیر است :

ده‌نمك . لاسجرد . سمنان . آهوان. قوشه.دامغان مهماندوست.ده‌ملا.میاندشت. **عباس‌آباد**، در هیچ قسمتی نبوغ عملی شاه‌عباس بیشتر ازکوششی که او برای برقرار ساختن اتحاد بین‌مردمان و قبائل مختلفی‌که در ایران سکونت داشتند مینمود، نمودارنمیگردید .

برای اجرای این‌منظور مردم را ترغیب‌میکردکه**مشهد** را یك‌مرکز زیارتی‌ملی، و افتخار دنیای شیعه بشناسند ، چون او معتقد بودکه‌کارو عمل ازتوصیه و گفتاربا دستور اخلاقی برترمیباشد، وخود یك‌موقع تمام‌مسافت بین‌اصفهان‌و مشهدرا پیاده پیمود .

شاه‌عباس در سن هفتاد از یك مرض مؤلم و دردناکی درکاخ‌مورد علاقه‌خود در **مازندران** پس‌ازیك سلطنت پرافتخار و طولانی چهل و دو ساله از این جهان درگذشت (**۱۰۳۸هجری**).

شاه صفی

چون **صفی میرزا** فرزند وولیعهد **شاه عباس** به تهمت توطئه علیه شاه عباس درزمان حیات وبامر اوکشته شده بود، بنا براین شاه عباس در موقع مرگ دستور داد که **سام میرزا** فرزند صفی میرزا بجانشینی وی اعلام گردد. پادشاه جدید لقب **شاه صفی** گرفته وفرمانروائی ۱۳ ساله اویك فصل طویلی از کشت وکشتار بوده است .

اوتمام شاهزادگان فامیل سلطنتی و حتی چندشاهزاده خانم را بقتل رسانیدتا بدینسان اساس سلطنت خودرا محکم سازد. وی باین هم اکتفا ننموده تمام مشاورین وسرداران باوفای پدر بزرگش رابدیارعدم فرستاد.

شاه عباس دوم

شاه عباس دوم فرزند **شاه صفی** در ده سالگی بجای پدرنشست (**۱۰۵۲ هجری**) وی **۲۵ سال** پادشاهی کرد . بعداز **شاه اسماعیل و شاه عباس بزرك** بهترین پادشاه صفوی بود، در زمان او عدالت و آسایش وجود داشت، **کاخ عالی قاپو** وعمارت **چهل ستون** در **اصفهان** درزمان اوساخته شده ، شاه عباس دوم در ۲۶ ربیع الاول **سال ۱۰۷۷ هجری** هنگام عزیمت از **مازندران** به **خراسان** دراثر بیماری **خوره** دریکی از آبادیهای **دامغان** وفات یافت وجسدش به **قم** حمل گردید.

شاه سلیمان

بعد از شاه عباس دوم پسرش **صفی** بالقب **سلیمان** برتخت جلوس کرد. مدت سلطنت این این پادشاه **۲۸ سال** بوده است . سلسله صفوی درتحت سلطنت این پادشاه جدید که عیاش و شهوتران بود و هیچگونه خصائل جنگی نداشت کم کم رو بزوال نهاد، تصرف **قشم** بدست **هلندیها** اورا بجنبنش تحریك نکرد. حتی وقتی که ازبکها نیز به **خراسان** حمله نمودند درحال اوتشویشی روی نداد ، بعلاوه علت مزاج او در سالهای اخیر عمرش وی را در اندرون نگاه داشته بود و درآنجا کاملا در زیر نفوذ خواجگان و زنان قرار گرفت ولی درحفظ سنن دربار وتعمیر بقاع متبرکه سعی بلیغ داشت ، ازجمله گنبدطلائی **امام رضا** (ع) راکه براثرزلزله آسیب دیده بود تعمیر نمود.

سلطان حسین

میگویند وقتیکه **سلیمان** دربستر مرگ قرار داشت بخواجگان مشاور خود گفت اگرراحتی و آسایش میخواهید **حسین میرزا** و اگر افتخار و عظمت ایران را طالبید **عباس میرزا** راانتخاب کنید. لازم بذکر نیست که **حسین میرزا**، انتخاب شد(**۱۱۰۵ هجری**) وبمحض جلوس بتخت از خود حلم و افتادگی و دینداری و خداترسی نشان داد، دین داری و خداترسی **سلطان حسین** باعث شدکه ملاها و خواجگان برمسندهائی قرارگرفتندکه بایستی تحت نظر وتصدی اشراف و نجبای بزرگ باشد ، بدینسان تمامی ملت ایران بطور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید .

سلطان حسین **۳۰سال** با ضعف و سستی و بی‌قیدی و بی‌حالی زمام امور را در دست داشت و درزمان اوظلم وجور، وتقدیر ازخائن وتکدیر از خدمتگزار و رشوه‌خواری بمنتهی شدت رسیده بود .

هجوم افغانها

افغانها هرچند ازجنبه مادی باایرانیان اختلاف دارند ولی‌ظاهراً نژادی ایرانی‌و از خویشاوندان‌ایرانیان محسوب میشوند . درسرتاسرولایت وحشی وکوهستانی‌آنهازبان‌فارسی متداول‌است .

پرفسورادواردبرون مینویسد، **جیمس‌دارمستتر** ملاحظه‌کردکه در لهجه‌معمولی آنها موسوم به **پشتو** اصول وبقایای زبان **اوستائی** کتاب مقدس **زردشتیان** موجوداست از ایرانیان جسورتر و جنگجوترو خشن‌ترند،ولی کمتراز ایرانیان‌هنرمندی‌وتربیت‌دارند **سنی‌متعصب** هستند و همین صفت‌کافیست که‌علت‌نزاع آندوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب‌بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنك مذهبی بپوشانند ۱

اولین لشگرکشی افغانها بایران (**۱۱۳۳** هجری) بیشتر جنبه تاخت وتاز وغارت‌و چپاول را داشت،تایك‌حمله. **محمودافغان** بالشگریان‌خود درجنوب **سیستان**‌ازلوت‌عبور نموده وپس ازغارت‌وخرابی **نرماشیر** بسوی **کرمان** پیشرفت، محموداین‌شهررا باکمك‌سکنهٔ زردشتی آن قبضه‌کرد، اما چهارماه بعد **لطفعلی‌خان**‌سردار ایرانی اورا از آنجا بیرون راند، وخود **بشیراز** رفته به‌تنظیم‌لشگری که سالها مانندآن‌درایران دیده نشده بودهمت گماشت .

میخواست افغانها رادرهم شکسته مجدداً قندهاررا مسخرکند، بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی‌از دسایس درباری‌که باشتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفهانش بردندو سپاهی‌که مشارالیه‌باین زودی‌وبااین دقت جمع آوری ومنظم‌کرده بودپراکنده شد، و بالنتیجه ایران در یك چنین موقع بحرانی وخطرناك‌بواسطه حماقت وابلهی پادشاه ضعیف النفس خویش تقریباً بیدفاع گردید، **غارت‌خراسان**‌توسط افغانهای ابدالی وهمچنین فتح وخرابی**شماخی**‌کرسی‌نشین **شیروان**‌توسط **لگزیها** وظهور علائم‌عجیب وغریب درآسمان، بیش‌از پیش موجب ترس‌و وحشت ایرانیان گردید، وحکم عمومی **شاه‌حسین**‌برای توبه و استغفار وانابه نیز بر‌ضعف قلب وترس عامه‌افزود، افغانها بمحض شنیدن خبر سقوط وعزل لطفعلیخان دوباره جرأت پیداکرده مصمم گشتند، برای باردوم بایران حمله نمایند. محمود دروسط زمستان قندهاررا ترك‌گفته ومجدداً ازکویر عبور نموده به**نرماشیر** و**کرمان**‌رفت، پس از آن از راه **یزد** بسوی **اصفهان** حرکت نمود ، درجنگی‌که در دهکده ای موسوم به **گلناباد** درنزدیکی **اصفهان** رخ داد ارتش نیرومند ایران که چند برابر تعداد لشگریان‌افغانهابود ، بادادن فقط دوهزار نفر تلفات بافضاحت ورسوائی فرار نمود ، **محمود** اصفهان را در محاصره

۱ــ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادواردبرون ترجمه رشید یاسمی‌صفحه ۱۱۷.

گرفت، براثرآن **سلطان حسین صفوی** تسلیم شد و تاج سلطنت‌را بدست‌خود بر سر **محمودا فغانی** گذارد، وبدین سان سلسله باشکوه صفویه باافتضاح و رسوائی سقوط کرد (**۱۱۳۵هجری**) افغانها **قم وکاشان و قزوین** را نیز تسخیر نمودند، محمود در اثر قیام اهالی‌قزوین برضدافغانها دست بسفاکی‌زدو **اصفهان** راقتل‌عام کرد،ودرمقابل ایستادگی **یزدیها و بختیاریها**جنونش‌شدت یافت وبدست‌پسرعمویش اشرف در سال**۱۱۳۷هجری** کشته‌شد و نجبای افغانی که ازطرف **طهماسب**فرزند **سلطان‌حسین**صفوی که‌درآنموقع در **مازندران**بود تهدیدمیشدند باعجله **اشرف**را بجانشینی‌وی‌انتخاب نمودند.



فصل شانزدهم

دوره نادری

در **دوران آشفته** اواخر سلسله **صفویه** و تسلط **افغانها** بر ایران سرداری لایق و مشهور بنام **نادرقلی** که مقدر شده‌بود شهرت ابدی خودرا بعنوان **آخرین فاتح** بزرك آسیائی بدست بیاورد ، در **خراسان** ظاهر گردید و برای نجات کشور از شر **افاغنه** به **طهماسب** فرزند **سلطان حسین صفوی** که دربار خود را دراین‌موقع در **فرح‌آباد مازندران** تشکیل داده‌بود پیوست .

نادر قلی پنجهزار نفر از جنگجویان مبرز **افشار** و **کرد** را تحت لوای خود درآورد ، **فتحعلی‌خان** قاجار نیز قبلاسه‌هزار نفر سرباز جنگجو تهیه دیده بود، بدین ترتیب با هجوم سربازان جدید یك جنبش ملی ایجاد شد ، **نادر** ، **طهماسب** را وادار کرد، اول‌بسوی **خراسان** که شهرهای مشهد و هرات به ترتیب در دست **ملك‌محمود** و **افغانهای ابدالی** بود حرکت‌نماید . در این لشکرکشی نادر رقیب خود **فتحعلی‌خان** پدر بزرگ مؤسس سلسله **قاجار** را بقتل رسانید . ظاهراً این عمل نادر مورد تصویب **طهماسب**قرارگرفت . چه‌اورا فوراً بفرماندهی‌کل قوای‌خود تعیین‌نمود ولقب**طهماسب قلیخان** به **نادر** اعطاءگردید .

جنك مهماندوست

نادر عاقلانه **شاه‌طهماسب** را ترغیب نمودکه نیروی افغانها را مجبور کند که از **اصفهان** خارج شوند ، و پیش آمدوقایع بعدی هوش و ذکاوت اورا ثابت نمود . **اشرف** دیدکه ارتش ایرانیان روزبروز بر عده‌اش افزوده میشود و بدین‌جهت مصمم‌گشت قبل از آنکه این نیرو قوی‌تر شود بسوی **خراسان** حرکت نماید ، **مهماندوست** **دامغان** واقع در ایالت **قومس** نزدیك **هکاتوم پیلوس** پایتخت پارتها (اشکانیان) صحنه اولین‌پیروزی بودکه نیروهای ایران بردشمن‌خارجی دست یافت .

اشرف درسال **۱۱۴۱**هجری بسوی **خراسان** حرکت‌کرد،چون **بسمنان**رسید**قلعه**

میرزا عسکری و قلعه‌های دیگر شهررا محاصره نموده و **سیدعلی قاضی** حاکم **شهر سمنان** را دستگیرساخت[1] ، در این‌موقع خبر حرکت **اشرف** بطرف **خراسان** به **نادر وطهماسب** رسیده بود و آنان نیز برای مقابله با **اشرف** از راه **نیشابور** و **سبزوار** عازم **سمنان** شدند ، **اشرف** از شنیدن خبر ورود نادر به **بسطام** دست از محاصره‌سمنان برداشته و بسوی **دامغان** عزیمت‌نمود . درقریه**مهماندوست** دامغان دولشکر روبروی‌هم قرارگرفتند (ربیع‌الاول‌سال۱۱٤۲هجری).

افغانها با نعره های وحشیانه‌ای بحمله پرداختند ولی این حملات و نعره ها در جنگجویانی که نادر تربیت‌کرده بود ، تأثیری نبخشید و تفنگداران و **آتش توپخانه** نادر تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند . **اشرف** فوراً دو **ستون** را مأمورکردکه از چپ و راست بدشمن حمله‌کازانبری ببرند و درهمان هنگام خود شخصاً در قلب بحمله پرداخت . اما تجارب سرداری مثل نادر بیش از آن بودکه بگذارد یك‌چنین مانوری درمورداو اجرا گردد . او حمله را بآسانی دفع و فرمان جلورفتن دسته‌جمعی را داد و براثرآن**افغانها** که از مرك پرچمدار فرمانده خود دلسرد و مأیوس شده بودند شکست خورده و با حالت وحشت‌زده‌ای اردو و چادر های خودرا ترك نموده در حالی‌که از شماره آنها خیلی تقلیل یافته بود، در **امتداد** جاده **دامغان بتهران** فرارنمودند. توضیح‌اینکه سربازان**سمنانی** و **سنگسری** دراین‌جنك رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان دادند .

نادر ، **طهماسب** را وادارکردکه در **دامغان** بماند و خود از راه **آهوان** عازم **سمنان** گردید . هزاران نفر از مردم‌که مایل بودند در مرگ و نابودی مهاجمین شرکت داشته باشند ، اورا استقبال نموده و بوی پیوستند . نادر پس از دو روز توقف در **سمنان** ، در تعقیب افغانهای فراری بسوی**ری**و **اصفهان** حرکت نمود . **اشرف** درموضع‌مستحکمی بنام **مورچه‌خوار** درنزدیکی **اصفهان** مهیای نبرد قطعی با نادرشده بود، ولی‌با دادن چهارهزارنفر تلفات **باصفهان** فرارنموده واز آنجا به**شیراز** رفت و بالاخره در صحرای **لوت** بدست یکی‌ازافغانهای بلوچ بقتل‌رسید (**۱۱۴۲**هجری) .

پاداش نادر برای اخراج افغانها

شاه طهماسب از **دامغان** به **ری** و از آنجا **باصفهان** رفت . اخراج افغان ها بدست نادر چنان خدمت قابل ملاحظه و نمایانی بود که نمیشد آنرا بطرق معمولی پاداش داد و **شاه طهماسب** از روی اجبار . **خراسان** . **سیستان** . **کرمان** . **قومس** . **مازندران** را باو بخشید و لقب سلطان‌را باو عطاکرد .

نادر پس از قلع وقمع مهاجمین افغانی ، **آذربایجان** و **عراق** راکه از آن زمان در دست عثمانیها بود بتصرف درآورد ، و بالاخره **شاه طهماسب** را بعلت عقد قرارداد زیان آوری با عثمانیها ، از سلطنت خلع کرد، و فرزند شیرخوار اوراسلطان و خودش را **نایب‌السلطنه**اعلام نمود (**۱۱۴۵هجری**) .

نادر پس از جنگهای پیروزمندانه با عثمانی‌ها در سال **۱۱۴۸هجری** مرگ فرزند

۱ــتاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ۸۷

کـوچك شاه را غنیمت شمرده در اجرای مراسم عید نوروز در **دشت مغان** بپـادشاهی بر گزیده شد .

نادرشاه در دوره سلطنت درخشان خود افتخارات ارزنده‌ای نصیب کشور ایران نمود، ازجمله درسال **۱۱۵۱** هجری بهندوستان لشگر کشید و پس از عبور ازگردنه **خیبر، لاهور** را تصرف کرد و سپاه **هند** را در **دشت کرنال** منهزم ساخت و پادشاه هندوستان مجبور به تسلیم شد . نادر سلطنت‌را بدو تفویض کرد و او نیز نفائس خودرا ازجمله **۶۰۰۰۰ جلد کتاب خطی** و **تخت طاوس** ، بنادر شاه تقدیم نمود و **رود سند** مرز شرقی ایران معین گردید .

نادرشاه در سالهای آخر سلطنت خود ستمگری و خونخواری عجیبی از خود نشان میداد و از هرکجاکه عبورمیکرد ازسرهای مردم هرمهائی میساخت ، بهمین‌علت در تمام کشور شورش عمومی علیه او برخاست ، در بین مردم دیگر، کردهای **قوچان** ، **شورش** نمودند ، نادر بسوی‌قوچان حرکت‌نمود و دردوفرسخی‌آنجا دراردوگاه خود طبق نقشه و توطئه‌قبلی بقتل‌رسید **(۱۱۶۰هجری)**

عادلشاه افشار

بعد از مرگ **نادر** برادرزاده او بنام **عادلشاه** بتخت نشست **(۱۱۶۰ هجری)** اولین عمل او انتشار اعلامیه‌ای بود که در آن اعلامیه شخصاً مسئولیت قتل یك‌ظالم جباری راکه از خونریزی لذت برده و با بربریت و وحشیگری ناشنیدنی ازکله‌های اتباع خود منار هائی میساخت بعهده گرفت . بعداً نیروئی به **کلات نادری** فرستاد و تمام اعضای خاندان افشار بزرك را قتل‌عام و گنجهای اورا تصاحب نمود ، فقط ازقتل **شاهرخ میرزا** فرزند چهارده‌ساله **رضا قلی میرزای** بدبخت که از **فاطمه** دختر **سلطان‌حسین** صفوی بود ، صرفنظر نمود .

عادلشاه پس‌ازکمی سلطنت بدون افتخار، بدست برادرش **ابراهیم** مخلوع شده و کورگردید . ابراهیم نیز بنوبه خود توسط سربازان و افراد خویش اسیر شده و در طی مسافرت بشهر بقتل رسید . ولی **عادلشاه** هم در همین موقع کشته شد **(۱۱۶۱هجری)**

شاهرخ افشار

پس از آن **شاهرخ** بتخت جلوس نمود **(۱۱۶۱ هجری)** بنظر میرسیدکه چون او بازمانده نادر و دارای خصال نیکوئی بود در تمام ایران با سلطنت او موافقت نمایند اما رقیبی بنام **میرزا سیدمحمد** فرزند یکی از مجتهدین مشهد در مقابل او پیدا شد . این مجتهد با خواهر **سلطان‌حسین** ازدواج نموده بود و پسرش صدا بلندکرده و میگفت : شاهرخ قصددارد سیاست پدر بزرگش‌را ادامه داده و مذهب شیعه‌را براندازد، بدین‌ترتیب نیروئی گرد آورده و شاهرخ را مغلوب ساخت و در نتیجه این پادشاه اسیر شده و کـور گردید . در همین موقع **یوسف‌علی** فرمانده سپاه شاهرخ‌که در هنگام جنگ غائب بود،

و بهمین جهت بر ضعف شاهرخ‌افزوده شده بود ، ظاهر شده مدعی جدید راکه نام**سلیمان** برخودگذارده بود دستگیرکرده، پس ازکورکردن او خود و دوپسرش را بقتل رسانید و **شاهرخ** دوباره بتخت سلطنت عودت داده شد ، و **یوسفعلی نایب‌السلطنه** گردید . کمی بعد از این واقعه دو تن از رؤساء قبایل،یکی بنام **میرعالم‌خان** فرمانده عده‌ای‌ازاعراب و دیگری بنام **جعفرخان** فرمانده عده‌ای ازکرد ها **یوسفعلی** را مغلوب ساخته ، البته بعد اورا کورکردند ، و شاهرخ بدطالع را نیز بزندان انداختند . لازم بتذکر نیست که دو رئیس فوق‌الذکر باهم به نزاع برخاستند و بالاخره میرعالم فاتح شد و نام جعفرخان مغلوب را بر فهرست طویل مردان‌کورشده افزود . در همین زمان فرمانده سپاهیان ازبك و افغانی نادرشاه افشار ،بنام**احمدخان درانی** که بعد از قتل نادر به **افغانستان**رفته و درآنجا حکومت‌مستقلی تشکیل‌داده بود **بمشهد** حمله آورد و میرعالم بسوی‌او شتافت ولی شکست خورده و بقتل‌رسید .

احمدشاه با یك اعتدال و ملایمت عاقلانه ای پس از آنکه **سیستان و هرات** را بقلمرو خود افزود، تصمیم گرفت که **خراسان** را یك ایالت مجزائی‌کرده و درتحت‌سلطنت شاهرخ قرار دهد، بشرطی‌که‌نامبرده تفوق و نفوذ افغان را اعتراف نماید ، و **پل‌ابریشم** که در هفتاد میلی مغرب **سبزوار** درجاده **مشهد** بتهران واقع است[۱] مرز غربی **ایالت خراسان** و متصرفات افغانها شناخته‌شد ، و بدین ترتیب **شاهرخ** کور قریب پنجاه سال اسماً در **خراسان** حکومت‌نمود تا اینکه در**۶۳** سالگی براثر شکنجه وزجر **آغامحمدخان** قاجار که درفصل‌آینده بشرح‌آن خواهیم پرداخت در **دامغان** وفات‌یافت ومقبره وی‌درحال حاضر دراین‌شهرستان پابرجاست‌که ذکر ساختمان‌آن درفصل بناهای تاریخی همین تألیف بیان خواهدشد .

۱ـ تقریباً نزدیك مرز شرقی ایالت قومس مورد بحث ما در این تألیف

فصل هفدهم

دوره بی‌دوام زندیه

کریم خان زند

بعد از مرگ **نادر شاه افشار** موقعیت ایران نهـایت درجه عجیب و غریب بود . **خراسان** بدون اختلال و اغتشاشی در تصرف **شاهرخ** اعمی بود، در حالی‌که **کریم‌خان زند** از قبیله **لاق شیراز** ، و **محمد حسن خان** قاجار فرزند **فتحعلی خان قاجار** که نادر شاه قبل از رسیدن بسلطنت او را بقتل رسانیده بود ، وهمچنین **آزادخان** یکی‌از سرداران افغانی نادر ، برای بدست آوردن تاج‌وتخت با یکدیگر میجنگیدند و بالاخره پیروزی نهائی نصیب رئیس محبوب خاندان زندگردید.

نبردی‌که بین زند و قاجار اتفاق افتاد در مرزهای**مازندران** بود . پس از یك نبردسختی،قاجارها فاتح‌شدند اما بجهت رسیدن نیروی افغانی نتوانستند پیروزی خود را دنبال کنند .

در همین هنگام **کریم خان** بقوای خود سر و صورتی داد و خود را برای حمله حاضر ساخت وبه **آزادخان** افغانی حمله برد ولی در**قزوین** شکست خورد و به **اصفهان وشیراز** عقب نشست ومجدداً بایاری **رستم‌سلطان** رئیس ایل**خشت**دربوشهر به**آزادخان** حمله برد ودرنتیجه اورا شکست‌داده و منهزم ساخت، .

پس از مغلوبیت **آزادخان** قاجارها بآذربایجان لشگرکشی‌کرده و مراکز مهم آن ایالت را تصرف نمودند ، در سال بعد **محمدحسن خان** با ارتش نیرومند خود تازه از پیروزیهای **آذربایجان** برگشته و خودرا از همه جهت مظفر و منصورمیدید ، برای‌جنك با رئیس خاندان زند بطرف جنوب حرکت نمود ، ولی کریم‌خان قادر بمقابله با او در میدان جنگ نبود . کوشید تا با دادن رشوه رؤساء لشگر دشمن را بطمع انداخته وآنهارا منحرف‌سازد . وی در این‌کار کاملا موفقیت‌یافت و **محمدحسن‌خان** در حالی‌که‌دستجاتش یکی بعد از دیگری اورا ترك میکردند ، بدون هیچگونه جنگی مجبور بمراجعت گردید (**۱۱۷۱ هجری**) **محمد حسن خان** نیز در نزاع و اختلافی که با رئیس شاخه رقیب

قاجارها پیدا کرد گرفتار خسارت و زیان شده و نیرو و توانائی او کاهش یافت ، ودرجنگی که بین آنها اتفاق‌افتاد بدست یکی از رؤساء قبیله **قاجار** بقتل رسید ، و بدین سان این نبرد سه جانبه یعنی نبرد بین سه مدعی خاتمه یافت و**کریم‌خان** بدلیل محبوبیت شخصی خود با آنکه مکرر درجنگ شکست خورده بود فاتح و پیروز گردید .

کریم‌خان مدت بیست و نه‌سال سلطنت کرد واز این مدت بیش از بیست‌سال حکمران بدون رقیب و بلامنازع ایران بود، وبنام **وکیل الرعایا** خوانده میشد ، **شیراز** پایتخت وی بود و عمارات زیبائی که هنوز شیراز بدان میبالد بنا نمود . در زمان سلطنت کریمخان زند **حسینقلی خان قاجار** (پدر فتحعلیشاه قاجار) که از طرف کریم خان زند در **دامغان** حکومت داشت ، سر بشورش برداشت . کریمخان برادر خود **زکی خان** را بفرماندهی یك سپاه تعیین نموده **بدامغان** گسیل داشت . زکی خان شورش‌را با منتهای قساوت و بیرحمی و بربریت فرو نشاند و دستور دادکسانی‌که در این شورش شرکت نموده بودند آنانرا بچوبهائی بسته و وارونه در زمین بنشانند .

(باغچه‌ساختن زکی‌خان‌ازاجسادانسانها درتاریخ معروف ومشهوراست).

در همین حین نیز **حسینقلی‌خان** از **دامغان** فرارکرده و عاقبت بدست ترکمن‌ها بقتل رسید ، **کریم‌خان** در صفرسال **۱۱۹۳** هجری دارفانی‌را بدرودگفت و مردم‌ایران برای پیشوای بی‌آلایش‌زندکه دوره‌سلطنت‌او عموم‌مردم دررفاه وآسایش بودند بطور بی‌ریا و عمیقانه عزاداری نمودند ،

جانشینان کریمخان

درهمان سال وفات**کریمخان** چهار نفر از خانواده او یکی پس‌از دیگری برتخت سلطنت نشستند ازاینقرار :

برادرش **زکی‌خان** ، پسرش **ابوالفتح** ، نوه‌اش **علیمراد** ، پسرش **محمدعلی و برادرش صادق** ، **علیمراد** که مجددا بسلطنت رسید درسال **۱۱۹۵** هجری **صادقخان** را با تمام اولاد او غیر از**جعفرخان** بقتل رساند . خود علی‌مرادهم در سال **۱۱۹۹**هجری در صحرای **مورچه‌خوار** اصفهان وفات یافت و **جعفر** بجای او نشست . جعفر خان نیز درسال **۱۲۰۳** کشته شد و پسرش که همان **لطفعلی خان** زیبا و بدبخت آخرین سلطان سلسله زندیه باشد بجای‌او نشست و عاقبت بدست **آغامحمدخان** قاجار ازدوچشم محروم گردید و بعداً در**تهران** بدار آویخته شد .

فصل هیجدهم

دوره قاجاریه

آغا محمدخان قاجار

ایل قاجار از نژاد ترك است. اینان مدتهای متمادی در ارمنستان سکنی داشتند و **تیمورلنگ** آنها را بایران کوچ داد. قاجارها یکی از قبایل **قزلباش** محسوب میشدند که از شاهان صفوی پشتیبانی‌مینمودند.

شاه‌عباس ایل قاجار را بسه دسته تقسیم نمود یکی در **مرو** مستقر شد و دومی در **گرجستان** و دسته سوم بدو قسمت کوچکتر بنام **یوخاری‌باش** (بالائی) **واشاقه‌باش** (پائینی) منقسم شده ودر سواحل **رودخانه‌گرگان** ساکن شدند ، مادر اینجافقط باقسمتی که در**گرگان** مسکن گزیدندسروکارداریم که فعالیت ورشد اولیه آنان‌در حوالی**گرگان** و **قومس‌وتهران‌و ری** بوده وبالاخره بسلطنت کشور ایران رسیده‌اند.

پس‌از آنکه نادر **فتحعلی‌خان قاجار** را بقتل رسانید **محمد حسن‌خان** فرزند **فتحعلی‌خان** بسوی ترکمن‌ها فرارکرد، در آنجا باکمك آنها برای مدتی استر آبادرا در تصرف داشت.

اما قبل از مرگ نادرشاه او قادر نبود که هیچگونه تأثیر مهمی در اوضاع بنماید، ولی بمحض قتل نادر نیروئی گرد آورده **ولایات‌خزر**را تصرف کرد و بعد،همانطوریکه در فصل گذشته بیان‌گردید **آذربایجان** را تسخیر نمود، ولی در جنگ‌با**کریم‌خان** زند شکست‌خورد، و بالاخره در اثر اختلافات عشیره‌ای بقتل رسید،وفرزندش **آغامحمدخان** نیز که در ایام طفولیت بفرمان **عادل‌شاه** نوه نادر مقطوع‌النسل شده‌بودبدست**کریم‌خان** زند افتاد واورا **بشیراز**آورد.

کریم خان، که بطور برجسته‌ای صلح جوو دارای روح‌مسالمت‌آمیز بود با **خواهر آغا محمدخان**ازدواج نمود وبا برادرزنش‌که در دربار او بعنوان **گروگان** بسر میبرد با ملاطفت و مهربانی خاصی رفتار مینمود، آغا محمدخان وقتی که از خواهرش شنید که کریم‌خان‌درحال مرك است شیراز راببهانه‌تفریح وگردش وشکاربا بازشکاری‌ترك‌نمود،هنگام برگشتن در دروازه شهر شنید که کریم‌خان مرده است ، بنابراین با عجله‌بازرا رها کرده

و بعد ببهانه انتظار مراجعت بازو جستجوی آن ازنظر ناپدید شد ، و بطرف **مازندران** حرکت نمود.

وقتی اوبه‌ولایت اصلی خود رسید، عده زیادی از افراد قبیله‌اش دور او جمع شدند ولی نابرادری **اومرتضی‌قلی** با او بمخالفت برخاسته وخودرا شاه اعلام‌کرد، **آغامحمد خان** پس از نشیب و فراز های متعدد و دیدن حوادث و تغییرات زیاد که در جریان آن یکبار هم دستگیر و زندانی گردید، همین قدرتوانست‌که‌بر ولایات‌**بحر خزر**دست یافته و خودرا فرمانفرما معرفی‌کند.

در این‌زمان‌**خراسان** اسماً تحت فرمان‌و اراده **شاهرخ** بود. ولی در حقیقت این ایالت بین عده‌ای از رؤسای قبایل مستقل تقسیم شده بود . در شهر **مشهد** دو پسر پادشاه **نصراله میرزا ونادر میرزا** بودندکه هریك برای بدست آوردن قدرت با دیگری در جنك و جدال بود وهمین کینه و عداوت خانوادگی آنها بغارت **مزار امام رضا (ع)** منجرشد و هریك از این دو شاهزاده بنوبه خود قسمتی از ذخائر قیمتی آنرا بچپاول بردند .

نواحی **نیشابور** تحت حکمرانی یکنفر از رؤسای قبیله‌**بیات** مستقل‌بود، **قاین**‌تحت حکمفرمائی عربی از اعقاب **خزیمه** اداره میشد، و**سبزوار** دردست یك رئیس **غیلی چی** که از یك قبیله ترك بود قرارداشت، **آغامحمدخان‌قاجار** پس‌از اخراج‌نیروی اعزامی روس از ایران و هجوم به **کرمان** و دستگیری و اعدام **لطفعلی خان**‌آخرین پادشاه سلسله زندیه و فتح **گرجستان** و **تفلیس و ایروان** در سال **۱۲۱۰** هجری در تهران تاجگذاری‌نمود.

تسخیر خراسان توسط آغا محمدخان

آغامحمدخان پس از تاج‌گذاری مصمم‌شدکه**خراسان** را نیزمطیع سازد اواز راه **استرآباد**که‌آنجا را بابناهای زیادی‌که هنوزباقی استزیبا وقشنگ‌کرده بودحرکت‌کرد وپس از تنبیه‌وسرکوبی ترکمن‌ها بسوی **مشهد** حرکت‌نمود، درآنجا وی‌باهیچگونه‌مقاومتی رو برو نشد و رؤسای خردی‌که در فوق ذکر شد همگی قبول اطاعت و انقیاد نمودند . **نادرمیرزا** بافغانستان گریخت وپدر کورخود**شاهرخ** را درمشهد گذارد.

این مرد بدبخت که در این‌موقع سنش بالغ بر شصت بود در دست آغا محمد خان اسیر شد .

آغا محمد خان چون شنیده بود**شاهرخ** جواهرات گرانبهائی‌را که **نادر** از هند بغنیمت آورده‌نزد خود مخفی نموده است، دستور زجر وشکنجه وی‌راصادرنمود، شاهرخ هر روز براثر درد والم شکنجه‌های وارده‌محل ذخائر ونقودش را که رویهم انباشته بود نشان میداد آغامحمد خان برای بچنك آوردن **یاقوت مشهور اورنك زیب** پادشاه هند پافشاری‌وسماجت زیاد میکرد، لذادستورداد حلقه‌ای ازخمیر برسر او گذاشتند وسرب گداخته درآن ریختند.

در اینموقع بود که شاهرخ محل یاقوت را بروز داد . آغا محمد خان که دیوانه

جواهر بود بواسطه بدست‌آوردن این سنك گرانبها ازخوشحالی نزدیك‌بوددیوانه شودلذا دستورداد شکنجه راموقوف سازند.

آغا محمد خان بعد از شکنجه‌های وحشیانه فوق اجازه دادکه شاهرخ باخانواده وبستگانش **بمازندران** برود، اما شاهرخ در اثر شدت درد ورنج عارضه از شکنجه قبل از رسیدن بمازندران در **دامغان** بدرود حیات گفت و در همان جا مدفون گردید **(۱۲۱۰ هجری).**

آغا محمدخان درسال**۱۲۱۱** هجری در کنار **رود ارس** بدست دونفر از نوکران خودکه بنابودسیاست شوندبقتل‌رسید.

فتحعلیشاه‌قاجار

هما نطوریکه درصفحات قبل بیان گردید **حسینقلی‌خان** فرزند **محمدحسن خان** قاجار وبرادر **آغامحمد خان قاجار** در سال **۱۱۸۴** هجری از طرف **کریم خان** زند بحکومت **دامغان** منصوب گردید، وچندسالی حاکم آنجا بودو بعد سر بشورش وطغیان برداشت ودرنتیجه شورش مذکور توسط **زکی‌خان** سرکوبی شدو **حسینقلی‌خان** معروف به **جهانسوز** بمازندران فرارکرد ودر آنجا بدست ترکمن‌ها بقتل‌رسید.

فتحعلی شاه درشب پنجشنبه ۱۸ شوال سال **۱۱۸۵** هجری درزمان حکومت پدرش حسینقلی خان درشهر**دامغان** متولد شد .

ساختمانی که فتحعلی شاه در آن تولد یافته بود بعدها بنام **مولود خانه** معروف گردید و درحال حاضر ساختمانهای فرمانداری و اداره دارائی **دامغان** در آن محل واقع است .

طبق منشآت **میرزا رضی‌منشی تبریزی** بموجب‌فرمان**فتحعلی‌شاه** مزرعه**محمد آباد** و **نوده** دامغان وقف نگهداری وتعمیر مولود خانه گردیده وتولیت آن نیز بعهده **محمدعلیخانی دامغانی** محول‌شده بود.

فتحعلی شاه در زمان سلطنت عموی‌خود **آغا محمد خان** عهده‌دار حکومت **فارس** بود، بعداز مرك آغا محمدخان از فارس بسوی پایتخت حرکت‌کرد وپس ازورود**بتهران** بتخت پادشاهی جلوس نموده و خود را پادشاه اعلام کرد، فتحعلیشاه **۳۷** سال در ایران سلطنت نمود .

از وقایع مهم دوره سلطنت پرماجرای اوشکست‌ایران درجنك باکشور روسیه است‌که براثر آن **۱۷شهر** آباد وپرجمعیت **قفقاز** ازتصرف‌ایران خارج گردید.

فتحعلیشاه به ایالت **قومس و دامغان** که‌محل تولد او بود توجه خاصی مبذول میداشت ساختمان **مسجد شاه سمنان** که‌یکی از بناهای عالی و مشهور ایران است طبق دستور وی بنا گردیده است‌که شرح‌آن درفصل بناهای تاریخی همین تالیف بیان خواهدشد.

در دوره سلطنت‌فتحعلیشاه**ذوالفقارخان‌سمنانی** حکومت سمنان و دامغان وشاهرود وبسطام رابرعهده‌داشت‌چون‌فتحعلیشاه‌در**دامغان**متولدشده‌بود،ظاهراًدرهمین‌شهرفتحعلی شاه

با **ذوالفقارخان‌سمنانی** و برادرش **اسماعیل‌خان** رابطه پیدا کرد، این دوستی‌وصمیمیت موجب‌ورود این‌دوبرادر دردستگاه سلطنتی شد ، وبعداً **ذوالفقارخان**بفرمانفرمائی‌ایالت قومس که مرکز آن دراین‌زمان شهرسمنان بودرسید،ذوالفقار خان‌پس‌از انتصاب، بنای‌ظلم‌و ستم‌رانسبت به توده مردم‌خصوصا **سادات‌حسنی** گذاشت. از این‌جهت بیشتر مردم سرشناس سمنان‌جلای وطن گفتند. درمیان این‌عده **حاجی سیدحسن** دانشمند معروف **ازسادات حسنی** وصاحب**کتاب منهاج‌العارفین** که بیشتر از همه مورد تعدی‌بود ،مدتی‌در **تهران** اقامت گزیده ودر طول مدت اقامت موردتوجه وعلاقه خاص فتحعلی شاه‌قاجار واقع‌شد .

حاجی سیدحسن بعد از مدتی بسمنان مراجعت کرد. و فتحعلی شاه برای‌دیدن ذوالفقار خان ازراه **فیروزکوه بسنگسر** واز آنجا باوجود مخالفت شدیدخان‌برای‌دیدن حاجی‌سید حسن **بسمنان** آمد. شاه در این سفرآنطورکه باید از تعدیات خان مطلع‌شد .

درهمین ایام **ذوالفقار خان** فوت کرد و حاجی سیدحسن بامر شاه از اموالی که ذوالفقارخان بزور از مردم **سمنان** واطراف گرفته بودمامورساختن مسجدی بنام**مسجد شاه** شد وبعداً موقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** نیز که وقف‌خانقاه بود باین مسجد اختصاص‌یافت .

ذوالفقارخان یکی از حکام مستبد نواحی **قومس** میباشد که اکثر بزرگان و افراد متشخص سمنان از ترس وی جلای وطن‌نمودند. **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی**شاعر معروف دوره قاجاریه نیز در دستگاه حکومت وی درسمنان میزیست ومنشی او بود. طبق نوشته **پرفسور ادوارد برون** [1] (یغما مدتی‌منشی مردی تند خو وهرزه دهان موسوم به ذوالفقارخان سمنانی بودوگویند محض‌مشغولیت خاطر وجلب رضای اواین‌غزلیات وابیات تعرض آمیز کریه‌را سروده‌ومجموعه آن‌را **سرداریه**نام‌گذارده‌است.).

ذوالفقارخان در دوره فرمانفرمائی‌خود **درسمنان** ظلم و جوربی حد و حصری نمود از جمله دستور داد زبان مرحوم **میرزا مهدی‌یاهو** شاعروارسته**سمنانی**را بریدند وبعداً خانه واثاثه‌وی را نیزغارت‌کردند،



تصویر سکه نقره‌ای ضرب‌سمنان‌که جمله‌السلطان بن‌السلطان‌فتحعلیشاه برروی آن نوشته شده است



تصویر روی دیگرسکه‌نقره‌ای ضرب سمنان. این‌سکه متعلق‌به‌کلکسیون آقای حاجی‌حسین طلوعی‌سمنانی‌است

۱ــتاریخ ادبیات ایران جلد سوم ترجمه رشیدیاسمی صفحه ۲۳۹.

بعدازذوالفقارخان سمنانی حکومت سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام برعهده حاجی **بهمن میرزا بهاءالدوله فرزند فتحعلی‌شاه**محول شد ودرزمان‌سلطنت محمدشاه‌نیز بدین‌سمت مستقر بود.

فتحعلی‌شاه درسال **۱۲۵۰** هجری در۶۸سالگی بدرود زندگانی گفت و**۵۷** پسر و **۴۶** دختر بعداز خود گذاشت که‌برمرك اوسوگواری کنند.

محمد شاه

بعد از مرگ **فتحعلی** شاه نوه اش **محمد شاه** پسر **عباس میرزا** بسلطنت رسید (**۱۲۵۰هجری**) .

وی چهارده‌سال با رنجوری و ضعف نفس پادشاهی‌کرد ، و **ناصرالدین‌میرزا** پسر ارشد خود را بولیعهدی انتخاب نمود . از وقایع مهم دوره سلطنت وی ظهور فرقه بابیه درایران‌است . بدین معنی‌که در سال **۱۲۶۰** هجری شخصی بنام **سیدعلی‌محمدشیرازی** خودرا واسطه بین**امام‌عصرغائب(عج)**و خلق‌معرفی‌کرد وخویشتن‌را **باب** نامید،وپیروانی پیداکردکه نشو ونمای‌کلی واقدامات‌وتبلیغ‌آنان در زمان سلطنت **ناصرالدین‌شاه** بوقوع پیوست . **محمدشاه** در چهل سالگی بمرض **نقرس** جهانرا بدرود گفت (**۱۲۶۴هجری**)

ناصرالدین شاه

هنگام وفات **محمدشاه** ، **ناصرالدین‌میرزا** ولیعهد که در آنموقع **۱۶** ساله بود در**تبریز** مقام‌داشت ، در غیاب او مادرش **مهدعلیا** از روز وفات شاه تاورود**ناصرالدین میرزا** بتهران ،برتق‌وفتق امورپرداخت .

ناصرالدین میرزا شش‌هفته پس از مرگ پدرش از تبریز **بتهران** آمد و درنیمه‌شب تاج برسرگذاشت (**۱۲۶۴ هجری**) . از وقایع مهم دوره سلطنت طولانی ناصرالدین شاه قتل حزن‌انگیز **میرزا تقی‌خان امیرکبیر** است ، امیرکبیر در زمان صدارت خود دست به اصلاحات مهمی از قبیل تشکیل سپاه منظم بدستیاری معلمین اروپائی ، امن‌کردن راهها توازن بودجه ، استخدام معلم و **تأسیس دارالفنون** در تهران ، جلوگیری از مداخله مأمورین روس وانگلیس درکارهای‌کشور، محدودکردن علمای‌ظاهری، زد، ولی بیگانگان وکسانیکه در این اصلاحات زیان میدیدند شاه جوان‌را از **امیرکبیر** ترسانیدندو از راه نیرنگ و دسیسه‌وسائل عزل‌وتبعید و قتل‌او را در سال**۱۲۶۸هجری** فراهم ساخته ومملکت را از داشتن مصلحی خدمتگزار و لایق و دلیر ، محروم نمودند . واقعهٔ دیگر نشو و نمای فرقه بابیه در ایران‌است. ما دراینجا فقط بذکر وقایعی‌که توسط این‌فرقه درایالت**قومس** اتفاق افتاده‌است میپردازیم :

فعالیت فرقه‌بابیه درمشهدوقومس

طبق **ناسخ‌التواریخ** شخصی بنام **ملاحسین** از مردم **بشرویه** که در موطن‌خود بکسب علوم رسمی چون صرف و نحو و فقه و اصول میپرداخت تا خبر شریعت تازه **باب**

و انتقال او را از بوشهر بشیراز شنید ، از **خراسان** بدانسوب شتافت و پنهانی باب را دیدار کرد ، و آئین اورا پذیرفت و باب اورا بسوی عراق و خراسان برای دعوت روانه ساخت . بنا بقولی وی به بشرویه موطن خویش شد و خویشان و بستگان و جمع کثیری را بکیش خود درآورد و سپس عازم مشهد گردید ، و درآنجا **ملاعبدالخالق یزدی** شاگرد **شیخ احمد احسائی** باغوای او به تبعیت باب در آمد ، و **ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری** که برطریقت شیخ احمد احسائی بود از راه برفت . علماء جنبش کردند و غوغا برخاست ، وصورت حال را بشاهزاده **حمزه میرزا** نگاشته او فرمان داد که **ملاحسین وملاعلی اصغر** را بلشکرگاه (چمن رادگان) حاضر آرند . ملاعلی اصغر از او بگردید . اما ملا عبدالخالق همچنان پایداری کرد و در شورش مردم مشهد ، ملاحسین رها شده و به **نیشابور** رفت ، واز آنجا به **سبزوار** شد ، و در آنجا **میرزاتقی جوینی** را با خود همراه ساخت و خرج اصحاب اورا تقبل کرد ، ودر ضیافت آقا **سید محمد** در **بیارجمند** حکم بحرمت غلیان و قهوه داد . و بدعت باب و دعوت او آشکار گشت ، وآقا سید محمد اورا براند و بسوی **میامی** رفت ، و در آنجا عده ای بدو پیوستند و بدعوت پرداخت . مردم شهر غوغا کردند و با او بمبارزه و مقاتله پرداختند و او چون عدت وعده داشت مقاومت کرد ، و چندتن از اصحابش کشته شدند ، ناچار راه **شاهرود** سپرد ، و**ملامحمد کاظم مجتهد شاهرودی** اورا براند و در این موقع خبر فوت محمد شاه شایع شد . ملاحسین از این خبر قوتی گرفت و بسوی **بسطام** شتافت ، و علمای شهر او را از ورود باز داشتند ، و بقریه **حسین آباد** بدوفرسنگی درآمد و**ملاعلی حسین آبادی** را بفریفت و بسوی مازندران شتافت[1]

واقعه بدشت

در لغت نامه دهخدا در مورداجتماع بابیهادر **بدشت شاهرود** چنین آمده است :[2]

بنا بنقل **مؤلف نقطة الکاف** بعد از فوت **محمدشاه** جمعی از بابیها از **خراسان** بهمراهی باب الباب ملامحمدحسین بشرویه وارد مازندران شدند ، وتفصیل آن ازاین قرار است که ملاحسین بشرویه برای دیدار باب از خراسان تاماکو، که باب در آنجا محبوس بود پیاده و مستور حرکت کرده ، و اطلاعاتی بباب رسانید ، باب دستور داد که از راه **مازندران بخراسان** بازگردد ، زیرا ابلاغ درستی در آنجا نشده است . بعد از آنکه ملا محمدحسین ببارفروش آمد ،در**منزل حاجی محمدعلی بارفروشی** منزل کرد و امر باب را باهل بارفروش خصوصاً به **سعیدالعلماء** ابلاغ کرد ، و سپس روانه خراسان شد. سعیدالعلماء **حاجی محمدعلی** را از بارفروش بیرون کرد و او با چند تن روانه خراسان گردید و **طاهره (قرةالعین)** نیزکه یکی از مریدان سرسخت باب بود ، پس از واقعه قتل **حاجی ملاتقی** در **قزوین** و نسبت قتل به **طاهره** ، از قزوین گریخت و بسوی **خراسان** رفت ، و در **قریه بدشت** یك فرسخی **شاهرود** بسوی خراسان که در فصل جغرافیای **قومس** دراین تألیف شرح آن خواهد آمد بدیگران پیوست .

۱و۲ لغت نامه دهخدا مجلد۳۱ حرف (ب) : ۱ص ۳۷ و ۴۰

نیکلا در تاریخ خود آرد : رهائی باب از زندان ، آشکار ساختن اصول مذهب بر پیروان ، جلوگیری از بابی کشی ، تقویت نیروی ایمان همکیشان ، اجتماع عمومی **بدشت** را ایجاب کرد .

حرکت ملاحسین بشرویه را بخراسان دانستیم . **قرة العین** هم بواسطهٔ قتل ملا محمدتقی که بدو نسبت کردند ، دیگر نتوانست در قزوین بماند ، فوراً بجمع در بدشت پیوست . موضوع این اجتماع حبس باب بود ، که موافقت شد تهیه سفر **ماکو** را ببینند و تا ممکن است بر عده همراهان بیافزایند ، و باب را خلاص کنند و بکوشند تا کار به خشونت و جنگ نکشد و در صورتیکه بخواهند باب را بقتل برسانند ، مقاومت نمایند و اگر قشون زیادی بآنها حمله‌ور شد خودرا بخاك **روسیه** برسانند ، وسپس بتحقیق در اصول مذهب جدید پرداختند و همه باب را پیغمبر جدید دانستند ، و این چنین توافق کردند که (خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد ، و قوانین قدیم از ریشه درآمده است و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت) و **قرةالعین** اظهار داشت که باید هرچه زودتر بابیهارا باین حقایق جدید آشنا سازیم ، **قدوس** اظهار کرد که پیروان این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ماهم بواسطه مواعظ خود تعصبات آنهارا تهییج کرده ایم ، و فعلا این اظهارات خطرناك‌است وصلاح نیست‌اکنون‌آنانرا از اشتباه بدرآورد. **قرةالعین** پاسخ داد که تأخیر در اظهار حقایق بجای پیشرفت مارا بعقب خواهد برد ، و اشکال کار در همین‌جا بود ، و همه برخلاف رأی قرةالعین نظر دادند و گفتند بمحض شنیدن اولین کلمه که برضد**قرآن** گفته شود ، تمام جمعیت بجای قبول مذهب جدید مارا بنفرین و لعن دچار خواهند ساخت .

نزدیك بود **قرةالعین** از پیشنهاد خود نتیجه معکوس بگیرد که تدبیری اندیشید و گفت من زن هستم،طبق سنت اگر زن مرتد شود و توبه کند ، قبول است ، من در این گفتار حقایق را بیان خواهم کرد ، **وقدوس** در میان جمع حاضر نگردد ، اگر گفتارمن باشکال برنخورد که چه‌بهتر و چنانچه‌تولید شورش و انقلاب کرد نظرقدوس‌را راجع‌باظهارات من خواهند خواست ، و او مرا کافر میخواند و میکوشد دو باره‌مرا باسلام‌باز گرداند.

حضار این رأی را پسندیدند زیرا متفق بودند که یك‌روز باید پرده از روی کار برداشته شود ، پس هرچه زودتر بهتر ، وکار چنان شد ، و **قرةالعین** بگفتگو پرداخت و چون هنگـام ایراد سخن در پشت پرده نازکی قرار میـگرفت ، آنروز دستور داد مستخدمین با مقراض آماده باشند ، تا با اشاره اوبندهای پرده را قطع کرده پرده بیکسو افتد ، پس وی با آرایش کامل پشت پرده ظاهر شد ، و با عباراتی مهیج و آهنگی نافذ آغاز سخن کرد ، تا بدین کلمات رسید .

(شماها باید امروز بدانید ، که خداوند ظهور کرده است ! وکتاب‌جدید از آسمان برای ما نازل شده ، و قوانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است) **وبا اشاره بندهای پرده قطع و پرده بکنار افتاد** ، و او با جلال و شکوه تمام در برابر حضار ظاهر گردید ، وظاهراً خدمتکاران را توبیخ کرد که چرا چنین بی احتیاطی شده‌و سپس جمعیت را مخاطب ساخته گفت : (این قضیه)چه اهمیت دارد ، و نباید بانظر اعتنا بآن نگاه کرد

آیا من خواهر شما نیستم و شما برادر های من نیستید؟ کدام خواهری صورتش را از برادرش پوشیده است ؟ اما اثر این پیش‌آمد مانند صاعقه بر سر مستمعین فرودآمد بعضی صورت خودرا با دست پوشانیدند ، و پاره‌ای دامن لباس بر سر کشیدند ، تا نظرشان برزن نامحرم نیفتد و **قرةالعین** بی اعتناء بمیان آنها آمد و مرتب میگفت برادران من! . . . امر حجاب از میان رفت ولی نتوانست کاملا بمقصود برسد . چون عده قلیلی آنهم بندرت باو نگاه میکردند .

میرزاحسین‌علی بهاء چون دیدصحنه تماشا بطول انجامید و شایدخطرخونریزی بمیان آید ، **فوراً عبای خودرا برسر قرةالعین** انداخته اورا بچادر برد ، مجلس در میان همهمه و ناسزاکه‌چرا این زن برخلاف قوانین مذهبی صورت خودرا بمردان نمود پایان یافت و برخی را عقیده بر این بودکه این زن ناگهان مبتلا به جنون شده است ، و پاره‌ای نسبت هرزگی باو میدادند، و عده قلیلی‌هم از او طرفداری میکردند ، **قدوس** طبق نقشه ، ناراضیان‌را بار داد و باکمال مهربانی و خوشروئی از آنها پذیرائی کرد و جریان واقعه را با جزئیات شنید ، و درجه نفرت مسلمانان را از این عمل دریافت و گفت (مسئله فی حد ذاته غامض است و مرا باشتباه میاندازد و هرگاه‌واقعاً **طاهره**چنین که شما میگوئید رفتارکرده مسلماً کافر است و شما نیز باید من بعد او را کافر شمارید، ولی شاید در این اعمال و رفتار معمائی باشد که معنی آن بر من پوشیده است) و از آن پس بذر تردید راکه ماهرانه در دماغ پیروان خود کاشته بود ، آبیاری‌کرد و به بحث و گفتگو پرداخت و چنین‌گفت:

موضوع حجاب عادتی بیش نیست . . . . امام مهدی باید تاریکی‌های‌کتاب خدائی را برای ما روشن نماید ، و قوانین آنرا بسط و توسعه دهد ، نه اینکه آنهارا بکلی‌ازمیان بردارد ، پس باید با **قرةالعین** مباحثه‌کرده و نظر اورا دریافت ، چنین‌کردند و قدوس مغلوب‌وی شد واو وهمراهانش ازاو پیروی‌کردند .

پس از اجتماع بزرگان بابی در **بدشت** آنان به بحث و گفتگو در میان خود پرداختند ، چون اهل آن آبادی آنهارا غیر خود یافتند، بر ایشان تاختندو اموالشان را بغارت بردند ، و آنان از یکدیگر متفرق گردیدند ، جمعی **باشرف** وگروهی **بآمل** و برخی **بیارفروش** رفتند ، و **قدوس** نیز مخفی‌ازمردم بیارفروش شد ، **وقرةالعین** نیز بنور رفت (**۱۲۶۴هجری**)

سفر ناصرالدین شاه به خراسان

ناصرالدین‌شاه درماه ذیحجه سال **۱۲۸۴هجری** بقصد خراسان ازتهران اردوبیرون زد،در این سفر زیارتی **مهدعلیا** مادر و **عزت‌الدوله** خواهر و عده‌ای از زنهای‌شاه در **شصت‌کالسکه** شش‌اسبه همراه او بودند .

این‌مسافرت‌درحدود**شش‌ماه**طول‌کشید،این‌جمعیت از راه**خوار**،**سمنان** ،**دامغان**، **شاهرود** ، **سبزوار** ، **نیشابور بمشهد** رفته و از راه **قوچان** ، **بجنورد** ، **نردین** ،

فیروزکوه بتهران معاودت کردند. طبق سفرنامه‌ای که از مشاهدات شهرهای بین راه این سفر وی تهیه و تدوین شده، عبور ناصرالدین شاه وهمراهان او از ایالت **قومس** مدت **۲۲** روز بطول انجامیده است ، در روز اول محرم سال ۱۲۸٤ هجری موکب سلطنتی وارد قریه **لاسجرد** گردیده و بعد بقریه **سرخه** رفته ، سپس روز دوشنبه دوم محرم **بسمنان** وارد شده است، قبل از ورود به **سمنان** ، **حسین خان** حاکم **سمنان** پسر سپهسالار والی خراسان باتفاق علماء و بزرگان **سمنان** تا نزدیکی قریه **سرخه** باستقبال میروند ، **ناصرالدین شاه** و همراهان مدت **۳** روز در **سمنان** اقامت داشته‌اند ودر این مدت در ساختمان ارك سمنان که در حال حاضر دروازه شمالی آن در شمال شهر پابرجاست سکنی کرده بودند . روز سوم محرم ناصرالدین شاه پس ازگردش در شمال شهر باتفاق وزراء و امراءلشکر باکالسکه سلطنتی عازم **دهکده درجزین** واقع در شمال **سمنان** میشود ، و آب و هوای دهکده **درجزین** توجه شاه را جلب مینماید ، بطوریکه شاه شخصا از بین دره درجزین در حدود یك فرسخ پیاده بطرف **گل رودبارسنگسر** راهپیمائی مینماید . تصادفا در این موقع ابر بسیار تیره و مهیبی از طرف شمال ظاهر میگردد و باران سختی شروع بباریدن مینماید ، در ظرف نیم ساعت سیلاب عظیمی در **دره سنگسر** جاری میشود ، **ناصرالدین شاه** بدون توجه بجاری شدن سیل در دره مذکور مشغول گردش بوده است که نوکران وملتزمین رکاب متوجه آمدن سیل گردیده فوراً شاه را مطلع میسازند . ناصرالدین شاه به بلندی کوهی که درکنار دره بوده پناه برده و از خطر سیل در امان میماند ، بعد از ظهر همان روز بعد ازگذاردن نمازعصر بشهر مراجعت مینماید ، روز پنجشنبه چهارم محرم ناصرالدین شاه از **مسجدسلطانی** و **مسجدجامع** و بازار و کوچه ها و میدانهاواستخرهای **سمنان** دیدن نموده وبعد از ملاقات **باحاجی سید ابراهیم، متولی مسجدشاه** باقامتگاه خود (ارك) رهسپار میشود و **روزجمعه پنجم محرم** سمنان را بقصد **آهوان** ترك مینماید . در بین راه **سمنان** به **آهوان رحمت‌الله خان ساری اصلان** که قبلا حکومت **سمنان** را برعهده داشته بمرض میرساند، که در دره‌های شمال جاده مذکور **قوچ** و میش‌وحشی بسیاراست وی اضافه میکندکه دراوقات حکومت خوددرسمنان غالبادراین دره‌ها شکاربسیار نموده‌است، بالاخره با ورود **بآهوان ، کاروانسرا سنگی و رباط شاه‌عباسی** آنجا مورد بازدید قرار میگیرد . ضمنا درسفرنامه مذکور از **قلعه آهوان** که نیم فرسنگ پائین جاده واقع وخراب و بلاسکنه بوده ذکری بمیان آمده‌است .

ناصرالدین‌شاه روز **دهم محرم** (عاشورا) همان سال در **دامغان** توقف نموده و در عزاداری مردم **دامغان** شرکت کرده است . روز **یازدهم محرم** برای سیاحت و تفریح به **چشمه علی دامغان** عزیمت نموده و بناهای تاریخی آنجا مورد بازدید قرار میگیرد و سپس از طریق **مهماندوست بشاهرود** و **بسطام** عزیمت و قبل از ورود بآن شهر **جهانسوزمیرزا** حاکم **بسطام** و **شاهرود** باتفاق عده‌ای از اعیان شهر از شاه و همراهان وی استقبال مینمایند .

این قافله زیارتی شاهانه از طریق **میامی** و **عباس آباد** عازم **مشهد** میشود و

تاریخ خروج از **قریه عباس آباد** که آخرین منزلگاه **ایالت قومس** میباشد **بیست و دوم محرم** همان سال بوده‌است .

سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان

ناصرالدین شاه ، **۱۸سال** بعد مجدداً درسال **۱۳۰۰** هجری ازراه **دماوند** و **فیروزکوه** ، **بسطام** ، **نردین** ، **بجنورد** ، **قوچان** ، **شیروان** ، **چناران** **بمشهد** رفته و از راه **نیشابور** ، **سبزوار** ، **شاهرود** ، **دامغان** ، **سمنان** و **ایوانکی** بتهران برگشته است . اهمیت این سفر شاه بمراتب کمتر ازسفر طولانی اول میباشد .

مرگ ناصرالدین‌شاه

ناصرالدین شاه درسال **۱۳۱۳** هجری‌قمری‌هنگامیکه تدارکات‌لازمه برای **جشن پنجاهمین سال** پادشاهی او مهیا شده بود، **چهار روز قبل** از آن تاریخ بدست**میرزا رضای کرمانی** یکی‌ازشاگردان**سیدجمال‌الدین اسدآبادی**،در **حرم‌شاه‌عبدالعظیم در ری** بقتل‌رسید **(۱۷ ذیقعده سال۱۳۱۳هجری)**

مظفرالدین شاه

بعد از **قتل** ناصرالدین شاه فرزندش **مظفرالدین** میرزا بسلطنت رسید . وی مردی بود بی‌اراده و رنجور ، ولی خوش‌قلب . **انقلاب مشروطیت ایران** درزمان او بوقوع پیوست و درنتیجه ، **مظفرالدین‌شاه** را وادار بصدور **فرمان مشروطه درسال۱۳۲۴** هجری قمری کرد .

بموجب فرمان مذکور **مجلس شورای ملی** تشکیل شد و **پنج ماه** بعد **قانون اساسی** بامضاء شاه رسید و چند روز پس از توشیح قانون اساسی **مظفر الدین شاه** درگذشت .

محمدعلی‌شاه و احمدشاه‌قاجار

بعد از **مظفرالدین‌شاه** ، **محمدعلی میرزا** ولیعهد بسلطنت رسید **(۱۳۲۴**هجری) و متمم قانون اساسی را که مجلس تهیه‌کرده بود ، امضاء کرد ، معذالك نسبت بمشروطه خوشبین نبود . و بالاخره در **سال ۱۳۲۶** هجری مجلس‌را بکمك نیروی **قزاق** و صاحب منصبان **روسی** بتوپ بست ، و جمعی از **پیشوایان مشروطه** را بکشت و ازنواستبداد را بر قرار ساخت ، لیکن مردم تبریز و رشت و اصفهان‌قیام‌نموده و بتهران حمله‌کردند و **محمدعلی شاه**رااز‌سلطنت‌خلع‌نمودند ، و پسر ارشد او **احمدمیرزا** راکه**۱۲** سال‌داشت بسلطنت برگزیدند ، و **عضدالملك** رئیس کهن سال ایل قاجار نیز بعنوان**نایب‌السلطنه** تعیین گردید **(۱۳۲۷**هجری).

پس‌از **فتح‌تهران** وپیروزی‌ملت ، انتخاب نمایندگان دوره دوم قانونگذاری بعمل آمد ومجلس‌شورای‌ملی تشکیل‌شد .

یپرم(یفرم‌خان) بفرماندهی پلیس منصوب‌شد و در رفع اغتشاش وناامنی و جلوگیری از غارت ودستبرد جدیت‌های زیادی ازخود بخرج‌داد .

محمدعلی‌شاه مخلوع‌پس‌از چك و چانه زدن‌زیاد بالاخره‌قبول کردکه سالیانه حقوقی بمبلغ یکصدهزار تومان باو داده شود و بعدبطرف**بندر اودسا** درروسیه حرکت نمود، مخصوصا قراراینطورداده شدکه هروقت در آتیه معلوم شودکه اودست بتحریکات سیاسی‌زده وباعث‌اختلال درامور،واغتشاش وناامنی شده‌مقرری‌او قطع گردد . پس‌ازمرگ **عضدالملك** نیابت سلطنت **بناصرالملك** تفویض شد .

کوشش شاه مخلوع وجنگ ارشدالدوله با ملیون‌ایران

درسال۱۳۲۹هجری قمری دولت‌ایران بسفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران اطلاع داد که از روی اطلاعات واصله شاه مخلوع بین ترکمان‌های نزدیك **استرآباد** (**گرگان‌فعلی**) مشغول تبلیغات بمنظور مراجعت بایران‌است . بدین‌مناسبت‌پیشنهاد شدکه مقرری اورا قطع‌کنند،ولی سفارتخانه‌ها در این باب اعتراض‌کردند .

در همین موقع شاه مخلوع با لباس مبدل از روسیه عبور نموده با اسلحه و مهمات زیادی که روی صندوق های آن **مارك‌آب‌معدنی** زده شده بود در نزدیکی استر آباد پیاده شد .

مراجعت‌شاه سابق ، تولید اضطراب و وحشت عجیبی در**طهران** نمود. اینك‌مشروح جریانات فوق‌الذکر که حاوی مطالب دقیقی میباشد و قسمتی از آن درایالت **قومس**اتفاق افتاده‌است از روی‌کتاب **اختناق‌ایران** تألیف **مستر شوستر** مستشار آمریکائی‌که در آن زمان در ایران اقامت داشته ودر تصمیمات متخذه ملیون جهت مقابله با محمدعلی شاه و یارانش دخیل بوده و جریان وقایع آنروزهارا بچشم خود دیده‌است نقل‌میگردد :

هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۱۱میلادی (**بیست‌ویکم‌رجب‌سال۱۳۲۹قمری**) دفعتایك پیچیدگی جدید و پریشان‌کننده‌ای در ایران نمودار گشت . دیری از شب گذشته بود تلگرافی بمن رسیدکه در همان روز **محمدعلی** با چندتن از متابعینش که در **ادسا** تحت حمایت و **نگرانی** روسها بوده از **گمش‌تپه** که نزدیك بسرحد **روسیه** و **در ساحل بحرخزر** واقع است وارد ایران‌گردیده است . این خبر ناگهانی مثل شهاب ثاقبی بود که متضمن حیرت و استعجاب فوق‌العاده‌گردید،زیرا از وقتی‌که **سالارالدوله** برادر شاه مخلوع از طرف‌حدود غربی وارد ایران شده و شهرتهای بی‌اصل ورود **محمدعلی** از حد تجاوز نموده بود . اهل **طهران** تصور و باور نمیکردندکه **دولت روس** همچو جرأتی بنمایدکه با معاهده محکمی‌که دوسال‌قبل با دولت انگلیس و ایران نموده علنا نقاضت و مخالفت‌کند .

وقایع نگار **تمس** چنین مینگارد : بالاخره **محمدعلی‌شاه مخلوع** با شش نفر از

همراهانش در ۲۱ رجب سال ۱۳۲۹ به **قمش تپه** فرود آمد ، ومنجمله از همراهان او برادرش **شعاع السلطنه** و آن‌شخص معروف **بامیر بهادر** جنگ میباشد ، احتمال‌میرود تا روز **پنجشنبه** بجانب **استرآباد** که حاکم ندارد رهسپار شود از وقتیکه **شاه مخلوع** علی‌الظاهر بعزم **وینه وکارلز باو** حرکت نموده در این‌جا افواهات پی درپی شیوع یافته که بهمین نزدیکی بایران مراجعت خواهدنمود .

دولت ایران توجه دولت **روس** را بجانب این امر منعطف نموده و هم ورود **ارشدالدوله (آژنت)** وکیل شاه را، که در این اوقات چنانچه شهرت دارد با تذکره جعلی و مقدار زیادی تفنگ و فشنگ از بادکوبه عبور کرده بدولت روس اظهار داشته‌اند، دولت‌روس ازدادن هرقسم کمك ومعاونت دولت‌ایران انکار وامتناع‌نموده، **ارشدالدوله** هم بحدود ترکمانیه رهسپارشد .

متجاوز از یکسال است آنتریك وسازش شاه مخلوع با تراکمه جاری میباشد دولت روس بواسطه **(پروتکال) (صورتمجلس ۱۹۰۹)** با دولت ایران راجع به تأدیه قسط سماهه **محمدعلی** مجبور و ملزم شده‌که از آن آنتریکها ممانعت نماید و قرار شد که در صورت وقوع چنین امری (یعنی مداخله شاه مخلوع در امور ایران و سازشش با ایلات) وظیفه وی توقیف و بکلی قطع‌شود . با این حال **شاه‌مخلوع** باکشتی روسی وارد ایران شده و شیوع کامل داردکه حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی آنجا مخفی نبوده است .

نوزدهم ژوئیه ۱۹۱۱ (بیست ودوم رجب ۱۳۲۹) یعنی روز بعداز وصول خبر ورود **محمدعلی‌میرزا** جمیع پارتیها و احزاب سیاسی مجتمع شده و یك کابینه‌متفق علیهی مشتمل بر اشخاص ذیل بمجلس معرفی شده وتصویب‌گردید :

سپهدار،رئیس الوزراء (بدون دفتر و قلمدان وزارت) **صمصام السلطنه** (بزرك بختیاریها) وزیرجنك ، **وثوق‌الدوله** وزیر داخله ، **قوام‌السلطنه** وزیر عدلیه **مشیرالدوله** ، وزیر پست‌و تلگراف . **حکیم‌الملك** ، وزیرعلوم ومعارف **معاون‌الدوله** وزیرمالیه ،**محتشم‌السلطنه** وزیرخارجه.

مجلس از همان شب قانون نظامی سختی تصویب و مجری داشت‌که از حالت محاصره خبر میداد و اجراء آن قانون را بعهده و اختیار هیئت‌وزراء ووزیرجنگ موکول نمود .

با وجود آن اظهار جرأت‌آمیز ودلیرانه نمایندگان،اضطراب و وحشت‌فوق‌العاده‌ای در تمام نقاط **طهران** مشاهده میشد ، ملتیان خائف بودند که مبادا روسها باز میخواهند شاه مخلوع را معاودت داده و دوباره او را بروی کار آورده و شهر را بدست **طوائف ترکمان** که همراه او میباشند بیادغارت دهند،طرفداران شاه یعنی آن عنصرهای‌ارتجاعی نیز خائف بودندکه مبادا ملیین از ایشان انتقام‌کشیده و هر وقت‌که موقعی بدست بیاورند آنهارا حبس وزجرنمایند .

در این‌موقع در ایران هیچ قشون و افواجی موجود نبود مگر در دفتر وزارت‌جنك ژاندارمه و پولیس پایتخت هم بیشتر از ۱۸۰۰ نفر نبوده و آنها هم کامل‌السلاح نبودند ،

فی الحقیقه تمام آن پولیس و ژاندارمه برای نگاهداشتن نظم داخله **طهران** لازم بود .

اخبار متواتر میرسیدکه **ترکمانها** دسته دسته در حدود شمال شرقی ایران درتحت بیرق شاه‌مخلوع جمع‌میشوند،وعموما خوف‌آن میرفت‌که در ظرف چند هفته به دروازهٔ شهر تهران برسند .

سالارالدوله برادر شاه هم از حدود **همدان** شروع به پیش‌آمدن‌گذارده بود و همچو شهرت داشت‌که چندین هزار نفر عشایراکرادرا دورخود جمع نموده است . کابینه جدید ایران‌هم درمقابل آن‌خطرهای دوپهلو متزلزل بود .

دولت ایران تا آنوقت با آن فشارهای‌مترائده متوالیه تا یك‌درجه با استقامت و استقلال کار میکرد،ولی ماشین و دستگاه کارخانه‌های دولتی شروع بکندشدن‌گذارده و در ظرف چند روز حکومتی باقی نماند،بجز عده قلیلی ازمردم‌که پیش آمده و خود را بجهت محافظت و نگاهداری مشروطه واقدامات لازمه فوری برای‌دفع بلوائیانیکه دولت را تهدید کرده ظاهر میداشتند .

رئیس‌همهٔ آنها **یفرم‌خان** رئیس پلیس و ژاندارمه **طهران** بود **یفرم‌خان** ارمنی و از اهل آن قسمت از **ارمنستان** که در تحت تصرف **عثمانی** است بوده و چندسال قبل از آن **برشت** آمده و در آنجا رشته تجارت مختصری داشت ، از سابقه حالات او بسیار کم مطلع میباشم ولی اعتقاد عموم این بود که آن کسی که باسم **یفرم‌خان** موسوم است بمنزله سر وگردن مهم عساکر ملی‌که از سمت رشت روانه شدند بوده و **سپهدار اعظم** برای آنها فقط صورت مترسکی بود .

بعد از آنکه درسنه **۱۹۰۹ (۱۳۲۷ هجری قمری) طهران** را بقبضه تصرف خود درآورده ودولت مشروطه را معاودت دادند، **یفرم** بریاست‌اداره نظمیه وپلیس‌پایتخت مأمورشد ، مسئولیت وعظمت‌این‌منصب درایران خیلی بیشتر از آن اهمیتی‌است‌که مابین‌ملل متمدنه معمول میباشد .

یفرم‌خان درخلال مدت خدمتش یکدسته فوج مسلح منظمی‌که در هیچ زمان دولت مشروطه مثل آنرا دارا نبود تشکیل داده و نگاه داشت و بمعاونت فوج مزبور توانست‌نظم عمومی را در شهر برقرار بدارد و این قابلیت را هم داشت‌که مردم را بطرف خودجذب و جلب نموده رضایت و وفاداری آنهارا باقی و پایدار بدارد ، با وجود تعلیم و تحصیل محدودش ، بسیار صاحب تدبیر وبدون‌شبهه باعلی درجه‌داری جربزه و لیاقت نظامی و بی اندازه متهور و بی باك بود .

در این بحرانیکه ایرانیان بآن دوچار شده بودند **یفرم** خیلی زود ترقی‌کرده و از طراز اول بشمار میرفت ، اگر چه در نظر مسلمانان مسیحی وکافر بود ولی با این نقص بزرك و حسادتهائیکه اکثر مردم نسبت باو داشتند ، اقتدار و نفوذ بزرگی برای‌خودجلب کرده و این‌هم مسلم بود که علاوه بر محافظت شهر ،دولت‌مشروطه را نیز از خطرات قشون **شاه مخلوع** نجات وخلاصی داد .

اثر و نتیجه آن اعلان قانون نظامی این شدکه **۲۲ رجب ۱۳۲۹** هجری قمری

صمصام‌السلطنه بمناسبت اینکه وزیر جنك بود حاکم (فرماندار) نظامی طهران گردید و باین‌وسیله حیات وممات تمام هموطنان را بقبضه اختیار خود درآورد .

بیستم ژوئیه (۲۲رجب ۱۳۲۹) نایب‌السلطنه مرا **(مسترشوستر)** طلبیده وتا دیرزمانی در آن باب مذاکره و صحبت میکردیم . من رأی دادم‌که باید فوراً قشونی از تهران بمقابله شاه مخلوع فرستاده شود تا اشخاصیکه در **طهران** و سایر نقاط مایل باین ترتیبات جدید نبوده و مطمئن میباشندکه هیچ دفاعی از طرف دولت نخواهد شد سرجای خود نشسته و در ایشان تأثیرکند، **نایب‌السلطنه** این رأی مرا پسندیده و امر نمودکه بین **صمصام‌السلطنه** و **یفرم** و من در این باب شور شود . این نکته راهم **بنایب‌السلطنه** خاطرنشان‌کردم‌که مجلس را وادار نماید که قانونی در خصوص اعدام یا دستگیر نمودن شاه مطرود و برادرانش که برای مخالفت با دولت مسلح شده اند نافذ و مجرا داشته و برای هرکس‌که آنهارا معدوم و یا زنده دستگیر کند جایزه وانعام بزرگی معین نماید، **والاحضرت** این خیال را هم خیلی پسندیده وعده نمودکه بکابینه و مجلس سفارش‌اکیدی نمایدکه آنرا مجرا و معمول بدارند . **نایب‌السلطنه** این مطلب را نیز بیان نمود که عده‌ای از ارتجاعیون بسیار بدنام را در همین دو روزه **یفرم** گرفتار خواهد نمود ، من رأی دادم‌که‌این‌کار باید فوراً صورت بگیرد چراکه هرروز شك وخوف و پریشانی خاطر عموم زیادتر میشود .

همان شب تلگرافی از **محمدعلی** برای **سپهدار** رسید و باو حکم نموده بود که حکومت طهران را بقبضه تصرف گرفته و تنظیم امور آنجا را تا ورود وی برقرار دارد **سپهدار** بین مردم انتشار داد که به شاه مخلوع تلگراف ذیل را جواباً مخابره نموده است .

(ملت هیچگاه زیر بار حکمرانی شما نخواهد رفت) ولی این مسئله بسیار محل تردید بودکه آیا **سپهدار** همچو تلگرافی‌کرده‌است یانه ؟

در آن موقع آشکار شد که بعضی از اعضاء کابینه با مشمولیت **سپهدار** و **محتشم السلطنه** و **معاون الدوله** هم خودرا برای مدافعه شاه مصروف ننموده بودند ، **سپهدار** ساکنانه در عمارت ییلاقی خود در **شمیران** که خارج از شهر بود مقیم شده و روز بروز اجراء احکام یفرم را راجع به دستگیری مستبدین بتأخیر می انداخت . اهل طهران فوراً از مخالفت سپهدار ظنین شده و کابینه‌ای هم حقیقتاً باقی نمانده بود .

در آنوقت در **طهران** یکدسته **بختیاری** بودندکه عده‌شان تقریباً به ۶۰۰نفربالغ میشد و خوانین **بختیاری** آنها را بطور گارد اعزازی برای خود نگاهداشته ولی حقیقتاً از دولت مواجب میگرفتند ایشان برای مهمات محتمله‌آینده بطور نقطه مرکزی واقع شده بودند .

یفرم نقشه و تدبیر خودرا برای حمله **بشاه‌مخلوع** بجهت من شرح و توضیح داد ولی‌گفت نمیتوانم هیچیك از وزراءرا در این‌کار مداخله داده و محرم بدانم زیرا که به ایشان اطمینانی ندارم، اجزاء و تابعین خودراواداشته بودکه‌فشنك وگلوله‌های‌توپ‌شنیدری که از طرف **بریگاد** قزاق به آنها داده شده دومرتبه پرکنند، زیراکه جرئت نمیکرد

آنها را بهمـان حال بکار برد و گفت کـه **سپهدار** سزاوار دار زدن یا گـلوله ریز نمودن است .

یفرم از مجلسیان بسیار غضبناك بود بواسطهٔ اینکه مجلس مختصر وظیفهٔ **ماژور هاز آلمانی** را که صاحب منصب ماهر توپ (مگزیم) بود قبول و منظور ننموده و مشارالیه‌درسال قبل، در موقعیکه تحت‌فرمان یفرم در جنگ بوده زخم برداشته بود،وجود وخدمات **مسیوهاز** درآن مهمی‌که بطرف **استرآباد** در پیش بود بسیار لازم ولی ازآن سلوکی‌که در باره مشارالیه شده، خوشدل نبود . مشارالیه چون فقط‌مستخدمی‌دولت‌ایران را بسمت معلمی توپخانه داشت، شرکتش‌در جنك حقیقتاً موکول بقبول و رأی خودش بود پس از چندی‌که توانستم وظیفهٔ اورا برقرار نمایم متقبل شدکه همراه یفرم برود .

در بیست و هشتم رجب سال ۱۳۲۹ قمری وکلای مجلس با اکثریت رأی به اخراج و تبعید **سپهدار** و **محتشم السلطنه** داده و فورا هیئتی را نزد **نایب السلطنه** فرستادندکه از او استعفای آن دو وزیر را خواهش‌کنند و قبول شد ، آن اقدام قدری‌هوای کدر اغتشاشات‌را صاف‌نمود . ازجمله اقداماتی‌کهشد این بودکه‌کابینه‌جدیدی تشکیل بدهند که حقیقتاً برای‌استقلال دولت‌مشروطه‌کار بکنند .

در ۲۹ رجب ۱۳۲۹ هجری قمری کابینه جدیدی بشرح زیر تشکیل یافت:

صمصام السلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر جنك ، **وثوق الدوله** وزیر خارجه **حکیم‌الملك** وزیر مالیه ، **مشیرالدوله** وزیر عدلیه ، **علاءالسلطنه** وزیرعلوم‌ومعارف **قوام‌السلطنه** وزیرداخله . **دبیرالملك** وزیر پست وتلگراف .

روز بعد خبررسیدکه پیش‌قراول افواج و اتباع **محمدعلی‌میرزا** بچند میلی شهر **شاهرود** که در شمال شرقی پایتخت است رسیده‌اند . پیشکار مالیه آنجا تلگراف کردکه از طرف **شاهزاده شعاع‌السلطنه** حکمی باو رسیده‌که بدون تأمل و تأخیر تمام مالیاتی راکه وصول و جمع نموده است بحاکمی‌که از طرف **شاه‌مخلوع** معین‌شده[1] تسلیم نماید و تهدید نموده‌که چنانچه تمرد از آن حکم نمایدکشته خواهد شد ، آن مشروطه‌خواه‌وفادار خودش‌تلگراف‌مزبوررا نموده وخواهش‌کرده‌بودکه جوابش‌را مخابره نکنند زیراکه‌وصول جواب‌آن تلگراف سبب قتلش‌میگردد .

روز بعد تلگراف نمودکه چهارصدنفر **ترکمان** بغتتاً وارد شهر شده و تمام دفاتر دولتی و خانه‌های مردم را غارت نمودند ، خود او با خانواده ومتعلقینش فرارکرده ودر خانه دوست‌ارمنیش پناه‌گزین شده‌است ،

در روز دوم شعبان ۱۳۲۹ هجری مجلس قانون ذیل را جاری نموده و اشاعه دادکه صد هزارتومان برای‌اعدام یا دستگیرکردن محمدعلی و بیست‌وپنج‌هزار تومان برای هر یکی از برادرانش معین‌کرد .

۱ـ‌این‌شخص سالار اشرف نکارمنی بوده‌که بعدها ملقب به سردار اشرف گردیده‌است . ضمناً بعداز شکست ترکمانها سرباز ملی معروف به‌منتصرالدوله ازطرف‌ملیون بحکومت‌شاهرود منصوب گردید .

در روز دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری خبر رسید که **ارشدالدوله** دسته‌ای از افواج دولتی‌را در **دامغان** شکست‌داده وعده‌ای ازافواج‌دولتی هم درآنموقع از اردوی خود فرارنموده و باتباع شاه مخلوع ملحق‌شدند.

زمانیکه **سپهدار وزیرجنگ** بود آن دسته از افواج‌را با دوتوپ بآن‌محل‌مأمور کرده بود، توپهای مزبوره هم با قورخانه و لوازم، غنیمت‌قشون شاه مخلوع شده و بدست آنها افتاد. عقیده بسیاری از مردم این بودکه این واقعه ناگوار نتیجه پیش بینی واقدامات **سپهدار** بوده است و درآن موقع‌خیانت و مخالفت مشارالیه با **دولت‌مشروطه** نزدعموم مسلم‌گردید.

در اواسط ماه **شعبان** عده‌ای از دسته‌های افواج ملی برای مقابله و جلوگیری از شاه مخلوع بشمال ایران **(طهران)** فرستاده شد. اولین غلبه و فتح نمایانی که افواج دولتی‌کردند در **فیروزکوه** که در بین سلسله‌کوههای شمال شرقی طهران واقع است بود در تنگه بسیار تنگی آن سردار جوان بختیاری یعنی **معین‌همایون**، **رشیدالسلطان** را شکست داده و او را دستگیر نمـود، ۶۰نفر از اتباع **رشید السلطان** در آن جنگ مقتول‌گردیدند.

نقل و حرکت، ومحل توقف **شاه مخلوع** امر مجهول غیر معینی بود افواهاً شهرت داشت، بعد از آنکه شنید **قیمت سر او صد هزار تومان** معین شده مضطربانه فوراً بهمان کشتی‌که از زمان ورودش **درکناره (دریای خزر)** لنگر انداخته بود پناهنده شد. در این‌موقع **یفرم‌خان** دسته‌های‌کوچکی‌را از ملتیان انتخاب‌کرده و برای محافظت طرق تنگه‌هائی‌که بتهران منتهی میشد مأمور نمود، و خیال داشت‌که یك عده قشونی هم از طرف پشت سر **افواج محمد علی** بفرستد که راه اتصال آنهارا بدریا قطع نماید و خود **یفرم** نظر باهمیت و حالت نازك **طهران** مصمم شده بود که در همانجا بماند و بمقابله قسمت‌عمده افواج **شاه مخلوع** نرود تا اینکه خود آنها بفاصله نزدیکی **بپایتخت** برسند

(دراین‌موقع ترکمانانی که‌در تحت‌نظر**ارشدالدوله**بودند از**دامغان بسمنان**آمده و شروع بقتل وغارت‌نمودند، مخصوصاً در سمنان منزل‌آقا **میرزاابوطالب(محبوبعلی) حسنی‌شریعت پناهی**راکه سردسته مشروطه خواهان سمنان بود غارت‌کردند)

درروز سوم رمضان‌سال۱۳۲۹قمری، **ترکمانان** هنگامی‌که بسوی **طهران** پیش میآمدند در نزدیکی قصبه **ایوان‌کیف** با دسته مختصری از افواج غیر منظم دولتی مصادف‌شده و آنهارا شکست دادند، قصبه مزبور ۵۶ میل از پایتخت فاصله داردفوراً کمك مختصر دیگر در تحت ریاست **امیرمجاهد** برادرکوچك **صمصام‌السلطنه** فرستاده شد.

روز **دهم رمضان** خبر رسیدکه **ارشدالدوله** نزدیك قریه **امامزاده جعفر** که بفاصله ۴۰ میل طرف جنوب شرقی **تهران** واقع است رسیده فوراً **یفرم ۳۵۰** سوار انتخاب نموده‌باتفاق **ماژور هاز،مشاق آلمانی** توپخانه، با یك‌عراده توپ ماگزیوم و سه عراده توپ شنیدر سریع‌الاطلاق ازطهران حرکت‌کرد، شهرت‌نمود **سواران‌بختیاری** که درتحت فرمان **امیرمجاهد** بوده شکست خورده‌اند.

روز سه‌شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ هجری ساعت ۱۱ صبح افواج ملی در تحت حکم یفرم باتباع شاه مخلوع که در زیر فرمان ارشد الدوله بودند حمله کردند . اتباع ارشدالدوله مشتمل بر دو هزار نفر ترکمان و عده‌ای از اهالی ایران که هزاروچهارصد نفر آنها سواره و افواج دولتی مشتمل بر ۵۰۰ نفر سوار بختیاری و ۱۸۰ نفر ازداوطلبان ارمنی و عده‌ای قلیل ژاندارم بانضمام سه عراده توپ شنیدر و یکدستگاه توپ‌ماگزیوم، سوارهای بختیاری در زیر فرمان صریح سردار بهادر و سردارمحتشم بودند و سایر افواج دولتی درتحت فرمان امیرمجاهد و در دو میلی امامزاده‌جعفر با ارشدالدوله مقابل شدند آنها مرکب از ۴۰۰ نفر بختیاری و عده قلیلی ژاندارم بودند ساعت ۱۱ صبح ارشدالدوله از تپه ای که بقدر نیم میل مربع فضای آن بود بالا رفته و آنجارا سنگر قرارداد و با چهار توپ خود از خصم مدافعه مینمود ۳۰۰ نفر ترکمانهارا بیکی از دهات ورامین فرستادکه اهالی‌را مضطرب‌نمایند . وقتیکه افواج دولتی در تحت حکم یفرم آن روز صبح بحوالی محل مزبور رسیدند، صدای شلیك توپ و تفنك‌شنیده میشدکه بین افواج امیرمجاهد وترکمانها رد و بدل میگردید ،

یفرم ، ماژورهاز و سردار بهادر و سوارهای ابواب‌جمعی مشارالیه را با توپ ماگزیوم بمحل مرتفعی بسمت یمین افواج ارشدالدوله فرستاد . ایشان از راه مخفی و پناهگاهی‌که بنظر نمی آمدند به آن محل مرتفع رفته و فوراً با توپ ماگزیوم شروع به آتش‌فشانی به ترکمانان نمودند،مطابق تقریر خود ارشد الدوله در موقع استنطاق (بعد از آنکه دستگیرشد) غرش توپ ماگزیوم، ترکمانها را مرعوب ساخته و زهره خود را باختند . سرکردگان آنها هرقدر سعی‌کردندکه آنان را منظم نگاهداشته و از فرارشان مانع شوند نتوانستند. وقتیکه سواره بختیاری در تحت سرکردگی سرداربهادر برایشان حمله نموده و آنها را درهم شکستند ترکمانان باکمال خوف و دهشت فرار را بر قرار اختیار نموده و پای ارشد الدوله زخم برداشته و نتوانست فرار نماید . دسته ای از بختیاریها مشارالیه را دستگیر نمودند . از ترکمانان بین ۶۰ و ۷۰ نفر مقتول و ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر مجروح و دستگیر شدند۱ باقی آنها از طرف جنوب بسرعت هرچه تمامتر فوراً داخل جاده مشهد شده‌که ازآن راه بحدود و سامان خودکه در سرحد شمال شرقی ایران واقع است مراجعت نمایند، جنك مزبور ساعت یك بعد از ظهر روز سه شنبه ختم شد بختیاریها تعاقبی از خصم ننموده زیرا که اسبهای آنها بواسطه مسافرت طولانی شب گذشته و صبح آن روز خسته بودند . در نیمه شب بعد ارشدالدوله را به‌اردوگاه، درپرده و چادر خود یفرم بردند ، سرداران ملی باکمال حسن‌خلق و خوش‌سلوکی بااو رفتار کرده و زخم مشارالیه راشسته و مرهم نهاده، خوراك و آشامیدنی و سیگارت نیز برای‌او حاضر کردند. ۲

در روز بعد ارشدالدوله تیرباران‌شد و نعش‌وی‌را به طهران آورده ودر میدان

۱ـدر جنك فوق‌الذکر مرحوم حاجی طاهرخان‌سمنانی که از مشروطه‌خواهان پرشور بوده شرکت داشته و رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان داده‌است .

۲ ـ اختناق ایران‌تألیف مسترشوستر آمریکائی صفحه ۱۱۵ .

توپخانه بمردم نشان دادند تامردم مطمئن‌شوندکه ترکمانها شکست‌خورده وارشدالدوله نیز کشته شده‌است .

بمباران شهرمشهد توسط روسها

بعد از فتح‌تهران‌وپیروزی‌ملیون برای اصلاح‌امور مالی ، دولت ، هیئتی‌ازکارشناسان آمریکائی‌بریاست**مستر شوستر** که‌قبلاازوی‌نام‌برده‌شداستخدام‌کرد،وازکشور سوئدنیزچندین صاحب‌منصب برای ایجاد نیروی تأمینیه بنام ژاندارمری بایران جلب نمود ، ولی همینکه شروع بکار کرد ، دولت روس مخالفت شدید نشان داد ، تا آنجاکه بوسیلهٔ اتمام حجت اخراج‌متخصصین امریکائی را خواستار شد، وایران را تا قزوین اشغال وشهر **مشهد** ومزار امام‌رضا (ع) را بمباران‌کرد ، دولت مجلس راکه مخالف با قبول اتمام‌حجت بود، بناچار تعطیل‌کرد و امریکائیهارا بکشورخود روانه‌ساخت .

درسال۱۳۳۲هجری جنك جهانی اول درگرفت و با وجوداینکه ایران بیطرفی خودرا اعلام‌کرد ، دولتهای روس و انگلیس‌که با هم متحد بودند ، و دولت عثمانی‌که با **آلمان**اتحاد داشت‌کشور ایران را میدان جنك و قتال‌کردند ، ولطمات جانگدازی بر ما وارد ساختند .

در **سال۱۳۳۵**هجری شورش روسیه بوقوع پیوست ، و سپاهیان‌روس خاك ایران را ترك‌گفتند ، جنگ‌جهانی اول در سال **۱۳۳۷**هجری قمری پایان یافت‌که مقارن با سال **۱۲۹۷**شمسی بود . از این تاریخ بموجب تصمیم دولت،تقویم خورشیدی درامورسمی بکار رفت ، لذا در این کتاب وقایعی تاریخی که از این ببعد روی داده بسال شمسی ذکر خواهد شد .

حکمرانان قومس در دوره قاجاریه

حکمرانان معروف **قومس** در دوره قاجاریه بشرح زیرند :

۱ - **ذوالفقار خان سمنانی** که در زمان **فتحعلیشاه** حکومت داشته‌است .

۲ - **حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله** فرزند **فتحعلی شاه**که در زمان **فتحعلیشاه و محمدشاه** حکومت نموده‌است .

۳ - **انوشیروان‌میرزا** که ساختمان‌زیبای **ارك‌سمنان** درزمان‌سلطنت‌ناصرالدینشاه وحکومت‌وی باتمام رسیده‌است .

٤ - ازهمه مشهورتر **شاهزاده امیراعظم**معروف است‌که خاندان عضدی‌شاهروداز اعقاب وی هستند ، **باغ امیر سمنان وامیریه شاهرود** متعلق باو بوده و بهمین‌مناسبت باسم وی نامیده شده‌است .

بعد از مرك این‌حاکم درحدود سیصد پارچه آبادی‌ومزرعه دراطراف شاهروداز وی بجامانده است .

۵ -**مرحوم‌یدالله‌عضدی**فرزند شاهزاده امیراعظم‌که‌بعدها عنوان وزارت و سفیر کبیری‌ایران بوی محول شده است

اکنون‌که فصول وقایع تاریخی این‌کتاب بپایان رسیده‌است بی‌مناسب نمیداند قصیده تاریخی(**جزرومدسعادت**) استاد بزرگ‌وعالیقدر نظم و نثر زبان فارسی وگوینده زبردست معاصر، **شادروان ملك‌الشعراء بهار** راکه‌گذشته از مقام شاعری از محققین بزرگ تاریخ ایران است، دراینجا نقل نماید تا فصول تاریخی این‌تألیف حسن ختام‌ارزنده‌ای را شامل باشد.

جزر و مد سعادت

خواندیم در دفاتر و کردیم امتحان — کاز بعد هر غمی بود آسایشی نهان
چون شب تمام گردد، روزی‌شودپدید — چون بگذرد بلیه رفاهی شود عیان
تاریخ روزگار سراسر بخوانده‌ام — زایران‌ز روم‌و‌مشرق‌و‌مغرب یکان یکان
قرنی‌که چون گذشت به‌بدبخت‌کشوری — پیدا شود زغیب یکی صاحب قران
گویند هر بالف بر آید الف قدی — خودراستست‌و نیست‌خم‌و‌پیچی‌اندر آن
چون نقشهای گنجفه در طالع ملل — پشت هم اوفتاده گهی‌سود وگه زیان
درهر قمار سود وزیان‌با تناسب است — وندر حیات جامعه پیداست این نشان
دریاست زندگانی اقوام و اندر او — پیوسته جزر ومد سعادت بود عیان
باشد شگفت قصه ایران و مر دمش — آری‌شگفتی آرد، هرصفحه‌ای از آن
بهر نمونه رخصت اگر هست بشمرم — تاریخ ملك ایران، از عهد باستان
یکروز شد به پنجه کلدانیان اسیر — ایرانو(بیورسب) درآن شدخدا یگان
ده قرن خاك ایران در چنگ آنگروه — بگرفت زاشك خونین، رخسار ارغوان
صاحبقران ملی ناگه برون شتافت — چون شیر خشمناك زبازار اصفهان
بربست کاوه یکسره بازارهای شهر — برکف گرفت رایت منصور کاویان
لشگر بسوی پهنه البرز برد و یافت — فرزند آبتین را با طالع جوان
روز دگر زسطوت افراسیاب ترك — ایران‌خراب‌گشت وتهی‌شدازآب و نان
ناگه رشادت پسر زال زر بداد — از ترکتاز دشمن، این ملك را امان
آمد زکوهسار دماوند ، کیقباد — شدکشور ازقدومش،چون روضه جنان
روزی دگر تسلط شورشگران گرفت — ازمادو شوش،تا هری وبلخ وخاوران
بیگانگان زلیدی و مصری و بابلی — بهر خراب ایران گشتند توأمان
هریك زناتوانی ایران قوی شدند — دشمن قوی شود چوشود مرد ناتوان
ناگاه گشت کورش والا گهر پدید — درپارس ریخت طرح یکی‌دولت جوان
گردنکشان گیتی تسلیم وی شدند — سر بر سپهر سود مهین رایت کیان
جانش اگرچه دره این مملکت برفت — از او رسید دشمن این مملکت بجان
روز دگر بدعوی شهزادگی ، نهاد — هرگوشه غاصبی بسر افسر برایگان
نه تن زغاصبان ومجوسان زشش جهت — کوبیده پنج نوبت شاهی بیك زمان
کامد یکی فریشته در پیش داریوش — گفتش‌برون خرام‌که هنگام تست هان
سردار نامدار برآمد براسب وراند — توسن ، گه سپیده بمیدان امتحان
پیش سپاه شیهه کشید اسب دولتش — یعنی‌کجاست ، تاج‌که اینجاست قهرمان

تاجش بسر نهادند ایرانیان وگشت
ایران چوعهد کورش دارای عزوشان

شد مملکت منظم و آمد زیمن بخت
از قیروان مسخر او تا بقیروان

شد داستانش نقش بکهسار بیستون
تا بیستون بجاست بجایست داستان

روز دگر زفتنه اسکندر اوفتاد
دارا وتختگاهش در خاك و خاكدان

اهریمنان بزعم خدایان شتافتند
ازمصر وشام واربل، تا بلخ و بامیان

یك قرن اشك‌ریخت وطن‌تاكه برکشید
اشك بزرگ، رایت شوکت‌بر آسمان

ازشهر(اشك‌آباد) آمد برون و راند
بر دفع جیش یونان تا شهر دامغان

یکسوز خصم شرقی پرداخت باختر
یکسو زخصم غربی پیراست خووران

زاشکانیان دوباره‌شد ایران‌جوان‌ورفت
آن سوز و سوگواری از یاد مردمان

چون تیغ اردشیر سر افراز ، بردرید
در پهنهٔ مصاف ، جگرگاه اردوان

بر سیرت هخامنشی دولتی بخاست
گشت زمانه نوکرد آن کهنه دودمان

ساسانیان شدند یکی دولت بزرگ
نز رومشان تزلزل ونزچینشان زیان

روز دگر ز نیزه گذاران بادیه
جست آتشی بمکمن شیران نیستان

سالی دویست برسر این آسیای دهر
از خون بیگناهان شد جویها روان

ناگه بفر ایزدی از بیشه شد پدید
یعقوب لیث شیر بیابان سیستان

آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد
سهم عرب برون ز دل قوم آریان

پور وصیف سگزی و بسام خارجی
گفتند شعر پارسی وزنده شد زبان

تا چار قرن ، خلق‌خراسان و نیمروز
کردند سعی و تازه شد آثار باستان

افشاند میر نصر ، زرورودکی سخن
آری سخن ز دل دمد وسیم‌وزرزکان

فردوسی‌آمدوسخن از چرخ برگذاشت
بر طرز پهلوانی و بر یاد پهلوان

آنك به خاندان عجم کرد خدمتی
کان هیچگه نمیرود از یاد خاندان

ازجوکه کهنه تربت او نوشودکه هست
دولت جوان و ملك جوان‌وملك‌جوان

وانگه ز تیره بختی خوارزمشه نهاد
چنگیز برگلوی وطن تیغ خونفشان

بیش از دوقرن ونیم‌نیاکان ما شدند
خوار و ذلیل، زیر پی ترك وترکمان

جست از میان تودهٔ خاکستر وطن
ناگاه برق‌وگشت منور از او زمان

اندر مصاف تاخت سماعیل شاه ویافت
ایران جلال‌وشوکت رفته برایگان

وانگه‌که شد ز سستی آل صفی،بلند
در زیر تیغ افغان ، افغان ز اصفهان

روسیه تاخت تا طبرستان و اردبیل
ترکیه تاخت از همدان تا بایروان

محمود سیستانی از سیستان گرفت
تا قاینات وطوس و نشابور و اردکان

آمد برون ز میغ وطن تیغ نادری
وز وی‌گرفت روشنی این تیره‌خاکدان

و امروز باز نوشده این دولت کهن
بعد از قیام نادر و جهد کریم‌خان

یك قرن ونیم طی شدکز نسل پارسی
کس را نبود تخت‌جم‌وکاخ کی ، مکان

ایران خراب شد ز دو همسایهٔ قوی
وز بی خیالی شه و دربار ناتوان

قانون خراب و ابتروقانون گذار کور
بدتر ز هردو مجری قانون‌درآن‌میان

با بیان چندبیت شیوا وعالی از قصیده معروف وتاریخی دیگر **شادروان ملک الشعرای بهار** فصول وقایع تاریخی اینکتابرا به همینجا ختم مینمایم :

هرکه را مهر وطن دردل نباشد کافر است — معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است
هرکه بهر پاس عرض ومال ومسکن داد جان — چونشهیدان ازمی فخرش لبالب ساغر است
این همان ملک است کاندر باستان بینی دراو — داریوش ازمصر تا پنجاب فرمان گستر است
وزپس اسلام رو بنگرکه بینی بی خلاف — کزحلب تاکاشغر میدان سلطان سنجر است
خسروان پیش نیاگان توزانو میزدند — شاهدمن صفه شاپور ونقش قیصراست



فصل نوزدهم

جغرافیای تاریخی قومس

بعد از بیان وقایع تاریخی **ایالت‌قومس** که در **نوزده فصل** بپایان‌رسید اکنون به **جغرافیای تاریخی** قومس و شهرها و قصبات‌تاریخی‌آن میپردازیم :

همانطوریکه در فصل پنجم این‌کتاب در ضمن شرح محل **پایتخت اشکانیان** بیان گردید . نام ایرانی وهمچنین محل دقیق شهر مذکورکه یونانیها آنرا **هکاتوم پیلس (صددروازه)** نامیده‌اند. معلوم نیست، ونام صددروازه نیز ترجمه‌ای از نام یونانی آن می باشد .

طبق دلایل و نظریه **شندلر** و **ویلیام جکسون** ، محل **هکاتوم‌پیلس** رامیتوان با شهر قدیم و تاریخی **قومیس** که مورد بحث ما در این تألیف است تطبیق‌کرد . طبق نوشته**بارتولد**مستشرق‌روسی[1] ایالت قومس‌همان‌ولایتی‌است‌که‌درکتاب**ایزیدورخاراکسی** بنام **قومیسنه** دیده میشود . درمسطورات **بطلمیوس** نیزقسمتی ازایالت بزرگ پارت بنام **کومیس** ثبت‌گردیده است .

درکتابهای متن پهلوی دوره‌ساسانیان نیز ازاین‌شهر نام برده‌شده‌است وبهمین‌جهت تأیید میشودکه شهر تاریخی و کهن‌**کومش**که بعداً عربها آنرا **قومس** نامیده اند مورد توجه خاص ایرانیان قدیم بوده‌است .

در رساله تاریخی **شهرستانهای ایرانشهر**[2] در باره**کومش** چنین‌آمده‌است:

(شهرستان‌**کومش**، پنج برج را **آزی دهاك** پیشوای جادوگران (؟) ساخت نشیمنگاه پهلویان در آنجا بود . **یزدگرد** پسر **شاپور** (**یزدگرداول**) در پادشاهی خود در مقابل تاخت و تاز**چول** درآنسو دیده‌بان نیرومندی بساخت)

آزی‌دهاك نماینده افسانه‌آمیز فرمانروایان **سلوکید** بنظر میاید . گویا پس از بنای **نیشابور**،**هکاتوم پیلس** از اهمیت می‌افتد و در اینجا بنام پنج برج نامیده میشود، درکتاب **زندآگاهی (بوندهشن بزرك)** درباره قومس چنین‌آمده است :

۱ــتذکره جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه‌سردادور صفحه۱٦۸

۲ــشهرستانهای ایرانشهر ترجمه صادق‌هدایت صفحه ۸و۹

درکومش آتشکده‌ای بوده که خودبخود میسوخته . گویا در اینجا **یزدگرداول** پسر **شاهپور** با **یزدگرد** دوم پسر **بهرام پنجم** اشتباه شده است ، بطور کلی بواسطه آبادی و عظمت این شهر که نواحی اطراف آن نیز بعدها ایالت مستقلی شد ، باسم کرسی و مرکز ایالت مذکور **قومس** نامیده شده‌است . ولی‌محل‌دقیق آن‌معلوم‌نیست ولی‌موضوعی که موردتأیید حتمی‌میباشد اینستکه‌شهر **کومش** یا**قومس** در بین‌شهرهای**سمنان ودامغان** واقع بوده‌است .

امروزدیگرنام **قومس** دراین‌نواحی استعمال نمیشود و محلی‌که نام آن نیزاز نظر لغوی‌شباهتی‌با لغت**قومس** داشته‌باشد، درنواحی‌مذکور وجودندارد، فقط **قوشه**راتا اندازه‌ای میتوان بآن نزدیك دانست و بر حسب تصادف این قصبه در بین شهرستانهای **سمنان و دامغان** یعنی **۳۶** کیلومتری باختر **دامغان** و **۱۳۰** کیلو متری خاور **سمنان** واقع است و برخی از نویسندگان از جمله **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** درکتاب**مطلع‌الشمس** خرابه‌های جنوب **قوشه** را ازقول‌اهالی‌محل **شهرقدیمی‌قومس** دانسته و نوشته است‌که (آثار سه‌نارین‌قلعه دراین‌خرابه هست)

بنظر نگارنده همانطوریکه درصفحات‌قبل نیز بیان‌شد چنانچه درتپه‌های علاء(کی‌لی) سمنان وتپه‌های‌قوشه و نواحی جنوبی‌شهرهای **سمنان و دامغان** حفاری‌های دقیقی بعمل‌آید بطورحتم آثار این‌شهر پرعظمت تاریخی آشکارخواهدشد .

برای **قومس** سه وجه تسمیه بشرح‌زیر ذکر کرده‌اند :

۱ـ**قومس** دراول **کومه‌شه** بوده چه **کومه** در لغت بمعنی پناهگاهیست‌که ازچوب یا نی‌میسازند وزارعین برای‌حفاظت اززراعت‌خود، وشکارچیان برای‌کمین‌کردن‌شکار درآن می‌نشینند .

چون این سرزمین درگذشته بسیار آباد و دارای چشمه‌سارها و مرغزارهای وسیع و باصفا و پر از شکار بوده است . بنا براین بدستور پادشاهان قدیم‌که بشکار حیوانات علاقه زیادی داشته‌اند، در نقاط‌مختلف این ولایت پناهگاههای متعددی برای همین منظور ساخته شده و هریك از آنهارا **کومه شه** میگفته اند و ازکثرت استعمال و بمرور **کومه‌شه** به **کومش** وبعد به **قومس** تبدیل گردیده‌است .

در**فرهنك آنندراج** لغت**کومه** چنین‌بیان شده است :

(**کومه**= بالضم،و واو مجهول‌وفتح میم خرگاهی‌که از چوب وعلف درصحراسازند و پالیزبانان و مزارعان درآن نشینند و پالیز و زراعت خودرا حفظ نمایند و صیادان نیز سازند و در آن نشسته برصیدکمین‌کنند و آنرا **کازه** نیز گویند **قمشه**که شهرکی است گویند، در اصل**کومه‌شه**بوده‌که برای شکارشاهی‌ساختند وبتدریج خانه‌و ده و قریه وقصبه شده و معرب گردیده،و**کومش**که شهری قریب‌ب**دامغان** بوده **وخراب‌شده**نیز چنین‌بوده اکنـون معرب آن **قومس** است و در فرهنك **برهان قاطع** سهواً **فرمس** بفـاورا ضبط شده)

۲ ـ قومس در ابتدا**کوه‌مس** بوده چون همانطوریکه درصفحات قبل این‌کتاب در بخش تجارت وصنایع دوره‌هخامنشی ذکر شد ، درکوههای این ایالت **معادن مس** زیاد

است و مس یکی از مهمترین امتعه صادراتی این ایالت در دوره هخامنشی و قبل از آن محسوب بوده‌است ، بدین‌مناسبت باین اسم نامیده‌شده وبعد درلفظ **کوه‌مس** تحریفی بعمل آمده و به **کومس وقومس** تبدیل گردیده‌است .

۳ ــ چون این ایالت فاقد رودهائی بوده است که بطور دائم آب درآن‌جاری باشد بنا براین مردم این نواحی برای اولین بار در تاریخ مبادرت به ایجاد **قنات و کاریز** نموده‌اند،وبهمین علت‌این ایالت بنام **کومش** که بعنوان چاه‌کن ومردم‌آن بنام **کومشی** نامیده شده اند ، در **فرهنك آنندراج** نیز لغت **کومش** چنین معنی شده است :

(**کومش**= بکسر ثالث بر وزن جوشش . چاه جوی وکتکن را گویندکه چاه‌کن باشد) .

وجه تسمیه اخیر بنظر نگارنده بحقیقت نزدیکتراست،هرچند دیگران وجه تسمیه‌اول را مورد تأیید قرار داده‌اند .

ایالت قومس در بعدازاسلام

جغرافیانویسان عرب قسمتی از شاهراه بین قراء کنونی **عباس‌آباد ولاسگرد** را جزو ولایت جداگانه‌ای‌باسم **قومس** داخل کرده‌اند، ظاهراً این‌سرحد سیاسی‌مصنوعی‌محض بوده و بدین جهت اغلب تغییر میکرده است ، در زمان فتح عرب قسمت شرقی **قومس** داخل در ولایت **خراسان** بود . چنانکه **یعقوبی دامغان** را شهر اول **خراسان**میخواند **ایالت قومس** در دامنه‌جنوبی‌سلسه **جبال‌البرز** واقع و ارتفاعات جبال‌مذکور حدشمالی آن است .

این ایالت از سرزمین‌کم پهناور و باریکی که در میان کوههای البرز در شمال و کویر لوت در جنوب محصور است تشکیل میگردد ، شاهراه بزرگ **خراسان به ری** از سراسر **ایالت قومس** میگذرد وهمه شهرهای مهم **قومس** سر این راه واقع‌است.

از قرار معلوم در قسمت شرقی قومس بین **عباس‌آباد و شاهرود** در هیچ زمان چندان آبادیهـای زیادی نبوده،آخرین دامنه های جبال **خراسان** در اینجــا به جلگه متصل میشود .

راه از پای دامنه‌ها و قسمتی‌هم از وسط تپه‌ها و پشته‌ها میگذرد . پشته‌هائیکه بتدریج سراشیب میشود ، و برای تاخت و تاز تراکمه راه مناسبی تشکیل میدادند . واین تاخت‌وتاز فقط بعد از تصرف **اتك** از طرف **روسها** موقوف‌گردید و تا آن زمان عبور از این راه را بدون‌مستحفظ، خالی از خطر نمیدانستند . ماهی دوبار از **شاهرود** بطرف شرق و از **مزینان** بسمت غرب دستجات نظامی‌کوچکی اعزام میداشتندکه در قریه **میاندشت** که‌نقطه تلاقی آنها بود عوض میشدند ، درقریه مذکور یك کاروانسرای‌کهنه از بناهای**شاه‌عباس کبیر** و یك کاروانسرای نو، که‌ازآجر بشکل قلعه ساخته‌اند وجود دارد .

از این قسمت که‌میگذردخطه حاصلخیز**قومس** حدود **رودشاهرود** است که ازجبال پر برف **شاه‌کوه** سرازیرمیشود، شاه‌کوه شعبه **البرز**است که‌ساحل **بحرخزر**را ازسرزمین مرتفع ایران جدا میکند، خودشهر **شاهرود** که‌درحال حاضر شهرستان‌معروفی است‌ظاهرا

چندان قدیمی نیست زیرا در کتب جغرافیائی قدیمی اسمی از آن برده نشده و **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مرآة البلدان ناصری** اعتراف کرده است که نتوانسته از تاریخ بنای آن اطلاعی بدست آورد ، و جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری که پست خانه را در **بدش** (بدشت) قرار میدهند اسمی از **شاهرود** نمیبرند .

شهرهای مهم قسمت غربی ایالت **قومس**، **سمنان** و بعد **دامغان** است که جغرافیای تاریخی هریك جداگانه درهمین فصل بیان خواهد شد .

مسعودی در کتاب **التنبیه والاشراف** که درسنه **۳۴۵ هجری** نوشته است ، در باره **قومس** مینویسد :

شهرهای قومس زلزله خیز است زیادی زلزله‌ها گاهی سبب میشود که چشمه‌های این ایالت کم آب و خشك گردد ، و زمانی نیز آب درآن چشمه‌ها زیادتر از حد معمول فوران نماید .

یعقوبی درکتاب **البلدان** مینویسد: (قومس شهری است بزرگ و جلیل القدر).

مقدسی که یکی از مشهورترین جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری است در کتاب نفیس **احسن التقاسیم** ایالت قومس را چنین بیان مینماید :

فاما **قومس** فانها کورة رحبة نزهة . حسنة الفواکه وهی ثمانون فرسخاً فی سبعین واکثرها جبال، قلیلة المدن خفیفة الاهل، کثیرة الانعام ثقیلة اللخراج معتدلة الهوا قصبتها **الدامغان** و مدنها **سمنان** ، **بسطام** زغنة **بیار** و **مغون** .

قومس ناحیه وسیعی است با نزهت و میوه‌های نیکو دارد و وسعت آن هشتاد فرسخ در هفتاد فرسخ است و بیشتر مساحت آن کوه است در **قومس** شهر کم و مردم کمتر دراین نواحی زندگی میکنند، دراین ناحیه براثر وجود مراتع زیاد گله‌داری رواج دارد وخراج این ایالت زیاد است و هوای آن معتدل میباشد . قصبه آن **دامغان** و شهر آن **سمنان** و **بسطام** و **بیار** و **مغون** است ، مؤلف مذکور در جای دیگر کتاب خود مینویسد که **خراج قومس ۱۹۶۰۰۰ درهم** میباشد ، همچنین دستمالهای پشمی (**قومیس**) را که گاهی بهای یك قطعه آن به **۲۰۰۰ درهم** بالغ میشود توصیف نموده است

در کتاب **حدودالعالم** که از کتابهای قدیمه نثر فارسی است ودرسال **۳۷۲ هجری** تالیف شده درباره **قومس** چنین نوشته شده :

(**کومش** . ناحیه‌ایست میان **ری** و **خراسان** بر راه **حجاج** و اندرمیان کوههاست و این ناحیتی آبادان و با نعمتست ومردمانی جنگی ، و ازوی جامه کیس خیزد ومیوه‌هائی که اندرهمه جهان چنان نباشد ، وازآن **بگرگان** و **طبرستان** برند)

اصطخری درکتاب **مسالك وممالك** مینویسد : (**قومس و سمنان و دامغان و بسطام** پیوسته یکدیگر است) ۱ توجه خواهید داشت که **قومس** در اینجا در ردیف شهرهای سمنان ودامغان وبسطام آمده استو بااین ترتیب جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذارد که مرکز ایالت قومس شهری بوده است بنام **قومس** که اکنون وجود ندارد ونابودی آن

۱ ـ مسالك وممالك اصطخری باهتمام ایرج افشار صفحه ۱۶۹

هم بواسطه زلزله‌های شدیدی بوده‌است که درسالهای ۲۳۹ تا ۲۴۱ هجری درایران بوقوع پیوسته، وبعدازآن ظاهراً مرکز ایالت **بدامغان** منتقل گردیده است

صاحب کتاب **عجائب البلدان** مینویسد: دراربعین واثنین ازهجرت درسرزمین **قومس** چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیروزبرگردید وچهل هزار آدمی از خاك بر آوردند، واین زلزله **بدامغان** و **خراسان** خرابی تمام رسانید. **خواندمیر** در **حبیب السیر** مینویسد : ۱ **ابن جوزی** در **تنقیح** از **محمدبن حبیب هاشمی** نقل نموده که در ایام **متوکل** سیزده قریه از قرای **قیروان** بزمین فرو رفت چنانکه از ساکنان قراء زیاده از چهل و دونفر نجات نیافتند ، و درسنه **اثنی واربعین ماتین** در **دامغان** زلزله‌ای واقع شد که نصف عمارات آن بلد ویران گشت، ثلث ابنیه **بسطام** نیز بزلزله خراب شد و در **ری** و **جرجان** ونیشابور **وصنعا** نیز این حادثه دست داد.

یاقوت حموی سیاح ودانشمند معروف اسلامی در کتاب **معجم البلدان** در باره قومس مینویسد :

قومس بالضم ثم السکون وکسرالمیم وسین مهملة و **قومس** فی الاقلیم الرابع طولها سبع و سبعون درجة و ربع وعرضها، ست وثلاثون درجة وخمس و ثلاثون دقیقة و هوتعریب **کومس** ، وهی کـورة کبیرة واسعة تشتمل علی مدن و قری و مزارع وهی فی ذیل جبال **طبرستان** واکبر مایکون فی ولایة ملکها و قصبتها المشهورة **دامغان** وهـی بین **الری** و **نیشابور** ومن مدنها المشهورة **بسطام** و **بیار** و بعض یدخل فیها **سمنان** و بعض یجعل **سمنان** من ولایة **الری** و قرأت فی کتاب تنف الطرف للسلامی حدثنی **ابن علویة الدامغانی** قال حدثنی **ابن عبدالدامغانی** قال کان ابوتمام **حبیب بن اوس نزل عندوالدی** حین اجتاز **بقومس** الی **نیسابور** ممتدحا **عبداله بن طاهر** فسألناه عن مقصد فأجابنا بهذین البیتین .

تقول فی **قومس** ضحی و قد اخذت — منّا السری وخطا المهریة القود
اطلع الشمس تبغی ان تومّ بنـا — فقلت کلاّ ولکن مطلع الجود

وقدم **یحیی بن طالب الحنفی** فی مسیره الی **خراسان** من دین کان علیه فلما وصل الی **قومس** سأل عنها فاخبر باسمها فبکی و حنّ الی وطنه وقال :

اقول لأصحابی نحن بقومس — و نحن علی أثباج ساهمة جرد
بعد ناو بیت اله عن ارض قرقری — وعن قاع موحوش وزد ناعلی البعد

وکان **الجوهری** صاحب **کتاب الصحاح** بلغ قومس فقال

یا صاحب الدعوة لاتجز عن — فکلنا از هدمن کرز
فالمأ کالعنبر فی قومس — عزه یجعل فی الحرز
فسقنا ماء بلامنة — وأنت فی حل من الخبز

و قومس ایضاً اقلیم القومس بالاندلس من نواحی کورة قبرة

در **مسالك والممالك** ، **ابی القاسم بن حوقل** درباره **قومس** چنین سخن رفته است :

---

۱ ــ حبیب السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ صفحه ۲۷۱

اما **قومس** شهر بزرگ آن **دامغان** است که بسبب کمی آب با اینکه وسعت بسیار دارد زیاد معمور نیست ، **خواروسمنان** ا**زدامغان**، و **بسطام** از **سمنان** کوچکتر است

بعضی از صاحبان لغت از جمله مؤلف **برهان‌قاطع** قومس‌را (**فرمس**) ثبت نموده‌اند، در **فرهنگ آنندراج** لغت فرمس چنین بیان شده است :

فرمس = ف صاحب **فرهنك جهانگیری** نوشته‌که فرمس بفتح اول‌بثانی‌زده ومیم مضموم **شهر دامغان** است و صاحب **برهان** هم بوی اقتفاکرده وهردو خطاکرده‌اند نام اصلی این شهر **کومس** بوده و آنرا **معرب** کرده **قومس** خواندندو صاحبان دو لغت بغلط افتاده تصحیف‌نموده‌اند (واو) را (را) و قاف را(فا) خوانده‌اند وشهر**دامغان جداگانه بوده است** و الان آباد است **وکومس خرابست** و آثار آن‌باقی مانده، در **عجائب البلدان، زکریابن‌محمدالحمود قزوینی** گوید در **اربعین‌و اثنین** ازهجرت در زمین **قمس** چنان زلزله شدید شدکه شهری بدان بزرگی زیروزبر گردید وچهل هزار آدمی از خاك برآوردند واین زلزله **بدامغان** و **خراسان** خرابی تمام رسانید علی‌ای حال مردم آنجارا اکنون **کومشی** خوانند :

محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله درجلدسوم**مطلع‌الشمس**،قومس‌راچنین‌بیان‌نموده است پوشیده نباشد که **شاهرود** و**بسطام** و **سمنان‌و دامغان** همه درخاك قومس واقعشده و قومس معرب **کوه مس** است‌چون در غالب کوهستان این ناحیه **معدن مس** بوده و هست و باین اسم معروف شده و علمای جغرافی‌گفته‌اند قومس اسم ناحیه‌ایست‌که هشتاد فرسخ‌طول و شصت فرسخ عرض‌دارد کرسی این ایالت درقدیم الایام **دامغان**بوده، امتداد خاك قومس در انتهای **خوار** است‌در سمت **ری** تا آخر خاك **بسطام** از طرف**خراسان** ودرهمین زمان **استرآبادیها** و **طبرستانیها** اهالی این ناحیه را**کومشی** مینامند ولی **حاج زین‌العابدین‌شیروانی** در کتاب**ریاض‌السیاحه** شهرهای **سمنان، دامغان بسطام وخرقان** و **فیروزکوه** را **جزء** طبرستان ثبت نموده است همانطوریکه درفصول تاریخی این‌تألیف‌بیان‌گردید این‌اشتباه برای وی‌نیز از زمانی ناشی شده ،که **طبرستان** و **قومس** تحت تصرف یك حاکم و فرمانروا بوده است

راههای قومس

همانطوریکه درصفحات‌گذشته این‌تألیف درضمن تشریح راههای عمومی‌کشور ایران ردوره هخامنشی‌بیان‌گردید، شاهراه معروف **ری** به **خراسان** یا **ماد**به **پارت** ازسراسر ایالت **قومس** میگذشت وشهرهای مهم‌آن نیزدر سراین راه واقع بود،وازازمنه بسیار قدیم همین راه خط عمده بین شرق و غرب وبنام **راه ابریشم** معروف گردیده است و مورخین خارجی‌آنرا**تاورس** نامیده‌اند .

بطوریکه درفصول تاریخی این‌کتاب نیز بیان شد اعراب صفحه**گرگان** را بعد از **خراسان** فتح کردند، آنها قبل ازتسخیر**گرگان** راه **قومس** را بی‌خطر نمیدانستند وحتی **امرای‌خراسان** که ازطرف خلیفه معین میشدند، معمولاازراه جنوب ایران و**کرمان** بمقر

حکمرانی خودعزیمت میکردند، بطوریکه **طبری** مینویسد فقط **قتیبة ابن مسلم** ازراه **ری** و**قومس** طی طریق نمود .

درکتابهای تاریخی و جغرافیائی قدیم مانند کتاب **احسن التقاسیم** و**مسالك و ممالك اصطخری** و**نزهت القلوب حمداله مستوفی** ازشاهراه بین **ری** و**خراسان** ومراحل ومنازل بین راه نام برده شده است .

ما اکنون مراحل ومنازل مذکور را از روی **مسالك وممالك اصطخری** عیناً نقل مینمائیم :

ازری تا **آفرندین** یك مرحله، ازآنجا تا **کهنده** یك مرحله ، از **کهنده** تا **خوار (گرمسار)** یك مرحله ، از **خوار** تا **دیه نمك** (**ده نمك**) یك مرحله، از **دیه نمك** تا **رأس الکلب** یك مرحله، از **رأس الکلب** تا **سمنان** یك مرحله ،از **سمنان** تا **علی آباد** یك مرحله، تا **حرمجوی** یك مرحله، تا **دامغان** یك مرحله ، و از **دامغان** تا **حداده** یك مرحله، واز **حداده** تا **بدیش** یك مرحله، واز **بدیش** تا **مورجان** یك مرحله، و از **مورجان** تا **هفدر** یك مرحله، از **هفدر** تا **اسدآباد** یك مرحله ، و **اسدآباد** ازاعمال **نیسابورست**، **حمدالله مستوفی** از **ورامین** تا **رباط خمارتکین** را که فعلا نامی ازآن نیست یك مرحله میشمارد وازآنجا تا **ده نمك** را مرحله جداگانه نام میبرد و **ده سرخ** رانیزیك مرحله بحساب میآورد .

مرحله **رأس الکلب** راوی **رأس الکل** مینویسد(شاید اشتباهاً بای آنرا انداخته است) این مرحله در **لاسگرد** کنونی است که تقریباً در ۶ **فرسنگی** مغرب شهر **سمنان** قرار داردو دارای قلعه‌ای بوده بنام **دزلاجوردی**، این قلعه آخرین نقطه دیده بانی مغرب **ایالت قومس** محسوب میشده است ، همچنین **مقدسی** در **کتاب احسن التقاسیم** مرحله بعد از **سمنان** بطرف **دامغان** را **رباط** نامیده است ،

ازراههای دیگر **قومس** نیزدرکتابهای مذکور نام برده شده است که مهمترین آنها راهی است که از **شاهرود** به **گرگان** میرود ودرحال حاضرنیزاین راه از **شمال شاهرود** ازنزدیکی قصبه **بسطام** و **قلعه نوخرقان** عبورنموده بسوی **چهل دختر** وپس از آن به **گرگان** میرود،

دیگر راهی است که از **سمنان** به **فیروزکوه** امتداد دارد این راه درحال حاضراز شمال غربی **سمنان** پس از عبورازقصبه **مؤمن آباد** و**افتر** بسوی **فیروزکوه** که درگذشته جزء ایالت **طبرستان** بوده ودرحال حاضرجزء استان مرکزی ایران است میرود .

این راه بسیارصعب العبور وکوهستانی است و بنظر میرسد که راه **فیروزکوه** با **ایالت قومس**،درگذشته مسیرجداگانه‌ای داشته است زیرا **کلاویخو** سفیراعزامی دربار **اسپانیا** که درسال ۸۰۶ هجری برای دیدار **امیرتیمورگورکانی** بایران آمده است در باره سفر خود از **فیروزکوه** با **یالت قومس** چنین مینویسد :

(سه شنبه پانزدهم ژوئیه پیش از سپیده دم از **فیروزکوه** براه افتادیم و شب راهم در هوای آزاد بسربردیم وشب بعدیعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا در عرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکونی وآبادی برسر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای

بلند وسراشیبی‌های تند و گذرها وتنگه‌های بسیار میگذشتیم، بعداز ظهر پنجشنبه سرانجام به **آهوان** دهکده بزرگی رسیدیم که در کنار رودی است)

همچنین از **شاهرود** راهی ازطریق **بسطام** بقسمت شمالی **خراسان وجاجرم** و وادی **اسفراین** وجود داشته و راهی که از **نیشابور** بساحل **گرگان** و شهر **گرگان** میرفته در **اسفراین** با راه‌مذکورمتصل‌میشده‌است، بالاخره‌از **بسطام**راه دیگری ازطریق **جاجرم** بسرحد شمالی **خراسان** وسواحل**اترك‌وخانی‌بجنورد وقوچان ودره‌گز** بوده است . و مسافرت از**دامغان** به **بسطام** و**نیشابور** نیز از دو راه بنام راه پائین و راه بالا انجام میپذیرفته است ، مسیر راه پائین‌آن از دهکده های جنوبی **شاهرود** و مسیر راه بالااز نواحی کوهستانی شمال**شاهرود**و بسطام بوده است ،راههای مذکور دراثراحداث‌خط شوسه جدید متروك گردیده ولی‌آثارآن دربعضی جاها تاکنون باقی مانده است ،

راه دیگری که ذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** مینویسد :

بین **دهکده‌بیابانك سمنان؛شهراصفهان** راه بسیار نزدیکی وجود داردکه‌حالا شتردارها ازآن‌مسافرت‌مینمایند،این‌راه‌ازجنوب بیابانك‌بطرف**جندق** واصفهان امتداد دارد عقیده‌بعضی‌ازمطلعان براین است‌که شاه عباس‌کبیر که‌پیاده‌بزیارت مشهد مقدس رفته از این راه عبور نموده است .

راه دیگراین‌ولایت‌ازشهرهای‌دامغان‌وسمنان‌به **جندق**می‌باشد‌که‌از وسط‌کویرمرکزی ایران عبورمینموده‌ودرحال حاضرمتروك گردیده است، البته راههای صب العبور دیگری در این‌نواحی‌هست‌که‌از‌بین‌آنهاراههای‌تویه‌دروار به‌ساری،وشهمیرزاد به‌فولادمحله‌و.چهاردانگه ساری را میتوان نام برد.

جغرافیای تاریخی سمنان

بطورکلی نام **سمنان** با همین هیئت در قدیمترین‌کتابهای جغرافیائی بعد از اسلام آمده‌است وجه‌تسمیه **سمنان**روشن نیست‌بعضی‌آنرا مشتق‌ازاسم دونفربنام**سیم ولام**که مقبره آنها درکوههای شمال شرقی سمنان واقع است وبنام **پیغمبران** نامیده میشود میدانند ، هم اکنون مردم سمنان‌بزبان محلی‌سمنان‌را(سمن) مینامند واهالی قصبه‌سرخه،سمنان‌را(سی‌مین) میگویند در **فرهنك‌نفیسی**،**لغت سمن** چنین‌معنی شده است :

(**سمن** Samn) روغن و مسکه چ (**سمن سمون سمنان**) با توجه بـه نوشته **مقدسی** درکتاب**احسن‌التقاسیم** مبنی‌براینکه درناحیه **قومس** براثر وجود مراتع زیاد گله داری رواج داشته است واکنون با اینکه ازمراتع سرسبزاین نواحی بمرور کاسته شده مع‌الوصف درحال حاضر نیز بیشتر مردم **سنگسر**،**سمنان**بشغل‌گله‌داری مشغولندوروغن‌کره ودنبه‌های پرواری‌آن محل‌بخوبی وفراوانی مشهوراست .

این‌نظرتائید میشودکه لغت **سمن** یا **سمنان** با موضوع موردبحث‌فوق بی‌ارتباط‌نیست ووجه تسمیه‌آن نیزمربوط به فراوانی ومرغوبی روغن ناحیه مذکورمیباشد، نظردیگری‌که تااندازه‌ای مورد بحث وتعمق میباشد نوشته **احمدکسروی** در کتاب نامهای **شهرها و**

دیه‌های ایران است، وی مرحله **رأس‌الکلب** راکه شرح آن در صفحات قبل در قسمت مربوط به **راههای قومس** بیان‌گردید و توضیح داده شدکه در جبال‌کم ارتفاع مغرب **لاسگرد** واقع است، **سگسر** ترجمه نموده و اظهار مینماید که (ناحیه **سنگسر وسمنان** نشیمنگاه **(سکان)** بوده است و زبان **سنگسریها** با زبان سبستان نـزدیك می‌باشد) بعقیده نگارنده با توجه بمطالب تاریخی‌که در فصل پنجم این تألیف نگارش رفت،سکونت **سکها** درنواحی **پارت**‌که بعضی ازمورخین پارتی‌ها راهم از نژادآنان دانسته‌اند بـا مهاجرتهای تاریخی ازمنه قدیم مطابقت دارد ودرحقیقت مرحله **رأس الکلب**‌که در دوره های قبل از اسلام تقریباً نزدیك بهسرحد غربی **پارت (خراسان)** وبعنوان‌سرحد دوم(داخلی)غربی‌وبعد از اسلام سرحد غربی **ایالت قومس** بوده‌است بنام سرحد **سك ها** یا **سکان** نامیده شده و سپس‌عربها آنرا بهمین نحو ترجمه کرده و **رأس‌الکلب** خوانده‌اندونام‌**سمنان** نیزدر اصل **سکسان یاسکیان یاسکنان** بوده یعنی محل سکونت طوایف **سکها** .

بطورکلی بحث درباره **جغرافیای تاریخی سمنان**بود،اینك بنقل مطالب‌کتابهای جغرافیائی دراینمورد میپردازیم .

مرحوم **اعتمادالسلطنه** درکتاب**دررالتیجان** نام‌قدیم‌سمنان را**سمینا** ثبت‌نموده‌است.

ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی شاعر و جغرافی‌دان عرب درآغاز قرن چهارم هجری از**سمنان** دیدن‌نموده ومشاهدات خودرا چنین بیان مینماید:[1]

سمنان شهرکوچك و پرجمعیت است ،میوه و خـواربار در آنجا فراوان وآب آن گوارا میباشد. دراین شهردستمالهائی با نقش ونگار میبافندکه بسیارگرانبها وبهای هردانه آن به‌پنجاه دینار میرسد ونیزدرآنجا پارچه‌های چادری بسیار هنرمندانه میبافند و هرقواره آن تا دویست دینارفروخته میشود.

میگویند **زنهائی‌که این پارچه را میبافند** درنتیجه دقت درظرافت‌وزیبائی‌پارچه وبواسطه‌کارزیاد روی‌آن **نابینا** میشوند .

مقدسی در باره **سمنان** گوید[2] (مسجدی نیکو در بازار و حوضهای بزرك آب دارد) وی **سمنان** را شهر و **دامغان** را قصبه نامیده‌است . گمان میرود حوضهای مذکور همان **استخرهای** موجود ومعمول در**سمنان** باشد .

درکتاب **حدودالعالم** که در سال **۳۷۲**هجری تألیف شده در باره **سمنان** چنین آمده‌است :

(**سمنان** شهرکی است خرم و آبادان و از وی میوه ها خیزد بهتر از همه جای)

ناصرخسرو علوی در اول **ذیقعده سال ۴۷۳** هجری ازطریق **آبخوری و چاشت خواران بسمنان** آمده و در آنجا با شخصی بنام **استادعلی‌نسائی** ازشاگردان **بوعلی سینا**که بتدریس ریاضیات وهندسه وطب اشتغال‌داشته ملاقات‌نموده اما چنین بنظرمیرسدکه‌از او چندان خوشش نیامده‌است .

یاقوت‌حموی سیاح معروف اسلامی درکتاب **معجم‌البلدان** ، **سمنان**‌را توصیف نموده ومینویسد :

۱ــ سفرنامه ابودلف ترجمه سیدابوالفضل‌طباطبائی صفحه ۸۱.

۲ــاحسن‌التقاسیم مقدسی صفحهٔ۳۵۶ و۳۵۷

سمنان شهر ورستاقی است ما بین **ری** و **دامغان** و جماعتی آنرا جزءایالت**قومس** شمرده اند . درآنجا پارچه‌های مندیل میبافند . من این‌شهررا دیده‌ام ، درختان و باغهای زیادی دارد و در خانه ها نهر آب جاری است و از اماکن با صفا محسوب مگردد، اما نیمه‌خرابست . شهر کوچك **سمنك** درحوالی‌آن واقع‌میباشد وجماعتی ازقضات وائمه بدان شهر منسوبند .

حمدالله‌مستوفی درکتاب **نزهت‌القلوب** که درسال**۷۴۰**هجری تألیف شده در بارهٔ **سمنان** مینویسد :

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات (فج) و عرضش از خط استوا (لو) **طهمورث** ساخت، هوایش‌معتدل وآبش‌از رود وازمیوه‌هایش‌انار وفستق‌وانجیر بغایت نیکو باشد

حاج‌زین‌العابدین شیروانی عارف و سیاح معروف در کتاب **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** خود با جزئی‌اختلاف در باره **سمنان** مینویسد :

سمنان شهریست دل‌نشین و مدینه‌ایست مسرت قرین ، طولش از جزایر (خالدات) (فحما) و عرضش از خط استوا (لوما) از بناهای **طهمورث** دیوبند وهوایش خاطر پسند وآبش‌گوارا و خاکش رغبت فزاست . قرب دوهزار خانه در اوست و نواحی چند مضافات اوست، در زمین‌پست و بلند واقع و جوانب اربعه‌اش واسع از اقلیم رابع است. اکثرفواکه سرد سیریش ممتاز . سیماانجیر و مویز وبادام و فستق و انار آنجا بامتیاز است بزرگی فرموده (چون‌**شعرسلمان** و **انارسمنان** درعالم نیست) مردمش‌همگی‌شیعی‌مذهب عموماً از معالم مردمی دورند واز محاسن انسانی‌مهجور . ۱

گویند اشخاصی خوب‌دارد اما راقم مشاهده نکرده، درزمان سلف‌ارباب وجد وحال واصحاب فضل وکمال ازآنجا ظهور نموده‌اند ،

مرحوم **محمدحسن خان صنیع‌الدوله** مؤلف کتاب **مطلع‌الشمس** از **سمنان** دیدن نموده ودرجلدسوم‌کتاب خود راجع بسمنان چنین نگاشته است .

اما **سمنان** از شهرهای قدیم ایران و جائی باصفا و آباد است و در کتب جغرافی قدیم و تواریخ اسم آن مسطور.شده بعضی آنرا جزء **قومس**دانسته‌اند، برخی ایالت‌مستقل شمرده‌اند، و بعد عین نوشته **یاقوت** را در باره **سمنان** نقل نموده و مینویسد **مجدالدین محمدالحسینی** در **زینت‌المجالس** گوید **سمنان**از اقلیم چهارم است، **طهمورث**ساخته هوایش معتدل‌است . آبش از رود و کاریز و میوه‌هایش انار و انگور و بادام و مویز و منقا و انجیر بغایت نیکو میآید والحق موضعی دلگشاست و در عهد سلطنت اولاد**امیرتیمور گورکان** اکثر وزراء ازآنجا بوده‌اند .

نگارنده**(صنیع‌الدوله)** گوید شهر **سمنان** بصفائی‌که گفته‌اند باقیست و خرابی‌هم

۱ــ با آنکه مردم سمنان در غریب‌نوازی ومهمانداری مشهورند، معلوم نیست مرحوم شیروانی ازکدام نا اهلی صدمه و آزار دیده است‌که در دو کتاب خود بعموم مردم سمنان تاخته‌است؟

ندارد. **قلعه شهر ٦٦ برج** دارد که فاصله هر برجی‌تا برج دیگر دویست قدم‌الی‌دویست و پنجاه قدم میباشد. گویند این‌قلعه‌را **نادرشاه** بنا کرده‌است ودروازه‌های شهر عبارتست‌از:

دروازه عراق ، **دروازه خراسان** ، **دروازه جنبدان** ، **دروازه ناسار** . **دروازه چوبمسجد** . شهر **سمنان ۱۱** محله دارد و اسامی محلات آن‌ازاینقرار است :

محلهٔ ناسار ، **محلهٔ لتی بار** ، **محلهٔ اسفنجان** ، **محلهٔ چوبمسجد** ، **محلهٔ شاه‌جوق**، **محلهٔ کودی‌در (کدیور)**، **محله کل‌شمقان(کوشك مغان‌یا کوشمغان)** **محله فرادقان (زاوغان)** ، **محله لیحی** ، **محله کودان‌کوه یا کردان‌کو** .

شیخ اسدالله گلپایگانی درکتاب **شمس التواریخ** در بارهٔ سمنان مینویسد . **سمنان** از قصبات بین **عراق‌عجم** و **خراسان** است ، دارای چهارده‌هزار نفر جمعیت‌است دورش حصار دارد و باغات خوش.

با توجه بمطالب فوق سمنان ازشهرهای مهم **ایالت تاریخی قومس** میباشد و قسمت بنای‌آن موردتأییدکلیه مورخان ومحققان قرار **گرفته‌و** آخرین شهر مغرب آن ایالت نیز محسوب شده است .

سمنك

در برخی ازکتابهای جغرافیائی بعد از اسلام از محلی بنام **سمنك** یا **سمنانك** که در جوار شهر سمنان واقع بوده نام برده شده‌است. ولی‌درحال‌حاضر در**سمنان** و اطراف آن هیچ محلی‌که باین‌اسم خوانده‌شود وجود ندارد .

درکتاب**احسن‌التقاسیم مقدسی** از سمنك یاد شده ومؤلف آنکتاب آنرا**سمنانك** نامیده (وقبلها قریة **سمنانك** من نحوی‌الری بهاسوق حار) و تصریح نموده است‌که بر سر راه واقع شده و در جاده‌ایکه از **ری بسمنان** میرود قبل از **سمنان** قرار گرفته است درکتاب **دائرة المعارف بوستانی** نیز بعداز توصیف سمنان چنین بیان گردیده است (و یتصل بعمارتها و بساتینها بلیدة اخری یقال لها سمنك)

نظامی‌عروضی سمرقندی درکتاب **چهارمقاله** که درحدودسال ۵۵۰هجری‌تألیف شده مینویسد :

چون **اسکافی** را کار بالاگرفت در خدمت **امیر نوح بن منصور** متمکن‌گشت و **ماکان‌کاکوی**، **بری** وکوهستان عصیان آغازکرد ، سر از ربقه اطاعت بکشید و عمال **بخوار** و **سمنك** فرستاد و چند شهر از **کومش** بدست فرو کوفت و نیز از سامان یاد نکرد.

یاقوت‌حموی درکتاب **معجم‌البلدان** ، **سمنك** را توصیف کرده و نام علمای آنجارا نیز بیان نموده‌است .

با این مقدمات بطور قطع و یقین **سمنك** در قسمت غربی**سمنان** قرار داشته است که اکنون بنام **محلات ثلاث** (**کدیور** ، **کوشمغان** ، **زاوغان**) نامیده‌میشود.[۱]

۱ــ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ ٧٦

سنگسر

سنگسر از آبادیهای بسیار قدیم ایران‌است، ولی جغرافی‌نویسان بعد از اسلام در کتاب‌های خود از آن اسمی نبرده‌اند و علت‌آنهم روشن است، زیرا این قصبه از شاهراه **خراسان** که از شهر **سمنان** میگذرد بدور است و چون در یك نقطه‌کوهستانی و تقریباً صعب‌العبور واقع شده . سیاحانی‌که از این جاده عبور نموده اند باین محل راه نیافته و در نتیجه ازآن بی‌خبر مانده‌اند .

در **شاهنامهٔ فردوسی** از **سنگسر** که در قدیم نام آن **سگسار** بوده ، نام برده شده است :

سنگسر (سگسر ، رأس‌الکلب ، سگسار)

بترسید بیدادگر شهریار	فرستاد نامه به سام سوار
به سگسار مازندران بود سام	نخست‌ازجهان‌آفرین بردنام

(ج ۱ـ برگشتن نوذر ازآئین منوچهر و برراه‌آوردن سام اورا)

همچنین **احمد کسروی** در کتاب شهرهـا و دیه های ایران در باره **سنگسر** می‌نویسد :

نیز **سنگسر** نزدیکی **سمنان** را تازیکان (رأس‌الکلب) ترجمه‌کرده‌اند، که از اینجا باید گفت درآغاز اسلام‌این نام‌را سکسریا (**سگسر**) برزبان میرانده‌اندنه (**سنگسر**) واین آبادی نیز از نشیمنهای **سکان** بوده است و چون **سنگسریان** زبانی ویژه‌خودشان‌دارند اگر این زبان با زبان سبستان نزدیك باشد این یقین خواهد بود که اصل نام بدان سان‌که تازیکان ترجمه‌کرده‌اند (**سگسر**) بوده و **سنگسر** تحریف‌شده آن نام است.[۱]

آهوان

حمدالله‌مستوفی از **آهوان سمنان** که در بیشترکتابهای جغرافیائی ازآن نام برده شده یاد نموده ومینویسد :

شهرچه‌ایست میان **سمنان** و **دامغان** و قبور بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوه درآن فراوان حاصل میشود

بطوریکه از مندرجات سفرنامه‌ها مستفادمیگردد قصبه و قلعه‌آهوان نیم‌فرسنك پائین جاده‌واقع بوده‌که بعدها خراب گردیده، ودرحال حاضرکسی در آنجا سکونت ندارد .

درجلداول‌فرهنك‌نامه‌پارسی **سعیدنفیسی** درباره **آهوان** چنین‌نگارش رفته‌است

۱ـ بطورکلی جغرافی‌نویسان محل رأس‌الکلب را در جاده سمنان به ری یك مرحله بعد از سمنان تعیین نموده‌اندکه با سرحد غربی لاسکردتطبیق مینماید، ولی همانطوری‌که در بحث مربوط بسمنان بیان‌گردید سرحد غربی ایالت قومس محل سکونت سکها بوده‌است که عربها بنام رأس‌الکلب ترجمه نموده‌اند .

آهوان نام منزلگاه و آبادئی‌است در میان‌سمنان ودامغان‌برسر راه‌طهران بمشهد ودر هفت فرسنگی مشرق **سمنان** بر فرازکوهی‌که معروفست همان جائی است که **امام هشتم (ع) ضامن آهو** شد و بدانجهت آنجا را آهوان نامیده‌اند

جغرافیای تاریخی جندق

درقسمت علیای‌کویرمرکزی‌ایران‌بین **اصفهان وطبس وقهستان** واحه‌ای‌است‌که امروزآنرا **جندق** یا **بیابانك** میگویند ولی درقرنهای سوم و چهارم هجری اعراب آنرا **جرمق** وفارسی‌زبانان‌**گرمه**‌مینامیدند، این‌دهستان‌مشتمل‌برسه‌دهکده‌است:**جرمق**(یاگرمه) و **بیادق** (بفارسی پیاده) **وارابه**.

ابن‌حوقل مجموع این سه دهکده را **سده** نامیده و **ناصرخسرو** در قرن پنجم گوید : ده دوازده قریه در آنجا وجود دارد . **پیاده** نیز قلعه کوچکی دارد کـه **امیر گیلکی** (نایبی از آن خود بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راهها ایمن میدارد) در این واحه نخیلات وکشتزارها و مواشی بسیار وجود داشته‌است .

ابن‌حوقل گوید این سه‌آبادی نزدیك بیکدیگر واقع شده‌اند، بطوریکه هردهکده از دهکده دیگر پیداشت و جمعیت آنها مجموعاً از هزار نفر بیشتر است ، نویسندگـان بعدهم بر این‌گفته ها چیزی نیفزوده‌اند، و آنچه تا زمان **حمدالله مستوفی** نوشته اند همانست‌که **ابن‌حوقل** نوشته وتقریباً ازنوشته‌های او اقتباس شده است .

جغرافی نویسان قرن چهارم هجری در وصف راههای‌کویر بتفصیل پرداخته اند : از سمت باختری‌کویر دو راه یکی از**اصفهان** و دیگری از **نائین** امتداد داشته‌که‌هردوی آنها در **جرمق** بهم میرسیده است ، راه **اصفهان** که **مقدسی** بشرح آن پرداخته هفت منزلگاه و راه **نائین تا جرمق** پنج‌منزلگاه داشته ودراین‌راه چندفرسخ بچندفرسخ حوض های‌آب وگنبدکها بوده است.

در وصف راه **جرمق** که بسمت شمال رفته و مستقیمـاً به **دامغان** میرسیده **مقدسی** مرجع ماست . این راه **نودفرسخ** است باین ترتیب‌که‌از **جرمق تا ونده** پنجاه فرسخ و از **ونده تا دامغان چهل‌فرسخ** بوده‌است .

در **نزهةالقلوب حمدالله مستوفی**‌درمورد **جرمق**(جندق)چنین‌سخن رفته است:

جرمق = سه دیه‌است بر راه نیشابور باصفهان و درو چشمه و نخیلات و زروع ومواشی است .

درکتاب **بستان‌السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی** در باره **جندق** چنین بیان شده است:

ذکـر **جندق** بفتح جیم و سکون نون و فتح دال و سکون قاف نـاحیه ایست از **سمنان** هوایش گرم و نخلستان فراوان دارد و چند قریه معمور دارد . آبش از قناتست مردمش همگی شیعه مذهب و قومی عربند، از قدیم‌آمده و آنجا ساکن شده اند ، اگر چه فقیر ندیده اما اشخاص خوب از آنجا ظهور نموده اند ، منجمله **میرزا ابوالحسن، یغما**

تخلص ، شخصی دانشمند و شاعری پایه بلند بود راقم ویرا دیده و ملاقات نموده صاحب بعضی از اخلاق پسندیده واوصاف حمیده بود، با فرقه عرفا سازگار و از ابنای زمان در آزار است . چندگاه درخدمت **مولانا احمد نراقی** بوده و از خدمت مولانا اذیت بسیار مشاهده نموده و بالاخره مولانارا هجو نموده و در آن مضامین خوب پیداکرده، هنگامیکه فقیر در خطه **کاشان** بود ، میرزائی آنجا تشریف و همواره در منزل فقیرآمده مؤانست مینمود و سخنان بهجت‌بنیان بیان میفرمود وخطرا خوب‌مینوشت واشعار خوب میگفت. این بیت از اوست :

بیاساقی بیاور آن شراب ارغوانی را　　　که یك‌ته‌جرعه‌اش‌آدم‌کندمازندرانی را



مرحوم **محمد حسن خان صنیع الدوله** در جلد چهارم کتاب **مرآة البلدان** که درزمان سلطنت‌ناصرالدین‌شاه قاجار تألیف‌شده‌اوضاع **جندق و بیابانك** را بشرح زیر بیان نموده است :

جندق و بیابانك عبارتست از هفت قریه مختصر و **بقرای‌سبعه** معروف ، مسافت و امتداد خاکش بیست و پنج فرسخ و در نهایت تنگی و سختی و متصل بخاك **سمنان** و **دامغان**، واغلب مسافرت اهالی باین دو ولایت و به **یزد** میباشد مزارع آن از قنوات و چشمه‌ساران‌کم، بزحمت تخمی دوتخم ازمزارع حاصل برمیدارند. اسامی‌قرای‌این‌ولایت از این‌قراراست :

جندق ، **فرخی** ، **خور** ، **بیاضه** ، **اردیب** ، **ایراج** ، **مهرجان** انواع فواکه بقدر گنجایش در **جندق و اردیب و ایراج** هست اما در **فرخی و خور و بیاضه و مهرجان** غیر از نخل و درخت انار هیچ نیست ، تابستانش بشدت‌گرم و زمستان هواقریب باعتدال است . عده نفوس این ناحیه دوهزار و پانصد نفر و غالبا بزراعت مشغولند وبعضی هم شترداری میکنند، محصول این خاك زیاده از آذوقه سه‌ماه اهالی نیست و از هرطرف بکویر نزدیکست .

این محل **مشهور بزندان انوشیروان** است ، ابتدای آبادی آن معلوم نیست از چه زمان‌شده ، صحرای‌حول و حوش تاچهارفرسخی‌که بکویر نرسیده در سالهای بارندگی انقوره و قدومه و اسفرزه و زیره بعمل میآید و برای فقراء در فصل بهار بدین‌واسطه عیشی حاصل‌است، درسنواتیکه خیلی برف میآید ، علفی میروید که تخم آن به تخم یونجه شبیه است و سکنه آنرا **معاش** مینامند و تخم این علف‌را جمع‌کرده و آرد مینمایندو از آن نان میپزند . این نان تاگرم است خوشبو، و بی‌مزه نیست بعد از سردشدن خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است ، حرفه اهالی ساختن مشك آب و دوختن نوعی‌نیم‌چکمه است‌که آنرا عربی مینامند ، هیزم و ذغال این صحرا فراوان و صدمن هیزم تاق سی‌شاهی قیمت دارد .

از معارف جندق **میرزا ابوالحسن** متخلص **بیغما** شاعر معروف است‌که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر از جد و هزل و قطعه و غزل و مثنوی و غیرها

یدی طولا داشته و سرداریه یغما و رسایل نظمیه دیگر که اغلب هجو و مطایبه است خالی از لطافت و ظرافتی‌نیست، بلکه شأن و مرتبتی دارد و نوشتجات نثریه یغما نیز مطرح و محل نظراست .

جغرافیای تاریخی دامغان

دامغان از جمله شهرهای بسیار قدیمی ایران است که قدمت آن از شهرهای دیگر بیشتر است و درکلیه کتابهای تاریخی وجغرافیائی ازآن نام برده شده‌است .

در **شاهنامه فردوسی** نامش مکرر مذکورشده و همچنین درشواهد شعری شعرای پارسی‌گو **بدامغان** زیاد اشارت رفته‌است .

اصل **دامغان (ده‌مغان)** بوده و ازکثرت استعمال(هاء) ازمیان رفته وآنرا **دمغان** گفتند و بجای هاء (الف) آورده‌اند . وجه تسمیه **دامغان** این بوده که **مغان** باعث‌آبادی آن شده‌اند یعنی‌آتش‌پرستان (زردشتیان).

حکیم‌لامعی گرگانی درصفت سرمای زمستان گفته :

گردد بهردیار در این فصل روزگار — آتش‌پرست خلق،چو دردامغان‌مغان

«لامعی گرگانی»

برفتند ترکان ز پیش مغان — کشیدند لشگر سوی دامغان

«شاهنامه فردوسی»

و از آنجا سوی دامغان برکشید — همه راه، زر و درم گسترید

بیك هفته آنجا بیاسود شاه — هماندید پیلان و اسب و سپاه

(ج ۳ـ شاهنامه دربازگشتن کیخسرو از توران بایران)

سعدیدرگلستان نیزاز **دامغان** نام برده‌است .

یکی را بچوگان شه دامغان — بزد تا چو طبلش برآمد فغان

«سعدی»

شه‌دامغان منظور حاکم مستقل **ایالت‌قومس** میباشد .

دامغان را اعراب (**الدامغان**) نوشته اند و برخی **دامغان** را **قومس** نیز گفته اند .

ابن‌حوقل مینویسد در دامغان آب و آبادانی‌کم‌است و در آنجا پارچه هائی تهیه میگردد که شهرت بسیار دارد و بهمه بلاد صادرمیشود . مقدسی **دامغان** را قصبه‌کوچکی نامیده وگویدمیان ریگزار وسنگریزه واقع‌گردیده واطراف وجوانبش‌خراب‌وگرمابه‌های آن‌کثیف است . بیشتر آن در قرن چهارم ویران شده ولی **دژی** داشته دارای**سه‌دروازه**، **دروازه‌ری و دروازه خراسان** اما نام **دروازه سوم** را ذکر نمیکند . همچنین گوید دو بازاردارد . بازار بالا و بازار پائین . مسجد جامع‌شهردر میان کوچه‌ها قراردارد وزیبا وتمیزاست وحوضهائی مانند حوضهای شهر **مرو** دارد .

درکتاب **حدودالعالم** درباره دامغان چنین آمده است :

دامغان شهریست باآب اندك وبردامن کوه نهاده ومردمانی‌جنگی، وازوی‌دستارها، و شراب خیزد ، باعلمهای نیکو .

ابودلف سیاح معروف عرب درسفرنامه خودکه در آغازقرن چهارم هجری نوشته شده **دامغان** راچنین وصف‌مینماید: ۱

دامغان شهری زیبا ومیوه بسیارفراوان دارد. دراین شهروزش باد شب وروز قطع نمیشود. درآنجا سد عجیبی برای تقسیم‌آب‌وجود داردکه ازآثار دوره ساسانی‌است، آب‌آن ازمغاره‌ای واقع درکوه بیرون میآید و پس ازجریان بوسیله این‌سد به‌یکصد وبیست قسمت برای‌آبیاری صد وبیست‌قریه تقسیم میشود، مقدارآب هیچیك ازاین‌جویها بنفع صاحب آن زیاد نمیشود ونیز ممکن نیست دو جوی بهم‌آمیخته شوند .

سد مزبور ساختمان بسیارعجیبی دارد وبهتر ازآن ومانند آنرا درشهرهای دیگـر ندیده‌ام، درآنجاقریه‌ای‌است بنام **جمالین** دراین‌قریه چشمه‌ای‌است که ازآن خون‌میجوشد ودرخون بودن‌آن تردید نیست، زیراتمام اوصاف خون رادربردارد، هرگاه درآن‌جیوه‌فرو برند خون به سنگ خشك و سخت و رنگارنگ تبدیل میشود، قریه **جمالین** را **فنجار (فنجان ـ غنجان)** نیزمیخوانند‌در**دامغان** سیب‌بسیارعالی‌وسرخ بنام (**قومسی**) بار میآید و**بعراق**صادرمیشود، درآنجامعدنهای‌زاج واملاح وطلای‌خوب وجوددارد ولی‌معدن گوگرد یافت نمیشود.

یاقوت درکتاب **معجم البلدان** **دامغان** را توصیف نموده و تـرجمه عربی آن بشرح زیراست :

دامغان شهربزرگی است میان **ری ونیشابور** ، **مسعر بن مهلهل** میگوید شهری استکه میوه‌های بسیارخوب داردشب وروزدرآنجا باد میوزد. آبش از شکاف کـوهی جاری است وبرای مشروب ساختن صدوبیست‌قریه به ۱۲۰ قسمت تقسیم میگردد، مقسم‌آب بدیع و زیبائی‌دارد .

درنزدیکی **دامغان** قریه‌ای است بنام **جمالین** چشمه‌ای در آنجا استکـه خـون میزاید، یعنی‌آبش جامع تمام صفات‌خون است، بمحض اینکه زیبق درآن افکنده شود فوراً آب بسنگ سفت‌ومحکمی مبدل میگردد، این‌قریه را **غنجان**هم گویند، در **دامغان** سیبهای گلرنگ خوبی بنام سیب قومسی‌بدست میآیدکه‌آنرا بولایت عراق میبرند معادن زاج وطلا دراین شهرزیاد است، ومیان **دامغان** و **بسطام** بیش‌از دومنزل راه نیست امامن‌که درسال **۶۱۳** هجری بعزم **خراسان** ازاین‌شهرمیگذشتم‌ازهمه‌آنچه ذکرشد بسبب توقف اندك‌چیزی مشاهده نکردم، بین **دامغان** و**گردکوه**یك منزل راه است وبخوبی میتوان قلاع‌آنجا را که میان‌کوهها بناشده استازشهرمشاهده‌کرد، گروهی ازاهل علم **بدامغان** منسوبند. چون **ابراهیم‌بن اسحق الزراد** و قاضی‌القضاة **ابوعبدالله محمدبن علی‌بن محمد**که در سنه **۴۰۰ هجری** در **دامغان** تولد یافته است .

۱ـ سفر نامه ابودلف ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی صفحه۸۲

حمدالله مستوفی درکتاب **نزهت القلوب** ، **دامغان** را چنین توصیف نموده است :

دامغان از اقلیم چهارم است طولش ازجزایرخالدات (فح‌یه) وعرض ازخط استوا (لوك) **هوشنك** ساخت. دورباروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایلست وآبش ازرود واز میوه‌هایش امرود نیکوست .

چشمه‌ای است درحوالی **چهاردیه**.آب اندك دارد مایل‌بزردی . ازقاذورات هرچه درآنجا اندازند باد چنان برخیزد در **دامغان** که مجموع درخت بشکند ، معتمدان بروند وآنرا پاك کنند. باد ساکن شود وبکرات آزموده شده است

بطور کلی تمام نویسندگان اخیراز کثرت بادهای دامنان سخن گفته‌اند، **یاقوت** ودیگران گویندبادآنجااز دره‌ای که‌مجاور شهراست‌میوزد وازآن باددرختهای **دامغان** همیشه‌درحال اهتزاز ولرزش است . بنای مهمی ازدوره **ساسانیان** درآنشهر وجود داردکه آب شهررا میان یکصد وبیست نهرتقسیم میسازد.

درکتاب **ریاض السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی** درباره **دامغان** چنین نگارش رفته است :

دامغان ازبلاد قدیمه وازمداین عظیمه بوده مدتها است‌که رو بخرابی نموده،وی در زمین هموار واقع وجوانب اربعه‌اش چون‌دل‌آزادگان واسع است، از اقلیم چهارم،طولش (ع‌نه) وعرضش (لدك)آبش معتدل وهوایش‌بگرمی مایل. **هوشنك‌بن‌سیامك‌بن‌کیومرث** آنجا رابناکرده، درزمان‌دولت عجم وبعد ازآن بغایت معمور بوده مکرر بقتل‌عام رسیده‌و بالمره‌منهدم گردیده،اکنون قریب بدوهزارباب‌خانه‌آباد وسی‌پاره‌قریه‌مسرت بنیاد دارداهل آنجا عموماً از فضایل انسانی وکمالات نفسانی عورند[1] واز فواکه امرودش خــوب ونانش مرغوب است .**من‌العجائب** . در قرب آنولایت چشمه‌ای است کــه چون قازورات در او اندازند چنان باد برخیزدکه مجموع درختان بشکند و اذیت‌کلی رساند و چــون نجاسترا بیرون‌آرند باد ساکن‌شود، کسی‌که قابل نوشتن باشد درآن دیارمشاهده نشد، وددرکتب اخبار وتواریخ نیزدیده نگشت.

در **بستان السیاحه** نیزچنین بیان شده‌است :

دامغان ازبلاد قدیمه **طبرستان** [2] وبقولی خراسان‌است،قدیم‌الزمان شهری‌بزرگ بوده روزگارش‌خراب نموده اکنون‌قصبه‌ای‌شهرمانند، ومحلی‌است،خاطرپسندآبش‌خوشگوار وهوایش سازگار ازاقلیم رابع ودرزمین همواروواقع واطرافش واسع‌است ازبناهای **هوشنك** پیشدادی ونواحی‌آن درکمال‌آبادی‌است، سمت شمال آن‌کوه بزرك قریب چهار فرسخ دور وفواکه سردسیریش بوفور است خصوص امرودآنجا ممتاز ونانش بامتیازاست مکرردیده شده سه هزارخانه دراوست ونواحی دلگشا مضافات اوست خلقش شیعی مذهب وخالی ازشرارت

۱ـ جای بسی تعجب است‌که حاجی‌زین‌العابدین شیروانی ازمردم بیشترشهرهای‌ایران بدگفته وعلت‌آن هم معلوم نیست .

۲ـ با توجه بمطالب صفحات قبل مربوط به‌جغرافیای تاریخی‌قومس ازنظر تقسیمات جغرافیائی در این نوشته‌شیروانی اشتباهی رخ داده است

نباشند، ارباب کمال و اصحاب ازآنجا ظهور نموده‌اند ، منجمله **رئیس مظفر** از داعیان **اسماعیلیه و اسماعیل خان سردار** از آنجا بوده‌اند .

محمد حسن خان صنیع‌الدوله از**دامغان** دیدن‌نموده ووضع شهروابنیه‌تاریخی آنجا را درجلد سوم‌کتاب **مطلع الشمس** بیان نموده ومینویسد :

دوره شهر **دامغان** هشت هزاروهفتصد ذرع است و باره آن صد وشصت وشش بـرج دارد،وپنج دروازه که‌یکی‌را**دروازه‌عراق** ودیگری‌را**دروازه‌خراسان**میگویند وسه‌دروازه دیگر **دروازه شامان، دروازه زرچوب ودروازه سراوریست** . **ارك شهر دامغان** درطرف شمال مغرب شهراست، ودوره‌آن هفتصد ذرع وعـرض آن صد وپنجاه ذرع وطول دویست‌ذرع، وهفده برج دارد.

شهر **دامغان** شش محله دارد: **محله جوزیا، محله شاه ، محله‌دباغان ، بالا محله ، محله قلعه ، محله سادات** که دربیرون دروازه است .

ماذران

بعضی از نویسندگان از جمله **ابودلف** در سفرنامه خود **وقزوینی** در**آثارالبلاد** در بین جاده **سمنان بدامغان** تقریباً در **۴۰** کیلومتری مغرب **دامغان** از محلی بنام **ماذران** نام برده‌اند ونویسندگان خارجی نیزآن محل را **(گردنه زهرآلود)** نامیده و نوشته‌اندکه درموقع معینی ازسال بادسهمگینی‌ازگردنه بسوی‌جاده میوزدکه بهرکس بخورد بهلاکت میرسد، اکنون بنقل مطالب ابودلف دراین مورد میپردازیم:

از **ری** مردم از شاهراه عمومی وازمیان دشت بـه **جرجان (گرگان)** میروند،در جهت شمالی‌جاده‌کوههای **طبرستان** واقع است‌که درموقع معینی ازسال ازآنجا بادی‌بسوی جاده میوزد این‌باد باهرکس‌که از آن راه میگذرد برخورد نماید هرچند لباس پشمی بتن داشته باشد اورامیکشد، فاصله میان جاده واین‌شکاف‌یك‌فرسخ است، دهانـه شکاف در حدود چهارصد ذرع وباد تاشعاع دوفرسخ‌زیانبخش است وبا هرجانداری برخوردکند اوراامتلاشی میسازد،این‌شکاف واطراف‌آن در نـزدیکی جاده است و**(مادران)** نام دارد، بخاطر دارم هنگامی‌که ازآن حدودگنشتیم بیش‌از دویست نفروزیادتر ازاین عده همراه ما بودند وباد وزیدن‌گرفت وبجزمن ویك مرد دیگرهمه مردم وحیوانات تلف شدند،علت رهائی‌ما ازمرك آن بودکه اسبهای ما خوب وچابك بودند وما راباساختمان وسرد‌ایی درسرراه رسانیدنـد ما سه شبانه روزدرآنجا بیهوش وگیج افتاده بودیم، سپس بهوش‌آمدیم ودیدیم اسبهایمان‌نیز تلف شده‌اندآنگاه بخواست خدای متعال‌کاروانی رسید وما را همراه خود برد وبدین قسم ازمرك رهائی یافتیم[1] .

ولادیمیرمینورسکی استاد **دانشگاه لندن** درتعلیقات‌کتاب مذکورنوشته‌است‌که: داستان**ابودلف** ممکن است‌مقرون بحقیقت ومربوط بوجودگازهای سمی‌در داخل‌دره‌باشد.

۱ــ سفرنامه ابودلف ازانتشارات فرهنك ایران‌زمین ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. صفحه ۸۰ و ۸۱

جغرافیای تاریخی بسطام

سومین شهر **ایالت قومس** ازحیث وسعت شهر **بسطام** (به‌کسرب) است که امروز آنرا بسطام (بفتحب) میگویند، درحال حاضر **بسطام** اهمیت گذشته خودرا ندارد و بااحداث شهر جدید **شاهرود** که در ۹ کیلومتری جنوب بسطام و نزدیکتر به شاهراه **خراسان** واقع است، قصبه‌ای از بخش **قلعه نوخرقان شاهرود** محسوب میگردد.

(بسطام) از واژه قـدیم فارسی **(ویستاخما)** اشتقاق یافته ولی در کتابهای پهلوی شهرهای ایران بآن اشاره نشده است وهمانطوریکه درفصل ششم این تألیف بیان گردید این شهرازبناهای (**بسطام**) سردارمعروف **خسروپرویز** پادشاه‌ساسانی و فرمانروای **خراسان** و**قومس** و**گرگان** و**طبرستان** درقرن ششم میلادی است وفردوسی در **شاهنامه** از این شهرنیزنام برده است :

به آموی و راه بیابان **مرو** زمین بودیکسر چو پرتذرو
چنین‌تا به‌**بسطام** گرگان‌رسید تو گوئی‌زمین‌آسمان‌را ندید

(ج ٤ـ شاهنامه، فرستادن خاقان دخترخود را نزد انوشیروان)

در **حدود العالم** درباره **بسطام** چنین آمده است :

(**بسطام** شهریست بردامن کوه بحدود**گرگان** پیوسته، جایی بسیار نعمت)

ابن‌حوقل گوید روستای‌آن خرمترین روستاهای **قومس** است ودرباغهای‌آن میوه فراوان حاصل‌میشود، **مقدسی** دروصف مسجدآن گوید مسجدی پاکیزه است ومانندقلعه‌ای است ودرمیان بازارقراردارد.

ابودلف درسفرنامه خودکه دراوایل قرن چهارم هجری نوشته شده درباره‌**بسطام** چنین نوشته است :

از آنجا (**دامغان**) بقریه بزرگی بنام **بسطام** رسیدم، این قریه بشهرکوچکی شبیه است . **ابویزید بسطامی** رحمةاله علیه از این شهر بود .

بسطام نیز سیب‌بسیار خوبی داردکه‌آنرا **بسطامی** میگویند و **بعراق** صادرمیکنند بسطام دارای دوخاصیت استیکی‌آنکه هیچیك از مردم آنجا هرگزعاشق نمیشوندوهرگاه کسی‌که عشق در دلش راه‌یافته باشد ازآب‌آن بیاشامد عشق ازدلش بیرون میرود، [1] دیگر آنکه هیچکس بتراخم مبتلا نمیشود .

در بسطام بجز مختصری (ماگنزیوم) معدن دیگری وجود ندارد . در آنجا آب تلخی یافت میشودکه‌هرکس با معده خالی از آن بنوشدگاز معده‌اش دفع میشود و تنقیه‌با آن بواسیر درونی را بهبود میدهد ، در آنجا بجز عطر عود عطر های دیگر مانند مشك و عنبر وکافور وغیره تهیه‌نمیشود ، در آنجاسنگ سیاهی وجود داردکه با آب سرب‌بخوبی سفید میشود . بسطام مارهای‌کوچك‌جهنده ومگسهای بسیار موذی دارد .

۱ـ یکی ازشاعران محلی دراین باره شعری نیزگفته است :

تا کی غم بیهوده ایام خورم خون درعوض باده‌گل فام خورم
ازعشق‌چوشاهرود اشکم جاریست درمان من اینکه‌آب بسطام‌خورم

شراب آنجا سبز رنگ‌است . مرغ بسطام نجاست‌نمیخورد، در تپه‌ای واقع درمقابل نهر بسطام کاخ بزرگی بادیوارهای بلندو ساختمانها و غرفه‌های زیاد برپا میباشد. میگویند آنرا **شاپورذوالاکتاف** بنا نموده

ناصرخسروعلوی بسطام رادرسال **۴۳۸** هجری دیده وآنرا مرکزآن ایالت‌شمرده وشهر **قومس** نامیده است، وی بقبرصوفی‌بزرك **بایزید بسطامی** که درسال **۲۶۰** هجری وفات یافته ودرآن شهر بخاك سپرده شده نیزاشاره کرده‌است.قبراین صوفی تاکنون‌همچنان مورد تکریم وتعظیم مردمان است .

یاقوت ازسیب بسطام تمجید بسیارکرده‌گوید: برفرازتپه‌ای در نزدیکی‌آنشهرکاخی بزرك قراردارد‌که‌گرداگردآن باروئی‌کشیده شده وگویند از بناهای **شاپورذوالاکتاف** است. **یاقوت** ازبازارهای **بسطام** وفراوانی ارزاق‌آنجا نیزگفتگوکرده است .

ابن‌بطوطه نیزدرقرن هشتم‌آنشهررا دیده وگفته **یاقوت** راتائید نموده وبه‌گنبدی که دربالای قبر **بایزید بسطامی** افراشته بوده اشاره نموده است .

حاجی زین‌العابدین شیروانی در کتابهای **بستان‌السیاحه و ریاض‌السیاحه** بسطام را چنین توصیف نموده است :

بسطام قصبه‌ای است خجسته فرجام آبش ازکاریز و هوایش طرب‌انگیز و خاکش حاصلخیز، میوه سردسیریش فراوان وحبوب و غلاتش‌ارزان، آن قصبه در زمین همواراتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش‌گشاده و طرف جنوبش‌کوه نزدیك‌است، گویند از بناهای **بسطام** خالوی **خسروپرویز** ابن هرمزبن انوشیروان است قرب هزار باب خانه در اوست ، در سمت‌شرقی او قریب نیم فرسخ دورچمنی است مشهور بچمن بسطام رشك گلشن مصرو شام است . مزارکثیرالانوار **سلطان‌العارفین بایزید** بن‌سروشان اندرون شهر واقع است و امامزاده عالیمقدار **ولدارجمند حضرت امام جعفرصادق‌ع** در جنب قبر بایزیداتفاق افتاده‌وعموماً مردم‌آن دیارمذهب‌امامیه دارند واعاظم‌آنجا اولادآن شیخ بزرگوارند، فقیر مکرر آنمقام را دیده و بصحبت بزرگان آنجا رسیده است .

صنیع‌الدوله درجلد اول **مرآة البلدان** در باره بسطام چنین‌نوشته است :

بسطام بکسرباء شهر بزرگیست در **قومس** در سر راه **نیشابور** و بعداز**دامغان** یعنی از دامغان‌دو منزل‌که میگذری ببسطام میرسی‌**مسعربن‌هلال** گوید قریه بزرگیست شبیه بشهرکوچکی، **ابویزید بسطامی** زاهد، منسوب باین‌قریه‌است سیبی دارد بسیارخوش رنگ و درخشنده‌که حمل‌بعراق مینمایند و معروف بسیب بسطامی است‌دو خاصیت عجیب در بسطام هست یکی آنکه احدی از اهل بسطام عاشق نشده و نمیشود واگر از اهل شهردیگر کسی عاشق باشد و ببسطام وارد شود بمجرد ورودباین شهر وخوردن آب‌آن عشق اوزایل میشود و خاصیت‌دیگر اینکه چشم‌درد دراین‌شهرنیست و سکنه ازاین‌عارضه محفوظ‌اند وآب تلخی در بسطام‌هست‌که هرکس ازآن ناشتا بیاشامد اگر دهان اورا بوی بـدی باشد رفع میشود، وحقنه ازین‌آب‌مزیل‌بواسیر باطنی است و عود راکه باین شهر میآورند دیگررایحهٔ از اوبمشام نمیرسد، اگر چه بهترین عودهای هندی باشد، برخلاف بوی مشك وعنبر سایر طیبات درآن زیاددیده میشود ودرین‌شهر مارهای‌کوچك جهنده‌ومگسهای موذی بسیارهست

و در محاذی شهر در بالای تپه‌قلعه‌ایست بسیار وسیع ودیوارآن بلندو بروج عدیده دارد گویند این قلعه‌را **شاپورذوالاکتاف** بنا کرده‌است، مرغهای خانگی بسطام مثل مرغهای خانگی سایرجاها ازمدفوعات نمیخورند، باالجمله‌من‌خود این‌شهررا دیدم، شهر بزرگیست و بازارها دارد ولی خانه‌های متوسط وعمارات‌آن با بنیه اغنیا نمیماند، واقع در دشت‌و در نزدیکی کوه‌های بزرگ‌است‌که آن‌کوهها مشرف بشهر میباشد نهر بزرگی درنزدیکی آن جاریست قبر ابویزید **طیفوربن‌عیسی‌بن سروشان** زاهد بسطامی دروسط شهر نزدیك بازار است‌ونیز **ابویزیدطیفوربن‌عیسی** بن‌آدم بن‌عیسی‌بن علی‌الزاهد معروف **بابویزید اصغر** نیز بسطامی است و نیز بعضی از فضلا و متأخرین هستندکه منسوب باین شهراند وقتیکه خلیفه ثانی، **نعیم بن مقرن** را بفتح **ری وقومس** روانه‌کرد **اوسویدبن‌مقرن** را فرستاد **عنینة بن نهاس** جنداولی‌قشون ایشان را داشت چون ببسطام رسیداهل بسطام دیدند تاب مقاومت ندارند با لشگر اسلام مصالحه نمودند **ابونجید** دریتمعنی گوید :

فنحن لعمری غیر شك قرارنا — احق و اولی بالحروب وانجب
اذا ما دعی‌داعی الصباح‌اجابه — فوارس مناکل یوم مجرب
ویوم ببسطام العریضة اذحوت — شدد نالهم اوزارنا بالتلبب
ونقلبها زوراً کان صدورها — من الطعن نطلی بالسنی المخضب

(نز) بسطام ازاقلیم چهارم است، هوایش معتدل حاصلش غله‌ومیوه فراوانست (اث) مطابق است‌با (مع) نواب‌والا**معتمدالدوله**درجام جم مرقوم نموده‌اندکه‌دربسطام‌نزدیکی مزار شیخ‌العارفین **بایزید** مناره ایست‌که چون اورا حرکت دهند میجنبد و نیز **نگاشته**‌اند که جانب شمال بسطام و دامغان صحرای **گرگان** است

خرقان

قصبه خرقان در چهار فرسخی **بسطام** سرراه شوشه **شاهرود** به**گرگان** واقع است، ایــن‌آبادی در قرون هفتم وهشتم محلی با اهمیت بوده، **حمداله مستوفی** گوید : **خرقان** دیهی است از توابع **بسطام** هوای خوش وآب فراوان دارد و از مزار **اکابر** تربت **شیخ ابوالحسن خرقانی** در آن موضع است .

در کتاب **بستان‌السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی** در باره **خرقان** چنین آمده‌است :

خرقان از توابع **بسطام** و محلی عالی مقام است ، برسر بلندی‌اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش بغایت گشاده‌است، سیما طرف جنوبش پانصدخانه دراو است وآبش‌خوب وهوایش نیکوست، باغات فراوان دارد سکنه‌اش همگی شیعی مذهبند و مزار کثیرالانوار **شیخ‌ابوالحسن** در آنجاست وازآنجا نیز ظهور نموده ودرزمان‌خویش اعرف عرفای‌عصر بوده، **سلطان ابویزید** قدس سره‌قبل ازصدسال ازظهور ایشان اخبار فرموده است ، راقم بزیارت مرقدآن‌بزرگوار موفق شده‌است، از مریدان آنجناب یکی مقرب‌الباری **خواجه عبداله انصاری** است و آن **بزرگوار** بیان مقامات و منازل اهل سلوك را نموده

در کتاب ریاض‌السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی نیز در باره **خرقان** چنین سخن رفته است :

خرقان دهی‌است خرم، قریه‌ایست بهجت توأم درسه فرسخی شهر **بسطام** واقع‌است. حد شمالی آن فی‌الجمله گرفته و اطرافش واسع است هوایش خوب و آبش مرغوب آنقریه برسرتلی اتفاق افتاده ودر دامن آن باغات مفرح بنیاد نهاده است، مشتملست برصد باب خانه، شیخ ربانی **شیخ ابوالحسن خرقانی** از همانجاست

بیار

در ۶۰ کیلو متری جنوب خاوری **بسطام** کنار کویر بزرگ شهرچه **بیار** واقع‌است که امروز آنرا **بیارجمند** گویند و عموم جغرافیا نویسان آنرا جزو ایالت **قومس** محسوب داشته‌اند.

مقدسی در قرن چهارم در وصف آن گوید : شهرچه‌ای است ، مسجد جامع‌ندارد ولی دارای قلعه و بازارهای معمور وکشتزارهای سرسبز و باغستانهای پراز انگور و انواع میوه‌است، شتر و روغن وگوسفند بسیار دارد و درقلعه داخل‌شهرمسجد کوچکی است وخود شهر باروئی دارد، دارای‌سه‌دروازه آهنین‌ویك درآن بطرف قلعه شهرباز میشود .

یاقوت در **معجم‌البلدان** بیاررا توصیف نموده واز دانشمندان آنجانام برده‌است.

حمداله مستوفی گوید : شهری وسط است وهوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد

جغرافیای تاریخی شاهرود

شهر شاهرود اهمیت بزرگی در تاریخ ندارد و جغرافیا نویسان قدیم در این ناحیه بغیر از **بسطام** از **قریه‌بدش** نام برده و پستخانه را درآنجا قرار میدهند ، طبق تحقیقی‌که بعمل آمده در صدوسی سال قبل **شاهرود** بصورت دوقلعه قدیمی و یك مزرعه کوچك بنام **شبدری** متصل‌بیکدیکر بوده‌است، بطورکلی ترقی واهمیت **شاهرود** تقریباً از **یکصد سال** پیش باین‌طرف‌است‌که بواسطه قرارگرفتن درمسیرجاده **طهران بخراسان** و انشعاب جاده **گرگان** از این‌شهر، بمرور جانشین شهر قدیم بسطام‌گردیده‌است .

محمدحسن صنیع‌الدوله در جلد سوم‌کتاب **مطلع‌الشمس** درباره **شاهرود** چنین نوشته‌است : شهر **شاهرود** چندان قدمتی ندارد چنانکه در کتاب جغرافیای قدیم مطلقاً اسمی از آن برده نشده است، لیکن حالا از حیث‌تجارت وحسن‌موقع دارای‌اهمیتی میباشد و تجار معتبر از داخله وخارجه درآن سکنی واقامت دارند و آب خالصه مشهور **بجلالی** که تقریبا پنج شش سنگ است از میان شهر میگذرد و بدینواسطه کوچه‌ها پر درخت و نظیف است

دورشهر هزار ذرع ودور ارك ششصد ذرع وازاین ششصدذرع‌تقریباً هفتاد ذرع‌جزو شهرمیشود وباقی جزو محیط شهر است، **قلعه محمد زمان‌خان** که درقسمت غربی‌شهراست.

ده برج دارد و اغلب بروج درطرف جنوب است. **قلعه ارك** که اول **قلعه** شهر بوده دارای دوازده برج‌است نصف طرف شمال و تمام سمت غربی شهروصل‌بکوه است، وسه‌طرف دیگر تمام باغستان، اگر محیط باغستان‌را بخواهند تحدید کنند یك‌فرسخ ونیم بلکه‌دوفرسخ میشود، قلعه‌ای که داخل‌در حصارشهر است**(ولوا)** نام‌دارد وچندان‌قدیم‌نیست حصارشهر رادر عهد خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌ثراه **محمد صالح‌خان عرب** حاکم **شاهرود** و **بسطام** بامر خاقانی ساخته و گویند شاهرود تاآن وقت درحکم ده بوده و ازآن وقت شهر شده است قـلعه شاهرود رااول **امید علیخان گرد** در عهد صفویـه ساخته و **قبر امید علیخان** الان در **شاهرود** است ، بعد در زمان **محمد شاه** ، **اسمعیل خان** و **قادرخان عرب عامری** آنرا مرمت کرده و وسعت داده و **باغامحمدشاه‌قاجار** یاغی شده و قلعه‌ای که بامر **خاقانی** (فتحعلی شاه) بنا شده بمنزله شیرحاجی و قلعه اولی بمنزله ارك است، وجه تسمیه شاهرود این است که رودخانه‌ای دراین شهر بوده بالنسبه باعظمت که حالا مجرای‌سیلاب آن بسمت مشرق ومابین‌شهر **شاهرود وباغ زندان** است وآن رودخانه در وقت‌سیل، آب دارد، مجرای‌سابق این رودخانه حالا مسکون وجزو بیرون شهر است که محل‌کاروانسرا و باغات و چارپاخانه‌وغیره میباشد وزایرین و قوافل در اینجا منزل‌میکنند و از آنجائی که هر رودبزرگی را دراین‌نواحی **شاهرود**میگویند چنانکه راه عمومی را شاهراه مینامند بمناسبت رودمذکور اینجا را **شاهرود** گفته‌اند و سیلاب این رود در وقت بارندگی ازکوهستان **تاش وشاهکوه استرآباد** وآن صفحات میآید، بیوتات **شاهرود** هزارباب و عدد نفوس شش الی هفت‌هزار ودکاکین غیر از خانات سیصد باب است محلات شهر **شاهرود** چهار واسامی‌آن از این قرار است .

قلعه ولوا- بیدآباد- ده - عمارت - واین شهر پنج دروازه بشرح زیر دارد: **دروازه‌خراسان** ، **دروازه حاجی‌ملامحمدعلی** ، **دروازه حاجی میرزاقربانعلی** **دروازه حاجی‌صادق** ، **دروازه سمت‌مزار** ، بازار نوی در شاهرود ساخته اند که در طرف جنوب شرقی شهر و خارج از قلعه میباشد و غالب آبادی حالا دراین‌سمت‌است

زیدر

زیدر نام محلی‌است در ۲فرسخی مشرق **میامی‌شاهرود** که درگذشته‌اهمیت‌بسزائی داشته وطبق نوشته مورخین شهری بزرگ بوده است، ولـی در حال حاضر مزرعه ای در کنـار جاده **شاهرود** به **سبزوار** در همان حوالی باین نام خوانده میشود ،که دارای قهوه خانه معروفی است . در کتاب **مطلع الشمس** در مورد این محل چنین نگارش رفته‌است :

از**میان‌دشت**که بطرف**شاهرود** حرکت نمایند منزلگاه **میامی** میباشد راه‌ازمشرق بمغرب و هفت‌فرسنك است یکفرسخ از میاندشت گذشته خط راه در میان کوههای پست و دره ماهور افتاده و همینطور در پستی و بلندیست تا از دهنه **زیدر** خارج شود و در بعضی جا فاصله بین جبلین که راه از میان آنها میگذرد بقدری کم است که بکوچه شباهت بهم میرساند .

از دهنه **زیدر** که خارج شدند در یك‌فرسنك و نیمی میامی در طرف راست نزدیك براه، قلعه زیدراست که مرحوم **حاجی‌میرزاآقاسی** بامر شهریار مبرورماضی‌**محمدشاه** غازی طاب‌ثراه بناکرده، و قناتی در اینجا هست و قنات دیگر در میان‌کوه میامی که در اواخر تابستان هردو یك سنك‌آب‌دارد، اما قنات زیدر اگر لاروبی و آباد شود بتنهائی سه چهار سنك آب بهم میرساند. تقریبا بیست خانوار در **قلعه زیدر** سکنی دارند و در همان نزدیکی مسیلی است که در بعضی‌سالها دربهارسیل ازکوه‌میامی‌جاری‌شده واز این مسیل بطرف‌شمال‌میرود، ودربالای‌کوه‌طرف یسارکه درزیر کوه **میامی** است‌برجی بجهت‌دیده‌بانی ساخته‌اند و دردست راست راه، وصل بجاده نیز برج دیگراست.

دهنه‌زیدر سابقا جائی‌مخوف و مخافت عابرین دراین محل بواسطه‌راهزنی‌تراکمه معروف بود، و ازتواریخ سیر چنین برمیآیدکه سابقا **زیدر** شهری بوده در این ناحیت و فتنه مغول یا حوادث دیگر آنرا نابود نموده و در یك فرسخی **میامی** در طرف یمین قریه‌ایست موسوم به **ابراهیم‌آباد** که پنجاه خانوار رعیت و باغات مشجر و معنب زیاد دارد و بعضی اشجارکهن چنار و غیره در حوالی قنات این دهکده هست که میتوان فرض کرد **شهرزیدر** در همین محل بوده و این اشجار بقیه آثار آن بلداست و پس از خرابی ابراهیم نامی اینجارا قابل دیده دهکده‌ای‌آباد نموده وباسم اوموسوم شده، بهرحال **زیدر** که مورخین نوشته اند شهری است، ازخراسان در همین دشت و سر زمین بوده و **فاضل زیدری** منسوب بهمین بلد است و او خواجه **نورالدین محمدمنشی** میباشدکه مترسلی ادیب ومتبحری لبیب و وزیری‌کاتب‌الحضرة واز مقربان سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** بوده و در نظم و نثر یدی طویل و طبعی قادر و فضلی وافر و دانشی بکمال داشته و در فتنه مغول نوایب و مصایب دیده و رنجی زیاده از حدوصف‌کشیده و نفثة‌المصدوری از آن کروب و آلام و شداید واسقام بدوستان خود نگاشته و اوراقی چند بلآلی حکم و عبروغرر ادب، درر برانباشته‌که میتوان‌گفت تاریخی سراسرپند و رساله‌ای نهایت دلپسندکه بدان سیاق نگارش نادر بدست میآید وکمتر دیده میشود، دلهای‌سخت را میگدازد وطباع غلیظ را متأثر میسازد و از **اشعارفاضل زیدری** مطلع مسطور در ذیل است که در مدح سلطان جلال‌الدین گفته :

بیا ساقی‌که شد عالم دگر باره خوش و رنگین
بفر خسرو اعظم الغ سلطان جلال الدین

و از همین یك شعر علو طبع و درجه استادی او معلوم میشود و از این جمله نیز بر میآیدکه **شهرزیدر** دراوایل مائه هفتم از تاریخ هجری آباد بوده است.

فریومد

طبق نوشته‌های مورخین و جغرافیانویسان، قصبه **فریومد** که اکنون بنام **فرومد** نامیده میشود و طبق تقسیمات‌کشوری جدید جزو **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** و **فرمانداری‌کل سمنان** میباشد، جزو ایالت قومس نبوده و عموم‌کتب مسالك آنجارا

جزء ولایت **جوین** و **بیهق (سبزوار)** محسوب داشته‌اند ولی چون در حال حاضر جزء **شهرستان‌شاهرود** میباشد، ناگزیر بذکر جغرافیای تاریخی‌آن میپردازیم.

ولایت جوین را **مقدسی (گویان)** نامیده ولایتی پهناور و پر نعمت و شهر آن روستا**(آزادوار)** است، ولایت**اسفراین** در شمال‌آن، و در باختر آن یعنی درمرز**قومس** روستای ارغیان در حوالی **جاجرم** واقع است.

در قرن هشتم چنانکه **حمدالله‌مستوفی** گوید کرسی ولایت **جوین** به **فریومد** که در چند میلی جنوب **آزادوار** واقع‌بودمنتقل گردید. **تاریخ بیهق** که درقرن ششم‌هجری نوشته شده‌است،**فریومد** را بولایت **بیهق** منسوب دانسته است. جاده ابریشم معروف که درتاریخ بسیارازآن یاد شده‌است، ازشمال این‌قصبه میگذشته و پل معروف ابریشم که برروی رودخانه شور بسته شده، درهفت فرسنگی **فرومد** واقع است.

مؤلف **تاریخ بیهق** در باره **فرومد** مینویسد: (در ده **فریومد** انجیر سرخ و انجیر زرد خیزد چنانکه خشك کنند، در **کتاب قانون** آمده که بهترین انجیرها و موافق‌تر طبع مردم انجیری بود که اوصاف آن در انجیر **فریومد** موجود است. و آنجا کاریزهای بسیار است و هوای سهلی وجبلی دارد، میوه آن بغایت موافق بود و از تناول آن‌امراض کمتر توالدکند. در **فرومد** واطراف‌آن کندوی زنبور عسل باشد وعسلی بغایت کمال،چنانکه دردیگر نواحی مثل‌آن نیست.

در **برهان قاطع** راجع به **فرومد** چنین‌آمده است:

فریومد یا فارمد نام قریه‌ای است از قرای **طوس** و انگور خوب در آن میشود. مشهور بانگور پرمی و درین زمان **بفارمد** اشتهار دارد. گویند **زردشت** دو درخت سرو بطالع سعدنشانده بود، یکی را در همین قریه و دیگری را در قریه **کاشمر** که از قرای **ترشیز** است.

از ولایت **خراسان**، و**مجوس** گویندکه **زردشت** این دو درخترا ازبهشت‌آورده بود و در این دوقریه‌کاشت.

شرح سرو فریومد در **تاریخ بیهق**[1] وهمچنین در **مزدیسنا**[2] آمده است.

سروفرومد در حدود **یکهزار و هفتصدسال** دوام داشت تا اینکه درسال **۵۳۷** هجری بدستور **امیر اسپهسالار ینالتکین بن خوارزمشاه** آنرا آتش زده وبسوختند.

سرو کشمررا نیز در سال **۲۳۲** هجری بدستور **متوکل** خلیفه عباسی بریده و بر روی هزار وسیصد شتر ببغداد حمل کردند، ولی یك‌روز قبل‌از واردکردن آن درخت مقدس **ببغداد** متوکل بدست غلامان خود بقتل‌رسید وچشمانش‌آن سرورا ندید.

۱ــتاریخ بیهق تألیف بیهقی، مصحح بهمنیارصفحهٔ۲۸۱ و۲۸۳

۲ــمزدیسنا صفحهٔ۳۴۱ــ۳۴۲

خوار

چون بعضی از جغرافی نویسان عرب شهر **خوار** (**گرمسار** فعلی) را جزو **ایالت قومس** شمرده اند بنا بر این جغرافیای تاریخی‌آن رابطور اختصار دراینجابیان مینماید.

بطلمیوس خوار را بصورت (**خوارا**) و **ایزیدورخاراکسی (خواره‌نه)** ثبت نموده است . قریه عمده این بلوك **خوار** است،که در این زمان باسم ترکی **قشلاق** (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد . سیاحان از برجهای دیدبانی صحرا اسم میبرند که تا دوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای‌تراکمه دایر بود، از تعریفات **ابن رسته** معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا برقرار بوده و از روی شواهد و مدارك تاریخی برجهای دیدبانی‌مذکور پاسگاه و دیدگاه سرحدی بین ایالات (**پارت و ماد**) در زمانهای قدیم وایالات (**قومس و جبال**) در دوره‌های بعد از اسلام بوده است .



سردره یاتنگه خوار (سرحد ایالات پارت‌وماد)که دارای دروازه آهنین بوده است

اعراب شهر (**خوار**)غربی‌ترین شهرسرحدی **قومس** سرراه **خراسان**، ومهمترین شهر خاوری **ری** را بصورت (**الخوار**) ضبط کرده‌اند . **ابن حوقل** در قرن چهارم گوید :

خوارشهری نیکو وکوچك است، قریب یکچهارم میل وسعت دارد . محلی‌استآباد آب آن از ناحیه **دبناوند** (**کوه‌دماوند**) جاری است و سرد ترین نواحی **قومس** و مشتمل برچند قریه و روستا است .

قزوینی گوید (غله و پنبه در اونیك باشد وگندم و شلتوك آن معروف است) این شهررا **خواری** مینامند تا با **خوار فارس** اشتباه نشود . **خواررى** در شرح جنگهای امیرتیمور نیز ذکرشده‌است .

حمدالله‌مستوفی گوید، این **خوار** را بفارسی محله باغ نیز مینامند **مقدسی** در

باره صادرات **قومس** گوید دستمالهای سفید نخی کوچك و بزرك . ساده و حاشیه‌دار در آنجا تهیه میکنند، چنان‌خوب و گرانبها که قیمت بعضی از آنها بدو هزار درهم بالغ‌میشود گلیم و پارچه‌های پشمی وانواع طیلسان که روی سر میاندازند نیز در آنجا تهیه و صادر می شود .

درحال حاضر طبق‌تقسیمات کشوری **خوار (گرمسار)** جزء استان مرکزی میباشد درگذشته قبل‌از تبدیل به (شهرستان) جزء شهرستان دماوند و بصورت (بخش) بوده است ولی‌اکنون بنام **شهرستان گرمسار** نامیده میشود.

فریم

بطوریکه ازمسطورات کتب تاریخی مستفاد میگردد، استوار ترین دژ دودمان **قارن** که شرح تسلط آنان در خطه **طبرستان و قومس** درفصل ششم این تألیف بیان گردید . **فریم** (فرم) نام داشته و آبادترین شهر آنها **شهمار** بوده است ومسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه درین شهر قرار داشته است. متأسفانه در هیچیك ازکتابهای مسالك‌محل **فریم** بطوردقیق‌تعیین‌نشده **یاقوت**درمعجم‌البلدان ازآن نام برده و درقرن هشتم **حمدالله مستوفی** گوید :

بعضی از**قومس** گرفته‌اند و بعضی‌ازتوابع مازندران واکثراوقات داخل‌ساری‌میباشد و بوالی‌وقت تعلق دارد، وبعضی‌داخل قومس کنند وبعضی داخل ساری.

طبق تحقیقی‌که بعمل‌آمد **فریم** مورد بحث در ۲۴ کیلومتری شمال‌قصبه **شهمیرزاد** سمنان و ۶۰ کیلومتری جنوب شهرستان ساری در بخش دودانگه واقع است و حصار محکم **قارنیان** نیز قصبه **فولادمحله (پولاد محله)** ۱ بوده است‌که طبق نوشته **اصطخری** آل قارن ذخیره‌ها وخزینه‌ها دراین محل داشته‌اند ۲. **شهرشهمار** نیز همان **شهمیرزاد** سمنان است‌که دارای قلعه‌های محکم و متعددی بوده و آثار آنها تاکنون باقی است شرح ساختمان **قلعه‌های شهمیرزاد** وتصاویرآنها درفصل‌بناهای‌تاریخی این کتاب‌خواهدآمد.

مشاهدات کلاویخو در نواحی قومس

با توجه باینکه شهرها و آبادیهای نواحی **قومس** در مسیر شاهراه **خراسان** واقع است ، سیاحان و حتی مسافران با ذوق و دانشمند در ضمن عبور از آبادیهای بین راه یادداشتهائی بنام **سفرنامه** و غیره از خود باقی‌گذارده‌اندکه نوشته‌های عموم آنان تقریبا یکنواخت و نقل همه آنها از حوصله این تألیف خارج است . در بین‌این‌سیاحان‌مشاهدات

---

۱ ــ **فولادمحله** ده از دهستان پشتکوه بخش دو دانگه شهرستان ساری ۳۰ کیلومتری خاور سعیدآباد و ۲۴ کیلومتری کیا سر و ۱۸ کیلومتری شمال **شهمیرزاد** ،کوهستانی، سردسیر سکنه ۱۳۰۰ نفر، این‌قصبه در دامنه جنوبی البرز واقع شده مسافت آن بدامغان و سمنان نزدیکتر از ساری است (فرهنك جغرافیائی ایران جلد سوم)

۲ ــ مسالك و ممالك اصطخری صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰

کلاویخو سفیراعزامی**دولت‌اسپانیا** با یران جهت ملاقات با **امیر تیمور گورکانی** دارای اهمیت بسیاری بوده و حاوی مطالب جالب توجهی میباشد. **کلاویخو** در سال **۸۰۶** هجری مطابق **۱۴۰۴** میلادی برای ملاقات با **تیمور** از طریق **فیروزکوه** و **آهوان** و **دامغان** و **بسطام** به**سمرقند** رفته وسپس ازراه **بسطام** و**دامغان** و **سمنان** و **خوار** و **ورامین** مراجعت نموده‌است .

اکنون بنقل عین نوشته های نامبرده از روی سفرنامه وی‌که باهتمام آقای **مسعود رجب‌نیا** ترجمه و بسرمایه **بنگاه ترجمه و نشر کتاب** چاپ شده‌است میپردازیم :

سه‌شنبه پانزدهم ژوئیه پیش از سپیده دم از **فیروزکوه** براه افتادیم و شب را هم در هوای آزاد بسر بردیم وشب بعد یعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا در عرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکون و آبادی بر سر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای بلند و سراشیبی های تند و گذرها و تنگه‌های بسیار میگذشتیم . (بعد از ظهر) پنجشنبه سرانجام به **(آهوان)** دهکده بزرگی رسیدیم که درکنار رودی است، دودژ برای دفاع آن‌ساخته شده است که اخیراً هردوی آنهارا ویران ساخته‌اند . سپس درهمان پنجشنبه هفدهم ژوئیه براه‌پیمائی ادامه دادیم و شامگاه بشهری رسیدیم که **دامغان** نام دارد و در دشتی‌است وگرد آن حصاری است از خشت خام‌که برجی در یکسوی آن قرار دارد. این شهر **(دامغان)** جزو **استان‌ماد**[1] و آخرین شهر عمده غرب ایرانست که از آن گذشتیم. آنروز بادی سخت وزیدن‌گرفت و هوا چنان بودکه‌گوئی از دهانه دوزخ بیرون میآید . ناگهان یکی از آن بازهاکه با خود برای تیمور میآوردیم چنان ازگرما آسیب دیدکه به خفقان افتاد ومرد .

در بیرون **دامغان** بفاصله یك تیر پرتاب دو برج دیدیم‌که بلندی آنها بقدر یك سنك پرتاب بود، هردوی‌آنها با **استخوان سر انسان** ساخته شده بود درکنار آنها دو برج دیگر نظیر دو برج‌اول قرار داشت‌که اینك به ویرانی افتاده بود . این جمجمه ها متعلق به تاتاران بودکه از آنها در فصل پیش یادکردیم و از مردم سرزمین میان**آسیای صغیر** و**مرزسوریه** بودند ،

تیمور پس ازگرفتن **سیواس** چون بسوی **دمشق** راند و چنانکه روایت کرده‌اند قسمتی از **این‌شهر** اخیررا ویران ساخت با آنها برخورد ، این مردم با تیمور به جنگ پرداختند ، و همه آنها گرفتار شدند ، پس از این تیمور همه مردم آن ایل را بحوالی **دامغان** کوچ داد که در آن پیرامون هیچکس سکنی نداشت همه آنان با خانواده‌های خود در این حدودگرد آمدند و بهمان شیوه سابق بزندگی چادرنشینی پرداختند سپس آرزوی بازگشت بمیهن در آنها پیدا شد ، ابتدا دست بکار غارت و تهاجم همهٔ آبادیهای آنحدود زدند و از **دامغان** بسوی مغرب **سوریه** براه افتادند اتفاقا تیمور نیز با لشکریان خویش درآن پیرامون بود و **بدامغان** آمد و بر ایل **آق‌قویونلو** تاخت وگروهی کثیر از آنها را از دم تیغ‌گذرانید ، سپس فرمان دادکه این چهار برج را از سر های آنها

۱ـ دراینجا کلاویخو ازنظر تقسیمات جغرافیائی ایالات اشتباه نموده‌است،زیراهمانطوریکه گفته شد دامغان جزء ایالت پارت قدیم بوده است .

بسازند ، چنانکه یك طبقه استخوان سر بین دوطبقه گل میگذاشتند، آنگاه بفرمان تیموردر همهٔ لشگرگاه جار زدندکه هرکس یکی از ایل **آق‌قویونلو** را بگیرد باید فوراً به هلاکتش برساند و عهد قدیم تیمور و تعیین مسکن را برای آنان بهیچوجه در نظر نگیرد لذا فرمان بمورد اجراگذاشته شد و بهرجاکه‌گذار سپاهیان تیمور افتاد هرکس از این قبیله دیدند از دم تیغ‌گذرانیدند، بنا براین‌گفتند ممکن است بر سر راه خویش یك جا ده تن از آنان راکشته بیابند و در جای دیگر بیست تن دیگر و در جای دیگر دو یا سه تن بدینطریق‌گفته شد تقریبا شصت‌هزار تن از آنانراکشته‌اند . **مردم دامغان** برای‌ما نقل‌کردندکه غالبا شعله هائی شبیه شعله چراغ برفراز برجها دیده میشوند .

تا غروب جمعه در **دامغان** ماندیم و شب هنگام عزیمت‌کردیم . بامداد شنبه بدهی کوچك رسیدیم که در اثر گرمای بسیار روز را بآنجا پناه بردیم و شب براه افتادیم و تا صبح یکشنبه راه پیمائی‌کردیم، آن یکشنبه‌که مصادف بود با بیستم‌ژوئیه (ساعت شش) صبح بشهری بزرگ بنام **بسطام**رسیدیم،دراینجا با یکی از بزرگان تاتاربنام **(اناکورا)** که منتظر ما بود برخوردکردیم ، چون حال مارا دیدکه نمیتوانیم دعوت او را بپذیریم و بمیهمانی او برویم دستور دادکه‌گوشت و میوه فراوان بخانه ما آوردند . بعد پس از آنکه وی دید از خوراك او خورده‌ایم‌کس فرستاد و مارا دعوت کرد که بنزد او برویم . علت این دعوت فرمانی بودکه تیمور صادرکرده و اورا مسئول قرار داده بود که ازما در کاخی واقع در آنحدود پذیرائی‌کند و بما خلعت زربفت بپوشاند . بناچارگفتیم‌که‌متاسفانه چنان بیمار و تب داریم‌که نمیتوانیم از بستر برخیزیم و بنزد او بیائیم و ازاو خواستاریم تا مارا معذور دارد .

کلاویخو در مراجعت ازسفر **سمرقند** مشاهدات خودرا در **نواحی قومس**چنین بیان مینماید :

اما روز شنبه تنك غروب به **بسطام** رسیدیم ، این همان شهر بزرگی است که در موقع رفتن بسوی **سمرقند** از آن گذشتیم . یکشنبه یعنی فردای آنروز براه افتادیم **بدامغان** رسیدیم . یك فرسخ باین شهر مانده با آنکه آنروز هوا کاملا خوب بود باد شدید وسردی وزیدن گرفت . چون سرانجام **بدامغان** رسیدیم علت این باد هراسناك را پرسیدیم وگفتندکه درکوه بزرگی‌که نزدیك شهر است چشمه‌ای است‌که اگر پرنده ای یا جانورآلوده‌ای درآن بیافتد باد بیدرنك و با شدت شروع بوزیدن میکند و این باد فرو نمینشیند مگر پس از آنکه آن آلودگی از چشمه دور شود . در نتیجه فردای آنروزورود ماگروهی از مردان شهر با تیر و قلاب‌کنار چشمه رفتند تا آنرا پاك کنند . پس از این ناگهان باد ایستاد و از این شهر بهنگام رفتن سوی **سمرقند**هم‌گذشتیم و اینك درآن دو روز آرمیدیم .

چهارشنبه پانزدهم ژانویه بار دیگر براه افتادیم اما در یك نقطه درآنسوی**دامغان** از راهی‌که بهنگام رفتن ازآن گذشته بودیم و از دژ **فیروزکوه**میگذشت، چون آن راه ازکوههای بلندکه اینك در زیر برف بسیار خفته بودند میگذشت منحرف شدیم . در این محل راه سابق در جانب راست بود و ما راه چپ را برگزیدیم و بسوی دشت روان

شدیم. فردای آنشب را درخانه‌ای بزرك و غیرمسکون بسر آوردیم وپنجشنبه فردای آنروز شبرا ازسرزمینی خالی‌ازسکنه‌گذشتیم وشنبه بهنگام غروب بشهر بزرگی رسیدیم‌که**سمنان** نام دارد . این‌شهر درمرز استان ماد واقع‌است[۱]

و در سوی غرب آن استان پارس قرار گرفته . سمنان در دشتی در پای رشته کوه بلندی واقع‌گشته‌است، وجمعیت‌آن بسیاراست وگرداگردآن هیچ دیوار نیست و درآنجا تا دوشنبه بعد ماندیم وآنگاه براه افتادیم . ۲



۱ـ باتوجه بنوشته‌های نگارنده دراین تالیف شهرسمنان آخرین‌شهر غربی‌نواحی‌ایالت پارت در زمان اشکانیان و ساسانیان وایالت قومس بعداز تسلط‌عرب برایران بوده ، و اینکه کلاویخو شهرهای سمنان‌ودامغان‌راشهرهای شرقی‌ایالت ماددانسته اشتباه نموده‌است ولی نوشته وی‌مبنی براینکه شهرسمنان درمرز استانهای پارت‌و مادواقع بوده‌تائید میشود.

۲ـسفرنامه‌کلاویخو صفحه۳۰۸

فصل بیستم

اوضاع عمومی قومس درحال حاضر

همانطوریکه در فصل گذشته (جغرافیای تاریخی قومس) بطور مشروح بیان گردید شهرستانهای **سمنان ودامغان وشاهرود** و بخشها و دهستانهای تابعه آن نواحی‌که شرح اوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی هریك جداگانه در این فصل بیان‌خواهدشد، جزء **ایالت قومس** بوده‌اند ، ولی از نظر تقسیمات کشوری جدید این ایالت در حال حاضر بنام **«فرمانداری کل سمنان»** نامیده‌میشود وشهرهای تابعه‌آن (غیر از قصبه های جندق و ده‌نمك وافتر) همان شهرهای تابعه ایالت قومس‌است .

حدود قومس

شهرهای ایالت قومس (**سمنان** ، **دامغان** ، **شاهرود**) محدود است ، از مشرق به شهرستان **سبزوار** ازاستان **خراسان** ، از شمال به‌**گرگان** و **مازندران** و از مغرب به **خواروی** (گرمسار) وازجنوب **بکویرمرکزی** و بی‌آب وعلف‌ایران.

کوههای قومس

شهرستانهای قومس در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقع شده وسلسله‌مذکور سد عظیمی بین نواحی مرطوب **مازندران** و شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** بوجود آورده‌است .

با اینکه سلسله جبال البرز حد شمالی شهر های ایالت قومس را تشکیل میدهد ، مع‌الوصف‌کوههائی بموازات سلسله‌البرز درنزدیکی شهرهای این‌ایالت بخصوص در سمت شمال‌هست‌که باسامی مختلف نامیده میشود .

درجنوب هزار جریب‌کوههای **سمنان** و **دامغان** جای داردکه ارتفاع بعضی نقاط آن به **۲۷۵۰** متر میرسد و **فلات‌خینك**‌که در آنها واقع شده **۲۸۵۰** متر ارتفاع دارد، **کوه نیزوار** بارتفاع **۳۹۶۵** متر در مغرب آنست . دیگر از کوههای مهم این نواحی

کوههای **کرکس** و **ابدال** میباشدکه در شمال **سمنان** واقع‌است . در شمال **دامغان** و **سمنان** رشته دیگری موسوم به **سفیدکوه** واقع و تا **شاه‌کوه** امتداد مییابد . بین این دو شهر شعبه ای از **سفیدکوه** جدا شده بطرف کویر نمك میرود و کوههای آن باسم **سلطان شاهرخ** و **پنجکوه** موسوم است .

در جنوب **استرآباد** نیز قلل‌عمده عبارتند از قلل **مارلاران‌کوه**، **کوزلورکوه** **سیاه‌خانی‌کوه** و **حاجی‌آبادکوه** که‌دامنه‌خزررا از فلات‌ایران در **بسطام** از**شاهرود** **بسمنان** جدا میسازد .

آخرین‌قسمت‌کوههای البرزرا میتوان**شاه‌کوه** دانست‌که فاصله بین‌جلگه**استرآباد** و**شاهرود**است .

این کوه بدو قسمت میشود : یکی **شاه‌کوه سفلی** ، دیگری **شاه‌کوه علیا** که همیشه پوشیده از برف و قلل آن برخلاف سایر قلل البرزکه‌گنبدی شکل است مضرس و چون دشت **استر آباد** را از فلات ایران مجزی مینماید ، از نظر نظامی مهم میباشد ، راههای تاریخی **ایران** و **توران** از همین‌کوهها عبور میکرده و مهمترین گردنه‌های آن عبارت است از **علی‌آباد ۲۰۰۷** متر و **جیلن بیلن۲۲۸۱** متر **ووج مینو ۲۷۵۸** متر **قزلق** و **چالچیان ۲۶۲۰** متر ، در مغرب قله شاه‌کوه **گردنه شمشیربر** بطول **۱۳۵** و بعرض **۶** متر واقع شده که از دوطرف آن دو تخته سنك عظیم مانند ستونی مجزی از سنگهای‌کوهستان قرارگرفته و این دو تخته سنك دارای بدنه‌های صاف و بارتفاع **۱۰**متر میباشد ، بعضی‌ها گویند معبر معروف خزرکه یونانیها آنرا کلید خزر نامیده‌اند ، همان **گردنه شمشیربر**است، و بزعم برخی دیگرکه در فصول تاریخی این تألیف نیز بیان شد، در بند خزر **سردره‌خوار**که در نزدیکی **ری** و **تهران** واقع‌است میباشد .

رود های قومس

در **ایالت قومس** رودهای پرآبی که همیشه آب در آن جریان داشته باشد بسیار کم است،فقط سه رود نسبتا در خور اهمیت آن عبارت است از**رودسمنان (گل رودبار)** که قبل‌از رسیدن **بسمنان** چند شعبه میشود، **رود دامغان** (چشمه‌علی) و **رودبزرك‌شاهرود** که سرچشمه‌آن **شاهکوه** ودارای شعبه‌های متعدد و بزرك و پرآب استکه شرح‌آن در جای خود خواهدآمد .

علاوه بر این سه رود عده زیادی رود های‌کوچك دیگر از دامنه‌های جنوبی البرز در موقع ذوب برفها جاری شده و بکویر های نمك زار میریزد و در موقع تابستان اغلب آنها خشك و بی آب است ، ولی در موقع بهار غالبا سبب خرابی جاده **تهران بمشهد** می شود .

در دامنه‌های‌جنوبی‌سلسله‌جبال‌البرز چشمه‌های متعددی نیزوجود داردکه‌اکثر بواسطه آنها قصبه و دهکده‌های اطراف شهرهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** احداث شده است که‌جریان مشروح‌آن درضمن شرح حدود وخلاصه مشخصات **آبادیهای قومس** در همین فصل بیان خواهدشد .

« بهشت است سمنان و مردم در آن « « گروهی فرشته بصورت بشر »

« [illegible] » « [illegible] »

« [illegible] »

شهرستان سمنان

شهرستان سمنان مرکز **فرمانداری کل سمنان** . حدود و خلاصه مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله **جبال البرز** ، از طرف جنوب **بدشت کویر مرکزی** ایران ، از خاور بشهرستان **دامغان** ، از باختر به **گرمسار** و **فیروزکوه** ، از شهرستانهای استان مرکزی ، هوای شهرستان جز منطقه کوهستانی **دربند وشهمیرزاد** که سردسیرمیباشد ، معتدل وخشك است، گرچه بین منطقه مرطوب مازندران و وادی‌خشك دشت کویر واقع و میبایستی معتدل و خوش آب و هوا باشد ، ولی بواسطه ارتفاع زیاد سلسله البرز در این قسمت ، رطوبت و بخار دریای خزر از آن عبور ننموده و باد های خشك و هوای گرم سوزان کویر بدون مانع در هوای شهرستان تأثیر نموده و آنرا بیك منطقه تقریبا خشك وگرم و بی آب درآورده است . زمستان شهرستان سرد و تابستان آن نیز گرم است . بارندگی در زمستان و اوایل بهار بندرت صورت میگیرد . آب قراء شهرستان سمنان در قسمت **شهمیرزاد** ومزارع ازچشمه‌سارها ودر قسمتهای دیگر از قنوات تأمین و بطورکلی کم‌آبی درتمام نقاط شهرستان کاملا هویدا است ۱ .

ارتفاعات سلسله جبال البرز با ارتفاع متوسط **۳۲۰۰** متر مانند دیواری‌بین این‌شهرستان **ومازندران** واقع گردیده‌است. مرتفع‌ترین‌قله‌آن‌بنام **نی‌زوا**واقع درشمال مزرعه **اورپلنك** وقله واقعه درشمال‌باختری **شهمیر زاد** میباشد . رشته های متعدد و منشعبه از سلسله البرزکم ارتفاع تر از سلسله اصلی تا حدود **۹** کیلو متری شمال سمنان ادامه داشته و در آن حدود با زمین یکسان شده است .

شعبه‌ای از سلسله اصلی بین این شهرستان و شهرستان **دامغان** تا حدود دشت‌کویر ادامه دارد .

راه شوسه‌**سمنان بدامغان** از وسط **وراه‌آهن** ازنزدیك بانتهای‌آن ازطرف‌جنوب عبورمینمایددر قسمت های دشت‌کویر نیز سلسله ارتفاعات‌کوتاهی مشاهده میشودکه دنباله سلسله های مذکور میباشد .

---

۱ ــ درچند سال اخیر نسبت بحفر چاههای عمیق اقدام‌گردیده ونتایج نیکوئی بدست آمده است .

رودها رودخانه با آب دائم دراین شهرستان وجود ندارد، فقط خشك رودهای کوهستانی است که درموقع بارندگی سیل از آنها جاری و بدشت کویر منتهی میگردد،

مهمترین آنها **رودخانه گل رودبار** است. این رودخانه چندین شعبه متعدد دارد شعبه های **ده صوفیان** و **شهمیرزاد** در حدود **دربندسنگسر** یکی شده و در حدود شمال **درجزین** شعبات دیگر بآن متصل گردیده وسیلاب آن از باختر شهرستان سمنان گذشته بدشت کویر منتهی میشود. قنوات مهم **دربند**. **درجزین** و چشمه معروف **گلرودبار** مخصوص شهر **سمنان** درطول این رودخانه تقریبا زه آب آن محسوب میشوند.

سازمان اداری شهرستان = شهرستان سمنان ازدو بخش **سنگسر** و **مرکزی** تشکیل شده است **بخش سنگسر** کوهستانی و **بخش مرکزی** دامنه ودشت است.

بخش سنگسر از **٦ آبادی** و **۶۳ مزرعه** تشکیل و جمعیت آن **۲۹۸۵۴** نفر است.

بخش مرکزی از **۲۴ آبادی** و **یکصد مزرعه** تشکیل وجمعیت آن **۱۹۴۸۵** نفراست.

جمعیت شهر سمنان نیز **۴۶۵۸۴** نفر می باشد، بنابرآمار فوق شهرستان سمنان از **۳۰ آبادی** بزرك وکوچك و **۱۶۳** مزرعه آباد و بیش از **یکصد مزرعه** خرابه تشکیل و جمعیت آن بالغ بر **۹۵۹۲۵** نفراست ۱، مطابق شماره گذاری اداره ثبت اسناد، بامزارع مخروبه **۳۹۴ آبادی** و **مزرعه** میباشد.

زبان مادری سکنه و برخی از قراء نزدیك فارسی سمنانی است ، گرچه ریشه آن فارسی است ولی شکسته و مخلوط است و شرح آن در صفحات آینده خواهد آمد.

زبان سنگسری مخلوط به **تاتی** و **راجی** و متفرقه و زبان **شهمیرزادی** فارسی مخلوط بمازندرانی وزبان سکنه قصبه **سرخه** زبان مخصوص بخودشان میباشد، ولی بطور کلی ریشه زبان فارسی است که با تغییراتی تکلم مینمایند.

مذهب عموم ساکنین مسلمان وشیعه اثنی عشری است.

راهها = راه آهن **تهران** به **خراسان** از جنوب شهرستان و یك کیلومتری جنوب شهر **سمنان** میگذرد. درطول شهرستان هفت ایستگاه بشرح زیر وجود دارد.

از ایستگاه **سمنان** بطرف **طهران** - ایستگاه **بیابانك** ، درکیلومتر ۱۸ وایستگاه **لاهورد** درکیلومتر ۳۹ و ایستگاه **سرخدشت** درکیلومتر ۵۵ وایستگاه **ده نمك** در کیلومتر ۷٤.

از ایستگاه **سمنان** بطرف **دامغان** ، ایستگاه **میان دره** درکیلو متر ۱۸ **وایستگاه آب گرم** در کیلومتر ۳٦ و ایستگاه **گرداب** درکیلومتر ۵۰.

راه شوسه **تهران بخراسان** نیز ازوسط شهرستان عبور مینماید.

راه شوسه **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وراه شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** از شهر منشعب میگردد.

درسال جاری اقدام بشوسه نمودن راه **سمنان** به **چهاردانگه** وساری ازطریق **سنگسر**، **شهمیرزاد**، **ده صوفیان** نموده اند. بواسطه مسطح بودن اراضی بخش مرکزی بهاکثر قراء

۱- آمار مذکور ازروی صورت موالید اداره ثبت احوال گرفته شده است.

مهم دشت اتومبیل میتوان برد، محصولات عمده شهرستان **غلات- پنبه - تنباکو- میوه‌جات طالبی وخربزه- انار - انجیر** ودرقسمت بخش سنگسر **لبنیات** ومحصولات دیگر دامی است و بطورکلی غلات آن کفاف سکنه شهرستان را نمیدهد و از **گرمسار و دامغان** وارد میکنند.

مهمترین صادرات آن **پنبه . نخ . پارچه‌نخی (چیت) کتیرا، تنباکو. گردو** و محصولات دامی است.

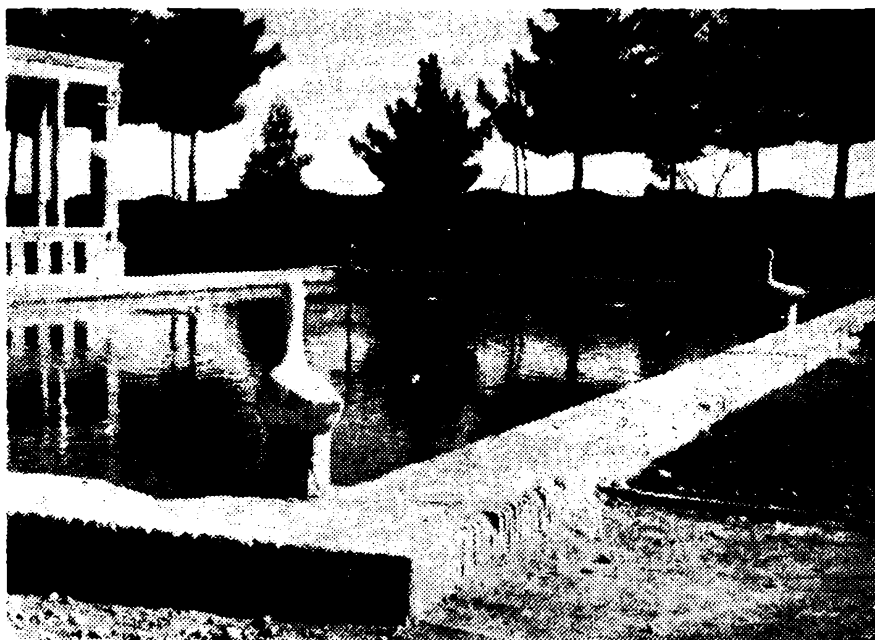
صنایع دستی = صنایع‌دستی زنان **بخش‌مرکز** بافتن کرباس و در **بخش‌سنگسر** پارچه‌های پشمی . چادرشب‌های پشمی و ابریشمی و پلاس است که اضافه از مصرف‌داخلی ندارند .



نمای کارخانه بزرگ ریسمان‌ریسی و نساجی‌سمنان

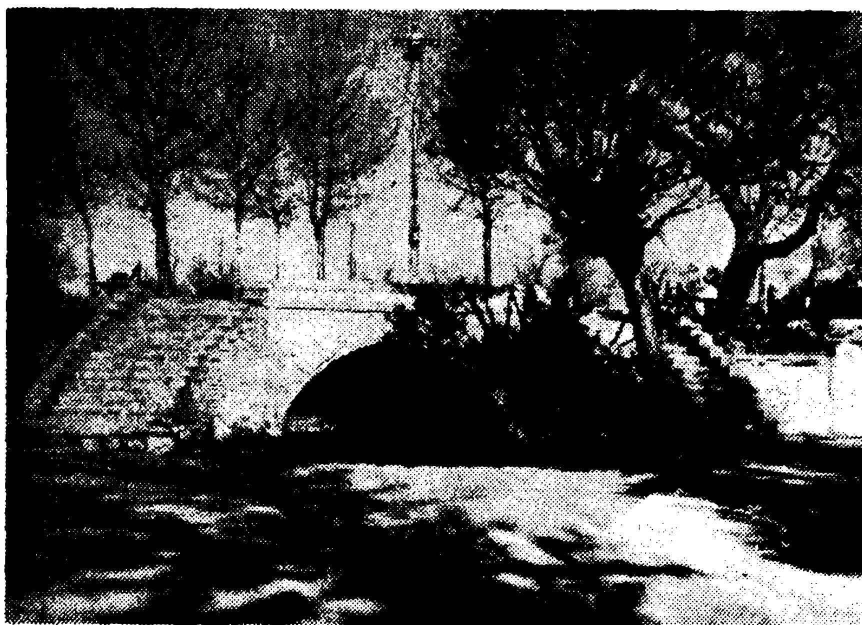
کارخانجات = **از کارخانه‌های مهم سمنان کارخانه شرکت سهامی ریسمان‌ریسی و کارخانه شرکت سهامی نساجی پارس است** که در حدود **۱۲۰۰** نفر کارگردارد و محصول آن نخ‌تابیده وپارچه نخی(چیت)است که‌بنقاط مختلف کشور صادر میگردد . یك کارخانه تصفیه پنبه ویك کارخانه یخ سازی نیز درشهرسمنان وجود دارد .

معادن = کانهای‌مختلف و متعددی‌در این‌شهرستان وجوددارد که‌درصورت استخراج وضع‌اقتصادی‌آن بهبود خواهدیافت .



نمای داخلی کارخانه ریسمان ریسی و نساجی سمنان

مهمترین کانهای سمنان عبارتست از **نفت- آهن -گوگرد - سرب -مس - ذغال سنگ- نمك -گل سرشور** .



تصویرزیبای محل تقسیم آب استخر لتیبار سمنان (درگله)

شهر سمنان

شهرسمنان مرکز شهرستان سمنان در۲۲۴ کیلومتری‌خاور تهران و ۱۸۲ کیلومتری‌باختر شاهرود و۱۶۸ کیلومتری مغرب دامنان سرراه شوسه وراه‌آهن‌تهران بخراسان واقع‌و مختصات‌جغرافیائی آن بشرح‌زیر است:

طول ۵۳ درجه‌و۲۳ دقیقه عرض۳۵درجه و۳۳ دقیقه و۳۰ ثانیه ارتفاع ۱۱۰۰متر اختلاف ساعت تهران با سمنان۷دقیقه و۴۰ ثانیه‌است. تهران‌ساعت ۱۲ سمنان ۱۲و۷ دقیقه و۴۰ثانیه، ۵۰متر‌پست‌تر از تهرانست. هوای شهرسمنان‌خشك و معتدل سالم‌زمستانهای‌آن سرد معتدل وتابستان‌آن گرمست.

آب‌شهر = آب‌شهراز۱۲ **کیلومتری** شمال‌سمنان وطول**رودخانه‌گلرودبار**از چشمه‌های‌خارج‌تاحدودآبادی **درجزین** بوسیله‌نهر سمنتی‌و ازآن ببعدبوسیله‌نهر خاکی‌تاشهر هدایت‌می‌شود ودر شمال شهر درمحلی‌معروف به **پارا(آب‌بخش‌کن)** به **پنج نهر** بشرح زیرتقسیم میگردد:

۱ ـ **نهر جنبدان**$\frac{۱۰}{۳۲}$ بمصرف محله‌های لتیبار وشاهجوق میرسد،

۲ ـ **نهرناسار** $\frac{۸}{۳۲}$ بمصرف محله‌های‌ناسار، اسفنجان، چوبمسجد، میرسد.

۳ ـ **نهرکدیور**$\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله‌کدیور و باغات باختری‌شهر میرسد.

۴ ـ **نهرکوشمغان** $\frac{۴}{۳۲}$ بمصرف محله‌های‌کوشمنان وباغات‌آن میرسد.

۵ ـ **نهرزاوغان** $\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله‌های زاوغان‌وباغات‌آن‌میرسد.

وهر پانزده‌شبانه‌روز ۳۶ ساعت تمام‌آب متعلق‌بده‌کده‌**درجزین** و۱۲ساعت‌مربوط به سه محله‌**کوشمغان‌ـ زاوغان‌ـ کدیور** میباشد.

هریك از نهرهای پنجگانه بالادارای استخر بزرگی در نقاط مختلفه شهر است که شبها آب درآن‌استخرهاجمع و روزها بمصرف آبیاری‌میرسد۱۷آسیاب درطول‌نهرهای‌مذکور وجود دارد.

دراین‌شهر آب‌انبارهای متعددعمومی وجود داردکه تابستان آب آشامیدنی اهالی را تأمین مینماید.

مهمترین‌آنها عبارتند از:

ناسارـ پهنه‌ـ چهارسوق‌ـ پاچنار ـمدرسه‌صادقیه‌ـکارخانه ـ توکلی ـ لتیبارـقاضی که درزمستان بایخ‌آب پرشده و از اول خردادماه هرسال شروع ببرداشت میشود ۱

شهر قدیمی سمنان مانند سایرشهرهای دیگرکشور روی اصول صحیح با خیابان‌ها و کوچه‌های مستقیم بنانشده بود،ولی‌درسالهای اخیر چند خیابان‌تقریباً شمال جنوبی وخاور

۱ ـ درحال حاضر آب‌آشامیدنی مردم سمنان لوله‌کشی شده و بانصب‌کارخانه‌یخ‌سازی دراین‌شهر ازآب انبارهای مذکورکمتر استفاده میشود.

باختری دراین‌شهراحداث شده‌است. بیشتر این‌خیابانها مشجرند وآب اراضی زراعتی شهر از طرفین‌آنها عبور مینماید.

خیابانهای‌متوازی‌و مشجرشمال‌جنوبی قسمت‌خاوری شهرمعروف‌**بخیابان‌منوچهری** است ، **خیابان سعدی** که شمال جنوبی ودر قسمت باختری شهر سمنان واقعست .

میدانهای‌شهر = میدانهای عمومی‌ومهم شهر عبارتست‌از: **میدان‌شیخ‌علاءالدوله** که تقریباً درمشرق شهر- **میدان علمدار** در مغرب- **میدان استخرلتیبار** (منوچهری) درشمال شرقی- **میدان سعدی** درشمال غربی **میدان‌عامری** در جنوب ومیدانهای‌بزرگ **جلوخان، ناسار، پهنه** درمرکزشهر واقع شده‌اند.

روشنائی‌شهر بوسیله‌کارخانه مهم‌نخ‌تابی ونساجی‌تأمین‌میشود وبرق‌آن شبانه‌روزیست .

در حدود ۱۰۰۰ باب دکاکین مختلف و مغازه داردکه قسمت‌عمده در طول بازار سرپوشیده وقدیمی‌آن وخیابان‌شرقی وغربی وسط شهر (شاه)واقع‌اند **تکیه ناسار و تکیه پهنه** از حیث بزرگی و زیبائی بنادر شهرهای دیگرکمترنظیر دارد.

ایستگاه راه‌آهن دریك کیلومتری‌جنوب‌شهر واقعست ، اکثر ادارات‌دولتی‌شهرستان درقسمت شمالی وطرفین خیابانهای جدیدالاحداث واقع گردیده‌اند.



نمای خیابانهای مشجر و زیبای منوچهری سمنان

محله‌های عمومی ومعروف سمنان بشرح‌زیراست:

۱ـ **محله اسفنجان** (اسپنژان) واقع‌درجنوب غربی شهرسمنان.

۲ـ **محله لتیبار** واقع‌درشمال شرقی شهرسمنان.

۳ـ **محله‌شاهجو** (شاهجوق) واقع درجنوب شرقی‌شهر سمنان.

٤ـ **محله ناسار** واقع درمرکز وشمال غربی شهرسمنان.

۵ـ **محله زاوغان** واقع در ٤ کیلومتری‌مغرب سمنان درمحلات ثلاث .

٦ـ **محله کوشمغان**(کوشک‌مغان)واقع در٤ کیلومتری مغرب سمنان‌درمحلات‌ثلاث.

۷ـ **محله کدیور** واقع در٤ کیلومتری‌مغرب‌سمنان درمحلات‌ثلاث

سه محله‌اخیرالذکرکه درحدود ٤ کیلومتر با شهرسمنان فاصله دارند بنام **محلات ثلاث** نامیده میشوند .

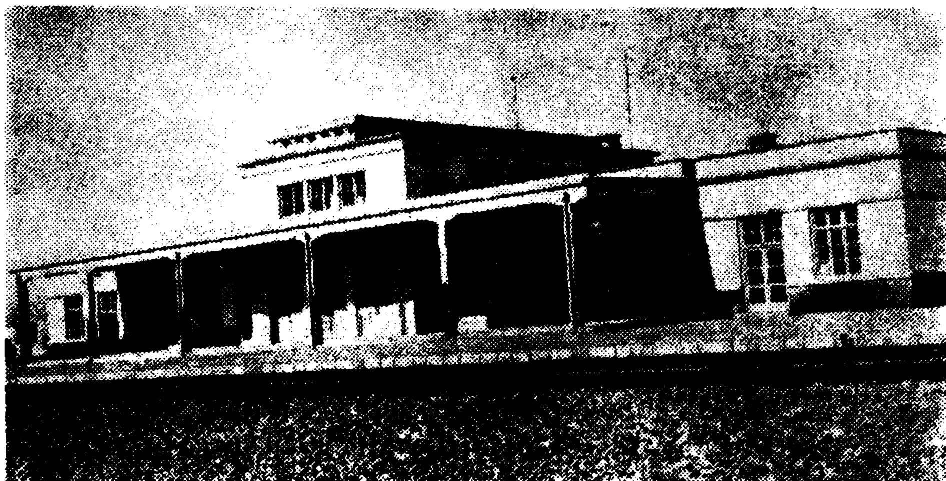
محله‌های خصوصی‌ومعروف سمنان نیزبشرح زیرند:

همت آباد ـ حسنیه ـ پهنه، کوچه کلبی‌ها ـ چو بمسجد ـ چهارسوق کوی‌قضات ـ پای چنار درمحله بزرك اسفنجان واقعند.

عباسیه ـ کوچه زنگوله ـ کندزه (کهن‌دژ) **نوابیه ـ باغشاه** درمحله بزرك ناسار واقعند.

سی‌سرـ دروازه خراسان ـ چاپارخانه ـ پیرنجم‌الدین درمحله بزرك لتیبار واقع شده‌اند.

محله‌های شاهجو ولتیبار رانیز**جنبدان** میگویند .



نمای ایستگاه راه‌آهن سمنان

آثار مهم باستانی شهرسمنان بشرح زیر است :

۱ ـ **مسجدجامع** تاریخ بنا مربوط بعهد سلاجقه‌است و ایوان بزرگ را شاهرخ درسنه **۸۸۰هجری** بنانموده و سایر قسمتها مقدمتر بوده‌است.

۲ ـ **مناره‌مسجدجامع** ـ بموجب کتیبه، این‌مناره‌**توسط امیر بختیار ابن‌محمد** بانی مناره دامغان و**حاکم‌ایالت قومس** بین سالهای ٤٤٦ـ٤١٧ هجری بنا شده است .

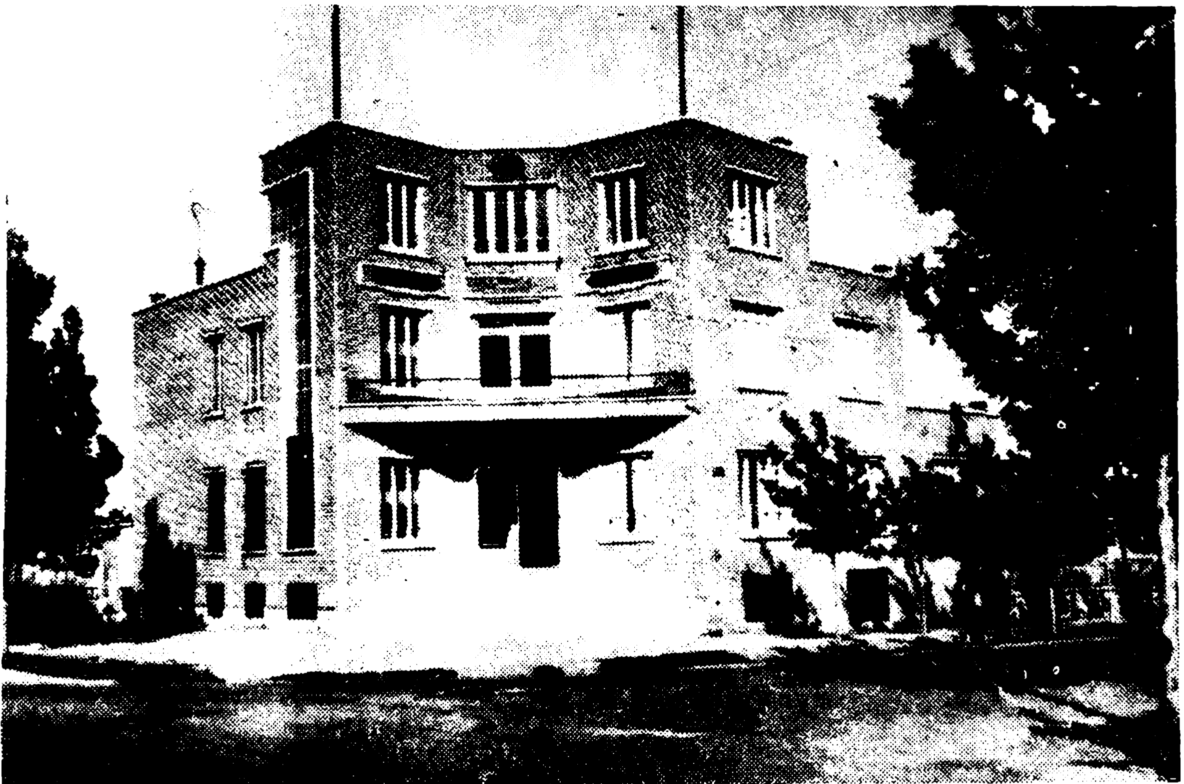
۳- **مسجد سلطانی** - تاریخ بنامربوط به‌عهد قاجاریه، محراب آن مورخ بسال **۱۲۴۲** وایوان سمت قبله وحاشیه دورگنبد مورخ بسال **۱۲۴۳** هجری است .

٤ - **دروازه ارك** تاریخ بناءهد قاجاریه‌کتیبه‌آن بسال **۱۳۰۲** هجری قمری است

شرح مفصل‌آثار فوق‌الذکر درفصل بناهای تاریخی این‌کتاب‌خواهدآمد.



نمای‌بیمارستان‌تدین سمنان‌که درسال‌۱۳۱۵شمسی‌بهمت مرحوم حاجی فضل‌الله‌تدین بناشده ودارای ۳۲ تختخواب میباشد



نمای بیمارستان جمعیت شیروخورشیدسرخ سمنان

تاریخچه فرهنگ سمنان

مرحوم **محمدحسن‌خان‌صنیع‌الدوله** در جلدسوم کتاب **مطلع‌الشمس** که‌درسال ۱۳۰۲ هجری‌قمری نوشته‌شده مینویسد:

سه مدرسه در سمنـان هست و هر سه از ابنیه متوسطه بشمار میآیند یکی **مدرسه صادقخان** که جدیداست، دیگر **مدرسه‌مسعودیه** که ازقدیم بوده و تجدیدعمارت کرده‌اند سوم **مدرسه‌مهدیقلیخان** قاجار .

در آغاز مشروطیت سه مدرسه درسمنان دائر بود طلاب ومحصلین در این مدارس به فراگرفتن علوم معموله و متداوله عصر خود مشغول بودند .

تا سال **۱۳۲۲** قمری حال بدین منوال بود ، در این تاریخ میرزا **اسدالله خان منصورالسلطان همدانی** رئیس پست و تلگراف سمنان با مشورت علماء و اعیان شهر بتقلیدمدرسه **رشدیه‌تهران** یکباب‌مدرسه ابتدائی‌در محل مدرسه **مهدیقلی‌خان (دبستان سپهر فعلی)** تأسیس کرد و **یوسف‌خان** فرزند آنمرحوم که سابقه تدریس درمدرسه علمیه تهران‌راداشت‌و با اسلوب جدید آشنا بود با برادر خود **محمدخان** و چند تن ازمعاریف سمنان آن‌مدرسه را اداره میکردند و مدرسه جدید التأسیس کم‌کم پیشرفت نموده دارای شش کلاس گردید و بنام **مدرسه‌ادب** موسوم گشت . این مدرسه از وجوه حاصله ازماهیانه محصلین اداره میشد .

پس‌از آنکه **منصورالسلطان** از سمنان منتقل شد تا مدت دوسال پسران وی‌اداره مدرسه را بعهده داشتند و بعداً دبستان بواسطه قلت درآمد رو بانحلال گذاشت لذا چند نف از خیراندیشان شهر از آنجمله مرحوم **آقامیرزا ابوطالب** و مرحوم**عمیدالممالک** و مرحوم **مشیرالاطباء** و مرحوم **معین‌التولیه** ومرحوم**حاج‌ناظم** ومرحوم**دکترمعتمد** و عده‌دیگر از اولیاء اطفال مدرسه‌را دوباره دائرکرده و آنرا **سعادت** نامیدند .

در خلال این احوال آقای **محمد باقر قدس** در ضمن تدریس مواد ریاضی نیز سمت مدیریت آن دبستانرا هم بعهده‌داشت. در همین زمان آقای **حاج‌میرزا آقا فامیلی** یکباب دبستان سه‌کلاسه ملی بنام **مدرسه همت** بمدیریت آقای **فضل‌الله محقق** تأسیس کرد ومدرسه۳ کلاسه همت‌هم بتدریج به‌شش کلاسه تبدیل‌شد .

با این ترتیب سمنان تا سال **۱۳۰۰** شمسی دارای دو باب دبستان شش کلاسه ملی بود و در تاریخ مذکور **میرزا احمد نیری** بدستور مرکز اولین مدرسه سه کلاسه دولتی را تأسیس کرد،و بودجه این مدرسه هم از عوارض شهرداری تأمین شد بدین طریق که انجمن بلدی تصویب کرد که‌خرواری‌یکقران‌وتومانی ۲۰ دینار بنفع فرهنگ‌عوارض گرفته شود . پس از یکسال **امیر اصلان خان قاهری** (ورامینی) به نمایندگی فرهنگ سمنان تعیین شد . این شخص دبستان سه‌کلاسه دولتی راکه ساختمان آن استیجاری بود بمدرسه وقفی **مهدی‌قلیخان** محل دبستان شش‌کلاسه ملی منتقل و باهم مخلوط کرد و به **مدرسه سعادت‌دولتی** موسوم نمود .

بدین ترتیب درسال **۱۳۰۱** شمسی سمنان دارای دوباب دبستان شش‌کلاسه یکی‌دولتی و یکی ملی شد . پس از دوسال **اصلان‌خان** از سمنان منتقل و بجای‌وی‌**سیدحسین‌خان فراست شریعت پناهی** نماینده فرهنگ سمنان گردید و پس از قریب دوسال اقامت در سمنان آقای **حبیب‌الله شهیدی** بنمایندگی فرهنگ سمنان منصوب شد و در زمان آقای شهیدی‌که حجرات تاریك وکهنه مدرسه وقفی **مهدیقلیخان** خراب گردیده بود از محل موقوفات آن دبستان با مساعدت و همراهی‌مرحوم **حاج آقاعبدالعلی الهی** تعمیر وترمیم یافت و بصورت فعلی خود بیرون آمد و بعداً نام آنهم تبدیل به **سپهر** گردید و نیز در همین موقع بودکه فرهنگ سمنان اعتباری بخودگرفت و امتحانات نهائی شش‌ساله ابتدائی کهسابقه نداشت معمول‌گردید و محصلین باخذگواهی‌نامه‌شش‌ساله‌ابتدائی‌موفق‌شدند و نیزدر زمان تصدی آقای شهیدی کلاس اول متوسطه در سمنان دائر و پس از پنج یا شش ماه‌منحل گردید، و بعداز آقای شهیدی آقای **حبیب یغمائی** بنمایندگی فرهنگ سمنان منصوب و دنباله اقدامات آقای شهیدی را گرفته فرهنگ را سروصورتی بخشید . دوره نمایندگی آقای یغمائی مقارن با سال **۱۳۰۵** شمسی هجری‌بود، بعد از آقای یغمائی آقای **فرخ پی** بنمایندگی فرهنگ سمنان تعیین‌گردید و در زمان وی اولین دبستان دخترانه در سمنان تأسیس شد و بعد از آقای فرخ پی آقای **میرزا احمد نیری** سابق الذکر نماینده فرهنگ سمنان شد ، بعد از ایشان **آقای پژهان** بریاست‌فرهنگ منصوب و درسال **۱۳۱۴** در زمان ریاست شخص اخیرکلاس اول متوسطه افتتاح و ابتداء جزء دبستان دولتی بود و بعد از یکسال دبیرستان از دبستان مجزا و **بدبیرستان پهلوی** موسوم گردید . بعد از آقای پژهان آقای **عبدالحسین همت‌یار** بریاست رسیدند وازسال۱۳۱۸ تاسال ۱۳۲۲ بریاست باقی بودند .

در زمان تصدی ایشان‌کلاس‌های‌کمك آموزگاری و دانشسرای مقدماتی در سمنان تأسیس‌گردید، ولی‌کلاس‌های‌کمك‌آموزگاری پس از یکی دوماه منحل و دانشسرای آن دوسال باقی بود و در عهد ریاست **آقای تقی شیخ‌الاسلامی** که بعدازآقای همت‌یار بریاست رسیده بودند ، دانشسرای سمنان بعلت نداشتن محصل و دبیر بقدر کافی بساری منتقل‌گردید .

ولی اداره فرهنگ سمنان از سال **۱۳۳۶** شمسی تاکنون در امر آموزش و پرورش پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نموده و با تأسیس‌کلاس‌های مبارزه با بیسوادی و ابتدائی و متوسطه دراین‌راه موفقیتهای شایان توجهی بدست آورده‌است .

درسال**۱۳۴۱** شمسی اداره فرهنگ سمنان باداره‌کل فرهنگ تبدیل‌گردید وسرپرستی ادارات فرهنگ **دامغان و شاهرود** را بعهده‌گرفت . رئیس‌کل فرهنگ سمنان در حال حاضر **آقای محمد رئیسی** است .

در حال حاضر**۵۲**باب دبستان پسرانه و دخترانه و **۶**باب دبیرستان پسرانه ویکباب دبیرستان دخترانه‌کامل متوسطه در سمنان دائر میباشد و تعداد **۹۳۴۵** نفر دانش‌آموزپسر

و دختر در دبستانها و ۲۱۴۷ نفر دانش‌آموز پسر و دختر در دبیرستانهای‌سمنان بتحصیل میپردازند، و درآموزشگاههای سمنان ۵۵۶ نفر آموزگار ودبیر بتدریس اشتغال‌دارند.

* * *

اینک **قصیده‌سمنان** آقای **مجدالعلی** بوستان مستشار دیوانعالی‌کشور راکه ۲۴سال قبل ریاست اداره دادگستری سمنان‌را برعهده داشته‌اند و درموقع انتقال‌ازسمنان‌سروده‌اند بخصوص از نظر اینکه‌اسامی‌بیشتر دهات و محلات‌سمنان دراین اشعار آمده‌است بااصلاحاتی ازطرف نگارنده درج میشود.

سمنان

دور شدم تا ز شهر دلکش سمنان — کالبدی بی روان شدم تن بی‌جان
کالبدی بی‌روان شدم تن بی‌جان — دور شدم‌تا ز شهر دلکش سمنان
سمنان . ای‌باغ پر شکوفه‌و نرگس — سمنان . ای مشکبار راغ و بیابان
باغ فردوس تو بهشت برین است — خاصه بوقت بهار در دل بستان
یاد ز گل رود بار و سنگسر تو — یاد ز شهمیرزاد خرم و خندان
یاد از آن درجزین آب وهوایش — هم لب‌آن رودخانه پای درختان
یاد ز دربند و شیخ چشمه سرتو — یاد ز آب و هوای روضه رضوان
یاداز آن آب‌پخش‌کن‌که چه‌نیکوست — جنبش آن آبشار سلسله جنبان
یاد ، محلات زاوغان و کدیور — یاد ز کوشك مغان و معبدموغان
یاد ز ناسار و چوبمسجد خرم — یاد لتیبار و شاهجوی وسپنژان
یاد، ز استخر های مملو از آب — یاد، ز لطف وصفای مردم دهقان
به‌به زان هوای پاك و فرحبخش — به‌به از آن آسمان صاف در افشان
یاد، ز شب‌های‌همچو روز منور — یاد، زشب‌های‌قدروهم‌تلاوت‌قرآن
یاد، سحرها و یاد مسجد جامع — یاد،زشب‌خوانی مؤذن‌خوش‌خوان
یاد ز سوزوگداز و گریه وزاری — گریه شب زنده‌دار شمع شبستان
یاد از آن صوفیان پاك پرازشوق — یاد ز اهل صفا و ذکر فقیران
یاد ز گمگشتگان وادی حیرت — یاد ز سرگشتگان واله و حیران
جمع فرو برده سر بجیب تفکر — تاج سر و آبروی خاك نشینان
سمنان . ای مهد مردمان خردمند — سمنان . ای‌جان مردمان سخندان
سمنان . ای خانقاه ومحفل احرار — سمنان . آرامگاه شیخ وزیران
شیخ اعز و اجل عـلاءالدوله — حضرت پیغمبر شریعت عرفان
سمنان ، ای یادگار مهرو محبت — سمنان ، ای پیشکار خوبی‌و احسان
سمنان . ای شهر آشنائی و یاری — سمنان . ای مرزانس‌و الفت یاران
سمنان . گردیده میهن دوم‌من — گرچه بود زادوبوم من بخراسان
حال ز دوری دوستان عزیزم — ورد زبانم شدست سمنان . سمنان

طهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ هجری‌شمسی(مجدالعلی)

سنگسر نام یکی از بخشهای شهرستان سمنانست .

بخش سنگسر

این بخش در قسمت شمال سمنان و منطقه کوهستانی دره های جنوب سلسله جبال البرز واقع ، هوای آن سردسیر سالم ، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی : محصول عمده آن **میوه‌جات** ، **لبنیات** میباشد ، این بخش از **۹ آبادی : سنگسر** ، **شهمیرزاد** ، **ده صوفیان** ، **درجزین** ، **طالب آباد** ، **زیارت** مشهور **بامامزاده‌قاسم** و**۶۳مزرعه وچشمه‌سار** تشکیل و جمعیت آن **۲۹۸۵۴** نفر است .

راه شوسه‌ای از **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وجود دارد ودرنظراست این راه ازطریق **گردنه‌رضاآباد** ، **دودانگه وچهاردانگه** بساری متصل‌شود .

سنگسر

قصبه مرکز بخش سنگسراز شهرستان سمنان **۱۸** کیلو متری شمال سمنان در منطقه کوهستانی واقع ، هوای آن معتدل خشك و سالم است ، مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول۵۳درجه و۱۹دقیقه عرض۳۵درجه۴۳دقیقه .

آب قصبه از قنوات **علی‌آباد** ، **محمدوردی** ، **امامزاده‌قاسم** و **چشمه های فلکه** ،**رابند**،**الله‌صفه** تأمین میگردد . بیشتر آب آشامیدنی سکنه از چشمه‌فلکه تأمین و بطور کلی کم‌آبست.

جمعیت سنگسردرحدود **۱۴**هزار نفراست ، زبان‌مادری‌آنان زبان مخصوص بخودشان بوده زبان‌آنهافارسی‌شکسته، مخلوط بزبانهای‌**تاتی وراجی** وغیره‌است.مذهب:مسلمان‌شیعه اثنی عشری و عده ای بهائی‌است . قصبه محصور بکوههای‌کم‌ارتفاعی بوده ، خانه ها در سراشیبی‌ارتفاعات منظره جالب توجهی‌دارد . یك خیابان **بنام‌خسروی** شمال‌جنوبی‌دارد ودروسط‌خیابان **فلکه‌ای** احداث‌شده‌است .

خیابان از جنوب بشوسه **سمنان** و از شمال به شوسه **شهمیرزاد** منتهی میگردد . مغازه و دکاکین قصبه‌که در حدود **۲۰۰** باب است در طرفین فلکه و خیابان و قسمت عمده درکوچه‌های قصبه‌است . یك مولد برق۲۰کیلواتی‌روشنائی‌خیابان و در حدود۲۰۰خانه‌را تأمین مینماید .

ادارات دولتی بخش از قبیل **بخشداری** ، **شهرداری** ، **شهربانی** ، **نگهبانی ژاندارمری** ، **دارائی** ، **فرهنك** ، **بهداری** ، **پست وتلگراف** ، **شعبه بانك ملی** درطرفین خیابان قصبه واقعند .

قصبه بوسیله **تلگراف وتلفن** با **سمنان وشهمیرزاد** مربوطاست . در این‌قصبه **۵** دبستان وهفت مسجد وجوددارد .



منظره ساختمانهای قصبه سنگسر

همه روز بین **قصبه سنگسر** و **سمنان** اتومبیلهای عمومی رفت و آمد می نمایند . محصولات زراعتی ندارد . میوه‌جات‌آن از باغات درجزین که قسمت عمده متعلق بساکنین سنگسراست تامین میشود . معاش ساکنین قصبه از **گله‌داری** ، **چوبداری** و کسب تأمین می گردد .

دامپروری یکی از مشاغل عمده سنگسریها است ، زمستان گله های گوسفند آنان بوسیلهٔ چوپانها در حاشیه شمالی دشت‌کویر مرکزی و نقاط علفچر دهستانهای **طرود ـ بیارجمند ـ خارطوران** شاهرود وبلوك **درونه کاشمر** نگاهداری شده ، اواخر فروردین بطرف ییلاق حرکت نموده در حین عبور از **سنگسر** صاحبان گله با عائله خود بمراتع و چشمه‌سارهای سبز وخرم و دامنه‌های پر علف سلسله جبال البرز از حدود شمال خاوری سنگسر الی شمال **فیروزکوه ولواسانات** پیش رفته پس از تعلیف و برداشت‌محصول‌دامی اوایل مهر ماه بطرف قشلاق مراجعت مینمایند و صاحبان گله در سنگسر توقف و گله‌ها با چوپان بنواحی‌مذکور قشلاقی میروند، این عمل که‌از سالهای کهن معمول بوده تکرارمیشود در نتیجهٔ این آمد وشد و مبارزه با طبیعت و استفاده از هوای لطیف سلسله البرز مردان ورزیده و قوی بین این طایفه وجود دارد که در کارهای خود جدی وساعی بوده ، وضع اقتصادی اکثرآنها رضایت‌بخش‌است . گوسفندهای آنان ازحیث پرواری درحدود **قومس** بی‌نظیر ومصرف روغن‌سمنان وقسمتی ازگوشت‌تهرانرا تأمین مینماید .

صنایع‌دستی زنان‌سنگسری بافتن پارچه‌های **پشمی برك وشال** (مصرف‌لباس‌مردان) **چادرشب‌های پشمی** ، ابریشمی ، نخی (مصرف لباس زنان) **پلاس** برای فرش و چادر است ، مزارع مشروحه زیر در دامنه‌های سلسله البرز بشعاع ۲۰ الی ٤۰ کیلومتری سنگسر واقع و جزء قصبه سنگسر محسوب میشود . اغلب متعلق به سنگسریها بوده فقط تابستانها برای برداشت محصول وتعلیف دامها چند روزی دارای سکنه میباشند .

تندرو ، امام زاده زینعلی ، اذابرك ، انجیلابن ، اورپلنك ، آرتد ، آب گرم ، حسن‌آباد، خینك ، اژگوی، بشم‌بن، خوریه‌بالا ، خوریه‌پائین ، دربند ، درازگاره،رضاآباد، روانه ، سوو، سیاه‌خانی ، تنگه ، جوکاره ، سفیددشت ، سیاه‌دره ، علی‌آباد ، گل‌رودبار ، شوراب ، عوض‌محمد ، شاه‌محمد ، جوچال ، جماران ، حسن آباد ، ملا عباس ، کینه‌کوه ، کلاته سیداسماعیل ، گاوران ، کزمورد ، کردابن ، چه‌سر، گاوك ، گورگنبد ، گرجلو ، لیتو، مرکسر ، میان آب‌ول هومند .

آب **چشمه‌لیتو** در مزرعه **دربند** وآب مزرعه مشهور **بآبگرم** برای امراض‌جلدی مفید است .

قصبه از بخش **سنگسر** شهرستان‌سمنان .

شهمیرزاد این قصبه در ٦ کیلومتری شمال **سنگسر** و دامنه ارتفاعات سلسله جبال البرز در منطقه خوش آب و هوای سردسیر واقع شده است.

آب قصبه از چشمه‌سارها بنام **هفت‌چشمه** ، **شیخ چشمه سر** ، **کاهش** و چندین چشمه‌های‌کوچك دیگر و قنوات بنام **اعلائیه** ، **ملك طیبی** ، **حاجی اسمعیل‌خانی**، **رکن‌آباد** ، **چهارمیدان** ، **صالحی** ، **درب‌کوچه** تأمین میگردد . باغات میوه جات و قلمستان قصبه را احاطه نموده و یکی از نقاط ییلاقی سالم حدود شهرستان‌سمنان‌محسوب می‌گردد .



دور نمای‌قصبه پردرخت و زیبای شهمیرزاد

محصول عمده قصبه ، **گردو** ، **آلو** و سایر میوه‌جات سردسیری‌است ، از صادرات آن گردو وآلو **وکتیرا** میباشد . محصول گندم وجو کفاف سال سکنه‌را نداده واز بخشهای مجاور وارد میشود . سکنه‌شهمیرزاد تابستان درحدودهشت‌هزارنفر وزمستان درحدود سه‌الی چهارهزارنفر میرسد .

از اوائل پائیز اکثر سکنه با عائله و اغلب مردان برای‌کسب و بازرگانی کلی و جزئی بحدود **مازندران وتهران** رفته تابستان باین قصبه مراجعت مینمایند ، عده ای از ساکنین‌که علاقه زیادی در تهران و مازندران پیدا نموده اند ، در همان شهر ساکن شده و اغلب تابستان بشهمیرزاد مراجعت مینمایند . هوای تابستان **شهمیرزاد**معتدل، فرحبخش ومنظره بس‌زیبائی دارد .

اکثر سکنه**شهمیرزاد**باسواد بوده و علاقمند بفرهنگ‌میباشند فعلاپنج دبستان ، هشت مسجد در این قصبه وجود دارد . زبان مادری سکنه قصبه فارسی قدیم مخلوط بمازندرانی است،از آثار قدیم **قلعه‌خرابه‌ای** در **سرچشمه** و آثار **قلعه‌خرابه** در وسط آبادی ، اشجارکهن سال چنار وگردو بسیار وجود دارد که نشانه‌قدیمی بودن این قصبه است .

در حدود یکصدباب دکاکین مختلف بطور متفرق در این قصبه وجود دارد . بااینکه قصبه دارای باغات و اراضی زراعتی بسیار است ، معهذا استعداد آبادی بیشتری را دارد اداره پست وتلگراف‌دارد وبوسیله تلگراف با سنگسر وسمنان مربوط است . راه‌اتومبیل‌رو از طریق سنگسردائر است و اخیراً اقدام‌گردیده‌است‌که از طریق**شهمیرزاد**.**ده‌صوفیان** و گردنه بشم **رضاآباد** ، **فولاد محله** ، **دودانگه** ، **کیاسر** ، **چهاردانگه بساری** متصل شود، و درحال حاضر نیز مشغول تسطیح زمین وایجاد راه میباشند .

مزارع و چشمه‌سارهای زیرجزو قصبه شهمیرزاد محسوب ودرتابستانها مختصرغلات برداشته میشود :

گرم چشمه ـ ارشك ـ کاهش ـ ویان‌در ـ وره دار ـ آهو ـ مرغك ـ سوته ـ گزنه‌گله ـ گندوان بالا وپائین ـ لارك ـ محرموزا ـ شپشت ـ لاودار ـ اشکش ـ کرگسو ـ موکوچه ـ چاشمیش ـ پشتونك ـ مینو ـ حسین‌آباد ـ کبوددره ـ تلیستان ـ آسروان ـ شیخ‌آباد ـ **گلنگی ـ مورچه‌گاه**.درکوههای **ارش** و **کاهش وره** و **ارگزن** گله شکارکوهی بسیاروجود دارد .

درجزین

ده از **بخش‌سنگسر** شهرستان **سمنان**۹کیلومتری‌جنوب سنگسرو ۹کیلومتری‌شمال‌سمنان، نیم‌کیلومتری باختر شوسه سمنان بسنگسر کوهستانی ، سردسیر ، سکنه زمستان **۴۰۰** تابستان به **۷۰۰** نفر میرسد . قنوات **اسلام‌آباد** ، **قاضی‌آب** ، **هواین** و **رودخانه‌گل‌رودبار** . محصول انواع میوه‌جات . مختصر غلات ، قسمت عمده‌باغات متعلق‌بسنگسریها بوده و تابستان برای برداشت محصول چند ماهی درآنجا ساکن میشوند شغل : زراعت و باغبانی ، از ابنیه‌قدیم **قلعه‌خرابه** وقبوریکه معروف به **قبرستان‌زردشتیان** میباشد وجود دارد .

ده صوفیان
ده جزء **بخش سنگسر** شهرستان سمنان .
۱۲ کیلومتری شمال خاوری سنگسر، کوهستانی، سردسیر، خوش آب و هوا سکنه ۴۰۰ ، شیعه ، فارسی مخلوط بمازندرانی (اهالی آنجا بیشتر صوفی و از **دراویش صفی علیشاهی** میباشند) آب از چشمه . محصول : غلات ، لبنیات . شغل مردان : زراعت و گله داری زمستان عده‌ای برای تأمین معاش بمازندران رفته تابستان مراجعت مینمایند ، راه شوسه از **سنگسر** و **شهمیرزاد** از طریق این ده **بچهاردانگه** مازندران درحال احداث وادامه است .

مزارع **الیبوك** . **بابشم** ، **کلاته‌چراغ** ، **کلاته‌سنك قهوه خانه** ، **دوراه سرآوه** ، **پروس** ، **سیسگرد**، **شاه‌پسند** جزء این‌ده است ،

طالب‌آبادسنگسر
ده‌جزء بخش **سنگسر** شهرستان **سمنان** یك کیلومتری جنوب باختری سنگسر کنار شوسه‌سمنان بسنگسر، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه ۴۰۰ شیعه ، سنگسری و فارسی. آب از قنات . محصول: غلات، میوه‌جات لبنیات ، شغل زراعت و گله‌داری . گله دار ها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت می‌نمایند .

زیارت
مشهور به **امامزاده قاسم** . ده جزء **بخش سنگسر** ، شهرستان سمنان یك کیلومتری شمال سنگسر ، سر راه شوسه سنگسر بشهمیرزاد کوهستانی ، سردسیر ، سکنه ۵۰۰ نفر . زبان سنگسری ، فارسی با مازندرانی ، آب از قنات . محصول مختصر غلات ،میوه جات ،لبنیات ، شغل زراعت و گله‌داری .

گله‌دارها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت مینمایند . بقعه‌ای‌در این‌دهکده وجود دارد‌که بنام **امامزاده قاسم** معروف‌میباشد و اهالی آنجا گویند مقبره **برادرامام‌رضا (ع)** است .

دربند
دربند ده‌ایست بسیار خوش آب و هوا که در نیم فرسخی شمال سنگسر بین راه شوسه سنگسر به شهمیرزاد واقع‌شده وآب‌آن نیز بگوارائی معروف است . در این آبادی بیش‌از ده‌دوازده خانوار سکونت ندارند،ولي در فصل تابستان اکثر خانواده‌های‌متمکن سمنان‌بدانجا رفته و ۳ماه فصل تابستانرا با خانواده خود درآنجا میگذرانند .

دهستان سرخه
نام یکی‌از دهستانهای **بخش‌مرکزی** شهرستان سمنان‌است .
این دهستان در قسمت باختر شهر سمنان در جلگه واقع هوای آن‌معتدل خشك ، آب قراء آن‌از قنوات، محصول‌عمده‌غلات پنبه ، تنباکو وصیفی‌است . راه شوسه **سمنان** به **تهران** و راه آهن‌ازاین دهستان میگذرد.

ایستگاه‌های **لاهورد** ، **بیابانك** ، **سرخ‌دشت** ، دراین دهستان واقع است . این دهستان از **۸** آبادی و **پنجاه** مزرعه تشکیل‌شده‌و جمعیت‌آن درحدود **۷۲۰۰** نفر می‌باشد مرکز دهستان**قصبه‌سرخه** وقراء مهم‌آن **لاسجرد** و**بیابانك**است .

سرخه قصبه،مرکز دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۰ك جنوب باختری سمنان ـ سر راه شوسه سمنان بتهران ، موقعیت: جلگه ، هوا معتدل خشك سکنه۴۰۰۰نفر شیعه فارسی و و زبان مخصوص .

آب از قنات . محصول غلات ، پنبه ، تنباکو ، انگور ، خربزه ، هندوانه، صیفی پنبه وخربزه وانارآن بخوبی معروف‌است .

حکیم‌سوری در باره خربزه **سرخه** سمنان میگوید :

خربزه خواهی برو در سرخهٔ سمنان ببین
تا ببینی خربزه چون سرخه درگرگاب‌نیست

شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری و کسب ، درحدود۵۰باب‌دکان وچندگاراژ و قهوه‌خانه دارد .

صنایع دستی،زنان کرباس و چادرشب بافی ، پاسگاه‌نگهبانی ودبستان‌دارد .

مزارع **جهان‌آباد** ـ **سنجده** ـ **مهدیقلی خانی** ـ **غیاث‌آباد** ـ **سعد آباد** ـ **شورآب**،**محمدآباد** ـ **مظفرآباد** ـ **طالب‌آباد** جزء این قصبه‌است .

لاسجرد ده از **دهستان‌سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان. ۳٤ کیلومتری جنوب باختری سمنان، کنارشوسه **سمنان‌بطهران**، جلگه، معتدل خشك‌ـ سکنه۱۲۰۰ نفرشیعه ـ زبان،فارسی‌سمنانی‌ـ قنات‌وآب‌آن‌قدری‌تلخ‌است .

محصول : غلات ، پنبه ،انگور، انار ، خربزه ، شغل‌مردان‌زراعت ومختصر گله‌داری صنایع‌دستی زنان‌کرباس بافی است .

مزارع **اسد آباد** ـ **امیر آباد** ـ **اسفرزنه** ـ **باریك آب** ـ **بخش آباد** ـ **تیژور** ـ **حاجی‌آباد** ـ **حسن‌آباد** ـ **صفائیه** ـ**سعیدآباد** ـ **قادرآباد** ـ **بره‌کیان** **لهرد** ـ **چاله‌دان** جزء این‌قصبه منظورشده .

رباط‌شاه‌عباسی از آثار دوره صفویه و دبستان دارد ، در این دهکـده بقعه‌ایست گویند **امامزاده سیدرضا** ازفرزندان **امام موسی‌کاظم** درآنجا مدفون است .

بیابانك ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۲ ك جنوب باختری سمنان ٤ ك جنوب ایستگاه راه آهن ـ دشت ـ معتدل خشك ـ سکنه ۱۲۰۰ ـ شیعه،فارسی و سمنانی ـ قنات ـ محصول : غلات، پنبه، تنباکو، خربزه ، هندوانه ، شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری ، صنایع‌دستی زنان، کرباس بافی ـ ازطریق سرخه وایستگاه بیابانك راه فرعی ودبستان‌دارد.

مزارع بیدان - جواد آباد - چاله برج - حاجی آباد - حسین آباد - خیر آباد - سعادت آباد - سفید آب - کرمانی - مسیح آباد - مارز - مهدی آباد مراد آباد - نوکلاته - نیسکان - نصر آباد - طره جزء این آبادی است.

مؤمن آباد ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۱ ك باختر سمنان - کنار شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** ، جلگه، معتدل ،سکنه ۳۰۰ شیعه ، فارسی وسمنانی ، آب ازقنات محصول: غلات، پنبه ، انار، شغل مردان گله داری. صنایع دستی زنان، کرباس بافی ، **معدن نمك** و **گل سرشور** دارد ،که استخراج میشود بنای آرامگاه **درویش محمود** آن قدیمی ودبستان دارد .

مزارع **حاجی ملاعلی** و **حاجی عباس** جزء این آبادی و در نزدیکی آن است.

صوفی آباد ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۲ ك جنوب باختری سمنان ٥ کیلومتری ایستگاه بیابانك ، جلگه، معتدل خشك، سکنه ۲۵۰ شیعه، فارسی وسمنانی قنات، غلات ،محصول: پنبه، تنباکو، خربزه، هندوانه، شغل مردان زراعت- صنایع دستی زنان کرباس بافی- راه مالرو-واز طریق سرخه اتومبیل میتوان برد، بنای **خانقاه شیخ علاءالدوله سمنانی** در این آبادی از آثار باستانی و تاریخ بنای آن منسوب به **جمال الدین عبدالوهاب وزیر سلطان خدابنده** است.

مزارع - **طیبه - عطیه - خیر آباد** - جزو این ده است.

ده نمك قصبه ایست کم آب و خراب واقع در ۱۸ کیلو متری مغرب لاسجرد بین راه شوسه **سمنان** به **تهران** و ٤٠ ك خاور گرمسار این قصبه تقریباً آخرین نقطه مرز غربی ایالت **قومس** و مرز شرقی **ری** بوده است ، سکنه آن ۵۳۶ نفر- شیعه - فارسی، قنات ورودخانه قالیباف- محصول: غلات پنبه، شغل زراعت، ده نمك قلعه مدوری داشته که اکنون خراب است، این قصبه درحال حاضر جزء دهستان **ارادان** شهرستان **گرمسار** میباشد. ولی چون در گذشته جزء ایالت قومس بوده بشرح مشخصات آن اقدام گردید .

نظامی ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ٢٤ ك جنوب باختری سمنان ٤ ك جنوب **شوسه سمنان** به **تهران** ، جلگه معتدل خشك- سکنه ۱۵۰ نفر، شیعه- فارسی، سمنانی، آب ازقنات محصول: غلات- خربزه- پنبه- تنباکو- شغل زراعت - راه فرعی بسرخه دارد، معدن نمك دارد واستخراج میشود .

اسد آباد ده از دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ٢٦ ك جنوب باختری سمنان ٢ ك شوسه سمنان به طهران - جلگه معتدل خشك- سکنه ۱۰۰ نفر شیعه، زبان فارسی، سمنانی وسرخه‌ای، آب ازقنات - محصول : غلات، پنبه، خربزه و صیفی - شغل . زراعت و کرباس بافی- راه فرعی دارد .

دهستان علاء

نام یکی‌از دهستانهای **بخش‌مرکزی** شهرستان سمنان است .
این‌دهستان درقسمت جنوب باختری سمنان واقع،هوای آن معتدل وخشك وآب قراء آن **ازقنوات** ، **محصول عمده**ـ **غلات** پنبه ـ تنباکو وصیفی است .

راه شوسه سمنان بدامغان ازشمال دهستان وراه آهن تقریباً ازوسط دهستان‌میگذرد وایستگاههای **میانده** ـ **آب‌گرم** ـ **گرداب** درطول دهستان واقع است .

این دهستان از **۱۵** آبادی بزرك وکوچك ودر حدود **۴۸** مزرعه تشکیل شده جمع سکنه‌آن **۴۸۰۰** نفراست مرکز دهستان **قصبه‌علاء** وقراء مهم آن **جام** ، **رکن آباد** و **خیرآباد** و **دوزهیر** است .

علاء

قصبه مرکز **دهستان علاء** ازبخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ك جنوب خاوری سمنان ٤ ك‌جنوب شوسه سمنـان بدامغان ۲/۵ ك ایستگاه میاندره ـ سکنه‌درحدود **۱۰۰۰** نفر زبان: فارسی،سمنانی مذهب شیعه، آب ازقنات ـ محصول: غلات‌ـ پنبه، پسته، خربزه ، يك‌مناره از آثارقدیم‌دارد شغل مردان زراعت وهیزم فروشی، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی، راه‌فرعی ودبستان‌دارد، مزارع ـ‌تقی‌آباد، حسین آباد‌که هریك چند نفر سکنه دارند و مزارع غیر مسکونی بنام **غیاث‌آباد** ،**محمدآباد**،**احمدآباد**،**نوکلاته**جزء قصبه علاء میباشد.نام‌این قصبه بزبان محلی (کی‌لی) استودراطراف آن تامسافت‌زیادی تپه‌هائی بچشم میخورد، گویند آثارشهری بزرك می‌باشد‌که دراثر زلزله خراب‌گردیده است بنظر نگارنده (مولف) یکی از نقاطی است‌که احتمال میرود شهر تاریخی **هکاتم‌پیلس** (صددروازه)که بعدها بنام **کومس** یا **قومیس** ـ **قومس** نامیده شده درآنجا بوده است.

رکن‌آباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ٤ ك جنوب سمنان ۳ ك جنوب ایستگاه راه‌آهن ، دشت ـ معتدل‌خشك، سکنه **۷۰۰** شیعه ـ فارسی و تاتی ـ آب از قنات ، محصول : غلات ـ پنبه ـ پیاز ـ شغل مردان زراعت ، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی ـ راه فرعی بشوسه دارد .

مزارع **کنز** ـ **علی‌آباد** ، **زال‌آباد** ، جزء این ده میباشد،دبستان‌دارد .

خیرآباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۳ ك جنوب سمنان و دوکیلومتری جنوب ایستگاه راه‌آهن .
جلگه، معتدل، خشك،سکنه**۸۵۰**شیعه،زبان‌فارسی ، سمنانی ـ آب‌از قنات،محصول: غلات ، پنبه،صیفی، شغل زراعت وکارگری ، صنایع‌دستی زنان‌کرباس‌بافی از ایستگاه راه‌آهن، راه فرعی دارد ، مزرعه **نوکلاته** جزوخیرآباد است.

مزیزاحمدی

ده کوچکی استاز **دهستان‌علا** بخش‌مرکزی شهرستان سمنان ٤ کیلومتری جنوب سمنان۲ك‌راه‌شوسه سکنه، **۸۰** نفر.

یوسف آباد ده از **دهستان‌علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ کیلومتری جنوب سمنان ۳ ک راه شوسه **سمنان بدامغان**، جلگه، معتدل‌خشک سکنه **۲۲۵** شیعه، زبان فارسی، سمنانی، آب از قنات محصول ندارد، شغل شترو گاوداری‌راه مالرو

حاجی‌آباد خوریان ده از **دهستان‌علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان۱۱ک‌جنوب خاوری سمنان ۶ ک جنوب شوسه سمنان بدامغان جلگه، معتدل خشك، سکنه **۸۰**نفر،شیعه، زبان‌سمنانی فارسی آب از قنات محصول: غلات، پنبه، شغل زراعت وعده‌ای‌کارگر **مزرعه خوریان** که معدن‌نفت دارد جزءاین قریه است.

دلازیان ده از **دهستان‌علا** بخش‌مرکزی شهرستان‌سمنان ۹ ك جنوب‌سمنان، دشت، معتدل خشك،سکنه **۴۰۰** نفر شیعه، فارسی سمنانی ـ آب از قنات ـ محصول: غلات ،پنبه، هندوانه شغل‌زراعت، شترداری وعده‌ای نیز درمعدن‌گوگردکار کرند.

از ایستگاه راه‌آهن سمنان راه فرعی دارد در ۲۵ کیلومتری جنوب آبادی معدن **گوگرد** وجود دارد و استخراج میشود ـ تعداد کارگران فعلا **۱۵۰** نفر است. مزارع **تقی‌آباد**، **خرم‌آباد**، **چشمه‌نظر**، **حاجی‌آباد**، **قاضی آباد**، **مسعودآباد**، **کلاته‌کبابی**، **بداق آباد** جزء این ده منظور شده،

دوزهیر ده جزء **دهستان‌علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۷ کیلومتری‌شمال خاوری‌سمنان۳ك**ایستگاه‌گرداب**، دامنه‌سرد سیر، سکنه **۴۰۰** نفر شیعه، زبان فارسی، آب قنات محصول: غلات. مختصرزردآلو، سنجد، شغل مردان زراعت،عده‌ای‌کارگرراه‌آهن وعده‌ای‌شتردار وکتیراجمع‌کن‌وگله‌دار، صنایع‌دستی زنان‌کرباس وشال‌بافی، ازطریق **فیض‌آباد**،**جام شیخ آب** اتومبیل میتوان برد واز ایستگاه راه‌آهن نیز اتومبیل بسختی میرود، دبستان دارد، مزارع**حمیرد**،**شیخ آباد**، **فرح‌آباد**،**فرح‌بخش**، **قیلك**، **گرداب**، **گلوکی مرنه‌نو**، **گرماب**، **نارکن** جزء این ده ودر مزرعه **شیخ آب** آهن وجود دارد و در کوههای آن زیره بدست میآید.

جام ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۱ ك شمال خاوری سمنان ۶ ك جنوب شوسه سمنان بدامغان، کوهستانی، معتدل‌سکنه **۷۰۰** شیعه، زبان فارسی، آب ازچاه وقنات‌مخروبه محصول: غلات، سیب‌زمینی، یونجه، انگور، شغل‌مردان زراعت درمزارع**آب‌خوری شورکلاته**، **قاسم‌آباد**، **پریا**، **باران آباد**، **ویرآب**، شغل: سرکهریز، وکتیرا زنی در ارتفاعات شمالی شهرستان، وگله‌داری‌درحدود آبادی، معدن‌ذغال سنگ نیزدارد صنایع دستی زنان‌کرباس بافی، از راه‌شوسه طریق آب‌خوری اتومبیل بآبادی میرود، زیره سیاه در ارتفاعات آن بدست میآید، مزارع **چاشتخوران** و **فضل آباد** و **عطاری** که بترتیب در **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** کیلومتری شمال خاوری سمنان سرراه شوسه **سمنان بدامغان** واقع‌اند جزو این ده‌محسوبند.

آهوان

آهوان در ۷ فرسنگی مشرق سمنان بین راه شوسه **سمنان بدامغان** برفراز کوهی واقع‌است، این‌محل از قدیم‌الایام منزلگاه مسافران بین‌راه **خراسان** و **ری** بوده است . بطوریکه هم‌اکنون آثار کاروانسراهائی که‌برای استراحت قافله‌های متعدد بین راه‌ساخته‌اند، باقی است ، یکی از آنها معروف به **رباط انوشیروانی** که از سنگ ساخته شده‌خراب و قابل استفاده نیست ، دیگری **رباط شاه‌عباسی** است‌که درحال حاضر مورد استفاده یك **گروهان ارتشی** است‌که در آهوان مستقر میباشد . درشمال و شمال‌غرب آهوان مزارع کوهستانی زیادی است‌که مربوط به بخش سنگسر شهرستان سمنان میباشد ومهمترین‌آنها **گورگنبد** ، **پیغمبران** ، **بهشتیه** ، **مفرکی**، **بلو** و **سارو** است.

افتر

این قصبه در حال حاضر جزو **بخش‌فیروزکوه** و تابع شهرستان **دماوند** است، ولی چون درقدیم جزو **ایالت قومس** بوده ، بنابراین ذکر **جغرافیای** آن در این تالیف ضروری بنظرمیرسد . قصبه افتر در **۲۴** کیلومتری شمال باختری سمنان و**۴۲**کیلو متری جنوب خاوری **فیروزکوه** ویك‌کیلومتری شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** واقع‌است موقعیت جغرافیائی آن بشرح زیر است :

درکوهستان ، معتدل ، سکنه **۱۱۳۰** نفر ، شیعه ، فارسی و زبان ویژه ، آب ازدو رشته قنات ، محصول : غلات ،گردو ، میوه‌جات ، شغل: زراعت ، مکاری،گله‌داری،صنایع دستی ،گلیم، جوال، جاجیم ، خرسك بافی ، ثلث‌سکنه زمستان بمازندران برای کارگری میروند ، راه ماشین‌رو ، مزارع **گورسفید** ، **زیرگردنه‌بشم** ، **نصف‌مزرعه‌کلارخان** جزو این ده است ، درکوههای آن گون کتیرا وجود داردکه بوسیله اهالی **نائین** و **جام** و **دوزهیر** جمع‌آوری میشود .

اکثر مردان ده دارای سوادقدیمی و علاقمند بمطالعه **شاهنامه** میباشند و اغلب قسمتهائی از **شاهنامه** را حفظ هستند

آب گرم سمنان

در بین‌کوههای شمال غربی **سمنان** بفاصله **۴** فرسخی محلی است‌که بنام **آب‌گرم** معروف میباشد ، واز نظر جغرافیائی جزء **بخش‌سنگسر** سمنان است ، دراین‌محل آبهای معدنی فراوان در جریان است‌که بمرور زمان بصورت استخر های متعددی در آمده . اهالی **سمنان** ، **مازندران** ، **گرمسار** ، **دامغان** و **شاهرود** در اوایل **بهار** و **پائیز** هرسال برای معالجه امراض گوناگون خود بدانجا روی میآورند، بعضی از آنان بیش از **۱۰** الی **۱۵** روز در آنجا توقف نموده و هرروز در استخرهای متعدد آن‌که بنامهای **آب مراد** ، **آب قولنج**، **آب‌گرم** و **آب‌سرد** نامیده میشود بسرمیبرند ، تا آنجاکه

نگارنده اطلاع دارد آبگرم مزبور فقط برای معالجه امراض جلدی بسیار مفید و موثر تشخیص داده شده است ، ولی بعضی از افراد معالجه امراض گوناگون خودرا از قبیل رماتیسم و غیره بدان نسبت میدهند .

غار دربند

درقسمت شمال غربی دهکده خرم وزیبای **دربند سمنان غاری** هست که بنام **غار دربند** معروف می باشد و بعضی از اهالی آن نواحی که بدانجا رفته‌اند حکایت های عجیبی نقل می‌کنند . کسانیکه تاکنون بدیدن این غار رفته‌اند عموماً معتقدند که غار مزبور خیلی طویل است وطول آنرا **چندین کیلومتر** تخمین میزنند.

ساختمان **غار** مذکور از نظر زمین شناسی مربوط بدوران سوم و ازنوع سنگهای رسوبی است که بمقدار فراوان آهك و املاح دارد و سراسر سقف وداخل آن پوشیده از ستونهای بزرگ وکوچك **استالاگمیت** می باشد و از نظر دکوراسیون یکی از **زیباترین وتماشائی ترین** غارهای ایران است ۱

شهرستان دامغان

شهرستان دامغان یکی از شهرستانهای **فرمانداری کل سمنان** وحدود و مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله جبال البرز (مقسم المیاه کوهستان مذکور، حدطبیعی این شهرستان با **ساری و گرگان** است) از طرف خاور بشهرستان **شاهرود** و از طرف جنوب بدشت کویر مرکزی وازطرف باختر بشهرستان **سمنان** .

آب وهوا . هوای شهرستان اولا نسبت به پستی و بلندی ودرثانی بواسطه وزش بادهای شدید متغیر است ، بدین ترتیب که قسمتهای کوهستانی آن سردسیر وییلاقی و قسمتهای دامنه معتدل و حدودکنار دشت وکویر گرم است . ثانیاً موقع وزش بادشمالی که در نتیجه بارندگی نواحی **گرگان و مازندران** است زمستان بی نهایت سرد و تابستان هوا معتدل است

و در نتیجه جریان شن وخاك، هوا تیره وتاریك وغیرقابل تحمل میشود ، دراینموقع برای عابرین پیاده وسوار اشکالات بسیارفراهم میشود، باید متذکر شد که طوفان شن وگردو خاك درهمه جای شهرستان یکنواخت نیست مانند جریان آبهای اقیانوس ودالانهای هوائی ، منطقه بخصوصی بیشتر در مورد طوفان از قلل وارتفاعات مسلط **بدامغان** بنظر بیننده کاملا روشن است . حدوداین دالان یادرحقیقت رودخانه شن از **عوض آباد** تا ایستگاه **سرخده الی حسن آباد** بسیار شدیدست .

جریان باد بقدری شدید است که مانع رشد اشجار میشود ودرختان بلندرادرهم میشکند بهمین مناسبت درختان کهن سال و بلند مانند سایرشهرستانها دراین شهرستان دیده نمیشود ،

---

۱ ــ کسانیکه مایل باشند اطلاعات جامعی از غار دربند سمنان بدست آورندمیتوانند به تاریخ سمنان تألیف نگارنده (رفیع) صفحه ۳۱ ــ ۳۸ مراجعه نمایند

آب اکثر قراء دهستان **حومه دامنکوه** ازیك چشمه مهم بنام **چشمه علی** است که در **۴۲** هزارگزی شمال **دامغان** از دره کوهستانی جاری میگردد ، علت اصلی احداث شهر **صد دروازه** باستانی و **دامغان** فعلی همین چشمه است که بحساب محلی آب آن یکصدجفت گاوبند زراعتی راکه هرگاوبندمعادل ٦ خروار بذر است تامین میکند .

آب مذکوردر۳و ٦هزارگزی دامغان بنهرهای متعدد تقسیم میشود و بمصرف آبیاری قراء مهم دامغان میرسد و شعبه‌ای ازآن از انتهای باختر **خیابان منوچهری** بشهر عبور میکند و بوسیله نهر بنقاط مختلف شهر برده میشود . آب آن بسیارگوارا و سبك است

ارتفاعات ، سلسله جبال البرز از قسمت شمالی شهرستان عبور میکند و شعب فرعی آن تا شش‌هزارگزی شمال شهر ممتدو با زمین یکسان میگردد ، در قسمت باختر بین **دامغان** و **سمنان** یك رشته آن تاحدود راه‌آهن ادامه‌دارد و خطالرأس آن حدطبیعی شهرستان **دامغان** و شهرستان **سمنان** است . درقسمت جنوب و حاشیه دشت کویر کوههای کم ارتفاعی‌مشاهده میشودکه قسمتی منفرد و پاره‌ای متصل بهم و تقریباً موازی با سلسله البرز است وهرقدر بمرکز نزدیك شویم ، از فواصل و ارتفاع آن‌کاسته میشود ، منطقه‌بین‌دشت و سلسله البرز دامنه و مستعد برای زراعت است .کویرنمك در انتهای دامنه وابتدای دشت کویر واقع و دائماً بوسیله سکنه قراء نزدیك، نمك آن استخراج میگردد .



نمای شهرداری دامغان

رودخانه ، خشکرودیهائی در این شهرستان وجود دارد که در موقع بارندگی بسیار ، سیلاب از آنها جاری‌میشود. **شهر دامغان** وقراءحومه‌را تهدیدمیکندوسابقه‌خرابی رساندن نیز دارد، ومهمترین آنها عبارتنداز:

۱ــ خشکرود **چشمه علی** که ابتدای آن دره های جنوبی **شاه‌کوه گرگان** است.

۲ـ خشکرود **رودبار** که در حدود **چشمه‌علی** با خشکرود اول متصل واز کنار **آستانه** و۲هزار گزی شمال خاوری **دامغان** میگذرد وبکویر نمك منتهی میشود، در مسیر این خشکرود نقاط مناسبی برای بستن سدونگاهداری سیلاب وجود دارد که چنانچه عملی شود بوضع اقتصادی شهرستان کمك شایانی خواهد نمود.

۳ـ خشکرود **دریان** واقع در شمال قوشه است وابتدای آن ارتفاعات شمالی **قوشه** وسیلاب آن ازکنارقریه **عمروان** میگذرد وبکویر نمك منتهی میگردد.

سازمان شهرستان شهرستان **دامغان** از دو بخش بنام **حومه و صید آباد** تشکیل‌شده است.

۱ـ **بخش حومه**، شامل دهستانهای: **حومه ـ دامنکوه ـ رودبار** است، که **۹۱** آبادی و **۲۷۸۰۰** تن سکنه‌دارد.

۲ـ **بخش صید آباد**، شامل دهستانهای . **قهاب رستاق و تویه‌درواراست** که **۸۱ آبادی و ۲۰هزار** سکنه دارد وباین ترتیب شهرستان دامغان از **۱۴۳ آبادی** بزرگ وکوچك تشکیل یافته و جمعیت آن حدود **۵۸هزار** نفر است. و جمعیت شهر **دامغان** نیز درحدود **ده هزار** نفر می‌باشد.

محصول عمده شهرستان **پسته وغلات وکتیرا وپنبه‌وانگور و خربزه و هندوانه** است که‌صادرمیگردد.

راه آهن **طهران بخراسان** تقریبا از جنوب این شهرستان وراه شوسه که درچند هزار گزی شمال راه آهن واقعست ازاین شهرستان میگذرد، وبواسطه مسطح بودن اراضی درفصل خشکی باکثر قراء مهم اتومبیل میتوان برد از **دامغان** دوراه مالروعمومی نیز **بگرگان وساری** میرود. راه **ساری** **ازدره گیوتنکه** و گردنه **للوونرس تنکه**، و راه گرگان‌از دره **رودبار** وگردنه **شمشیر** برعبور مینماید، این‌راه کوهستانی‌وصعب‌العبورست ولی‌عبورومرورممکن‌است،

شهر **دامغان** در شمال‌خاوری **سمنان** و۷۰ هزار گزی باختر**شاهرود** سرراه شوسه وراه آهن تهران **بخراسان** واقع ومختصات جغرافیائی آن بشرح‌زیراست:

طول**۵۴** درجه و**۲۰** دقیقه و**۸** ثانیه وعرض **۳۶** درجه و **۹** دقیقه‌و **۴۸** ثانیه‌ارتفاع **۱۱۳۰** گز واختلاف ساعت‌آن با تهران**۱۱** دقیقه‌و**۵** ثانیه‌است.

مرکز شهردامغان **۲۰متر** ازطهران پست‌تراست، طول شهر ازشمال بجنوب**۳هزار** گز از خاوربه‌باختر **۲ر۷** هزارگزومساحت آن تقریبا هشت هزار گز مربع است . از **فلکه وسط شهر** ۳ خیابان منشعب میگردد : خیابان شمال خاوری معروف به **خیابان خراسان** که بجاده شاهرود ، وخیابان باختری مشهور به **خیابان منوچهری** بجاده **تهران** ، وخیابان جنوب خاوری به ایستگاه راه آهن‌منتهی میشود ، محله های **زرجوب وبالامحله . سرخندق** درقسمت شمال خیابانهای **خراسان ومنوچهری** واقع و **بازار** سرپوشیده آن موازی**خیابان‌منوچهری**ودرجنوب آنست ، محله‌های **امامزاده‌خوریان محله‌شاه** ، **محله نومیان** خیابان‌های ایستگاه ومنوچهری واقع‌شده‌اند.

منظره داخلی شهرچندان جالب نیست ، **بناهای آن اکثراً یك** طبقه است، دکاکین دامغان که تعداد آن به‌پانصد میرسد درطرفین خیابان منوچهری **وفلکه** و **بازار** است ، آب‌شهر از نهر **چشمه‌علی** تامین میگردد، باوجود کثرت آب میبایستی اطراف‌خیابانها مشجر باشد، ولی بواسطه‌سهل انگاری و شدت باد اشجار قابل ملاحظه بعمل نیامده است.

روشنائی شهر بوسیله دومولد برق **۲۴** کیلواتی تامین میگردد.ایستگاه‌راه‌آهن‌درسه هزارگزی جنوب‌شهر واقع‌است، ادارات دولتی شهرستان دامغان دراین شهر برقرار است ودو کارخانه تصفیه‌پنبه دارد.

شرح‌آثار باستانی دامغان درفصل‌بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد

تاریخچه فرهنگ دامغان

طبق نوشته **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مطلع‌الشمس**، در زمان **ناصرالدین‌شاه** قاجار سه باب مدرسه درشهر **دامغان** بشرح زیردایر بوده‌است:

۱ـ **مدرسه حاجی‌فتحعلی بیك** که نامبرده ازقاجاریه **استرآباد** بوده و اولاد او نیزساکن **زرگرآباد** از قرای‌اطراف دامغان‌بوده‌اند، مدرسه مذکور دارای **۳۲حجره** و**۵۰** نفر طلبه بوده است .

۲ـ مدرسه دیگر را **حاجی‌موسی آقا**قاجار درسال **۱۲۷۰** هجری قمری‌دردامغان ساخته و بنام **مدرسه موسویه** معروف بوده است.

۳ـ مدرسه سوم‌را **مطلب‌خان سرکرده** حاکم دامغان بناکرده‌وبنام‌خودوی‌معروف بوده‌است.



نمای دبیرستان فردوسی دامغان

ترتیب‌فوق بهمین نحو ادامه‌داشت تا اینکه‌درسال **۱۳۳۵** هجری قمری بهمت مرحوم **حاجی عبدالحسین ناظمیان (ناظم‌التجار سمنانی)** مدرسه‌ای بروش امروزه‌تاسیس یافت و بنام **مدرسه ناظمیه‌سعادت** نامگذاری‌شد.

هزینه دبستان مذکور را در سالهای اول تاسیس مرحوم ناظمیان شخصاً میپرداختند مدرسه ناظمیه دامغان تاچندسال بمدیریت‌مرحوم **عبدالله‌یاسائی** اداره شده است، ازمحصلین معروف مدرسه فوق‌الذکر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله ینما وآقای دکتر **علی‌سعادت** می‌باشندکه شرح حال آنان درصفحات آینده این تالیف بیان خواهد شد .

دبستان دیگری نیز در همان اوان بهمت **آقای سید ابوالفضل ضیائی شریعت پناهی سمنانی** بنام **دبستان منوچهری** در دامغان تـأسیس گـردید کـه تا کنون باقی است .

بخش حومه دامغان

بخش حومه دامغان ـ از سه دهستان بنام **حومه** . **رودبار** . **دامنکوه** تشکیل شده‌است .

دهستان‌رودبار درقسمت شمال و منطقه‌کوهستانی است . **دهستان دامنکوه** در قسمت خاوری وکنار راه شوسه و راه‌آهن واقع میباشد . **دهستان‌حومه** در اطراف شهر مخصوصاً قسمت جنوب و جنوب خاوری واقع شده است . هوای قسمت دهستان **حومه** و **دامنکوه** معتدل وآب اکثر قراء آن ازآب معروف**چشمه‌علی** است . محصول‌عمده‌دهستان غلات و پسته و پنبه وانگورمیباشد .

این دهستان از **۳۱** آبادی بزرك وکوچك تشکیل‌شده‌است . جمعیت آن در حدود **۱۱۴۰۰** نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

جزن . برم . ورکیان . وامرزان . عباس‌آباد ـ بنابراین جمع قراء بخش حومه **۶۱** آبادی بزرك وکوچك و جمع سکنه آن درحدود **۲۷۸۰۰** نفراست .

برم — ده از دهستان حومه **بخش حومه** شهرستان **دامغان** ۹ ك جنوب خاوری **دامغان** ۶ك ایستگاه، جلگه‌معتدل ، سکنه **۱۵۰۰** . شیعه . فارسی . قنات و چشمه‌علی . محصول : غلات . پسته زیاد . پنبه .

انگور . حبوبات . شغل : زراعت و گله‌داری . ازکویر نمك استخراج مینمایند . صنایع دستی زنان : کرباس بافی . دبستان وراه فرعی بشوسه . ازطریق **فیروزآباد** دارد .

جزن معروف به **گز** قصبه از**دهستان‌حومه** بخش حومه شهرستان‌دامغان ٤ك شمال‌خاوری‌دامغان. سر راه شوسه قدیمی **دامغان بشاهرود** جلگه معتدل . سکنه**۱۹٦۰** نفر . شیعه فارسی آب از **چشمه‌علی** محصول : غلات . پنبه . انگور . حبوبات . مختصر پسته . شغل : زراعت و گله داری . دبستان‌دارد .

ورکیان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان ٦ك جنوب دامغان . جلگه . معتدل . سکنه **٦۱۴** . شیعه . فارسی . آب از قنات و**چشمه‌علی** . محصول : غلات . حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . مکاری . کرباس بافی . راه فرعی بدامغان و دبستان دارد . مزرعه **صفرآباد** جزء این‌ده‌است .

وامرزان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان**۸** کیلومتری خاور دامغان ، ۳ك جنوب شوسه **دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل. سکنه**۸۰۰**.شیعه، فارسی. قنات و چشمه‌محلی .محصول:غلات حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله‌داری . راه‌فرعی بشوسه دارد .

زرگرآباد ده از دهستان‌حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** . ۱۲ك‌جنوب دامغان . ۹ك ایستگاه . جلگه . معتدل . سکنه **۵۱۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات . پسته . انگور . پنبه . حبوبات . شغل زراعت و گله‌داری . کرباس بافی. ازطریق **ورکیان** اتومبیل میتوان برد . مزرعه**حسینیه** جزء این ده‌است . ازکویر نمك‌استخراج مینمایند .

مایان ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** ٦ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۹۵۰** . شیعه . فارسی . آب از **چشمه‌علی** . غلات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله داری . کرباس بافی . راه فرعی آن در کیلو متر ٤ از شوسه منشعب و دبستان دارد .

دهستان رودبار نام یکی ازدهستانهای **بخش‌حومه** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در **قسمت** شمال دامغان و منطقه‌کوهستانی‌است . هوای آن سردسیر . آب از چشمه‌سارها . محصول عمده‌آن غلات . لبنیات . سیب‌زمینی ومیوه‌جات‌است .

این‌دهستان از **۹ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل‌شده . جمعیت آن درحدود**٦۹۰۰** نفر .مرکزدهستان **قصبه‌قلعه** وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

قراء چهارده . تویه . کلاته .

راه فرعی از دامغان باین دهستان وجود دارد که غیراززمستان مواقع بارندگی، قابل عبور اتومبیل میباشد

زمستان اکثرسکنه برای تأمین معاش و تعلیف اغنام واحشام خود حدود **مازندران** رفته و بهار مراجعت مینمایند .

قامه قصبه مرکز **دهستان رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۸ ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . خوش آب و هوا . سکنه **۱۴۶۰** . شیعه . فارسی و مازندرانی . چشمه . غلات. لبنیات سیب زمینی . چغندر . میوه جات . شغل زراعت . گلهداری . صنایع دستی . پارچه پشمی وکرباس بافی . زمستان اکثراهالی جهت تامین معاش وتعلیف احشام به حدود مازندران رفته بهارمراجعت مینمایند . راه فرعی شوسه و دبستان . پاسگاه نگهبانی ودرحدود ۳۰ باب دکان دارد .

ورزن ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۸ ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . خوش آب وهوا . سکنه **۱۰۰۰** نفر . شیعه، فارسی ومازندرانی. چشمه‌سار . غلات . میوه‌جات. سیب‌زمینی . چغندر. لبنیات . شغل زراعت . گله‌داری زمستان جهت تامین معاش و تعلیف احشام اکثر حدود **مازندران** رفته بهارمراجعت‌مینمایند راه فرعی شوسه بدامغان دارد .

کلاته قصبه دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان **دامغان** ۳۶ ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . سکنه **۱۷۳۰** نفر . شیعه فارسی . چشمه‌سار . غلات . لبنیات . گردو و میوه جات . شغل زراعت . مکاری . گله داری . زمستان اکثر برای تامین معاش به مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند . در حدود ۲۰ باب دکان و راه فرعی اتومبیل‌رو به **دامغان** دارد .

آهوانو ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ ك شمال باختری دامغان. کوهستانی . سردسیر . سکنه **۵۰۰** شیعه . فارسی آب از **چشمه علی** . محصول : غلات . گردو . میوه جات . لبنیات . شغل . زراعت . گله داری . راه فرعی اتومبیل رو . مزرعه **بابا حافظ** جزء این ده‌است .

دهستان دامنکوه نام یکی از دهستانهای سه‌گانه **بخش حومه** شهرستان دامغانست این دهستان در قسمت خاوری دامغان بین راه شوسه و راه آهن دامغان **بشاهرود** در جلگه‌واقع. هوای آن معتدل. تابستان گرم. آب اکثر قراء آن از قنوات محصول عمده آن پسته ، پنبه . انگور . مختصر میوه‌جات دیگر است، این‌دهستان از **۳۱ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل شده ، جمعیت‌آن در حدود **۹۵۰۰** نفر ومرکزدهستان **قصبه‌مهماندوست** . وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

کلاته‌ملا زرین آباد . مؤمن آباد . امام آباد . نعیم آباد و طرزه .

مهماندوست قصبه مرکز دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۲۱ کیلومتری خاور دامغان . کنار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . هوا معتدل . سکنه ۱۳۷۰ نفر . شیعه . فارسی . آب از چشمه معروف به **سرخان** که در ۱۲ کیلومتری شمال آبادی واقع است . محصول عمده غلات . حبوبات . پنبه . پسته . انگور و میوه‌جات دیگر . شغل، زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان . کرباس بافی ، ۵ باب دکان . یك گاراژ . چند قهوه‌خانه . پاسگاه‌نگهبانی دارد . از ابنیه قدیمه **برج معصومزاده** قصبه است که تاریخ بنای‌آن ۴۹۰ هجری‌است .

حداده ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۲ ك خاور دامغان ۳ ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه معتدل ، سکنه ۹۸۰ نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول ، غلات. پنبه. پسته . حبوبات . شغل ، زراعت و گـله داری . صنایع دستی زنان . کرباس بافی . راه فرعی دارد .

طرزه ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۲ ك شمال خاوری دامغان ۲۴ ك شمال شوسه دامغان بشاهرود . کوهستانی . سردسیر . سکنه ۷۵۰ . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول ، غلات . حبوبات . لبنیات . مختصرمیوه‌جات . شغل : زراعت وگله‌داری و عده‌ای برای تامین‌معاش‌زمستان **بمازندران**میروند. صنایع دستی‌زنان کرباس‌بافی. ازطریق**مهماندوست** و **بق** اتومبیل میتوان برد .

مؤمن‌آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۳۹ ك خاور دامغان ۱ ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه ۵۸۰ . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول ، غلات ، پنبه . حبوبات . پسته زیاد . شغل ، زراعت . گـله داری . و عده ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند ، دبستان و راه فرعی دارد . مزرعه **حسین‌آباد** و **حاجی‌آباد** جزء این ده است .

کلاته ملا ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۲ ك خاور دامغان ۱ ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه ۱۲۰۰ نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول: غلات. پنبه پسته . انگور . میوه جات . مویز آن بخوبی معروف است . شغل زراعت . گله داری . عده‌ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند . دبستان وراه فرعی بشوسه دارد .

حسین‌آباد معروف به **حسین‌آبادحاجی‌علینقی** . ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه‌شهرستان دامغان ۱۲ ك خاور دامغان ۲ ك شوسه**دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل . سکنه ۶۰۰ **نفر** . شیعه . فارسی . آب‌ازقنات . غلات . پسته. میوه‌جات . پنبه . انگور .شغل: زراعت . راه فرعی دارد.

زرین آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۹ك خاور دامغان ۳ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۷۲۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد . **ایستگاه زرین** در ۳ کیلومتری آبادی‌است .

نعیم آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۲۷ك خاور دامغان . کنــار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۶۹۰** . شیعه. فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پسته‌زیاد حبوبات. پنبه . انگور. شغل زراعت . گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی. عده‌ای ازمردان در**طهران** بشغل‌حمامی اشتغال‌دارند .

امام آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ك خاور دامغان ۲ك جنوب شوسه‌کنار راه‌آهن . جلـگه . معتدل . سکنه **۶۰۰** . فارسی . شیعه . آب ازقنات . محصول : غـلات . پسته . پنبه . انگور . حبوبات . شغل زراعت وگله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از **مهماندوست** اتومبیل میتوان برد .

نام دیگر دهکده‌های **بخش حومه دامغان** بشرح زیر است:

اقبالیه ، امامزاده‌جعفر ، اسماعیل‌آباد ، باقرآباد ، جعفرآباد ، حاجی آباد حیدر آباد ،حسین‌آباد،سعیدآباد، شمس‌آباد ،شامان ، علی‌آباد ، عبیر آباد ، عبدیا ، عباس‌آباد، غنی‌آباد، فیروزآباد، قلعه‌نو، قلعه آقابابا ،محمدآباد ، هنرآباد، نریشم، ابوالبق ، بق ، باباولی ، جعفرآباددولاب ، طاق ، عشرت‌آباد، عبدالله آباد، قادر آباد ، مرگ‌دری ، مراد آباد ،آستانه، تویه رودبار، زردوان ، منصورکوه ، نمکه

بخش صیدآباد نام یکی از بخشهای شهرستان **دامغان** است ، **این بخش** درقسمت باختری دامغان واقع وازسه دهستان تشکیل یافته . دهستان **تویه دروار** که در قسمت‌شمال بخش‌وکوهستانی است .

دهستان **قهاب صرصر** درقسمت مرکزی، و **قهاب رستاق** ، درجنوب بخش‌واقع شده. جمع قراء بخش **۸۱ آبادی**بزرگ‌وکوچك وجمعیت‌آن درحدود**۲۰هزار نفر**است.

مرکز بخش **قصبه صیدآباد** واقع در **۲۱** کیلومتری باختر شهر دامغان و یک کیلومتری شوسه **دامغان‌بسمنان** میباشد

صیدآباد قصبه مرکز **بخش صیدآباد** شهرستان دامغان است، این‌قصبه در **۲۱** کیلومتری باختر دامغان ویك کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ٥٤ درجه ۹ دقیقه ۱۰ ثانیه عرض ٣٦ درجه ۲ دقیقه ۳۰ ثانیه ارتفاع **۱۱۹۰** متر . موقعیت قصبه جلگه . هوا معتدل خشك . سکنه **۱۱۵۰** نفر ، زبان فارسی ، مذهب

مسلمان شیعه ، آب ازقنات مهم ، محصول‌عمده غلات ، حبوبات ، پنیر ، بادام . پسته ، انگور.شغل مردان: زراعت‌وکسب‌وگله‌داری.صنایع‌دستی زنان کرباس‌بافی ، اداره بخشداری پاسگاه ژاندارمری، دبستان‌دارد، ۵۱ باب‌دکان وزیارتگاهی بنام **امامزاده‌قاسم** دارد - مزارع **عیش آباد .اسماعیل‌آباد . احمدآباد** . جزء این قصبه است .

تویه دروار نام یکی از دهستانهای **بخش صید آباد** شهرستان دامغان است این دهستان در قسمت شمال باختری **صیدآباد** و باختر دامغان واقع، هوای‌آن سردسیر - منطقه‌کوهستانی ، آب ازچشمه معروف **مزرعه دشت‌بو** . محصول عمده‌لبنیات ، گردو ، غلات است . این دهستان از ۳ آبادی بنام **تویه** ، **دروار** ، **صح** تشکیل شده جمعیت آن درحدود **پنج‌هزارنفر** است .

تویه قصبهٔ مرکز دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۴ك‌شمال صیدآباد ، ۱۲ك،شمال شوسه دامغان بسمنان،کوهستانی سردسیر ، سکنه **۲۵۰۰** نفرشیعه فارسی و مازندرانی ،آب‌ازچشمه دشت بو، محصول: غلات،گردو ، لبنیات ، میوه‌جات . شغل زراعت وگله‌داری، مکاری . عده‌ای زمستان جهت تأمین معاش به حدود مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند ، معدن سرب در۳کیلومتری آبادی واقع بوسیله‌ساکنین استخراج میشود ۱۰ باب دکان ، دبستان راه فرعی بشوسه‌دارد . **مزرعه‌دشت بو** واقع در ۵ کیلومتری آبادی جزء این قصبه‌است.

دروار ده جزء **دهستان‌تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۱ ك شمال باختری **صیدآباد** ۹ ك شمال شوسه دامغان‌بسمنان. کوهستانی سردسیر .سکنه **۱۷۴۵** نفر. شیعه فارسی‌مازندرانی‌آب‌از چشمه دشت‌بو، محصول : غلات، گردو ، لبنیات . میوه‌جات ، شغل: زراعت ، **گله‌داری** ، مکاری ، نجاری . عده‌ای در زمستان جهت تعلیف احشام و تامین معاش بمازندران رفته‌بهار مراجعت مینمایند . صنایع دستی‌زنان کرباس‌وگلیم‌بافی ، چند باب نجاری ودکاکین‌متفرقه، دبستان ، راه فرعی بشوسه دارد .

صح ده جزء دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان۱۸ ك شمال باختری **صید آباد** ۶ ك شمال شوسه دامغان بسمنان ، کوهستانی ، معتدل ، سکنه **۹۸۵** نفرشیعه فارسی ومازندرانی‌آب‌از چشمه **دشت بو** ،غلات، گردو ،لبنیات سنجدومیوه‌جات ، شغل زراعت وگله‌داری. زمستان عده‌ای ازسکنه برای تأمین معاش و تعلیف احشام بمازندران رفته بهار مراجعت‌مینمایند ، صنایع دستی گلیم وکرباس‌بافی . راه فرعی ازطریق **قوشه** و دبستان دارد .

دهستان‌قهاب صرصر نام‌یکی‌از دهستانهای‌**بخش صیدآباد**شهرستان‌دامغان است‌این دهستان در قسمت مرکزی بخش واقع، هوای‌آن معتدل آب قراء از قنوات ، محصول‌عمده پسته ، غلات‌وپنبه است .

این دهستان از **۳۶ آبادی** بزرگ‌وکوچك تشکیل‌شده جمعیت آن درحدود۹۶۰۰ نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیر است :

صید آباد ، امیرآباد ، قوشه ، عمروان ، علی آباد مطلب خان

علی آباد مطلب خان ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۸ك خاور **صید آباد** ۱ ك شمال شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۷۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات .حبوبات . پسته . بادام . پنبه . انگور . صیفی. شغل ، زراعت وگله‌داری . کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد .

عمروان ده از دهستان **قهاب‌صرصر** . بخش صیدآباد . شهرستان‌دامغان ۲ کیلومتری جنوب باختری **صیدآباد** ۹ك جنوب شوسه دامغان‌به سمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه **۸۹۰** . شیعه . فارسی.قنات غلات . حبوبات . پسته . انگور . شغل : زراعت و گلـه داری . راه فرعی به شوسه و دبستان‌دارد .

قوشه ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان دامغان ۱۵ ك جنوب باختری صیدآباد ، ۳۶ کیلومتری **دامغان**سر راه شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۱۰۰۰** نفر . شیعه‌فارسی آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات . پنبه و صیفی . شغل مردان زراعت . گله و شترداری . صنایع‌دستی کرباس وگلیم بافی . پاسگاه نگهبانی . دبستان. گاراژ وقهوه‌خانه سرراه شوسه‌دارد .

فیروزآباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان**دامغان**۸ك جنوب**صیدآباد** ۵ کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان .جلگه معتدل . سکنه **۴۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات . حبوباث . پنبه . پسته . انگور . شغل، زراعت وگله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از دوکیلومتری خاور **قوشه** راه فرعی بآبادی منشعب میگردد .

دولت‌آباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ٤ کیلومتری شمال خاوری **صیدآباد** کنار راه شوسه . جلگه. معتدل خشك . سکنه**۵۳۰** شیعه . فارسی . قنات . غلات . پنبه . انگور. حبوبات . شغل ، زراعت . صنایع‌دستی زنان‌کرباس بافی

امیرآباد قصبه از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۳ کیلومتری جنوب **صیدآباد** ۳ك جنوب شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه**۲۰۰۰** نفر . شیعه . فارسی . **قنات** غلات . پنبه . حبوبات . پسته . انگور وسایر میوه‌جات . شغل مردان زراعت وگله‌داری صنایع دستی‌زنان‌کرباس بافی.راه فرعی بشوسه. درحدود ۳۰ باب‌دکان. یك‌دبستان و پاسگاه ژاندارمری دارد . مزرعه **سلیمان‌آباد** جزء این ده است .

دهستان قهاب رستاق نام یکی از دهستانهای سه گانه **بخش صیدآباد** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در قسمت جنوبی بخش و جنوب راه آهن در حاشیه کویر و دریاچه نمك **دامغان** واقع گردیده . موقعیت طبیعی آن جلگه، هوا معتدل . آب کلیه قراء آن از قنوات و قرائیکه به کویر نمك نزدیك میباشند لب شور . محصول عمده دهستان . غلات . پسته و صیفی است . این دهستان از ۵۰ آبادی و مزرعه کوچك و بزرك تشکیل شده مرکز دهستان **صالح آباد** . جمعیت دهستان در حدود **هفت هزار نفر** وقراء مهم آن بشرح زیراست :

حسن آباد . صلح آباد . فرات . فخر آباد

صالح آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۱۵ ك جنوب **صیدآباد** ۶ك **ایستگاه امروان** . جلگه . معتدل. سکنه ۵۰۰ نفرشیعه . فارسی . آب از قنات ، محصول ، غلات . حبوبات پنبه . پسته . بادام . انگور . شغل مردان . زراعت و گله داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان و ٤ بـاب دکان . **ورزشگاه باستانی** دارد ، از **ایستگاه سرخده** راه فرعی دارد .

قاسم آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ۲۰ك جنوب **صید آباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه معتدل . سکنه ۵۰۰ شیعه . فارسی . آب ازقنات لب شور . محصول، غلات حبوبات . پسته . پنبه . شغل . زراعت و گله داری . کرباس بافی . ازطریق ایستگاه **سرخده** اتومبیل میتوان برد .

حسن آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۲۰ ك جنوب **صیدآباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه، معتدل، سکنه ۸۲۰ نفر شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات حبوبات پنبه . پسته . انگور . صیفی . شغل : زراعت و گله داری ،صنایع دستی زنان کرباس بافی راه فرعی به ایستگاه **سرخده** دارد،مزرعه کاظم آباد و جهان آباد جزء این ده است .

اسامی دیگر دهکده‌های **بخش صیدآباد دامغان** بشرح زیراست :

ابراهیم آباد . اقبال آباد . بحرآباد . خورسی . خورزان . رومنان . سلطانیه . سبحان وفتح آباد . سیدآباد . شوکت آباد . شریفیه . شریف آباد . صلح آباد . علیان . علی آباد خرگوشی . عمره کی . علی آباد . فخرآباد . فرات . کلا . کلاته خان . کوشکو کبوترخان. مرحمت آباد . مجیدآباد . معصوم آباد . الله آباد . بخش آباد . حسین آباد . حاجی آباد . حجاجی . حاجی آباد رضوه . رضی آباد . شیرآشیان . عوض آباد . عبدالله آباد . قاسم آباد . قدرت آباد .

شهرستان شاهرود

شاهرود نام یکی از شهرستانهای **فرمانداریکل سمنان** حدود مشخصات آن بشرح زیر است :

از طرف شمال بخطالرأس اصلی سلسله‌جبال **البرز** (مقسم‌المیاه سلسله مذکور حد طبیعی بین این شهرستان وشهرستانهای **گرگان وگنبدقابوس** است)

این شهرستان در **۳۶۰** کیلومتری مغرب شهرستان **سبزوار** از استان نهم و **۷۰** کیلومتری مشرق **دامغان** و **۱۴۴** کیلومتری جنوب شهرستان **گنبدقابوس** و **۲۰۲** کیلومتری جنوب شهرستان **گرگان** واقع است

هوای شهرستان **شاهرود** به‌نسبت پستی و بلندی متغیر می باشد . بدینمعنی که هوای قسمت شمالی دهستانهای **نردین** و قراءکوهستانی **پشت‌بسطام**) سردسیر . قسمتهای مرکز (**بخش مرکزی** ، **میامی**) معتدل و قسمتهای جنوبی (دهستانهای **طرود** ، **بیارجمند** ، **خارطوران**) گرم معتدل است .

آب قسمتی از قراءکوهستانی **نردین** و **پشت‌بسطام** چشمه‌سار وبقیه از قنوات تامین میگردد . آب قسمتهای مرتفع و دامنه‌آن شیرین، فقط حدود کویر کمی آب‌شوراست .

ارتفاعات سلسله‌جبال اصلی البرز درقسمت شمال شهرستان درجهت باختر بخاور ممتد . منبع اصلی رودها و قنوات شهرستان میباشد ، سلسله کوههای کم ارتفاعی در قسمت جنوبی سلسله اصلی بنظر میرسدکه تقریباً موازی باآن بوده وهرقدرکه بدشت‌کویر نزدیك شود از ارتفاع آن کاسته میشود .

بلوك و دهستانهای شهرستان درطول دره‌های بین ارتفاعات واقع ، حدودطبیعی آنها همان خطالرأس ارتفاعات است . ارتفاع قلل سلسله البرز در این شهرستان بشرح زیر میباشد :

قله‌کوه‌ابر ۳۶۳۰ متر قله **خوش ییلاق ۲۸۰۲** متر و قله **چناشك ۲۶۷۰** متر قسمت عمده اراضی شهرستان‌راکویر تشکیل میدهد .

رودخانه رودخانه‌مهم که دارای آب دائم باشد دراین شهرستان وجود ندارد ، فقط رودهای‌کوهستانی است ،که درفصل بارندگی‌سیلابهای زیادی از آنها جاری وعموماً بدشت کویر منتهی میشود ، ودرسایر مواقع خشکرودی بیش نیستند .

مهمترین رودخانه شهرستان **رودخانه تاش** است‌که سرچشمه آن دره‌های جنوبی **شاه‌کوه‌گرگان** است‌که از حدود **تاش** و **مجن** سرچشمه‌میگیرد و پس از متصل شدن بچندین رودکوهستانی دیگر در قسمت خاوری شهر **شاهرود** از زیرپل‌گذشته بطرف‌دشت کویر میرود .

درقسمتهای علیانیز دارای آب می‌باشد، وقنات مهم شاهرود درطول‌آن‌احداث‌شده و قسمتی ازآب این رودخانه باآب قنات یکی شده آب شهر شاهرودرا تأمین‌مینماید.

رودخانه‌های دیگر از سلسله‌جبال‌البرز سرچشمه‌میگیرندکه فقطدرموقع سیلاب دارای

آب بوده انتهای آنها دشت کویر است ، در قسمت **بخش میامی** ، **رودخانه کال شور** که از زیر **پل ابریشم** میگذرد نیز قابل توجه است

سازمان شهرستان = شهرستان شاهرود از چهار بخش بنام **مرکزی**، **قلعه نو** ، **میامی**، **بیارجمند** تشکیل شده و خلاصه مشخصات آنها بشرح زیر است :

۱ ـ **بخش مرکزی**	دارای **۴۰**	آبادی	جمعیت در حدود	۱۶۵۰۰ نفر
۲ ـ «	« **قلعه نو** «	**۴۳** آبادی	« «	۲۲۰۰۰ «
۳ ـ «	**میامی** «	**۴۴** آبادی	« «	۲۳۰۰۰ «
٤ ـ «	**بیارجمند** «	**۴۰** آبادی	« «	۱۰۰۰۰ «

جمع قراء و قصبات شهرستان **۱۶۸** آبادی بزرگ و کوچك و چندین مزرعه وجمع سکنه آن باضافه سکنه شهر شاهرود درحدود **۸۹۵۰۰** نفر است .

محصولات ـ باوجود حاصلخیزی اراضی شهرستان بواسطه فقدان آب کافی محصول مهمی برداشت نمیشود ، ولی با توجه بموقعیت طبیعی آن شهرستان با سرمایه گذاری مهم میتوان سدهای بزرگ و قناتهای زیادی ایجاد نمود واز اراضی مستعد آن استفاده های شایان توجهی برد .

فعلا محصول منطقه عبارت است از : غلات ، حبوبات ، میوه‌جات . پنبه و تنباکو. در بخش **بیارجمند** ، انگور شاهرود بخوبی و فراوانی معروف است و قسمت عمده آن بطور تازه بتهران حمل میشود .

با اینکه شهرستان شاهرود مراتع زمستانی و تابستانی بسیار زیادی برای نگاهداری احشام و اغنام دارد معهذا آنطوریکه لازم است در دام داری آن اقدامی نشده‌است .

مهمترین صادرات **شاهرود** در درجه اول خشکبار ـ تنباکووانگور و سیب زمینی میباشد ضمناً غلات ، لبنیات و محصولات دیگر دامی نیز صادرمیشود .

از **معادن** مختلفه مس و ذغال سنگ، کرومیت در حدود **فرومد** ، **ابر** ، **ده‌ملا** وجود دارد که مورد استفاده است، چنانچه اکتشافات علمی معمول شود ممکن است کانهای ذیقیمتی در این شهرستان بدست آید .

راهها ـ راه شوسه **طهران** به **مشهد** تقریباً از وسط این شهرستان عبورمینماید، از شهرشاهرود راه شوسه **گرگان** منشعب میگردد ، بعلاوه بواسطه مسطح بودن اراضی در اکثر ایام سال به قصبه‌های **بیارجمند** . **فرومد**. **جاجرم** و برخی از قراء مهم اتومبیل میتوان برد، راه‌آهن **طهران** ـ **خراسان** نیز ازاین شهرستان عبور مینماید راه‌مذکور تا شاهرود موازی ودر جنوب شوسه است، پس از **شاهرود** از شمال شوسه و از بلوك **کلاته** عبور مینماید .

شهر شاهرود

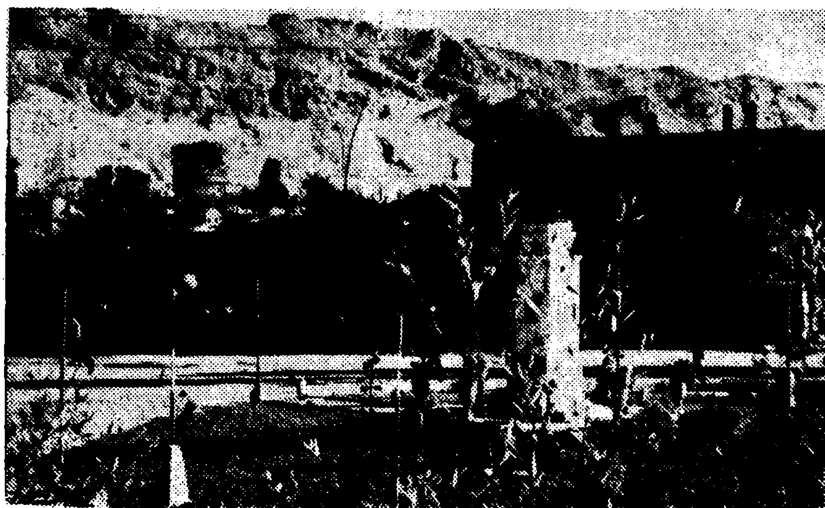
شهر شاهرود مرکز شهرستان در ۷۰ کیلومتری خاوری **دامغان** و ۳۶۰ کیلومتری باختر **سبزوار** سر راه شوسه طهران به‌خراسان واقع ، مختصات جغرافیائی مرکز شهر بشرح زیراست :

طول ٥٤ درجه ٥٨ دقیقه عرض ۳٦ درجه ۲٥ دقیقه ارتفاع ۱۳٦۰ متر وازطهران ۲۰۰ متر مرتفعتر است .

اختلاف ساعت **شاهرود** باطهران ١٤ دقیقه و ۱۰ ثانیه‌است، طهران ۱۲ و شاهرود ۱۲و ١٤ دقیقه ۱۰ ثانیه، این شهر در دامنه‌کوه‌کم ارتفاعی واقع ، هوای آن سردسیرسالم است ، آب شهر از دو رشته قنات مهم بنام **جلالی وسیل** تامین میگردد . اولین‌چاه این این قنوات در حدود شش کیلومتری شمال شاهرود در صحرای مشهور به **جلالی** است ، علاوه از آب مذکور از رودخانه **تاش و مجن** که مسیر آن در قسمت شمال خاوری شهر است استفاده مینمایند . مذهب عموم مردم شاهرود شیعه اثنی عشری است

شهر شاهرود در قسمت آب از بیشتر شهرهای کشور غنی‌تر است ، باغهای‌میوه‌جات مختلف، شهررا از هرسو محاصره نموده **قلمستانهای** قسمت علیای شهر بهترین تفرجگاه جوانان شهر محسوب میگردد .

ارتفاعات مسلط‌بشهر منظره خاصی بدان بخشیده‌است، طول شهردر حدود ۴ کیلومتر و درمرکز شهر **فلکه‌ای** وجود دارد . ازاین فلکه چهار خیابان تقریباً بچهار جهت فرعی منشعب میشود .



تصویر فلکهٔ شاهرود

خیابان شمال خاوری بخیابان **فردوس و مشهد** موسوم بطول سه کیلومتر به پل و دوراهی **مشهدوگرگان** منتهی میگردد .

خیابان جنوب باختری بخیابان **طهران** موسوم، بجاده‌**دامغان** منتهی‌میشود .

خیابان جنوب‌خاوری به‌ایستگاه‌**راه‌آهن** منتهی وبنام‌خیابان **ایستگاه**مشهوراست.

خیابان شمال باختری به قبرستان شهر منتهی و **بخیابان‌مزار** معروف است غیر از خیابانهای مذکور کوچه مستقیمی در این‌شهر وجودنداردو کوچه‌های آن روی‌اصول‌صحیحی بنا نشده است .

قلعه و محله‌های قدیمی شهر بنام **محله‌شبدری** ، **محله‌گلشن** ، **محله شریعت** ، **محله چهارسوق** ، **محله زیرعمارت** ، **محله بیدآباد** و **مزار** بین خیابان **مزار** وخیابان **طهران** واقع ومحله‌های **قلعه** و **مسجدجامع** بین‌خیابان **فردوس وخیابان مزار** واقعند .

محله مصلی و **بین‌النهرین** (بین دونهر **جلالی** و **اردیان**) بین **خیابان طهران** و **خیابان ایستگاه** واقع شده، قراء**قلعه‌نوروزخان** و **اردیان** درقسمت‌جنوب شهر متصل بشهر میباشند .

بازار سرپوشیده شهر موازی با **خیابان مزار** و عمودبر **خیابان فردوس** است . چهار خیابان‌مذکور مشجر می‌باشد،ودکاکین‌و مغازه‌های شهر درطرفین‌این‌خیابان‌ها و نزدیك بفلکه است . دراین شهر درحدود **۷۰۰** باب مغازه ودکان وجود دارد . جمعیت شهر **۱۸۷۱۵** نفر است

روشنائی شهر بوسیله مولدبرق شهرداری تأمین میشود .



تصویر ساختمان جمعیت شیروخورشید سرخ‌شاهرود

ایستگاه راه‌آهن‌دره کیلومتری انتهای‌خیابان‌ایستگاه است . محصول عمده‌شهرستان شاهرود. انگور وسیب زمینی و تنباکو و برگه زردآلومی‌باشد.

ادارات دولتی این شهر بیشتر درطرفین خیابان زیبای **فردوس** که درشمال شرقی شهر واقع است قرار گرفته‌اند

کارخانجات - شهرستان‌شاهرود درگذشته فقط دارای یك‌کارخانه **کبریت‌سازی** بود که در حال حاضر تعطیل است

ولی در سال ۱۳۳۷ شمسی در اثر مساعی **خانم توران تاج عضدی** شرکتی‌بنام **شرکت سهامی شکر** در تهران تأسیس‌گردید و ازهمان تاریخ نسبت به نصب کارخانه بزرگ قندسازی‌درشهرستان شاهرودواقدام لازم‌بعمل‌آمد. کارخانه‌مذکوردرسال ۱۳٤۱شمسی آماده بهره‌برداری‌گردید و از سال مذکور تاکنون مشغول تصفیه شکرو تهیه قند می‌باشد این‌کارخانه در ۷کیلومتری جنوب شرقی شهر شاهرود واقع‌استودرحال دارای **۵۵۰** نفر کارگر می‌باشد ظرفیت دستگاههای مخصوص تهیه شکر از چغندر این‌کارخانه روزانه در حدود ۷۵۰ تن و ظرفیت دستگاههای تصفیه شکر آن روزانه در حدود ۱٤۰ تن است . رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت فوق الذکر **خانم توران تاج عضدی** دختر **وثوق‌الدوله** وهمسرمرحوم**یدالله عضدی** وزیرراه کابینه قوام‌السلطنه و سفیرکبیر دولت ایران و فرزندشاهزاده نصرت‌الدوله**امیر اعظم**معروف می‌باشد، با تأسیس‌این کارخانه‌گشایش‌قابل‌توجهی‌در وضع اقتصادی شهرستان شاهرود نمودارگشته است

بغیرازکارخانه فوق‌الذکر چنددستگاه کارخانه‌کوچك برگه پاك‌کنی‌و برگه خشك کنی دراین شهرستان وجود داردکه بطور فصلی ودر موقع برداشت محصول زردآلومشغول کار میشوند.

تاریخچه فرهنك شاهرود

مرحوم **محمد حسن‌خان‌صنیع‌الدوله** درکتاب **مطلع الشمس** که در زمان **ناصر الدین شاه**قاجار(**۱۳۰۳ هجری‌قمری**) نوشته شده است از سه باب مدرسه‌بشرح زیرکه در شاهرود دایر بوده است نام میبرد :

۱ - **مدرسه محمد زمان‌خان‌قاجار** که درمیان قلعه شاهرودواقع است بطوریکه صنیع الدوله‌بیان نموده این مدرسه ۱۵ حجره داشته و محمد زمان خان مذکور موقوفه قلیلی برای مدرسه فوق‌الذکر در نظرگرفته بوده‌است

۲ - **مدرسه‌بید آباد**که **بهمت‌حاجی‌اسماعیل** پسر**حاجی‌ابراهیم‌شاهرودی** بناگردیده است مدرس این مدرسه **ملاآقاکوچك‌میقانی** بوده است

۳ - **مدرسه بازار** این مدرسه را **حاجی‌اسماعیل اعمی** از اهل باغ زندان در سال ۱۲۰٦ هجری ساخته است، مدرسه‌مذکور دارای ۱٤حجره طلبه‌نشین بوده و مدرس

آن **آقاخوندملاحسین** از اهل شاهرود و متولی آن **آقامیرزااسمعیل** ابن‌حاجی‌ملامحمد باقرابن‌حاجی‌ملاعلی‌اکبر مجتهد مرحوم بوده است

در مدارس مشروحه‌فوق اکثراً طلاب علوم‌دینیه به تحصیل اشتغال داشته وخواندن و نوشتن فارسی وصرف و نحو زبان‌عربی‌را مطابق رسوم متد اول آنزمان از اساتید فن میآموختند .

وضع تحصیل بهمین ترتیب در شاهرود ادامه داشت تا اینکه درسال ۱۲۹۲ هجری شمسی بسعی **شاهزاده نصرت‌الله‌خان امیر اعظم** حاکم‌معروف‌ایالت‌قومس‌یکباب‌مدرسه‌بنام **مدرسه مجانی اعظمیه** تأسیس و افتتاح گردید این مدرسه چهارکلاسه بود و تعداد شاگردان آن نیز چهل‌نفر بودند

در این مدرسه بشاگردان شام ونهار ولباس نیز داده‌میشد، دانش‌آموزانی‌که از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدندگواهی‌نامه رسمی دریافت‌میداشتند و تحصیلات آنان‌معادل سیکل اول متوسطه حالیه بود .

دردبستان‌مذکورکارگاه‌هائی موجودبودکه‌استادانی‌مجرب در ساعاتی معین شاگردان را بکارهای دستی آشنا نموده و تعلیم میدادند ، از جمله **کارگاه نساجی** تحت نظر **جعفرخان** وکارگاه عبا بافی تحت نظر**استاد ابوالقاسم نائینی**، منسوجات‌کارگاههای مذکور دربازار شهر بقیمت خوب فروش‌میرفت

(مدرسه فوق‌الذکر بعد از ۱۶ سال فعالیت علمی‌تعطیل گردید)

در همان‌زمان‌درسال **۱۲۹۶** شمسی بهمت مرحوم **آیت‌الله شیخ‌احمدشاهرودی** و جمعی از اولیاء اطفال در شاهرود مدرسه دیگری بنام **مدرسه سعادت احمدی** تأسیس گردید، مدرسه‌مذکوردارای ۶ کلاس‌بود وتحت‌نظر مرحوم**میرزا عبداله خان‌گلسرخی** رئیس اداره تحدید تریاك اداره میشد .

درسال**۱۲۹۷** هجری شمسی مدرسهٔ دیگری بهمت آقای**نصرتی**بنام**مدرسه‌نصرتیه** یا **علویه** تأسیس‌گردید تعداد شاگردان این‌مدرسه۲۰ نفر بودند .

درهمان زمان مدرسه دخترانه ای بنام **مدرسه دخترانه اشرفیه** تحت نظر **میرزا علیرضای‌کرمانی و بانو** تأسیس‌گردید .

ضمناً درسال**۱۲۹۳** شمسی‌تجار شاهرود باهتمام وراهنمائی مرحوم**حاج‌محمدحسن اخیانی** در چندحجره فوقانی کاروانسرای معروف **طومانیانس** مدرسه‌ای دایرکردندکه فقط دوکلاس داشت .

این‌مدرسه تحت‌نظر**سیدعباس‌تبادکانی**اداره‌میشدوقرائت‌قرآن باتجویداستادانه‌ای تدریس میگردید .

(**مرحوم منتخب‌السادات جندقی** و فرزند ایشان **استادحبیب یغمائی** مدیر **مجله‌یغماو** شاعر معاصر نیز چندی در این مدرسه بتدریس دانش‌آموزان‌اشتغال‌داشته‌اند)

مدرسه مذکور تاسال **۱۲۹۸**شمسی دائر بود، بعداً منحل گردید۱

ضمناً استاد**حبیب‌یغمائی** مدتی در**مدرسه‌اعظمیه** شاهرودنیز بتدریس دانش‌آموزان مشغول بوده‌اند .

بطور کلی وضع تحصیل در شهرستان‌شاهرود بطور اختصاصی و بنحو مذکور در فوق ادامه‌داشت، تا اینکه**عصر نوین‌پهلوی** آغاز گردید و در این شهرستان نیزمانند سایر شهرستانهای ایران نسبت به افتتاح دبستانها و دبیرستانهای پسرانه و دخترانه‌متعدداقدامات سریعی بعمل‌آمد وگامهای مفیدی در راه‌بسط فرهنگ برداشته شد، بطوریکه در حال حاضر **۱۲باب** دبستان پسرانه و **۸ باب** دبستان دخترانه و **سه باب** دبیرستان پسرانه و **دوباب** دبیرستان دخترانه **درشهرستان شاهرود** دایر میباشد.

تعداد نوآموزان پسر در دبستانها **۲۶۳۷** نفر و دختران **۲۱۳۲** نفر است تعداد دانش‌آموزان دردبیرستانهای پسران **۱۱۲۴** نفرودبیرستانهای دختران **۴۶۸**نفرمی باشد.

دبستانهای بخشها و دهکده‌های تابعه **شاهرود** بشرح زیراست ،

بخش پشت‌بسطام	**۲۲**باب	نوآموزان**۱۹۴۰** نفر
حومه شهر	**۱۸**باب	نوآموزان **۹۹۸** نفر
بخش میامی	**۲۹**باب	نوآموزان**۱۶۰۶** نفر
بخش بیارجمند	**۷** باب	نوآموزان**۵۸۷** نفر

بطور کلی تعداد نوآموزان دبستانهای **شهرستان‌شاهرود** و بخشهای تابعه **۹۹۰۰** نفرمیباشند وتعداد**۳۶۵نفر** آموزگار و**۵۶**نفر دبیر در آموزشگاههای متعدد این شهرستان مشغول انجام وظیفه تدریس میباشند . رئیس فرهنگ این شهرستان در حال حاضر **آقای شهابلو** است .

بخش مرکزی شاهرود

بخش‌مرکزی‌شاهرود از دو دهستان بنام **زیراستاق وطرود** تشکیل شده است دهستان زیراستاق تاشعاع **۳۰**کیلومتری‌شاهرود و دهستان طرود درحدود **۱۵۰**کیلومتری جنوب‌باختری شاهرودواقع. جمع‌قراء‌بخش**۴۰**آبادی‌بزرك‌وکوچك‌وچندین مزرعه‌وجمعیت آن درحدود**۱۶۵۰۰**نفراست .

دهستان زیراستاق زیراستاق‌نام‌یکی‌ازدهستانهای بخش‌مرکزی‌شهرستان **شاهرود** است ، این‌دهستان‌قسمت‌جنوب و جنوب‌باختری شاهرودوطرفین **شوسه‌وراه‌آهن**شاهرود **بدامغان** درجلگه واقع،هوای‌آنجا سردسیرمعتدل ــ آب‌کلیه‌قراء‌آن‌ازقنوات،محصول‌عمده‌آن‌غلات، میوه‌جات وصیفی است.این

۱ــ در تنظیم‌تاریخچه فرهنگ شاهروداز مقاله آقای محمد علی شفیعی رئیس کتابخانه فرهنگ شاهرود درج درسالنامهٔ فرهنگ‌آن‌شهرستان نیز استفاده شده‌است .

دهستان از ۳۲ آبادی بزرك و كوچك تشكيل، جمعيت آن درحدود ۱۳ هزار نفر وقراءمهم بشرح زیراست :

دزج ـ باغ زندان ـ ده‌ملا ـ رویان ـ بدشت .

دزج ده مهمیست از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۸ك جنوب خاوری شاهرود ۳ك ایستگاه راه‌آهن شاهرود، جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۱۸۰۰ شیعه فارسی آب از قنات و شاهرود و رویان محصول : غلات ، بن‌شن ـ پنبه ، انگورومیوه‌جات‌دیگر ـ راه مالرو واززیرپل‌راه‌آهن‌راه فرعی، ودبستان‌دارد.

بدشت ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۷ك خاورشاهرود ـ يك كيلومتری‌جنوب‌شوسه‌شاهرود بسبزوار . دشت . معتدل . سکنه ۸۷۰ نفر شیعه ـ فارسی . آب‌ازقنات و رودخانه شاهرود، محصولات . غلات . پنبه ، انواع‌میوه‌جات‌وصیفی‌شغل : زراعت ـ راه‌فرعی ـ فرودگاه طیاره‌نزدیك‌آبادیست ، دبستان‌دارد.

باغ زندان ده ازدهستان **زیراستاق** بخش‌مرکزی شاهرود ۲ك خاورشاهرود و شوسه ـ جلگه ـ معتدل ،سکنه ۱۷۰۰ نفر شیعه ـ فارسی ـ آب ازقنات‌وشاهرود محصول . غلات، پنبه، انواع‌میوه‌جات ، شغل‌زراعت وگله‌داری‌مختصر ، راه‌فرعی بشاهرود ودبستان‌دارد.

ده‌ملا ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش‌مرکزی شهرستان شاهرود ۲۴ك جنوب باختری شاهرود ۲ك‌جنوب شوسه شاهرود **بدامغان** ـ جلگه معتدل ـ سکنه ۱۷۵۰ نفر شیعه ـ فارسی، آب ازقنات وشاهرود ـ محصول ـ غلات ، بن‌شن ، پنبه ، انواع میوه‌جات و صیفی شغل . زراعت ـ راه شوسه دبستان‌دارد .

بنای **کاروانسرای‌شاه‌عباسی** آن‌قدیمیست دوقهوه‌خانه سرراه شوسه‌دارد.

مغان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۶ك جنوب باختری شاهرود وشوسه ـ جلگه معتدل‌سکنه ۴۰۰ نفرشیعه ـ فارسی، آب‌ازقنات‌محصول : غلات، پنبه، میوه‌جات ـ صیفی ـ شغل. زراعت ـ راه‌فرعی‌دارد .

اردیان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۵ك جنوب‌باختری شاهرود ۳ك‌جنوب شوسه‌شاهرود **بدامغان** ، دشت ـ معتدل ـ سکنه ۲۱۰ شیعه ـ فارسی. آب از قنات ـ محصول . غلات ، پنبه ، انواع میوه‌جات ،خربزه‌وهندوانه، خیار، شغل : زراعت ـ راه‌مالرو .

راهنجان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شاهرود ۲۵ك جنوب باختری شاهرود - ٤ك جنوب - شوسه شاهرود **بدامغان** - دشت - معتدل - سکنه **۵۵۰** - شیعه - فارسی آب از قنات . محصول : غلات ،پنبه، میوه‌جات و صیفی.شغل . زراعت . گله‌داری - ازطریق **ده‌ملا** بسختی‌اتومبیل میتوان‌برد .

خوریان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۱۵ ك جنوب باختری‌شاهرود ۲ك جنوب‌شوسه شاهرود به **دامغان**- جلگه معتدل - سکنه **۴۸۰**نفر شیعه - فارسی آب ازقنات محصول . غلات. پنبه ، میوه‌جات ، صیفی، شغل . زراعت و گله‌داری ، راه فرعی بشوسه‌دارد.

قلعه‌نوروزخان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۳ك جنوب باختری شاهرود ۲ك شوسه **دامغان**. جلگه. معتدل .سکنه **۱۰۰** - شیعه - فارسی‌آب‌از شاهرود . محصول. غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، صیفی راه‌اتومبیل‌رو .

اسامی دیگر دهکده‌های**دهستان‌زیراستاق**شاهرودبشرح‌زیراست:

رویان - اسدآباد - تال - جعفرآباد - حسین‌آباد ساغری - خیرآباد - زردابیه - سعدآباد - صالح‌آباد - علی‌آبادحاجی‌تقی‌خان - فرح‌آباد - قلعه حاجی - قلعه‌ده‌ملا -قلعه‌شوکت‌نظام-قلعه‌نوخالصه - کلاه‌آباد - کلاته‌خان مهمان‌دویه - یونس‌آباد .

دهستان طرود

طرود نام‌دهستانیست ازبخش مرکزی شهرستان **شاهرود**

این دهستان تقریباًدر **۱۵۰** کیلومتری جنوب‌باختری **شاهرود** و**۱۰۰**کیلومتری جنوب خاوری**دامغان** درحاشیه دشت‌کویر واقع‌شده،هوای‌آن زمستان‌معتدل وتابستان‌گرم است آب قراء آن‌ازقنوات‌تأمین‌میشود . محصول‌عمده‌آن‌ارزن ، جو،ذرت،شلغم، ومختصر گندم‌وصیفی‌است .

قصبه طرود در روز **۲۳** بهمن‌ماه **۱۳۳۱** شمسی در اثر زلزله ویران‌گردید. دراین جریان‌درحدود**ده‌هزارنفر** تلف‌شدندو بهمین‌علت یك‌کیلومتر بالاتر از محل سابق ساختمانهای نوساز آجری توسط شیرو خورشیدسرخ‌بناگردید وبهمان‌نام **طرود**خوانده شد.

این‌دهستان از **۸** آبادی و چندین مزرعه تشکیل‌شده جمعیت‌آن در حدود **۳۵۰۰** نفراست .

مرکزدهستان**قریه‌طرود**میباشد،قراء مهم‌آن‌عبارتنداز**بیدستان وسطوه**راه بدهستان مالرو میباشد،

طرود قصبه ، مرکز **دهستان طرود** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۱۰۲ کیلومتری جنوب شاهرود ، دشت کویر ، تابستان گرم ، زمستان معتدل سکنه در حدود ۲۰۰۰ نفر ، زبان فارسی . مذهب اسلام شیعه اثنی عشری .

آب از قنات مهم کمی لب‌شور ، محصول : جو ، ارزن ، مختصر گندم ، پنبه ، شلغم ، خربزه ، هندوانه ، شغل : زراعت و گله‌داری ، راه مالرو ـ مزارع **چشمه‌سفید ـ تنگ قلی ـ مهابیا ـ سعدا ـ شش بالا وسط وپائین ـ صحن ـ گرگاب ـ انجیرود ـ مرزه ـ دله ـ چاه‌موش (مسی) درویش ـ سالاران ـ علیخان ـ قنوره ـ اورگاه ـ بجارآباد ـ دره‌دائی** جزء قصبه **طرود** است . دبستان دارد.

اسامی دیگر واحه‌ها ودهکده‌های **دهستان طرود** بشرح زیراست:

بیدستان ـ حسین آباد ـ حسینیان ـ رشم ـ سطوه ـ کوه‌زر ـ معلمان

بخش قلعه نوخرقان

قلعه نوخرقان نام یکی از **بخشهای** چهارگانه شهرستان **شاهرود** است.

حدود بخش بشرح زیراست:

ازشمال بخط‌الرأس اصلی سلسله **جبال البرز** از خاور به **بخش میامی** ، ازجنوب وباختر به **بخش مرکزی** ، این بخش ازیك **دهستان** بنام **پشت بسطام** تشکیل شده‌تعداد قراء آن **۴۱** آبادی بزرك و کوچك و جمعیت آن درحدود **۲۲ هزار** نفر ومرکز بخش **قصبه قلعه‌نوخرقان** است.

قلعه نوخرقان

قصبه مرکز بخش **قلعه نوخرقان پشت بسطام** شهرستان شاهرود است، این قصبه در **۲۴** کیلومتری شمال خاوری شاهرود و **۴** کیلومتری باختر شوسه شاهرود **بگرگان** واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ۵۵ درجه و ۵ دقیقه عرض ۳۶ درجه ۷ دقیقه ۱۵ ثانیه جمعیت آن در حدود سه **هزار** نفر ، زبان فارسی ، مذهب مسلمان شیعه ، آب از قنات ورود خانه **قطری** محصول : غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، لبنیات ، شغل: زراعت و گله داری راه فرعی از شوسه‌دارد، از ادارات دولتی ، بخشداری ، دسته‌نگهبانی ، فرهنك ، شعبه تلفن ودبستان دارد، این قصبه محل تولد ومدفن **شیخ ابوالحسن خرقانی** است.

پشت بسطام

نام یکی از دهستانهای **بخش قلعه‌نو** شهرستان **شاهرود** است.

این دهستان درقسمت شمال خاوری **شاهرود** واقع. راه شوسه **شاهرود بگرگان**

تقریبا از وسط این دهستان‌میگذرد . قسمت عمده قراء دهستان طرفین شوسه واقع، برخی از قراءکوهستانی آن در دره‌های سلسله جبال البرز که درشمال دهستان استواقع‌شده‌اند. هوای قراء کوهستانی آن مانند **ابر- ابرسج- مجن**سردسیر وقراء جلگه آن معتدل‌است. آب قراء جلگه ازقنوات و قراء کوهستانی ازچشمه‌سار تأمین. محصول‌عمده دهستان، غلات حبوبات ، میوه‌جات، ولبنیات است،

این دهستان از**۳۶**آبادی بزرك وكوچك تشكیل‌شده ، جمعیت آن درحدود**۲۲**هزار نفراست .

مرکز دهستان،قصبه بسطام ومرکز بخش، **قصبه‌قلعه‌نو**مشهور به**قلعه نوخرقان** میباشد، قراءمهم‌عبارتنداز**بسطام- مجن-میغان-ابر-ابرسج-گرمن**.

بسطام

قصبه مرکز دهستان **پشت‌بسطام** بخش قلعه نو شهرستان **شاهرود**، این‌قصبه در ۶ کیلومتری شمال شرق شاهرود و**۱۸** کیلومتری جنوب **قلعه نو** سر راه شوسه شاهرود **بگرگان** واقع ، وازقراء بسیارقدیمی کشوراست که درگذشته اهمیت بسیار داشته و در فتنه مغول ویران شده‌است، از آثار قدیم بنای‌مدفن **بایزیدبسطامی** وبقعه **امامزاده‌محمد** و چند ساختمان و برج مربوط بقرون **پنج‌وشش‌وهفتم** هجری از **سلجوقیان** باقی است که شرح آن درفصل بناهای تاریخی‌این تالیف خواهدآمد. فعلا درحدود **چهار هزار** سکنه دارد .



دورنمای‌قریهٔ بسطام

زبان مادری سکنه فارسی ، مذهب مسلمان شیعه‌است،آب قصبه از قنات وچشمه‌تامین میشود و محصول عمده آن غلات، حبوبات ، میوه‌جات، لبنیات ، است . شعبه کلانتری - دفترپست- دبستان‌دارد.

مجن قصبه جزء دهستان **پشت‌بسطام** بخش قلعه نو شهرستان شاهرود ، ۴۲ك باختر قلعه‌نو ــ کوهستانی سردسیر، خوش‌آب و هوا، سکنه ۳۴۰۰ نفر شیعه ــ فارسی ــ آب ازقنات وچشمه‌سار ــ محصول : غلات، بن‌شن ــ میوه‌جات ــ لبنیات ــ شغل: زراعت‌وگله داری ومکاری ــ راه‌مالرو ــ پاسگاه نگهبانی ــ دبستان‌دارد، تابستان ازحدود **گرگان** برای استفاده از هوای ییلاقی وتعلیف احشام عده‌ای باین دهستان میآیند.

قهج بالا ده از دهستان **پشت‌بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود ۱۰ کیلو متری جنوب‌خاوری **قلعه نو** ــ ۲ کیلومتری خاور شوسه شاهرود **بگرگان** ــ جلگه ــ معتدل سکنه ۶۵۰ ــ شیعه ــ فارسی آب از قنات ــ محصول: غلات ــ بن‌شن ــ لبنیات ــ شغل: زراعت‌وگله‌داری ــ راه‌فرعی بشوسه‌دارد.

میغان ده بزرگی است از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان **شاهرود** . ۶ك جنوب قلعه‌نو ـ ۶ ك شوسه شاهرود . جلگه معتدل ، سکنه ۲۱۰۰ نفر. شیعه .فارسی ،آب از قنات و چشمه سار محصول ، غلات ، بن‌شن ، لبنیات . شغل ، زراعت وگله‌داری ، مکاری ، راه‌فرعی‌دارد .

ابر ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود ۸ کیلو متری شمال قلعه نو ٦ ك باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه ۱۱۵۰ ، شیعه فارسی ، ترکی.آب از قنات و چشمه سار . محصول ، غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، لبنیات . شغل ، زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه : دبستان و معدن **ذغال سنك** دارد که استخراج میشود .

ابرسج ده از دهستان **پشت‌بسطام** ، بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود ۱۸ ك باختر قلعه نو ، ۲۰ك باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی، سردسیر، سکنه ۱۱۳۰ نفر، شیعه، فارسی‌آب‌ازچشمه‌سار وقنات، محصول، غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات . شغل . زراعت ، گله داری ، مکاری ، راه مالرو . درکوههای‌آن شکار بسیار وجود دارد .

گرمن ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۲ك جنوب قلعه نو . ۳ ك شوسه شاهرود به **گرگان** ــ جلگه ، معتدل ، سکنه ۹۰۰ ، شیعه ، فارسی آب از قنات . محصول:غلات بن‌شن ، لبنیات. شغل : زراعت وگله‌داری ، مکاری، راه فرعی‌دارد .

قلعه آقاعبدالله ده از دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود ۴ ك جنوب **قلعه‌نو** ، ۲ك شوسه شاهرود **بگرگان** . جلگه ، معتدل ، سکنه ۵۰۰ شیعه ، فارسی . آب از قنات محصول ، غلات ، بن‌شن تنباکو ، بادام ـ شغل ، زراعت وگله‌داری ، راه‌فرعی بشوسه‌دارد .

میان آباد ده جزء دهستان **پشت بسطام** قلعه نو شهرستان شاهرود ۱۶ ك جنوب خاوری **قلعه نو ۳ ك** شوسه شاهرود **بکرگان** ، جلگه ، معتدل سکنه ۱۵۱ نفرشیعه ،فارسی آب ازقنات محصول ، غلات، بن‌شن ، پنبه ، لبنیات ، شغل ، زراعت وگله‌داری ، راه فرعی‌دارد . مزارع **گل گنبد، زرگل** ، **سفیدان** ، **غاغستان** جزء این ده‌است .

چهارطاق ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۶ ك جنوب قلعه‌نو ۲ ك باختر شوسه شاهرود بکرگان دشت ، معتدل ، سکنه ۴۶۰ . شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول ، غلات، بن‌شن میوه جات ، لبنیات . شغل ، زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه دارد ، این ده از دو محل بالا و پائین تشکیل شده ، یکی به **چهارطاق سیدآباد** مشهور، سکنه‌آن در حدود ۲۸۰ نفر ، دیگری به **چهار طاق آقا بزرگ** معروف و سکنه آن ۴۳۰ نفراست .

نگارمن ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان **شاهرود** **۲۴ ك** جنوب باختری قلعه‌نو **۱۹ ك** شوسه شاهرود ــ کوهستانی ، سردسیر ، سکنه ۱۹۰ نفرشیعه. فارسی. آب از چشمسار،محصول غلات ، بن شن ، لبنیـات ، شغل ، زراعت و گله داری ، راه مال رو و اتومبیـل نیز میتوان برد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان **پشت بسطام** از **بخش قلعه نوخرقان** شاهرود بشرح زیراست:

امیریه، اعظم‌آباد ، پرو ، تقی آباد ، حسین آباد ، دولت آبـاد ، دهنه کلات ، ده خیر ، زرگر، شریف آباد ، علی کاهی ، علی آباد ، قطری ، قلعه عبدالله ، قهج پائین ، قلعه‌محمد آقا ، قلعه میرزا محمد علی ، قاسم آباد اسماعیل خان ، قاسم آباد خانلر ، قاسم آباد میرهاشم ، قادر آباد ، نمدمال ، کلامو ، گنده پلی ، گـرجی گرگان ، مجید آباد.

بخش میامی

میامی نام یکی‌از**بخشهای‌چهارگانه**شهرستان **شاهرود**است،این بخش درخاور شهرستان واقع، قسمت شمالی آن کوهستانی وقسمت‌جنوب‌آن دشت‌است. بهمین‌نسبت هوای قسمت مرتفع بخش سردوقسمت جنوبی‌معتدل میباشد.

راه شوسه**شاهرود‌به‌مشهد** از وسط این‌بخش عبورمینماید، مرکز‌بخش**قصبه‌میامی** واقع در ۶۰ کیلومتری خاور شاهرود سرراه‌شوسه‌است.

این‌بخش از **سه‌دهستان: مرکزی ــ فرومد ــ نردین** تشکیل میگردد. دهستان **نردین** درقسمت شمال **وفرومد** درشمال خاور وقسمت **مرکزی** حوالی**میامی** واقع است.

جمع‌قراء بخش **۴۴** آبادی بزرك وکوچك و جمعیت‌آن درحدود **۲۳** هزارنفراست.

دهستان مرکزی از ٤ بلوك بنام بلوك **کلاته - اربعه- سرحدات-مرکزی** تشکیل شده .

کلاته درقسمت شمال خاوری **میامی** واقع ودارای **۱۳** آبادی است. **اربعه** ازچهار آبادی تشکیل شده و در شمال باختری **میامی** واقعست ، **سرحدات** در جنوب باختری **میامی** واقع شده دارای **۵** آبادی است .جمع قراء دهستان مرکزی **۲۵** آبادی وجمعیت آن درحدود **۱۲** هزار نفر قراء مهم آن بشرح زیراست:

در بلوك کلاته **- ری‌آباد- کوهان- بکران - ابراهیم‌آباد** - دربلوك اربعه **کلاته‌خیج- خیج- مزج- جیلان** - در بلوك سرحدات **- جودانه- اسرائیل - محمدآباد - ارمیان** در قسمت مرکزی **میامی**.

میامی

قصبه مرکز بخش میامی شهرستان **شاهرود** مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول ۵۵ درجه ۴۰ دقیقه، عرض ۳٦درجه ۲۵ دقیقه.

این قصبه در۹۰ کیلومتری خاور شاهرود سرراه شوسه شاهرود **بمشهد** واقع هوای آن معتدل‌است.

قصبه دارای **دوهزارنفر** سکنه است ، زبان فارسی- مذهب مسلمان شیعه - در این قصبه‌در حدود **۲۰** باب دکان دوگاراژ پنج **کاروانسرا** وجود دارد، ازادارات‌دولتی‌بخشداری آمار، فرهنگ ، بهداری وپاسگاه ژاندارمری دارد. آب این قصبه ازیك رشته‌قنات،محصول آن غلات ومیوه‌جات است،صنایع دستی زنان بافتن‌کرباس و قدیفه‌است. دبستان دارد . **کاروانسرای شاه عباسی** آنجا ازآثار قدیمه میباشد .

چون شرح مختصات جغرافیائی **میامی** در اینجا بیان شد، بی مناسبت نمیدانند واقعه بسیار شیرین ادبی راکه دراین قصبه اتفاق افتاده و نقل آن خالی از لطف نیست بازگو نماید .

گویند **ابوالحسن میرزاحیرت،(شیخ‌الرئیس)** درحین مسافرت از راه **مشهد** به **طهران** در موقع عبور ازقصبه **میامی** در دشت باصفائی خارج از دهکده مذکور بزمی میآراید وطبق عادت معمول شاعرانه باتفاق همراهان خود به باده گساری‌میپردازد.

اتفاقاً درقصبه **میامی** زاهدی اقامت داشته‌که به شیخ الرئیس ارادت میورزیده است چون‌ازآمدن **شیخ‌الرئیس** مطلع‌میشود نامه‌ای توسط یکی‌ازمریدان خودبرای او مینویسدو بعدازبیان‌تعارفات‌معمولی‌تقاضای‌وقت‌ملاقات‌برای‌عرض‌ارادت‌ازحضور **شیخ‌الرئیس** مینماید.

وقتیکه قاصد نامه شیخ وزاهد ده را به‌حیرت میدهد نامبرده بعداز قرائت‌نامه‌مذکور ارتجالا رباعی ذیل‌را سروده ودرجواب‌نامه شیخ برایش میفرستد :

تا خیمه بصحرای میامی زده‌ایم **با بربط ونی‌رطل پیاپی‌زده‌ایم**

ای‌شیخ مده‌زحمت‌خود،خجلت‌ما **در خیمه ما میا، میا،می‌زده‌ایم**

وقتیکه **شیخ دهکده** رباعی‌فوق رامیخواندازملاقات با **ابوالحسن‌میرزاحیرت** خودداری می‌نماید و شاعر نیزباخیال راحت بمسافرت خود ادامه میدهد.

مزج

ده جزء **بلوك اربعه** . دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ۳۴ك شمال باختری میامی ۲۱ك شمال شوسه شاهرود به **سبزوار** ـ جلگه‌معتدل ـ سکنه ۱۱۵۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی آب ازقنات محصول: غلات ، پنبه ، بادام، انگور ، شغل. زراعت و گله داری ، کرباس بافی ـ راه‌مالرو دبستان دارد.

خیج

ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود ٤۲ ك شمال باختری **میامی** ۲۰ك شمال **راه‌آهن‌خراسان** کوهستانی ـ سرد سیر ـ سکنه ۱۱٦۰ نفر ـ شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول: غلات ، انگور، لبنیات ، شغل: زراعت، کرباس‌بافی ـ راه‌مالرو.

ارمیان

ده جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش‌میامی**شهرستان شاهرود۲۳ك جنوب باختری‌میامی ـ ۹ك جنوب‌شوسه **شاهرود** به **خراسان**ـ کوهستانی ـ معتدل ـ سکنه ۴۵۰ ـ شیعه، فارسی، آب‌از قنات و از آب **اسرائیل** ـ محصول،غلات، میوه جات ، شغل : زراعت وگله داری، کرباس بافی، راه مالرو.

کلاته خیج

قصبهجزء **بلوك اربعه**دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود ۴۰ ك شمال باختری میامی ۱۸ ك راه آهن خراسان، کوهستانی، معتدل، سکنه ۲۹۰۰، شیعه، فارسی،آب از قنات مهم محصول:غلات، میوه جات، لبنیات، شغل: زراعت وگله‌داری،کرباس بافی، دبستان و راه فرعی دارد .

کوهان

ده جزء **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود، ۲۵ك شمال‌خاوری میامی ۲ك شمال**راه‌آهن خراسان** جلگه، معتدل، سکنه۹۵۰ شیعه، فارسی، قنات، محصول : غلات ، لبنیات، شغل: زراعت،کرباس بافی، راه مالرو.

جیلان

ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. ۲۸ك شمال باختری **میامی** ۱۴ك شمال **راه آهن** ، جلگه،معتدل، سکنه۸۹۰شیعه،فارسی، آب‌ازقنات‌کهن شورمحصول: غلات، میوه‌جات،پنبه، لبنیات، شغل: زراعت،گله داری،کرباس بافی، راه مالرو**مزرعه سروخی** که ۱۰ نفر سکنه دارد جزء این ده میباشد.

محمدآباد

ده ازبلوك **سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود ۱۲ ك جنوب باختری میامی ۴ك جنوب شوسه **شاهرود** به **خراسان**، کوهستانی .معتدل. سکنه ۵۷۰ .شیعه،فارسی، آب‌از قنات، محصول، غلات،میوه‌جات، بن شن، لبنیات. شغل: زراعت وگله‌داری .کرباس بافی راه مالرو

اسرائیل ده **ازبلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. **۱۸** کیلومترجنوب باختری میامی **۶** کیلومترجنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی. معتدل. سکنه **۴۷۰** شیعه.فارسی .آب‌ازقنات مهم. محصول،غلات. میوه‌جات . شغل زراعت. گله‌داری. کرباس‌بافی. راه مالرو

جودانه ده‌جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** . **۱۳ك** جنوب باختر**میامی ۴ك** جنوب‌شوسه **شاهرود** به **سبزوار** جلگه. معتدل. سکنه **۵۵۰**. شیعه، فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه‌جات، لبنیات. شغل. زراعت .گله‌داری. کرباس بافی، راه مالرو.

ری‌آباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود**۴۱ك** شمال خاوری **میامی ۱۲ك** شمال**راه‌آهن‌خراسان** کوهستانی. معتدل. سکنه**۷۵۰** نفرشیعه. فارسی. آب‌ازقنات. محصول: غلات. میوه‌جات. لبنیات. شغل: زراعت‌وگله داری. کرباس بافی. راه مالرو. دبستان‌دارد.

کردآباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۳۰ك** شمال خاوری **میامی ۸ك** سر **راه‌آهن خراسان** جلگه.معتدل. سکنه**۴۰۰**. شیعه. فارسی. آب از قنات. آب شور. محصول: غلات. لبنیات. شغل.زراعت. کرباس بافی.

کلاته اسد ده از **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۸ك** جنوب باختری **میامی ۳ك** جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی.معتدل.سکنه**۳۲۰**. شیعه، فارسی، آب ازقنات محصول، غلات. انگور. لبنیات. شغل. زراعت‌وگله داری. کرباس بافی. راه مالرو.

زیدر نام مزرعه‌ایست از دهستان‌مرکزی **بخش میامی** شهرستان‌شاهرود **۱۲** کیلومتری خاور **میامی** سر راه شوسه **شاهرود بمشهد**. راه فرعی **دهستان بیارجمند** ازشوسه **خراسان** ازاین مزرعه‌منشعب میگردد و سکنه‌آن درحدوده‌پانزده نفر است .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش میامی** بشرح زیراست :

ابراهیم‌آباد، کلاته‌چنگ، میان دشت، مسیح آباد، اصغرآباد، استخرو، بکران، پویه، جهان‌آباد، حسین‌آباد، سقا آباد ، شریف آباد، کلاته مغری، هونستان .

دهستان فرومد

فرومد نام یکی از دهستانهای **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** است، این‌دهستان در قسمت‌شمال‌خاوری **میامی** درمنطقه‌کوهستانی واقع،هوای‌آن معتدل، آب‌ازقنوات محصول عمده غلات. میوه و لبنیات است،مرکز دهستان **قصبه فرومد** میباشد.

این دهستان از ۲۶ آبادی تشکیل شده جمعیت آن درحدود **۶هزار** نفر وقراء مهم آن بشرح زیراست :

فیروزآباد. عباس آباد ، استربند .

معادن مس .ذغال‌سنك. نفت. کرومیت. در ارتفاعات این دهستان مشاهده شده فعلا مس وکرومیت آن استخراج میگردد.

فرومد **قصبه** مرکز **دهستان فرومد** ازبخش**میامی**شهرستان **شاهرود** **۱۰۵** کیلومتری‌شمال خاوری**میامی ۲۲ك** شمال باختری**داورزن** که سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع است و**۹۳**کیلومتری **عباس‌آباد**، راه نیمه شوسه **بعباس‌آباد** دارد .

جلگه.معتدل. سکنه **۳۹۰۰**نفر. زبان فارسی. منهب.مسلمان شیعه .آب از سه رشته قنات. محصول. غلات ومیوه.شغل مردان زراعت و گله‌داری. صنایع دستی زنان کرباس‌بافی دبستان دارد . این قصبه درزمانهای قدیم بسیار آباد و پر جمعیت بوده و در حمله مغول ویران شده است.

ازآثار قدیمی‌یکی**مقبره‌ابن یمین** ودیگری **مسجدجامع**است‌که در **قرن چهارم** هجری بنا گردیده وکاشیهای بسیار زیبائی دارد . شرح ساختمان آثار فوق‌الذکر در فصل بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد.

عباس‌آباد ده جزء **دهستان** فرومد بخش **میامی** شهرستان **شاهرود ۷۲** کیلو متری خاور **میامی**. سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. دامنه. معتدل. سکنه **۷۵۰** نفر.شیعه.فارسی، آب از قنات‌محصول: غلات. میوه‌جات، درحوالی این‌آبادی **معدن مس** وجود دارد، کارخانه ذوب مس و برق. شعبه نفت. پاسگاه نگهبانی، دبستان‌دارد.

بنای **کاروانسرای معروف‌به شاه‌عباسی** آن قدیمی است.اهالی‌این‌دهکده‌ظروف سنگی‌ازقبیل‌دیزی‌وتسبیح وغیره بسیارهنرمندانه تهیه نموده وسرراه شوسه بفروش میرسانند

استربند ده جزء **دهستان فرومد** بخش **میامی** شهرستان **شاهرود** ۹۶ك شمال‌خاوری **میامی**، ۱۰ ك جنوب باختری **فرومد** ۱۴ کیلومتری شمال شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. کوهستانی.معتدل. سکنه **۷۰۰** نفرشیعه فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه جات. لبنیات. شغل: زراعت‌وگله‌داری راه مالرو .

اسامی دیگر دهکده‌های**دهستان‌فرومد**بشرح زیر است:

فیروزآباد بالا، فیروزآباد پائین، کلاته سادات، کلاته ملا، مسیح‌آباد، عیش‌آباد، حسین‌آباد، قلعه صدرآباد، الهاك،

دهستان نردین

نردین نام یکی از **دهستانهای بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ، این دهستان در قسمت شمال ونقاط مرتفع سلسله جبال البرز واقع، هوای آن سرد سیر- تابستان معتدل ییلاقی، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی، محصول‌عمده آن غلات، بن‌شن ، لبنیات ومیوه‌جات جنگلی‌است- تابستان برخی ازساکنین شهرستان **گنبد**بطور موقت دراین دهستان میآیند.
راه بدهستان مالرو خط تلگراف **بجنورد-جاجرم- شاهرود** از مرکزآن می گذرد- مرکز دهستان **قریه‌نردین** است این دهستان از**۱۳** آبادی تشکیل‌شده ، سکنه‌آن درحدود **۵هزار** نفروقراء مهم‌آن بشرح‌زیر است:

نام نیك-حسین‌آباد- گرناك - تلوین.

نردین ده مرکز **دهستان‌نردین** بخش‌**میامی** شهرستان **شاهرود ۸۰ك** شمال **میامی ۳۹ك** خاور شوسه **شاهرودبه‌گرگان**کوهستانی سردسیر - سکنه **۹۵۰** - شیعه،زبان: ترکی و فارسی آب از چشمه محصول: غلات ، حبوبات میوه‌جات ، شغل. زراعت‌وگله‌داری - راه‌فرعی، پاسگاه‌نگهبانی دبستان دارد. خط تلگراف **بجنورد بشاهرود** ازاین‌ده‌میگذرد.

حسین آباد ده از دهستان **نردین**بخش **میامی**شهرستان **شاهرود۲۴** ك شمال **نردین** کوهستان جنگلی- سردسیر- مالاریائی- سکنه**۹۰۰** شیعه . زبان ترکی ، فارسی ،آب‌ازچشمه ورودخانه‌محلی‌محصول : غلات بن‌شن، لبنیات - شغل زراعت وگله داری، نمدمالی- راه‌مالرو.

اسامی دیگر دهکده‌های **دهستان‌نردین**از بخش‌میامی بشرح زیراست :

حق‌الخواجه - دشت‌شاه- قوشه دگرمان - کمردار-کنسلو - نام‌نیك گرناك- تلوین.

بخش بیارجمند

بیارجمند نام یکی از بخشهای شهرستان **شاهرود** است . این بخش درقسمت جنوب خاوری شاهرود وحاشیه‌دشت کویر واقع،هوای‌آن‌زمستان‌معتدل، تابستان‌گرممیباشد.
این بخش از دو دهستان بنام **مرکزی** و **خارطوران**تشکیل شده، دهستان مرکزی **بیارجمند** کوهستانی و دهستان **خارطوران** دشت و شن زار و هوای آن خشك و ناسالم‌است .

آب قراء بخش عموماً ازقنوات‌کم‌آب ولبشور، محصول عمده‌آن غلات، تنباکو و پنبه‌است .

در برخی‌از قراءآن پسته و بادام بعمل میآید . معاش عمده اهالی از زراعت‌مختصر وگله‌داری میگذرد . زمستان‌گله داران طوایف **سنگسری** و کرد های **قوچانی** و

شوشتری برای تعلیف احشام و اغنام خود درحدود این بخش از مراتع زمستانی استفاده نموده اول بهار بمحل ییلاقی خودکوچ مینمایند .

از ساکنین بومی بخش آنانکه گله‌دار و یا بضاعتی دارند تابستان به ییلاقات میروند راه بخش عموماً مالرو ولی چون اراضی مسطح‌است درموقع خشکی به اکثر قراء بخش اتومبیل رفت‌وآمد مینماید .

مرکز بخش **قصبه بیار** میباشد، جمع قراء ومزارع بخش ۴۰ وجمعیت آن بالغ بر **ده‌هزار** نفر است .

بیار

قصبه مرکز بخش **بیارجمند** از شهرستان **شاهرود** ، این قصبه در **۱۱۴** کیلومتری جنوب خاوری شاهرود و **۴۲** کیلومتری جنوب **زیدر** که سرراه شوسه **شاهرودبه‌سبزوار** واقع‌است قرار گرفته .

هوای‌آن معتدل ، آب از دو رشته قنات ـ محصول عمده تنباکو ، غلات ، بن‌شن ، پنبه و پسته‌است . شغل مردان زراعت وگله‌داری صنایع دستی زنان مختصر کرباس بافی‌است

جمعیت قصبه در حدود ۳۹۰۰ نفر . زبان مادری فارسی . مذهب مسلمان ، شیعه اثنی‌عشری‌است .

از طریق **زیدر** راه فرعی اتومبیل رو است ـ ادارات بخشداری و نگهبانی ، شعبه دخانیات ، آمار ، صندوق پست ، ۱۰ باب دکان ۲ کاروانسرا و دبستان دارد .

چند مزرعه‌کوچك که هریك دو سه خانواده سکنه دارد بنامهای **امین‌آباد** ، **توبره پشتو** ، **پهن‌نواب** جزء قصبه‌است .

دستجرد

ده جزء دهستان مرکـزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۳۰ك شمال‌خاور **بیار** ـ راه فرعی به **عباس‌آباد** دارد ـ کوهستانی معتدل، سکنه ۱۱۰۰ نفر شیعه ـ فارسی آب‌ازقنات . محصول، غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن، پسته ، بادام . شغل : زراعت و گله‌داری ـ راه مالرو .

قلعه بالا

ده از دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۲ك خاور **بیار** ـ کوهستانی ـ معتدل . سکنه ۵۵۰ شیعه ـ فارسی ـ قنات ـ غلات ، بن‌شن ، تنباکو ، پنبه ، بادام ، پسته ، شغل‌زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو ،

فرازان

ده از دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۲٤ ك خـاور **بیار** ۳۲ك جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** . جلـگه . معتدل سکنه ۵۰۰ نفر شیعه ـ فارسی آب ازقنات . محصول ، غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن . شغل : زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو، درفصل خشکی از **بیار** اتومبیل میتوان برد .

خانه خودی

ده از دهستان بخش **بیارجمند** شهرستان شاهرود ۲۰ک خاور بیار کوهستانی ـ معتدل ، سکنه ۴۰۰ شیعه ـ فارسی ـ آب از قنات . محصول : غلات ، تنباکــو ، پنبه بن شن ، بادام ، پسته ـ شغل زراعت وگله‌داری ، راه فرعی اتومبیل‌رو ، دبستان دارد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** بشرح‌زیراست:

دزیان ـ طاهرآباد ـ قلعه احمد ـ کلاته دلبر ـ گیور ـ یزدو

دهستان خارطوران

خارطوران نام یکی از دهستانهای بخش بیارجمند شهرستان**شاهرود** است این دهستان در جنوب خاوری بیارجمند تقریباً جنوب **سبزوار**حاشیه دشت‌کویر واقع،هوای آن گرم‌معتدل،آب قراءآن ازقنوات‌کم‌آب‌ومحصول آن مختصرغلات و تنباکو وپنبه‌است .

زمستان دهستان معتدل و تابستان آن بشدت‌گرم میشود ، این دهستان قشلاق طایفه سنگسری و کردهای‌قوچانی‌وگله‌داران ترشیزی است‌که با احشام خود چندماهی درمراتع آن سکونت نموده اول بهار مراجعت می‌نمایند . راه بدهستان مالرو ولی در فصول خشك بواسطه مسطح بودن اراضی بوسیله بلد اتومبیل میتوان برد .

اسامی دیگر واحه‌های دهستان **خارطوران** بخش **بیارجمند** بشرح زیراست:

ناهر ـ برم ـ ابوالحسنی ـ باغستان ـ پشت‌آسمان ـ تقمر ـ تلخ آب ـ جعفر آباد ـ چاه مرئی ـ حجاج ـ حصارو ـ خار ـ درازو ـ رباط رنگ زیور ـ زبان آباد ـ سالك ـ صالح‌آباد ـ عشقوان ـ فریتو ـ فری‌درـ کاریز گرم‌آب بالا ـ گرم‌آب پائین ـ نوه ـ نارستانه

تاریخچه راه‌آهن تهران - مشهد

مهمترین راه ارتباطی **ایالت قومس** راه آهن **تهران، مشهد** است. تاریخچهٔ مختصر این خط از زمانی شروع میشودکه ساختمان راه آهن سرتاسری خاتمه پذیرفت و جهت اتمام خط گرمسار بمشهد مؤسسه‌ای بنام اداره کل ساختمان راه آهن در تهران تشکیل شد.

ساختمان این‌خط در **۲۴ اسفندسال ۱۳۱۶ هجری** آغاز گردید، ودرطی مدت کمی بشاهرود رسید. بموازات ریل گزاری و اتمام راه‌آهن گرمسار وشاهرود ساختمان‌ایستگاهها و پلها وخاکریزی این‌راه تا سبزوار انجام یافت وآماده ریل گزاری گردید.

لیکن واقعه شوم **شهریور ۱۳۲۰** موقتاً انجام عملیات اختتام راه را متوقف ساخت بعد از حوادث شهریور وآرامش‌اوضاع در سال **۱۳۲۶** شمسی‌طبق‌تصویبنامه‌هیئت‌دولت‌مقرر شدکه‌برنامه ساختمانی راههای‌کشور تعقیب گــردد، اما بحرانهای موقتی و مشکلات مالی همواره موانعی بودند که از انجام این آرزوی ملی جلوگیری میکردند. خوشبختانه با تأسیس سازمان برنامه در سال **۱۳۲۸** وتأمین اعتباری‌که ازطرف این مؤسسه بعمل‌آمد بار دیگر ساختمان بالاست و زیرسازی این خط عملی گردید و پس از آن نخستین مرحله ریل گزاری راه‌آهن شاهرود بمشهد در روز سوم اسفند **۱۳۳۳** بوسیله وزیر راه آغاز گشت و اولین قطار در تاریخ یکم مرداد ماه **۱۳۳۵** وارد ایستگاه نیشابورشد، فعالیت و کوشش مهندسین ایرانی و پشتکار و علاقه دولت باعث شدکه ریل گزاری **نیشابور به مشهد** نیز بزودی خاتمه پذیرفت، در تاریخ ۱۷دیماه همین‌سال آخرین عملیات ریل گزاری این خط بپایان رسید و راه آهن تهران‌ـمشهد آماده بهره‌برداری گردید.

این خط در **گرمسار** (۱۴۴کیلومتری تهران) از راه‌آهن شمال جدا شده با **۲۰** تا **۵۰**کیلومتر فاصله از سلسله جبال البرز شهرهای **سمنان و دامغان** را پشت سر گذاشته و پس از ورود**بشاهرود** باکمی تمایل بطرف شمال از اراضی مابین **جاجرم وسبزوار** میگذرد و به **نیشابور** و **مشهد** منتهی میگردد. شیب این‌خط در مناطق مختلف حداکثر پانزده درهزار وشعاع‌آن حداقل**۴۰۰**متر بوده تعدادقوسها بسیارکم و تقریباً قسمت اعظم راه درخط مستقیم قرار گرفته‌است.

خط**گرمسار‌ـمشهد** تقریباً ازسه‌هزار پل میگذرد. هشتاد پل از این تعداد جزء پلهای بزرك بوده، معظمترین‌آنها پل بتون‌آرمهٔ **طرق** است‌که با **یازده‌دهنه** شش‌متری یعنی **۶۶** متر طول بلندترین پل این‌خط بشمار میآید.

در طول این خط **۴۳** ایستگاه درجه **۵** و شش ایستگاه درجه**۲** ساخته شده است. **ایستگاه‌شاهرود** مرکز ناحیه راه‌آهن‌شمالشرق‌میباشد. بهره‌برداری‌ازخط مزبور روز دوازدهم اردیبهشت**۱۳۳۶** شمسی شروع گردیده‌است.

اسامی ایستگاههای راه‌آهن تهران - مشهد

نام‌ایستگاه	فاصله از تهران به‌کیلومتر	نام ایستگاه	فاصله‌ازتهران به‌کیلومتر
تهران	-	**شاهرود**	**۴۲۸**
ری	۹	بسطام	٤٤٩
بهرام	۲٦	شیرین‌چشمه	٤٦۹
ورامین	٤۳	گیلان	٤۸۸
پیشوا	۵۲	بکران	۵۰۸
ابردژ	٦٤	جهان‌آباد	۵۳۱
کویر	۸۸	ابریشم	۵۵۰
گرمسار	**۱۱۴**	جاجرم	۵۷۲
یاتری	۱۳۱	آزادور	۵۹۳
ده‌نمك	۱۵۳	سنخواست	٦۱۲
سرخ‌دشت	۱۷۱	جوین	٦۳۰
لاهورد	۱۸۸	نغ‌آب	٦۵۵
بیابانك	۲۰۹	اسفراین	٦۷۵
سمنان	**۲۲۷**	بیهق	٦۹۵
میاندره	۲٤۵	**سبزوار**	**۷۱۸**
آبگرم	۲٦٤	فردوس	۷٤۲
گرداب	۲۷۷	قوچان	۷٦۵
هفتخوان	۲۹۳	**نیشابور**	**۷۸۷**
لارستان	۳۰۷	خیام	۸۱۰
بنور	۳۱۹	کاشمر	۸۳۲
امروان	۳۳۳	ابومسلم	۸۵۰
سرخ‌ده	۳٤۹	تربت	۸٦۹
دامغان	**۳٦۳**	فریمان	۸۸۷
زرین	۳۸٦	نادرشاه	۹۰٦
کلاته‌خوان	٤۰۹	**مشهد**	۹۲٦

خور و بیابانك

ولایت **جندق و بیابانك** درحال‌حاضر یکی‌ازبخشهای شهـرستان **نائین** ودر شمال خاورشهرستان مذکور واقع است .

چون درسیرادوار تاریخ این ولایت جزء ایالت **تاریخی‌قومس** وشهرستان **سمنان** بوده وهمانطوریکه‌در**فصل نوزدهم** این‌کتاب بیان‌گردید برای مردم **سمنان و دامغان وجندق** یکنفرنماینده جهت مجلس‌شورایملی درنظرگرفته شده‌بود و تا سال **۱۳۳۳** شمسی وضع بهمین منوال ادامه داشت .

بنابراین بذکراوضاع عمومی‌آن ولایت‌که مربوط‌به‌این تألیف خواهدبودمیپردازیم.

حدود ومشخصات بخش **خوروبیابانك** درحال حاضربشرح‌زیراست :

ازطرف شمال **بدشت‌کویر** مرکزی‌که در جنوب شهرستانهای سمنان ودامغان واقع است،ازطرف جنوب ببخش **بافق** شهرستان**یزد**، ازخاوربه بخش **طبس** (گلشن) شهرستان **فردوس** خراسان وازباختر به‌بخش **انارك** محدود است.

وضع طبیعی این‌بخش بطورکلی‌کویر بوده و نیز دارای ارتفاعـات منفردی بشرح زیر می‌باشد :

۱ـ درشمال‌خاوری بخش، **سیاه‌کوه ـ کوه سفیداب ـ کوه یخ‌آب وکوه‌سیاه** قراردارد .

۲ـ رشته‌کوه **بیاضیه وکوه چاه سیاه** درجنوب ازخاوربباخترکشیده شده ،**کوه حاجی** درجنوب ودوکوه منفرد دوشاخ‌که راه **انارك بحاجی آباد زرین** ازوسط این دوکوه میگذرد، درجنوب رشته ارتفاع باریك **کوه سرخ**که ازخاوربطرف شمال باختری کشیده شده وبکوه **بیاضیه** متصل‌میشود .

۳ـ **کوه سناب** که ازخاور بطرف باخترادامه دارد، و دیگر کوه‌های**هزاردره و زورآور** درقسمت باختری واقع شده‌اند .

درشمال این‌بخش تخته سنگهای نمك ویك باطلاق شوره‌زار وجود داردکه در مواقع بارندگی،آبها دراین‌باطلاق فرومیروند . درحد باختری این‌بخش **جنگلهای‌گز**درمحل **شیه‌گون** وجود داشته ودر **۳۵** کیلومتری باختر **خور** نیز باطلاق وجنگل گز دیده میشود.

هوای این‌بخش بعلت‌کویر بودن وداشتن اراضی شن‌زار گرمسیر وآب زراعتی قراء ازقنوات تأمین‌میشود، محصول عمده آن غـلات وخرما، شغل‌اهالی زراعـت ، صنایع دستی لیف خرما وکرباس بافی‌است .

قراء این بخش بوسیله راههای فرعی بیکدیگر مربوط بوده ودر فصل خشکی اغلب ازقراء اتومبیل میتوان برد، این‌بخش از **۱۸** آبادی بزرك و کوچك تشکیل شده و جمعیت آن درحدود**۱۳۴۹۰** نفراست‌مذهب اهالی شیعه و زبان مادری آنها فارسی. قراء مهم آن عبارتند از**خور** (مرکزبخش) ـ **فرخی‌ـ خدر ـ چوپانان ـ جندق**،دراین بخش ازمعدن گچ وسرب استفاده میشود ودر**جندق** زمین‌نفت نیزدیده شده‌که میگویند به نفت **شاهرود و سمنان** مربوط میباشد، در**بیاضیه** یك قلعه قدیمی‌دیده می‌شودکه درآن خندق‌کنده شده و

همچنین زیارتگاهی داردکه یك درخت زیتون کهن پهلوی‌آن دیده میشود، دراین بخش ۱۰ باب‌دبستان دایراست. ۱

جندق

قصبه **جندق** (جرمق) یا (گندگ) جزء بخش **خور وبیابانك** در**۹۵** کیلومتری شمال باختر **خور** درمسیرشوسه **جندق به انارك** واقع است .

چون این قصبه از سمت شمال‌که **بکویرسمنان** منتهی میشود اولین آبادی ولایت مذکور می‌باشد، بنابراین آنرا **جندق و بیابانك** نامیده‌اند نه اینکه (بیابانك) نام دهی مخصوص دراین‌ولایت باشد، بطورکلی لفظ بیابانك بکلیه دهات این منطقه اطلاق میشود مخصوصاً **بیاضیه**

قصبه جندق درشمال غربی‌**کویر قومس** (مرکزی ایران) واقع است و تا آخرین قسمت بیابانك **۲۵** فرسنك وتاکویرقومس **۶**فرسنك وتا **سمنان** ازراه‌کویر**چهل** فرسنك فاصله دارد .

این قصبه درجلگه واقع وجزء نقاط گرمسیر است،سکنه آن **۹۵۵۰** نفر است ولی بواسطه‌کم‌آبی و عدم امکان فعالیت همگانی مردم این قصبه اکثراً جلای زادگاه خودگفته و درشهرستانهای **سمنان، دامغان، یزد، نائین، شاهرود، مشهد و طهران** پراکنده می‌باشند، دین مردم جندق **شیخی** و **شیعه** و زبان آنـان فارسی و دارای لهجه مخصوص محلی است،آب‌آن ازچشمه وقنات محصول قصبه غلات، پسته،خرما، شغل‌مردان‌زراعت‌صنایع دستی‌زنان عبا وکرباس‌بافی، راه شوسه، دبستان دارد در حدود ٤۰ باب دکان و پاسگاه ژاندارمری دارد، دارای معدن سرب می‌باشدو قبلا استخراج میشده است .

قصبه جندق تقریباً دارای**۵۰** مزرعه‌کوچك وبزرك می‌باشد، دراین‌قصبه زمین‌نفت دیده میشودکه میگویند بنفت **سمنان** (خوریان) مربوط میشود .

این‌قصبه‌محل‌تولدمیرزا ابوالحسن **یغمای جندقی** شاعرمعروف دوره‌قاجاریه است کەشرح احوال وی **درفصل شاعران قومس**دراین تألیف بیان خواهدشد

فرخی

واحه یا دهکده **فرخی** برسرراه **جندق** به **خور** قرارگرفته وتا **خور**(مرکزبخش) ١٤کیلومترفاصله دارد .

فرخی دهی است تقریباً بـزرك و دارای **۱۰۰۰** نفرجمعیت می‌باشد، هوای‌این‌قسمت ازجندق وبیابانك مانند سایرنواحی‌آن‌گرم است .

کشتزارهای این‌دهکده بوسیله سه رشته‌قنات آبیاری میشود و آب قنات آن نسبت بنواحی اطراف نسبتاً شیرین است .

محصول‌آن‌خرما، پنبه، روناس ، ذرت است، دراین دهکده مصنوعات دستی نیز تهیه میشودکه عبارتند ازکرباس، جاروب، لیف (طناب) برك، دین‌اهالی مسلمان شیعه است و زبان‌آنان فارسی بالهجه مخصوص بخودشان‌که با سایرلهجه‌های‌آن نواحی فرق دارد.

۱ــ فرهنك جغرافیائی ایران جلد دهم .

مراسم عروسی وعزاداری اهالی این دهکده بنحوخاصی برگـزار میشود، بخصوص مراسم عزاداری وتعزیه‌های آنان دیدنی وتماشائی است .



مراسم عزاداری دهکده فرخی

خور **دهکده خور** مرکز بخش جندق و بیابانك است تا **جندق** ۹۰ کیلومتر وتا **فرخی** ۱۴ کیلومتر وتا **بیاضیه** ۶۰ کیلومتر فاصله دارد، دهکده خوررا میتوان به دوقسمت تقسیم نمود، قسمت اول ساختمان خانه‌ها و قسمت دیگر دشت وکشتزارها، که در امتداد ساختمانهای دهکده قرار گرفته است .

کشتزارهای خورپوشیده از نخل خرما است هوای **خور** مانند نواحی دیگر این منطقه گرم وآب آن شوراست ، ولی آب آنجا ازسایر توابع بیشتر است و از سه رشته آب قنات وچشمه، بنامهای **دهزبر**، **کلاغر**، **دریاشور** استفاده میشود.

آب آشامیدنی اهالی ازحوضچه‌هائی که از آب باران پرمیشود تأمین میگردد واگر خشکسالی شود باید از آبادیهای دیگرآب شیرین بیاورند، بهمین علت بیرون دهکده خور آب‌انبارهای بزرگی بمنظورذخیره آب باران ساخته‌اند، تادرمواقعی که بارندگی نمیشوداز آبهای ذخیره درآن انبارها استفاده نمایند. جمعیت **خور** درحدود ۲۰۰۰ نفراست وشغل بیشترآنان زراعت می‌باشد زبان مردم خورفارسی است ودارای لهجه محلی مخصوصی‌هستند که حتی با لهجه مردم **فرخی** که در ۱۴ کیلومتری آن واقع‌است تفاوت بسیار دارد محصول آن : خرما، غلات ، پنبه ،وپسته است .

صنایع دستی آنان : برك، گلیم، قالی، لیف، بادبزن حصیری ،زنبیل می‌باشد .

گرمه

دهکده **گرمه** در بخش خوروبیابانك ، دردامنه‌کوهی بلند واقع است نخلستان و کشتزارهای گرمه ازپای کوه شروع میشود وانتهای آن ساختمانهای خانه‌ها قراردارد وطول آن درحدود۲ کیلومترمی‌باشد، آب و هوای **گرمه** بمراتب بهتر از آب و هوای **جندق** و **فرخی** و**خور** است محصول آن خرمااست که در نوع خودبی‌نظیرودرهیچیك ازنواحی بخش مذکور بمرغوبی آن یافت نمیشود.صنایع دستی آنان : بادبزن ـ طناب ، زنبیل، کرباس‌است.

جمعیت گرمه‌درحدود **پانصدنفر** است وشغل‌اکثرآنهازراعت‌می‌باشد، دردوکیلومتری گرمه چشمه‌ای هست که‌آب‌آن بمصرف زراعت میرسد، آب‌آشامیدنی اهالی نیزاز این چشمه تأمین میگردد، تادوسال قبل‌آب‌آشامیدنی‌اهالی‌بوسیله‌الاغ ومشك آب ازسرچشمه مذکور به دهکده‌حمل میشد،ولی‌چندی پیش‌بهزینه یکی‌ازملاکین خیراندیش‌دهکده بنام**آقای‌عامری** ازسرچشمه تادهکده‌لوله‌آهنی کشیده شد واکنون مردم بسهولت‌ازآب‌چشمه‌استفاده مینمایند.

در**۲۰** کیلومتری گرمه قریه‌کوچکی است‌بنام**آب‌گرم** که برروی تپه‌ای قرار گرفته وسه‌طرف آنراکوههای‌بلنداحاطه‌کرده است،دراینجا چند خانواده سکونت دارند وبزراعت می‌پردازند .

در بلندترین نقطه‌تپه‌مذکور چشمه‌ایست‌که دارای آب بسیار گرم میباشد، ودرمحوطه پائین‌تر تپه حوضچه‌ای ساخته شده‌که اهالی برای معالجه امراض جلدی ازآب‌آن استفاده مینمایند ، جای بسی تعجب است‌که در **۴** الی **۵**متری چشمه فوق‌الذکر چشمه دیگری‌است که آب‌آن بسیار سرداست .

اردیب

در **۱۶** کیلومتری جنوب آبگرم مذکور در فوق دهکده ایست بنام **اردیب** در این دهکده درحدود **۱۲۰**خانوار سکنی دارند . اردیب دهکده‌ای زیبا است وآب‌وهوای خوب ومعتدلی دارد .

محصول عمده آنجا : غلات ، پنبه ، تنباکو ، کنجد ، لوبیا ، نخود و میوه های سردرختی است . زراعت شغل متداول بیشتر اهالی این‌دهکده‌است .

مهرجان

در **۳۴** کیلومتری جنوب **خور** دهکده‌ای است بنام **مهرجان** . مهرجان در زمین مسطح ولی ریگزار قرارگرفته و اطراف آنرا آبادی های کوچك دیگر احاطه کرده‌است. جمعیت این دهکده در حدود **پانصدنفر** میباشد. محصول‌آن یك‌نوع‌خرمای مخصوصی‌است‌که بزبان محلی(**قسب**) نامیده میشود . آب **مهرجان** شور است و از قنات تأمین میشود ، زبان مردم آنجا فارسی ولی دارای لهجهٔ مخصوص بخودشان میباشند . هوای این دهکده بعلت اینکه در ریگزار واقع شده گرمتر از سایر نقاط **جندق و بیابانك** است .

بیاضه

دهکدهٔ **بیاضه** درآخرین قسمت مشرق خاك جندق و بیابانك واقع است . این آبادی در **۹۰** کیلومتری مرکز بخش (**خور**) قرارگرفته وتا **رباط پشت بادام** که در بین‌راه **یزد** به **مشهد** واقع است **۹۰**کلومتر فاصله دارد . جمعیت بیاضیه درحدود **پانصد نفر** است شغل‌بیشتر اهالی این دهکده زراعت و گله‌داری است. آب وهوای بیاضیه‌از **جندق** معتدل‌تر است و از نظر آب وهوا بعد از اردیب مناسب‌ترین نقطه بخش خور و بیابانك محسوب می‌شود .



دورنمای نخلستان بیاضیه

زمین **بیاضه** برعکس سایر نقاط این‌منطقه مرغوبست . صیفی و میوه‌های سردرختی دراین محل بخوبی محصول میدهد . محصول این دهکده : خرما ، انگور ، نارنج، پرتقال، زردآلو ، غلات ، پنبه است . آب دهکده مذکور از قنات تأمین میشودو دنبالهٔ رشته قنات آنجا به **۱۴** کیلومتر میرسد ومادر چاه آن **۸۰** الی **۹۰** مترعمق دارد. زبان مردم بیاضیه فارسی ولهجه آنها نزدیك بلهجه کرمانی است ۱

اسامی دهکده‌ها وواحه‌های قابل‌ذکر بخش **خور و بیابانك** بشرح‌زیراست :

عروسان ـ آب گرم ـ حاجی آباد ـ ایراج ـ نبشاپور ـ جنح ـ داد کیا ـ مصر دهنو ـ شکر آباد ـ طاهر آباد ـ کوره گز ـ بازیاب ـ جگارگ ـ نهرود ـ هفت تومان نوبهار .

۱ــ درتهیه وتنظیم اوضاع عمومی دهکده‌های خور وبیابانك از اطلاعات و مشاهدات آقای **هوشنك یغمائی** کارمند دفترمجله یغما استفاده شده‌است .

تکمله

جغرافیای تاریخی سمنان

درتأیید نظریه نگارنده درصفحه **۲۰۹** این تألیف مبنی براینکه **سمنان و سنگسر** محل‌سکونت طایفه‌**سك‌ها - سکه‌ها** بوده وبهمین علت‌عربهاسر**حد غربی‌ایالت قومس** راکه ولایت سکه‌ها ازآنجا شروع میشده **رأس الکلب** نامیده‌اند . نقل‌مطالب‌زیر از روی **تاریخ اجتماعی ایران** تـألیف **استاد سعید نفیسی** لازم بنظرمیرسد :

درداستانهای ملی‌ایران مربوط به دوران‌پیش‌ازتاریخ جایی‌که گفتگواززد وخوردهای ایرانیان بابیگانگان هست‌بنام دو طایفه‌که‌ایرانیان باایشان‌کشمکش داشته‌اند برمی‌خوریم، یکی **سگساران** ودیگری **گرگساران**. پیداست‌که این‌داستان مربوط بزمانیست‌که‌ایرانیان قدیم ازآسیای مرکزی بایران امروزمی‌آمده‌اند و در دوطرف راه‌ایشان دوطایفه بوده‌اند که مزاحمشان شده‌اند و ناچار بوده‌اند با ایشان بجنگند .

گویا مراد **گرگساران** ساکنان ناحیه‌**گرگان** وازسگ**ساران** همان سکاهای قدیم بوده باشدکه سرزمین ایشان رانخست ایرانیان **سگستان وسگزستان** می‌گفتند وبعد این کلمه بسیستان بدلشد. پس‌راه ورود ایرانیان قدیم‌بایران امروز ازمیان‌گرگـان وسیستان می‌گذشته است‌که همان راه‌امروزی مشرق بمرکزوشمال ایران باشد وهمان **راه معروف ابریشم** است‌که همیشه‌آسیای شرقی رااز‌راه ایران بآسیای غربی متصل میکرده است[1]

با توجه بمطالب فوق‌الذکر واینکه **راه ابرایشم معروف** که شاهراه ارتباط شرق وغرب‌ایران ازقدیم‌الایام بوده‌واین‌جاده‌ازسراسر**ایالت قومس** وشهرهای**سمنان ودامغان وبسطام** عبورمینموده، وحدشمالی شهرهای مذکوربه ولایت**گرگساران**که هماناگرگان حالیه باشد منتهی میشود . جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذاردکه طایفه **سگساران** در ایالت قومس‌نیزسکنی‌داشته‌اند،زیرا با درنظرگرفتن فاصله‌بسیار دور**گرگان تا سیستان**و وجود صحراهای بزرك لوت وکویربی‌آب وعلف مرکزی ایران دربین دومکان فوق خیلی بعید بنظر میرسدکه طایفه‌ای از **سیستان** مزاحم قافله‌ای‌که از **راه ابریشم** عبور مینموده بشود ، پس با این نظر جایگاه **قوم سگه** تقریباً از سرحد غربی ایالت قومس‌که بنام **رأس‌الکلب** نامیده شده شروع میشده ودر **خراسان وسیستان** نیزجایگاههای مخصوصی داشته‌اند .

واین‌موضوع نیزحتمی است. وقتیکه قوم‌آریائی (ایرانیان) به‌این سرزمین مهاجرت کردند بمرور **سگساران** راعقب راندند وافرادآن طایفه‌نیزبکوهستانها پناهنده شده‌ونقاط

۱ـ تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش‌از تاریخ و آغاز تاریخ تألیف سعید نفیسی صفحه ۱۵ .

مستحکم وصعب‌العبوری‌را برای ادامهٔزندگانی خودانتخاب کردند ویکی‌از نقاط‌مورد بحث بطورحتم **سکسر** یاسگسریا **سنگسر**سمنان است .

اما درمورد وجه‌تسمیه سمنان

باکاوشهای پیگیری‌که نگارنده درمتون‌کتابهای قدیم وجدید تاریخی ومسالك‌ایرانی وعربی قبل‌ازاسلام وبعداز اسلام نمود .

این‌نتیجه‌حاصل‌شدکه نام **سمنان** در اصل **مس‌مغان مَسمغان** بوده **(مَس)** بمعنی مه و بزرك و **(مغان)** جمع مغ یعنی بزرك مغان ، بزبان پهلوی معنی **مس** بزرك است، از طرفی درحال حاضربزبان سمنانی‌که باقیمانده زبان پهلوی است بـه چیز یاشخص بزرگ میگویند **(مَس)** وبه بزرگتری‌گویند **(مَس تر)**

بنظرمن میم اول **مسمغان** رابمرور حذف نموده وآنرا **سمغان** خوانده‌اند **سمغان** نیز بعداً به**سمنان وسمنان**تبدیل گردیده‌است.

دلایل نظریه وتحقیق فوق‌الذکر بشرح زیراست :

درفهرست اسامی حکمرانان مذهبی‌ایالات‌ایران در دوره **ساسانیان** ، نام حکمران مذهبی ناحیه **دماوند وپدشخوارگر**(سوادکوه) و **ری**، مسمغان یعنی مهترمغان‌ثبت شده است[1] ونامی‌ازحکمران مذهبی جداگانه‌ای‌که‌بر**سمنان وکومش ودامغان وبسطام**تسلط وحکومت داشته‌باشد دربین‌نیست (درصورتیکه اسامی حکمرانان و رؤسای‌مذهبی‌کلیه بلاد و شهرهای ایران‌آن زمان‌آمده است) بااین‌ترتیب بلاد **قومس وسمنان** نیزجزء مستملکات **مسمغان**منظورشده است وبا توجه‌بوسعت حوزه‌مذکور واینکه **سمنان** درمرکزفرمانروائی این خطه قرار میگیرد محل‌سکونت رئیس‌مذهبی درآنجاتعیین‌گردیده و بنام وی **مَسمغان** نام‌گذاری شده است .

اعراب مسمنان راتحریف نموده **مصمغان**ذکرکرده‌اند. بطوریکه‌مرحوم‌ملك‌الشعراء مینویسد ،گویند ازاواولاد **(ارمائیل)** وزیر **ضحاك** بودکه جمعی‌کثیررا ازقتل‌نجات دادو فریدون اورا باین عبارت بستود وگفت (وس‌ماتاکی ته‌آزاذکردی) یعنی(بسا خاندانها که توآزادکرده‌ای) واورا (مَس‌منان) لقب داد وحکومت موروثی ناحیه دماوند واطراف آنرا بوی تفویض نمود وفرمانروائی نواحی مذکوردرخاندان نجیب وی‌باقی ماند .

ابومسلم **مسمغان** رااز**قلعه مندین** وقصر **استوناوند**[2] بزیر آوردوآخرین‌مسمنان را **مهدی عباسی** بغدرکشت .

۱ـ کتاب تاریخ اجتماعی ایران . ازانقراض‌ساسانیان تا انقراض امویان تألیف استاد سعید نفیسی صفحـه ۱۰ و کتاب سبك شناسی شـادروان ملك الشعراء بهار جلد سوم صفحه ۷۴ و ۷۵

۲ـ قلعه استوناوندیا استناباد دردامنه‌کوه دماوند پائینتر ازدژ فیروزکوه واقع است قزوینی‌گویدسه هزارسال ازعمراین دژ میگذرد . یا قوت‌گوید این قلعه را (جرهد) نیزگویند وپناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده و بعداً بتصرف فرقه اسماعیلیه درآمده است .

اینك باتوجه به تحقیقات دقیقی که استاد **کریستن‌سن دانمارکی** و همچنین استاد **سعید نفیسی**[1] درباره پادشاهان **کیان** نموده‌اند و مسلم شده‌است که میدان تسلط وفعالیت پادشاهان مذکور ازری تا **بلخ** ورودجیحون بوده است .

واز طرفی با در نظر گرفتن اینکه مولد **زرتشت** پیغمبر در شهر **(رگ) (راگا) ری** می‌باشد واونیز بعلت مخالفت هم‌شهریان خودعازم مشرق ایران شد ودعوت خودرا بعد ازری بسوی‌مشرق، ازحدود **خوار وسمنان** شروع کرد، بعیدبنظر نمیرسد ،کسانی‌که برای اولین دفعه دعوت وی راپذیرفته بودند بنام **صحابه** یا مهترمغان و بـزبان پهلوی مَسمغان خوانده ونامیده شده‌اند .

درضمن همانطوریکه در فصل جغرافیای تاریخی این‌کتاب صفحه ۲۰۲ نقل ازکتاب **زندآگاهی (بوندهشن بزرگ)** بیان‌گردید (درکومش‌آتشکده‌ای بوده که خود بخود میسوخته **ودرکتاب شهرستانهای ایرانشهر** نیزتصریح شده است‌که **آزی دهاك** پنج برج درشهرستان‌کومش ساخت وهمچنین ایجادآثار بسیارقدیمی مربوط بمذهب زردشت‌در محله‌های **کوشك مغان (کوشمغان) وزاویه‌مغان**(زاوغان) و **آتشگاه‌معروف** درسمنان که تاکنون باقی‌مانده وهم‌اکنون نیزبهمین نام خوانده میشوند .

ووجود **ده مغان** که همان **دامغان** باشد وآبادی‌آنجا نیزتوسط مغان‌آتشکده‌ا‌نجام شده است. نظریه تحقیقی‌فوق را از هرلحاظ تأیید مینماید . و ایـن بیت **فردوسی** نیز در **شاهنامه** مؤیدگفتار بالا میباشد :

برفتند تـرکان ز پیش مغان   کشیدند لشگر سوی دامغـان

صادرات قومس

مهمترین‌امتعه**صادراتی قومس** دردوران پیش‌از اسلام همانطوریکه درفصول‌تاریخی مربوط به **هخامنشیان** بیان‌شد، استخراج وصدور **مس** بوده است، دردوران بعد از اسلام نیز پارچه‌های نخی وپشمی بسیارعالی وهنرمندانه تهیه وصادر میشده‌است **مقدسی** در باره صادرات قومس‌گوید :

دستمالهای سفید نخی‌کوچك وبزرك ساده وحاشیه‌دار درآنجا تهیه‌میکنند چنان‌خوب وگرانبهاکه قیمت بعضی‌از آنها بدوهزار درهم(هشتادپوند) بالغ‌میشود . پارچه‌های‌پشمی وانواع طیلسان‌که روی‌سر میاندازند نیزدر آنجا تهیه وصادر میشود[2]

۱ــ تاریخ اجتماعی ایـران دردوران پیش‌تاریخ وآغازتاریخ تألیف استاد سعیدنفیسی

۲ــ درحال‌حاضر صنعت نساجی دستی فوق‌الذکر جای خودرا به‌پارچه‌های چیت‌ماشینی داده است‌که درکارخانه‌نساجی سمنان تهیه وصادر میشود .

فصل بیست و یکم

بناهای تاریخی قومس

مسجد جامع سمنان

مسجدجامع سمنان بنائی است بسیار قدیمی وکهنه‌که درطول زمان چندین‌مرتبه خراب و بعد تعمیروساخته‌شده وتغییراتی نیز درآن بوجود آمده است، ولی‌فعلا در مسجد مذکور آثار **دوره سلجوقی وتیموری** دیده‌میشود .

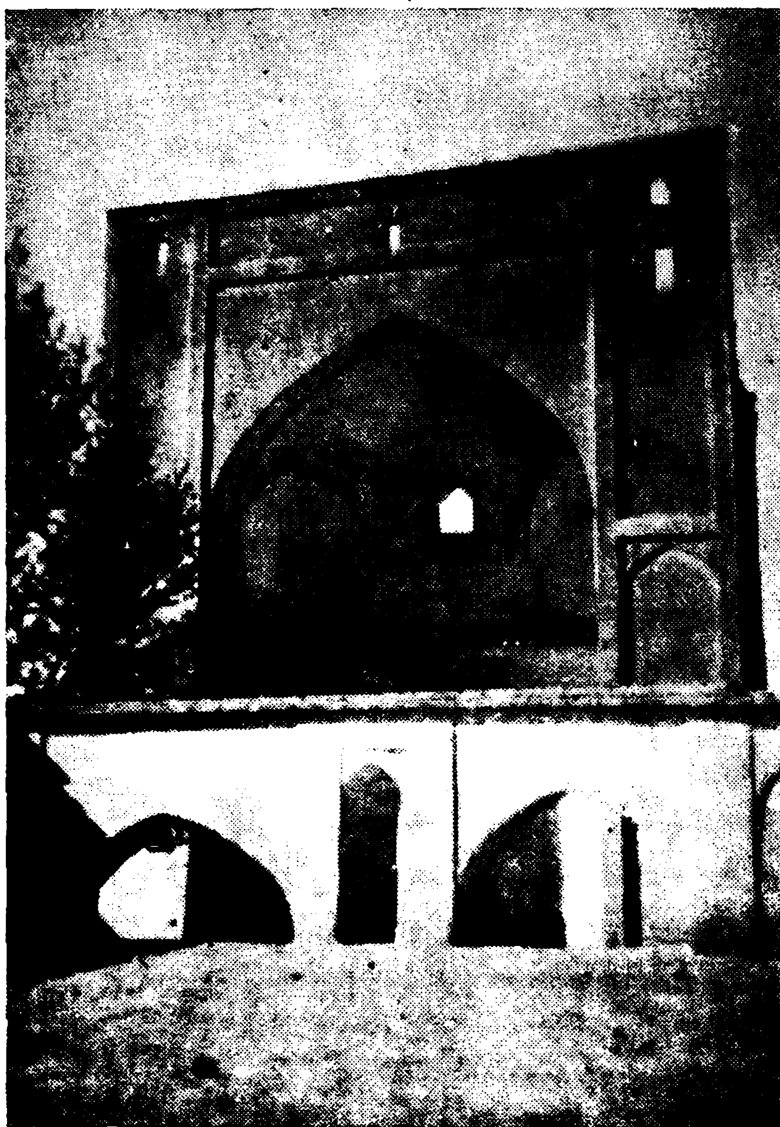
مرحوم **صنیع الدوله** در کتاب **مرآت البلدان** در بارهٔ مسجد جامع سمنان می نویسد :

گویند در زمان خلافت **حضرت امیرالمؤمنین‌علی بن ابیطالب** علیه‌السلام آن حضرت فرمودندکه از **کوفه** تا **بخارا** هزار ویك مسجد بناکنند ، در حکومت **عبدالله‌بن عمر** اعیان سمنــان مسجد حالیه این بلدرا ساختند ولی این بنارا چندان عظمتی نبود ، بعدها بدفعات اشخاص عدیده بر بنای اول افزودند و هرکس چیزی علاوه وملحق نمود، مثلا گنبدغربی و شبستان شمالی را با منار خواجه وند ، **خواجه ابوسعید سمنانی** و **خواجه‌نظام‌الدین** در عهد **سلطنت سنجرسلجوقی** ساختند، و شبستان جنوبی‌را **شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** در زمان **وزارت‌ارغون‌خان** بنا نمود وچون‌خرابی بهمرسانیده بود در زمان خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌الله ثراه **ذوالفقار خان سمنانی** بتجدید آن پرداخت ، مسجد شرقی‌را **خواجه کیقباد بن ملك شرف‌الدین سمنانی** ساخته و ایوان متصل بگنبد را **خواجه عز الدین محمد بالیچه سمنانی** وزیر میرزا **شاهرخ** بناکرده‌است .

خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل سنت شبیه است، مناره بلند دارد. وقفنامه مسجد در دوصفحه سنگ مرتسم وبدیوارنصب‌است . مقصوره این‌مسجد مربع‌متساوی‌الاضلاع و **چهارده‌قدم** در **چهارده‌قدم** میباشد ، ارتفاع‌گنبد مقصوره تقریباً **چهارده‌ذرع** و

ارتفاع ایوان مقصوره بیست‌ذرع ودهنه ایوان ده‌ذرع است . در بالای ایوان‌عبارت‌ذیل کتیبه شده‌است :

اسمه‌القدیم اعلی واولی بالتقدیم‌اتفق‌بناءالعمارةالمبارکةالشریفه‌فی‌ایام‌دولةسلطان الاعظم‌مالك رقاب‌الامم‌مولی‌ملوك‌العرب‌العجم ظل‌الله فی‌الارضین‌المؤید بتایید رب‌العالمین باسط‌الامن والامان . . . المؤمنین معین الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام‌الله ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین مرحمته واحسانه والموفق لبناءالخیر من خالص‌ماله‌الصاحب الاعظم دستورالوزراء فی‌الامم ملك‌الحاج و زائرالحرمین معزالدنیا والدین ملك‌حسین‌بن الصاحب‌الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیجه سمنانی وکتب فی‌رجب سنه‌ثمان و عشرین و ثمانمائه (۸۲۸ هجری)



تصویر ایوان مسجد جامع سمنان

عرض حیاط و صحن مسجد **۲۴** ذرع و طول آن**۳۶** ذرع است، شبستانی در طرف مشرق در پهلوی مقصوره هست مشتمل بر **۲۷** طاق که بر روی **۱۶** ستون مدور قطور که در وسط است و هشت نیم‌ستون که درطرف دیوار شرقی میباشد بنا شده در سمت‌شمال مسجد نیز شبستانی است که **۱۶** ستون قطور مدور دارد ، در ایوان مسجد چند لوح سنگی نصب است که از همه مهمتر دو لوح آن‌می‌باشد که هر دو فرامینی است از سلاطین صفویه که برای اطلاع قاطبه‌اهالی درایوان مسجد نصب شده .

ما در اینجا خلاصه‌ای از دولوح مذکور درفوق‌را مینویسیم[۱]

لوح‌اول : سلطان‌حسین‌صفوی در سال اول جلوس خود بتخت سلطنت نامه‌ای بحاکم **خوار و سمنان** نوشته و در آن تاکید نموده است که اهالی را از قمار و سایر محرمات باز دارد و عموم عاصیان و بدکارانرا در حضور ریش‌سفیدان توبه‌دهند و چنانچه از عمل خود منصرف نشدند در انظار عامه حد بزنند مخصوصاً در آخرفرمان مینویسد :

اهالی و اوباش را ازکبوتر پرانی و کرکدوانی و نگاهداشتن‌گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت‌جنك و پرخاش ممنوع‌ساخته ، سدآن ابوابرا ازلوازم شمارند ورقم قضاشیم معدلت‌مضمونرا برعموم‌اهالی خوانده برسنك نقش و برمساجد جامعه‌نصب نمایند . تحریراً فی‌شهرشوال ختم بالخیر والاقبال . (**سنه هزار و صدو شش**) و چند بیت شعر نیز در مدح سلطانحسین‌آمده است .

مضمون لوح‌دیگرکه بر پهلوی لوح اول نصب گردیده، آنست که در زمان**شاه‌عباس کبیر** که در لوح مذکوره در یکجا (جد بزرگوار) و درجای دیگر (شاه بابام انارالله برهانه) نام برده‌شده دراخذ مالیات بنواحی شیعه‌نشین پنج یك تخفیف داده بودندوهمچنین (دوازده یك ایام رمضان‌المبارك محال‌مذکوره نیز به‌تخفیف مقررشد) .

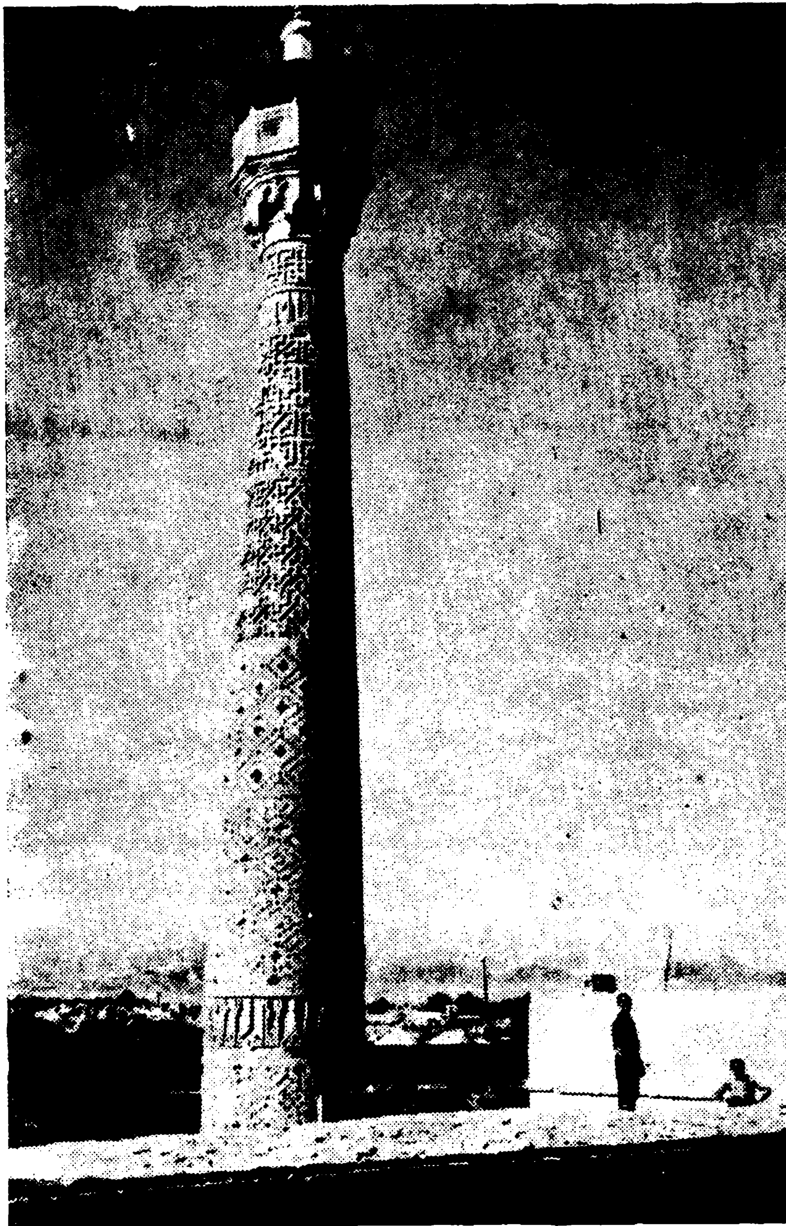
در این زمان چون **تشیع اهالی سمنان** بظهور رسید تخفیف فوق در بـاره آنها مقرر گشت، توضیح آنکه چند تن از سادات و بزرگان سمنان بنام **عبدالواسع و میرزا ابوطالب و میرمحمدطاهر و آقاملکی** بدرگاه همایونی رفته و تخفیف مالیات را در باره شیعیان **سمنان** خواستار شدند ، بموجب این فرمان شهر سمنان در ردیف نقاطی‌قرار گرفته است که**شاه‌عباس** در باره‌آنها به‌تخفیف‌مالیات قائل شده‌بود ودراواسط لوح چنین نوشته شده :

(بنا برظهور تشیع ارباب و اهالی و صواحب و عجزه و رعایای الکاء مزبور توجه خاطر اشرف بترفیه حال ایشان و شفقت مرحمت بی دریغ شاهانه در باره اهالی و اعیان و عجزه الکاء مذکور فرموده ، از ابتدا سه ماهه ئیلان ئیل مقرر فرمودیم‌که متولیان عظام گرام دیوان اعلی مال نقدی و بلده و بلوکات الکاء مذکوررا **سوای قریه سرخه** موافق دستورالعمل زمان‌شاه جنت مکان علیین آشیان‌که درمحال شیعه معمولست در دفاترعمل‌نموده

۱ــ برای مطالعه عین مطالب الواح مذکور خوانندگان میتوانند بتاریخ‌سمنان تألیف نگارنده مراجعه نمایند.

و دستورالعمل دیناری پنج دینارا برطرف نمایندکه موجب رفاه حال و فراغ بال شیعیان گشته در دعاگوئی دوام دولت روزافزون افزایند و مثوبات آن بروح پر فتوح آنحضرت فردوس منزلت و روزگار فرخنده آثار همایون ما عاید گردد ، حکام و تیولداران الکاء مذکور موافق عملکرد شیعه باعجزه ورعایای **ولایت‌سمنان** سوای **قریه‌سرخه** عمل‌نموده دیناری پنج دینار طلب‌ندارند .

در این فرمان نیز مانند فرمان سابق‌الذکر تاکیدشده‌که این مطالب‌را برسنگی‌نقش کرده در **مسجدجامع** ومحل‌مرتفع که منظورانظارخلائق باشد نصب‌نمایند تحریراً فی‌شهر



تصویر منارمسجد جامع سمنان

جمادی‌الثانی **۱۰۳۹** هزاروسی‌ونه هجری .

بطوریکه از مفاد الواح مذکور برمیآید مردم **قریه** سرخه حتی بعد ازظهورسلاطین صفویه‌که تقریباً کلیه مردم ایران پیرو مذهب تشیع بوده‌اند، بازهم از مذهب تسنن پیروی مینموده اند . بهمین علت **سلطان حسین صفوی** در فرمان مذکور صریحا مردم **قصبه سرخه** را از تخفیف مالیات مستثنی داشته است ، در حال حاضر ضرب المثلی بین مردم سمنان شایع است مبنی بر اینکه یکی از زارعین سمنانی اجیر یکنفر **سرخه‌ای** بوده وطبق معمول **مردم سمنان** بدون توجه باینکه اربابش پیرو مذهب تسنن است در موقع کاشتن درخت انار **به‌عمرلعنت**میفرستد، مردسرخه‌ای با شنیدن جمله‌لعن، عصبانی میشود وبزبان سرخه‌ای میگوید : دار، دکارنار بخور ـ مگر عمر ته مار بکرده .

یعنی ، تو درخت انار بکار ومیوهٔ آنرا بخور مگر عمر مادر تورا . . . . . که باو لعنت میفرستی ، ولی بطوریکه در تاریخ مسطوراست مردم **قصبه‌سرخه** نیز بمروربمذهب تشیع گرویدند . و در حال حاضر مردم **سمنان** و **سرخه** همگی شیعه اِثنی‌عشری میباشند.

منار سمنان

در سمت شمال شرقی **مسجد جامع** سمنان مناری وجود دارد که با آجر بنا شده و ارتفاع آن **۳۰** ذرع است قسمتی از اطراف پائین منارمذکور را ساختمان شبستان جلو درب‌شرقی‌مسجدجامع‌در بر گرفته‌است، ارتفاع‌این‌شبستان۵ذرع می‌باشد، ارتفاع منار ازروی بام شبستان **۲۵ ذرع** است، بنای این منار قدیم و از سایر قسمتهای مسجد کهنه تر است . طبق‌مفاد مقاله‌سمنان در **دائرةالمعارف‌اسلامی** وهمچنین افادات **استادمینوی** و مضمون کتیبه اطراف منارکه بخط‌کوفی است منار مذکوررا **امیراجل بختیاربن محمد** معروف **به‌ابوحرب‌بختیارحاکم قومس**‌در دوره‌**غزنویان** وممدوح**استادمنوچهری‌دامغانی** شاعر بزرك ایالت قومس میان سالهای **۴۱۷** و **۴۶۶** هجری بناکرده است .

مسجدشاه سمنان

مسجدشاه سمنان از بنا های عالی و قابل اهمیت دوره **قاجاریه** محسوب است . بخصوص روح وصفای این مسجد و معماری آن از هرحیث شایان تحسین وتمجید میباشد این مسجد از بناهای زمان **فتحعلی‌شاه قاجار** است‌که بهمت یکی از بزرگان خیراندیش سمنان بنام **حاجی سیدحسن حسنی** جدسادات **شریعت‌پناهی** سمنان از محل اموال **ذوالفقارخان سمنانی** حاکم جبار زمان **فتحعلی شاه** که بزور از مردم سمنان و اطراف‌گرفته بود و تفصیل آن در صفحات گذشته در فصل تاریخی مربوط بدوره قاجاریه بیان‌گردید، ساخته‌شد وموقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** عارف شهیرقرن هشتم‌هجری

نیز باین مسجد اختصاص‌یافت، بطوریکه در حال حاضر یکی از موقوفات بسیار مهم و سرشار خطه قومس محسوب میشود و آب وزمین و دکانهای زیادی جزء موقوفات‌این‌مسجد میباشد ، تولیت این مسجد در حال حاضر بعهده‌آقای **سید محمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم **میرزا ابوطالب (محبوبعلی)** و قاضی دادگستری و بازرس کل کشور میباشد .



تصویر ایوان غربی مسجدسمنان

مسجدسمنان درمرکز شهر واقع‌شده و چهار در بزرگ آن از شمال و جنوب و مشرق و مغرب باز میشود،صحن مسجد مربع و هرضلع آن **۶۲** قدم میباشد چهار ایوان در چهارسمت دارد، درطرفین ایوانها چهارمهتابی‌است‌واحداث‌این‌چهارمهتابی‌باعث امتیاز و روح مسجدشده، زیرمهتابی‌ها شبستانست و پشت‌سر مهتابیها حجره‌های متعددی ساخته شده

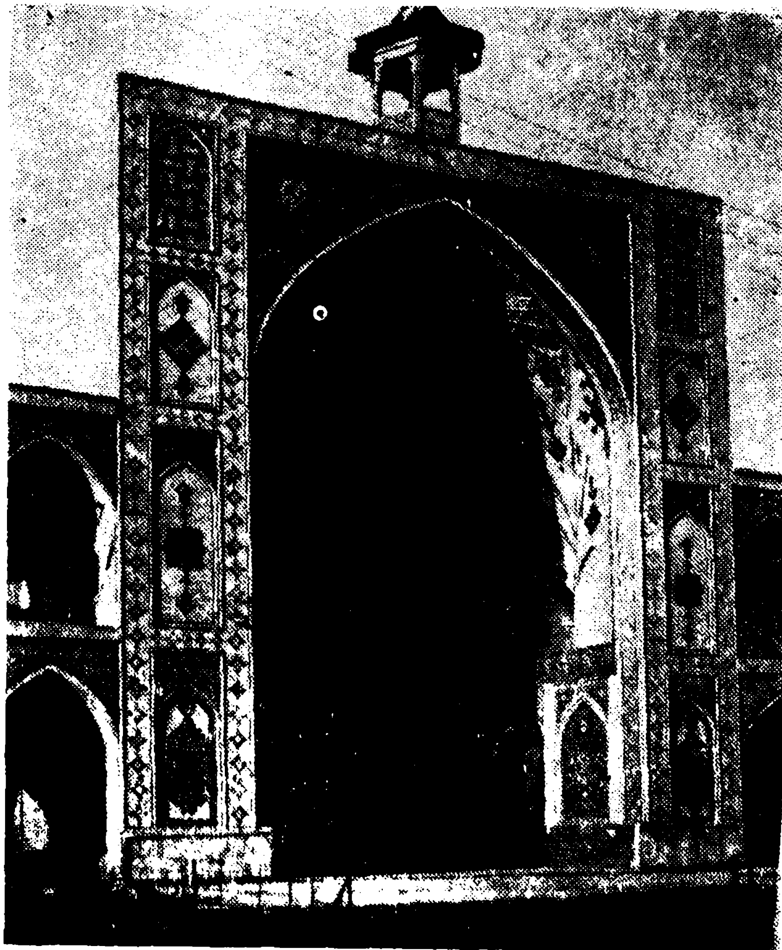
صحن مسجدیك حوض بزرك و ٤ باغچه دارد وازچهار ایوان دوایوان شرقی وغربی فوق العاده زیبا وبزرك است.

پشت ایوان غربی مقصوره‌ای عالی است که گچ بری های زیبائی دارد و در دوطرف مقصوره **چهل طاق** و **سی ستون** در وسط و **پنج نیم ستون** در هرسمت که جمعا **چهل ستون** میشود قراردارد .

اخیراً بهمت **آقای شریعتی** متولی مسجد نرده های آهنی بسیار محکم و زیبائی جهت حفاظت و همچنین گرم شدن فضای داخلی آن درفصل زمستان، نصب گردیده‌است .

تعمیرات واقدامات مفید دیگری از طرف ایشان بعمل آمده است . که ازهر لحاظ مورد توجه و تحسین می باشد .

درمقصوره ایوان غربی تاریخ ختم بنا که سال **۱۲۴۲** هجری قمری میباشد ذکرشده است، درهمین مقصوره منبری از **سنك مرمر** هست که یازده پله دارد ودر بالای درشمالی مسجد قطعه‌سنگ مرمری نصب است که در آن نصف قصیده مرحوم **محمد حسینخان کاشانی**



تصویر ایوان شرقی مسجد شاه سمنان

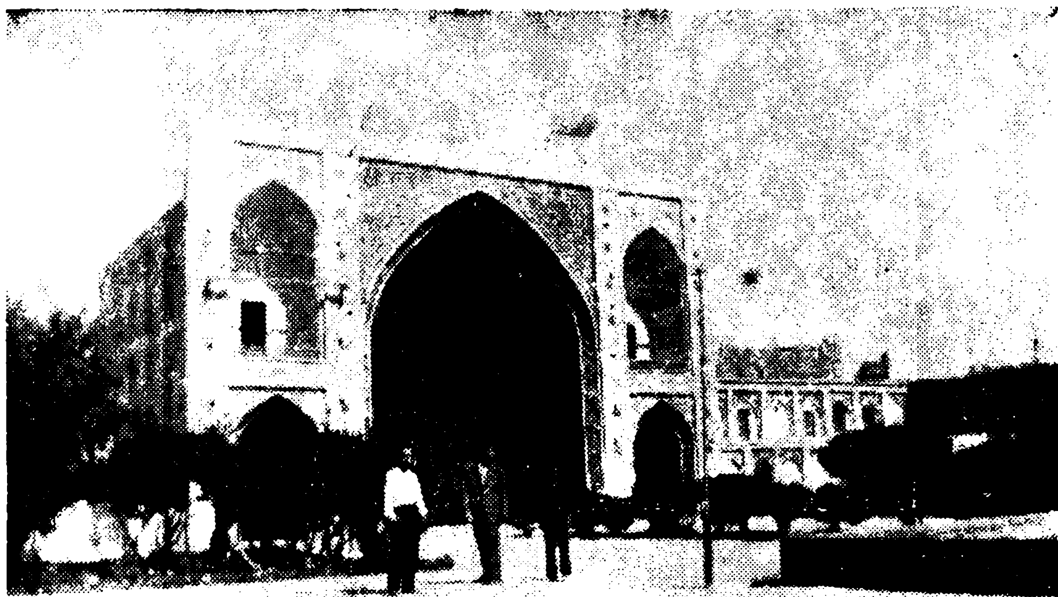
متخلص **بعندلیب** که درتاریخ بنای مسجد و مدح **فتحعلیشاه** گفته بخط نستعلیق حجازی شده ومطلع قصیده این است :[۱]

چه باشدآفتمعدن چه باشد فتنه دریا کف بخشنده خاقان دل رخشنده دارا

در بالای درب جنوبی مسجد بیرون هشتی نصف دیگر همین قصیده روی سنگ مرمر حجاری و نصب شده است

درپشت ایوان غربی‌سنگی‌نصب بوده که وقفنامه مسجد درآن نوشته‌بوده ومضمون‌ومفاد وقفنامه مذکور در**تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج شده است.

بالای مقصوره ایوان غربی گنبدکوچکی‌است که ازکاشی مزین شده ورو بروی‌آن‌بالای ایوان سمت مشرق**گلدسته‌ای** بنا شده‌است، دردوطرف ایوان سمت مغرب **دومنار** بنا شده که تانزدیك ایوان رسیده‌آنرا **ناتمام** گذارده‌اند . راجع به بنای این دو منار میگویند شخصی شروع بساختن دومنارمذکورکرد وازیغمای جندقی شاعرمعروف درخواست‌نمود که شعری درتاریخ‌بنای منارههای مذکور ومدح بانی‌بسراید یغما هم‌قصیده (ایا ستوده‌افندی) را سرود وبانی منار از خجلت وسرافکندگی **سمنان** را ترك‌گفت و منارهای مسجد سمنان راناتمام‌گذاشت، معماراین مسجد باشکوه بموجب‌آنچه در داخل ایوان شرقی نوشته شده **استاد صفرعلی معمار** بوده است .

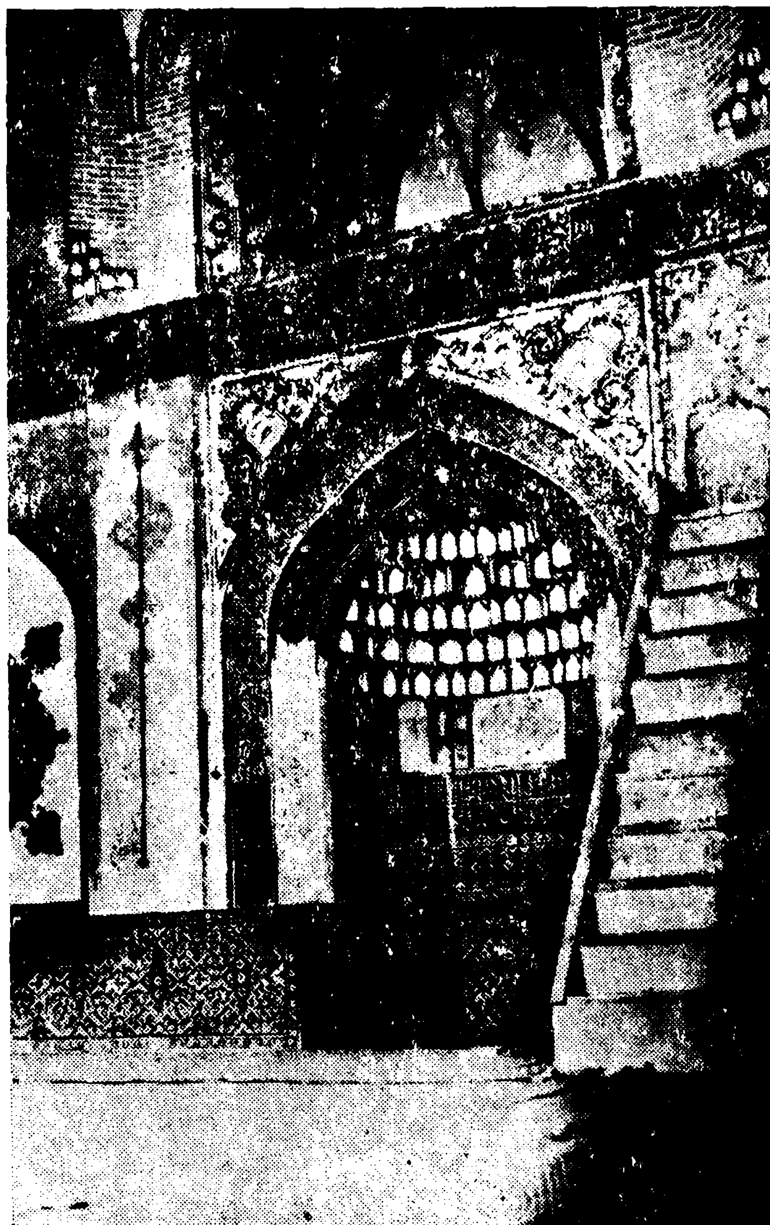


تصویر ایوان شمالی مسجدسمنان

۱ـ کلیه اشعار این قصیده درتاریخ سمنان تالیف‌رفیع درج‌است .

مسجد سمنان از مسجدهای بسیار معروف و مشهور ایران بشمار میرود ودرحقیقت این بنای عالی و پرابهت شهرسمنانرا زینت و اعتباری مخصوص بخشیده است، بطوریکه هر بیننده با ذوقی طراحی و معماری و همچنین روح و صفای این مسجد با عظمت را تحسین خواهد نمود .

بعضی از افراد در وهله اول بقدری تحت تأثیرشکوه آن قرار میگیرندکه شهر نسبتا زیبای سمنانرا برای این مسجدبزرگ زندانی بیش نمیدانند. دراین باره شعری نیزسروده اند.



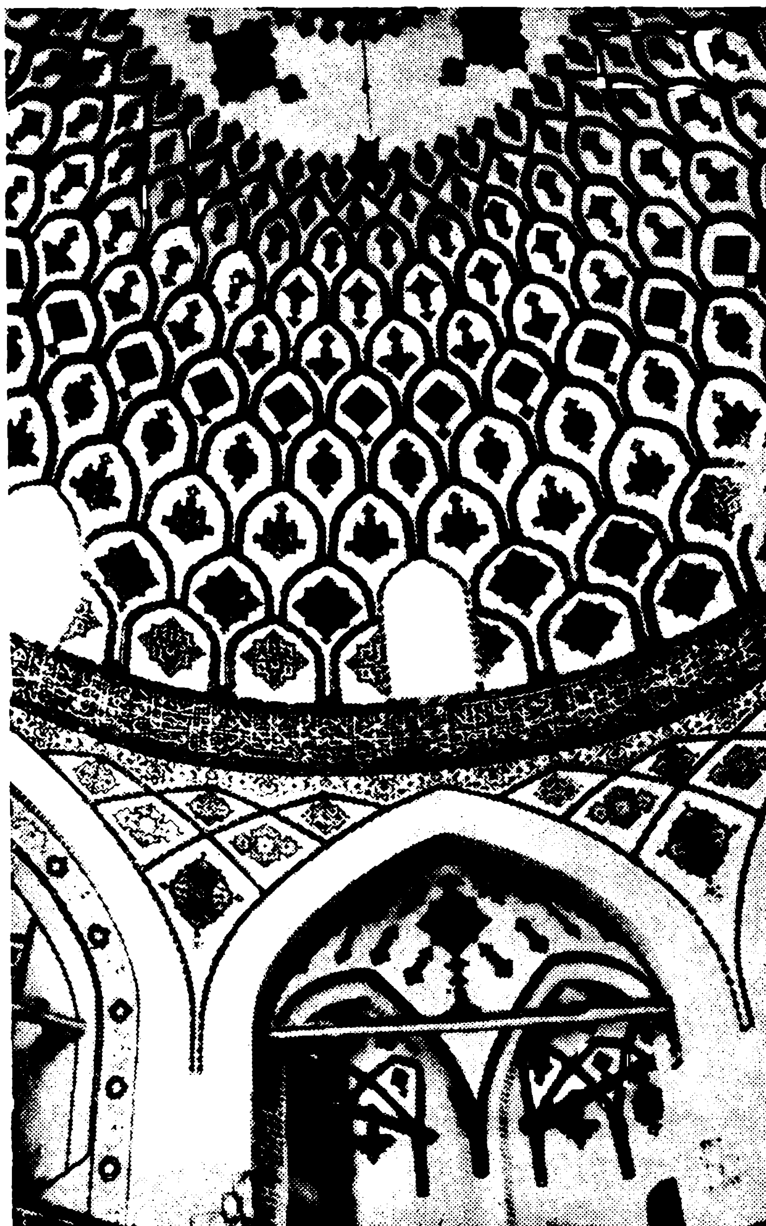
تصویرمنبر سنگ مرمرداخل مقصوره غربی مسجدسمنان

حیف!ازاین مسجد که درسمنان بود   یوسفی ماند که در زندان بود

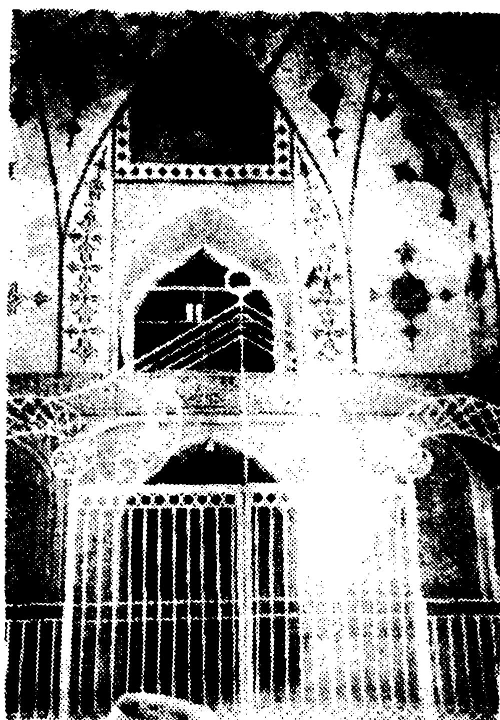
ولی یکی ازشاعران خوش‌ذوق و با استعداد در پاسخ شعر بی‌اساس بالا دوبیت شعر زیر را سروده‌است :

غلط است آنکه مسجد سمنان   یوسفی هست لیك در زندان

هم‌محل‌خوب‌وهم‌مکان‌مرغوب   یوسفی هست دامن یعقوب



نمای گچ بریهای زیبای داخل مقصوره مسجدشاه سمنان



تصویر ایوان غربی‌مسجد شاه سمنان و نمای نرده‌های آهنی جدید آن

سلسله‌متولیان مسجدسلطانی‌سمنان

مرحوم حاج سیدحسن حسنی که از علمای بزرك عصر خود و مؤلف کتاب **منهاج‌العارفین** بود ، درسالهای‌بین ۱۲۳۰-۱۲۴۳ هجری‌قمری‌مسجدسلطانی‌سمنانرا بنا نهاد و بعداز اوتاکنون تولیت‌مسجدمذکور بترتیب زیر دربین فرزندان‌ذکورش ادامه‌یافته است:

۱-**مرحوم‌حاج‌سیدابراهیم** فرزند ارشداو

۲- « **آقاسیدمحسن** فرزند دیگراو

۳- « **آقاسیدعلی‌اکبر** فرزند سوم او

۴- « **آقامیرزا فتح‌الله** متولی باشی فرزند مرحوم‌آقاسیدمحسن

۵- « **آقامیرزامسیح** فرزند مرحوم آقا سیدعلی‌اکبر

۶- « **آقامیرزا ابوطالب** فرزند مرحوم حاجی‌آقا

۷- « **آقاسیدکاظم‌آقا** شریعت‌پناهی فرزند مرحوم آقامیرزامسیح

۸- « **حاجی‌سیدمحمدتقی** فرزند مرحوم‌آقا میرزا فرج‌الله

۹- « **آقای‌سیدمحمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم‌آقامیرزا ابوطالب

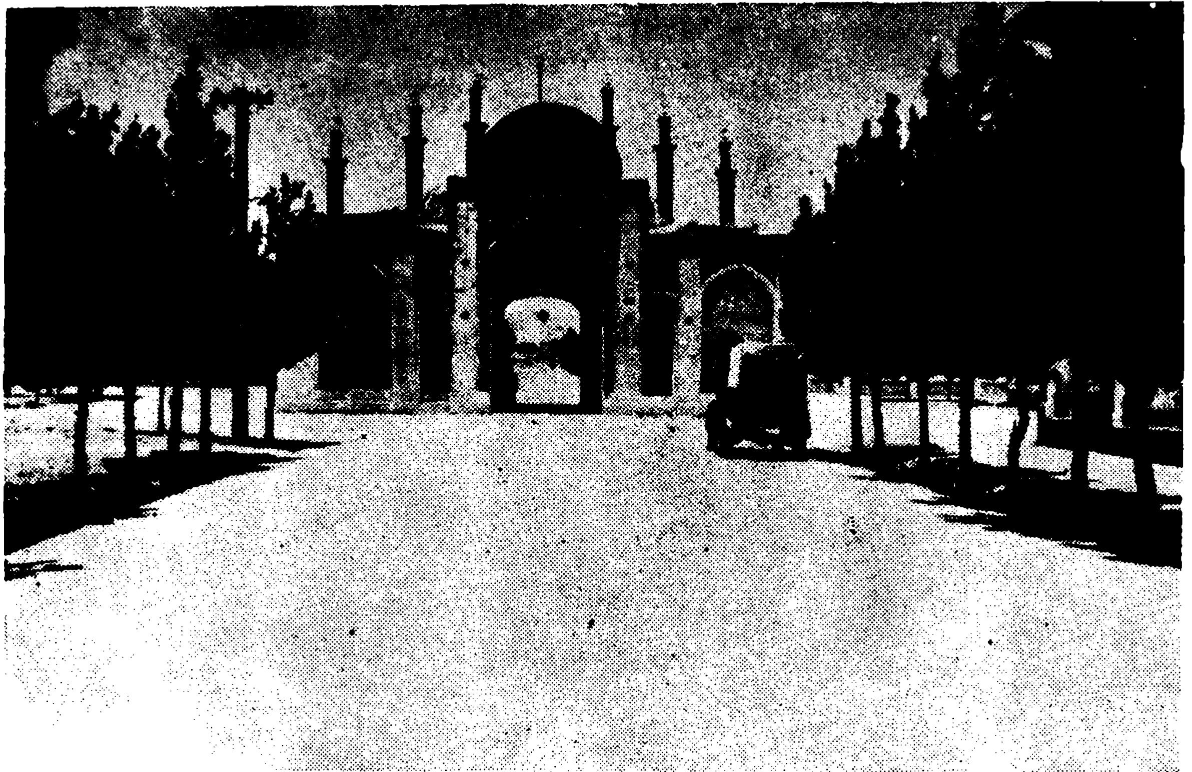


نمای دروازه شمالی ارک سمنان که تصویر رستم ودیو سفید که سمبل تاریخی نواحی مشرق ایران می‌باشد بر سردرآن مشاهده میشود

ارك سمنان

ارك سمنان درشمال شهرسمنان واقع است وازبناهای **مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاءالدوله** فرزند **فتحعلی شاه قاجار** است که درزمان حکومت خوددرسمنان بنا نموده ولی بطوریکه از نوشته کتیبه دروازه شمالی آن برمیآید ساختمان آن درسال **۱۳۰۲ هجری قمری** درزمان سلطنت **ناصرالدین شاه قاجار** وحکمرانی **انوشیروان میرزا** حکمران **سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام** باتمام رسیده است. این ارك دارای **۱۲ برج و ۲ دروازه شمالی وجنوبی** بوده است، درچند سال قبل دروازه جنوبی آن را برای عریض کردن خیابان بطور کلی خراب نمودند، ولی دروازه شمالی آن که دارای کاشی‌های بسیارزیبائی میباشد، ازطرف وزارت فرهنگ بنام **آثار باستانی** ثبت واز خرابی آن جلوگیری بعمل آمد، وجود این دروازه زیبا درشمال شهرسمنان مخصوصاً در هنگام شب که با روشن شدن لامپهای نصب شده برروی شش ستون آن روشنی وجلاء خاصی بخیابانهای شمال شهرسمنان میبخشد بسیاردیدنی وفرح بخش است،

درحال حاضرازساختمان **ارك سمنان** فقط **دروازه شمالی** آن باقی است وساختمانهای جدید ادارات دارائی وشهربانی وفرمانداری وشهرداری سمنان درآن محل بنا شده است:



تصویر جنوبی دروازه شمالی ارک سمنان

مقبره طوطی

درمغرب **مسجد شاه سمنان** پائین **تکیه پهنه** در داخل منزلی بنام منزل لالها مقبره‌ای وجود داردکه **بمقبره طوطی خانم** معروف میباشد و در روی سنگ قبرآن اشعاری حجاری شده‌که مطلع آن بدین شرح است :

ماهی از مشکوی بهمن شاه رفت — آفتابی از کنار ماه رفت

طوطی آن هدهد فر بلقیس روی — از بر شاه سلیمان جاه رفت

طوطی خانم دختر **حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله بن فتحعلی شاه** بانی ساختمان ارک سمنان است که در زمان حکومت پدرش در این شهرفوت نموده ودر محل فوق‌الذکر مدفون گردیده است[1]

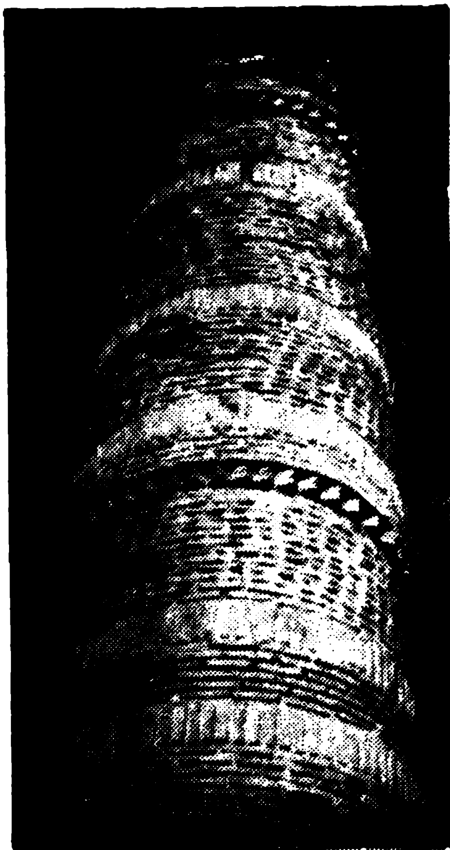
۱ــ قبل‌ازاینکه ساختمان ارک سمنان درشمال شهر بنا شود اداره حکومتی سمنان در جنوب شهردرمحلی بنام منزل کلانتر بوده است .

مسجدهای جامع زاوغان و علاء

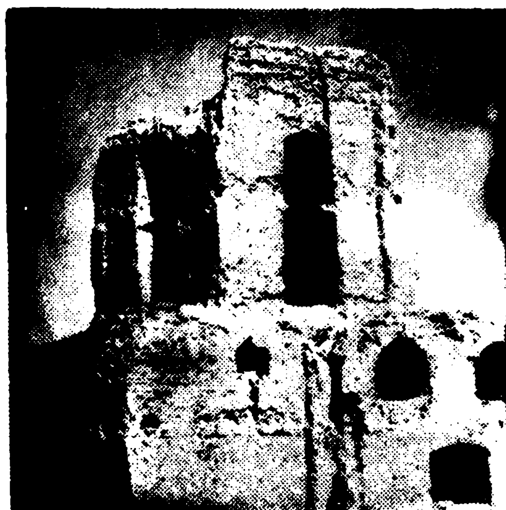
در شمال **محله‌زاوغان**سمنان در سمت غرب نهرمیان‌محله اسکلت مسجد خرابه ای بچشم میخورد که **بمسجدزاوغان** معروف میباشد، این مسجد از بناهای **قرن دوم** هجری مربوط به‌دوره‌تسلط **علویان** در این سرزمین است، ایوانی دارد که ارتفاع آن در **حدود ده‌متر**میباشد .

متأسفانه در اثر عدم توجه ساختمان آن‌روبه**ویرانی**نهاده است .

گذشته از این‌مسجد در**قریه علاء** و همچنین **قصبه‌سرخه**سمنان مسجد های جامعی وجود داشته که مربوط باوایل اسلام بوده‌و دراثر عدم توجه و تعمیرننمودن‌خراب‌شده‌است، فقط از **مسجدجامع علاء**ساختمان‌منار آن‌که ازآجربناشده باقی‌است‌ولی قسمت‌اعظم آن فرو ریخته‌و بیش‌از چندمتر باقی نمانده است .



تصویر مناره قصبه علاء سمنان



تصویر ارگ قصبه علاء سمنان

گرمابه پهنه

در **تکیه پهنه**سمنان گرمابه ای وجود دارد که درحال‌حاضر بنام **حمام پهنه**معروف میباشد . بطوریکه **مولف‌مطلع‌الشمس** نقل نموده : کتیبه‌ای داشته که طبق نوشته کتیبه

مذکور در سال **۸۵۶** هجری قمری بدستور **خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه تاج‌الدین بهرام سمنانی** وزیر **ابوالقاسم بابرخان** بنا شده ولی طبق کتیبه‌ایکه در حال حاضر برسردر حمام نصب است،حمام مورد بحث بمرور خراب شده و بعد ها طبق دستور **حاجی‌ملاعلی** مجتهد بزرك سمنان ساختمان‌آن تجدیدگردیده‌است .

در تاریخ بنـای مجدد این حمام مرحوم **اسدالله منتخب السادات** پدر استاد **حبیب‌یغمائی** اشعاری‌سروده و بخط نستعلیق خوانا واستادانه بر قطعات کاشی‌آبی نوشته و بر سردرحمام بکارگذاشته‌اند . بدین‌مطلع ومقطع :

عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار
ساخت باید خانه‌ای شایسته در دارالقرار
منتخب‌سادات خوری بهر تاریخش نوشت
باد این گرمابه دایر تا بود لیل و نهار

قلعه‌های سارو

در ده‌کیلومتری شمال شرقی سمنان در نقطه کوهستانی بنام **سارو** دو قلعه محکم و تسخیر نـاپذیر بچشم میخورد که طرز ساختمـان و محل بنـای آنها از هر نظر موجب حیرت است .

قلعه‌های‌مذکوردر دوطرف **کلاته‌سارو** که‌محل خرمی‌است واقعشده‌اند یکی‌در سمت شمال و دیگری در سمت جنوب . قلعه شمالی **سارو** بر اثر گذشت زمان و بروز سوانح طبیعی وخرابکاری افراد تـا اندازه‌ای ویران‌گردیده، ولی‌اسکلت محکم‌آن ابهت خاصی به‌**کلاته سارو** میبخشد .



دور نمای قلعه شمالی سارو



دور نمای قلعه جنوبی سارو

اما قلعه جنوبی که برروی قله کوه بسیار بلندی بنا گردیده بقدری محکم و تسخیر ناپذیر است که بنظر نگارنده یکی از مهمترین قلعه‌های دفاعی خطه شرق ایران محسوب میشود. راه صعود باین قلعه بسیار سخت وخطرناك است .

ساختمان قلعه ازسه طبقه تشکیل یافته وچنین بنظرمیرسد که طبقه اول جای چهارپایان وطبقه دوم محل سکونت رعایا وخانواده آنان وطبقه سوم که دارای معبد وحمام وآبدارخانه بوده وآنرا (بارگاه) مینامیده‌اند محل سکونت سربازان مدافع وبزرگان قلعه بوده‌است.

درچهارگوشه هر يك **ازقلعه‌های سارو** برجهای دیدبانی ساخته شده که ازهرنظر جالب ودیدنی است. تاریخ بنای این قلعه‌ها رابه قرون اولیه تاریخی ایران نسبت میدهند، ولی قدر مسلم آنست که این قلعه‌ها دردوره‌های متوالی مورد استفاده مردم واقوام مختلف بوده ودرزمان تسلط **اسپهبدان طبرستان** وفرقه اسماعیلیه نیز ازپناهگاههای مورد اطمینان آنان بشمار میرفته است .

رباط انوشیروانی آهوان

در **آهوان** سمنان رباطی هست که بنام **رباط انوشیروانی** معروف می‌باشد ساختمان این رباط بطور کلی ازسنگ وگچ است، چنین بنظرمیرسد که رباط مذکور ازساختمانهای مهم وقابل اهمیت بوده وطرز ساختمان وآثارموجود قدمت بنای آنرا تأیید می‌نماید. درحال‌حاضر ازساختمان این رباط فقط دیوارهای اطراف وقسمتی از دالان ورودی بزرگ جلوآن بجا مانده وبقیه بصورت تلی ازسنگ های کوچك وبزرك درآمده است. **مؤلف مطلع‌الشمس** رباط انوشیروانی **آهوان** راچنین توصیف کرده است :

(درسمت جنوب شرقی **آهوان** چند اثراز عتیق وجدید موجود است. ازجمله رباطی



تصویر رباط انوشیروانی آهوان

دراین محل هست معروف **برباط انوشیروانی** که بسیارقدیم وبقدمت آن رباطی در ذهاب وایاب سفرخراسان دیده نشده وبرنهج غریبی آنرا ساخته‌اند تمام این بنا از سنگ وگچ و آجراست چهارایوان بلند درچهارسمت دارد و ارتفاع ایوانی که بجای دالان است . ودرب کاروانسرا درطرف‌وحشی‌آن‌بوده **چهارده‌ذرع** میشود وارتفاع سه‌ایوان‌دیگر**ده‌ذرع** است ودهنه هریك **پنج ذرع** ودرچهارسمت حجرات محکم ساخته‌اند، که بعضی‌ازآنها **چهارده قدم طول وشش قدم** عرض دارد وپیش روی حجرات از چهار طرف غلام گردش است برروی بیست وشش پایه وطاقات ایوانها وحجرات وضربی غلام گردشها همه باآجر است و روی همه راباسنگ وگچ وخاك‌پالانه کرده‌اند وقطرپالانه حالا **نیم‌ذرع** میشود ومجردیهاو پایه‌ها ودیوارچهار بدن از خارج یکجا از سنگ وگچ است . روی‌ایوانها را سفیدکرده بوده‌اند ودربعضی مواقع تا پنج طبقه‌آثارسفیدکاری موجود است،عرض داخل **رباط** چهل و چهارقدم،طول‌چهل‌وشش‌قدم ،وازخارج**نود قدم** طول وهمینقدر عرض‌داردآجرهای طاقات وامثال‌آن ازآجرهای معمولی این‌زمان قدری‌بزرگتراست، ولیکن آجرهای پله راه پشت بام خیلی قطور وبزرگ است **۲۲حجره** دراین رباط‌هست) .

بغیرازرباط انوشیروانی رباط دیگری هم‌در**آهوان** هست‌که ازرباطهای **شاه‌عباسی** است ودرحال حاضرازطرف ارتش‌تعمیرشده و مرکزیك گروهان نظامی می‌باشد .

قلعه کوشمغان

درسه‌کیلومتری مغرب **سمنان** سه محله‌وجودداردکه‌درحال‌حاضر بنامهای**کوشمغان**، **زاوغان وکدیور** خوانده میشوند ومجموع این‌سه محله را نیز محلات ثلاث مینامند ، همانطوریکه درصفحات **جغرافیای تاریخی** بیان شد وباتوجه بآثاری‌که دراین سه محله موجود است. محله‌های مذکورازمحلات بسیارکهن وقدیمی این‌نواحی محسوبند. نام اصلی

کوشمغان **کوشك مغان** بوده که دراثر کثرت استعمال کوشمغان نامیده شده‌است.

دراین محله قلعه کهنه وخرابی وجود داردکه سابقاً خندقی داشته و بوسیله تخته پل واردقلعه‌میشده‌اند، حالاکه خندق پرشده برروی آن خانه ساخته‌اند ومدخل قلعه بالاآمده اززیرقلعه سوراخ کرده بداخل قلعه میروند، درب قلعه‌که از قدیم باقی مانده است یکپارچه سنگ است، دراین قلعه تاچندی پیش چند خانواده زندگی‌میکردند وبطورحتم **زردشتیان** قبل‌از اسلام دراین‌محل ساکن بوده‌اند. واحتمالا **آتشکده** آنان نیزدر این قلعه‌بوده است وبدین‌سبب بنام **کوشك مغان** نامیده شده‌است. چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته :

برفتند ترکان زپیش مغان — کشیدند لشگر سوی دامغان

بغیراز این‌قلعه، قلعه‌خرابه دیگری‌بین **سمنان‌وکوشمغان** وجوددارد که‌بنام **خندق** معروف است .

دزچرمنه

دزچرمنه فعلابصورت تل‌خاکی است که در نزدیکی **محلات ثلاث** در جنوب راه شوسه **تهران بمشهد** که ازوسط شهر **سمنان** میگذرد، قراردارد، این قلعه در محل گودی واقع شده واکنون دراطراف آن زراعت میشود، دروسطاین‌تل در اثر آبرفتها و بارندگی چاههائی نمودارشده وبزیرقلعه راه‌پیداکرده است، بطوریکه میگویند چون درزیراین قلعه راههای زیرزمینی وجود دارد، آب باران بآن راه یافته وجریان میبابد .

دزچرمنه ازقلعه‌های‌معروف‌وبااهمیت‌دوران‌قبل‌از اسلام‌است **فردوسی** در**شاهنامه** ازآن نام‌برده است:

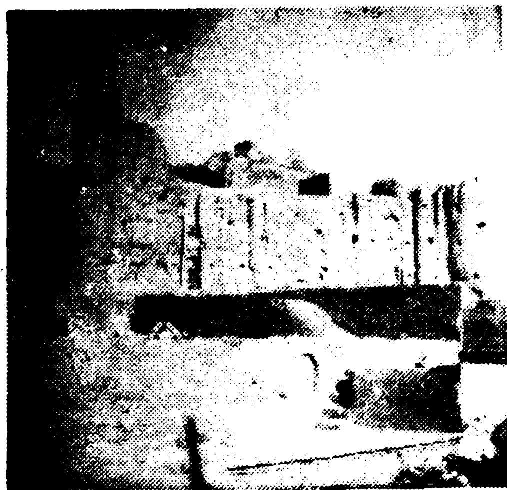
دزجنبدان و دز چرمنه — دز لاجوردی بـــرای بنه

قلعه های پای چنار

درمحله **پای چنار** که درجنوب شهرسمنان واقع شده است ، ساختمان دوقلعه بچشم



تصویر قلعه شرقی پاچنار سمنان



تصویر قلعه غربی‌پاچنارسمنان

میخورد که بنام‌قلعه‌های پای چنارمعروف است ساختمان این‌قلعه‌ها رابه **طاهرذوالیمینین** نسبت میدهند، درحال حاضردرداخل قلعه غربی‌آن چند خانواده سکونت دارند ولی‌درقلعه شرقی‌آن‌که درجنوب **دبستان سپهر** واقع گردیده، کسی سکونت ندارد واطراف آن باغ است وزراعت میشود .

قلعه میرزا عسگری

قلعه میرزا عسگری قلعه محکم و استواری بودکه در محله **پای چنار** سمنان قرارداشت .

این‌قلعه بنام **قلعه شیرقاضی** نیزمعروف است، همانطوریکه در ضمن جریان جنگ **نادر با اشرف افغان** درفصول تاریخی‌این‌تألیف‌بیان‌گردید حاکم‌این‌قلعه درآن زمان **سید علی قاضی** جد **سادات شریعت پناهی** سمنان بود .

درحال حاضرازاین قلعه هیچگونه‌اثری مشاهده نمیشود. زیرا درچند سال‌قبل‌برج‌و باروی این‌قلعه را بکلّی خراب نمودند و بجای آن درمانگاهی بنا کردند

مرحوم **صنیع‌الدوله** طرزساختمان این قلعه را درجلد سوم **مطلع‌الشمس** ثبت نموده ومطالب‌آن درتاریخ **سمنان** تألیف نگارنده درج است .



نمای قلعه میرزا عسگری یا قلعه شیرقاضی سمنان

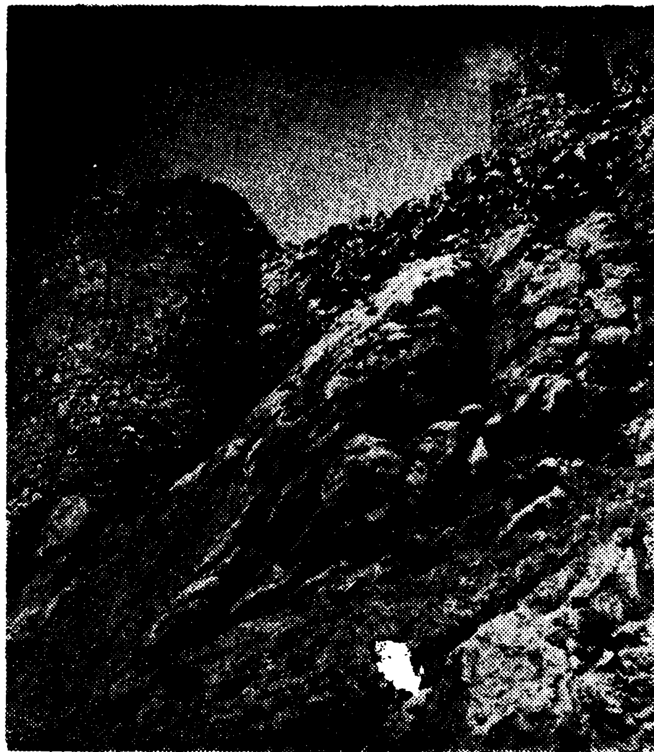
قلعه سراچه

سراچه محلی است قدیمی که درجنوب **سمنان** ودرمحله **پاچنار** واقع گردیده است این قلعه اخیراً در اثر احداث خیابان شرقی و غربی پای چنار که از وسط محله مذکور عبور نموده بطور کلی خراب شده است . بر سردر **قلعه سراچه** این بیت نقش بوده است :

خسرو ایران‌عز دل‌ودین‌طاهر   کامران باد ایاخواجه‌دوران‌یونس

(تاریخ تسع وثلاثین وسبعائه۷۳۹)

طبق نوشته‌کتاب **انساب طوایف سمنان** قلعه سراچه‌را **خواجه یونس افتخار** بنانموده .



دورنمای جنوبی شیرقلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

شیر قلعه شهمیرزاد

در نیم فرسخی شمال قصبه خرم **شهمیرزاد** سمنان محل بسیار خرم و باصفائی‌وجود داردکه بنام **شیخ چشمه‌سر** معروف میباشد . آب و هوای این محل در نواحی **قومس** بی‌نظیر است .

چشمه‌های متعددی بنام **هفت‌چشمه وشیخ‌چشمه** و غیره از هرطرف در این نقطه جاریست .انبوه درختان و شرشر آب و چهچهه پرندگان منظره بس عشق انگیزی بوجود آورده ، هوای مطبوع آن بخصوص در فصل تابستان بسیار دلچسب وخاطره‌انگیز است

محل مذکور در بین دورشته‌کوه و داخل دره واقع شده و برروی قله‌کوه‌شمالی‌آن آثار قلعه محکم و صعب‌العبوری بچشم میخوردکه بنام **شیرقلعه** معروف‌میباشد . ساختمان **شیر قلعه شهمیرزاد** در ردیف قلعه‌های **سارو** است و این قلعه نیز از پناهگاههای مستحکم **اسپهبدان طبرستان** بوده‌است .

قلعه لاسگرد

در قصبه **لاسگرد** سمنان قلعه مهم و با اهمیتی وجود داشته است ، کـه بنام **قلعه لاجوردی** نامیده‌شده و **فردوسی** نیز در**شاهنامه**ازآن‌نام برده‌است. ساختمانهای **قصبه لاسگرد**کنونی باآنقلعه متصل میباشد .



دور نمای شمالی شیرقلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

قلعه مذکور فعلا ویرانست و بغیر از چند دیوارقطور چیز دیگری از آن باقی نمانده‌است .

برج چهل دختر سمنان

در سمت جنوب خیابان شرقی و غربی سمنان به **محلات ثلاث (کوشمغان ـ زاوغان ـ کدیور)** بین محله های **کوشمغان و زاوغان** نزدیك **بقعه‌اشرف و علوی** برج بسیار کهنه و قدیمی وجود دارد که از خشت خام بنا گردیده و بنام **چهل دختر** معروف میباشد .

مردم سمنان بنای این برج را به چهل دختر که برای خدمت در **آتشکده** گمارده شده بودند نسبت میدهند، ولی‌قدر مسلم این‌برج از آثاردوران قبل‌از اسلام است وبا توجه‌به محله‌های **کوشمغان (کوشك‌مغان) و زاوغان (زاویه مغان)** که درنزدیکی‌این برج واقعند . برج‌مذکور احتمالا **آتشکده** یایکی‌ازمکان‌های‌متبرکه‌زردشتیان بوده‌است.

بغیر از قلعه های مذکور در این تالیف قلعه های دیگری‌هم در **سمنان** واطراف‌آن میباشدکه در **تاریخ‌سمنان** تألیف نگارنده بطورمشروح درج‌شده‌است و اسامی آنها بشرح زیراست :

قلعه‌آتشگاه ، قلعه‌کهن‌دژ یا کهنه‌دز (کندزه) ، قلعه‌جنبدان(گنبدان)



نمای برج چهل دختر سمنان



نمای برج سنگی قلعه قصبه شهمیرزاد

نارنج قلعه (نارین قلعه) قلعه شهمیرزاد که فقط دو برج‌سنگی آن برروی کوه شمالی این قصبه باقی مانده‌است . **قلعه رضاآباد سنگسر - قلعه‌سنگسر - قلعه طالب‌آباد سنگسر - قلعه تقی‌آباد و نوکلاته - قلعه برکه (برلوکه)، کافر قلعه گل‌رودبار، قلعه‌آب‌گرم - قلعه‌نوکه .**

امامزاده یحیی

در **محله‌اسفنجان(اسپنژان)** سمنان‌پائین **تکیه پهنه** بقعه‌ای است‌که به **یحیی‌بن موسی** برادر **حضرت امام‌رضا** (ع) منسوبست . روایت کرده اند که بعد از شهادت امام رضادر **مرو** طبق دستور مأمون، برادرآنحضرت راکه در **سمنان** بارشاد خلق اشتغال داشته شهید نموده و در این محل بخاك سپرده اند . این بقعه یکی از زیارتگاههای مردم سمنان میباشد .



نمای مقبره امامزاده یحیی در سمنان

علی بن جعفر

درشمال شهر**سمنان** جنب **بیمارستان تدین** بقعه‌ای است که به **علی‌بن‌جعفر** (ع) منسوبست ویکی‌از زیارتگاههای مردم‌سمنان محسوب‌میگردد، این‌مقبره به **آلکا یا آل‌کی** نیز معروف‌می‌باشد .



نمای مقبره‌علی بن جعفر ، آلکایا آل‌کی‌در سمنان

مقبرهٔ شیخ نجم‌الدین

درمشرق‌سمنان بیرون **دروازه‌خراسان** بقعه‌ای است که‌بنام **مقبره شیخ نجم‌الدین** دادبخش یا تاج بخش معروف میباشد، از مدفون این مقبره اطلاع صحیحی در دست نیست شایعاتی درمورد مدفون این مقبره‌دربین مردم‌سمنان‌وجودداردکه درکتاب «**تاریخ‌سمنان**» نقل‌شدولی‌جای هیچگونه شك و تردید نیست‌که‌**شیخ نجم‌الدین** یا **پیر نجم‌الدین** مورد بحث یکی از بزرگان و احتمالا از عارفان جلیل‌القدر ایران بوده و احتمال قریب‌به‌یقین مدفون این مقبره **کمال‌الدین سمنانی** منجم مشهور دورهٔ خوارزمشاهیان یا دخترش **بی‌بی منجمه** سمنانی‌که شرح حالش در فصل دانشمندان این‌تألیف‌خواهدآمدمی باشد .

مقبرهٔ درویش‌محمود

دردهکدهٔ**مؤمن‌آباد** که در یك فرسخی‌مغرب **سمنان** بین‌شوسه‌**سمنان** به‌**فیروزکوه** واقعست،مقبره‌ای هست‌که بنام **درویش محمود** معروف میباشد . از تاریخ تولد و وفات مدفون این مقبره اطلاع‌صحیحی در دست نیست . ولی بطوریکه شایع است وی از پیروان عارف جلیل‌القدر **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده‌وبعضی احتمال میدهندکه مقبره **تقی الدین‌علی‌دوستی** سمنانی‌باشد.



نمای‌مقبره پیر نجم‌الدین درسمنان



نمای مقبره درویش‌محمود دردهکده مؤمن‌آباد

امامزاده اشرف

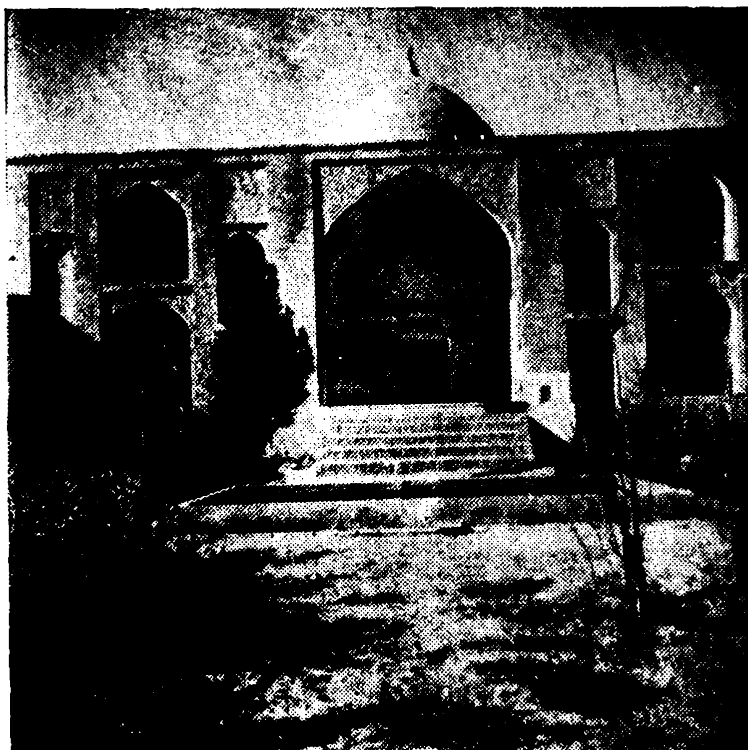
درمحله **زاوغان** سمنان بین آرامگاه **علوی** و **زین‌الدین** مقبره‌ای‌هست که بنام

امامزاده‌اشرف معروف میباشد . **آیت‌الله‌علامه‌حائری** مدفون این مقبره‌را **علی‌اشرف** فرزند **عمر اشرف‌بن زین‌العابدین‌ع** میدانند . چون شرح حال مدفون این مقبره در **تاریخ‌سمنان**مفصلا ذکرشده‌است. لذا ازاطالهٔ‌کلام دراین‌مورد خودداری‌میشود.

بارگاه علوی

در محله **زاوغان سمنان** و در جنوب مقبره **امامزاده اشرف** مقبره دیگری است که به‌بارگاه **علوی** یا **علویان** معروف میباشد . مدفونین این بقعه‌ده‌نفر میباشندکه اسامی و شرح احوال آنان بطورمشروح در**تاریخ‌سمنان** آمده‌است .

بغیر از زیارتگاههائی‌که نوشته‌شد زیارتگاههای دیگری نیز در سمنان و اطراف آن هست‌که جریان مشروح آن در تاریخ سمنان بیان گردیده و ما در اینجا بذکر نام آنها بشرح‌زیر اکتفا میکنیم :



نمای‌مقبره علوی درمحله زاوغان‌سمنان

ابراهیم و اسمعیل - پیرعلمدار - سی‌سر - مقبره پیغمبران که در ۱۸ کیلومتری‌شمال‌شرقی سمنان در روی قله‌کوه مرتفعی واقع شده است وآنرا به‌سام‌ولام‌و‌بطور صحیح‌تر به **سام نریمان** نسبت میدهند- **چهل تن** که دردهکدهٔ **درجزین** واقعست .

امامزاده‌قاسم که درزیارت‌**سنگسر** واقعست. **موسی کاظم**، **عباس‌علی** در شهرسنان و **سیدزین الدین** در محله زاوغانست .

مسجد قائم سنگسر

در سمت مغرب قریه **سنگسر** سمنان مسجد کوچکی هست که بنام **مسجد قائم** یا **حضرت‌صاحب‌الزمان** نامیده میشود . در مسجد مذکور چیز قابل توجه و درخوراهمیتی مشاهده نشد. این مسجد دارای مناره‌ای میباشدکه در حدود ۱۰متر بلندی دارد و روی‌آنرا نیز باگچ سفیدکرده‌اند .



تصویر منارمسجد قائم‌سنگسر

بناهای تاریخی دامغان

تاریخانه دامغان

مهمترین وقدیمیترین‌آثار باستانی **دامغان** مسجدی است معروف **به تاریخانه** یا **تاریخانه** که طبق تحقیقات اداره کل باستان شناسی قبل‌از تسلط اعراب برایران **آتشکده** بوده وبعداً بمسجد تبدیل‌شده است. ساختمان بنای مجدد آن مربوط **بقرن دوم** هجری است،واسلوب ساختمان‌آن نیز بسبك بناهای **دوره ساسانیان** میباشد، این‌مسجد که درحال حاضرتقریباً مخروب ومتروك است، در**جنوب شرقی** شهردامغان واقع گردیده آنچه از ساختمان مسجد باقی‌مانده ستونهائی است مدورکه باآجرهائی بطول**۳۵** وبعرض **۳۴** وقطر **۷** سانتیمترساخته شده وبنام **چهل ستون** معروف است . تعداد ستونها **۳۶** عدد میباشد که **۱۸**ستون‌آن دریك طرف و**۵** ستون درسمت دیگرو**۳** ستون درمقابل قرارگرفته است. محیط هرستون درحدود **پنج متر** وارتفاعش ازسطح زمین تا محلی‌که طاقها بر آن متکی است **۲/۸۴متر** وتا پشت بام **۶متر** میباشد. طاقهای این‌ساختمان بمرورزمان فرور یخته بوده ولی‌درچند سال‌قبل بهمت **میرزاآقا عاملی** واعظ دامغان از محل وجوه جمع‌آوری شده از مردم شهر با خشت خام بر طاقهای مزبور سقف زده‌اند که هم اکنون باقی و پا برجا است، درسمت مغرب مسجد بین **۶** دهانه و طاق ، یك دهانه و طاق بزرگتری بطول **۱۴/۱۲** متر وعرض **۵/۰۳** متروجود دارد، که آثار **محراب** و منبر مسجد دراین دهانه دیده میشود عرض هریك‌از شش دهانه یاایوان‌که درطرفین دهانه وسطی‌واقع شده‌اند**۹/۳۶** متراست . صحن مسجد تقریباً مربع شکل وبطول **۴۷** وعرض **۳۹** مترمیباشد، درجنب‌مسجد **تاریخانه** سمت شمال مناری وجود دارد‌که با آجر ساخته شده ارتفاع این **منار** در حال حاضر**۲۶**متراست و**۸۶** پله ازداخل دارد، محیط‌آن درپائین درحدود**۱۳** مترمی‌باشد و به نسبت ارتفاع منارازسطح‌زمین‌ازمحیط‌آن‌کاسته میشود، بطوریکه دوره منار دربالا **۶/۸ متر** است، این‌منارسکو ندارد وازروی زمین‌مدورساخته‌شده نقوشی از آجر درروی منار هست‌که بمنزله نما وتزیین‌آن محسوب میشود، درارتفاع ۱۰/۵ متری**کتیبه‌ای** ازآجر بخط‌کوفی است بعرض **۱/۳۰** متر‌که فقط **(الامیر السیدالاجل)** ازآن خوانده میشود .آجرهائی که درساختمان داخلی بکاررفته بقطر**۴** تا**۴/۵** سانتیمتر وبطول وعرض**۲۲** سانتیمتر وآجرهائی که درتزئینات خارجی مصرف شده بطول **۱۷/۵** وبعرض **۱۷** وبقطر**۳/۵** سانتیمترمیباشد . بطوریکه مشاهده‌میشود ارتفاع‌این‌منار درقدیم بیشتر بوده وگویادراثرزلزله قسمتی ازبالا و کلاهك‌آن فروریخته است، بانی‌این‌منار**بختیار بن محمد** حاکم **ایالت قومس** وممدوح استاد **منوچهری دامغانی**است‌که**منارمسجدجامع‌سمنان** نیزازبناهای وی بشمارمیرود.

دراینجابی‌مناسبت نیست عین‌نظریه‌ای راکه **مسیو گدار**راجع‌به **تاریخانه دامغان** داده ازروی جزوه **جغرافیای تاریخی** دامغان تألیف **اقبال یغمائی**نقل ازشماره۱و۲ سال‌اول **مجله مهر** که ازلحاظ اسلوب وهمچنین فن معماری مورد اهمیت است درج نماید:

نمونه‌ای از بناهائی که مقدم بردوره **سلجوقیان** است میتوانیم ارائه دهیم یعنی مقدم بردوره‌ای که نمونه اصلی مساجد ایران درآن تشکیل‌یافته است، دونمونه ازمیان آنها **مسجد جامع نائین** و**تاریخانه دامغان** است . **تاریخانه** بمعنی خانه خداست و آنرا مسجد **چهل ستون** هم می‌نامند و این رقم اغلب در ایران نماینده آن نیست‌که حتماً **چهل ستون** داشته باشد ، بلکه بمعنی ستونهای متعدد است نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است. که از هر عنصر خارجی عاری است و برحسب تصادف هرگز آنرا تعمیر نکرده‌اند، فقط اتفاق افتاده است در **دوره سلجوقیان** بجای مناره خشت وگلی آن که ریخته بودبرجی ازآجرپخته ساخته‌اند، این‌مناره جدید راهم‌درجای مناره قدیم نساخته‌اند بلکه درکنارآن بنا کرده‌اند ، بطوریکه شکل عمومی اصلی‌بنا باقی مانده است. این بنا هم چنانکه می‌باید باشد، شامل صحنی است‌تقریباًمربع‌که ازچهارطرف طاقهائی دارد ویکی‌از طاق نماها‌که عمیقتراز دیگران است جای **مقصوره** مسجد رادارد وبهمین جهت مواجـه با قبله است دردیوارعقب این‌مقصوره **محراب** را ساخته‌اند که جهت قبله رامعلوم میکند تادر



تصویرماکت تاریخانه دامغان‌که درموزه اداره‌کل باستان شناسی موجود است

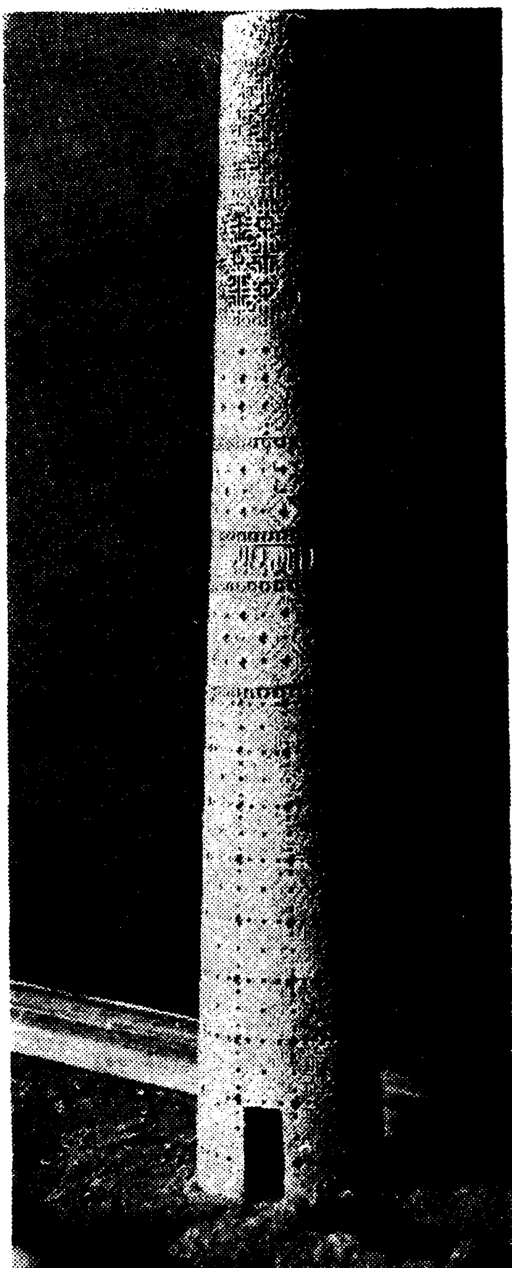
موقع نمازباآن مواجه شوند (محراب اول‌که با گچ بوده از بین رفته وبجای‌آن‌طاق، بنای موربی ساخته‌اند تاجهت قبله راکه بدواً درست نکرده بودند اصلاح‌کنند قبله مساجدقدیمی ایران ظاهراً درمیان ۵۰ و۶۰ درجه‌شمال‌شرقی وجنوب غربی نسبت بجهت شمال‌مغناطیسی ساخته شده است ، **تاریخانه** ۶۰درجه ، **مسجد جامع سمنان** ۵۳درجه، **مسجدنائین** ۵۲درجه، درزمان **آل‌تیمور** قبله مسجد **سمنان** را ۵۳ درجه معین کرده‌اند . قبله مسجد **تاریخانه** رابهمان نهج اصلاح کرده‌اند وبدون شك ازهمان دوره است)

درمجاورت محراب منبرموعظه‌است، طاق مرکزی که‌محراب ومنبردرزیرآن ساخته شده ازطاقهای دیگرعریض‌تراست، نقشه این مسجد ساده‌ترین و خالص‌ترین وحتی میتوان گفت علمی‌ترین نقشه های **مساجد صدراسلام** است ، تصادف بسیار خوبی است‌که این مسجد درایران واقع شده ومخصوصاً دردوره‌ای است‌که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی درنیامده ودر ضمن نیز معلوم میکندکه مساجد ایران گذشته از نقشه چه

چیزهای دیگری از اعراب پذیرفته است، بنابراین‌چنین بنظر میآیدکه مساجد ایران فقط اثر مختصری ازنقشه‌های مساجد عرب را پذیرفته باشد، دربنای **تاریخانه** یعنی در اشکال معماری‌که درآن بکار برده‌اند ودرشکل ساختمان‌هیچ چیز نیست‌که‌ایرانی‌خالص نباشد،حتی میتوان گفت‌دراین بناهیچ‌شکل‌وهیچ جزئی‌ازساختمان نیست‌که‌متعلق‌به‌معماری‌**زمان‌ساسانیان** نباشد ازنظرفنی دراین بناهیچ چیزی نیست‌که ازبناهای دیگرناحیه‌ای‌که این مسجد در آن ساخته شده است تقلیدکرده باشند، **تاریخانه** ازحیث نقشه بقدری بیگانه ازایران است وازحیث ساختمان بقدری ایرانی است‌که یکی از مسافرین نادری که باین قبیل خرابه‌ها توجه داشته یعنی‌**ایستویك** تصورکرده است‌که خرابه‌های‌آن خرابهٔ یکی‌ازمعابد یایکی از قصرهای دوره **شهرهکاتم پیلس** شهرصد دروازه است، دیگران هم‌که از موضع‌آن بنای اسلامی پی‌برده‌اندگمان‌کرده‌اندکه‌این مسجدرا درروی بنای قدیمتری‌ساخته‌اند، ستونهای تاریخانه دارای طاقهای ضربی وسیعی است که موازی با نماها است و در تمام طول‌خود از طرف بیرون یعنی‌ازطرف‌صحن مسجد بازاست‌ومانند ایوانهای‌واقعی بناهای زمان‌**ساسانیان** است، این‌طرزساختمان بکلی ایرانی‌است بقیه بناباقسمتهای دیگرآن متناسب است طاقهای آن طاق رومی‌نیست وحتی ازطاقهای‌منکسرهم نیست‌که‌آنها را طاق ایرانی‌مینامندواستعمال آن‌درایران‌واطراف‌ایران‌اززمان‌**بنی‌عباس**‌ببعد معمول شده ولی طاقهای‌کامل‌دوره ساسانیان است‌که زنجیره دارمیساختند ومرکب ازدوپایه مرتفع است،ازطرف دیگر**هیئت‌امریکائی** در نزدیکی شهر درتپه‌ای‌که معروف است به **تپه حصار** معبدی از زمان **ساسانیان** یافته که مرکب است از ایوان وسیعی‌که منتهی به تالار مربعی میشودکه سقف آن**گنبد** دارد و **آتشکده** بوده است. این ایوان مرکب از۳ طاق است که بوسیله یك سلسله ستونهائی که روی‌آنها طاق‌های ضربی زده‌اند نسبت بخارج بحال عمودی است .

قسمت پائین بعضی ازاین ستونها را یافته‌اند، ستونهای مزبور رااز آجر های پهن مربعی ساخته‌اند، که ۳۰ سانتیمتر مساحت آن و۸سانتیمترقطرآن است و آجرها رامتناوباً روی‌هم گاهی ازقطر وگاهی از ارتفاع کارگذارده‌اند، ستونهای مزبور بضمیمه زینت های خود۷۲ر۱متر قطر دارند درزیر آنها پی‌ساخته نشده وهر ستونی را برروی‌یک ورقه‌آجر ساخته‌اند و آجرها را از طرف قطر کارگذاشته، وفقط نزدیك ۱۵ سانتیمتر در زمین فرو برده‌اند.

این طرز ساختمان که از هرحیث نماینده دوره ساسانیان‌است و در دوره **اشکانیان** هم معمول بوده همان سبکی است‌که در **تاریخانه** دیده میشود، تمام‌جزئیات همان است، آجرهای آن بحد وسط ۳٤ سانتیمتر مساحت در۷۵ میلیمتر قطر دارند نبودن پی‌هم مانند همان بنای ساسانی است و همانطور جرزها رابر روی یك ردیف آجری کـه از قطر کار گذاشته‌اند بالا برده‌اندستونهای رواق ٦٠ر۱متر قطر دارند یعنی‌اندکی کمتراز جرزهای تپه حصار ولی اگر در نظر بگیریم که جرزهای **معبد ساسانی** پوشیده از گچ بری‌هائی است که٦ سانتیمتر قطر دارد جرزهای **تاریخانه** فعلا جز یکورقه روکش نازکی‌ازساروج ندارد، یااینکه از اول هم نداشته است، معلوم میشودکه قطرجرزها بدون روکش‌وگچ‌بری درهر دوبنامطلقا یکی‌است، پس هیچ شك نیست که از جهت ساختمان و اشکال وفن‌معماری



تصویر منار تاریخانه دامغان

تاریخانه بنائی اززمان‌ساسانیان وکاملا ایرانی است، وهیچ رابطه‌ای بامساجد مغرب ندارد.

تاریخانه در دو طرف شمال غربی وجنوب شرقی متعلقاتی داشته که میتوان گفت اینك‌ازمیان‌رفته‌است.

ازطرف شمال‌غربی‌سه‌دربوده است‌وپنج دردیگر ازطرف شمال‌شرقی‌به**تالارهائی**باز میشده که اینك‌خراب است‌ممکنست سئوال‌کنید بچه جهت هنوز قسمتی از**مسجد**باقی است و

حال آنکه از بقیه آن فقط بعضی دیوارهای ناقصی مانده است زیرا که در ساختن متلقات مسجد خشت خام بکار برده‌اند، ولی ستونها و طاقهای ضربی مسجد یعنی آن قسمتهائی که باقی مانده است باآجر ساخته‌اند، از طرف دیگر طاقهای ایوانها راکه باخشت ساخته‌اند بدون استثنا فرو ریخته و از میان رفته است ، برای اطلاع ما از حالت روزهای اول فقط پایه یکی از آن طاقها مانده ودر بعضی جاها دیوار اطراف خوشبختانه شکل دیوار های روبرو را نشان میدهد ، فی الحقیقه طاقهای گلابی وگنبدهائی را که امروز وجود دارد نباید از همان زمان دانست ونباید تصور کرد که در موقع تعمیر همان حال اول را اعاده داده‌اند .

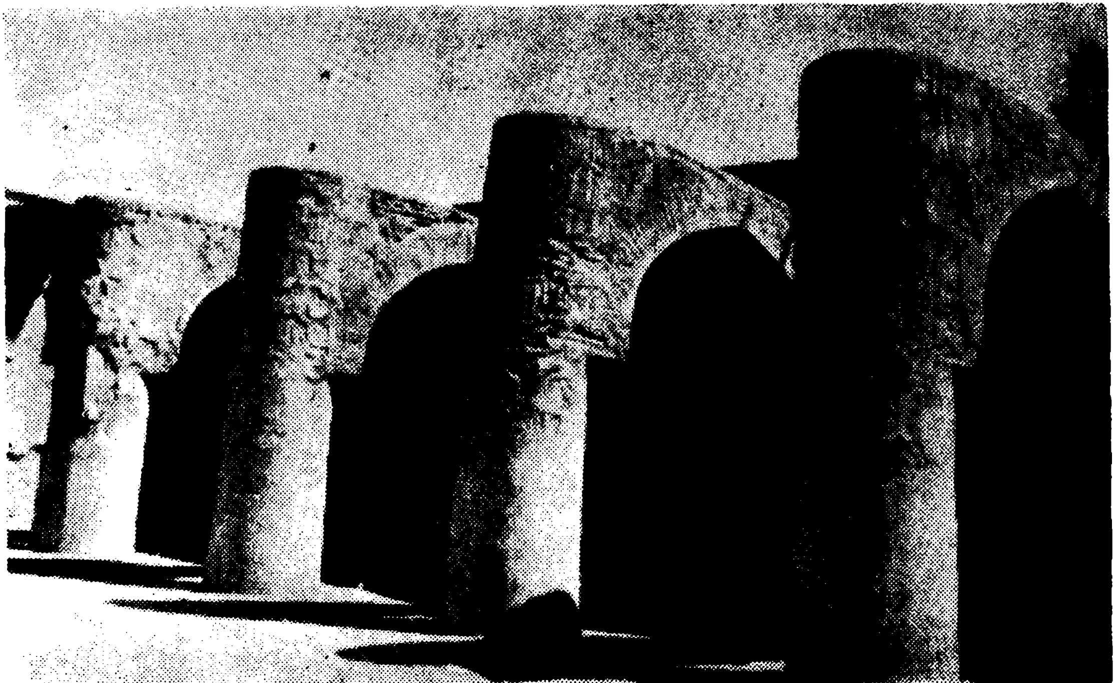
زیرا که این قسمتها را فقط چند سال پیش ساخته‌اند ، در آن زمان تمام ایوانها بحال همان **ایوان مرکزی** مسجد است، که امروز دیده میشود **رواق این مسجد** طاق نداشته ، و بکلی بی‌سقف بوده و بنّای محلی که مامور اصلاح شده است بجای اینکه‌طاقهای ضربی‌سابق را بسازد ازبالای ستونی ببالای ستون دیگر و موازی با دیواررو بقبله‌دستکهائی کارگذاشته وروی آنها گنبدهای‌کوچکی را که معمول معماری‌امروز ایرانی است ساخته، وانگهی بسهولت میتوان دانست که ستونهای محکم تاریخانه برای آن نبوده است که این چنین گنبدهای سبك ونازك را روی‌آن بسازند ودر اصل هیچ تناسبی درمیان طاقهای عریض **ساسانیان**واین طاقهای گلابی‌نازك نیست . قسمتهای جدید راکه‌آجرهای‌آن روپوش‌ندارد باکمال سهولت میتوان تمیز داد بجز آجری‌که در ساختن ستونها وطاقهای ضربی‌بکاررفته وگل وخشتی که برای بقیه بنا استعمال کرده‌اند در ساختن این بنا چوب هم بکار برده‌اند هرچند که بمقدار کم باشد بعضی صفحه های چوبی سرستونها را تشکیل داده وپایه طاقها را روی آن گذاشته‌اند ازطرف دیوار هم طاقهاراروی چوبهائی قرار داده‌اندکه‌بمنزله پایه طاق‌است.

بالای این تیرها در محور هر طاقی یك سوراخ جای سرتیرکه تقریبا سی سانتیمتر درسی‌سانتیمتر است معلوم میکند که تیرحمال بسیارکلفتی‌هرجرزی‌را بدیوار متصل‌میکرده ولی این‌ترتیب فقط در طاق نماهای حیاط مشاهده میشود، دررواق مسجد پایه طاقها را بر یکدیگر تکیه داده‌اند.

از طرف دیگر دیوار روبرو بر اثر فشار بصورت خطرناکی بطرف بیرون خم شده زیرا که درطرف راست ستونها برای آن پشت بندی قرار داده‌اند وآن عبارت‌از توده‌های خاکی است. هیچ پله‌ای درمیان کف طاق نماها وکف صحن نیست. هیچ اثری هم نیست که معلوم شود قسمتی ازاین بنا را وقتی فرش کرده باشند ، بنظر میآید که تمام سطح‌بناهمیشه یکدست بوده وکف قسمتهای سقف هم مانند قسمت دیگر فقط خاك بوده است رویهمرفته‌این بنا عبارت است از دیوارها وطاقهای خشتی‌بامقدار کمی‌آجروکمی‌چوب، وفرش وپی‌نداشته است و چیز دیگری نبوده ، از این‌حیث **تاریخانه** قطعا یکی‌از محقرترین بناهای عالم است ولی ذوق‌هرجاکه بخواهد راه خودرا پیدامیکند این بناکه بواسطه حسن‌استعمال‌این مصالح محقرتا زمان ماباقی‌مانده‌است، بواسطه توازن تناسبات ومجموع‌خود هنوز هم یکی **ازبناهای با شکوه اسلام** است.

اینك باید زمان‌ساختن‌این بنارا معلوم کرد.

بنا بر وصفی که‌ازآن کردم معلوم شد ، که باید حتی‌المقدور آنرا **بدوره‌ساسانیان** نزدیك دانست، ولی باید درزمانی متوقف شد که نقشه اصلی مساجد را کشیده‌اند، بوسیله نمونه‌های اصلی میدانیم که این نقشه از اواسط **دوره بنی امیه** متداول بوده است . در آنزمان بنابر گفته **میس بل** تبدیل صحن‌خانه بمرقد کامل بوده است . صحن ورواق‌وجود داشته،جهت قبله را بوسیله محراب معلوم میکرده‌اند ، ولی‌فقط در اواخر این‌دوره است که **منبر جزو اثاثه لازم مسجد شده** پس اگر فرض‌کنیم که **منبر تاریخانه** از همانزمان ساختمان بناست هرچند این نکته قطعی نیست ولی برای ما تفاوتی ندارد زیرا که انحراف محل محراب بنا ثابت میکند که همواره در همین محل منبری بوده‌است، خواه این منبر فعلی باشد یا منبر دیگری خواه منبری باشد که از مصالح ساخته باشند یا منبر متحرکی باشد . در هر صورت میتوان آخر دورهٔ **بنی امیه** را قدیمی‌ترین زمان ساختمان این بنا دانست .



نمای قسمتی ازسرستونهای تاریخانه دامغان

جدیدترین تاریخ آن قطعاً مقدم بر تاریخ‌ساختمان**مسجد جامع** است تعداد و اشکال پایه‌های طاقهای این بنا درکمال وضوح ثابت میکندکه آنرا مکرر تعمیر کرده‌اند ولی‌قسمت عمومی نقشه آن کاملا متعلق به بنای‌اصلی‌است، همچنانکه مجموع ستونها و طاقهای‌زینت‌شده که در اطراف محراب واقعست و محراب و قسمتی از بناهای صحن نیز همانحال را دارد در **تاریخانه** هم طاقهائی‌که عمود بر بناهای صحن ساخته شده دارای طاق‌های ضربی‌است که همان سلسله ایوانهای ساسانی را تشکیل میدهد که در **معبد دامغان** هم هست ، بعلاوه

شباهت ستونهای زینت شدهٔ این مسجد با ستونهای معبد ساسانی که دکتر **اریك شمیدت** در دامغان کشف کرده است باز حالت قبل از اسلام بعضی از عناصر این بنارا معلوم‌میکند قطعا نقشه این مسجد نقشه مسجدی است که شبیه بمعبد ساخته شده و قسمتی از وضع عمومی و زینت آن بسبك **دوره‌ساسانی** است ولی‌معذالك معبد دامغان دیر تر از زمانهای اصلی ساخته شده‌است .



نمای خارجی ایوانهای تاریخانه دامغان

نقشه این بنا با رواق های وسیع آن بهمانحال اصلی بدوی‌خود نیست ، زینت های معماری‌آن ، در بعضی ستونها با کمال وضوح از **دوره اسلامی** است ، طرز بکار بردن مصالح با سبك دورهٔ ساسانی شباهتی ندارد ولی مخصوصا طاق های آن ایرانی نیست و منکسر و جرزهای آن ببزرگی جرزهای تاریخانه‌نیست، فی‌الحقیقه تردیدی نیست که‌حتی در دورهٔ اسلامی اشکال قدیم‌راکم‌کم نازکتر و ظریف‌تر کرده‌اند ، هرکس این مطلب را میداند و برای ثبوت آن این نکته کافی است که نقشه های دو بنای **دامغان و نائین** را باهم قیاس‌کنند، تا اینکه بوضوح ثابت شودکه‌مدت مدیدی درمیان ساختمان این دو مسجد فاصله شده‌است .

بنابراین **مسجدنائین** متعلق‌بقرن **چهارم‌هجری** است، اگر بعضی تصورکنند که این اختلاف ناشی از سلیقه معماران مختلف است که یکی بناهای جسیم را پسندیده ودیگری بناهای ظریف‌را مطلوب شمرده است ، تاریخ نقاشی و حجاری و حتی معماری ثابت میکند که در صنعت همه‌کس تابع مقتضیات زمان خود است . **تاریخانه** فی‌الحقیقه درزمانی‌ساخته شده‌که طاقهای ساسانی که‌دارای قوس‌کامل یا زنجیره‌دار بوده است و دایرهٔ آنهاتغییرناپذیر بوده بشکل منکسر درآمده و طاق‌های اسلامی‌را فراهم‌کرده است . طاقهای مقصورهٔ این

مسجد هنوز کاملا ساسانی است معذالك اندك تمایلی درآن دیده میشود که درقلهٔ آن انکساری تولید کنند و طاق‌های رواق آن حالتی از شکل مخصوص طاق‌های ایران دارد. از طرف دیگر معلوم است که تبدیل طاق ساسانی بطاق‌های منکسر در بین‌النهرین درظرف قرن‌هشتم میلادی پیش آمده، انحنای درگاههای **دروازه بغداد** که باز ماندهٔ قصری است که **هارون الرشید** در رقه در سال **۱۷۴** هجری بناکرده، همان انحنائی است که مخصوص معماری اسلام میشود، اگر ما در این دوره تصادف تکامل معماری ایرانی را در ایران و در بین النهرین محتمل بدانیم میتوان تصور کرد که **تاریخانه** در میان قدیم‌ترین زمان ممکن یعنی جلوس اولین خلیفهٔ عباسی **سفاح** در سال **۱۳۲** هجری و **سلطنت هارون الرشید** (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) ساخته شده یعنی در حدود اواسط **قرن‌دوم** هجری، همین نتیجه است که **میس‌بل** در باب تاریخ بنای قصر **اخیدیر** گرفته است وعجب دراین است که طاقهای بیضی شکل **تاریخانه** که تمایلی بطاقهای منکسر دارد شبیه بهمان طاقها است، بنا بگفته مولفین آن زمان همین دوره است که بنی‌عباس شروع به ساختن مساجد بزرك درشهرهای عمده ایران کرده‌اند.

درکتاب **تاریخ‌صنایع‌ایران** درمورد تاریخانه دامغان چنین سخن رفته‌است: ۱

قدیمترین مسجدی که‌تاکنون‌بخوبی مانده **تاری‌خانه دامغان** است اگرچه‌کتیبه‌ای که تاریخ آنرا تعیین کند وجود ندارد، اما ازروی سبك بنامیتوان آنرا متعلق بقبل از سال **۲۰۰** هجری دانست.

ساختمان مسجد عبارت است از صحن مرکزی‌که دور آنرا دالانی احاطه نموده و دهلیزهائی داردکه درطرف قبله عمیق‌ترند. طاقهای اطراف صحن ازآجر ساخته شده و این‌آجرها برخلاف معمول بحالت‌عمودی ودو رجه یکی فوق دیگری قرار داده شده‌است. طاقها قدری متمایل برتیزی است ولی معهذا خیلی شبیه به طاقهای ساسانی است. پایه‌های این طاقها روی قطعه‌چوبی است‌که توی ستونها نگاهدارنده طاق قرار داده شده‌است. این ستونها مدور ویك متر ونیم قطر هریك ازآنها است واز آجرهای بزرگی‌که **۳۴** سانتیمتر مربع است، ساخته شده این آجرها بحالت عمودی روی یکدیگر قرارداده شده‌است.

ساختمان ستونها کاملا شبیه بستونهای **قصرساسانی** است‌که **دکتراشمیت** در **تپه حصار** نزدیك **دامغان** کشف نموده است.

اهمیت تاریخانه نه تنها بواسطه‌آن است‌که بسبك عربی ساخته شده بلکه‌برای آن است‌که بسیاری ازاسلوب ساسانی رانیز دربر دارد طاقهائی‌که بدون مجاورت دیوار روی ستونها ساخته شده بخاطر میاورد که ستون سازی از خصائص **معماری قدیم ایران** است.

۱ـ تاریخ صنایع ایران ص ۱۳٤ـ۱۳۵



نمای داخلی قسمتی از ساختمان تاریخانه دامغان

در **زمان ساسانیان** ستون خیلی ضخیم گردیده واز سنك نتراشیده ویا آجر و آهك ساخته میشده است، این قسم ستون‌را درمساجد نیز میتوان دید.

مسجد جامع دامغان

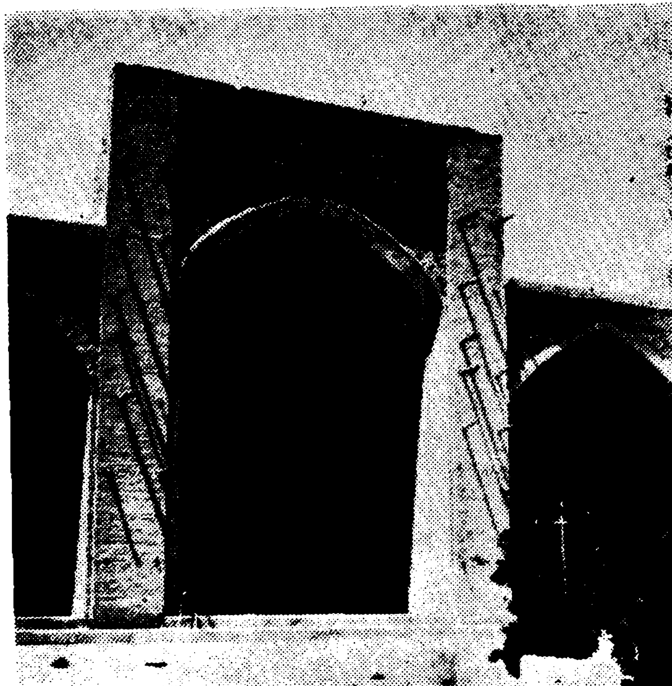
مسجد جامع دامغان که درحال حاضر آباد ودایرمیباشد درسمت شمال شرقی این شهر واقع شده‌است .

تاریخ بنای این مسجد بدرستی معلوم نیست گویند درزمان **خلافت مأمون** خلیفه عباسی ساخته شده، ولی سند صحیحی برای ثبوت این‌ادعا دردست نیست کتیبه‌ای هم‌ندارد که چیزی ازآن مفهوم ومستفادشود، بطورکلی تاریخ‌بنای این‌مسجد رابه قبل ازدوره **سلاجقه** یا دراوایل تشکیل این سلسله نسبت میدهند، **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** درجلدسوم **مطلع الشمس** مینویسد :

مسجد جامع جدید دامغان را مرحوم **میرزا محمد خان سپهسالار اعظم** قاجار بناکرده یعنی مسجد خرابه بوده‌و اوبتجدید آن پرداخته‌و آن مسجد عبارتست از شبستانی، وصحنی، شبستان‌را هیجده طاق خوانچه‌پوش ود، ستون مربع است ازآجر، طول شبستان چهل وسه قدم‌و عرض بیست‌و سه قدم وقبله مسجد بحیثی کج است که باید رو بضلع طرف یمین ایستاد ونمازگذارد، ودرهمین ضلع محرابست ، در شبستان چندبخاری ساخته

شده و صحنی که مرحوم **سپهسالار** برای مسجد بنا کرده ناتمام مانده‌است، یعنی دیوارهای آن باتمام نرسیده طول صحن سی‌قدم وعرض بیست قدم‌ودر طرف‌یمین این مسجد، **مسجد جامع قدیم** دامغان استو راهروئی بعرض‌دو ذرع ونیم، فاصل فیمابین ایندو مسجداست. مؤلف مذکور مسجد جامع قدیم دامغان راچنین توصیف نموده است:

قبله مسجد جامع قدیم **دامغان** نیزکج واز قرار معلوم ومذکور دامغان کلیةً همینطور است. خلاصه ایوان بزرگی که بمنزله مقصوره است درطرف قبله دروسط واقع و دو ایوان کوچکتر ازآن درجنبین وهر سه‌با رفعت وعظمت واز آجر و گچ ، دهنه ایوان وسط **۷** متر، وفرش‌انداز یعنی‌طول‌آن **۱۶** متر، طول صحن **۳۸** قدم، عرض **۳۶** قدم‌و طرف‌برابر ایوان دیوار ندارد، طرف مغرب ومشرق‌آن شبستانهای‌بزرگی است که سقف مرتفع آنهارا باخشت زده‌اند، حوض محقری جلو ایوان است صورت فرمانی ازدوره صفویه برروی سنگ نقش وبردر مسجد نصب شده‌که عبارات زیرین برآن منقور است :



تصویر ایوان مسجد جامع دامغان

هوالله‌سبحانه، الملك‌الله، یامحمد یاعلی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون برذمت همت سلاطین دین پناه‌که مظاهرالسلطان‌العادل ظل‌الله‌اند لازم ومتحتم است‌که به‌مقتضای آن احسنتم احسنتم لانفسکم بسط قوانین معدلت و احسان ونشر مآثر رفعت‌و امتنان را معظم مطالب خود دانسته پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر که مدبر امور صغیر وکبیر است مصروف سازند تاآنکه افراد خلایق که ودائع‌الله‌فی‌ارضه‌اند درخوابگاه امن ورفاهیت آسوده ودر بستر آسایش‌وفراغت غنوده باشند، لهذا وبنابراقتضای مرحمت ذاتی ومکرمت جبلی‌که دربدایت فطری صانع خمرت‌طینت آدم بید قدرت مرکوز

جبلت ما گردانیده بمضمون بلاغت مقرون واحفظ لهم جناح الذل من الرحمه همگی نیت صافی طویت مصروف آن داریم که تازلال توفیق سلطنت از منبع ان الارض لله یورثها من یشاء برروی زمین جاری وسلصال وجود حاسدان این آستان رفیع المکان ماچون قالب بی جان ایشان در زیر زمین متواری خواهدبود، همواره باب رحمت اطفاء نوایر بدعت فرموده آنچ مرتبه پرتو اطلاع همایون برکیفیت آن افتد از وجهی وجهه همت برفع آن گماریم که نتایج آن تاآخر دوران برصفحات استمرار باقی باشد و هرصورت مجدثه که درایام سالفه معمول گشته بدرجه استقرار رسیده باشد تابیاری شریعت قوی ودستیاری معدلت خسروی غبار آن ازصفحه روزگارشسته گردد، بنابراین دراین ولاکه مجدداً خاطر عاطر متوجه انتظام احوال وفراغ بال مردم ممالك **خراسان** فرموده‌ایم شمهٔ ازمراحم بی‌اندازه شاهی در باره ایشان فرموده ازابتدای بیچین ایل آنچه ازبابت مال غسالان وگورکنان درممالك خراسان جمع ودرجزو معمول بوده باشد به‌تخفیف وتصدق مقررکرده ثواب آنرا بحضرات مقدسات مطهرات عالیات سامیات هدیه نمودیم، حکام گرام وتیول داران وعمال ومتصدیان مهمات دیوانی ولایات مذکوره ضمن خراسان مال مذکوررا ازجمع وتیول اخراج وباطل دانسته از اول سنه مذکوره یك دینار بعلت مال واخراجات ازغسالان وحفاران طلب ندارند ومطلقا پیرامون نگردند متوفیان عظام دیوان اعلی رقم این موهبت را مقرون بخلودو دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب براین جمله روند و هرساله حکم مجدد نطلبند و تغییر کننده این در لعنت و سخط **حضرت رسالت پناه صلی اله علیه واله** وغضب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم دانند وصورت حکم اشرف اعلی رابرسنگ نقش کرده درهر محل ازبلاد **خراسان** در جای مرتفع که معبر ومجمع خواص وعام باشد نصب نمایند، کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی وخلد بقاه فی یوم السابع والعشرین من شهر رمضان المبارك قوی ئیل سنه تسع و سبعین وتسعمائه (**۹۷۹هجری**)

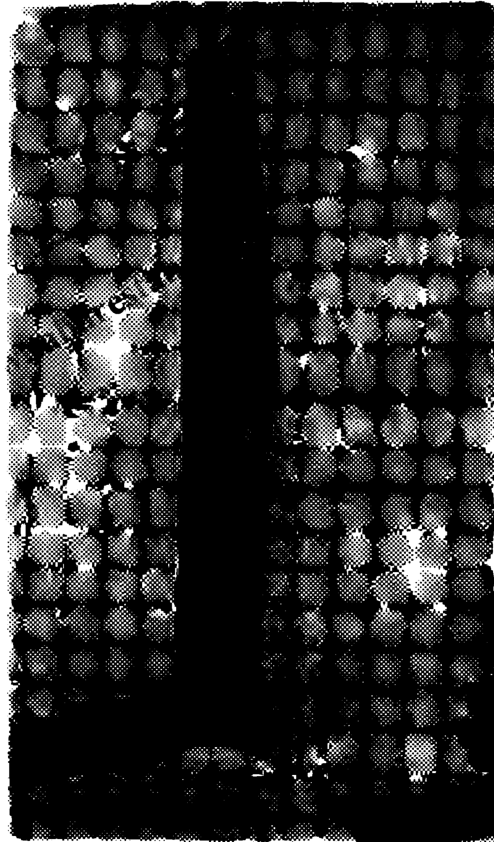
منار مسجد جامع دامغان

منار مسجدجامع دامغان درقسمت شمال شرقی **مسجد** واقع شده وتنها بنائی است که ازمسجد **جامع** قدیم باقی مانده است، تاریخ بنای آن را **۵۰۰هجری** تخمین میزنند. بطوریکه **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** نوشته است. منار مذکور دارای یکصدو پنج پله وارتفاع آن **۳۱** ذرع بوده وقاعده منار مربع وهر ضلع آن نیز **۵** ذرع است، ولی اکنون بسبب اینکه قاعده منار زیر خاك پنهان است شکل قاعده آن معلوم نیست ، ارتفاع منار در درحال حاضر **۲۶٫۷۵** متر ومحیط پائین آن **۱۴٫۰۵** متر ودوره بالای آن **۹٫۸۵** متر میباشد .

روی منار را باآجرهای نازك کوچك تزئین نموده ودر وسط منار قدری متمایل بـه پائین کتیبه‌ای هست که ازآجر آیه نوررا بشرح ذیل نوشته‌اند :

بسم اله الرحمن الرحیم الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه .

کتیبه دیگری هم از کاشی داشته که اکنون نیست . در اینجا بی‌مناسبت نیست واقعه جالبی که در زمان انقلاب مشروطه در **دامغان** بوقوع پیوسته وجریان آن با این منار بستگی دارد بطور اختصار بیان گردد :



تصویر منار مسجد جامع دامغان

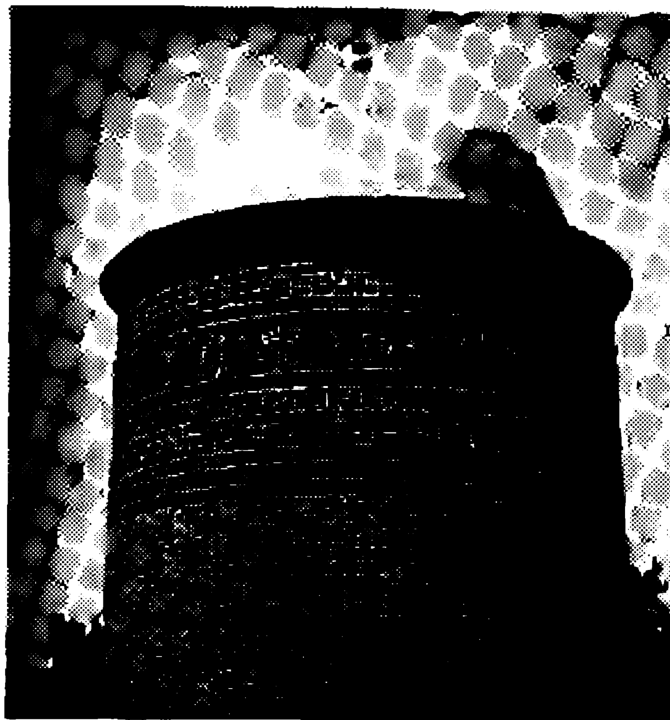
درزمان حمله مجاهدین **بدامغان** استبداد خواهان وپیروان آنان **منارمسجدجامع دامغان** راسنگر خود قرار دادند.

مجاهدین برای دستگیری استبداد طلبان **دامغان** که به‌بالای منار رفته و آنجا را بصورت سنگر مرتفع وغیرقابل تسخیری درآورده بودند فعالیت وتلاش زیادی نمودند، وَلی بدستگیری وتسلیم آنان موفق نشدند، ناچار فکری اندیشیده ودر زیرمنارازداخل آتش روشن کردندودر نتیجه عده‌زیادی ازافراد مذکور دراثرشعله‌آتش ودود حاضر به‌تسلیم شده وبعد بدست مجاهدین بقتل‌رسیدند، درهمین حال یکی‌از پناهندگان بنام **احمدآقا** ازترس‌اینکه بعد از تسلیم‌بقتل‌برسد، خودرا ازبالای‌منار بپائین میاندازد. اتفاقاً نامبرده با انجام‌این‌کار هیچگونه‌آسیبی نمیبیند وبمجرد سقوط، اززمین‌برخاسته وپا بفرار میگذارد ، ولی‌مجاهدین اورا دستگیر نموده و بقتل‌میرسانند ، بطوریکه شایع است در اذان صبح روز **۱۵ ذیقعده سال ۱۳۵۱** قمری مطابق با **۲۲ اسفند ۱۳۱۱** شمسی صدای مهیبی دردامغان بگوش‌رسیده

و صبح مردم مشاهده کرده‌اند که شکافی بر روی منار **مسجد جامع** ظاهر گردیده است و با اینکه در تعمیر آن اقدام نموده‌اند مع‌الوصف آثار شکاف مذکور در حال حاضر نیز مشاهده میشود .

پیر علمدار

درشمال‌شرقی **شهر دامغان** تقریبا در نزدیکی ومشرق **مسجد جامع** گنبد برج مانند مدور وزیبائی ازآجر وجود داردکه بنام **پیر علمدار** معروف‌است . بلندی برج‌مذکور تقریباً **۱۳** متر میباشد، ولی این بناآرامگاه **محمدبن ابراهیم پدر ابوحرب بختیار** ممدوح **منوچهری دامغانی** وحاکم **ایالت قومس** درزمان سلطان **مسعود غزنوی** است که به دستور وی ساخته شده و در سال **۴۱۷** هجری (۱۲۰۶ میلادی) ساختمان آن باتمام رسیده است .



تصویر برج پیرعلمدار دامغان

قطر داخلی این برج **۴٫۹۷** مترمیباشد وداخل بقعه ساده است وسوای قبر**محمدبن ابراهیم** که طول و عرض و ارتفاع آن بترتیب **۲۰۵** - **۱۰۵** - **۱۲۵** سانتیمتر و از گچ ساخته شده چیزدیگری درآنجا مشاهده نشد .

متصل ببرج پیر علمدار ایوانی مقرنس وجود داشته‌که دراطراف آن‌کتیبه‌ای ازگچ بوده ولی اکنون ازآن ایوان فقط‌کتیبه ذیل بجاست :

بسم‌اله الرحمن الرحیم امر ببناء هذالمسجد الشریف المولی المعظم خلیفة العرب

والعجم سلطان قضاةالشرق کافل مصالح‌الخلق رکن‌الحق والدین. عمل حاجی بن‌الحسین‌البناء الدامغانی غفرالله‌له

طبق نوشته **تاریخ صنایع‌ایران** برج مقبره‌ای **پیرعلمدار** برای کتیبه قشنگ کوفی که درداخل برج ساخته شده وبرنگ سرمه‌ای‌است مشهور میباشد.

برج چهل‌دختر دامغان

درمغرب شهر دامغان پشت بقعه **امامزاده جعفر** وکنار جاده **دامغان به سمنان** برج آجری جالب توجهی وجود دارد، که بنام **چهل دختر** معروف میباشد، ارتفاع برج مذکور تقریبا**۱۵**متر ومحیط خارجی آن **۲۳**متر وقطر داخلی‌آن**۵ر۵** متراست. این برج که تقریبا بسبك **برج‌طغرل‌ری ومیل رادکان** بنا شده،درسال**۴۴۶** هجری(۱۰۵٤میلادی) بامر**ابوشجاع اصفهانی** ساخته‌شده است.



تصویر برج چهل دختر دامغان

بر دوره بیرون این برج کتیبه‌ای است، بخط کوفی که خواندن‌آن بسیارمشکل‌می‌باشد فقط **امر ببناء هذاالقبةالامیرالجلیل‌ابوشجاع** ودرآخر کتیبه **(ثلثمائه)** ازآن‌خوانده میشود ومعلوم میشود که از بناهای **قرن‌چهارم‌هجری** است و بعلت استحکام بناخوب دوام کرده است.

بطوریکه هیچگونه آثار خرابی در آن مشاهده نمیشود. در بالای در کوچك این برج که بجانب جنوب باز میشود کتیبه‌ای‌است‌ازگچ بخط کوفی که‌گویا نام‌بانی‌آنرا نوشته‌اند.

در وسط برج، قبرساده‌ای است ازگچ که صاحب آن معلوم نیست وازقرائن چنان برمیآید که تا چندی قبل سطح داخلی برج مرتفعتراززمان کنونی بوده‌است زیرابااندکی دقت، قسمتی‌را که درزیرخاك بوده وبعداً خاك‌برداری‌شده است میتوان تشخیص داد ولی قدرمسلم اینکه اسم**چهل‌دختر** یا**چهل دختران** مربوط به **دوره های قبل ازاسلام** میباشد و بعید بنظر نمیرسدکه ساختمان **چهل دختر دامغان** نیز مانند ساختمان **چهل دختر سمنان** ازخشت خام‌بوده، چون بمرور زمان قسمتی از آن فرو ریخته بوده‌درقرن **چهارم**یا**پنجم** بدستور **ابوشجاع** که هویت اوتا اندازه‌ای مجهول است مجدداً با درنظر داشتن طرح سابق‌آن، منتهی با آجر وسقف مخروطی‌شکل بناگردیده‌است.

امامزاده جعفر

درمغرب‌شهر **دامغان**جنب‌برج **چهل‌دختردامغان** وکنار جاده‌**دامغان به‌سمنان** بقعه‌ای‌است که‌بنام **امامزاده‌جعفر** معروف میباشد، بقعه این امامزاده مربع وازهرطرف سیزده قدم‌است، درچهار بدنه دیوار بقعه، چهار طاق نما میباشدکه هرطاق‌نمادری‌داردبالای چهار بدنه‌که تقریباً ده ذرع ارتفاع آن است هشت طاق مقرنس وبالای طاقها گنبدمیباشد تمام ارتفاع بقعه از چهار بدنه وهشت طاق و گنبد تقریباً **هفده‌ذرع** می باشد داخل بقعه سفید ووسط‌گنبدآجرنما است،درب‌بقعه‌روبجنوب ودروسط‌آن صندوقی‌است‌با منبت‌کاری‌ممتاز وکتیبه‌های بسیار، طول صندوق ۲۵ر۳ متر وعرض ۷۵ر۱متر وارتفاع آن ۲۵ر۱ متر در کتیبه دوره صندوق‌سوره مبارکه**هل‌اتی واناافتحنا وآیةالکرسی ونادعلی وصلوات برچهارده معصوم‌ع بالقابهم ولافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار** منبت کاری شده است، ودرصفحه‌روبروی درنوشته‌اند:

عمل‌العبد الفقیر الحقیر المذنب المحتاج العفواله و غفرانه استاد نظام‌الدین‌بن استاد علی‌بن علی نجار صاحب وساعی این خیرات استاد محمد صفار دامغانی تحریرا فیشهر... سال اربع وستین و...(ظاهرا سبعمائه باشد).

شکل قبر که در صندوق دیده میشود مرتفع و دور آن گچ‌بری شده و بر روی آن سنگ سیاهی‌عمودی‌نصب‌گردیده ونسب امامزاده **وسوره‌مبارکه توحید** بخط‌کوفی‌نوشته شده‌است.

درسمت مقابل دریکه از آن داخل‌صحن میشوند نیز شجره امامزاده بخط‌کتیبه باین عبارت ثبت‌میباشد:

هذا قبرالامام الهمام المقتول المقبول‌قرة عین‌الرسول جعفربن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن عمربن علی‌بن حسین‌بن‌علی‌بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه .

از صحن امامزاده‌که میخواهند داخل بقعه شوند مدخل عبارت است از ایوانی که دوسمت‌آن تا حد کتیبه کاشی کاری است و سمت مشرق یکجا کاشی سبز روشن و سرمه‌ای است وطرف مغرب تقریبا یك ثلث بالا کاشیهای بسیار ممتاز است که مثل چینی واز جنس کاشیهای‌ازاره‌حرم **حضرت‌رضا(ع)** وبردوشکل میباشد،قسمتی که‌خشتهای‌آن‌بزرگتر است

هشت ضلع دارد و قسمت کوچکتر دوازده ضلع و بر روی این کاشیها بخط نسخ بقلم خفی **بفارسی و عربی اشعار و عباراتی** نوشته شده که درذیل نگاشته میشود:

در روی بعضی دیگر صورتهائی نقش است که از جمله صورت **شیر و خورشید، صورت فیل و گاو سوار**، صورت مردوزن باهم، صورت دوزن، **صورت شیر و مرغابی** و کرگدن، ماهی و صیاد، گرگ وخرگوش ودو پلنگ کهسروی درمیان آنها است وگل بته وصورت چهار زن باهم، یکزن وپلنگ تنها، طیور و روباه، میباشد و بنظرمیرسد که نقاش وصانع این کاشیها **چینی یاهندی** بوده‌است. برروی یك صفحه کاشی که **صورت شیر و خورشید** بر آن رسم‌است این رباعی نوشته شده:

غم با لطف تو شادمانی گردد	**عمراز نظرتو جاودانی گردد**
گر بادبدوزخ برداز کوی توخاك	**آتش همه آب زندگانی گردد**

و نیز مسطور است:

رو دیده بدوزتادلت دیده شود	**از دیده جهانی دگرت دیده شود**
گر توزسر پسند خودبرخیزی	**احوال تو سر بسر پسندیده‌شود**

وکتب ذالك فیشهور كذا شوال سنه خمس وستین وستمائه (این تاریخ مکرر نوشته شده و برروی کاشیها هشت‌ضلعی رباعی‌مسطور درذیل نوشته‌شده:

دانی که‌چراست ای‌پسندیده‌من	**پراشك دو دیده ستمدیده من**
می بگشاید ز آرزوی لب تو	**آب از دهن مردمك دیده من**

و در وسط صفحه‌ها صورتهای سابق الذکر منقوش است ودرهر صفحه‌که رباعی تمام میشود و جاباقی است این‌بیت نوشته‌شده‌است:

بخور هر چه داری فزونی بده	**تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه**

باید دانست که‌این‌کاشیها متعلق باین محل نبوده وازجای دیگر باینجاآورده و نصب نموده‌اند.

متأسفانه در حال حاضر از این همه کاشیهای گرانبهاکه شرح آن گذشت **جزیك ردیف** کاشیهای کوچك که در بالای مدخل نصب و دسترسی بدان ممکن نبوده وکاشیهای غیر مصوری که درطرفین درورودی است،چیزدیگری **باقی‌نمانده** وبطوریکه میگویند در چند سال قبل عده‌ای شبانه کاشیهای نفیس وپرارزش امامزاده را بسرقت برده وبنازلترین قیمت به‌بیگانگان فروخته‌اند.

در مدخل **امامزاده‌جعفر** دو تخته‌سنگ سیاه مقابل یکدیگرقرارگرفته وبر سنگ سمت چپ‌مدخل مطالب زیر نوشته شده‌است:

لااله الااله محمدرسول‌اله علی ولی‌اله بسم‌اله الرحمن‌الرحیم و به‌نستعین‌الحمدلله الذی خلق‌الانسان الطاعات وآمرهم بالخیرات والصلوة والسلام‌علی خیرخلقه‌محمداشرف الموجودات وآله واولاده المشرفین بدلایل احادیث‌والایات.

اما بعد چون محرر کارخانه قضا وقدر برمنشور خلقت بشرطغرای ان‌الله اصطفی‌آدم ونوحا وآل ابراهیم و آل عمران علی العالمین‌کشیده‌اند و دیباچه سعادت آنرا بتوقیع‌قل



تصویر مقبره امامزاده جعفر در دامغان

لااسئلکم علیه اجرا بانقیاد اوامر این معنی جان‌کمروار برمیان بستن تا در هنگام یوم لاینفع‌مال ولابنون از ثمر شجره قل‌ان‌کنتم تحبون الله‌فاتبعونی یحببکم‌اله ویغفرلکم‌ذنوبکم واله غفور رحیم برخوردار باشند بنا بر این چون بندگی‌کیا اعظم **سیف‌الدین علی** بن مرحوم سراج‌الدوله والدین کیا رستم‌بن المغفورکیا ابراهیم الحاجی الهزارجریبی بکمال صحبت ومودت خاندان نبی و ولی ثابت قدم بود وبخیرات صدقات مبرا ازریا خواست‌که درروضه متبرك **دمشهد مقدس** مقتدای اهل ایمان **امام‌بن‌الامام جعفر‌بن**‌علی‌بن‌حسین بن علی‌بن عمربن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌و علی‌آبائه الصلواة و السلام‌تزیید سفره‌ای بجهت ابناءالسبیل و فقراموظف‌گرداند تا بثواب‌آیه‌ان‌الذین‌آمنو وعملوالصالحات کانت‌لهم‌جنات الفردوس نزلاً برسد.

واز فاتحه‌ودعای‌ساکنان وزائران‌این‌مقام‌حظی وافر بیابندوقف‌کرد جمیع نصف‌قنات و قریه‌ای‌که معروف‌است به‌**(دهو)** من مضافات‌**دامغان**‌که‌مستغنی‌است ازحدلشهرتها و جمیع نیم‌شبانه روزآب‌مزرعه‌**مهرآباد**‌که‌مدارآن برشش شبانه‌روزاست‌که این‌شبانه روزمجزاپنج فهجه ونیم‌آن باشد با اراضی‌که تابع‌آن است و جمیع طاحونه که مشهور است **بآسیای فیروزی** دایر بر جوی‌آب **قریه صامغان** با اراضی وحیطان‌که تعلق باین آسیای، دارد مقرربرآنجمله‌که ازمحصولات این‌موقوفات بعداز تخم‌قائم بیست‌خروار غله خادم ومطبخی وفراش‌که ملازم عتبه شریفه باشد جهت خودمصرف نمایند ودرهرروز ده‌من‌گندم بامداد و ده‌من‌گندم نماز دیگر بلغوربپزند وبفقرا ومساکین رسانند وآنچه ازاین فاضل باشدبازمرتب دارند ودرنماز پیشین‌بفقرا رسانند وازمحصولات صیفی‌این موقوفات روغن‌چراغ‌مرتب‌گردد

ودرهرمزاری یکچراغ برافروزند وچراغ دیگر درخانقاه بنهند و دراطاقیکه مهمان باشد چراغ برافروزند وزواید با خراجات مطبخ ازچربیوغیره صرف نمایند و نقیب مجاوررا ازآنچه مقرر شده زیاده طمع‌نکنند ومتولی، موقوفات را بیشتراز سه‌سال باجارت ندهند و باجارت طویله ندهند ومتغلبی‌که باجارت رساند درلعنت خدای باشدو برحکام‌عصر وقضات سادات وقت‌واجب است بشرط واقف‌که اگر متغلبی دراین موقوفات مدخل سازدمانع شوند وسعی‌نمایند تا برقرار شرط واقف بمصرف رسد واگر چنانچه مانع‌نشوند درآن‌ظلم‌شریك باشند و برقضات عصر واجب است که درهردهسال این وقفیه را مجدد گردانندوتغییروتبدیل بقوائدآن‌راه ندهندفمن‌بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی‌الدین‌یبدلونه تحریرا فی‌غرہ‌المحرم الحرام سنه‌خمس‌عشر ثمانمائه‌الهلالیه.

دورسنگ آیات‌شریفه قرآن نوشته شده .

برصفحه سنگ مقابل نیزعبارات زیرحك شده‌است:

وما توفیقی الاباللہ علیه توکلت والیه اینب لااله‌الااللہ محمد رسول‌الهعلی‌ولی‌الله وصی رسول‌اله قال‌النبی‌صلی‌اله علیه وآله وسلم من‌سن‌سنه وحسنةفله‌اجرها واجرمن‌عمل بهاالی‌یوم‌القیامه.

باعث بر تقریراین‌کتاب آنك چون بتاریخ شهر محرم‌الحرام سنه‌احدی و خمسین وثمانمائه **ولایت دامغان** وتوابع‌آن پادشاه اسلام برسم‌سیورغال وحکومت‌بحضرت‌بارفعت مرتضی اعظم افتخار آل‌طه ویس‌خلاصه اولاد سیدالمرسلین **امیرسیدرضی الحق** والملة والدین **علی‌الحسین‌زاداللہ** تعالی ایام حکومت ومعدلت‌تفویض فرموده بودند وچون‌آن حضرت را درولایات مذکوره نزول افتاده‌ونواب‌حضرت ایشان ازمال‌وجهات ولایت‌مذکوره استفسار مینمودند وبعرض‌میرسانیدند ، چون‌حکایت بمال‌نساجیه وصابون‌خانه ودروازه‌بانی رسید رأی‌شریف آنحضرت اقتضا کردکه این‌چنین زحمتی ونقصانی‌که از جهات مذکوره‌بر فقرا ورعایاواقع‌است، جهت دستگیر آخرت‌وامید بشفاعت حضرت رسالت علیه السلام‌دفع کند تا ثواب‌آن بروزگار ایشان دررسد بنابراین مقرر فرمودند که من‌بعد تمغای‌نساجیه وصابونخانه ودروازه‌بانی قطعاًواصلا و ابداً ازهیچ آفریده‌درولایت مذکور نگیرندوباجارت ندهند ونشناسند ودرداخل مال تمغا نکنندوهرکه خواهد بجهت‌خود صابون پزد وفروشد از تمغای‌دارالحریرکه سابقاً هر سال یکصد دینار را هفت دینار میستاندند اکنون پنج دینار بزیادت نستانندکه صابونی‌که‌ازاطراف وجوانب بولایت مذکوره‌آورند وفروشندیکصد من‌راپنج من‌زیادت نستانند وهیچ‌آفریده راروانباشدکه‌تغییروتبدیل بقوائداین‌فوائدآخروی راه دهد و برحکام ووالی ولایت مذکوره واجب و لازم باشدکه اگر مفسدی در ابطال این خیربکوشد بمنع وزجراو بدانچه ممکن باشد مشغول شوند تا موجب رستگاری آن صاحب دولتان‌گردد وهرکه خلاف این‌معنی ورزد درلعنت وسخط حضرت‌باریتعالی وتقدس وجمیع ملائکه باشد، فمن‌بدله بعد ماسمعه فانمااثمه علی‌الذین‌یبدلونه صدق‌الله

دردوره سنگ مذکور نیزنوشته است :

اللهم صلی علی محمد المصطفی و صل علی المرتضی تا و صل علی المهدی صاحب الزمان و قاطع البرهان و خلیفة الرحمن

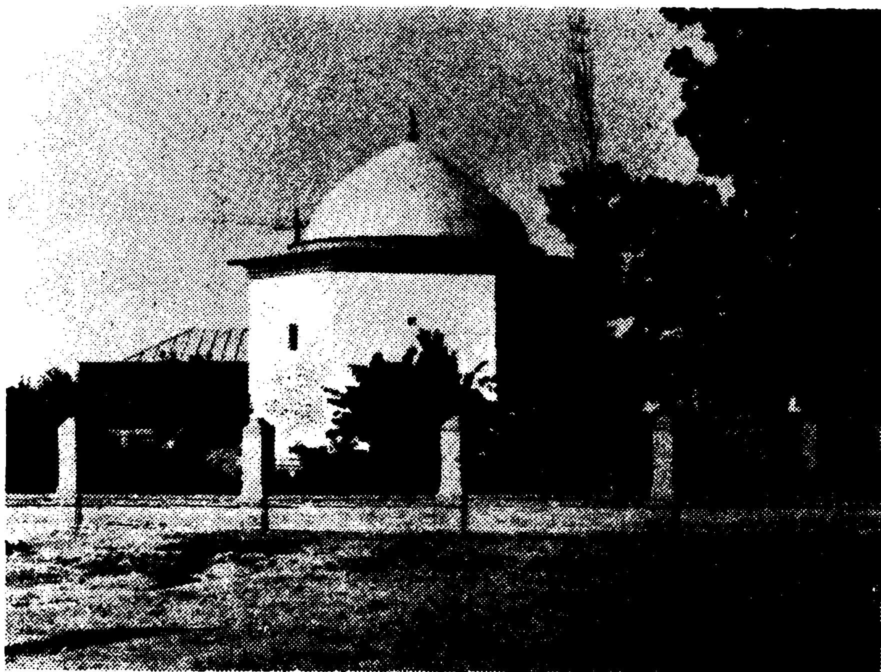
درداخل بقعه **امامزاده جعفر** طرف راست وکناردرورودی، قبرشاه **طاهر بن امیر شاهمرادالحسینی** قراردارد که برهرچهارطرف آن باخطوط برجسته نسب وی و همچنین ابیات چندی نوشته شده وتاریخ آن **۹۶۷** هجری میباشد .

تاریخ بنای بقعه **امامزاده جعفر دامغان** پیش از **دوره سلجوقیان** است و چنین استنباط میشود که درابتدا بی‌پیرایه بوده ولی بعدها **پادشاهان سلجوقی** دیوارهای مدخل راباکاشیهای خوش رنگ مصورمزین نموده وبصورت آبرومندی درآورده‌اند .

طول صحن امامزاده جعفر **۴۲** قدم وعرض آن **۲۸** قدم میباشد.

مقبره امامزاده محمد

در جلو صحن مقبره **امامزاده جعفر** وکنار خیابان وسط شهر دامغان کـه بسوی سمنان ادامه دارد بقعه دیگری است که بنام **امامزاده محمد** معـروف میباشد، داخل بقعه مثمن وپوشش آن چپ وراست (هره) است ارتفاع گنبد **۱۲** ذرع وطول وعرض بقعه ده قدم می‌باشد، گوینده‌مدفون این **مقبره محمد** از فرزندان حضرت **امام کاظم** (ع) است صورت قبر گچ‌اندودشده وبرروی آن صندوق مربع مستطیل غیرمشبک چوبی میباشد وصندوق سقف ندارد. بیرون بقعه را نیز باگچ سفید کرده‌اند و نمای خارجی آن بصورت کثیرالاضلاع منتظم است که تصویر آن دراین تألیف مشاهده میشود .



تصویر مقبره امامزاده محمد دردامغان

مقبره شاهرخ میرزا

در صحن **امامزاده جعفر دامغان** در ضلع ما بین شمال ومشرق بنائی‌است، مربع که طول‌ضلع خارجی‌آن **پنج متر** وهرضلع درونی‌آن نیز**چهارمتر** میباشد، این‌بنادارای گنبد مدورو کوچکی‌است وارتفاع ساختمان‌آن درحدود **۱۱**مترمیباشد وبنام **مقبره‌شاهرخ میرزا** که جریان مرگ وی درفصول‌تاریخی این تألیف درضمن شرح وقایع سلطنت **آغا محمد خان قاجار** وتسخیر **خراسان** توسط وی بیان گردید معروف است، بالای‌درجنوبی آن‌این عبارت‌باخط ثلث برروی‌کاشی نقش گردیده :

بناء هذالعمارة‌فی‌ایام دولة السلطان‌الاعظم‌شاهرخ‌بهادرخلدالله‌ملکه.

مؤلف **مطلع‌الشمس** محل این بنارا خانقاه دانسته ودرباره‌آن اینطور بیان نموده‌است :



تصویرمقبره شاهرخ دردامغان

نیزدرصحن، درضلع ما بین شمال ومغرب بنائی است‌با تکلف، یك‌درآن رو بجنوب و فعلابا خشت محدود است ازقراری‌که معلوم میشود اینجا **خانقاه** بوده است، دراطراف در کاشی‌متوسطی است، وعین مطالب‌کتیبه راکه نقل‌شد ثبت‌کرده است.

سپس اضافه مینماید . خانقاه دردیگرروبمشرق داردکه مفتوح است‌بنای خانقاه‌مربع مستطیل وازاره ازکاشی سبزدارد وسقف‌آن گنبد است .

نوشته اخیرصحیح بنظرمیرسد زیراچنانچه این ساختمان مقبره شاهرخ میرزا باشد

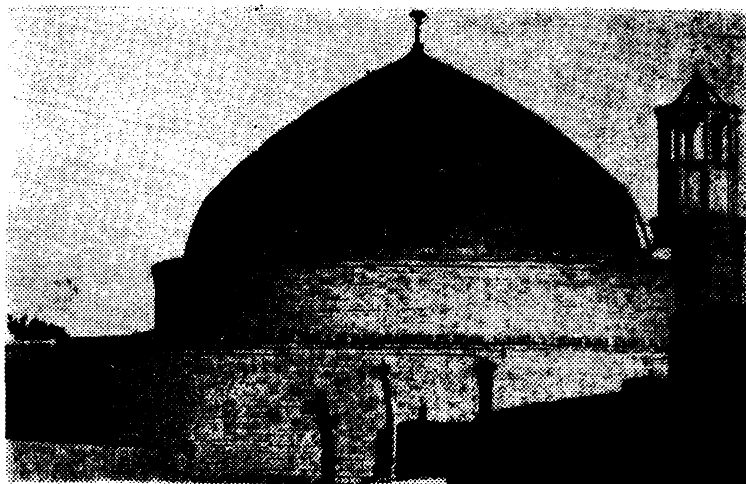
مندرجات کتیبه بهیچ وجه صحت آن راتأیید نمی‌نماید، ودر زمان آغا محمدخان قاجار نیز امکان چنین‌کاری نبوده است وشاهرخ موردبحث نیزهمان‌شاهرخ‌تیموری است که بدستور او این بناساخته شده است .

امامزاده علی

درخارج شهر **دامغان** درسمت مغرب گنبدی وجوددارد که‌بنام **امامزاده علی** معروف است، بنای این ساختمان ازخشت خام وبشکل مربع متساوی‌الاضلاع می‌باشد وظاهراً روی ساختمان مذکور سابقاً سفیدکاری بوده است. یك‌قبر گچی در وسط وقبردیگری درپشت سر آن ساخته‌شده، یك قطعه لوح سنگی دراینجا است که برآن مطالبی نقرکرده‌اند وسط سنك خوانده نمیشود و اطراف آن نیزآیة الکرسی نوشته شده تاریخ‌آن ظاهراً:
(**فی اواسط شهرشوال سنه ثمان و ثلثین ومأتان**) باشد . بهرحال صاحب قبور مذکور بدرستی معلوم نیستند.

عبدالعالی وعبدالمعالی

در جنوب شرقی شهر **دامغان** در کوی **معصوم زاده** مقبره‌ای است که بنام **عبدالعالی وعبدالمعالی** معروف میباشد . برسر در ورودی‌آن دو بیت شعر بشرح زیر روی‌کاشی نوشته ونصب شده است :



نمای مقبره عبدالعالی و عبدالمعالی دامغان

بنائی کز شرف بسیار عالی است — مقامی پاك‌وروشن ، چون‌لئالی‌است
بود معروف این معصوم زاده — که عبد العالی و عبدالمعالی است

در داخل مقبره برروی قطعه‌سنگی این‌مطالب حك شده‌است :

در سنه**۱۲۰۴** دوازدهم ماه شعبان جناب **امیرالمؤمنین** خواب‌نما نمود **بکربلائی فضلعلی** که دوتن معصومزاده در شهر دامغان مدفونند، نامهای عظیم‌الشأنشان **عبدالعالی**

و **عبدالمعالی** است واز ولدان **فضل بن زید بن امام‌حسن مجتبی** هستند .

امامزاده دیگری، در دامغان هست که بنام **امامزاده نورالله** معروف میباشد و قبر **بکیر بن اعین** معروف در سمت جنوب شهر بفاصله یك میدان از آبادی واقع است، وبقعه‌ای داردکه آنرا **مطلب‌خان بن اسماعیل‌خان دامغانی** ساخته‌است و ارتفاع گنبدآن **ده ذرع** ووسعت بقعه تقریبا **شش‌ذرع** درشش‌ذرع میباشد .

پیر یغما

در مشرق **دامغان** بین راه **مهماندوست** بدامنان بقعه‌ای است معروف به **پیریغما** عقیدهٔ اهالی براینست که **پیریغما** سفره گستر**حضرت‌رضا(ع)** بوده‌است، درداخل‌بقعه‌لوح قبری هست و برآن نوشته‌اند :

هذا القبرالمرحوم‌المبرور قاسم‌آقا ابن‌غلامعلی بیات سنه‌اربع وثلثین والف

در زیر این‌عبارت صلوات بر حضرت رسول و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است . بالای در بقعه عبارت ذیل نگاشته‌شده :

ابتدای عمارت سلطان**پیریغما** درتاریخ‌سنه**خمس وستین** ،**کمال‌الدین بن‌قربان طاقی** خیرات‌کرده وگنبدرا برآورده .

چون‌رسیدم بدین‌خجسته مقام **گفتم ای ذوالجلال والاکرام**

رحمت ایزدی بر آنکس باد **کاین عمارت نهاد وکرد تمام**

العبدخداداد

گرد کوه دامغان

قلعه بسیار عجیب و معروف **گرد کوه** در **۱۸** کیلومتری **مغرب‌دامغان** در بین کوهستان صعب‌العبوری واقع است . ارتفاع تقریبی این‌کوه **هزارمتر** و طول‌آن درحدود **نیم‌کیلومتر** میباشد .

قلعه‌گردکوه از لحاظ موقعیت طبیعی یکی ازقدیمی‌ترین‌پناهگاههائی‌است که در سیر ادوار تـاریخ مورد استفـاده اقوام‌مختلف بوده واز قدیمترین زمان تاریخی اهمیت بخصوصی داشته‌است. طبق‌گفتهٔ**دقیقی و فردوسی**،**اسفندیار** مدتی بفرمان‌پدرش**گشتاسب** درقلعه‌این‌کوه که**گنبدان‌دژ** نام داشته در بند بوده است .

همانطوریکه درفصول تاریخی این تألیف در ضمن تشریح فعالیت‌های**فرقه‌اسمعیلیه** در **دوره‌سلجوقیان** بیان‌گردید . **قلعه‌گردکوه** یکی‌ازمهمترین پناهگاههای‌مستحکم و غیرقابل تسخیر فرقه مذکور بوده‌است .

در سمت مشرق**گردکوه** نشانه ساختمان مستحکمی با سه‌آب‌انبار معتبر بطول۲۷ـ ۲۱ـ۲۰ و عرض ۸ـ۴/۵ ـ ٤متر بجاست که‌گودی آنها بعلت اینکه بمرور پر شده دقیقا معلوم نیست . همچنین میان‌کوه مذکور اثر حوضی شبیه به تنوره آسیای آبی آشکار است

و از قرائن برمیآیدکه آنجا محل ذخیرهٔ موادغذائی بوده و اطراف آنرا باجدار حوضهای مذکور ساروج کرده اند .

علاوه بر اینها چند عمارت در نقاط مختلف کوه بمنظور دیدبانی ساخته و حوضهائی درکنار آنها درست کرده‌اند . کلیه این ساختمانها بغیرازیك ساختمان‌همه از سنك وساروج بناشده وکوه رابصورت **قلعه پابرجائی** درآورده است . راه صعود باین‌کوه منحصراً از جانب مشرق‌بوده‌که پیوسته زیر نظر دیدبانان‌قلعه قرارداشته‌است.در**گردکوه** کلیه وسائل زندگانی برای عدهٔ نسبتا زیاد در مدت مدیدی فراهم بوده و قطعه های سنك آسیای دستی و شکسته‌های ظروف سفالی و سایر چیز ها که اکنون درآنجا مشاهده میشود مؤید این موضوع است .

در اینجا ما به نقل جامع ترین‌گزارشی‌که بدستور **ناصرالدین شاه قاجار** توسط **شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی** عضو هیئت مؤلفین **نامه دانشوران و میرزا محمد حسین ادیب** ملقب **بفروغی** رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر دارالترجمه زمان ناصرالدین‌شاه قاجار ازساختمان‌عجیب **گردکوه‌دامغان** تهیه و درکتاب **مطلع الشمس** بچاپ رسیده استو دارای نکات جالب توجهی میباشد میپردازیم :

گردکوه در کوهسار مغربی شهر **دامغان** واقع شده، بفاصله دوفرسنك ونیم و آن عبارت‌است از یك قطعه‌کوه منفرد مرتفع در نهایت صعوبت مسلك بارتفاع **یکهزار ذرع** تقریبی و طول **سه‌هزارذرع** تحقیقی و استطاله آن از جنوب بشمال وسطح این کوه از **بیست‌ذرع** الی **سی‌ذرع** عرض دارد و غالب تسطیحش طبیعی و برحسب خلقت اولیه‌است و در دامنه سمت شرقی آن چندکوه منفصل محقر واقع شده‌که نسبت باصل**گردکوه** مثل یکه برجهائی چنداتفاق افتاده، گرداگردتمام اینها دیواری مستدیر**بمساحت یکفرسنك** ازگچ وسنگ‌کشیده شده است و**گردکوه** مع‌مایتعلق بها ازدامنه چهارسمت وآنچندکوه کوچك همه درمیان این‌دایره وقوع یافته وازدیوار محیط چندجا بارتفاع یك ذرع ونیم ودوذرع فعلابرپا وقائم‌است وبرسرآن‌کوههای‌کوچك بروج و نشیمن قراول ساخته‌اند ، و سطح بعضی‌که وسیعتر بوده خانه وعمارت بناکرده‌اند وازدیوار و آثار آن خانه ها بیشتر باقی وموجود است وبرسطح خود**گردکوه** عمارات ومساکن بسیاربوده وخصوصاً در سمت مشرق‌که یکدست بنای معتبرمحکم داشته بشکل مربع مستطیل برچند اطاق بزرگ وغرفه های‌کوچك ومقدار عمده این عمارت سمت شرقی باالفعل باقی است واز فرط استحکام در **مدت هفتصد سال** بل‌ازید چیزی‌ازآن خراب نشده الاسقفها وقلیلی ازدیوارها دردوضلع جنوبی وشمالی دوبرج باریك مصمت متساوی‌الطرفین دارد ومابین این‌دوبرج دیواری‌است مشتمل برچند درکه ازاطاقی بزرگ دروسط ودوغرفه درجنبین آن بطرف مشرق بازمیشده است ودرسطح سمت جنوبی سه‌برکه بزرگ وانبارآبست وهرسه مسقف بوده وبهم راه داشته است اماحالا تمام سقفها ریخته وبیشترراهها گرفته شده و ابعاد ثلاثه این سه بـرکه عرضا و عمقا یکسان است وعرض هرکدام هشت ذرع وعمق چهار ذرع و نیم میباشد و طولا اختلاف دارد، طول‌یکی بیست ویك ذرع است و یکی بیست ذرع ودیگری‌بیست وهفت‌ذرع، در وسط سطح این‌کوه‌درموضعی‌که ازهمه جابلندتراست **آبدانی ساخته شده شبیه تنوره آسیای**

آبی ولی دهنه‌آن تنك است وبتدریج هرچه پائین میرود فراخ تر میگردد و چون بمرور دهورتا یکذرعی دهنه پرشده است معلوم نیست که غوروقعرآن تاچه مقدار بوده ومحتمل است که محل‌ذخیره حبوبات ویاسایرماکولات بوده ، داخل‌آن سه‌برکه راباآجر برآورده‌اند و روی‌آنها وتوی این‌تنوره رابساوج اندوده‌اند ودر مقابل و محاذی عمارت شرقی و دیوار یك‌اطاق ازابنیه‌آن الان هم‌برجا وایستاده است وپای‌آن اطاق، حوضی‌است بزرگ بطول پانزده ذرع وقعراصلی این‌حوض وآن سه‌برکه معلوم نیست چرا که مقداری لاعلی‌التعیین ازعمق‌آنها بمصالح سقفها واطراف‌که ازهم ریخته است‌آکنده شده واین تحدیدکه در عمق آنها نوشته شدازروی‌کف حالیه است وآثار ادوات ولوازم زندگانی که برسطح **گردکوه** دیده‌شده **قطعه** سنك‌آسیای دستی بودوشکسته‌های ظروف سفال‌از**کوزه وخم وقدح وکاسه** بالوان مختلف ازکبود وسبزوسرخ وآبی وبریکی‌ازآنها **خط‌کوفی** دیده شده وهم شکسته آبگینه ضخیم بدست‌افتاد وطریق عروج سطح **گردکوه** منحصراست براهی‌که ازطرف‌شرقی آن تراشیده وساخته بوده‌اند ودیگرازجمیع اطراف‌کوه هرجاکه‌بالارفتن امکان داشته‌است باسنگ وگچ باهتمام مسدود نموده‌اند ،وبالفعل‌آن راه مصنوعی هم مندرس و منطمس شده و طی‌آن خطرفاحش دارد ودراثناء این‌راه درکمرکوه برکه دیگری است نظیر حوضی که برسطح انداخته‌اند وبالاتر ازاین برکه بنای مختصریست‌که **بقراولخانه میماند** وساخت آن باخشت وگل است وغیرازاین یك‌بناء جمیع ابنیه وعمارات بالاوپائین این‌معقل حصین‌از سنگ‌است وگچ، ویك بنای دیگر هم در بیخ گردکوه از طرف محاذی جلگه ساخته‌اند که تمام‌آن ازآجراست واین‌بنای‌آجری درمقابل‌راهی‌که ازجلگه وارداین‌کوهسار میشودواقع گردیده است.

فلاشك جای دیده‌بان بوده‌ازملاحظه‌حصانت واستحکام این‌مکان محقق میشودکه بقوت اسلحه وادوات خرتیه قدیم فتح‌اینجا عنوةً ازمحالات عادیه بشمارمیآمده معاقل **ملاحده و قلاع اسماعیلیه** غالبا همینطور در قلل جبال و یا برروس بوده **ومولانا جلال‌الدین رومی** بالخصوص ازاین‌کوه درمثنوی نام‌برده میگوید :

هریکی چون ملحدان‌گردکوه **کاردمیزد پیرخودرا بی‌ستوه**

وآنجا رادز**گنبدان‌یاگنبدان‌دژ وکوه منصوریه** نیزمینویسند. واینکه باوصف استطاله **سه‌هزارذرعی** اینجا را**گردکوه** میخوانند باعتبار مقدار محسوس آن از طرف جلگه است‌چه‌اینکوه ازجلگه یك‌صخره‌مجرد مرتفع‌مستدیر بنظرمیآید وامتدادآن ازآن‌سمت اصلادیده‌نمیشود عرب این‌قسم‌یکه‌کوه راکه بلند وگسیخته باشد **فند** میگویند .

بالجمله جبل**گردکوه وقلعه وحصار وبروج** وآثارآن ازعجایب **خطه قومس** است .

نگارنده(صنیع‌الدوله) گوید**گردکوه**درزمان**سلاطین‌عجم** نیزقلعه‌ای داشته وآنرا **گنبدان‌دز**میگفته‌اند وارباب خبرداننده‌که چون **زردشت** دین‌خود رادرایران‌رواج داد و **گشتاسب** رابااین‌کیش معتقد نموداورا از دادن‌خراج به**ارجاسب** پادشاه توران مانع‌شد . ارجاسب بمطالبه خراج وتمکین‌آوردن**گشتاسب** قشونی از رود جیحون عبورداد. **گشتاسب** پسرخود **اسفندیار** رابدفع وقتال او روانه و مأمورکرد و **اسفندیار** ،

ارجاسب راشکستی فاحش داد، اعاظم ایران چون این فتح نمایان را از **اسفندیار** دیدند بسلطنت اومایل گردیدند، **گشتاسب** از **اسفندیار** رنجیده اورا درقلعه **گردکوه** که **گنبدان دز** میگفتند حبس نمود **ارجاسب** چون این اختلال رادروضع سلطنت **گشتاسب** دیدمجدداً لشگر بایران کشید و **لهراسب** پدر **گشتاسب** راکه در **بلخ** منزوی بود بقتل رسانیدودختران پادشاه رااسیر کرد وتمام **خراسان** رامتصرف شد.

گشتاسب ناچار **اسفندیار** را ازحبس بیرون آورد وبمقابله و مقاتله دشمن فرستاد و بازفتح ونصرت **اسفندیار** رانصیب شد و **دقیقی** که هزار بیت از اشعاراو در **شاهنامه** درج شده درحبس کردن **اسفندیار** در **گنبدان دز** گوید :

ببردندش از پیش فرخ پدر — سوی گنبدان‌دز پر ازخاک سر
بر آن دزش بردند بر کوهسار — ستون آوریدند زآهن چهار

ونیز درمکالمه **اسفندیار** با **گشتاسب** حکیم **ابوالقاسم فردوسی** فرماید :

ببستی تن من ببند گران — بزنجیر و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دز فرستادیم — زخواری به‌بیگانگان دادیم

ازاین جمله برمیآیدکه **پایتخت گشتاسب** شهر **هکاتم پیلس** بوده نه **فارس** چه اگردرشهرهای فارس‌پای‌تخت داشت درنواحی **فارس واصفهان** قلاع سخت ومحکم‌متعدد بود واسفندیاررا دریکی‌ازآن‌قلعه‌ها حبس‌میکرد ولازم‌نبودکه‌ازفارس‌اورا **بگردکوه** آرند[1] پس **پایتخت گشتاسب** رادر **حوالی گردکوه باید دانست** وآن یا **هکاتم پیلس** بوده **یا آبادی وشهر معتبر دیگر درهمین ناحیه.**

حمدالله مستوفی درباره گردکوه‌دامغان در **نزهت‌القلوب** گوید :

گردکوه هنوزموسوم **بدزگنبدان** است درسه‌فرسخی **دامغان** واقع ودراطراف آن دهات **منصورآباد ومهات ورستاق** واقع است‌زراعت ومحصول بسیاردارد. مؤلف گوید:

قلعه گردکوه درزمان **امیر تیمور گورکان** باز اهمیتی داشته چه درسنه **۷۸۶** که **امیرولی** یاغی شده بودعیال خودرا در **گردکوه** گذاشت وخود ازجلوعساکر **امیر تیمور** بطرف **ری** فرارنمود، اما قبل‌از **امیر تیمور** این قلعه بواسطه **اسماعیلیه** که آنرا متصرف بودند اشتهار داشت وحوادث تاریخی‌آن نیزدرفصول تاریخی این تألیف بتفصیل بیان گردید در **فرهنگ آنندراج** درباره **گردکوه دامغان** چنین سخن رفته‌است :

گردکوه نام‌کوهی است ازکوههای **دامغان** گرد وپهن و بر بالای آن دژی بوده وقتی **ملاحده** در آنجا اجتماع داشتند و فساد میکردند ، بالاخره قلع و قمع شدند. شاعری گفته :

سرین شاه سمنان دربزرگی — توگوئی گردکوه دامغان‌است

۱ـ با توجه به‌فصول تاریخی‌این تألیف وبیان‌اوضاع‌سلطنت پیشدادیان وکیانیان میدان فعالیت وحکومت سلسله‌های مذکورازدماوند تابلخ وبخارا و اصولا مشرق ایران بوده است و شهرهای دامغان و سمنان و خوار سرحد غربی مستملکات آنان محسوب میشده و نوشته‌مرحوم صنیع‌الدوله نیزمؤید تحقیق نگارنده می‌باشد .

در مردادماه ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکس برداری از آثار باستانی دامغان به آن شهرستان عزیمت نمودم متأسفانه در اثر سهل انگاری وعدم علاقه بعضی از افراد بظاهر متمکن شهر مذکور عکس برداری از **قلعه تاریخی گردکوه** ممکن نگردید زیرا راه آن صعب العبور میباشد، وسیله نقلیه کوهستانی نیز از طرف اهالی دراختیار نگارنده گذارده نشد تا در انجام این کار اقدام نمایم .

چشمه علی

در **۲۵ کیلومتری** شمال **دامغان** چشمه‌ایست که بنام **چشمه علی** معروف می‌باشد وآب شهر **دامغان** نیز از آن تأمین میشود .

آب این چشمه درحدود **۱۳۹** سهم است (هرسهم ٦ خروار بذرافشان دارد) هشت سهم وسه ربع سهم آن برای مشروب شدن آبادیهای **آستانه** ، ومزارع **بابا حافظ** ،، **آهوانو** ، **علم شیر** تخصیص دارد وبقیه در **آب بخشان** که دریک کیلومتری شمال **دامغان** واقع است به ۳ قسمت تقسیم میشود.



نمای قسمتی از ساختمان چشمه‌علی دامغان

دوبخش از آب مذکور بطرف **آبادیهای** پیرامون **شهر دامغان** و بخش سوم بشهر **دامغان** میرود، **چشمه علی** دامغان محلی است بسیار با صفا که ازقدیمترین زمان تفرجگاه فرمانروایان وسلاطین بوده است، **اسکندرمقدونی** هنگام عزیمت **بگرگان** و**انتیوخوس** درموقع جنگ با **اردوان اشکانی** مدتی در آنجا اردوزده‌اند .

همانطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره **قاجاریه** این تألیف بیان گردید ایالت **قومس** وشهر **دامغان** مورد توجه پادشاهان اولیه ایل قاجار بودو بهمین جهت **آغامحمدخان**

و **فتحعلیشاه قاجار** در **چشمه علی** دامغان ساختمانهای زیبائی بنا کردندکه بناهای مذکور درائرعدم‌توجه وسوانح طبیعی روبخرابی‌نهاده وبمروردرشرف انهدام ونابودی‌است.

وقف نامه وتاریخ بنای عمارت ومسجد **چشمه علی** که برروی دوقطعه سنگ منقوردردو سمت تالارنصب‌گردیده است بشرح زیرمیباشد :

درحینی‌که رایات ظفرآیات نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه. قهرمان الماء والطین. ظل‌الله فی‌الارضین‌المؤید بتأییدات‌الملك الجبار. ابوالنصر. **فتحعلیشاه‌قاجار** خلدالله ملکه. بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله **اوزبکیه** ماوراءالنهر ازدارالخلافه **تهران** شقه‌گشا گردیده‌این‌مکان دلفروزخیم خیام ظفرانجام پادشاهی شد،رای صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در این منزل ارم مماثل عمارتی ساخته‌آید که راهروان را ازتاب‌آفتاب پناه وازرنج راه‌آرامگاه باشد ووقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلگشا رابسرکارفیض آثار حضرت صاحب‌الامرصلواةالله علیه و علی آبائه الطاهرین فی‌سنه ۱۲۱۷هجری

واشعارزیر که ازمرحوم **میرزا صادق وقایع نگار** متخلص به **هما** میباشد بیان گردیده است :

خسرو انجم حشم فتحعلیشه آنکه هست — آسمان اورا مطیع و روزگار او را ذلیل
آن شهنشاهی که درنظم جهانداری ندید — چشم‌گردونش نظیر و دیده عقلش عدیل
دولت ازعدلست باقی. منت‌ایزدراکه هست — بربقای دولت او عدل او محکم دلیل
شاکی ازقسمت نیابی هیچکس را تابدهر — همت اورزق مخلوقاترا آمد کفیل
چون بعزم ماوراءالنهر شد از ری سوار — پادشاهی دل قوی . از یاری رب جلیل
کرد منزل اندر این فرخنده جای با صفا — شد زفیض مقدمش این‌چشمه رشك سلسبیل
گشت برپا در نکو وقتی و نیکو ساعتی — از همایون حکمش‌این دلکش بنای‌بی‌بدیل
دورنه از خجلت این دلگشا منزل کشد — این منقش قصرزنگاری اگر برچهره نیل
جست اتمام ورقم زد بهر تاریخش هما — این بنا قصرجنان وین چشمه آب سلسبیل

اما تاریخ مسجد

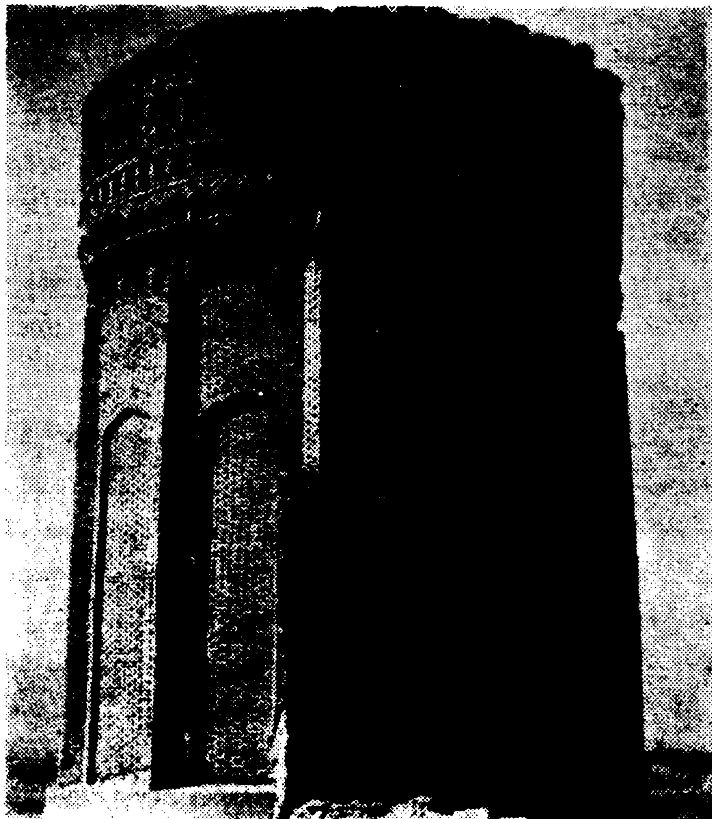
شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد — قضا امر وقدر نهی‌وسپهر اورنگ‌فرافسر
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هردم — براه موکب او رو، بخاك درگه او سر
زقهرو مهراو باشد عیان درباغ خاروگل — زبذل جوداوباشد چه‌خاره خوارسیم وزر
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمان را — به تسخیربخارا برکشید از ملك ری لشگر
چواین زیبنده منزل شد مقرموکب شاهی — وزآن فرخنده‌آمد طبع شاه معدلت‌گستر
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی — چه‌مسجدهمچو باغ‌خلدروح‌افزاوجان‌پرور
قرار ازدل برد محراب‌آن اصحاب‌تقوی‌را — بدانسان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاق آن ایوان کسراوی — مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر
زسقف عالیش گاو فلك را کوه برکوهان — زحمل پایه‌اش حوت زمین رالرزه برپیکر
غرض چون‌شدتمام ازبهر تاریخش‌هما گفتا — زامر قبله عالم بنا شد قبله دیگر

برج مهماندوست

درجنوب **قریه مهماندوست** دامغان برجی شبیه **برج طغرل** شهرری برپاست که قسمتی ازساختمان‌آن برج‌خراب شده‌ولی‌قسمت باقیمانده قدمت‌آن را تائید مینماید، مؤلف **مطلع‌الشمس** برج جنوب **مهماندوست** را اینطورتوصیف نموده است :

برجی بسیارمعتبر ازقدیم مثل‌برج طغرل‌بیك ری ومیل‌رادكان درجنوب **مهماندوست** ومغرب مایل بشمال **امام‌آباد** دیده میشودکه دوردایره‌آن ازخارج **۳۴** ذرع وقطرآن از داخل **۷/۴۰متر** است این‌برج دوازده ترك دارد که یکی‌ازترکها مدخل است و عـرض‌هر ترکی **۱/۲۳متر** وبعداز ده ذرع ونیم ارتفاع سه‌فقره مقرنس ازآجر بوضعهای بسیارخوب انیق ساخته شده وپس ازآن کتیبه‌ایست بعرض سه چهاریك **بخط کوفی** و بالای آن کتیبه دیگری است بخط بنائی وازآن ببعدگنبد مخروطی شروع میشود، امافعلاگنبدآن‌خراب و آنچه باقی‌است بارتفاع چهارده ذرع میباشد، دربرج روبجنوب ویك قبر آجری در وسط ودوقبر دیگرسنگ چین‌درداخل برج دیده میشود،گویند این برج **مزار امامزاده قاسم** ازاولاد **حضرت موسی‌بن جعفر(ع)** میباشد ولی ساختمان‌آن بمقبره شباهت ندارد.

دیگر از بناهای قابل ذکر **دامغان رباط شاه عباسی** است‌کـه در نزدیکی بقعه **امامزاده جعفر** قرارگرفته، رباط شاه‌عباسی‌دامغان مطابق‌کتیبه‌آن درسال **۱۰۹۱** هجری قمری زمان **شاه سلیمان صفوی** ساخته شده است .



نمای برج مهماندوست دامغان

بناهای تاریخی بسطام

آرامگاه بایزید بسطامی

آرامگاه عارف شهیر **بایزید بسطامی** که شرح حالش به تفصیل در **فصل عارفان و دانشمندان** این تألیف خواهدآمد دروسط **قصبه بسطام** وشمال آرامگاه **امامزاده محمد** واقع است، بطورکلی آرامگاه این عارف بزرگ و این صوفی صافی ضمیر فاقد هرگونه تزیین وتکلف است، این طور بنظرمیرسد که هیچگاه ساختمانی برسم آرامگاه بزرگان شیعه اثنی عشری برروی آن بنا نشده ودرحقیقت بی اعتنائی به مادیات وروح بیزاری از تجمل دراین آرامگاه کاملا متجلی است، وارستگی وبی نیازی **بایزید** حتی بعد ازمرگ وی وگذشت یازده قرن در خاك مرقدش نیز اثر گذاشته است .

گویند **غازان خان** پادشاه دوره ایلخانان مغول (۶۷۰-۷۰۳ هجری) گنبدی در جوار آرامگاه **امامزاده محمد (ع)** در **بسطام** بنا کرد وخیال داشت جسد **بایزید** را بآن محل انتقال دهد ولی شبی بایزید را بخواب دید که ازتصمیم وی ناراضی است وازاودرخواست دارد که ازانجام این عمل خودداری نماید **وغازان خان** نیز بادیدن خواب مذکورازاین کار منصرف شد .

آرامگاه بایزیدروحانیت عجیب وغیرقابل وصفی دارد ودر حقیقت مؤید گفتار **ابوسعید ابوالخیر** است که **شیخ عطار** در**تذکرةالاولیاء** نقل کرده گوید :

این جائی است که هرکه چیزی گم کرده باشد در عالم، اینجا باید.

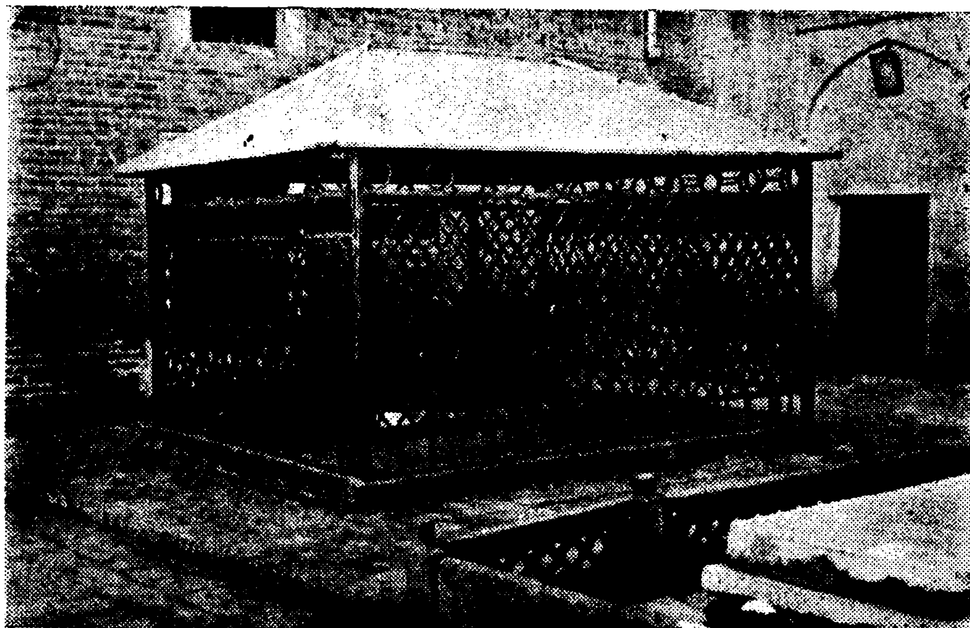
درمرداد ماه سال ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکسبرداری ازبناهای تاریخی به **بسطام وخرقان** مسافرت کردم، بعدازریارت مرقد **بایزید بسطامی وشیخ ابوالحسن خرقانی** اشعاری سرودم که ضمن شرح احوال واشعار نگارنده(رفیع) درفصل شاعران**قومس** دراین تألیف مطالعه خواهید نمود.

درکتاب **ماثرالاثار** که اقدامات ساختمانی و تعمیرات بناهای تاریخی در زمان **ناصرالدین شاه** درآن بیان شده درخصوص **بسطام** چنین نگارش رفته است :

نصرالله‌خان نصرالملك بدستورشاه درشهر **بسطام** تعمیرات عمده‌ای درصحن وصفه تربت **شیخ ابویزید طیفور** انجام داده است

که از جمله گویا حصاری بوده که برگردمقبره بایزید ساخته است.

حصارمذکور در سال **۱۳۱۸** شمسی بدستوروزارت فرهنك واداره کل باستانشناسی برداشته شده واکنون فقط يك پنجره مسقف آهنی که بهمت دونفرازا**هالی گرگان** بنامهای **حسین ورحیم جرجانی** در سال **۱۳۳۵** شمسی ساخته شده و تصویر آنرا در این کتاب مشاهده مینمائید برروی قبربایزید میباشد. برروی قبربایزید يك سنگ مرمر قراردارد که کلماتی ازمناجات مشهور**علی بن ابیطالب(ع)** برآن سنگ حك شده استو بطوریکه ازمفاد



تصویر آرامگاه بایزید بسطامی در بسطام



تصویر گنبد غازان‌خان که درحال حاضر کتابخانه بسطام است

نوشته‌سنگ‌مذکورمستفادمیشوداین‌سنگ متعلق به شخصی بنام **قاضی ملک** که احتمال میرود یکی‌ازحکام‌**ایالت قومس** بوده، باشد، ولی‌معلوم نیست بچه‌علت آنرا برروی آرامگاه بایزید نصب نموده اند .

سنگ مزبورشامل چهارقسمت میباشد باین‌ترتیب که دوقطعه سنگ دایره مانند یکی‌در بالا ویکی درپائین ودوقطعه سنگ مستطیل دروسط قرارگرفته است .

الف ـ دردایره اول‌نوشته شده است :

هوالملك الحی الذی لایموت اللهم صل علی محمد المصطفی وصل‌علی‌الامام علی‌المرتضی‌وصل علی‌الامام الحسن وصل علی‌الامام الحسین شهیدبکربلا وصل علی الامام زین‌العابدین .

ب ـ دردایره دوم این‌مطالب نوشته شده است :

حضرت الدستورالاکرم الاعلم نتیجة الوزراء العظام الاکابر الفخام غیاثاً للوزاره والمغفرة للدوالدین محمدالدیلمی المشهوربقاضی‌ملك‌تغمدالله تعالی بغفرانه واسکنه فی‌فرادیس .

ج ـ درمستطیل اول : **لك الحمد یاذالجود والحمد والعلی تبارکت‌تعطی من‌تشاء وتمنع الهی وخلاقی وحرزی وموئلی الیك ...**

د ـ درمستطیل دوم دروسط نقاشی است ودرحاشیه چندبیت بشرح زیرحك شده‌است:

ندانم چسان باز عفریت دهر — نگین سلیمان ربود از کفم
گرانمایه دری راشراف قوم — که گوئی زاشراف هم اشرفم
چنان پاك گوهرکه آب حیات — بپاکی او میدهد . . . .
دیلمی‌نسبت مشهور به **قاضی‌ملك**
چو تاریخش از عقل کل یافتم — بگفتا برفت‌ازجهان . . . .

صومعه بایزید

صومعه بایزید درسمت غربی‌آرامگاه بایزید درفاصله چهارمتری واقع شده صومعه مذکور بصورت دواطاق کوچك‌شبیه‌بهم‌ومتصل، باسقفهای‌کوتاه است طول‌و عرض اطاق اول ۱/۵ × ۲متر واطاق دوم۲ × ۲ متر میباشد، دیوارها و سقفهای صومعه دارای گچ بریهای بسیارزیبائی‌است ومطالبی‌برروی‌آن گچ‌بری شده دراطاقك‌اول‌مطالب زیرگچ بری شده‌است:

قال سلطان‌العارفین‌وبرهان الموحدین وقطب‌السالکین‌البایزید قدس سره‌وهذاالاخر وسرورفی سرورمحبةالله تعالی... لامحبة نورعلی نوروسئل عن سلطان العارفین ابو یزید بم بلغت‌بما بلغت قال‌بادخال‌سرورفی‌قلب‌المؤمن وقال‌احبك‌العبد لنعمائك‌وانا احبك‌لبلائك

کتیبه دور محراب چنین است :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم اقم‌الصلوة طرفی النهار وزلفاً من‌اللیل ان الحسنات یذهبن السیأت ذلك ذکری لذاکرین واصبرفان الله لایضیع اجرالمحسنین

مقابل محراب دریچه کوچکی است که بالای آن این کتیبه گچ بری شده است :

عمل محمدبن حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدامغانی واخواه حاجی غفرالله له والوالدیه والمومنین والمومنات

همچنین بالای درورودی باطاق دوم این کتیبه خوانده میشود :

امر بعمارة هذاالصومعه الشریفه المبارکة الکریمه افخم الکفات .... فی سنه اثنی وسبعمائه

دراطاقك دوم کتیبه دورصومعه چنین است :

الله لااله الاهوالحی القیوم لاتأخذه سنة ولانوم لـه مافـی السموات والارض من ذالذی یشفع عنده الاباذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون بشئی من الابماشاء وسع کرسیه السموات والارض وویؤده حفظهما وهو العلی العظیم .

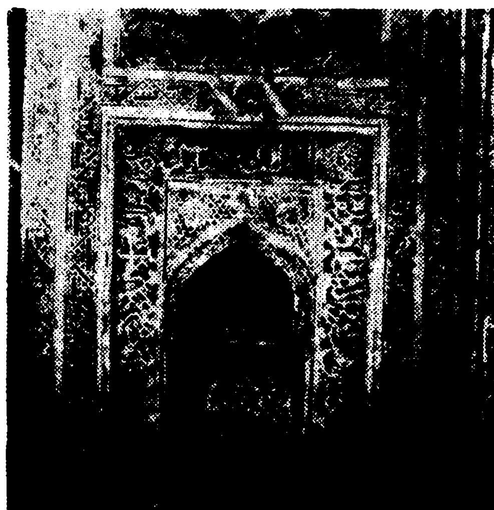
دورمحراب هم درسه حاشیه مطالبی گچ بری شده که دوکتیبه خط کوفی و یـك کتیبه عربی است .

اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل وقـرآن الفجرکان مشهودا ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاماً محمودا

بالای محراب هم دوکتیبه دیگرمیباشد، یکی مربع مستطیل که گویا بخط کوفی ودیگری بالای آن نیم دایره ایست که بخط عربی نوشته شده است :

قال النبی علیه السلام. المصلی نیاجی ربه

درسه طرف دیگراین صومعه دربالای حاشیه ای که بخط عربی است **آیة الکـرسی** نوشته شده است ،مربع ها ودوایردیگری هم هست که همه آنها پر از گچ بریهای مختلف الشکلی است ودرهمه آنها مطالبی بخط کوفی مسطوراست .



نمای محراب صومعه بایزیددر بسطام

مسجد بایزید

بنائی که در **بسطام** بیش‌از همه بناها جلب توجه میکند **مسجد بایزید** است بطوری که ازوضع مسجد مذکورمشاهده میشوداین مسجد شامل‌دوقسمت یکی مختص نیایش مردان ودیگری مختص نمازوعبادت زنان بوده‌است، قسمت اول صحنه‌ای است وسیع ودرب ورودی آن سه لنگه میباشدکه دولنگه‌آن بهم چسبیده ودرب سوم مجزا است، بـرروی سه لنگه در مذکورمنبت‌کاری بسیارهنرمندانه وظریفی بچشم‌میخورد، بالاسراین در باآجرهای‌مخصوص مطالبی بخط کوفی نوشته شده استکـه در آن جمله **(لااله الاالله محمد رسول الله)** خوانده میشود .

محراب مسجد بایزید نیزدارای امتیازاتی‌میباشد.این محراب سه حاشیه‌گچ بـری شده دارد ومطالبی بشرح زیربرآن نوسته شده‌است :

انما یعمر مساجدالله من آمن بالله و بالیوم الاخر و اقام الصلوة و آتـی الزکوة ولم یخش الاالله فعسی اولئك ان‌یکون من المهتدین اجعلتم سقایة الحاج وعمارة‌المسجد الحرام کمن آمن‌بالله والیوم الاخروجاهد وافی‌سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم‌الفائزون

حاشیه دوم .

سئل عن‌سلطان العارفین‌قدس‌الله نفسه بم‌نلت‌بمانلت قال بادخال‌السرور فی‌القلب المؤمن عمل محمد حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدا مغانی غفرالله ولوالدیه والمؤمنین والمومنات

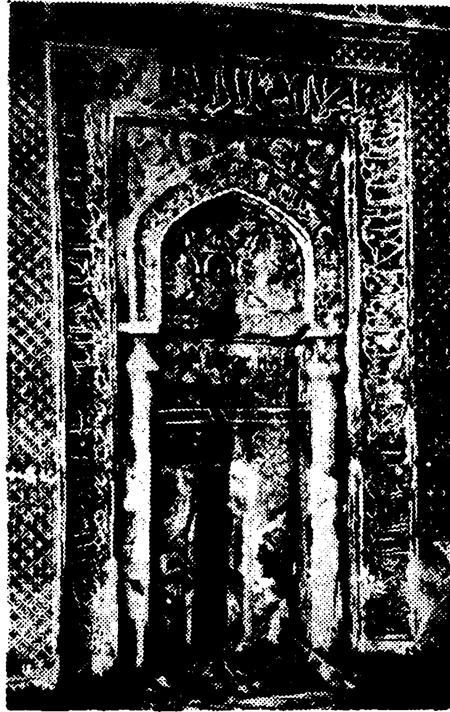
حاشیه سوم

لاتاخذه سنة ولانوم له مافی‌السموات والارض من‌ذالذی یشفع عنده‌الا باذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون

دورتا دورمسجدآیه‌ای‌که درحاشیه اول بیان شد چندین مرتبه بطور مکررگچ بری شده است ،سقف مسجد چوب پوش میباشد وبرشش ستون چوبی قائم گردیده است.

درداخل قسمت دوم مسجد گچ بریهای بسیارزیبائی است‌که درآن نقش ونگار زیادی بچشم میخورد .

ولی هیچ جا خط ونوشته‌ای دیـده نمیشود ، چند حاشیه گچ بری روی ستونهای مسجد باقی مانده وچنین بنظرمیرسدکه سقف سابق‌این مسجد خراب‌شده وبعداً سقف دیگری برای‌آن ساخته‌اند: درجلوی مسجد بایزید دالان سرپوشیده‌ای هست‌که دوراه به‌بیرون‌دارد یکی بکوچه پشت مسجد ودیگری به رواق حرم **امامزاده محمد** ، برروی درب طـرف کوچه منبت‌کاری نسبتاً زیبائی بچشم میخورد ولی‌ظرافت‌آن بمنبت کاری درب سه لنگه‌ای مسجد نمیرسد .



نمای محراب مسجد بایزید در بسطام

درجلوراهرو دوم که ازرواق حرم امامزاده محمد به دالان مذکور میآیند دردیگری نصب است که ازقطعات بسیار کوچك چوب ساخته شده ولی بامتیاز واهمیت دو درسابق الذکر نیست .

بقعه امامزاده محمد

در **قصبه بسطام** جنب قبر **بایزید بسطامی** بقعه بسیار معروفی است که بنام **بقعه امامزاده محمد** نامیده میشود .

طبق نوشته بعضی ازکتابها مدفون این مقبره فرزند **امام جعفرصادق (ع)** یانوه او است .

بقعه امامزاده محمد شبیه گنبد دیگری است که در فاصله **۱۵ متری** سمت شمال آن ساخته شده وتقریباً قرینه یکدیگرمیباشند، گنبد سمت شمال آن بنام **گنبد غازان خان** معروف میباشد وبنای آنرا به **غازان خان** مغول (۷۰۳-۶۷۰هجری) نسبت میدهند همان طوری که درصفحات گذشته نیز بیان گردید **غازان خان** دوگنبد مذکور را یکی برسر قبر امامزاده محمد ودیگری برای **آرامگاه بایزید** بنا کرده ودرنظرداشته است که جسد **بایزید** رابداخل گنبد دوم انتقال دهد وچون بایزید را در خواب ناراضی از ایـن عمل میبینند از تصمیم خود منصرف میشود .

مرحوم **صنیع الدوله** درجلداول **مرآةالبلدان** در مورد **گنبد غازان خان** مینویسد:



نمای عمومی مقبره امامزاده محمد و ایوان و گنبد غازان خان و منار بسطام

در سمت غربی گنبد، مسجد ومعبد **سلطان بایزید** است که گچ بری ایوان و منبت کاری درب مسجد آن کمال امتیاز رادارد وبنا بر معروف بانی این بنا **سلطان محمود غازان** است وجسد خود او نیزدر سردابی که در جنب گنبد است گذاشته شده و در حق این جسد چیزها گویند ،

جمعی بر آنند که هنوز اثر جراحت برسینه اش باقی است ودیگران چون **اعتضادالدوله ومعیرالممالک** که خود درفتة ومشاهده کرده اند منکر این معنی هستند، آنچه محقق است ،این جسد بحسب جثه ازمردمان حال بمراتب طویل تر وعظیم الجثه تراست .

گنبد غازان خان درحال حاضر محل **کتابخانه عمومی بسطام** میباشد .

دربین دو گنبد فوق الذکر ایوانی است که بنام ایوان غازان خان نامیده میشود در داخل ایوان مذکور چیزی نیست وسطح آن نیز کوچك وبن بست است، برروی ایوان گچ بریهائی نیزمشاهده میشود وساختمان آن تقریباً متناسب و با اسلوب صحیح معماری ساخته شده است .

منار بسطام

درسمت مشرق **مسجد بایزید** و متصل بمسجد مذکور مناری است که طبق نوشته صاحب **گنج دانش** ومؤلف **مرآة البلدان** بیست وپنج ذرع است درصورتیکه فعلا بیش از **چهارده متر** نیست ولی احتمالا بلندی منار راازروی سطح زمین وحیاط مقبره امامزاده محمد



تصویر منار بسطام

حساب نموده‌اند که در کتابهای قدیم بیست و پنج ذرع ثبت شده‌است . تاریخ بنای **منار بسطام** طبق نوشته زیر:

(.... بن‌عیسی قدس‌الله روحه فی سنه‌اربع عشر وخمسائه (۵۱۴هجری)
مربوط **بدوره سلجوقیان** است. برروی مناردوحاشیه خطی‌وجود‌دارد که یکی **آیة‌الکرسی** است و نوشته حاشیه دیگر بطور وضوح خوانده نمیشود . **صنیع الدوله** در جلد اول **مرآة‌البلدان** درمورد **منار بسطام** مینویسد :

وازعجایب اینکه درپهلوی گنبد مناره‌ای است که **بیست و پنج ذرع** طول آن استو مانند منارجنبان معروف **اصفهان** متحرك است، یعنی چون برزبر آن روند و بقوت حرکت دهند جنبش وحرکت مناره محسوس ومرعی شود ، وسبب این حرکت معلوم نیست **العلم عندالله تعالی**.

درحال حاضرراه ورودی‌منارمذکورطبق‌دستوراداره کل‌باستان شناسی مسدود استولی درسال **۱۳۳۳** شمسی که نگارنده (رفیع) برای مدت کوتاهی درشاهرود اقامت داشتم شخصاً دراینمورد تحقیق بعمل آوردم، ضمن آزمایش لازم مشاهده شدکه قسمت فوقانی منار حرکت و جنبش محسوسی دارد، احتمال‌میرودکه‌جنبش‌قسمت بالای‌منار مذکور بسبب حالت ارتجاعی چوبهائی است که درمنتهی‌الیه‌آن درچرزساختمان کار گذاشته شده وبرروی چوبها تاارتفاع دومترساختمان منارادامه یافته است زیرا قسمتی که حرکت میکند تقریباً تاحدود محل‌نصب چوبهای موردبحث میباشد .



تصویر دیگری از منار بسطام و بقعه امامزاده محمد

مسجد جنب بقعه امامزاده محمد

متصل به **بقعه امامزاده محمد** (ع) مسجدی است که تاریخ بنای اولیه آن معلوم نیست ولی‌درزمان **فتحعلیشاه قاجار** تعمیراتی درآن شده است که‌آثارآن موجود میباشد برروی دیوار مسجد مذکور دورتا دورآن‌آیات قرآنی بشرح زیرگچ بری شده است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ماکان للمشرکین ان‌یعمروا مساجد الله شاهدین علی‌انفسهم و



نمای قسمتی از مسجد جنب بقعه امامزاده محمد در بسطام

علی الکفر اولئك حبطت اعمالهم وهم فی النارهم خالدون انا یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئك اویکونوا من المجتهدین اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستون عندالله والله لایهدی القوم الظالمین الذین آمنو وهاجرو اوجاهد وافی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم الفائزون



تصویر کتیبه تعمیر مسجد جنب بقعه امامزاده محمد درزمان فتحعلیشاه قاجار

دردوطرف دیگراین مسجد مطالب ذیل گچ بری شده است :

مرحباً بزمان صارت فیه بلدة بسطام کبستان بمعمار العدالة و آثار النصفة بحاریه من خدام الوالی النعم الکریم الافخم درة التاج وقرة العین السلطنه میرزا اللهو یردی میرزا ثمره شجره اقبال ودوحة ریاض آمال خاقان بن البر والبحر سلطان ابوالعلی صاحبقران فتحعلی شاه قاجار و من آتان الموفق المویدآقا محمد خازن الخزانه طلباً لمرضاة الله نبی مسجداً فی جوار المعصوم محمد بن جعفر علیه السلام بذله مالا خطیراً باهتمام التحریر المدقق یقبل الله و بشرمنهم ، کار شیخ قاسم البایزیدی حرره میرزا محمد بیك فیروز کوهی من شهور سنه اثنین واربعین ومأتین بعدالف (۱۲۴۲هـ)

دالان ورودی صحن امامزاده محمد

صحن **امامزاده محمد ومقبره بایزید وگنبد غازان خان وصومعه بایزید و مسجد بایزید** که همه آنها درجوارهم ودریك جا متمرکزند دوراه بخارج دارد یکی ازسمت مشرق ودیگری ازسمت مغرب، درورودی سمت مشرق دراصلی محسوب میشود، درجلو درمذکور دالانی وجود داردکه ساختمان آن دارای امتیازاتی میباشد ، این دالان از بناهای سلطان **محمد خدابنده الجایتو است** (۷۱۶-۶۸۰هجری) دالان مذکورشامل دوقسمت می باشد یکی سردرآن ودیگری دالان وایوان روبصحن **امامزاده محمد**.سردر ورودی دارای کاشیهای معرق بسیارزیبائی می باشد وبرروی بعضی ازکاشیها چهارمرتبه کلمه **علی** بشکل خاصی نقش



نمای دالان ورودی صحن امامزاده محمد و مقبره بایزید دربسطام

شده است . بغیرازکاشیهای معرق مذکورگچ بریهای زیبائی نیز دراین سردربچشم میخورد ودرداخل دالان و ایوان رو بصحن متصل بدالان این عبارت با خطی بسیار زیبا گچ بری شده است :

اسمه اعلی اتفقت عمارة هذاالایوان فی الدولة السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم سلطان السلاطین العرب والعجم سلطان ارض الله ناصردین الله حافظ بلادالله عمادالدنیاوالدین غیاث الاسلام والمسلمین اعدل الملوك والسلاطین اسکندرالثانی خسروایران سلطان الجایتومحمد خدابنده خان خلدالله ملکه

مادامت السموات والارضین وهذالعمارة بسعی شیخ الاعظم هادی اصناف الامم المخصوص من انام الله بالفضل والکرم مقبول الجمهور سلاله آل طیفور شرف الملة والدین ناصح الملوك والسلاطین محمد بن فضل الله بن بایزیدی ادام الله برکاته. عمل محمد بن الحسین جصاص الدامغانی غفر الله ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمومنات فی سنه ثلاث وعشر سبعمائه (۷۱۳ه)

مسجد جامع بسطام

مسجد جامع بسطام درجنوب **قصبه بسطام** و در فاصله دویست متری جنوب آرامگاه بایزید واقع است، مسجد مذکورشامل دوقسمت میباشد قسمت اول صحن مسجداست که دارای محرابی است که باگچبریهای بسیار زیبا وهنرمندانه‌ای تزیین شده‌است . صحن مسجد مربع وفضای آن بازاست محراب مذکوردارای سه حاشیه میباشد که این عبارات برآن گچ بری شده است:



نمای محراب مسجد جامع بسطام

حاشیه اول.

یاایها الذین آمنو اذانودی الصلوة من یوم الجمعه فاسعوالی ذکر الله و ذراوالبیع ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون واز قضیت الصلوة فانتشروافی الارض واتبغوا من فضل اله واذاکر الله کثیر ألعکم تفلحون

درحاشیه دوم.
مطالبی است با خط کوفی که خوانده نشد .
حاشیه سوم
بسم‌الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم والاخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین اجعلتم سقایه الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم آخر وجاهدوفی سبیل الله



تصویر دیگری ازمحراب مسجد جامع بسطام

درقسمت وسط محراب دومربع مستطیل است که برروی یکی نوشته شده (**لااله الاالله محمد رسول الله**) وبردیگری نوشته شده است (**علی ابن ابیطالب ولی الله**) گچبری قسمت دوم ازلحاظ اسلوب وصنعتی که درساختن آن بکاررفته باقسمت اول کاملافرق دارد تفاوت فاحش گچ بری مربع مستطیل دوم باتمام گچ بری‌های این محراب حتی ازروی تصویر آن که دراین کتاب هست کاملامحسوس می‌باشد وچنین استنباط میشود که چون ایـن مسجد در سال **۷۰۶** هجری ساخته شده ودرآن زمان مذهب تسنن درایران رواج داشته است، اسامی ابوبکروعمر وعثمان برآن نوشته‌شده بوده، ولی پس از رواج مذهب شیعه و تسلط فرمانروایان و حکام شیعه آن اسامی راحذف نموده وبجای آن نام **علی ابن ابیطالب ولی الله** رانوشته‌اند .
دراین مسجد کتیبه‌ای هست که اسم بانی ومؤسس **مسجد جامع** بشرح زیر درآن نوشته شده:
امر هذا العمارة الشریفه الذی هومتولیا لهذا البقعه المنیفة باذن الواقفین مدالله ظلهم و تقبل منهم الفقیر الی الله الغنی ابویزیدبن محمد البایزیدی غفرالله و الوالدیه والمؤمنین والمؤمنات فی شهور سنه سته وسبعمائه (۷۰۶هجری)



تصویر کتیبه‌ای‌که نام بانی و مؤسس مسجد جامع بسطام درآن گچ بری شده است

کتیبه دیگری دربالای محراب مسجد هست‌که تاریخ تعمیرمسجد را که در سال **۱۲۴۲هجری** درزمان **فتحعلی شاه قاجار** بعمل‌آمده درآن نوشته شده است.
بغیرازمحراب مذکور وصحن مسجد دودالان طویل سرپوشیده درسمت شمال ومشرق مسجد وجود داردکه هیچ گونه گچ بری وآثارقابل‌توجهی درآنها نیست.

برج کاشانه بسطام

درجنوب **قصبه‌بسطام** وهمچنین‌جنوب شرقی**مسجد جامع** برج‌بلند وزیبائی وجود داردکه بنام**کاشانه** معروف میباشد.
ارتفاع برج مذکور ازداخل **۲۴**متر وازبیرون بارتفاع تقریبی**۲۰**متروشکل خارجی آن کثیرالاضلاع منتظم سی‌ضلعی است دربالای برج دوحاشیه ازآجرهای بزرك وجود دارد که برروی‌آن مطالبی نوشته شده‌است، درضلع جنوب غربی این‌برج برروی یك آجر کلمه **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** باخط ثلث بسیارجلی‌خوانده میشود.
بطوریکه مشاهده میشود بمرورزمان سقف‌برج مذکورفروریخته بوده ودردوره‌های بعدنسبت بتعمیرآن‌اقدام شده‌است‌زیرا آجرهائی که‌درقسمت‌بالای این‌برج‌بکاررفته‌باآجرهای ساختمان برج‌فرق دارد، ثانیاً بندکشی‌های پائین‌برج بسیار استادانه وظریف است از تاریخ بنای این‌برج اطلاع صحیحی‌دردست نیست **اهالی‌بسطام** گویندکه این برج **آتشکده زردشتیان** قبل‌ازاسلام بوده است، برخی ازمستشرقین از جمله **مسیوگدار** برایـن عقیده

است که این بنا از آثار **غازان خان** مغول است واسم اصلی آن **غازانه** بوده و بمرور زمان و بدون توجه باصل آن کاشانه نامیده شده است .

آقای سید محمدتقی مصطفوی مدیر کل سابق اداره باستان شناسی درسال **۱۳۱۶** شمسی باتفاق **مسیو گدار** به **بسطام** آمده واغلب آجرهای حاشیه **کاشانه** را خوانده‌اند.



تصویر زیبای برج کاشانه یا غازانه بسطام

جملات زیر که ازروی یادداشتهای ایشان استخراج ودرنشریه آثار باستانی بسطام و قلعه نوخرقان درج شده است عیناً نقل میگردد :

السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حامد ... الله حافظ بلادالله ناظر عبادالله الموتمن... من الدنيا والدين والاسلام والمسلمين قامع العدو.... دين ظل الله فرلعالمين سلطان ... ملك عبادالحافظين بعنايت رب العالمين عمل محمد حسين بن ابيطالب دامغاني تاريخ ... سبعمائه .

باتوجه به مطالب تکمله جغرافیای تاریخی دراین تألیف بعید بنظر نمیرسد که این ساختمان **آتشکده شهر بسطام** بوده باشد.

درحال حاضر دروسط این برج چاه بسیار عمیقی وجوددارد وراه صعود ببالای بام آن از داخل ساختمان میباشد که باید ازپله‌های بسیار کوچك وراهرو تاریکی عبور کرد . بنظر

نگارنده دردوره‌های بعدازاسلام ازین برج برای دیدبانی قصبه بسطام استفاده میشده است ، حدس دیگراینکه باتوجه باسلوب ساختمان وآثاردیگر، این‌ساختمان به رصد خانه بیشتر شبیه است .

رویهمرفته ساختمان مذکور ازبناهای درخور اهمیت **خطه قومس** ونمای خارجی آن نیزدارای جلوه وشکوه خاصی‌است .

درورودی‌کاشانه ازداخل **مسجد جامع** ومجاورمحراب مسجد می‌باشد قبل از ورود **بکاشانه** دالان کوچکی هست‌که سه طرف آن گچ بری شده ودر اطراف و سردر دالان **آیة‌الکرسی** منقوش میباشد ودردوطرف دیگراین عبارات نوشته شده‌است :

قال رسول الله صلی‌الله علیه واله وسلم‌الدنیا دارمن‌المدارله ومال من لامال له‌یجمع من‌لاعقل‌له‌ویفرح‌من‌لافهم‌له‌نعمیها زایل و ملکهافانی‌بنیانها منهدم ... و الموت لاهها واجب والله تعالی فکیف یجهل و بعد عملك‌و یعمی بصرك وصدق رسول‌الله ... سنة فی‌الاسلام یشرك بالله تعالی غفرالله له ... من قرأالقرآن طاهراً ... تعالی‌الله غفرله صدق رسول‌الله

آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی

آرامگاه شیخ **ابوالحسن‌خرقانی** که شرح‌حال‌وی درفصل **عارفان ودانشمندان قومس** دراین‌تألیف بیان خواهد شددر۲۴ کیلومتری **شاهرود** درقصبه **خرقان** واقع است آرامگاه مذکور در شمال قصبه و برروی تپه‌ای قرار دارد بطوریکه معلوم میشود **وحاجی زین‌العابدین شیروانی** درکتاب **ریاض‌السیاحه** نوشته :

تپه مذکورمرکزآبادی قصبه **خرقان** بوده ولی‌درحال‌حاضرساختمانهای جدید قصبه در جنوب‌آن تپه بناگردیده وقبر**شیخ ابوالحسن** درسمت شمال قصبه قرارگرفته است .

ساختمان‌آرامگاه چندان امتیازی ندارد وبنای‌آن از آجر است وگویا در چند سال اخیر بنا شده است .

برروی قبرشیخ قطعه سنگ‌مرمر است‌که اشعاری بر آن حك شده، متصل‌بمقبره **شیخ ابوالحسن** مسجدی بوده‌که مطابق نوشته برخی‌از مؤلفین دارای‌گنبدی مخروطی‌شکل و مزین بکاشی‌های‌زیبا بوده‌است، درحال‌حاضرازمسجد وگنبدمذکورفقط محراب‌آن باقی‌مانده که برخلاف مساجد دیگراین نواحی روبمغرب است محراب مذکور دارای‌گچ بریهای‌زیبا واستادانه‌ای است درحاشیه محراب این‌عبارات باخطی بسیارنیکوگچ بری شده‌است :

گفت علی شیخ قدس اله روحه قبله پنج است: کعبه قبله مؤمنانست ، بیت المعمور قبله فرشتگان است، و عرش قبله دعا گویان است، و حق قبله جوانمردان ودوستان است .

چندی قبل‌ازطرف **اداره‌کل باستان شناسی** دراطراف محراب مذکور وبراصول آن مسجدی بناگردیده است‌که درحال حاضرنیایشگاه زائرین **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** ومورد استفاده‌آنان درموقع توقف درآن محل میباشد .

طبق نوشته نشریه آثار باستانی بسطام و قلعه‌نو خرقان قبل از خرابی گنبد مذکور مطالبی که ذیلا درج میشود بر آن گچ بری شده بوده که درحال حاضر بغیر ازعباراتی که در پرانتز نوشته شده بقیه از بین رفته است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر وقد امر بناء القبة المبارکة فی ایام الدولة السلطان اعظم مالك رقاب الامم (غیاث الدنیا والدین ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه ... الامیر العادل مخلص الملك خسرو آفاق کرویج نویان) یزید عدله رجاء شفاعة سلطان الاولیاء سندالعارفین وقطب السالکین ابی الحسن قدس الله روحه تقبل الله منه فی تولیة شیخ‌الاسلام المعظم صدرالملة والدین ابویزید بن ابی‌القاسم بسعی مشایخ العظام نظام‌الملة والدین ... بن ابی‌القاسم ورکن‌الملة والدین ابوالحسن وتاج‌الملة والدین محمد ابناء الشیخ الصدرالدین ادام الله برکاته



تصویر آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی در قصبه خرقان

مسجد جامع شاهرود

مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد جامع شاهرود را اینطور تعریف کرده است :

اما **مسجد جامع شاهرود** که درخارج شهراست درمیان باغات و بساتین که در سفح جبال شمالی واقع شده وآن بنائی معتبراست وهرچند ازخشت خام برآورده‌اند اما در اهمیت کمتراز ابنیه آجری نیست، شکلاً مربع مستطیل میباشد، هشت استوانه ضخیمه در وسط است که دو به دومحاذی یکدیگرند وروی آنها طاقهاق محکم زده‌اند ، قسمت مقابل محراب راپوشش ازتیروتخته‌است، واین اختلاف سقف وطاق طاری وجدید است سابقاً همه طاق خشتی بوده، درسال **۱۲۴۲ اهالی شاهرود** این‌مسجدرا مرمت کرده‌اند واین یك قسمت بطورمخالف

پوشانده شده کف قسمت شرقی این‌مسجد بقدریك ذرع بلندتراست وزیرآن‌آب انبارمیباشدو راه‌پله ازخارج ومیان شارع است وروی این‌قسمت‌شرقی‌هم باتیروتخته پوشیده شده ودروسط یك قطارستونهای تیربست وروی تیرها چند حمال‌بزرك برهم چفت‌کرده انداخته وسرتیرهای سقف راروی‌آنها قرارداده‌اند وتقریباً بطورتسنیم پوشانیده ومیتوان‌آن جا را مسجد علیحده محسوب داشت، چه محراب مخصوص ومدخل ممتاز ووضع جداگانه دارد.

قبله هردومحراب این‌جامع راست و درست‌است، طول مسجد بزرك سی‌وپنج قدم و عرض بیست وپنج‌قدم، طول مسجد شرقی بیست وپنج قدم‌وعرض پانزده قدم است.

مسجد حضرت مجتبی

درشهرشاهرود مسجد دیگری هست‌که بنام **مسجد حضرت مجتبی** معروف میباشد طبق نوشته مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد مذکور در میان بازار وپهلوی چناری بزرك واقع است، طول این مسجد ۲۷ قدم وعرض‌آن ۱۷قدم وساختمان‌آن از خشت خام میباشد سقف مسجد باتیروتخته پوشیده شده چهارده ستون ازتیر در دوردیف میان مسجد کارگذاشته شده ازجمله ستون بزرگی‌است ازتیر که بالای‌آن منبت‌کاری است، قرینه این‌ستون ستون دیگری هم‌بهمین نحوموجوداست .

درقدمت این‌مسجد شکی‌نیست ومحقق است‌که قبل ازآنکه‌آبادانی جدید شهرشاهرود باینطرف کشیده شود این‌مسجد وحمامی‌که درجنب‌آن است دایرودرجمع‌آبادی پیش‌بوده‌که افغانهاآنرا خراب‌کرده‌اند. بغیرازمسجدهای فوق‌الذکر **دو مسجد دیگر** در شهرشاهرود هست‌که یکی بنام **مسجدآقا شیخ علی اکبر** ودیگری **مسجد حاجی ملاعلی** :

*

بطوریکه محمد حسن‌خان **صنیع الدوله** درجلد سوم **مطلع‌الشمس** مینویسد:

کوه سمت مغرب شاهرود را اهالی **قله** یا **قلعه** مینامند وپشت آن‌کوه، کوه دیگری است، مشهور**بجلالی** منسوب **بشیخ‌جلال‌الدین**که‌ازاکابرمشایخ ومعاصرشیخ **عمادالدین** بوده است و **شیخ عمادالدین** در یك فرسنگی شاهرود بسمت جنوب مزار دارد، **وچلگه جلالی** و **قنات جلالی** و**کوه جلالی** هم‌باسم اواشتهار یافته است .

قبرمشارالیه با قبوربعضی ازبزرگان در **صحرای جلالی** واقع است ، بالای **جبل جلالی** مغاری موجود است‌که ازآن‌جا بصومعه مانندی داخل‌میشود ودرآن صومعه اشعاری مکتوبست، بعقیده بعضی این‌جا **زیارتگاه وچله خانه شیخ جلال‌الدین** و مریدهای او بوده است .

در سفح جبل غربی شاهرود قبرهائی است‌که **بگورستان جهودان** معروف میباشد وازاین فقره واسامی **اسرائیل دارمیا** وغیره معلوم میشودکه **عیسویها ویهودیها** نیز در این‌نواحی بوده‌اند .

تکیه ومسجد میامی

طبق نوشته مؤلف **مطلع‌الشمس** در**قصبه میامی** شاهرود تکیه ومسجدی پهلوی‌هم وجود داردکه طول‌صحن‌مسجد **۲۵** قدم وعرض‌آن **۱۵**قدم وارتفاع آن **۵** ذرع وسقف مسجد با تیروتخته پوشیده شده ونه ستون ازتیرهای محکم درمیان مسجد افراخته و منبری دارد که خالی ازامتیاز نیست،ودربالای درمسجدکه ایوان فوقانی‌جنوب‌تکیه است۱۲ بیت شعربمطلع زیربخط خوش برسنگی مکتوب و منقوش است :

هوالواقف والنیات کذا

بعهد محمد شه غازی آنکو — که محکوم حکمش‌زمین وزمان‌شد

درحاشیه همین سنگ مسطور است : وقف شرعی فرمودند عالیجاه رفیع جاه عزت و سعادت همراه مقرب الخاقان **محمد تقی‌خان** زید عزه‌ابن مرحمت وغفران پناه جنت و رضوان‌آرامگاه **علی‌اصغرخان** یك‌بیست وهفت ونیم که روزآب محمد حاجی است به‌جهت **مسجد میامی** که‌آنچه عاید شود صرف روشنائی مسجد نمایند هرکه خلاف‌کند بلعنت خدا گرفتارشود **۱۲۵۳هجری** .

خط وحجاری این‌سنگ ممتازواینده صنعت راخوب ازعهده برآمده‌اند اما اشعارآن سست است وبجای هوالواقف علی‌النیات، هوالواقف والنیات نوشته واین‌معایب رونق‌محاسن خط وحجاری رابرده است .

اما **تکیه حسینیه** اگرچه با خشت وگل ساخته شده نهایت مستحکم است ودومرتبه داردمرتبه دوم سرتاسرایوان است، یعنی‌چهار ایوان فوقانی‌درچهارسمت ساخته‌شده‌وستونهای تیردورتا دورچهار ایوان بالانصب شده مرتبه تحتانی تکیه، چند باب دکان ویك انبار است عرض تکیه پانزده قدم وطول هیجده قدم و ارتفاع هفت ذرع است ، درسمت شرقی داخل تکیه حوض‌آب انباری است ولی‌تکیه وآب انبارهمچنین‌آب انبارخارج میامی نیز ازبناهای **محمد تقی‌خان سرتیپ فوج عرب وعجم بسطام** میباشدکه از معاریف میامی بوده و طایفه اوابا‌عن جد سرکردگی داشته‌اند.

مسجد دیگری در **میامی** هست که با خشت وگل ساخته شده وروی‌آنرا تیرپوش کرده‌اند،طول‌آن سی‌وسه قدم وعرض بیست و شش قدم وهیجده ستون در میان مسجد است، صحن مختصری‌دارد مشتمل برحوض‌کوچك و چند اصله درخت توت بردیوار مسجد سنگی نصب است‌که اشعار زیر برآن نوشته شده :

بتوفیق معبود حی قدیم — زبهر خداخانه دراین مقام
بناکرد سلطان محمد زصدق — چنین مسجد جامعی والسلام
خردگفت‌تاریخ‌سالیکه‌ساخت — هزاروصد ونه بنا شد تمام

بغیرازبناهای فوق‌الذکر **رباط شاه عباسی** میامی نیزقابل اهمیت وذکراست .
طبق‌کتیبه موجود رباط مذکور را **شاه عباس دوم صفوی** بناکرده است .

درجنوب **میامی** نیزخرابه‌ای هست که طبق عقیده اهالی‌این خرابه‌درگذشته مرکز **قصبه میامی** بوده ودرزمان **فتنه مغول** خراب شده‌است، قلعه ارکی چهاربرجی نیز در جنوب قصبه میامی دربالای **کوه میامی** هست که دروازه‌آنرا از آجر ساخته‌اند ویك آب انبار بسیاربزرك درمیان آنست، درجلواین‌قلعه‌که‌نزدیك بیکی‌از **قلل** است تقریباً آثاردویست خانه دیده‌میشود ودردوصف شبیه بخیابان‌راست وکشیده شده‌است راههائی‌که درکوه‌مذکور باین قلعه هست همه رابا سنگ وآهك بسته‌اندکه‌کسی نتواند خودرابآن محل برساند.

کاروانسرا وقلعه های بدشت

دردهکده **بدشت شاهرود** یك باب کاروانسرای آجری هست که از هر طرف شش ایوان دارد و بر سردر آن لوحی از سنك مرمر وجود داردکه اشعار زیر برآن نوشته شده است :

هوالاعلی

شکرلله‌که بهرراحت خلق — از تقاضای قسمت ازلی
بنده عاجزی‌بنای نمود — این‌سری‌رازفیض‌لم‌یزلی
وزقضا نیز سال تاریخش — شد رباط وزیر شیرعلی

(۱۰۵۵هجری)

کاتبه وبانیه محمد تقی‌الحسینی المرعشی

درهمین دهکده **سه قلعه قدیمی** وجود داردکه دو قلعه‌آن بهم متصل‌میباشند وقلعه دیگردرجنب‌دوقلعه مذکور واقع است، **وازقلعه‌های قدیمی** و با اهمیت محسوب میگردد زیرا همانطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این تألیف بیان گردید **قریه بدشت** یکی از مراکزمهم پستی وارتباطی شاهراه قدیم **ری بخراسان** بوده است .

کاروانسراهای میان دشت

در **دهکده میاندشت شاهرود** که درهفت‌فرسخی مشرق قصبه میامی واقع است سه کاروانسرا وجود داردکه یکی ازآنها **کاروانسرای شاه عباسی** ودوکاروانسرای دیگررا **حسینخان نظام‌الدوله** دردوره قاجاریه ساخته است .

طرزساختمان این‌کاروانسراها درکتاب **مطلع الشمس** بطور مشروح و مفصل بیان شده است طبق نوشته مؤلف‌کتاب مذکور درسه‌کاروانسرای **میان دشت** وبیرون آنها بیست هزار زوارمیتوانند منزل نمایند، تاریخ‌بنای‌کاروانسرای وسطی میان دشت را **ملك‌الشعرای صبوری** پدر **مرحوم محمد تقی ملك‌الشعرای بهار** بنظم‌آورده‌وبرسردرکاروانسرای مذکورنگاشته‌اند :

منت‌آن ذات مقدس را که ازصنعش جهان — جاودان برپا بهفت‌اورنگ وچارارکان بود
کاندرین فیروز عهد شهریار کامکار — ناصرالدین شه‌که فخر دوده خاقان بود
چاکر سلطان نظام الدوله شمس مملکت — میرنویان آنکه فردولت سلطان بود
فیض یزدانی حسینخان‌کز سحاب جود او — ساحت ملك خراسان روضه رضوان بود
خواست بهر زایرین روضه سلطان طوس — ملجائی‌سازدکه چون‌حرمش‌قوی‌بنیان بود
همت والای او بنیاد فرمود این رباط — درمیان دشتی‌که دروی‌عقل‌سر گردان بود
بارك‌الله زان بنائی کاسمان نارد گمان — کاینچنین محکم بنا درساحت امکان بود
اندرین خدمت مراورا شهریار دین رضا — همچو عمرش دولتی‌بخشدکه‌بی‌پایان بود
الغرض چون شد تمام از همت والای او — این سرائی کاسمان ازآن یکی‌ایوان بود
زد رقم کلك صبوری از پی تاریخ سال — از نظام الدوله این بنیاد جاویدان بود

راقمه عبدالوهاب ۱۲۹۰

بغیراز بناهای فوق‌الذکردر شاهرود وحوالی آن **رباط شاه عباسی** قریه **ده ملا** درمغرب شاهرودوهمچنین **رباط شاه عباسی** دهکده **عباس‌آباد** که درقدیم‌ازمنزلگاههای معروف خطه قومس بوده‌اند درخور اهمیت وذکراست..

توضیح اینکه درحال حاضرمنزلگاه **ده‌ملا** بعلت انحراف راه شوسه از جاده بدور است، ولی منزلگاه **عباس‌آباد** مانندگذشته هنوز دربین‌راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع می‌باشد .

مسجد جامع فرومد

در**قصبه فرومد**که در**۱۶۵** کیلومتری شمال خاوری شهرستان **شاهرود** واقع است مسجدی هست‌که متأسفانه دراثر عدم توجه اهالی آنجا و تعمیرنکردن بمرور رو بخرابی نهاده ودرحال حاضرفقط ستونهای فروریخته ایوان وشبستان مخروب‌آن بجای مانده‌است. بطوریکه ازآثار موجودآن استنباط میشود مسجد مذکوریکی ازمساجد بسیارمهم و از نظر معماری دارای اهمیت بخصوصی بوده‌است .



تصویرمسجد قریه فرومد وسردر ورودی‌آن

تاریخ بنای **مسجدجامع فرومد** مربوط بقرن **هفتم هجری** است .

همانطوریکه درفصول تاریخی این کتاب بیان گردید درقرن **هفتم هجری** بخصوص دراواخر **تسلط ایلخانان مغول** قصبه مذکور وآبادی‌های اطراف آن ازنظرسیاسی دارای اهمیت زیادی بود وایجاد **نهضت سربداران** آبادانی این‌قصبه را که تقریباً مرکزفعالت آنان محسوب میشدبیش ازپیش افزایش داد ، بهمین جهت احتمال میرودکـه مسجد مذکور درهمین دوره ساخته شده‌باشد ،متأسفانه نوشته وکتیبه‌ای‌که تاریخ دقیق‌بنای مسجد رابتوان ازروی‌آن تعیین‌کردموجود نیست، بااینکه **مسجد جامع فرومد** بکلـی خراب گردیده است ولی‌ازآثار باقی‌مانده ومخروب‌آن نیزمیتوان پی‌باهمیت بنای‌آن برد .



نمونه‌ای ازآجرکاری وکاشی‌کاری مسجد فرومد

بطورکلی‌درحال‌حاضراین مسجدقابل‌استفاده نیست ولی‌خرابه‌های‌آن‌ابهت‌خاصی باین قصبه دورافتاده بخشیده وشاهد زنده‌ای ازقدمت **قصبه فرومد** (**فریومد**) وحوادثیکه در طی‌قرون متمادی درآن اتفاق افتاده میباشد .

عمارت شهرستان درفرومد

بطوریکه ازنوشته برحی ازکتابها برمیآید خواجه **علاءالدین محمد** وزیر**سلطان ابوسعید** درزمان حکومت خود در**خراسان** عمارتی بنام شهرستان در**قصبه فرومد** بنا کردکه دارای **کتابخانه و مریضخانه عمومی** نیز بود **عمارت‌شهرستان** تحت‌نظر **حکیم‌الدین** طبیب وداشمند درسال **۷۳۲**هجری بناگردیده وتا **قرون نهم** نیز پابرجا بوده، بطوریکه **دولتشاه** دروصف این‌ساختمان گوید (**عمارتی است عالی**) بنای عمارت شهرستان **فرومد** رابه **غیاث‌الدین هندو** برادر **علاءالدین محمد** نیز نسبت داده‌اند .

ابن‌یمین شاعرمعروف درباره کتابخانه و مریضخانه عمومی ودارالحدیث‌عمارت‌شهرستان‌در فرومد اشعاری سروده است .۱

درحال حاضرازکتابخانه ومریضخانه ودارالحدیث وعمارت مجلل شهرستان اثـری باقی‌نیست، فقط مخروبه‌ای درخارج**قصبه فرومد** هست‌که مردم قصبه مذکور آنـرا **تل شهرستان** مینامند .

۱ــ دیوان اشعارابن یمین

بناهای تاریخی جندق و بیابانك

زندان انوشیروان

درقصبه **جندق** ازبخش **خوروبیابانك** قلعه‌ای هست که بنام **زندان انوشیروان** نامیده میشود .

قلعه مذکور یکی‌از قلعه‌های استوار ومحکم‌آن نواحی محسوب میگردد.

علاوه برآن قلعه یك گنبد قدیمی بنام **گنبد هشت درب** درقصبه مذکور وجود دارد که گویند در دوره ساسانیان **(زمان‌انوشیروان)** بنا شده .

مسجد فرخی

دردهکده **فرخی** یك مسجد قدیمی وکهنه هست‌که دارای گنبد و یك ایوان بزرگ می‌باشد، صحن گنبدمذکور در حدود۴۰ × ۲۰مترا‌ست وکتیبه‌ای‌که تاریخ‌بنای‌آنرا بتوان از روی‌آن تعیین نمود وجود ندارد.

دیگر از بناهای **فرخی** ساختمانــی است بنام **عمارت شیخ** که بسیار قدیمی و کهنه می‌باشد .

بناهای تاریخی خور

ازآثار قدیمی درقصبه **خور** مرکزبخش **خور وبیابانك** ، ساختمان حصاری است که در اطراف قصبه خوربوده و دروازه‌هائی نیزداشته است وآثار بعضی‌ازآنها تاکنون‌باقی مانده وبنامهای **لردبزها ـ دروازه پشت حصار** خوانده میشوند .

دیگرازآثارقدیمی **خور** مقبره‌ایست بنام **مقبره سید داود** کــه گویند سرسلسله سادات‌**خور** بوده ودرحین مسافرت بمشهد دراین محل‌ساکن گردیده وبعداً درهمانجا فوت نموده است .

مسجد جامع خور

ساختمان مسجدجامع‌خور، جدید است **گویند** در۱۵۰سال **قبل‌توسط‌شخصی بنام‌نوروز علی‌خان سمنانی** که حکومت وقت بوده‌بنا گردیده و سنگی‌که تاریخ بنای مسجد درآن نقش‌است درداخل مسجد مذکور موجود می‌باشد، بغیر از بناهای مذکور در فوق برجهائی درخانه **مرحوم هنریغمائی** که از زمان **اسماعیل‌خان عرب** ساخته شده موجود است همچنین‌آب انبارها وحوض‌های ذخیره آب آشامیدنی (آب باران) در این قصبه هست‌کــه بنام **حوض شاه عباسی** معروف می‌باشد .

در۲ کیلومتری خارج قصبه خور نیز قلعه‌ای هست که بنام **قد پا** معروف میباشد وبنام قلعه گبرها نیز نامیده میشود .

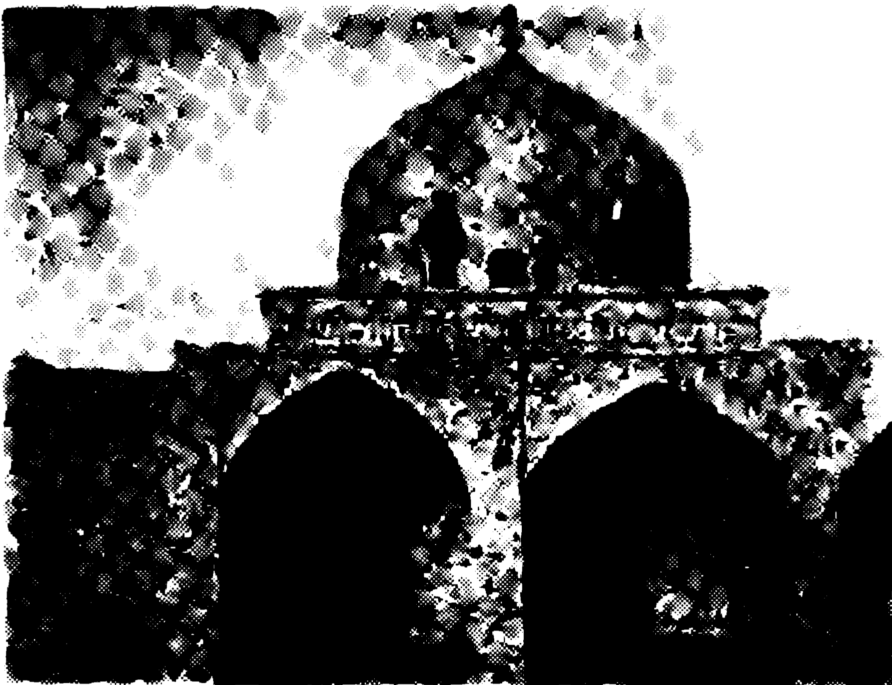
آثار تاریخی گرمه

دهکده گرمه بخش **خوروبیابانک** نیزدارای قلعه‌ای میباشد که ساختمان آن بسیار قدیمی است

درخارج دهکده گرمه نیز تپه ایست که برروی آن مقبره ای بناشده وبنام **امامزاده داود** نامیده میشود.

آثار تاریخی بیاضه

ازآثارقدیمی دردهکده **بیاضیه بخش خوروبیابانک** قلعه بسیاربزرگی است که مساحت زیربنای آن درحدود ۱۰۰۰ متر می‌باشد ،دورتا دوراین قلعه خندقی است که عمق آن تقریباً **۱۰** تا **۱۲** متر وپهنای آن **۷** الی **۸** مترمی‌باشد، ارتفاع ساختمان خندق مذکوراز کف خندق قریب **۳۰** الی **۴۰** متراست ورفت وآمدساکنان قلعه نیز بوسیله پل متحرکی که برروی خندق گذارده میشده انجام میگرفته، ساختمان این قلعه درحال حاضرپا برجاست واطاقهای آن نیز مورد استفاده اهالی **بیاضیه** جهت انبارنمودن خواربارو غیره است



تصویر مقبره امامزاده ابراهیم دردهکده بیاضیه

همچنین در دهکده بیاضیه مقبره ایست که بنام **امامزاده ابراهیم** معروف می باشد، گویند از فرزندان **امام موسی کاظم ع** است .

دراین دهکده ساختمان مخروبه دیگری هست که بنام **هفت برادران** نامیده میشود وازآثار قدیمی و کهن آن نواحی محسوب میگردد .



تصویر عمارت هفت برادران بیاضیه

آثار تاریخی اردیب

ازآثار قدیمی در دهکده **اردیب** بخش **خور و بیابانك** مسجدی است که دارای ستونهای متعددی می باشد و تاریخ بنای آن مربوط به یکصد سال پیش است .

دیگر ساختمان زندانی است که دارای **۸۰** پله بصورت زیرزمینی می باشد که بنای آن با ساروج است سطح زیربنا **تقریباً** ۱۰۰۰ مترمربع وسطح زندان مذکور تقریباً ٤٠ متر است که بنام **دیوانخانه مسعود لشگرباغی** معروف میباشد، بغیرازآثارفوق الذکر در دهکده **ایراج** که در ۷ کیلومتری اردیب واقع است قلعه بسیار کهنه و غیرقابل تسخیری وجـود داشته که آثار آن هم اکنون باقی است.

فصل بیست و دوم

عارفان ودانشمندان قومس

بایزید بسطامی

ابویزید طیفوربن عیسی ابن سروشان بسطامی ملقب به **سلطان العارفین** یکی از عارفان نامی ومشهورایران است، وی ظاهراً درسال **۱۸۸** هجری درشهر **بسطام** از توابع **قومس** درمحله مؤبدان ودرخاندانی زاهد ومتقی ومسلمان چشم بجهان گشوده است .

میگویند جد اوسر **وشان** زردشتی بوده وسپس بدین اسلام درآمده است. چنین مینماید که بایزید درتصوف استاد نداشته وخرقه ارادت ازدست هیچیك از مشایخ تصوف نپوشیده است، گروهی اورا امی دانسته ونقل کرده اندکه بسیاری از حقایق براو کشف میشد وخود نمیدانست، گروهی دیگر نقل کرده اندکه **یکصدوسیزده** یا **سیصد وسه** استاددیده است .

قدرمسلم اینکه استاداودرتصوف معلوم نیست که کیست وخودچنین گفته است که **مردمان علم ازمردگان گرفتند، وما اززنده ای علم گرفتیم که هرگز نمیرد** وبازپرسیدند که پیرتو که بود؟ گفت (پیرزنی) بایزید ازخاندان علم وزهد و تقوی بوده وازدولت مادرزاد نصیب وافرداشته است.

از اقران **احمد خضرویه** و **ابوحفص ویحیی معاذ** است و**شقیق بلخی** رادیده، اینکه برای اواستادی کرد تصور کرده اند شاید نتیجه این منقول **ابوموسی خادم** است که سفارش کرده قبر او راپائین تر ازقبراستاد نهند .

بهرجهت زندگانی بایزید مبهم ودرآن خلط و مزج فراوان راه یافته است مردی بزرك بوده وشطح ومأثورات صوفیه راکه نتیجه شدت وجد وتجربت اتحاد وحالت سکر و ندای درونی وبیان آن درحالت عدم شعورباشد بوضوح وصراحت وتفصیل برای نخستین بار آورده است، وهمین گفتار باروش او در تصوف که شباهت تام و تمام بروش ملامتیه دارد موجب شده است که **مردم بسطام** بااومخالف باشند بنقل آورده اند (چون کار او بلند شد سخن اودرحوصله اهل ظاهر نمی گنجید حاصل، هفت بارش از بسطام بیرون کردند) وقتیکه

وی رااز شهربیرون میکردند پرسید جرم‌من‌چیست؟ پاسخ دادند، **توکافری گفت : خوشا بحال مردم شهری که کافرش من باشم ،**

شیخ فریدالدین عطارمیگوید : قطب عالم‌بود ومرجع اوتاد ، ریاضات وکرامات وحالات وکمالات اورا اندازه‌نبود ودراسرار وحقایق، نظری نافذ وجدی بلیغ داشت ودائم درمقام قرب وهیبت بود وغرقه انس‌ومحبت‌بود، پیوسته تن‌در مجاهده ودل‌در مشاهده داشت وروایات اودر احادیث عالی‌بود وپیش ازاوکس را در معنی طریقت چندان استنباط نبودکه اورا، گفتندکه دراین شیوه همه‌او بودکه علم بصحرازدوکمال اوپوشیده نیست تا بحدی‌که **جنید** گفت **بایزید** درمیان ماچون جبرئیل است درمیان ملائکه .

نهایت میدان جمله روندگان‌که به توحید روانند ، بدایت میدان این خراسانیست **شیخ ابوسعید ابوالخیر** رحمةالله علیه میگویدکه هیجده هزار عالم از **بایزید** میبینم وبایزید درمیانه نه‌بینم، یعنی‌آنچه بایزید استدرحق محواست. **ذوالنون مصری** مریدی رابه **بایزید** فرستاد وگفت بروبگوکه ای بایزید همه شب می‌خسبی دربادیه وبراحت‌مشغول می‌باشی وقافله درگذشت .

مرید بیامد وآن سخن بگفت شیخ جواب دادکه **ذوالنون** را بگوی‌که مرد تمام‌آن باشدکه همه شب خفته باشد چون‌بامداد برخیزد پیش‌از نزول **قافله** بمنزل فرودآمده‌باشد چون این سخن به ذوالنون بازگفتند بگریست وگفت مبارکش باد، احوال ما بدین درجه نرسیده است .وبدین بادیه طریقت خواهد وبدین روش سلوك باطن .

حاج زین‌العابدین شیروانی در **ریاض‌السیاحه** مینویسد :

وی ازمحتشمان درگاه وازطبقه اولی است اسم شریفش طیفور بوده وجدش در بدو حال عبادت نارمیکرد بنابرسابقه ازلی ترك‌گبری‌کرده مسلمان‌گردید، بایزید در فقروفنا بمرتبه‌ئی رسیدکه اورا **سلطان‌العرفا** گفته‌اند ویرا حالات غریب و مقامات عجیب بوده و من‌جمله اورامعراج معنوی روی نموده‌که فحول محققان آنرا تصدیق‌کرده‌اند دربدو طلب بسیاری ازمشایخ رادیده وبخدمت **شقیق بلخی** رسیده‌گویند **صد وسیزده** شیخرا خدمت کرده عاقبت بملازمت حضرت **امام جعفرصادق ع** رجوع نموده ومدت هفت سال سقائی دولت سرای‌آن حضرت‌کرد .

روزی حضرت فرمودندکتابرا ازطاقچه بیاربایزید عرض‌کرد طاقچه‌کجاست حضرت فرمودند دراین خانه طاقچه ندیده‌ای؟ **بایزید** گفت من‌برای دیدن خانه وطاقچه‌نیامده‌ام بلکه جهت دیدن‌طاق ابروی‌آن‌قبله اولیاءآمده‌ام (برای استفاده واستفاضه بدین مکان‌مشرف شده‌ام) حضرت فرمود **بایزید** کارتو تمام است، باید بولایت خودرفته خلق را ارشاد نموده مردم رابراه حق‌دعوت نمائی، آنگاه یکی ازفرزندان خود را همراه‌وی‌کرده به **بسطام** فرستادند، بعداز مدتی (قبل‌ازوفات بایزید) امامزاده عالی‌مقداررو‌ی‌توجه بسرای جاودانی نهاد .

امامزاده مذکور همان **امامزاده محمد** است‌که مقبره وی درجوارقبر بایزیدواقع است وشرح‌ساختمان مقبره‌وی نیزدرفصل بناهای تاریخی قومس دراین تألیف‌بیان شد.

وهم درتذکرةالاولیاءآمده است: وقتیکه بایزید روی به بسطام نهاد خبردرشهر اوفتاد اهل‌بسطام باستقبال وی رفتند ، بایزیدرامراعات ایشان‌مشغول خواست‌کرد، ازحق‌باز می‌ماند،چون‌نزدیك‌آنان رسید قرصی‌نان‌ازآستین بگرفت ورمضان‌بودبخوردن ایستاد جمله آن بدیدند ازوی برگشتند،شیخ اصحاب راگفت ندیدندمسئله از شریعت‌کار بستم(چون بر مسافرروزه نباشد) همه خلق مرا رد کردند، پس صبرکرد تا شب درآمد نیم‌شب به بسطام رفت فرادر خانۀ مادرآمدگوش داشت بانگ شنیدکه مادرش طهارت می‌کرد و میگفت بار خدایا غریب مرانیکودار ودل‌مشایخ راباوی خوش‌گردان واحوال نیکو او را کرامت‌کن بایزیدآن میشنودگریه برویافتاد، پس دربزد مادر گفت‌کیست ؟ گفت غــریب تست مادر گریان‌آمد ودربگشاد وچشمش خلل‌کرده بود وگفت یاطیفور دانی‌بچه چشم خلل‌کرد ؟ ازبس‌که درفراق تومیگریستم وپشتم دوتا شد ازبس‌که غم‌توخوردم ، نقلست که شیخ‌گفت‌آن کارکه بازپسین‌کارها می‌دانستم پیشین همه‌بود و آن رضای والده بود وگفت آنچه در جمله ریاضت ومجاهده وغربت وخدمت می‌جستم درآن یافتم‌که یك شب والده ازمن آب خواست رفتم تا آب‌آورم درکوزه‌آب نبود وبرسبو رفتم نبود،درجوی رفتم‌آب‌آوردم چون‌بازآمدم درخواب شده‌بود شبی‌سردبودکوزه بردست میداشتم چون‌ازخواب درآمدآگاه شدآب‌خورد ومرا دعاکردکه دیدکوزه بردست من‌فسرده بود، گفت چراازدست‌ننهادی؟گفتم ترسیدم‌که توبیدارشوی ومن‌حاضرنباشم،پس‌گفت‌آن در فرا نیمه‌کن من تا نزدیك روز میبودم تا نیمه راست بود یانه وفرمان اوراخلاف نکرده باشم همی‌وقت سحرآنچه می‌جستم چندین‌گاه ،از دردرآمد. نقلست‌که‌چون از مکه میآمد بهمدان رسید تخم معصفر خریده بود اندکی ازو بسرآمد برخرقه بست چون به بسطام رسید یادش آمد خرقه بگشاد مورچه‌ای‌چند ازآنجا بدرآمدگفت ایشانرا ازجایگاه خویش‌آواره‌کردم برخاست وایشانرا به همدان بردآنجا که خانه ایشان‌بود بنهاد، تا کسی درالتعظیم لامرالله‌بغایت نبود درالشفقة علی‌خلق‌الله‌تابدین حد نبود، وشیخ‌گفت دوازده سال‌آهنگرنفس خود بودم درکوره ریاضت می‌نهادم و بآتش مجاهده می‌تافتم وبرسندان مذمت می‌نهادم وپتك ملامت برو می‌زدم تااز نفس‌خویش آئینه‌کردم، پنجسال‌آئینه خودبودم بانواع‌عبادت وطاعت‌آن‌آینه می‌زدودم پس یکسال نظر اعتبارکردم برمیان خویش ازغرور وعشوه وبخودنگرستن‌زناری دیدم واز اعتمادکردن بر طاعت‌وعمل‌خویش‌پسندیدن، پنجسال دیگرجهدکردم تاآن‌زنار بریده گشت‌واسلام تازه‌بیاوردم بنگریستم همه خلایق مرده دیدم چهارتکبیردرکارایشان‌کردم واز جنازۀ همه بازگشتم و بی زحمت خلق بمدد خدای بخدای رسیدم.

نقلست‌که‌گفت مردی درراه حج پیشم‌آمدگفت‌کجا میروی‌گفتم بحج‌گفت چه داری گفتم دویست درم‌گفت بیابمن‌ده‌که صاحب عیالم وهفت بارگردمن درگردکه حج‌تو اینست گفت چنان‌کردم و بازگشتم. باید خضرویه را گفت تاکی سیاحت و گرد عالم‌گشتن ؟ خضرویه گفت چون آب بریك جای بایستد متغیر شود گفت چــرا چــون دریا نباشی تا هرگــز متغیر نگــردی وآلایش نپذیــری و گفت از نماز جــز ایستادگــی تن ندیدم و از روزه جــز گرسنگی ندیدم، آنچــه مراست از فضل اوست نــه از فعل مــن وگفت‌کمال درجۀ عارف سوزش او بود در محبت ، وگفت یك ذره حلاوت معرفت دردلی به

ازهزار قصر در فردوس اعلی ، وگفت محال باشدکه‌کسی حق‌را شناسد و دوستش ندارد و گفت صحبت نیکان به ازکارنیك وصحبت بدان بتر ازکاربد، وگفت همه‌کارها درمجاهده باید کرد آنگاه فضل خدای دیدن نه‌فعل خویش، و گفت هرکه خدایرا شناخت او را با سئوال حاجت نیست ونبود، وهرکه نشناخت سخن‌عارف درنیابد ، وگفت عارف آنست‌که هیچ چیز مشربگاه اوتیره نگرداند هرکدورت‌که باورسد صافی گردد وگفت نفاق عارفان فاضلتر از اخلاص مریدان ، گفتند بر سرآب میروی گفت چوب‌پاره‌برسرآب میرود، گفتند در هوا می‌پری گفت مرغ در هوامی‌پرد، گفتند به شبی به‌کعبه میروی گفت جادوئی در شبی از **هند** به **دماونـد** میرود، گفتند پس کار مردان چیست گفت آنکه دل در کس نبندد بجز خدای ، نقلست که شیخ بسی در گورستان گشتی یك شب از گورستان میآمدجوانی ازبزرك زادگان ولایت بربطی در دست میزد،چون به **بایزید** رسید بایزید لاحول کردچون بربط برسر **بایزید** زدبربط وسر **بایزید** هردو بشکست جوان مست‌بود ندانست اوکیست، بایزید بزاویه خویش بازآمد توقف‌کرد تابامداد یکی‌ازاصحاب بخواند وگفت بربطی‌بچند دهند؟ بهای آن معلوم‌کرد ودرخرقهٔ بستو پارهٔ حلوا باآن یارکرد وبدان جوان فرستاد وگفت آن‌جوان را بگوی‌که **بایزید** عذرمیخواهد ومیگوید دوش آن بربط برما زدی و بشکست این‌زر دربهای آن صرف‌کن وعوضی بازخر واین حلوااز بهرآن تاغصه شکستن‌آن ازدلت برخیزد جوان چون‌بدانست بیامدو ازشیخ عذرخواست وتوبه‌کرد وچند جوان بااو توبه‌کردند : **معراج شیخ بایزید** قدس روحه‌العزیز ، این‌را بیاوریم وختم‌کنیم شیخ‌گفت بچشم یقین درحق نگرستم بعداز آنکه‌مرا ازهمه موجودات بدرجه استغنا رسانید وبنورخود منورگردانید وعجایب اسرار برمن آشکاراکرد وعظمت هویت خویش برمن پیدا آوردمن ازحق برخود نگرستم ودر اسرار وصفات خویش تأمل‌کردم نورمـن درجنب نورحق ظلمت بودعظمت من‌در جنب عظمت حق عین حقارت‌گشت ، عزت‌من درجنب عزت حق‌عین‌پندار شد، آنجاهمه صفا بود واین‌جا همه‌کدورت ، بازچون نگاه‌کردم‌بودخود بنور اودیدم،عزت خود ازعظمت وعزت اودانستم هرچه‌کردم بقدرت‌او توانستم‌کرد، دیدهٔ قالبم هرچه یافت‌از اویافت، بچشم انصاف وحقیقت نظرکردم همه‌پرستش خوداز حق بود نه‌ازمن و من پنداشته بودم‌که منش می‌پرستم، گفتم بار خدایا این چیست،گفت آن همه‌منم و نه غیرمن یعنی مباشر افعال توئی لیکن مقدرو میسرتو منم‌تا توفیق‌من روی‌ننماید ازطاعت تـو چیزی نیاید پس دیدهٔ من‌از واسطه دیدن اواز من‌دیده بردوخت ونگرش باصل‌کار وهویت خویش درآموخت ومرا ازبود خود ناچیزکرد وببقاء خویش باقی‌گردانید .

شرح وتفصیل معراج معنوی ومناجات این عارف نادرالوجود در **تذکرة‌الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری** آمده‌است وچون این تألیف گنجایش همه آنها را ندارد خوانندگان را به‌کتاب مذکور و **نامه دانشوران** و **نفحات‌الانس جامی** و **مجالس‌المومنین قاضی نوراله شوشتری** راهنمائی مینماید .

اما چنانکه نقل‌شد. آمده‌است‌که **ابویزید** درك‌صحبت **حضرت‌امام‌جعفر صادق**

(ع) کرده است ، **شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث** گفته وصحت آن‌نیز نزد علمای تاریخ بتأیید رسیده است که فوت **امام جعفر صادق** درسال **۱۴۸ هجری** بوده و فوت سلطان بایزید درسال **۲۶۱ هجری** ودرین هردو تاریخ خلاف‌نکرده وتفاوت درمیان هردو تاریخ **صدو سیزده** سال‌باشد وعمر سلطان بایزید ازهشتاد سال زیادکس ننوشته، تواندبود که بایزید بملازمت **امام‌علی‌بن موسی‌بن جعفرابن الصادق** رسیده باشدو کاتبان از روی سهو اسم **امام جعفر صادق** را بجای **امام موسی‌کاظم** نوشته باشندو **میر سید شریف** درشرح مواقف دراصل‌تأخرزمان ابویزیداززمان حضرت امام‌موافقت **باابوالفتوح** مذکورکرده وتوجیه نسبت مذکوره‌براین‌وجه فرموده‌که چون **ابویزید** استفاضه حقایق‌و معارف ازروحانیت امام مینموده‌لاجرم انتساب اوبآن حضرت اشتهار یافته‌است (**ازمجالس المومنین قاضی‌نوراله شوشتری**) و **یاقوت** در **معجم‌البلدان** ذیل **بسطام** آرد:

ورایت قبر **ابی‌یزید البسطامی** رحمة‌الله فی وسط البلدفی طرف السوق و **ابویزید طیفوربن عیسی‌بن سروشان الزاهد البسطامی** . ومنها ای‌من **بسطام** ، **ابویزید طیفوربن عیسی‌بن آدم بن‌عیسی‌بن‌علی الزاهد البسطامی الاصغر ... وقاضی نورالله شوشتری** صاحب **مجالس المومنین** باستناد همین روایت یاقوت گوید از آن ظاهر میشودکه ابویزید زاهدبسطامی ملقب بطیفور دوکس‌بوده‌اند **اکبر واصغر** وبواسطه اشتراك ایشان درلقب واتفاق دراسامی بعضی‌از آباء واجداد **شیخ ابوالفتوح** وامثال او گمان برده‌اند **که‌ابویزید زاهد بسطامی** یکیست‌که تاریخ زمان او از زمان حضرت امام متأخراست، لاجرم توهم منافات مذکوره‌نموده‌اند وبنابرتحقیق **صاحب‌معجم** میتواند بودکه **ابویزید** که‌معاصر حضرت امام وسقای‌دار اوبوده **ابویزیداکبر** باشدوآنکه‌تاریخ زمان‌او-متأخر است **ابویزیداصغر** باشد والله تعالی، وقول صاحب **روضات‌الجنات** نیز موافق‌قول **قاضی نورالله شوشتری** است‌و مؤلف **حبیب‌السیر** درجلد اول صفحه **۲۹۲** تاریخ وفات بایزیدرا سنه **اربع وثلثین مأتین** ثبت‌نموده، پیروان **ابویزید** را **طیفوریه** گویندو **حاجی‌خلیفه** در **کشف الظنون** کتابی بنام **کتاب النورفی مناقب ابی یزید بسطامی** ذکرکرده است .

بایزید بطورتحقیق درسال **۲۶۱ هجری** بسن **هفتادوسه** ویا **هفتادو چهار** در **بسطام** درگذشته وهمانجا بخاك رفته است .

از شاگردان و معتقدان فراوان او که بیشتر در قرای اطراف **بسطام** سکونت داشته‌اند :

برادرزاده او **ابوموسی خادم** ، **ابوموسی دیبلی** ، **سعیدمنکورانی** ، **سعید راعی** ، **خطاب طرزی** ، **ابومنصورجینوی** ، **محمود کوهیانی** ، **محمد راعی**، **عبدالله یونابادی** وغیر ایشان‌را اسم برده‌اند .

بایزید بسطامی و صوفی عامی

آن شنیدم که صوفئی عامی
گفت بـا بایزید بسطامی

کز چه‌ای شیخ بهر عرض نیاز
بزیـارت نمی روی بحجاز

خانه کعبه خـانقاه خداست
خاك آن توتیای اهل صفاست

گفت در مذهب مسلمانی
حاج را واجب است قربانی

من از آن کار خیر بیـزارم
که روم جـانور بیازارم

زنده‌ای را شکم کنم پاره
تا شکم پـر کند شکم باره

سوداز آنزندگی بایدخواست
که در آن سودبندگان خداست

سروده حسین مسرور(سخنیار)

در تذکره‌ها چند رباعی بنام **بایزیدبسطامی** ثبت شده‌است که چهار رباعی آن ذیلا درج میگردد :

ای عشق تو کشته عارف و عامی را
سودای تو گم کرده نکو نامی را

ذوق لب میگون تو آورد بـرون
از صـومعه بایزید بسطامی را

✿✿✿

ما را همه ره بکوی بد نامی باد
وز سوختگان نصیب ما خامی باد

ناکامی ما چو هست کام دل دوست
کام دل ما همیشه نا کامی بـاد

✿✿✿

خواهی که رسی بکام بردار دو گام
یك گام ز دنیا و دگر گام ز کام

نیکو مثلی شنو ز پیر بسطام
از دانه طمع ببر که رستی از دام

✿✿✿

کو سوخته‌ای که سازمش همدم خویش
یادل شده‌ای که یابمش محرم خویش

پس هـر دو بکنج خلوتی بنشینیم
من ماتم خویش‌دارم او ماتم خویش

ابوالعباس دامغانی

ابوالعباس دامغانی ازشاگردان معروف **شیخ ابوبکرشبلی** عارف مشهور است **شیخ‌عطار درتذکرة الاولیاء** مینویسد :

ابوالعباس دامغانی گفت مراشبلی وصیت کردکه لازم تنهائی باش‌و نام خویش ازدیوان آن‌قوم بیرون‌کن وروی درديوار کنی تا وقتی‌که بمیری .

شیخ ابوالحسن خرقانی

ولادت شیخ ابوالحسن علی‌بن احمدخرقانی (یا علی‌بن‌جعفر) ظاهرا در سال **۳۵۲**هجری درقریه **خرقان قومس** ازتوابع‌کوهستان **بسطام** اتفاق‌افتاده است، از

مأثورات وحکایات باقی مانده چنین بنظر میرسدکه مانند مقتدای خود **بایزید بسطامی** امی‌وخاطراو ازمقام روحانیت **بایزید** فیض‌یاب بوده است .

بطوریکه در**مثنوی جلال‌الدین بلخی** آمده است **بایزید** ولادت **شیخ‌ابوالحسن خرقانی** راپیش‌بینی نموده است چنانکه گوید :

آن شنیدی داستان بایزید — که زحال بوالحسن پیشین شنید
روزی‌آن سلطان تقوی میگذشت — با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مراو را ناگهان — در سواد زرد روی خارقان
هم در آنجا ناله مشتاق کرد — بوی را از باد استنشاق کرد
بوی خوشرا عاشقانه میکشید — جان او از باد باده میچشید
چون دراو آثار مردی شد پدید — یك مرید او از آن دم در رسید
پس‌بپرسیدش‌که این احوال خوش — که برونست از حجاب پنج و شش
گاه سرخ وگاه زرد وگه سفید — می‌شود رویت چه حالست ونوید
میکشی بوی و بظاهر نیست گل — بشك ازغلت‌است و از گلزار گل
قطره‌ای برریز برما زآن سبو — شمه‌ای زان گلستان برما بگو
گفت زینسان بوی یاری می‌رسد — کاندرین ده شهریاری می‌رسد
بعد چندین سال میزاید شهی — میزند بر آسمانها خرگهی
رویش ازگلزارحق گلگون بود — از من اواندر مقام افزون بود
چیست نامش‌گفت نامش بوالحسن — خیله‌اشرا گفت ز ابرو و ذقن
قد او و رنگ او وشکل او — یك بیك راگفت از گیسو ورو
حیلهای روح او را هم نمود — از صفات و از طریق و جاوبود
چون رسیدآنوقت‌آن‌تاریخ خاست — زآنزمین آنشاه پیدا گشت راست
از عدم پیدا شد ومرکب بتاخت — برسریر تخت نرد ملك باخت
از پس آن سالها آمد پدید — بوالحسن بعد از وفات بایزید
جمله خوبیهای او امساك وجود — آنچنان آمد که شه فرموده بود

مشهور است‌که علاوه بر **بایزید**که شیخ و مقتدای حال جذبه و تفکر او بوده مانند **شیخ ابوسعیدابی‌الخیر** خرقه ارشادوطریقت ازشیخ **ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالکریم‌قصاب آملی** داشته است،در منقولات وحکایات‌باقی مانده‌است که‌شیخ **ابوسعید ابی‌الخیر وابوعلی‌سینا** به‌**خرقان** رفته وباوی صحبت داشته‌ومقام معنوی اورا ستوده‌اند.

ونیزچنین گفته‌اندکه‌سلطان**محمودغزنوی**بدیدار اورفته وازوی نصیحت‌خواسته‌است

دوست ادیب‌وشاعرم‌آقای **پارسا تویسرکانی** درمورد دیدار تاریخی وعجیب **شیخ ابوالحسن‌خرقانی و سلطان محمود غزنوی** وعلوهمت شیخ اشعاری‌سروده‌اندکه ذیلا درج میشود:

خسرو غزنوی ملك محمود — که بسی خلق کشت وشهرگشود
چونکه از فتح هند آمد باز — با سری پر ز باد نخوت وآز
ای بسا شهر زیرو رو کرده — بارها زر و سیم آورده
در تزلزل جهان ز آشوبش — سر گردنکشان لگد کوبش
با سپاهی فزون ز حد و عدد — در ده خارقان فرود آمد
بخت فرخنده‌اش کشید عنان — پیش پیر گزیده خرقان
شاه کشور گشا بسود جبین — پیش درویش خانقاه نشین
پس برسم نیاز محضر او — بدره‌ای زر نهاد در بر او
بوالحسن‌هم دوقرص‌نان سبوس — گفته ماندی ز عهد دقیانوس
که از آن سد جوع میفرمود — هشت اندر برابر محمود
شه برای تناول از آن نان — پاره‌ای برد در میان دهان
هر چه‌دندان‌بخست و رنج‌ببرد — نتوانست لقمه‌ای زان خورد
نان خشك ازدهان برون افکند — شیخ از این عجز شاه زد لبخند
گفت کای مرد زورمند گزین — کز تو در لرزه اوفتاده زمین
يك جهان خوردی‌ونگشتی سیر — نان ما کرد در گلویت گیر
پیش نان جوی‌که مال من است — روزی روزوماه وسال‌من است
سپر انداختی و خسته شدی — چون دل بیدلان شکسته شدی
آن‌چنان کز برای خوردن نان — سخت فرسوده شد ترا دندان
من درویش نیز نتوانم — خوردن زر که نیست دندانم
زر برای تو با دو لشکر تو — عاجزم من ز خوردن زر تو
شاه اقلیم فقر و کشور جود — نپذیرفت هدیۀ محمود
زر بدان زر پرست واپس داد — گفت زر بایدت دگر کس داد
آنکه با نان‌خشك خواهد ساخت — بزر خلق دل نخواهد باخت

ازمریدان وشاگردان معروف‌وی **خواجه عبدالله انصاری** است.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در شرح حال **شیخ ابوالحسن خرقانی** در **تذکرة الاولیاء** چنین نوشته است :

سلطان سلاطین مشایخ بودو قطب اوتادوابدال عالم و پادشاه اهل طریقت وحقیقت و متمکن‌کوه صفت ومتین معرفت دایم‌بدل درحضور ومشاهده، وبتن درخضوع‌ریاضت‌ومجاهده بودو صاحب اسرار حقایق وعالی همت وبزرك مرتبه و درحضرت آشنائی عظام داشت ودر گستاخی‌کرو فری داشت‌که صفت نتوان‌کرد . نقل است‌که **شیخ بایزید** هرسال‌یك نوبت بزیارت دهستان شدی بسر ریگ‌که آنجا قبور شهداست چون بسر **خرقان** گذرکردی بایستادی ونفس بر کشیدی‌مریدان ازوی سئوال‌کردند شیخاماهیچ‌بوی نمیشنویم، گفت آری کەاز این‌دیه دزدان بوی‌مردی میشنوم، مردی بود نام **علی** وکنیت او **ابوالحسن** بسه درجه ازمن پیش‌بود ، بار عیال‌کشدوکشت‌کند ، ودرخت نشاند، نقلست که شیخ در ابتدا دوازده سال‌در **خرقان** نمازخفتن بجماعت‌بکردی، وروی بخاك **بایزید** نهادی‌و به **بسطام**

آمدی و بایستادی و گفتی بارخدایا ازآن خلعت که **بایزید** راداده‌ای **ابوالحسن** را بوئی ده ،و آنگاه بازگشتی وقت‌صبح‌را به **خرقان** باز آمدی و نماز بامداد بجمـاعت بخرقان دریافتی برطهارت نماز خفتن، **خواجه عبدالله انصاری** گوید که مرابند برپای نهادندو ببلخ میبردند درهمه راه‌با خود اندیشه همی کردم که بهمه‌حال براین پای‌من ترك‌ادبی رفته است ،چون‌درمیان‌شهر رسیدم گفتند مردمان سنگ بربام آورده‌اند تادر تواندازند اندرین ساعت مراکشف افتادکه روزی سجاده **شیخ ابوالحسن** بازمیانداختم سرپای‌من‌بدانجا باز آمد،درحال دیدم که دستهای ایشان همچنان بماندو سنگ نتوانستند انداخت نقلست که**شیخ ابوسعید ابوالخیر** گفته است:

من‌خشت خام‌بودم‌چون‌بخرقان‌رسیدم‌گوهر بازگشتم، **ابوالقاسم قشیری** گفته‌است:

چون بولایت **خرقان** درآمدم فصاحتم برسید وعبارتم نماند، ازحشمت آن‌پیر پنداشتم که‌از ولایت خود معزول شدم، نقل است که **بوعلی‌سینا** باوازه شیخ‌عزم **خرقان** کردچون بوثاق شیخ‌آمد شیخ‌بهیزم رفته‌بود پرسیدکه شیخ‌کجاست زنش‌گفت آن زندیق‌کذاب راچه میکنی همچنین بسیار جفاگفت شیخ راکه زنش‌منکر اوبودی حالش چه بودی، **بوعلی** عزم صحراکرد تاشیخ رابیند شیخ‌را دیدکه همی آمدو خرواری درمنه **برشیری** نهاده **بوعلی** ازدست برفت‌گفت شیخا این‌چه حالتست گفت آری : **تاما بار چنان گرگی نکشیم (یعنی زن) شیری چنین بار ما نکشد** ·

نقلست‌که **سلطان محمود** ازغزنین بزیارت شیخ‌به **خرقان** شد رسول فرستاد کـه شیخ‌را بگوئیدکه سلطان برای‌تو ازغزنین بدینجا آمدتو نیز برای او از خانقاه بخیمهٔ او درآی ورسول‌راگفت اگرنیاید این‌آیت برخوان **قوله تعالی واطیعواالله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم** رسول‌پیغام بگذارد شیخ‌گفت مرامعذور دارید، این‌آیت‌براو خواندند شیخ‌گفت :

محمودرا بگوئیدکه چنان دراطیعوالله مستغرقم‌که دراطیعواالرسول خجالتها دارم تا باولی الامر چه‌رسد . رسول‌بیامدو بمحمود گفت محمودرا رقت‌آمد و گفت برخیزیدکه اونه از آن مرد است‌که‌گمان برده بودیم پس جامه خویش را به **ایاز** داد ودرپوشید وده‌کنیزکرا جامهٔ غلامان دربرکرد وخود بسلاح‌داری **ایاز** پیش وپس‌میآمد امتحانرارو بصومعه شیخ‌نهاد چون‌از درصومعه درآمد وسلام‌کرد شیخ جواب‌داد اما بر پا نخاست،پس‌روی بمحمودکرد ودر ایازننگرید، **محمود** گفت برپا نخاستی سلطانرا واینهمه دام‌بود شیخ‌گفت دام‌بود امامرغش تونه‌ای! پس‌دست محمودبگرفت وگفت فراپیش آی چون ترا فراپیش داشته‌اند،محمودگفت سخنی بگوگفت نامحرمان رابیرون فرست محموداشارت کرد تانامحرمان همه‌بیرون رفتند محمودگفت مرا پندی ده‌گفت چهار چیز نگه دار اول پرهیز ازمناهی، نمازبجماعت، سخاوت، شفقت برخلق خدا، محمودگفت مرا دعابکن‌گفت خود درین‌گه دعامیکنم **اللهم اغفرللمومنین و المومنات** گفت دعاء خاص بگو گفت ای‌محمود عاقبتت محمود باد، پس‌**محمود** بدرهٔ زرپیش شیخ نهاد **شیخ قرص جوین** پیش نهاد**گفت بخور** محمود همی خاوید ودرگلوش میگرفت شیخ‌گفت مگرحلقت میگیرد گفت آری، گفت میخواهی‌که مارا این‌بدرهٔ زر توگلوی بگیرد؟ برگیرکه **این‌را(اشاره‌به‌زر)**

سه **طلاق داده‌ایم** محمود گفت در چیزی کن البته گفت نکنم گفت پس مرا از آن خود یادگاری بده شیخ پیراهن عودی‌از آن‌خود بدوداد **محمود** چون باز همی گشت گفت‌شیخا خوش صومعه‌ای داری گفت آنهمه داری این‌نیز همی بایدت، پس‌در وقت رفتن شیخ او را برپاخاست **محمود** گفت اول که‌آمدم التفات‌نکردی، اکنون برپای میخیزی، اینهمه کرامت چیست وآن‌چه بود؟ شیخ گفت اول دررعونت پادشاهی وامتحان درآمدی و بآخر بانکسار و درویشی می‌روی که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته‌است **اول برای پادشاهی تو برنخاستم‌اکنون برای درویشی برمیخیزم** .

نقلست که شیخ گفت دوبرادر بودند ومادری هرشب یك برادر بخدمت مادر مشغول شدی ویك برادر بخدمت خداوند مشغول بودآن شخص که بخدمت خدا مشغول‌بود باخدمت خدایش خوش‌بود، برادررا گفت امشب نیزخدمت خداوند بمن ایثارکن چنان‌کرد آن شب بخدمت خداوند سربسجده نهاددر خواب دیدکه آوازی آمدکه برادر ترابیامرزیدیم وترا بدو بخشیدیم اوگفت آخرمن بخدمت خدای مشغول بودم واو بخدمت‌مادر، مرا درکار او میکنید، گفتند زیراکه آنچه تومیکنی ماازآن بی‌نیازیم ولیکن‌مادرت از آن بی‌نیاز نیست که برادرت خدمت کند .

نقلست که شبی نماز همی‌کرد آوازی شنود که هان‌بوالحسنو خواهی که آنچه از تو میدانم باخلق بگویم تا سنگسارت کنند،شیخ گفت ای‌بار خدایا خواهی تا آنچه ازرحمت تو میدانم وازکرم تو می‌بینم باخلق بگویم تادیگر هیچکس سجودت نکند، آواز آمدنه ازتو نه ازمن .

گفت : درسرای دنیازیرخاربنی باخداوند زندگی‌کردن ازآن دوستتردارم که در بهشت زیردرخت طوبی‌که ازو خبری ندارم.

گفت: اگر ازترکستان تابدر شام‌کسی راخاری درانگشت شود آن ازآن منستو همچنین ازترك تاشام‌کسی راقدم درسنگ آید زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلست آن‌دل ازآن منست .

گفت : هرکس که در این سرای‌آید نانش‌دهیدواز ایمانش‌مپرسید [1] .

گفت: من بنده‌ام که هفت آسمان وزمین به‌نزدیك من اندیشهٔ من‌است هر چه گویم ثناء اوبود مرا زیروزبر نیست پیش وپس نیست راست وچپ نیست.

گفت : دررحم مادر بسوختم، چون بزمین آمدم بگداختم، چون بحد بلاغت‌رسیدم پیرگشتم .

گفت : الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خدا پرست کیست .

گفت : هزار منزلست بنده‌را بخدا اولین منزلش کرامات است ، اگربنده مختصر

---

۱ ـ نگارنده در باره این‌گفته شیخ ابوالحسن اشعاری سروده که در شرح احـوال و اشعار مؤلف مطالعه خواهید نمود ،

همت بود بهیچ مقامات دیگر نرسد، **پرسیدند:** تو خدایرا که دیدی گفت آنجا که خویشتن ندیدم .

گفت : ای بساکسان که برپشت زمین میروند ایشان مردگانند، وای‌بساکسان که‌در شکم خاك خفته‌اند وایشان زندگانند .

ازوی پرسیدندکه کرا رسددر فناوبقا سخن‌گفتن گفت‌کسی راکه بیك تار ابریشم از آسمان درآویخته باشندش باوی بیایدکه‌درختها وبناهابیفکندو همه‌کوهها برکندوهمه‌دریاها انباشته‌کند وویرا از جایگاه نتوانند جنبانید .

و هم وی گفته که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر .

وهم وی‌گفته‌که اندوه طلب‌کن تاآب چشمت پدید آید که حق تعالی‌گریه بندگان رادوست میدارد .

وهم وی‌گفته اگر سرودی بگویدوبآن حق‌را خواهد بهتر ازآن بود که قرآن‌خواند وبدان حق‌را نخواهد .

وهم‌گفته‌که وارث **رسول صلی‌اله علیه‌آله** آنکس بود که بفعل رسول اقتداکندنه آن بود که روی‌کاغذ سیاه‌کند .

شبلی گفته است آن خواهم‌که نخواهم‌ووی‌گفته است‌که این‌هم‌خواستی است وهم‌وی گفته‌که‌امروز چهل‌سال است‌که تا دریك وقتم وحق بدلم می‌نگرد بجز خـود را نمی‌بیند **مابقی فی‌لغیرالله شیئی ولافی‌صدری لغیره قرار.**

وی‌گفته‌که چهل‌سال است‌که نفسم یك شربت آب سرد میخواهد یا شربت دوغ ترش میخواهد وهنوزویرا نداده‌ام .

وهم‌وی‌گفته علما وعباد درجهان بسیاراند تراازآن باید بودن که‌روزبشب‌آری‌چنانکه حق پسندد .

وهم وی‌گفته روشن‌ترین دلهاآن بودکه درآن خلق نبود وبهترین کارهاآن بودکه درآن اندیشه مخلوق نبود وحلال‌ترین نعمتهاآن بودکه‌بجهد توبود وبهترین رفیقان‌آن‌بود که‌زندگانیش باحق‌بود.

وگفت هرکه عاشق شد خدایرا یافت ، وهرکه خدایرا یافت خود را فراموش‌کرد.

وگفت بهترین چیزها دلیست‌که دروی هیچ‌بدی نباشد .

این بود خلاصه‌ای از شرح حال وگفتار **شیخ‌ابوالحسن خرقانی** وارسته‌مشهور دوران‌که از **تذکرة‌الاولیاء شیخ عطار** نقل‌شد .

وفات **شیخ خرقانی** درروزسه شنبه دهم محرم‌الحرام‌سال **۴۲۵ هجری** در**هفتادو سه سالگی** درقصبه خرقان اتفاق افتاده ومزارش درقصبه مذکور واقع است .

تفصیل ساختمان‌آن نیزدرفصل بناهای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید.

درتذکره‌ها چند رباعی بنام وی مشاهده شدکه ذیلانقل می‌شود :

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم — بی‌دیدنش ازگریــه نیاساید چشم
ما را زبرای دیدنش باید چشم — گر دوست نبیند بچه کار آید چشم

***

اسرارازل را نه تو دانی ونه من — این حرف معما نه‌توخوانی ونه‌من
هست ازپس‌پرده‌گفتگوی من وتو — چون پرده بیفتد نه تومانی ونه من

***

گویندکه جناب شیخ راپسری نورسیده بود ودر روز عید اضحی کشته شد وی پس از اطلاع این‌رباعی را درمناجات سرود:

حاشاکه من از حکم تو افغان کنمی — با خود نفسی خلاف فرمان کنمی
صد غرة عین دیگرم بایستی — تا روز چنین بهرتو قربان کنمی

ابوجعفر دامغانی

ابوجعفر دامغانی ادیب ومورخ از مردم **دامغان** است طبق‌نوشته **ابن‌الندیم** وی دارای‌کتابی است درتاریخ بنام **کتاب‌الدولة الدیلمیه** مطابق نوشته **نامه دانشوران**. **دراواخرقرن سوم هجری** میزیسته وصاحب‌کرامت وزهد وتقوی ودر هرحال مقبول و مطبوع این‌طایفه واین حکایت‌که نگاشته میشود خوددلیل است درشأن و بزرگی ورتبه وی ازیکی‌از این‌طایفه نقل‌شده است وصاحب **نفحات‌الانس** مینگارد این است کـه‌گفت وقتی درمدینه بزیارت قبرپیغمبرص مشرف بودم درآنحال دیدم مرد عجمی‌که سری بزرك داشت زیارت‌کرده بوداع مشغول بودچون ازحرم بیرون رفت از پی، او رفته تا معلوم‌کنم‌کیست بمسجد ذوالخلیفه رسیده نمازگذارد وتلبیه‌کرد ومن‌از پی او میرفتم نگاهی بمن‌کرده مرا دیدگفت چه میخواهی‌گفتم میخواهم‌که باتوباشم ودرپی‌تو درآیم وی منع‌کرد الحاح‌کردم گفت اگرناگزیرخواهی‌آمد قدم مگذار الا برجای قدم من،گفتم اطاعت خواهم نمود ، و اوروان شد و غیر راه معمول پیش‌گرفت ، چون پاره‌ای ازشب‌گذشت چشمم بروشنائی افتاد نزدیك رفته‌گفت این‌مسجد است‌که می‌بینی توپیش میروی یامن پیش‌روم ،گفتم‌آنچه را تــو اختیارکنی‌وی‌پیش‌برفت‌وبخواب‌رفتم چون ازخواب بیدارشدم بمکه‌درآمدم وطواف‌وسعی کردم ورفتم وبنزد شیخ‌اجل ابوبکرکتانی وجماعتی ازمشایخ‌بحضوروی نشسته‌بودند برایشان سلام کردم **شیخ ابوبکر** مراگفت‌کی رسیدی‌گفتم همین‌ساعت‌گفت ازکجا میآئی‌گفتم **ازمدینه** گفت چند روزاست‌که ازمدینه‌بیرون‌آمدی‌گفتم‌دوش‌جماعت شیوخ دریکدیگر نگریستند شیخ اندکی تأمل‌کرد ومراگفت باکه بیرون‌آمدی‌گفتم با مردی‌که حال وقصد وی چنین وچنان بودگفت :

صحیح‌گفتی او **شیخ ابوجعفردامغانی**است واینهاکه‌گفتی درجنب حال ومقامات اواندك است بعدازآن وی رابطلبید ومراگفت ایفرزند دانستم‌که این حال‌با تونیست تو با بزرگی همقدم شده وازاو بتواین مقام رسیده‌آنگاه **شیخ ابوبکر** پرسید درآنحال حرکت زمین‌را درزیرقدم خودچون می‌یافتی‌گفتم مانند موج دریاکه بزیرکشتی درمیآید .

ودیگرازحکایاتی که ازوی نقلشده است اینست که یکی‌از عرفا گفته وقتی بیکی از مشاهد میرفتم راه‌گم‌کرده به‌بیابانی افتادم که پایان نداشت تشنگی برمن غالب گردید بقسمی که ازخود امیدبریدم درآنحال صدای شخصی شنیدم که‌گفت بگیراین جام‌آب راچون روی برگردانیدم **شیخ ابوجعفر دامغانی** رادیدم جامی پراز آب دردست داشت گرفته بنوشیدم‌ازآن محبت که بمن‌کرده وازمرگ برهانید اظهارامتنان نمودم گفت بکجا خواهی رفت‌گفتم بفلان مکان‌گفت چشم‌خود برهم نه ودست بدست من ده چنان‌کردم پس‌گفت چشم بگشای چون‌چشم گشودم خودرادرهمان مکان دیدم که خیالمن بودپس ازنظرمن غائب‌گشت مرا زیاده تعجب حاصل‌گشته وازقدر ومرتبه اودرشگفت ماندم وبجهت جماعتی‌ازشیوخ گفته گفتند ازمثل چنان بزرگی چنین‌کرامتی بعیدنیست .

ازکلمات‌آن عارف‌کامل است‌که‌گفته اگر خواهید درجهٔ پاکان ونیکان را دریابید خودبینی راازسر بنهید والا درضلالت وگمراهی خواهید ماند تا زمانتان بسررود،

ازاو پرسیدند مردنیك کیست گفت آنکس که حد خودبداند وخودرا بشناسد، وپای از اندازه گلیم خود بیرون ننهد.

اورا گفتند یا شیخ ترقی‌مرد سالك‌درچیست، گفت‌درآمدن درصحبت نیکان‌وحذرکردن ازنااهلان وهم ازکلمات اوست که‌گفته مرد سالك راپنج چیز بمقامات عالیه رساند **اول** قناعت بآنچه اورا رسد وترك‌آرزوها وامانی **دویم** افتادگی بنزدبزرگان تاسبب‌گردد او را تأیید وتوفیق‌یزدانی، **سیم** ترك‌آرزوهای نفسانی‌بجهت فیوضات روحانی **چهارم** دوری نمودن ازاهل جهل ونادانی **پنجم** تقوی وپرهیزکاری بجهت مقامات دو جهانی.

دیگرازترجمه‌آن عارف‌کامل چیزی بدست نیامد بیش ازاینکه مرقوم گردد سال‌وفات وی نیزمسطور ومضبوط نیست همینقدر ازترجمه‌اش مستفاد میگردد که در او اخرمأئه سیم هجریه بوده‌است .

ابوعبدالله داستانی

محمدبن علی از مشایخ صوفیه منشاء او **بسطام** و معاصر با **هجویری صاحب کشف المحجوب** است وخود اوازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** وبدو واسطه **بشیخ عمی بسطامی** برادرزاده بایزید نسبت‌دارد **وشیخ سهلکی** درك صحبت اوکرده است .

در**نامه دانشوران** چنین نگارش رفته است :

نامش **محمدبن علی** است ازعرفای اواخرمأئه چهارم و اوائل مأئه پنجم هجریه است، ومعاصربوده است با **القادربالله**عباسی وملقب بوده است بشیخ‌المشایخ درفنون علوم یدی طولی ونظری دقیق‌داشته بورع وتقوی درمیان این‌طبقه موصوف ومعروف بود، اورادر مقامات عرفان‌کلماتی است‌بس ظریف واشارات وبیاناتی زیاده لطیف ، واو ازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** بوده ونسبتش درعرفان وارادت بسه واسطه بشیخ‌عمی بسطامی برادر زاده **سلطان‌العارفین** میرسد وخود مرید ومنسوب بوی‌است مؤلف‌کتاب **کشف‌المحجوب**

که خودبا وی معاصربوده گوید که از**شیخ سهلکی** که از معتبرین اصحاب وی بود شنیدم که میگفت وقتی در**بسطام** آنقدر ملخ آمد که تمام‌کشتها و درختها از بسیاری آن سیاه شد مردم دست بخروش وگریه وزاری برآوردند وشیخ ازمن‌پرسید چه غوغا استکه درمیان‌خلایق است .

گفتم : ملخ بسیاری آمده وبر کشتها ودرختها نشسته و اهالی **بسطام** زیاده رنجه دل وپریشان خاطرمیباشند،شیخ ازجای برخاست وبیام برشد وروی بآسمان‌کرد ولبها بجنبانید درحال همه ملخها برخاستند ونمازدیگریك ملخ برجای نمانده بود وهیچکس رایك شاخ و خوشه ازمیوه‌کشت بزیان نرفته وفاسد نگردیده بود،مردمانرا رفع آن بلیه بواسطه توجه شیخ فراغت حاصل گردید.

وقتی یکی بخانقاه وی درآمد گفت :

یاشیخ بهرکاری‌که روی‌آوردم بجهت اکتساب معاش زیان‌کردم، گفت‌رضا بقضای الهی نداده بودی وتسلیم برامراوننموده بودی وبتدبیرخود مغرورشدی امرچنین شد وفات وی در شهر**بسطام** درماه رجب درسال**۴۱۷هجری** بوده‌است، وعمروی را۵۹ سال‌نوشته‌اندموافق عمر ولادتش **۳۵۷هجری** خواهد بود.

ابویزید اصغر

ابویزید طیفورابن عیسی‌ابن آدم‌ابن علی‌الزاهد البسطامی الاصغر طبق نوشته **یاقوت** در**معجم‌البلدان** درذیل‌کلمه **بسطام بایزید بسطامی** دونفربوده‌اندکه یکی **بایزید اکبر** ودیگری **بایزید اصغر** نامیده شده است.وبایزید اصغر بعد بایزیداکبر، که شرح حالش درصفحات قبل‌بیان شد میزیسته ودرسال **۲۹۲ هجری** فوت‌نموده است.

ابوعلی دامغانی

ابوعلی‌الحسن‌بن علی ازجمله معاریف ودانشمندان **دامغان** بوده‌که بااکثرعلما وفضلای عهد خود معاشرت ومکاتبت داشته است .

ابونصراسمعیل‌بن حماد الفارابی الجوهری متوفی بسال ۳۹۳ در **نیشابور** مدتی در**دامغان** میهمان وی‌بوده وبایکدیگرمباحثاتی داشته‌اند.

ابوسعید سمنانی

ابوسعیدابن مهدی ابن ابی‌سعید سمنانی ازدانشمندان و نویسندگان است و کتاب **شمس‌الادب** از اوست (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص۵۰۸)

ابوعبدالله دامغانی

ابوعبدالله‌قاضی القضات، اویحیی **بن عیسی بن جزله** طبیب‌را پس‌از قبول‌مسلمانی برکشید ومکانت وی بدانجا رسید که کتاب سجلات خویش بدومفوض داشت، اوراست :
شرح کتاب الحیطان مرجی ثقفی (رجوع بتاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیك ص۳٦٦ سطر٤ شود).

ابوسعید دامغانی

ابوسعید منصوربن علی بن بندار دامغانی درقرن ششم هجری میزیسته و در علم نجوم وهیئت نیزدست‌داشته است . کتابی‌درعلم نجوم بزبان عربی بنام **احکام‌دامغانی** تألیف کرده که درکتابخانه **مدرسه عالی سپهسالار** درردیف کتابهای خطی موجوداست.

قاضی احمد دامغانی

احمد قاضی یا **قاضی‌احمد** دامنانی اوراست :
کتاب **الاستظهار**یا **استظهارالاخبار** که**حمدالله مستوفی** در **نزهة القلوب** ازآن نقل‌کرده است .

ابوشجاع بسطامی

صاحب**کشف الظنون**کتاب **ادب‌المریض والعائد**را بدونسبت میدهد وی ظاهراً طبیب بوده وتاسال **۵۳۵ هجری** حیات داشته است:

ابوعبدالله صوفی سمنانی

طبق‌نوشته **یاقوت**حموی در**معجم‌البلدان**. **ابوعبدالله حسین بن‌محمدعلی‌بن فرخان صوفی سمنانی** ازشیوخ صوفیه ومحدثین‌مشهور محسوب است.
ابوعبدالله دوران شیخوخیت وپیرمردی خودرا در**سمنان** گذرانیده ومردم شهر و اطراف برای درك فیض‌بمحضرش می‌شتافتند وی درسال **۵۳۱ هجری** دار فانی را بدرود گفته است .
سمعانی مینویسد خیلی مایل بودم‌که احادیثی از این دانشمند بشنوم واز سخنانش چیزی بنویسم متأسفانه یکماه قبل‌از ورود من بسمنان وفات یافته بود .

حنظلی سمنانی

عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالله ابوحسین حنظلی‌سمنانیازعلماء ومحدثین‌سمنان بوده **ویاقوت** در **معجم‌البلدان** از وی نام برده است .

عبدالله بن محمد یونس سمنانی

مؤلف **معجم‌البلدان**، ازدانشمندومحدث دیگری بنام **عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یونس سمنانی** نام‌برده استکه درسال **۳۰۳ هجری** فوت نموده و دو بیت از اشعار عربی اورا نیز نقل‌کرده است.

ابراهیم بن اسحاق الزراد دامغانی

یاقوت حموی در **معجم‌البلدان** از محدثی بنام **ابراهیم بن اسحاق الزراد الدامغانی** نام‌برده است، این‌دانشمند درقرن پنجم هجری میزیسته ودر امرحدیث دارای شهرت بسزائی بوده است .

ابوعلی فضل بن محمد فارمدی

در**نامه دانشوران** درباره این دانشمند چنین‌سخن رفته‌است :

ازاجلای فضلای عرفای مائه‌پنجم هجریه است ومعاصر است ازخلفا با **القادربالله** عباسی وازسلاطین با **طغرل بیك وآلب ارسلان سلجوقی و سلطان ملکشاه** در عصر خویش بفنون فضایل ظاهروباطن مسلم وبرامثال واقران خویش ازهرجهت مقدم بود و در نزد عموم مردم ازعالم وعامی مکرم ومحترم زندگانی مینمود واونیزازکسانیست‌که پس از براعت درعلوم ظاهربطریق طریقت قدم‌نهاد وترقیات نفسانی ازهرجهت نمود ومحل رجوع علمای ظاهروباطن گردیده ولادتش موافق سال‌وفات وعمروی‌که مضبوط است در چهارصد و دوهجری در**قریه فارمد** که‌ازاعمال طوس‌بوده است اتفاق افتادپس ازحد تمیزورشدبتحصیل علوم همت برگماشت ودرفنون فضایل مقامی بلند یافت ودرطریق طریقت منفرد بوده‌واستاد وی درتذکره وموعظت **شیخ ابوالقاسم قشیری** است وانتسابش درتصوف وطریقت بدو طرف است یکی شیخ بزرگوار **ابوالقاسم گرگانی طوسی** و دیگر عارف اجل **شیخ ابوالحسن** خرقانیست، وخواجه اجل **نظام‌الملك طوسی** رانسبت بسوی ارادتی بوده و همواره ازوی درامورا‌ستمداد وهمت مینموده ودرزمرهٔ معتقدین بوی محسوب میگشته .

شرح حال‌مفصل این عارف درنامه‌دانشوران درج است.

***

دیگراز دانشمندان قریه فرومد **ابوحامد محمدبن جعفربن‌الحسین الحنفی البیهقی والسیدالرئیس الاجل ابوعلی زیدبن السید العالم علی‌بن محمد بن یحیی‌العلوی الحسینی الزبارة الفریومدی** را باید نام‌برد .

ابوالحسن بسطامی

وی‌یکی ازحکماست (ترجمه تتمه) (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص۴۰۰)

شیخ سکاك

شیخ حسن سکاك سمنانی ازبزرگان وعرفا ومشایخ‌صوفیه است، این‌عارف صافی ضمیر**خانقاهی درسمنان ساخت** که‌شهرت عجیبی کسب کرد و**شیخ علاءالدوله‌سمنانی** که شرح حال وی درصفحات‌آینده این‌تألیف خواهدآمد بعد از ترك ملازمت ارغـون خان مغول باین‌خانقاه‌آمد وپس‌ازتعمیرآن بریاضت وعبادت پرداخت.

شیخ سکاك ازاصحاب **شیخ حسن بستی** بوده‌است، ازخانقاه وی‌فعلاآثاری‌برجای نیست فقط محله‌ای در نزدیکی **پیرعلمدارسمنان** بنام **سکاکیه** نامیده میشود و احتمال میرودکه خانقاه سکاکیه درآن محل‌بوده است.

شیخ علاءالدولـه سمنانی در**کتاب‌العروه** شیخ حسن سکاك را ازاقران شیخ **ابوسعید ابی‌الخیر** و **شیخ ابوالحسن خرقانی** و **ابوعبدالله داستانی** دانسته و می گوید :

وی صاحب شجره است ومردی‌بوده مجد ومجتهد درمقام فیض ومقبول‌اولیاءروزگار:

در**نفحات الانس‌جامی** درباره**شیخ‌حسن سکاك‌سمنانی** چنین نگارش رفته‌است:

وی ازاصحاب **شیخ ابوالحسن بستی** است و**خانقاه سکاکیه** که در **سمنان** است و**شیخ رکن‌الدین علاءالدوله** رحمةالله تعالی در اوایل در آنجا میبوده و اربعینات برآورده وبعضی ازاملاك برآنجا وقف‌کرده منسوب بوی است .

تاریخ زندگانی اومعلوم نیست بطوریکه ازکتابهای تراجم احوال برمیآید نامبرده در اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم هجری میزیسته است .

بی‌بی منجمه سمنانی

بی‌بی منجمه سمنانی یکی‌اززنان نامدارتاریخ ایران‌است‌که درعلم نجوم تبحر وشهرت بسزائی داشته است، این‌زن دانشمند دردوره سلطنت **خوارزمشاهیان** میزیسته و با سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** معاصربوده است .

طبق‌نوشته **دکتر ناصرالدین‌شاه‌حسینی** مشارالیهادختر **کمال‌الدین‌سمنانی** منجم وستاره‌شناس زمان‌سلطان **محمد خوارزمشاه** است، **بی‌بی منجمه** نیزمانند پدر خود در ستاره‌شناسی‌شهرت فراوانی‌داشت ودرجنگاوری‌ودلیری‌هم‌ازبیشترسواران‌کارزار دیده‌دلاورتر بودطبق‌مدارك‌مستند تاریخی‌این‌زن مدتها دوشادوش **جلال‌الدین‌خوارزمشاه** با مغولهای خون‌آشام‌جنگید وراهنمائیهای‌او برای‌سلطان جلال‌الدین پیروزیهائی ببارآورد ولی‌سرانجام بد نهادی بعضی‌از افراد تیره‌دل وسخن‌چین‌کارگرواقع شد، واوکه از جانب شاه خوارزم آزرده خاطرشده بود دعوت **کیقباد سلجوقی** راپذیرفت وباتفاق همسرخـویش ببلاد روم رفت**کیقباد** چون ازوی احکام صحیحی درنجوم دیده‌بودبدیدن وی شادیهاکرد وباوتکلیف کردتا خواسته‌های خودرا بگویدبی‌بی‌منجمه شغل‌کتابت رابرای شوهرخود خواست‌وسلطان باآن موافقت‌کردوازآن پس‌باتفاق شوهرش‌که‌بعدها ازسران نامدارگردید دردربار**کیقباد** زندگی محترمانه‌ای‌یافت، ولی‌هرچه ثروت بدست میآورد **بزادگاه اصلی خود سمنان**

میفرستاد تا درآنجا **مدرسه** بسازند ،**جلال‌الدین خوارزمشاه** نیزکه براثرمکر وغدر برادرش **غیاث‌الدین** ناگزیرشد ازبرابرمغولها بگریزد دردل‌ازاینکه به‌رصد **بی‌بی منجمه** که قبلا خیانت برادرش راپیش‌بینی کرده وباو گفته‌بود، توجهی ننموده وبی‌بی منجمه سمنانی راازخود رنجانیده بودافسوس خورد ولی‌کار ازدست اورفته وحسرت‌نیزسودی نداشت.

شیخ علاءالدوله‌سمنانی
(۶۵۹ - ۷۳۶ هجری)

این ذوق و سماع ما مجازی نبود — این وجد که حال ماست بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خبران — بیهوده سخن بدین درازی نبود

شیخ رکن‌الدین ابوالمکارم احمدبن محمد بن احمد سمنانی بیابانکی ملقب**بعلاءالدوله**عارف‌نامی ومشهورایران درذی‌الحجه‌سال **۶۵۹**هجری‌در بیا بانک‌**سمنان** ولادت یافته است، پدرش به**ملك شرف‌الدین سمنانی**، شهرت داشته وخود اوبالقاب متعدد ازقبیل **علاءالدین ورکن‌الدین وشمس‌الدین** مشهور وموصوف به **سلطان المتألهین** بوده است.

درکودکی بفراگرفتن فقه وحدیث ولغت وادب پرداخته واز **رشیدبن ابی‌القاسم** وغیراوسماع حدیث ورواست‌کرده ، درجوانی ملازم **ارغون** یکی ازخوانین منول بود در سال **۶۸۳**هجری‌زمانیکه بین‌لشکر**ارغون**بالشکر**امیرالیناق** سردار معروف**سلطان‌محمد تکودار عم‌ارغون** در حوالی **قزوین** جنگ درگرفت، ناگهان **شیخ علاءالدوله** را جذبه‌ای ازجذبات حق دست داد، لباس فاخردولتی را بیکسوافکند وخرقه صلاح پوشیده و بتوبه وعبادت و ریاضت پرداخت، وی در **بغداد** مصاحب **شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی** ازمشایخ تصوف بوده وظاهراً خرقه ارشاد ازاوگرفته است .

مکرر بزیارت خانه خدانایل‌آمده ودائم بتلاوت قرآن وانواع ریاضت اشتغال داشته وعاقبت درسمنان در**خانقاه سکاکیه** یا **شکاکیه** منزوی شده وتمام ثروت وتمول خودرا وقف فقرا وصوفیه‌کرده است.

ابوالبرکات‌تقی‌الدین علی‌دوستی‌سمنانی-علاءالدین‌هندو- شمس‌الدین گیلانی- شاه علی‌فراهی- شیخ عبدالله‌گرجستانی- امیر شرف‌الدین‌عربشاه، امیر اقبال سیستانی و اخی علی مصری- اخی‌عبدالله حبشی- اخی‌علی رومی ازاصحاب معروف اوبوده‌اند .

خواجوی‌کرمانیشاعرمعروف ازمریدان **شیخ‌علاءالدوله** سمنانی بوده وسالها در**صوفی‌آباد سمنان** بجمع‌آوری اشعارشیخ ودرك فیض‌از محضروی پرداخته است واین رباعی رانیزدرحق شیخ گفته :

هرکو بره علی عمرانی شد — چون خضر بسرچشمه حیوانی شد
از وسوسه وغارت شیطان وارست — مانند علاءالدوله سمنانی شد

صدرالدین حمویه و**سراج‌الدین قزوینی** ازاو اخذ طریقت نموده‌اند .

با **کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی** از بزرگان علمای عصر وواقفان بقواعـد علم باطن مکاتبه داشته و ظاهراً **بطوس** و**تبریز** و **بغداد** بسیاحت رفته است، بـزرگان دولت ایلخانان مغول.چون **خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیراعظم **غازان خان** و**امیرچوپان** و**امیرنوروز** امراء بزرك مغول بـرای درك فیض بخدمت شیخ بصوفی‌آباد میشدند وزیارتش را مغتنم میشمردند .

مؤلف کتاب **اعیان‌العصر** که خود ازمعاصران شیخ‌بوده است مینویسدکه **ابوسعید** پادشاه زمان شیخ نیز برای درك فیض ازمحضر وی بسمنان رفته‌است .

نقل‌کرده‌اندکه مصنفات اوبر**سیصد** تصنیف بالغ میشود، **هفتاد وهفت** سال عمر کرده ودرشب **جمعه بیست ودوم ماه‌رجب سال ۷۳٦هجری** در**صوفی‌آبادسمنان** وفات یافته وهمانجا مدفون شده‌است .

مزار اودرآن قریه باقی وفیض رسان اهل حق است .

دولتشاه گویدشیخ دررساله **مفتاح** فرموده:

هزارطبق‌کاغذ درراه درسم تصوف سیاه‌کردم.

آثارموجود **شیخ‌علاءالدوله سمنانی** بشرح زیراست:

۱ـ **مطلع‌النقط ومجمع‌اللقط** ـ درتفسیر بعضی‌ازسوره شریف قرآن مجیدبمشرب عرفان. این‌کتاب بتازی است ونسخه‌ای ازآن در**کتابخانه ملی طهران** جـزء فهرست خطی‌عربی بشماره ۱۰٤۷ ثبت شده‌است .

۲ـ **سرالبال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال** : رسالتی است مختصر بفارسی که‌آنرا بسال ۷۰۱ هجری‌در۳۷ صفحه تصنیف کرده است .

۳ـ **سلوة العاشقین وسکة المشتاقین** : رساله‌ایست مختصر در ۳۸ صفحه‌بفارسی

٤ ـ **رساله دیگری بفارسی** در۵۰ صفحه‌که نثری روان واستادانه دارد و بی‌نام مانده است، این‌رساله‌درمجموعه‌ای بقطع وزیری وبا خط نستعلیق خوانا بکتابخانه **استاد سعید نفیسی** متعلق است .

۵ ـ **مشارع ابواب القدس ومراتع الانس** : درحکمت وکلام وبتازی نگاشته وتاریخ تصنیف وتحریر این‌کتاب سال **۷۱۲** بوده است . نسخه‌ای نفیس ازآن در تصرف آقای **سید حسین شهشهانی** است .

٦ـ **مناظرالمحاضر للناظرالحاضر**: رساله‌ایست بتازی در بیان واقعه غدیرخم وشرح بعضی‌ازآیات قرآن .

تاریخ این تألیف بسال **۷۱۳** هجری‌آمده است نسخه‌ای ازاین رساله در**کتابخانه ملی‌ملك** موجود است وبشماره **۳۹۷۳** درفهرست‌کتب‌خطی عربی به‌ثبت رسیده .

۷ـ **العروة لاهل الخلوة والجلوة** : درحکمت الهی بذوق عارفان ومهمترین‌و بانام‌ترین آثار شیخ است و فصول وابواب آن‌گاهی بفارسی وگاهی بتازی است این‌کتاب

را درمحرم سال ۷۲۱ هجری درصوفی‌آباد سمنان بپایان‌آورده است ودر فصل اول از باب ششم‌آن احوال‌خویش راشرحی گفته نسخه‌ای بسیار نفیس ازعروه بقطع وزیری در۱٤٦صفحه بخط مصنف که خطی نستعلیق وبشیوه قدیم امانیکوست در **کتابخانه آستان قدس رضوی** موجود است ودرفهرست این کتابخانه درقسمت کتب حکمت وکلام و تصوف‌شماره **۲۰۳** به ثبت‌آمده است .

ازآثار **شیخ علاءالدوله** جزآنچه برشمردیم‌آثار دیگری هم‌بوده که ازآنهمه در کتابهای دیگران تنها نام **۲۱ کتاب ورساله** بیادگار مانده است که ذیلا بازگو میکنیم :

رساله مفتاح حواشی برفتوحات محیی‌الدین عربی - رساله موضح مقاصد المخلصین ومفضح عقایدالمدعین - رسالةالتصوف فی آداب الخلوة- ذکرالخفی المستجلب الاجرالوفی یا رسالة فی‌الذکرالخفی معروف به بیان ذکرالخفی- رساله‌فلاح بیان الاحسان لاهل العرفان- کتاب مدارج‌المعارج فی‌الوارد الطاردبشبهة‌الماردمعروف به‌المدارج والمعارج- قواعد العقاید یا فوایدالعقاید که برای تاج‌الدین محمد بن ابی‌القاسم محمد قشیری در رجب سال ٦۹۹ هجری بپایان‌برده است- مختصرشرح السنه بغوی- رساله‌قدسیه- کتاب التجلیات - مصابیح الجنان- مقالات - موارالشوارد - فصول‌الاصول یا فصول فی‌الاصول که برای عبدالله‌بن احمدبن محمد تبنی غرجستانی که یکی از اصحاب وی بوده است نوشته - **نجم القرآن فی‌تأویلات القرآن - الفتح المبین لاهل الیقین - فرحة الکاملین - رسالة فی‌الفتوه** - همچنین تفسیر قرآنی از ایشان در**سمنان** بدست آمد که‌آقای**دکتر قاسم‌غنی** بتهران آوردند وباید درکتابخانه ایشان باشد .

چون شرح حال مفصل **شیخ علاءالدوله** در **تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج است بنابراین بهمین مختصراکتفا شد.

درتذکره‌ها وآثارشاگردان شیخ اشعاری بنام وی ثبت گردیده است که یك غزل‌وچند رباعی‌آن دراینجا نقل‌میشود :

چه جانست آن که از یادش نیاساید دل و جانم
چه‌گویست ، آنکه از یادش زیادت گردد ایمانم
مباش اندر غلط ایدل، بدان بی‌شك و بی شبهت
که آنجا جای دلدارست و آن کوکوی جانانم
چه دلداری چه جانانی، چگونه وصف اوگویم
که بیخود میشوم آن دم‌که نامش برزبان رانم
مبادا بی خیال او مرا خواب واگر باشد
حرامست آن خداوندا که من باری چنین دانم
مرا سوگندها داد او که ترك عشقبازی کن
مسلمانان ، مسلمانان من این هرگز نبتوانم

کنون چون روی او دیدم شکستم عهد وپیمانرا
دلم پوشیده میگوید ، دریغا عهد وپیمانم!
فدای آن سر مستی که در وی عربده نبود
چو من سرمست با صبرم هزاران فتنه بنشانم
علاءالدوله می‌گوید اگر چه فاسق و رندم
بحمدالله والمنه که بی‌شبهت مسلمانم
اگر برمن خطائی رفت در اول ندانستم
خداوندا از این حالت پشیمانم پشیمانم

***

گر نسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز
تن چو زندانست و جانت بند راه جان جان
جان جان گر بایدت با بند وبا زندان بساز

***

سری کز سر معنی با خبر شد
در آن گنجایش شادی وغم نیست
حجاب تست این هستی موهوم
که هرگز نور با ظلمت بهم نیست
اگر فانی شوی در بحر توحید
عیان بینی که آنجاکیف وکم نیست

***

ای گرفتاران عشقت فارغ ازمال ومنال
والهان‌حضرتت را ازخودوجنت ملال
مفلسان‌کوی عشقت را غلامی‌کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

***

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی
به زان نبود که خاطری شادکنی
گر بنده کنی زلطف آزادی را
بهتر که هزار بنده آزاد کنی

***

هررند که در مصطبه مسکن دارد
شوری زمن سوخته خرمن دارد
هرجا که‌سیه‌گلیم و آشفته دلیست
شاگرد من است وخرقه ازمن‌دارد

***

ماهرویا روی پنهان میکنی
دل ببردی غارت جان میکنی
از غم و اندوه ماباکیت نیست
هرچه خوش‌میآیدت‌آن میکنی

***

ای عشق طبیب دردمائی
دیوانه عشق را دوائی
دل‌خانه تست خوش‌فرودآی
بیگانه نه‌ای بس آشنائی
شادی دلم توئی نگارا
هرچند که بیش غم فزائی
گویند همه که ما ترائیم
باما توبگوکه توکرائی؟

***

نفسی‌است‌مراکه غیرشیطانی‌نیست — وزفعل بدش‌هیچ پشیمانی‌نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم — این‌کافر را سر مسلمانی نیست

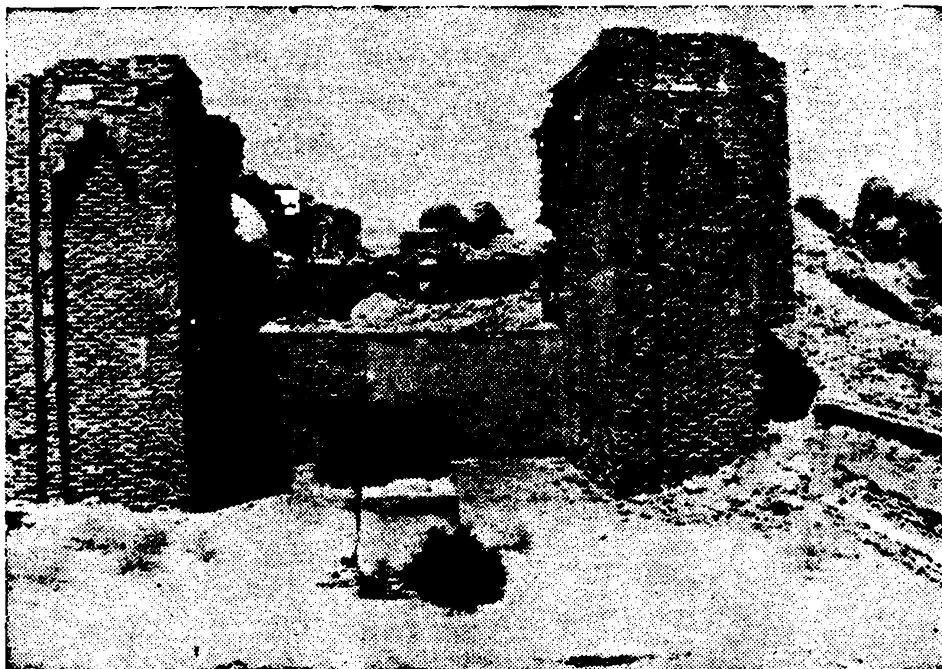
***

بغیر ذکرتو من دم زنم خدا مکناد — زآستان توام حق دمی جدا مکناد
غم شما ودل ما دو چیز نیست یکیست — میان ما و شما ، غم شما و ما مکناد
لب‌تو، عهدی دارد که بوسه‌ام ندهد — بعهد خویش لب لعل تو وفا مکناد
اگر بغیر تو چیز دگر دلم خواهد — خدای دردوجهان حاجتش روا مکناد
علاءالدوله در این عالم ودر آن عالم — زدست ، دامن عشق ترا رها مکناد

***

این ذوق و سماع ما مجازی نبود — وین وجدکه حال ماست بازی‌نبود
با بی‌خبران بگوکه ای بی‌خردان — بیهوده سخن باین درازی نبود

دوست شاعرم **آقای پناهی سمنانی** تحت تأثیرمقامات عرفانی **شیخ علاءالدوله سمنانی** قصیده‌ای سروده که ذیلا درج میشود :



تصویرمقبره‌شیخ علاءالدوله سمنانی درصوفی‌آبادسمنان‌که بحال رقت باری مشاهده میشود

شیخ علاءالدوله سمنانی

در دل امشب جلوهٔ روحانی است / سوز عرفان امشبم ارزانی است
شاهد اندیشه و گفتار من / عالمی از عالم ربانی است
همچوخورشیداوحرارت‌گستر است / همچو ماه آسمان نورانی است
زاهد، اما زاهد حق پرور است / عارف، اما عارف روحانی است
صوفی، اما صوفی روشندل است / نی اسیر شهوت و نادانی است
داعیان معرفت، مقهور او / دانشش در عین بی پایانی است
پیش کاخ پر شکوه علم او / عالمان را منصب دربانی است
دانشش چون سفرهٔ بگشاده ایست / خود همه در بخشش ومهمانی‌است
ذوق او در جلوه عشق و جمال / در غزلخوانی ودست افشانی است
حشمت شاهان و جاه سروران / پیش چشمش جلوه‌های فانی است
اوستادان زمان را مرشد است / فکرتش چون مشعلی نورانی است
مر، ورا پروانهٔ شمع وجود / مصری و رومی وگرجستانی است
بوسعیدش واله دیدار روی / اوستاد خواجوی کرمانی است
شمع پر نور وجودش را بعشق / ای بسا پروانه‌ها قربانی است
رو بسویش خیل مشتاقان علم / سیستانی، هندی و،گیلانی است
مرد دنیا، لیك یار بی کسان / مظهر حق جوئی و حق‌دانی است
گاه ارغون راست از او اعتبار / گه بزرگ خرگه غازانی است
گه به چشمش منصب و جاه امیر / مظهر کفر است و بی ایمانی است
فکر بازش مردمان را یاور است / مال و حالش خلق را ارزانی است
جاه و ثروت چیست؟ جان روشنش / خلق را بهتر ز لعل کانی است
بندگان را مهر آزادی دهد / مشرب آزادگی را بانی است
خاطر شاد کسان مقصود اوست / آنچه از خوبی و آبادانی است
قدر انسانی گرفتن از وجود / در خصال عالی و انسانی است
یافتن عنوان ممتاز زمان / مستتر در اصل بی عنوانی است
مدح گفتم، مدح آنکو نام او / در جهان عشق جاویدانی است

مقصد و مقصود من از آنچه رفت
شیخ علاءالدوله سمنانی است

شیخ تقی الدین علی دوستی سمنانی

ابوالبرکات شیخ تقی‌الدین علی دوستی یا (**دوسی**) **سمنانی** از خواص اصحاب عالیمقام وخلفاءنامدار **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده وشیخ اورا زیادمی‌ستوده وتعلق خاطرشیخ باو، بحدی بوده که درالعروه وی‌را **فرزندعزیز** خطاب کرده‌وبالتماس

اواقدام بکار پرزحمت استنساخ و تحریر سومین نسخه **کتاب العروه** تألیف خویش بخط خودکرده است، **علی‌دوستی‌سمنانی**استاد طریقت **امیرسیدعلی همدانی** عارف وعالم شهیر است نامبرده تا سال **۷۲۲ هجری** که سال تحریر سومین نسخه**کتاب العروه** است میزیسته، در **نامه دانشوران** مسطور است که بفاصله‌کمی بعد از وفات **شیخ علاءالدوله** زندگانی را بدرودگفته است .

عبدالکریم زرین کمر سمنانی

وی نیزاز اصحاب خاص **شیخ علاء الدوله سمنانی** است که شیخ اورا با خادم رز(؟) بزیارت کعبه فرستاده ودرراه غائب‌شده وچندگاه ببصره افتاده وبعدازآن بچند سال دردائره ابدال درآمده وپدر ومادراو در**سمنان** بوده‌اند .

اخی‌شرف‌الدین سمنانی

ازیاران ومقربان **شیخ علاءالدوله سمنانی**است‌که مدتها در**صوفی آباد**بخدمت وسلوك مشغول ودربعضی ازسفرها ازجمله سفرحج وزیارت روضه منوره پیغمبر اکرم ص با وی‌همراه ونیزدر **خانقاه سکاکیه** مصاحب شیخ‌بوده‌است وشیخ ضمن سخنان خودکراراً‌از اویاد نموده است.

اشرف سمنانی

یکی‌از عارفان‌ودانشمندان بنام‌نیمه دوم قرن‌هشتم هجری**میرسیداشرف جهانگیر سمنانی** است .

وی‌از مشایخ مورداحترام وباکرامات سلسله تصوف **(چشتیه)** است وآوازه‌شهرت او بخصوص در**هندوستان** زیاد استو دارای‌تألیفات‌وتصنیفات متعددی درعلم حکمت وعرفان‌و کلام میباشد .

کتاب لطائف اشرفی نامبرده درعرفان موردتوجه ودرخور اهمیت است.

مطابق نوشته **کتاب اسماءالمولفین** آثار قلمی‌وی بشرح‌زیر است :

بشارت المریدین درتصوف ، سلوةالعاشقین ، سکینة المشتاقین،لطایف اشرفی ، مکتوبات.

در**خزینةالاصفیا**تالیف**غلام‌سرورلاهوری**چاپ هندوستان‌بنام میراشرف‌جهانگیر سمنانی فرزند سلطان ابراهیم سمنانی چنین نگارش رفته‌است :

میرسید اشرف جهانگیر سمنانی قدس باسراه السامی . ازعظمای اولیه و کبر اتقیای‌خط **هندوستان** است مرید و خلیفه **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی** وفیض یافته پیران چهارخانواده فقراست. زیراکه جمیع مشایخ وقترا دریافته از هر یك

پیر دستگیر نعت وافر و فیض تام یافته بود ، پدر عالیقدر وی **سلطان ابراهیم پادشاه سمنان** بود، چون اووفات یافت‌وی بر تخت سلطنت اجلاس نمودو چندسال بحکومت ظاهری پرداخته تارك گشت و بفقرا پیوست صاحب معارج آنولایت از **لطائف اشرفی** تحریر میفرماید که **سید اشرف جهانگیر** ولی مادرزا بوددر عمرهفت سالگی قرآن مجید را با هفت قرائت حفظ کرد ودرچارده سالگی ازتحصیل علوم عقلی‌ونقلی فراغت و همانسال والد ماجدش‌فوت گردید، اگرچه‌طبع مبارکش بسلطنت راغب‌نبودلیکن امراو وزرای‌سلطنت‌طوعاً وکرها اورابر تخت سلطنت‌**سمنان** نشانیده‌ووی‌را ازفراغ امورسلطنت **باشیخ رکن‌الدین علاءالدین سمنانی** ودیگر مشایخ عظام صحبت میداشت روزی حضرت خضر علیه السلام پیش‌وی تشریف آوردو فرمودکه اگرچه ترااموور سلطنت فراغ حاصل نیست لیکن برسبیل اجمال ملاحظه معانی نفس اتتم‌الله بی توسط زبان دردل صنوبری میگردد.

ازکار سلطنت دست‌بردار وبزودترین اوقات در هندوستان بخدمت **شیخ علاءالدین بنگالی** حاضر شوکه اوترا بخدارساند حضرت میربمجرددار شاد خضرتارك الدیناروسلطنت شده‌وامور سلطنت حوّاله**سلطان محمود**نموده برای‌حصول‌ترخیص بخدمت **بی بی خدیجه بیگم** والده ماجده‌خود رفت اجازت سفر **هندوستان** خواست والده‌اش فـرمود که ای فرزند سعادت من پیش‌از آنکه تواز عدم بوجودآئی روحانیت **خواجه احمدبسوی‌قدس** سره بمن اشارت‌کرده بودکه ترافرزندی شودکه تمام آفاق از نور ولایت او منورگردد الحمدالله که آنوقت رسید، مبارك‌است من‌حق خودبتو بخشیدم و ترا ازحق خود برآورده بحق سپردم .

پس‌حضرت میرجهانگیر بعمر بیست وسه سالگی از **سمنان** بطلب حق برید واز آنجا اول‌بخط اوج بخدمت‌مخدوم **سیدجلال‌الدین** جهانیان جهان گشت مشرف‌گشت، نعمت بی‌نهایت حاصل‌کرد،من‌بعد در**دهلی** آمد بزیارت مزارت **خواجگان چشت** اهل بهشت مشرف‌گردید، واز آنجا راهی‌بسمت شهرمسکن **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی**شد چون **شیخ علاءالدین** بنور باطن واطلاع خضرعلیه‌السلام ازآمدنش مطلع گردید باجمیع اصحاب باستقبالش برآمد چون‌دریافت ازراه‌کمال‌مهربانی‌اورا برسکپهال‌خود سوارنمود و بخانقاه رسیده همانروز بشرف بیعت مشرف ساخت وبلباس خویش ملبس‌کرد ودرچند مدت بتکمیل رسانید وبلقب **جهانگیر** ملقب ساخته بعد خرقه خلافت‌بدیار**جونپور** رخصت‌فرمود وصاحب **تذکره چشت** میفرماید که چون حضرت **میرجهانگیر** بعد از سیر**شهرجونپور** بمقام کچهوجودتشریف برد ودرآنجاجوکی‌کامل باپانصد مرید اهل‌کمال‌که درهوامیپریدند سکونت داشت . **میرجهانگیر** دربادی مقابله در پیش‌آمد جوکی انواع تصرفات خود بر آنحضرت جاری، آخرعاجز آمدو بخدمت حاضرآمده زبان بتصدیق اسلام بگشادوبامریدان خود مریدگردید**ومیرجهانگیر** بجایگه وی سکونت داشت خانقاه عالیجاه وحجره خاص تعمیرفرمود ودرباغ فرخت بخش بنانهاده بر **روح‌آباد** موسوم‌ساخت بعد از آن همراهی **شیخ بدیع‌الدین** بدار سفر بیت‌الله تشریف برد و بعد زیارت حرمین‌الشریفین جناب شاه بدار**هندوستان** رونق‌افزا شد **ومیرجهانگیر** از مدینه منوره به **نجف اشرف** معلی سفر فرمود وازآنجا**بروم** رسید وصاحب سجاده **مولوی جلال‌الدین رومی** وپسرش**سلطان**

ولد وديگرمشايخ عظام رادريافت ومن‌بعد بطرف شام متوجه گرديد ودردمشق زيارت **شيخ فخرالدين عربي** حاصل نمود، وازآنجا **بمكه معظمه** قائد شد وبعد مناسك حج به **بغداد** آمدوزيارت مزارات‌مشايخ‌عظام وائمه گرام‌نموده **بكاشان** رونق‌فزا گشت و**شيخ‌عبدالرزاق كاشاني** رادريافت، وازآنجا **بشهرسمنان** وطن‌اصلي خويش رسيد چون خواهروالاگوهرش زنده بود بدلداري وي پرداخت بعد به مشهد مقدس رفت و چندي بآستانه فيض‌كاشانه امام علي‌رضا تمسك راند،درآن ايام **اميرتيمورگوركان** باعتقاد پيش‌آمد، بعدازآن بهرات آمد وازهرات بماوراءالنهررسيده‌شرفياب زيارت**خواجه‌بهاءالدين‌شاه‌نقشبنديه**حاصل كرد و از آنجا به **تركستان** تشريف برده بخدمت فرزندان **شيخ احمد بسوي** مشرف گشت، **وفات اشرف‌سمناني** ۲۷ محرم‌سال **۸۰۰** هجريست عمرشريفش يكصد وبيست‌سال رسيده بود ودر**روح آباد** كه باغ تعمير كرده وي است اندرون حوض مدفون شد .

بشارت‌المريدين‌ومكتوبات ازتصنيفات اوست وكتاب**اشرفي(لطايف‌اشرفي)** نيزدراحوال‌وي بغايت مطبوع ودلپسند افتاده‌است.

عبدالرحمن محمدبن علي حنفي بسطامي

عبدالرحمن‌بن‌محمدبن علي‌حنفي‌المذهب بسطامي المولد، مولف‌كتاب **الادعيه وكتاب الادويه‌الجامعه** وشمس الآفاق في‌علم‌الحروف والاوفاق ومناهج‌التوسل في‌مناهج‌الترسل بوده، درسال ۸۵۸ هجري درگذشته‌است .

(ريحانه الادب صفحه ٦٦)

لسان‌الدين افضل سمناني

يكي‌از دانشمندان ومحدثين قرن نهم هجري **مولانا لسان‌الدين افضل سمناني** است، كه‌داراي تأليفاتي‌بزبان عربي نيزمي‌باشد، ازجمله تأليفات مهم‌وي **فرهنك كوچك عربي به فارسي** است كه ازلحاظ يافتن لغتهاي درست و ريشه دار فارسي شايان توجه و درخور اهميت ميباشد. طبق نوشته فاضل محقق‌آقاي **محمد تقي دانش پژوه** در مجله **دانشكده ادبيات**[1] اين‌رساله دربرگهاي ۱۱۹- ۱۲۰ ب بشماره **۱۳۵۶** در**كتابخانه ملي پاريس** ثبت شده است، فرهنك مذكور از نظرتحقيق در لهجه هاي محلي‌وضبط نام بسياري ازجانوران كه درقرن نهم ودهم درايران متداول‌بوده كمال اهميت رادارد. ازتاريخ تولد وفوت اين‌دانشمند اطلاع صحيحي دردست نيست .

سديدالدين سمناني

سديدالدين محمد سمناني از دانشمندان قرن هشتم هجري است طبق نوشته **استادسعيدنفيسي** در**پورسينا** نامبرده كتاب **قانون ابوعلي‌سينا** رادرحدود **۷۳۰**هجري بنام **منافع‌الناس** تلخيص نموده است .

۱ــ مجله دانشكده ادبيات تهران شماره اول سال يازدهم .

رضا قلیخان هدایت

رضا قلیخان هدایت را جزء دانشمندان و محققان و شاعران **قومس** بایستی محسوب داشت، زیراهمانطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید بعضی‌از نویسندگان دوره قاجاریه ازجمله**حاج زین‌العابدین شیروانی** مؤلف **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** شهرهای **سمنان**، **دامغان**، **شاهرود** راجزء **طبرستان** ثبت‌نموده‌اند برای تأییدگفتار فوق خود **رضاقلیخان هدایت** نیز بسبب‌اینکه اقوامش از**چارده کلاته دامغان** برخاسته‌اند وپدرش ازاعیان **قریه چارده دامغان** بوده در تألیفات خود، خود را **هدایت طبرستانی** نامیده است و درکتاب **ریاض‌العارفین** نیز در شرح حال خود می‌نویسد:

ولادت هدایت درشب پانزدهم شهرمحرم‌الحرام درسنه ۱۲۱۵ (قمری) در طهران واقع‌گردید، والدش‌ازاعیان **قریه چارده** من‌مضافات **دامغان** و از مبای شباب ملازمت پیشه نموده و در حضرت قهرمان اقران **محمد شاه قاجار** انارالله برهانه بمنصبت خزینه داری محسود اقران بوده.

همچنین درشعر زیرنیز خودرا **دامغانی** دانسته است.

دامغان مولد من بود ووطن درشیراز — عشق آورد هدایت بسوی تهـرانم

پدررضا قلیخان پس‌از سالها خزانه داری ازطرف **فتحعلی شاه** فرمان روائی فارس بوی‌محول شد وپس‌ازمدتی حکومت در**شیراز** وفات‌یافت. تصادفاً درهمان سال‌مادرش درسفرحج درمدینه درگذشت ودر۳سالگی ازمحبت پدر ومادر محروم گردید.

وی بعداز مرگ پدرو مادرخود به **دامغان ومازندران**وسپس‌بشیراز رفت‌ودرآنجا به تحصیل پرداخت.

هدایت ازکودکی بسرودن شعرشوق وافری داشت هنگامی‌که **فتحعلیشاه** به شیراز رفت‌بخدمت اورسید وموردلطف او قرارگرفت ولقب **امیرالشعرائی**یافت،وی‌پس ازمرگ فتحعلی‌شاه بتهران آمد و بوسیله **حاج میرزا آقاسی صدراعظم** به‌حضور **محمد شاه** رسیدو نزد وی‌نیزتقرب یافت.

پس‌ازدرگذشت **محمدشاه** درسال**۱۲۶۴**قمری‌بخدمت **ناصرالدین‌شاه** درآمد واز جانب اومأمور خوارزم‌گشت وپس‌از بازگشت ازسفرخوارزم بریاست **مدرسه‌دارالفنون** منصوب‌گردید. هدایت درهمه دوران زندگی‌خود مورد احترم شاهان وشاهزادگان بوده ومناصب عالی یافته‌است، باوجوداشتغال به‌کارهای درباری وکشوری‌به‌تصوف وعرفان متمایل بود وهرگز ازکوشش درراه علم‌باز ننشست،وی‌در تاریخ ولغت وتذکره تالیفات وتصنیفاتی داردکه‌بیشتر آنها بطبع‌رسیده، نثرکتابهای هدایت نثرفنی است‌که متداول زمان بوده‌است.

رضا قلی خان هدایت درسال **۱۲۸۸ (قمری)** درتهران وفات‌یافت وآثارزیادی ازنظم ونثر ازخود برجای‌گذاشت،آثاروی بشرح زیر است:

۱- تذکره مجمع‌الفصحا دردو مجلد .
۲- تذکره ریاض العارفین .
۳- تکمیل تاریخ روضة‌الصفای میرخواند درسه جلدکه بنام تاریخ‌روضة الصفای ناصری نامیده شده .
۴- سفرنامه خوارزم که‌ضمیمه جلددوم مرآت البلدان‌ناصری چاپ شده است .
۵- فرهنك انجمن آرای ناصری .
۶- مثنوی انیس‌العاشقین .
۷- مثنوی گلستان ارم مشهور به بکتاش نامه .
۸- مثنوی انوار الولایة بر وزن مخزن‌الاسرار .
۹- مثنوی بحرالحقایق .
۱۰- فهرست التواریخ که ناتمام است .
۱۱- اجمل‌التواریخ .
۱۲- مظاهرالانوار درمناقب ائمه اطهار .
۱۳- اصول الفصول فی‌حصول الوصول درتصوف.
۱۴- لطایف المعارف .
۱۵- نژادنامه درتحقیق نسب پادشاهان بعداز اسلام .
۱۶- منهج‌الهدایه درمرثیه ائمه اطهار .
۱۷- مدارج‌البلاغه درصنایع بدیعه .
۱۸- مفتاح‌الکنوز درشرح اشعار مشکله حکیم خاقانی شیروانی .
۱۹- مثنوی خرم بهشت بروزن تقارب .
۲۰- مثنوی هدایت نامه بروزن رمل .
۲۱- قصاید وغزلیات قریب سی هزار بیت .

چند بیت ازاشعار اونیز ذیلا درج میشود :

ای سلسله زلفت زنجیر دل شیدا — از دیدهٔ ماپنهان وندر دل ما پیدا
پنهانی تو پیدا، پیدائی تو پنهان — پیدائی‌ما از تو، پنهانی تو از ما



آندم‌که تو ازجهان‌برون خواهی‌رفت — خودبا دل وجان‌پر زخون خواهی‌رفت
چون نیستی آگاه که چون آمده‌ای — آگاه کجا شوی که چون‌خواهی رفت



زاهدا دم ز تجرد مزن و آزادی — که سراپای تو در قیدنماز است‌هنوز
سالك ازکعبه وبتخانه زهم فرق کند — اونه صوفیست‌که نامحرم‌رازاست‌هنوز



بحریست‌وجود و این تعین ماهی‌است — ما ماهی و بحر را بما همراهی
هر چندکه ماهی شده غرق اندر بحر — از بحر چگونه باشدش آگاهی

عنایت‌الله بایزیدی بسطامی

ملاابومحمدبن عنایت‌الله بسطامی از اولاد واحفاد **ابویزید طیفور بسطامی** بوده‌وبه **بایزید ثانی** معروف‌میباشد ودراکثرمؤلفات خود، خود راعنایت‌الله **بایزیدی بسطامی** نوشته واسم اصلی‌خود «ابومحمد» را نمی‌نوشته و بهمین جهت در **ریاض‌العلماء** هم درحرف «ب»ابجد بعنوان بایزید شرح حال‌اوآمده ، ازتألیفات اوست :

۱- اجوبه‌المسائل المتفرقه الکلامیه والعرفانیه وغیرهما بفارسی.

۲- القضاء والقدر.

۳- معراج التحقیق

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن باشیخ بهائی متوفی بسال ۱۰۳۱ هجری معاصر بوده است .

(روضات‌الجنات‌ص۱ ۳٤)

احمدبن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی

احمدبن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی ازاکابرفضلای عامه‌که درديار**نابلس** مفتی‌شافعیه بوده وشرح**اربعین نوویه** وشرح**قصیده‌برده**وکتاب **المناهج‌البسطامیه فی‌مواعظ‌السنیه** ازتألیفات نافعه وی‌می‌باشد، سال وفات او ۱۱۵۷ هجری است .

(کنی‌والقاب صفحه۱٦٦)

حاجی سید حسن حسنی

مرحوم حاجی سید حسن حسنی یکی‌از سادات‌جلیل‌القدر وازدانشمندان‌معروف سمنان است ، نامبرده دراثرجور وظلم ذوالفقارخان حاکم مستبد زمان **فتحعلی شاه‌قاجار** جلای وطن گفت‌ودرتهران **اقامت** گزید،هما نطوریکه درفصل‌تاریخی این‌تألیف مربوط‌بدوره قاجاریه بیان گردید، درمدت طول اقامت درطهران موردتوجه‌فتحعلی‌شاه واقع شدوبالاخره بیاری وهمت وی **مسجد سلطانی سمنان** بناگردید. ازتاریخ فوت مرحوم حاجی‌سیدحسن اطلاع صحیحی دردست نیست ولی‌بطور قطع تاسال **۱۲۴۳** قمری یعنی‌تاریخ اتمام ساختمان مسجد سلطانی سمنان حیات داشته است .

حاجی سیدحسن **جد سادات شریعت پناهی** سمنان است و کتابی در ادعیه بنام **منهاج‌العارفین** نوشته است .

میرمحمد خان طباطبائی

میرمحمد خان طباطبائی ازعلما وسادات سمنان محسوب است وی از فرزندان حسن مثنی ونواده **امام حسن مجتبی** (ع) میباشد .

نامبرده ازشاگردان **فیض** بزرك رحمةالله علیه بوده، بطوریکه منقول است کشف و کرامات زیادی از وی مشاهده شده و بعلت دانش و تقوی مورد احترام مردم بوده است **سادات طباطبائی مقیم سمنان** ازسادات زواره **اصفهان** وعموماً ازفرزندان **شاهزاده میراحمد** نام میباشند.

ازتاریخ تولد وفوت این سید جلیل‌القدر اطلاع صحیحی در دست نیست فقط **تفسیر قرآنی** ازوی بجامانده‌که درحال حاضر دراختیارآقای **میرزا محمد باقرقدس سمنانی** می‌باشد .

قبرمرحوم **میرمحمدخان** درکنار جاده قدیم‌خراسان (دروازه‌خراسان) ودرکنار خیابان‌منوچهری‌حالیه‌سرچهارراه**دروازه‌خراسان**وقبرستان**پیرنجم‌الدین**درسمنان‌واقع است، توضیح اینکه محل‌مذکور قبلاقبرستان مخصوص **سادات‌طباطبائی** سمنان بوده‌است.

حاجی ملاعلی سمنانی

حاجی ملاعلی سمنانی یکی از علمای بزرك و مجتهدین درجه اول و حکمای جلیل‌القدرقرن اخیرایران‌است، وی‌یکی‌ازشاگردان پرامتعداد فیلسوف شهیر ایران **حاجی ملاهادی‌سبزواری(اسرار)**است ،تولد اودرسال۱۲۵۳ هجری‌قمری درسمنان‌اتفاق‌افتاده ومدارج تحصیلی وی‌بعداز **سمنان** ابتدا از**کربلا ونجف** شروع شده و پس از چندین سال اقامت و کسب علوم متداوله در آنجا به **تهران** و سپس به **اصفهان** عزیمت نمود، بعد ازمدتی‌تحصیل ومطالعه درعلوم عدیده‌بمنظورکسب فیض ودرك فضائل معنوی ازمحضر**حاجی ملاهادی**به **سبزوار** رفت‌وباسالها اقامت‌درسبزوار ازمحضرفیلسوف‌کامل عیارایران‌خوشه‌ها برچید تا بسرحدکمالات معنوی نائل‌آمد و سپس بزادگاه خود **سمنان** مراجعت‌کرد .

مرحوم حاجی‌ملاعلی درحکمت و نجوم سرآمد معاصران خود بودودرمسائل دینی و اجتماعی نظریه‌های‌قاطع‌وروشن وغیرقابل ردی ابرازمیداشت‌که دربیشترموارد موجب‌حیرت علمای عصرمیشد .

وی درتمام مدت عمرخود باجدیتی هرچه تمامترعلی‌رغم ظاهربینان و علمای‌قشری با خرافات وعوام فریبی مبارزه‌کرد ومدت چهل‌سال درسمنان بتدریس وتعلیم مشغول بودو عشاق علم ودانش پروانه‌وارگرد اوجمع میشدند وازوجودش‌کسب دانش و بینش میکردند یکی ازفضائل مورد تحسین **حاجی ملاعلی** ساده نویسی اوست درزمانیکه عبارت پردازی وفضل فروشی بین طلاب رواج کامل داشت مرحوم ایشان با ساده‌ترین وروانترین عبارت چیز می‌نوشت و اغلب مسائلی که از وی سئوال میشد با امثال معروفه وگاهی بزبان محلی (سمنانی) جواب‌میداد وازتکلف‌درنگارش‌بیزاری‌می‌جست، پاسخ‌هائی‌که‌آن‌مرحوم درمسائل مختلف‌مذهبی واجتماعی بمردم داده است بقدری دلنشین و عامه پسند بوده است که مردم سمنان هنوزآنها رابا احترام خاصی درمحافل ومجامع نقل مینمایند .

مرحوم حاجی ملا علی سمنانی ظاهراً بمعاد جسمانی معتقد نبود بهمین علت چندین بارازایشان دعوت شدکه درحضور**ناصرالدین شاه قاجار** با علمای طراز اول

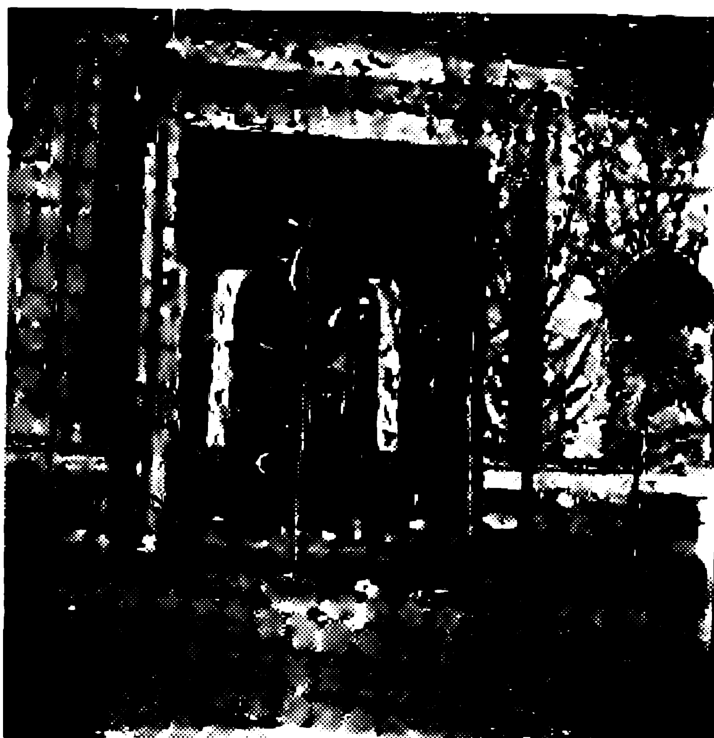


تصویر مرحوم حاجی ملا علی سمنانی

پایتخت مانند **حاجی ملاعلی کنی** و غیره دراین موردمباحثه نماید، بهمین جهت نامبرده به طهران عزیمت نمود ودرچندین جلسه بحث و گفتگو با حضور سلطان وقت نظریه خود را با دلایلی محکم ودرعین حال ساده بیان داشت، بطوریکه علمای حاضر درجلسه ازدادن پاسخ وادامه بحث عاجز شدند، **ناصرالدین شاه** خلعت گرانبهائی باوداد وسپس با عزت واحترام خاصی روانه سمنان گردید.

وفات ایشان درسال **۱۳۳۳** هجری قمری در سمنان اتفاق افتاده و آرامگاه وی در کنار **فلکه شاه (علمدار)** در سمنان واقع است، **مرحوم ادیب الممالك فراهانی** اشعاری درتاریخ فوت وی سروده است که ذیلا درج میشود:

سراج الهدی حاج ملاعلی — که نفسی زکی بود وحبری ملی
کنوز حکم در دلش مختفی — رموز هدی از لبش منجلی
دلش گنجی ازما سوی اله تهی — زاسرار عین الیقین ممتلی
فلست اخاف من العاذلین — ولم اخش مما یقولون لی
چو فضلش برافروخت نارالقری — خرد مقتبس بود واو مصطلی
دبستان ومحراب ومنبر گذاشت — بفرزند فرزانه عبدالعلی
سفرکرد ازاین دار ودرماتمش — پریشان عدو گشت وگریان ولی
ادیبی بتاریخ گفتا لقد — قضی نحبه الحاج ملاعلی



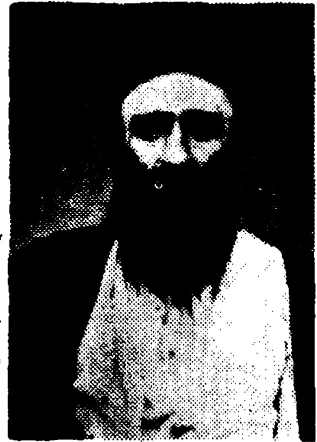
نمای مقبره حاجی ملاعلی‌سمنانی‌که بهمت یکی‌از نوادگان وی بنام عبدالجواد الهی‌بناشده‌است

میرزا سید رضی سمنانی

میرزاسیدرضی سمنانی معروف به **حکیم باشی** یکی‌از اطبای دانشمندوعالیقدر زمان **ناصرالدین شاه قاجار** است‌که ازنظر تخصص درعلم طب وجراحی درآن‌دوره‌شهرت قابل ملاحظه‌ای را دارا بوده است، **آقای‌دکترمحمود نجم‌آبادی** درمورد **میرزاسید رضی سمنانی** چنین مینویسد :۱

دیگراز متأخرین خراسانیها که حقی عظیم بمکتب‌طبی کشورمادارند واثری فنا ناپذیر از خود بیادگار گذارده مرحوم **غلامعلی شاملو (صدرالاطباء)** میباشدکه تحت نظر **مرحوم میرزا سید رضی سمنانی حکیمباشی نظام** در تصحیح و تنقیح کتاب **قانون ابن‌سینا** پرداخته است ، **میرزا سید رضی سمنانی** حکیمباشی نظام دوران ناصری باکمك‌مرحوم **غلامعلی‌شاملوصدرالاطباء** وکتابت‌مرحوم**محمد علی‌طهرانی** طبیب نظام ،کتاب **قانون ابن‌سینا** را در**۹۲۴** صفحه رحلی بزرك۳۹سطری با چاپ‌سنگی بسال**۱۲۹۵هجری قمری** بچاپ رسانده‌که مورد مطالعه طالبین‌علم‌طب ودانشجویان‌پزشکی دوران بوده است، کتاب قانونی راکه سه‌نفرفوق‌الذکر بچاپ رسانده‌اند یکی ازصحیح‌ترین ونفیس‌ترین چاپهای قانون است .

۱ـ مجله جهان پزشکی سال چهارم‌شماره ۳و۴صفحه۱۰۱ درمقاله مکتب طبی‌وجراحی خراسان .



آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی)

آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی) فرزند **مرحوم حاجی آقا (آقا سید حسن)** فرزند مرحوم حاج سید حسن بانی مسجد سلطانی سمنان در سال **۱۲۷۷** هجری قمری در **سمنان** متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی بمحضر **حاج ملاعلی سمنانی** مجتهد بزرگ دوره قاجاریه راه یافت و خوشه‌ها برچید تا بسرحد کمال رسید، در ذیقعده سال **۱۳۳۲** قمری ازطرف **حاج ملاسلطانعلی** قطب طریقه نعمت‌اللهی گنابادی اجازه دستگیری فقرای سلسله مذکور رایافت و به **محبوبعلی** ملقب گردید

مرحوم **میرزاابوطالب** متولی مسجد سلطانی سمنان وازعلماء ومتنفذین آن شهرستان بشمارمیرود، همانطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره قاجاریه دراین تألیف بیان گردید.

نامبرده سردسته مشروطه خواهان سمنان بود ودرزمان حمله **ارشدالدوله** وترکمانها به سمنان خانه واثاثه وی راغارت نموده واورادستگیر نمودند، ولی بعلت مقام روحانی ونجابت واصالت خانوادگی ازکشتنش صرفنظر نموده واوراآزاد ساختند .

مرگ وی درسال **۱۳۴۱** قمری مطابق فروردین ماه **۱۳۰۲** شمسی در سمنان اتفاق افتاده ودرقبرستان **پیرنجم‌الدین** درمقبره اختصاصی مدفون گردیده است .

دراین مقبره مرحوم آقا شیخ محمد **فانی** (ظفرعلی) شیخ دیگر همین طریقه درکنار قبرآن مرحوم مدفون است .

شریعتمدار دامغانی

حاج میرزا علیرضا شریعتمدار دامغانی فرزند **میرزا حسن مجتهد** از علمای بزرگ دوره اخیر **دامغان** بود،وی مقدمات علوم رادرمشهدآموخته وپس ازآن به نجف اشرف عزیمت نمود ودرآنجا تحصیلات خودرا ادامه داد .

مرحوم **شریعتمدار دامغانی** رابایستی جزوعلمای روشن فکر وآزادیخواه ایران محسوب داشت، مشارالیه درپیروی ازنهضت مشروطه در ایران بسیارشایق بود وبدین واسطه از طرف مردم شاهرود بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید.

وی دردوره وکالت خوداقدامات مفیدی انجام داد، از جمله برای اولین بار طرحی

بمجلس شورایملی دادمبنی براینکه بوزارت معارف اجازه داده شودجمعی ازمتخصصین فن راکه کمتر ازده نفرنباشند برای‌ترجمه کتابهای‌علمی وفنی‌مفید انتخاب واستخدام‌نماید واین پیشنهاد در۱۵اسفندماه سال**۱۳۰۳** شمسی تصویب ومورد عمل‌قرارگرفت.

مرحوم شریعتمدار دارای کتابخانه بزرگی‌بود وبیشتر اوقات خودرا درکتابخانه خصوصی بمطالعه وتألیف کتب صرف‌مینمود، تألیفات وی‌بشرح زیراست :

۱- **اصول دین چاپ ۱۳۱۹هجری قمری .**

۲- **انتباه نامه اسلامی** که‌بسال۱۳۳۵هجری قمری تألیف وسال بعد مطابق۱۲۹۷ شمسی در**۲۲۴** صفحه خشتی بچاپ رسیده است .

۳- **محمد طاهرتنیر : ترجمه العقائد الوثنیه فی‌الدیانة النصرانیه** که در سال **۱۳۴۲** قمری درطهران بچاپ رسیده است .

شریعتمدار دامغانی‌درزبان فارسی وعربی استادبود واشعاری‌نیز به زبان فارسی‌وعربی سروده وازنظر ذوق شاعری **عضویت انجمن ادبی ایران** راپذیرفته بود ، علاقه‌عجیبی به اتحاد مسلمانان جهان داشت ودراین باره قصیده‌ای نیزبزبان تازی سروده است .

وفات وی در سال **۱۳۰۵** شمسی اتفاق افتاده و در ۳۷ سالگی بدرود حیات گفته است، از آثار اوست:

ای برسر توکلاه خورشید — ای درگرو تو تاج جمشید
ای تازه بهار نیکرویان — ای چشم وچراغ راه‌جویان
ای حسن‌رخ تو عالم افروز — وزعشق‌توشمع، خویشتن‌سوز
ای خال‌تو دانه ورخت دام — دلداری و دلبرو دلارام
ای عشق تو آتشی فروزان — در مجمر دل فتاده سوزان
عشقت بسر و هوای در دل — دیجور شب است ودورمنزل
دریاب که بیخود و خرابم — بالله که زسرگذشت آبم
ازخانه برون‌خرام ای‌دوست — درفصل بهارگل درد پوست
روزی که بخدمتت رسیدم — از غیر تـومهر بربریدم
بودم بامید آنکه امروز — بختم شود از وصال فیروز
یکمرتبه ترك یار گفتی — بی‌جرم زمن تو رخ نهفتی
سوگند بدان دولعل‌میگون — کزهجر مراست دیده‌پرخون
در بند غم تو من اسیرم — از بهر خدای دست گیرم

در شهریور ماه سال **۱۲۹۵** شمسی‌وقتیکه شاهزاده**نصرت‌الله‌خان‌امیراعظم**حاکم مقتدر و بدنام‌ایالت قومس در یکی‌از دهات **دامغان** بدست‌دو نفراز سرداران خود باسامی **شجاع‌نظام** برادر **شجاع‌لشگر وایازوردی** بقتل‌رسید، **مرحوم‌شریعتمدار دامغانی** شعر زیر را تلگرافی‌به حاجی‌افخم‌الدوله‌پیشکار **امیراعظم** مخابره‌کرد :

ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل‌را — بدین‌مقتول‌گریم یاببوسم‌دست قاتل‌را

آقا شیخ احمد شاهرودی

شیخ احمدبن محمد علی شاهرودی یکی از علمای فقه اسلامی ومروج احکام نبوی درشهرستان شاهرود بوده است .

وی‌درسال **۱۲۸۲** هجری‌قمری درشهرستان **شاهرود** متولدشد وپس‌از تحصیلات‌مقدماتی درشاهرود جهت تکمیل تحصیلات به **کربلا** و **نجف** عزیمت نمود و سپس بایران مراجعت کرد وبتدریس فقه واصول‌پرداخت، نامبرده‌درسال **۱۳۵۰** قمری دارفانی را بدرود گفت ودر قبرستان جدید **قم** مدفون گردید .

تألیفات وآثار قلمی وی بشرح زیراست :

ازالة الاوهام فی‌جواب ینابیع الاسلام ـ ایقاظ النائمین ـ مرآت العارفین‌فی‌دفع شبهات المبطلین ـ تنبه‌الغافلین ـ حق‌المبین ـ مدینة الاسلام روح تمدن .

شیخ حسین مزجی شاهرودی

حاج شیخ حسین مزجی شاهرودی یکی ازعلماء و محققان شهرستان شاهرود محسوب است،وی‌تحصیلات‌خودرا درشاهرودومشهدونجف‌باتجام‌آورده ودرمحضر **میرزای شیرازی** و **آقاسیدحسن‌اصفهانی** نیزحضورداشته‌وی‌مدتی‌درشاهرود بترویج احکام‌اسلامی مبادرت نمود واز سال **۱۳۲۵** شمسی بتهران رفت ودرآنجا بتدریس و ترویج فقه واصول پرداخت، فوت وی درسال **۱۳۴۱** هجری اتفاق افتاده از تألیفات اویکی **درس القرآن** است‌که در ۶۰۰ صفحه بچاپ رسیده ودرمقدمه‌کتاب نوشته شده‌که مولف **۳۴** تألیف دارد.

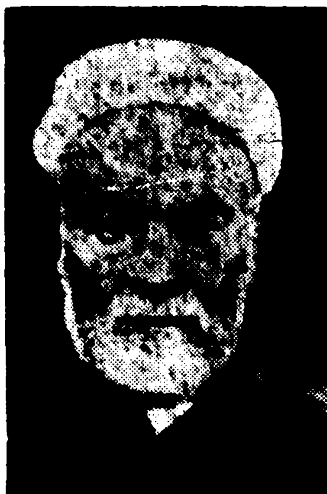
فاضل بسطامی

ملانوروزعلی محمد باقرفاضل بسطامی ازعلما ومحققان‌بسطام است ،ازتاریخ تولد ومرگ اواطلاع صحیحی دردست نیست، آثارقلمی اوبشرح زیراست:

سفینة‌النجات چاپ سنگی رحلی تهـران ۱۲۸۶ قمری ـ **وسیلة النجات (مالؤلؤالبحرین)** چاپ تبریز۱۲۸۸ قمری، سنگی‌وچاپ دوم ۱۲۹۶ قمری سنگی بخط **غلامحسین خوانساری** .

قوام‌الدین شاهرودی

قوام‌الدین شاهرودی یکی‌از پی‌گیران پرشورعلم ودانش قصبه **قلعه نوخرقان شاهرود** است ،وی‌تحصیلات مقدماتی را در**شاهرود** فراگرفت‌وسپس برای ادامه تحصیل به مشهد رفت درضمن‌تحصیل علاقه بشغل‌طبابت او را بسوی تحصیل علم‌طب‌کشانید و نزد **سیدعلی‌اکبر بقراط** درمشهدوبعداًهم‌در طهران به‌تحصیل علم‌پزشکی‌پرداخت، نامبرده‌علاوه بر شغل طبابت واعظی‌زبردست، وفاضلی محقق بود وکتابی بنام **نورالعین فی‌احوالات یحیی بن زید** تألیف‌نمود، فوت‌اودرسال ۱۳۱۳ شمسی اتفاق افتاده است .



فیض سمنانی

آقا شیخ رضا فیض فرزند احمد علی سرخه‌ای یکی از مجتهدین و فضلای معروف معاصرسمنان است .

وی درسال ۱۲۹۹ هجری قمری درقریه سرخهٔ سمنان پابعرصهٔ وجود نهاد .

تحصیلات مقدماتی را درمکتبهای سرخه بپایان رسانید وبرای ادامه تحصیل در ۲۳ سالگی بنجف اشرف رفت ،

درنجف اشرف حجره‌ای درمدرسه‌صدر بدست‌آورد وبه‌تکمیل تحصیلات پرداخت .

درآن زمان ریاست حوزه علمیه این‌سامان برعهده علامه وحید آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بود.وآقا شیخ رضا فیض درحلقه درس آقا سید محسن‌الحسینی‌کوه کمره‌ای که ازبزرگترین تلامذه علامه محقق مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی نجفی بود بتلمذپرداخت، درمدت تحصیل نهایت درجه مجاهدت میکردوگاهی اوقات‌کارش بریاضت میکشید . بطوریکه خود وی تعریف نموده روزی که‌وارد نجف شد مجموعاً ۱۷۰ ریال پول باخودداشت وتصمیم گرفت باروزی‌یکریال امرارمعاش نماید وازوجوه مدرسه‌استفاده نکند.

بدین‌ترتیب ۱۷۰ روزگذشت ودرروز یکصدوهفتاد ویکم‌دیناری برای‌مخارجش‌باقی نماند،ناگزیرآن روزرا بدون‌صرف‌غذا بکارادامه تحصیل پرداخت‌تااینکه‌تصادفاًمردی از اهل‌شاهرودگذارش بمسجد افتاد وپولی بعنوان‌وام باین طلبه بلندنظر دادتا چندی‌بعد مبلغی از وطن برای‌وی رسیدوقرض خود را ادا نمود

مرحوم آیت‌الله فیض مدت‌هفت سال شب و روزدرنجف اشرف بتحصیل اشتغال داشت وبعداً دراثر اصرار مادر پیرش درقریه سرخه‌اقامت یافت(۱۳۲۶ هجری قمری) پس‌از اقامت بمنظور ارشاد مردم در مسجد پشت خندق بتدریس مشغول شد . اما گروهی از مردم آنطورکه لازم‌بود مقام شامخ این‌عالم ربانی‌را بدرستی نشناختند وموجبات‌آزردگی‌خاطرش را فراهم ساختند.

براثر این رنجش درآذرماه سال ۱۳۲۰ شمسی‌نامبرده ازسرخه‌بسمنان مهاجرت‌کرد وازسال ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۳ شمسی درمسجد سلطانی سمنان حلقه درسی تشکیل داد و بتدریس

پرداخت، از سال ۱۳۳۴ شمسی بعلت ضعف و پیری چون رفت و برگشت ایشان به مسجد مشکل بود بنا براین حلقه درس و بحث را در منزل خود واقع در چاپارخانه (کوچه فیض) تشکیل میداد .

مرگ وی در روز ۱۵ محرم الحرام سال **۱۳۸۰** قمری مطابق با نوزدهم تیرماه **۱۳۳۹** شمسی در سمنان اتفاق افتاد و در ایوان امامزاده یحیی سمنان مدفون گردید .

مرحوم فیض در مدت هشتاد سال عمر دمی از خدمت خلق نیاسود، احکام الهی را در نهایت شهامت و با کمال صراحت تبلیغ مینمود، و بجیفه دنیوی بی اعتنا بود بهمین جهت وقتی از طرف وزیر دادگستری وقت بایشان پیشنهاد شد که ریاست دادگاه استان قدس رضوی را بپذیرند با کمال بلندنظری و وارستگی از قبول کار دولتی عذر خواست .

آثار قلمی ایشان بشرح زیراست :

کتاب طهارت ـ کتاب ارث ـ کتاب خلقت .

کتاب طهارت وی بنا بتوصیه آن مرحوم از محل فروش خانه شخصی ایشان بطبع رسیده است.

شیخ عباسعلی ملاقدیر شاهرودی

شیخ عباسعلی ملاقدیر شاهرودی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری درشاهرود متولد شد، وی تحصیلات ابتدائی را در مکتبهای **شاهرود** بپایان رسانید. سپس برای ادامه تحصیلات به قم عزیمت نمود و در محضر **شیخ عبدالکریم یزدی** به تحصیل پرداخت . نامبرده مدتی از مدرسین حوزه علمیه قم بود تا اینکه در دوسال قبل درگذشت، تالیفات او بشرح زیراست:

برهان الشیعه فی اثبات الرجعیه ـ تعلیقه علی کفایة اصول آخوند





سید مظفر صدر سمنانی

سید مظفر صدر سمنانی فرزند مرحوم **صدرالعلماء سمنانی** از نویسندگان ومحققان معاصر است.

وی درسال ۱۲۷۵ قمری درسمنان متولد شد، تحصیلات ابتدائی‌را درسمنان ومتوسطه رادر طهران به‌پایان آوردو رشته حقوق‌را درمدرسه عالی دارالفنون فراگرفت وبعداًطبق دعوت **مرحوم داور** واردخدمت وزارت عدلیه‌گردید .

نامبرده درطی دوران خدمت دولتی‌خودمشاغل زیررا برعهده داشته است:

دادستان شاهرود ــ دادستان یزد ـ مستشار محکمه جنائی اصفهان ـ مستشار استیناف آذربایجان ـ رئیس دادگاه حل اختلاف املاک واگذاری ــریاست شعبه استیناف

بعداز شغل اخیرالذکر بنابتقاضای خودبازنشسته‌شدوسرانجام در سال **۱۳۴۱**شمسی بدرود حیات‌گفت ودر قبرستان امامزاده عبدالله مدفون‌گردید .

مرحوم سید مظفر صدر سمنانیازموسسین اولیه**جمعیت سمنانیان مقیم‌مرکز** است .وی دارای تالیفات ارزنده‌ای بشرح‌زیر می‌باشد :

۱ـ شرح احوال وافکار وآثار شیخ‌علاء الدوله سمنانی :که‌در اردیبهشت ماه‌سال**۱۳۳۴** شمسی‌در **۱۳۹** صفحه طبع‌و نشرشد .

۲ـ قوانین مدنی‌کشور :که بطبع نرسیده‌است .

۳ـ صرف ونحو زبان سمنانی : که‌تاکنون نسبت‌بطبع‌و نشرآن اقدام‌نشده است .

مرحوم صدر تولیت **حمام قاضی** و **مدرسه‌مسعودیه** سمنان را برعهده داشت، درحال حاضر تولیت‌مذکور برعهده فرزند ارشد ایشان‌آقای **دکترمهدی‌صدر** می‌باشد .



دکتر ذبیح‌الله صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا فرزند سید **علی‌اصغر بن میر صفی شهمیرزادی** در تاریخ ۱۶ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۰ شمسی هجری در **شهمیرزاد** ازقراء **سمنان** متولد شده، قسمت‌اعظم زندگی دوران اولیه را درشهر بابل (مازندران) گذراند و همانجا تحصیلات ابتدائی را بپایان برد .

تحصیلات متوسطه خودرا در **تهران** (دبیرستانهای سیروس و دارالفنون) انجام داد و درسال ۱۳۱۲ شمسی ازرشته ادبی فارغ‌التحصیل شد.

تحصیلات عالیه رادر رشته فلسفه وادبیات فارسی‌دردانشسرایعالی انجام داد،

درسال ۱۳۱۵ باخذ درجه **لیسانس** نائل شد وبعدازگذراندن خدمت افسری وظیفه در۱۳۱۵و۱۳۱۶به دبیری زبان وادبیات فارسی درشعبه‌ادبی متوسطه (تهران دبیرستان‌شرف) مأموریت یافت ودرهمان حال‌برای‌گذراندن اولین دوره دکتری ادبیات فارسی‌حاضرمیشد. لیکن درجه دکتری را بعلت طولانی بودن مدت تحقیق تز دکتری (**حماسه سرائی در ایران**) زودتراز سال ۱۳۲۱ نگرفت و بعد ازآن برای تدریس تاریخ ادبیات در دانشکده ادبیات تهران انتخاب شد وازآن پس خدمت دانشیاری و استادی را در دانشکده ادبیات انجام میدهد .

واکنون با رتبه ۱۰ استادی یکی از دوکرسی تاریخ ادبیات را در دانشکده ادبیات اداره میکند. وریاست دپارتمان زبان وادبیات فارسی رابرعهده دارد.

خدمات اداری واجتماعی

ازسال ۱۳۲۰ تا یکسال سمت معاونت وکفالت اداره دانشسراهای مقدماتی‌رادروزارت فرهنگ داشت وبعدازآن تا سال ۱۳۲۵ ریاست ادارات تعلیمات عالیه وتعلیمات متوسطه را بانضمام اداره دانشسراها عهده داربود.

ازسال ۱۳۲۶ ببعد ریاست بخش تبلیغات شیروخورشید سرخ وعضویت هیئت مدیره و مرکزی‌آن جمعیت رابرعهده داشت ودرهمان حالسمت **دبیرکل کمیسیون ملی‌یونسکو درایران** را عهده‌دار بود. واکنون نیزاین خدمت راانجام میدهد .

در کنفرانسهای عمومی سوم (۱۹۴۸) و چهارم (۱۹۴۹) وپنجم (۱۹۵۰) و هشتم (۱۹۵٤) ونهم (۱۹۵٦) ودهم (۱۹۵۸) یونسکو که بترتیب دربیروت، پاریس، فلورانس مونته ویده‌او ، دهلی‌نو ، پاریس تشکیل یافت بعنوان عضو هیئت نمایندگی ایـران شرکت جست .

یکبار بدعوت دولت بلژیك درکنفرانس عمومی تفاهم شرق وغرب که بسال ۱۹۵۸ در بروکسل تشکیل شده بود شرکت کرد و طی دو جلسه ریاست آن کنفرانس را برعهده داشت . بعد ازآن هم دربعضی از کنفرانسها ومجامع یونسکو شرکت جست .

خدمات مطبوعاتی

ازسال ۱۳۱۲ شمسی‌واردخدمت‌مطبوعاتی‌شد، مدتی معاونت‌سردبیرمجله‌مهر رابرعهده داشت، درسال ۱۳۱۵ سردبیر مجله مذکور گردید . درسال ۱۳۲۰ امتیاز مجله سخن را گرفت. این مجله بسردبیری آقای دکتر پرویز ناتل خانلری و مدیریت دکتر صفا یکسال اداره شدو بعداز آن امتیاز به‌آقای دکتر خانلری واگذار گـردید . درهمان حال امتیاز روزنامه‌شباهنگ‌راگرفت وچهار سال‌آنرا منتشرساخت ازسال ۱۳۲٦ تاپنج سال درانتشار مجله ارتش‌با ستادارتش همکاری داشت. واینك مدیر مجله دانشکده‌ادبیات تهران است.

سمتهای کنونی

ـ رئیس دانشکده ادبیات تهران
ـ استاد تاریخ ادبیات دردانشکده ادبیات تهران
ـ نایب رئیس کمیسیون ملی‌یونسکو درایران
ـ مدیر مجله دانشکده ادبیات
ـ رئیس دپارتمان زبان وادبیات فارسی دردانشگاه تهران

تألیفات

غیرازمقالات تحقیقی وادبی متعددوبعضی ازقطعات شعر که ازسال ۱۳۱۲ ببعددرمجلات وجراید تهران وولایات وبعضی ازمطبوعات خارج ازایران منتشر کرده، کتابهای ارزنده و مفیدی نیزانتشارداده‌که اینك بعضی ازآنها راذکرمیکنیم .

۱ـ حماسه سرائی درایران (چاپ‌اول ودوم)
۲ـ تاریخ مختصر تحول نظم ونثر فارسی (پنج‌بار چاپ شده است)
۳ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تامیانه قرن پنجم هجری(چاپ اول ودوم)
۴ـ تاریخ ادبیات درایران سه‌جلد که هریك چندین‌بار طبع شده‌است .
۵ـ دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی
٦ـ گنج‌سخن (منتخبات شعرفارسی بامقدمه‌ئی درتاریخ شعر درایران) ۳ جلد . ترجمه فرانسه این‌کتاب بزودی منتشر خواهد شد.
۷ـ جشن‌نامه ابن‌سینا ج ۱و۲و۳

۸ـ یادنامه خواجه نصیر طوسی
۹ـ ترجمه رافائل ازآثار لامارتین چاپ‌اول ودوم وسوم
۱۰ـ ترجمه مرگ سقراط ازآثار لامارتین چاپ اول ودوم
۱۱ـ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ‌ابی‌السعید (تصحیح انتقادی)
۱۲ـ مزدا پرستی درایران قدیم
۱۳ـ کیانیان (ترجمه ازآثار کریستن‌سن دانمارکی)
۱۴ـ آئین سخن درمعانی و بیان فارسی (چاپ‌اول ودوم وسوم)
۱۵ـ دیوان عبدالواسع‌جبلی (دردو جلد بامقدمه وتعلیقات وحواشی)
۱۶ـ دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی درسه جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۷ـ داراب‌نامه محمد بیغمی دردو جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۸ـ ورقه وگلشاه عیوقی با مقدمه وحواشی

استاد دکتر ذبیح‌اله صفا یکی‌از بزرگترین مفاخر علمی وادبی زبان فارسی‌در عصرحاضر بشمار میروند که‌شخصیت ممتاز علمی‌وادبی ایشان‌درکلیه مجامع‌بین المللی مورد تأییدقرارگرفته وبعنوان‌استادبزرگ و متبحرزبان شیرین پارسی معرفی شده‌اند .

چون علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه بنظم‌اشعار فارسی نیز میپردازند بنا براین چندنمونه از آثار نظمی ایشان ذیلا درج میشود:

بیاد من

چو زین خاکدان، چشم‌کردم فراز — فرو بستم این دفتر حرص و آز
در آن جای خفتم که جای منست — یکی تنگ و تاری سرای منست
بیــاد دل من به آب روان — مبینید در لاله و ارغوان
میوئید بر خاك من هیچگاه — وزین ره بجانم مجوئید راه
که من زانچه جوئید آنسوترم — وز آنها که گویید نیکوترم



بهنگام دمسردی روزگار — یتیمی چو یا بید بی‌برك و بار
ز جان و جهان دست برداشته — بلؤلؤی تر دامن انباشته
بیاد من او را ببوسید چشم — نشانیدش آن آتش آه و خشم
که آن آهش آوای جان منست — سرشك روانش روان منست
من آن اشك گرینده چشم و یم — من آن ناله و آه و خشم و یم

آفت حسن

هراسان بر سر برزن همی رفت — دلارام من آن سرو قبا پوش
دو آهوی بلا خیزش پر از نم — دو لعل عافیت سوزش پر از نوش
ز تاب چشم ، دوخد دل انگیز — چو دو اخگر فروزان تا بناگوش
بدو گفتم که ای از تو پر از سیم — مرا هر تیره شب بالین و آغوش
چه گریی ؟ ناله تلخ تو از چیست — گریزان ازکه‌یی زینگونه مدهوش
لب شیرین گشود و گفت با درد — پی افتاده ز رفتار و تن از هوش
گریزانم من از زیبائی خویش — بلای جان من اینست بنیو ش!

گور فراموش شده

کنار باغی که نزدیك تهران دارم کارگری دامان تپه‌یی را می‌شکافت . ناگهان گوری کهن‌اززیرخاکسترقرون‌بیرون‌آمد، قبری که یك مترونیم ازکف‌تپه پایین‌ترافتاده وطبقاتی‌از خاك رسوبی‌آنرا پوشانیده بود. زنی‌بلند بالا درآن‌گورآرمیده بودکه باگذشت زمان هنوز استخوانی درست داشت و آثاری از موی‌بلندش درکنار اوبچشم میخورد. سرنوشت دردناك آدمیان چنان بی‌قرارم ساخت‌که گفتم درحال دست از آن‌گور بردارند و زمین را بحال خودبازگذارند . ازآن جایگاه عبرت شتابان دور شدم وتا شب آرام نیافتم. نیم شب‌که‌همه آسوده ازگردش‌روزگارخفته بودند این ابیات بخاطرم‌آمد:

ای غنوده در میان خاك سرد / همچو آتش در بن خاکستری
بازمانده گوری و عظمی رمیم / زآن تن سیمین وچشم عبهری
سربجای خویش ودروی مغزنی / همچو بی‌جان‌جسم‌وبی‌می‌ساغری
جعدمشکین‌مانده برجایست لیك / غالیه بر وی نــه و مشك تری
گرچه بودی روزگاری نوگلی / تازه و خرم چو باغ پربری
پای کوبان بربساط فروردین / بی خبر از برگ ریز آذری
یا نشسته تنگ پیش عاشقی / چون بتی انـدر کنار بتگری
یا غنوده با دلارامی بناز / چون تن سیه‌ین میان بستری
این‌زمانت‌خوش‌همی‌بینم‌خموش / سر نهاده برزمین بی همسری
همچو درّی اوفتاده در خلاب / یا بخاك اندر نهفته آذری
یادت آید آن همه فرّ و شکوه / وآن دل‌انگیزی وآن‌افسونگری
یادت آید آن همه ناز و عتاب / با یکی غمدیده یار مضطری
با یکی افکنده در راهت دلی / با یکی بنهاده در پایت سری
تلخ‌چون خفتستی‌اینجاتلخ چون / ای بشیرینی تو روزی شکّری
بازگو لیلای خفته در لحد / چون رهاکردی توقیس عامری،
یاچوشیرین‌چون‌بخون‌بگذاشتی / پیکر پرویز ، با زیب و فری
مادری راسوختی‌درداغ خویش / یا نهادی کـودکی بی‌مادری
از کدامین شهر بودیّ و دیار / وزکدامین کشور وبوم و بری
بازگوی‌ازسرگذشت‌خودکه‌خود / آمدی اینجای یابا رهبری
واندراینجاچون‌بخاك‌اندرشدی / یافتی آیا حیات در خوری
نیست‌گشتی یاکه جانت باقیست؟ / درجهانی فارغ از شور وشری
من ندانم کیستی یا چیستی / وزچه مرزی و کدامین کشوری
گرچه خفتی سالیان وهیچکس / یاد می‌نارد زچون تو دلبری
ورچه مأوا ساختی از خامشی / وز فراموشیست برتو زیوری
لیك این‌دانم‌یقین‌کاینجا تراست / روزگار و روز از ما بهتری
نیست اینجایت غمی‌ازکین دهر / وز جفای چرخ وکید اختری
نه تنت را احتیاج جامه‌یی / نه سرت را آرزوی افسری



ماهرویا هیچگه غمگین مباش
زاینکه تنها باز خفته ایدری
کاین‌جهان ماگذرگاهیست صعب
از فنایی تا فنای دیگری ...

کاوسیه ۱۵ تیرماه ۱۳۴۱

خاکستر

تا بکی زیست توان در غم نابوده و بود
ساتگینی ده وبرهانم ازین گفت وشنود
محو دیدار توام ماه وشا خرده مگیر
اگرم بیم عدم نبود و پروای وجـود
هم از آن شب که بخلوتگه رندان رفتم
پیرم انگشت بلب هشت وخموشی‌فرمود
ساغری داد ازآن آتش سوزان و مرا
آن‌چنان سوخت‌که‌دیگر نه‌زیان‌ماندو نه‌سود
زآنگهم عشق بنزهت‌گه معنی ره یافت
زآن شبم عقل بسر منزل حیرت بغنود
وین‌که بینی‌که بمی‌سجده بردشام وصباح
هم از اول نه چنین شیفته و شیدا بود
شعله‌یی در دلش افتاد وچنان خاکش‌کرد
کاز وی‌اکنون‌نه شرربازتوان‌جست و نه‌دود
حاصل هستیش ار می‌طلبی باز شنو
کآسمان نقد وجودش بچه نیرنگ ربود
اولش برسر زانوی عنایت بنشاند
وآخرش زیر قدمهای ندامت فرسود
هیچ دانی کـه زگمنام نمی‌آرد یاد
آنکه یك عمر بسر در قدمش ره پیمود

هامبورك ۵ بهمن ۱۳۴۱

تنها

هیچکس با من افسردهٔ افکار نماند
دل رسوا شده‌یی ماند ودل‌آزار نماند
سینه‌فارغ شد ازاندیشهٔ نیك وبد خلق
کس درین غمکدهٔ بی‌در و دیوارنماند
خم تهی‌گشت ومنم درهوس باده‌هنوز
دَر می خانه فراز آمد و خمّار نماند
چه ثمرگر بسرم عشق بپیرانه سراست
می‌چه ذوق‌آوردآنروزکه میخوارنماند
باورم نیست‌کزین بخت سیه باز رهم
که رفیقان همه رفتند وکسم یار نماند
آفتابم بلب بام شد و می‌دانم
بعد ازین‌جزشبی‌آن هم سیه وتارنماند
غم ایام کـرا گفت توانی گمنام
غمگـاری زکه جویی که مدد کار نماند
همه سرمست غرورند وازین‌بی‌خبران
باکه گویم‌که یکی بخرد وهشیار نماند

هامبورك ۲۸ بهمن ۱۳۴۱

سراب هستی

سهل است اینکه ملك جهان آرزو کنم — آن عمر رفته را بکجا جستجو کنم
با شهپر شکسته درین گوشهٔ قفس — چون گردش سپهر بلند آرزو کنم
عهد شباب بین که نپایید تا دمی — با وی حدیث خواهش دل مو بمو کنم
یاران کجاست اهل دلی کز شتاب عمر — گر روزگار امان دهدم گفت وگو کنم
وزاین سراب هستی در وادی عدم — پیشش دمی حکایت سنگ و سبو کنم
من کز جهان وهرچه دراوهست فارغم — چون با جهان وهرچه دراوهست خو کنم
ازآشیان قدسم و بخت ار مدد کند — زی آشیان قدس دگر باره رو کنم
گمنام اگر فریب امل فرصتی دهد — فارغ شوم زخویشتن و یاد او کنم

هامبورگ چهارم اسفند ۱۳۴۱

پیوند نو

تا چند درین مرحله پابند توان بود — خشنود بماتم‌کده تا چند توان بود
تا کی پی‌آرام دل بی‌خردی چند — خوکرده بهر حیله وترفند توان بود
دل بسته‌بهر خدعه وتزویرتوان زیست — وارسته زهر موعظه وپند توان بود
اندوه کم وبیش جهان کشت مراکشت — یارب سببی سازکه خرسند توان بود
تقدیر اگر یار شود از ره تدبیر — با یار زنو برسر پیوند توان بود
در مصطبهٔ دردکشان با مدد پیر — ازجهل توان رست وخردمند توان بود
ای طایر قدس ارنظر از دانه بپوشی — با فر هما نیز همانند توان بود
گمنام بیابدکه زخود نیز نهان گشت — تا لایق الطاف خداوند توان بود

هامبورگ ۲۳ دیماه ۱۳۴۱

رخسار مادر

شنیدم که از دختری ماهروی — دلارا بتی دلبری سیمتن
دو چشم جهان بین بخردی ربود — ستمکار دیرینه چرخ کهن
بروزی که از فر اردیبهشت — جهان را دمیده شود جان بتن
برفت آن پریچهر در بوستان — نشست از بر سبزه و نسترن
بنالید ، از جور چرخ کبود — ز غم چاك زد بر بدن پیرهن
بگفت ای خداوند بالا و پست — پدید آور ماه و عقد پرن
شنیدم که بر صفحهٔ تیره خاك — در افکنده‌یی نقشهای حسن
خجسته گلی در گلستان عشق — بپروردی و نام کردیش (زن)
بدو گونه چون دو گل سرخ فام — سهی قامت و پر نیانی بدن
بیاوردی آنگاه و کردی اسیر — بگیسوی این فتنهٔ انجمن
هژبران گند آور تیز چنگ — دلیران پیل افکن کوهکن
ز فر بهاری شنیدم که باز — جوانگردد ایـــن روزگار کهن
بیابد ز نو رونق و فرو آب — چو آراسته بتکده بـــر همن
شود باغ چون دختری شوخ چشم — بر اندازد آن جامه شوخگن

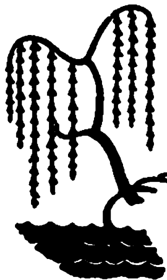


از این خرمی هر کرا بهره نیست / نباشد جز از تیره‌گی بهر من
ز تابیدن مه جهان خرمست / ز نا دیدنش من بسوك و حزن
نیارد زدود از دلم درد و رنج / نه لاله بهاری نه سبزه چمن
مرا گر چه دارد زمانه بدرد / مرا گرچه دارد جهان در محن
ننالم ز بد خویی روزگار / وزین ناتوان گیر عاجز فکن
ولی در جهانم یکی آرزوست / که : بینم رخ مادر خویشتن

مرغ دل

مرغ دلم پس از تو بشاخی مکان نجست
بس آشیانکه یافت ولی آشیان نجست
ماه رخت چو از افق دل طلوع کرد
دیگر ستاره‌یی ره این آسمان نجست
آرام جان نخواهم و شاد آنکه از نخست
در راه عشق روی تو آرام جان نجست
نازم بهار خرم رویت که هیچگاه
آسیب خشکسال و بلای خزان نجست
دست زمان زدود ز دل جلوهٔ نشاط
خرم کسی که ره ز عدم زی جهان نجست

استاد دکتر ذبیح‌الله صفا برعکس شهرت عجیب و خیره کننده‌ای که در عالم ادب دارد، دراشعار خود **گمنام** تخلص مینماید.





سید **حبیب یغمائی** فرزند مرحوم **میرزا اسدالله منتخب‌السادات** برادرزاده **میرزا آقا اقبال جندقی** شاعر معروف است ، وی در سال **۱۲۸۰** شمسی در دهکده **خور** ازبخش **بیابانک** و جندق متولد شده، درآغاز جوانی بشهر **دامغان**رفت، مقدمات علوم‌جدیده را درمدرسه **سعادت ناظمیه دامغان**فراگرفت، سپس‌برای‌کسب دانش‌بتهران کوچید ودردارالمعلمین عالی (دانشسرایعالی) تحصیلات خودرا بپایان رسانید و در خلال این‌مدت به‌تکمیل‌علوم ادبیه وعربیه پرداخت و سپس واردخدمت وزارت‌فرهنك‌شد، نامبرده مدت دوسال ریاست فرهنك **سمنان ودامغان**رابعهده داشت، بعد ازبازگشت از **سمنان** در هنرستان دولتی و دارالمنون بتدریس ادبیات فارسی مشغول شد، سپس به اداره نگـارش وزارت فرهنك منتقل گردید وباسمت مدیرمجله **آموزش و پرورش** بنشردانش پرداخت در همین ایام نامه ماهانه ادبی و علمی **یغما** راکه اکنون سال هیجدهم انتشار آن است ویکی‌ازمجلات پرارج وقابل اهمیت ادبی وتحقیقی‌کشور بشمارمیرود تأسیس‌کرد .

حبیب یغمائی ازمحققان ودانشمندان بنام ایران بشمار میرود، علاوه بر۱۸ دوره مجله وزین **یغما** دارای‌آثارگرانبهائی بشرح زیر میباشد :

داستان تاریخی دخمه ارغون- شرح حال یغماوجغرافیای جندق‌وبیابانك- **رساله‌ای درقافیه و قصیده معروف خاقانی** (فلك‌کجروترست از خط ترسا) رانیز بدستور**پرفسورماردانشمند شهیرروسی** شرح‌کرد واز طرف او بدریافت نشان نائـل گردید .

تصحیح و چاپ**گرشاسب‌نامه‌حکیم‌اسدی‌طوسی**- تصحیح وچاپ**کلیات دیوان یغمای جندقی- تصحیح وچاپ‌تفسیرطبری**درهفت‌مجلد- **نمونه نظم ونثرفارسی** ازآثار اساتیدمتقدم-**حبیب یغمائی**درتصحیح وانتخاب**کلیات سعدی** ومنتخبات**فردوسی ونظامی** با مرحوم**فروغی** همکاری نزدیك داشت. وی علاوه‌برنویسندگی وتحقیق دارای قریحه سرشارشاعری نیزهست ودرحقیقت بعنوان نویسنده ومحقق و شاعربا ذوق ومعروف شناخته شده است .

از آثار نظمی اوست :

درود بر جوانی

بروزگار جوانی درود باد، درود — که دورهٔ خوش من دورهٔ جوانی بود
نبود اندوه بوَدو نبودو خوش بودم — خوشست هر که نباشد بفکر بودو نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری — قبای هستی از این هر دو تار داردو پود
هزارها بدلم بود آرزو لیکن — فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود
فلک بعمر من افزود و از نشاطم کاست — زمانه کاست زشادی و برغمم افزود

شکوه

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را — چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را
بقطع رشتهٔ جان عهد بستم بارها با خود — بمن آموخت گیتی سست عهدی سخت جانی را
کی آگه میشود از روزگار تلخ ناکامان — کسی کو گسترد هرشب بساط کامرانی را
بدامن خون دل از دیده افشاندن کجا داند — بساغر آنکـه میریزد شراب ارغوانی را
وفا و مهر کی دارد حبیبا آنکه میخواند — باسم ابلهی رسم وفا و مهـربانی را

تصویری از عمر گذشته

بجستجوی ورق پاره نامه‌ای دیـروز — چو روزهای دگر عمر خود هبا کردم
ز روزگار قدیم آنچه کهنه کاغذ بـود — گشودم از هم و آنسان که بود تا کردم
از آن میان قطعاتی ز نظم و نثر لطیف — کـه یادگار بُد از دوستان جدا کـردم
همه مدارك تحصیلـی و اداری را — ردیف و جمع بترتیب سالها کـردم
کتابها که بگرداندرون نهان شده بـود — به پیش روی بر افشانده لابلا کردم
میان خرمنی اوراق این چنین ناگاه — ببحر فکر در افتادم و شنا کـردم
بهر ورق خطی از عمر رفته برخواندم — بهرقدم نگه خشم بر قفا کـردم
نگاه کردم و دیدم که نقد هستی خویش — چگونه صرف ببازار ناروا کـردم
چگونه در سر بی‌ارج و بی بها کاری — بخیره عمر عزیز گران بها کـردم
دریغ و دردکه چشم او فتاده بود از کار — بکار خویشتن آندم کـه چشم وا کردم
برادران و عزیزان شما چنین مکنید — که من بعمر چنین کردم و خطا کردم

رباعی

بی‌بهره و بی‌نوا و بد اختر هم — در اول عمر بودم و آخـر هـم
مطرود حریم مؤمن وکافر هم — نومید از این‌جهان واز دیگر هم

مددکاری مجوی

غیر عزم خویشتن ازکس مددکاری مجوی
خودغم‌خودخور،زمردم‌رسم‌غمخواری‌مجوی
مرگ بهتر مرد را از منت دون فطرتان
همت اریاری‌کند، ازمردمان یاری مجوی
آزمودستم‌که احسان نیست احسان را جزا
خود بپاداش نکوکاری نکـوکاری مجوی
آنکه مارابهرخودخواهد، نه‌خودرابهرما
گروفا داری باو کردی وفاداری مجوی
در دو دنیا بارغم سنگین‌شود ازمال وزن
ای برادر! تاتوانی‌جز سبکباری مجوی
پستی و بالائی گیتی فزونست ای حبیب
درخم و پیچ طریق عمر همواری‌مجوی

قطعه یا غزل

صبح برنائی گذشت و شام پیری در رسید
هیچ صبحی نیست آری کزپی‌آنرا شام نیست
شام پیری نیزخواهد رفت و مرگ اندر فراز
هیچ آغازی نیابد کس کـه بی انجام نیست
گوسفندان را یکایك برد و خورد و گرسنه‌است
هیچ‌گرگی خیره‌تر زین خاك خون‌آشام نیست
از رمـوز آفـرینش هیچکس آگه نشد
حیرت من هم دراین وادی کم از خیام نیست
مرغ جان تا پر بریزد در کمینگاه سپهر
اختران جز دانه نبود کهکشان جز دام نیست
از حکیم ار نام ماند این نشان کودکی است
خود حکیم است‌آنکه جویای نشان و نام نیست
گر حقیقت نیست درگیتی نمیگویم کـه هست
ور حقیقت هست جز در مذهب اسلام نیست
کیمیای زندگی مستی بود گفت آن حکیم
راه دیگر در رهائی از غم ایـام نیست
قطعه است این یا غزل نی قطعه باشد نی غزل
از پریشان فکر من جز چند بیتی خام نیست

وصیت

من نمیخواهم که بعد از مرگ من افغان کنند
دوستان گریان شوند ودیگران گریان کنند !
من نمیخواهم که فرزندان و نزدیکان من
ای پدر جان، ای عموجان ، ای برادرجان‌کنند !
من نمی‌خواهم برسم سوگواری یا خبر
در جراید قصهٔ مرگ مرا اعلان کنند !
من نمیخواهم پی تشییع من خویشان من
خویش را ازکار وادارند و سرگردان کنند !
من نمیخواهم وگرچ این‌خواستن بس‌نابجاست
کاین تن فرسوده‌ام را دفن در تهران کنند !
من نمیخواهم پی‌آمرزش من قاریان
با صدای زیر و بم ترتیل الرحمن کنند !
من نمیخواهم که در ترحیم من یاران من
مجلسی سازند و تحسین مرا عنوان کنند !
آنچه در تحسین من گویند بهتانست و بس
من نمیخواهم مرا آلودهٔ بهتان کنند !
من نمی‌خواهم بکوی خانه‌ام همشهریان
شامگاهان زینسوی وآن سوی آتشخوان کنند !
من نمیخواهم خدا را بیگناهی گوسفند
بهر اطعام عزاداران من قربان کنند !
من نمیخواهم که از اعمال ناهنجار من
زایزدمنان تمنا بخشش و غفران کنند !
جان‌من‌پاکست و چون جان پاك باشد باك نیست
خود اگر ناپاك تن را طعمه نیران کنند !
من نمیخواهم که اشعار من و آثار من
ثبت در دفتر کنند و جمع در دیوان کنند!
مزد خدمت‌های دیرین مرا فرهنك داد
من نمیخواهم بعنوانی دگر احسان کنند !



در نمکزاری کجا از هرطرف فرسنگهاست
پیکرم را بی‌کفن بی‌شست و شو پنهان‌کنند!

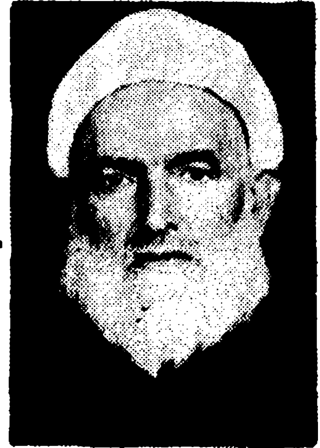


آقا نجفی سمنانی

میرزا محمد حسین نجفی فرزند **حاجی میرزامهدی** فرزند **حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی** یکی از مجتهدان نامی و بزرگ سمنان محسوب است . وی درسال ۱۲۸۸ قمری‌درسمنان متولد شده و تاسن هفده سالگی‌درشهرسمنان نزد اساتید معاصر به‌تحصیل مقدماتی مشغول‌بود، وسپس‌برای ادامه تحصیل به‌تهران عزیمت‌نمود، درمدت پانزده سال‌اقامت درتهران نزد اساتید بنام عصر مانند **میرزاابوالحسن جلوه** و آخوند **ملا عبدالرسول** به‌تحصیل اشتغال داشت ودرسال ۱۳۲۳ قمری مقارن انقلاب‌مشروطیت به‌نجف‌اشرف برای‌تکمیل تحصیلات عزیمت نمود وی درزمان سکونت درتهران وهمچنین در نجف باآزادیخواهان همکاری داشت ومجاهدت فوق‌العاده‌ای درامر مشروطیت نمود نامبرده درنجف‌نیزهفت‌سال درمحاضرمراجع تقلید زمان‌ازقبیل**میرزامحمد تقی‌شیرازی وآیت‌الله‌خراسانی و سیدمحمدکاظم یزدی** بادامه وتکمیل علوم مشغول بود، درسال ۱۳۳۰ قمری باکسب اجازه اجتهاد ازمراجع تقلید بایران‌مراجعت‌کرد، در موقع ورودبه تهران مورد استقبال علماء ونماینده دربار قاجاریه واقع وبه‌لقب آقانجفی و دریافت عصای مرصع نائل و سپس‌به **سمنان** عزیمت نمود.

اشتغالات‌آن مرحوم درسمنان امامت **مسجد جامع** وتدریس درمدرسه **صادقیه (صادقخان)** و **مسجد سلطانی** بوده است .

در امرکشاورزی واحداث قنوات واحیاء موات بسیار علاقمند بودو ازراه فلاحت و زراعت امرار معاش مینمود ، در اواخر عمربنا بمصالحی در چهار فرسخی سمنان در املاك موروثی خود (**غیاث آباد**) سکونت‌نمودتااینکه دراوایل سال ۱۳۲۳ خورشیدی دارفانی رادرسمنان بدرودگفت ودرمزار خانوادگی خود (**علی‌ابی جعفر**) دفن‌گردید.



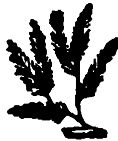
آقا شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی

آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی ازعلمای خطه قومس محسوب است، وی بسال **۱۳۱۸** هجری قمری در **دامغان** متولد شده، ومقدمات را در دامغان فراگرفت و سپس برای ادامه و تکمیل تحصیلات **بمشهد** مقدس مشرف شد .

نامبرده ادبیات عرب را نزد مرحوم **میرزا عبدالجواد نیشابوری** (معروف بادیب بزرگ) وسطوح فقه واصول وفلسفه قدیم وحکمت و کلام را نزد اساتید فن تلمذ نمود وسپس درحوزه درس مرحومان آیت‌الله **حاج آقا حسین قمی** و **آقا میرزا محمد آقا زاده خراسانی** و **آقامیرزا مهدی اصفهانی** طاب ثراهم حاضرشد ودرزمره خواص اصحاب نامبردگان و نخبه اهل علم **حوزه علمیه خراسان** بشمارآمد وبعدها در سال (۱۳۵۲) هجری قمری **بنجف اشرف** مشرف ودرك فیض محضر آیات‌الله مانندمرحومان **نائینی** و **آقاضیاء عراقی** و **سید اصفهانی** قدس‌الله اسرارهم رانیزنمود .

درحال حاضرمعزی الیه در **مشهد** مقدس اقامت دارد و با کمال خلوص و وارستگی بتدریس خارج فقه واصول وارشاد وتربیت طلاب مستعد میپردازد .

آقای دکتر **احمد مهدوی دامغانی** نویسنده ومحقق فاضل که ترجمه احوال وی درصفحه بعد خواهدآمد فرزند لایق ایشان میباشد .





دکتر مهدوی دامغانی

احمد مهدوی دامغانی بسال ۱۳۴٦ هجری قمری درمشهدمقدس متولد شده وی تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درهمان شهر گذرانید وقواعد ادبیات عرب را نیز درمشهد نزد اساتیدی چون آقای **شیخ محمد تقی نیشابوری (معروف بادیب)** آموخت و فلسفه قدیم را ازمحضر مرحوم **شیخ سیف‌الله ایسی** وبعدها درتهران از محضر مرحوم **آقا میرزا مهدی اصفهانی آشتیانی** استفاده کرد، درسال ۱۳۲۷ شمسی از دانشکده معقول ومنقول ودرسال ۱۳۳۳ دررشته ادبیات فارسی با عنوان فارغ‌التحصیل رتبه اول از دانشکده ادبیات لیسانسیه شد وازطرف وزارت فرهنگ نیز مدال درجه اول علمی باو اعطاء گردید، نامبرده درسال **۱۳۴۲** شمسی بدرجه دکتری ادبیات فارسی نائل گشت.

آقای دکتر مهدوی دامغانی ازمحققان جوان وپرشوروفعال معاصراست، تحقیقات دقیق وی دررشته ادبیات عرب شایان توجه ودرخوراعمیت می‌باشد

ازتألیفات اویکی کتاب **مآخذ اشعارعربی کلیله ودمنه بهرامشاهی** است که قسمتی ازآن بطور مرتب درم**جله یغما** بچاپ رسیده است ،

دیگری **مآخذ اشعارعربی مرزبان نامه** است .

همچنین کتاب **«کشف الحقایق» شیخ عزیز نسفی** عارف قرن هفتم را تصحیح وتحشیه نموده که اکنون درزیرچاپ است .

ونیز تحشیه کتاب **«نهج المسترشدین» علامه حلی** قدس سره وترجمه **ظهر الاسلام احمد امین** رابایدً نام برد.



علامهٔ حائری

یکی‌ازدانشمندان بنام وعلماء بزرك‌عالم‌اسلام درعصرحاضر **آیت‌الله آقا شیخ‌محمد صالح حائری مازندرانی** است، نامبرده در حدود سی‌سال است‌که در سمنان اقامت‌دارد با توجه به سی‌سال اقامت مستمرمشارالیه درشهر**سمنان** وداشتن دوفرزند اززن سمنانی‌خود وآمیزش با عموم‌مردم، علاقه مفرطایشان رابه‌این شهرمیرساند وازاین نظرایشان راسمنانی باید دانست.

آقای شیخ محمد صالح حائری فرزند آیت الله **آقا شیخ فضل‌الله مجتهد مازندرانی** میباشد، تولد ایشان‌درسال **۱۲۹۷** هجری قمری درکربلا اتفاق افتاده است علامه حائری مقدمات‌را درطفولیت ازمحضرآخوند **ملاعباس‌اخفش وآخوند ملاعلی سیبویه** فراگرفت وبرای تکمیل تحصیلات عازم نجف اشرف‌گردید ودر **۱۸** سالگی‌بتألیف رساله‌هائی موفق‌گردید وبتصدیق علمای وقت بدرجه اجتهاد رسید،مع‌الوصف ادامه وتکمیل تحصیلات وی تاسال **۱۳۲۴** هجری قمری درآنجا بطول انجامید وپس‌از این‌تاریخ به**بابل وآمل** رفت ودراواسط سلطنت **رضا شاه** **بسمنان‌آمد** ودر این شهراقامت نمود و تا کنون نیزدراین شهراقامت دارد، محضرشریف ایشان همواره فیض بخش خاص وعام میباشد علاوه برانجام نمازجماعت در**مسجد جامع‌سمنان‌که** بطورمستمر دراین‌مدت ادامه‌داشته و حتی یك نوبت تـرك نشده است صبحهااغلب‌حوزه‌درسی‌دارندواکثرطلاب‌علوم دینی ازخارج و داخل در حوزه درس ایشان حاضر شده و استفاده و استفاضه می‌نمایند.

حضرت‌آیت‌الله علامه مدام درحال تألیف وتصنیف‌کتابهای متعدد در علوم عدیده‌فقه و اصول ومنطق ومعانی وفلسفه وحکمت می‌باشد، تعداد تألیفات وتصنیفات ایشان‌که اکثرآنها بزیورطبع‌آراسته شده بالغ برسیصد جلد خواهد شد، قراربود تعداد واسامی تألیفاتشان‌تهیه وجهت‌درج‌دراین‌تألیف‌برای نگارنده‌ارسال شود،متأسفانه‌تاموقع‌چاپ‌این کتاب‌واصل‌نگردید تانسبت‌بچاپ آن اقدام گردد،مقام علمی‌وفضیلت‌آقای‌علامه‌مستغنی‌ازهرگونه تعریف وتوصیف است، تبحرایشان‌درفقه وحدیث وادبیات عرب وایران‌بویژه تسلط‌کامل معظم‌له درزبان‌عربی زبان‌زد خاص وعام می‌باشد، با اینکه درحدود ۸۷ سال ازعمرایشان میگذرد مع‌الوصف با جدیت وشوقی هرچه تمامتردر راه نشرعلم وتقریروتحریر میکوشد. اوقات فراغت خودرا

نیز با سرودن اشعار و قصائد فارسی وعربی‌می‌گذراند، ودوجلد دیوان اشعار فارسی ایشان بنام **دیوان الادب** بچاپ رسیده است،یکی‌ازتألیفات مهم ودرخوراهمیت‌آقای علامه‌کتاب **حکمت بوعلی‌سیناست** که درچهارمجلد بچاپ رسیده است .

با وجود ضعف وپیری بیانی بسیارقراء و شیوا دارند بطوریکه هنگام صحبت شنونده رابرسرشوق‌میاوردند ومطالبرا نیز بسیارساده وروان‌بیان می‌کنند، منزل مسکونی ایشان در سمنان پائین تکیه پهنه ودرجوار مقبره امامزاده یحیی واقع‌است،آقای علامه به‌نگارنده‌لطف ومحبت خاصی‌دارند، راهنمائیها وهمچنین درك فیض ازمحضرایشان درمدت اقامت درسمنان برای این‌جانب فوق‌العاده مغتنم وگرانبها بود،

درپایان چندبیت از اشعار مستزاد ایشان‌برای حسن‌ختام دراینجا درج میشود :

مدیحه علویه مستزاد

گرد، گر از دامنه کوی تو است — توتیا است
درد اگر از شکن موی تو است — مومیا است
هرکه بجز روی تواش آرزوست — نیست دوست
هست مرآن راکه دلش سوی تواست — هرچه خواست
خاك درت را نفروشم بـه سر — یا بزر
کانچه بر او پای فلك پوی تواست — کیمیا است
چرخ اگرگرد جهان هرچه بـود — مشك سود
وآنهمه را گفت‌که چون بوی‌تواست — ازتوکاست
هرکه چنین گفت زبان خـدای — ای همای
در دوسری لعل سخنگوی تـو است — گفت راست
گردش چشم توبدین نـه سپهر — داده مهر
نه‌کره در یك خم ابروی تو است — حق‌گواست
هستی جانرا که برای تو زیست — نیست نیست
جنبش از جنبش بازوی تواست — هرکجاست
آنچه من آموختم اندر جهان — زین وزان
نقطهٔ خال لب دلجوی تـو است — دلگشا است
قبله چوگم‌گشت چه سود از جدی — یازفی
کعبه ما طاق دو ابروی تو است — بی‌ریا است
کار بد و خوب و عیار سرشت — زیب وزشت
سنجشش از سنگ ترازوی تواست — عدل وراست
مزکت و میخانه و بت یا کنشت — یا بهشت

جمله اگر بسته گیسوی تو است — پادشا است
صبحدم آندم که برآرد نفس — با هوس
گر نفسش بی‌دم یا هوی تواست — بد هواست
هرکه دم از ناو ونئی برکشید — شادوشید
درسرش ارشور وهیاهوی تواست — دلرباست
باد صبا امشبه جان را سزد — خوش وزد
خود مگر ازکوی چومینوی توست — کاشناست
چین دو زلفت شده بر دشت چین — نافه چین
مشك خطاگرز جزآهوی تو است — برخطاست
خاك درت دُر تر آرد برون — درفرون
وین همه اختر زدر کوی تو است — رهنماست
برملکوت اررود از بام تو — نام تو
هرملکی خیره زنیروی تو است — جبهه ساست
آری اگر درد، تو درمان تـوئی — جان توئی
دادن و بستادن جان خوی تواست — بس بجاست



دیگر علما ودانشمندان نامی قومس بشرح زیرند :

کاتب شهیر محمدبن علی‌الزیدری ـ طاهر فریومدی‌مؤلف هفت‌اقلیم ـ میرزا عبدالرفیع آل‌حاجیلار از تدوین کنندگان نامه دانشوران وفرهنك ناصری‌ـ **حاج سید عباس ابرسجی** که درعلم فلسفه وحکمت دست‌داشت ودرسال **۱۳۴۷** قمری‌در مشهد فوت نمود. **حاج سید محمود شاهرودی ـ مرحوم حاج‌میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی ـ مرحوم شیخ العلماء سمنانی ـ میرزا مسیح سمنانی ـ ملا عباسعلی ارسطو ـ مرحوم حاج آقا عبدالعلی الهی ـ شیخ علی محمد آزاد ـ شیخ عباسعلی مظفری ابرسجی ـ حاج شیخ آقا بزرك اشرفی و حاج شیخ عبدالله مهدوی ـ مرحوم‌آقاشیخ هادی شریفی سمنانی‌ـ مرحوم ملاآقامحمد تشرفی**

ازنویسندگان‌ومحققان‌معاصر آقایان**اقبال‌یغمائی ورضاپیوندی** رانیز بایدنام‌برد.



محمد علی شفیعی

آقای محمد علی شفیعی فرزند**احمد** ازنویسندگان وکاوشگران پرشور و فعال فرهنگی شاهرود است .

وی تحصیلات ابتدائی را در**شاهرود** و **سبزوار** و **مشهد** بپایان‌آورده وتحصیلات متوسطه را در **دارالمعلمین** تهران فرا گرفته و سپس در فرهنگ شاهرود وارد خدمت شده است .

مدت پانزده سال در دبیرستان دخترانه هفده دی شاهرود بتدریس ریاضیات (جبر و هندسه) اشتغال‌داشته واکنون مدت دهسال‌است‌که ریاست**کتابخانه**فرهنگ شاهرود رابرعهده دارد .

آقای شفیعی علاوه برفعالیتهای مستمر برای افزودن تعدادکتابهای کتابخانه‌فرهنگ که طبق نوشته خود وی:

(ناگفته نماند روزی‌که مأمور تشکیل کتابخانه‌فرهنك شاهرود شدم‌کتابخانه مذکور حتی يك جلدکتاب نداشت ودر بدو امر با دویست جلدکتاب امانتی‌کار را شروع‌کردم . اکنون‌کتابخانه درحدود سه‌هزار جلدکتاب ذیقیمت دارد) .

به تحقیق در آثار تاریخی شاهرود و حوالی آن پرداخته و جزوه‌هائی نیزمنتشر کرده است .

فعالیت وپشتکار ایشان دراین راه‌بسرحد نهائی‌عشق وعلاقه است ، همکاری وتشریك مساعی بی‌دریغی‌که درمورد عکس برداری‌ازآثار تاریخی **بسطام** و **قلعه نوخرقان** جهت این‌کتاب معمول داشتند برای نگارنده بی‌نهایت مغتنم وقابل توجه بود .

آثار قلمی نامبرده بشرح زیراست:

تاریخچه فرهنگ شاهرود ضمیمه سالنامه ۳۵- ۱۳۳۶ فرهنك شاهرود.

تحقیقی دراحوال واشعارحافظ شیرازی

- ابنیه تاریخی بسطام وقلعه نوخرقان .

- ابن یمین وابنیه تاریخی فرومد .

فصل بیست وسوم

وزراء ومشاهیر قومس

ابوعلی دامغانی

ابوعلی دامغانی از وزراء سلسله **سامانیان** است، که بعداز **عبدالله عزیر** منصب وزارت **منصوربن‌عبدالملک‌بن نوح سامانی** برعهده‌اومحول شد، **خوندمیر** دردستور **الوزراء** درباره وزارت **ابوعلی دامغانی** مینویسد :

ابوعلی دامغانی دروقتیکه **عبدالله عزیر** ازعزوزارت دورافتاده بود. **بخوارزم** رفته، منزلتوزارت را تکفل نمود و چون هرج و مرج باحـوال مملکت **امیرنوح** راه یافته ، بغراخان وجمعی دیگراز معاندان برممالك سامانیان استیلا داشتند کاری از پیش نتوانست برد وبزودی ازآن شغل معزول گشت .

درجزوه‌جغرافیای‌تاریخی‌دامغان درباره‌این وزیرچنین نگارش رفته‌است. البته دراین رساله بجای ابوعلی‌دامغانی (علی‌دامغانی) ذکرشده است :

ابوعلی سیمجور وقتیکه برتاش غلبه یافت و جرجان راگرفت **عبدالله عزیز** وزیرش، ویرا تشویق وترغیب میکرد که‌کارتاش را یکسره‌کند اما سیمجور از تعقیب دشمن هراس داشت ومیترسیدکه باوولشکریانش چشم زخمی برسد و چون عبدالله وزیربر اینکار اصرارداشت اورا معزول کرد ودرسنه **۳۷۷** هجری وزارت به **علی دامغانی** سپرد .

این‌وزیر باصلاح کارها همت‌گماشت اما باهمه فراست وذکاوتی‌که‌داشت چون قدرت و قوت وزراءکم شده‌بود وامورلشکری صورت خوبی‌نداشت موفقیت نیافت ناچار ازکاربرکنار شد ووزارت بابونصرزید واگذارگردید، اوهم‌کاری ازپیش نبرد ودوباره وزارت بـه **علی دامغانی** رسید .

بعد از **ابوعلی دامغانی** منصب وزارت به **ابوعلی‌محمدبن محمد بلعمی** مترجم **تاریخ طبری (تاریخ بلعمی)** رسید .

قاضی‌القضاة علی دامغانی

دامغانی(اخ)علی قاضی‌القضاة بعهد **قائم خلیفه عباسی** میزیسته . وی درفتنه **ارسلان بساسیری** درحرم خلیفه همراه **وزیرابومسلم** و خود خلیفه و رئیس‌الرءسا ابن شروان و غیر هم گرفتار و برشتر نشانیده و گـرد بغداد برسوائی گردانیده و سپس کشته شده است . (تاریخ گزیده چاپ اروپا صفحه۳۵۷)

قاضی محمد دامغانی

قاضی محمدبن علی‌الدامغانی از دست پروردگان **خواجه ابونصر کندری** وزیرمعروف **طغرل شاه سلجوقی** است، **سیف‌الدین‌حاجی‌بن نظام عقیلی** درکتاب **آثارالوزراء** مینویسد :

سلطان **طغرل بیك‌بن‌میکائیل‌بن‌سلجوقی** بتدبیر **خواجه‌عمیدالملك ابونصر کندری** بغداد راگرفت ودرتصرف خود درآورد ودخترخلیفه **القائم بامرالله** را جهت سلطان خواستگاری کرد، خلیفه امتناع نمود وزیرعبدالملك دست خلیفه راازتصرفات اموال دربست، تابتنگ‌آمد وبوصلت رضا داد **قاضی محمدبن علی‌الدامغانی** را تربیت فرمود تاخلیفه، سلطان قضای بغداد رابدودادند ودر تواریخ مرقوم است که قاضی را درتمام عمردر همه روی زمین یك‌دینار بدست تملیك نبود ودراز گوشی نداشت که برنشیند ازکارقضا چندان نعمت حاصل کرد که دویست هزار کرّ (خروار) غله اززراعت اوحاصل میشد وسالهای بسیار قضای بغداد بنسل اوبماند .

ملك جلال‌الدین مخلص سمنانی

ازوزراء سلسله ایلخانان مغول است، بطوریکه دردستورالوزراء **خوند میر** آمده جدش **امیرضیاءالدین** ملازمت سلطان **محمد خوارزمشاه** را برعهده داشت و در آن اوان‌که **ارغون خان** درخراسان بامر ایالت اشتغال داشت **ملك جلال‌الدیـن مخلص سمنانی** بدرگاه او راه یافت و بعد از شهادت **خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی** درسال ۶۸۳هجری قمری منصب وزارت بوی تفویض گردید، ومدت‌پنجسال در امر وزارت باقی بود تا اینکه در اثر عداوت **امیرطوغان** که یکی از امراء باقدرت ارغون بود بقتل رسید .

قاضی رکن‌الدین صاین سمنانی

قاضی رکن‌الدین صاین سمنانی دائی **شیخ علاءالدوله سمنانی** است‌که از مقربان **ارغون** بود،وبنام قاضی مخصوص دردستگاه ارغون خان میزیست .
وی تازمان‌غازان‌خان حیات داشته ودرسال۷۰۰هجری درجریان اختلاف‌با بزرگان وقت بدستور غـازان بقتل رسیده است .

رکن‌الدین صاین سمنانی

رکن‌الدین صاین سمنانی ازقاضی زادگان **سمنان** بود درعهد **طغا تیمورخان** تقربی زیاده‌ازحد یافت ومنصب پیش‌نمازی خان بدومتعلق گردید.

وی‌آموزگارطغا تیمورخان نیز بود وخواندن‌ونوشتن را باومیآموخت.

حکایت کنندکه‌شخصی از**مولانا رکن‌الدین صاین**پرسیدکه خان چیزی یادمیگیرد یا خیر؟ رکن‌الدین میگوید آپارخان (که در آن زمان فوت شده بود) را چیزی آموختن سهل‌تراست تاطغاتیمورخان رابرحسب اتفاق خان درپشت پرده صحبت رکن‌الدین صاین راشنید و دستور داداورا مقیدومحبوس سازند

رکن‌الدین صاین این رباعی‌را درزندان سرود :

درحضرت شاه چون قوی‌شد رایم   گفتم که رکاب را ز زر فرمایم

آهن چوشنید این حکایت از من   در تاب شد و حلقه بزد برپایم

وبرای خان فرستاد وخان با خواندن رباعی فوق دستور آزادی او را صادر نمود.

پهلوان حسن دامغانی

همانطوریکه درفصول تاریخی این‌تألیف در صفحات قبل (**نهضت سربداران**) بیان گردید، **پهلوان حسن‌دامغانی** یکی‌ازسرداران وفرمانروایان نهضت‌سربدار است، وی‌در سنه ۷۶۲هجری بعد ازقتل **لطف‌الله‌بن مسعود باشتینی** بحکومت رسید وتا سال۷۶۶ هجری حکومت دولت سربداران رابرعهده داشت.

پهلوان حسن دامغانی در سال **۷۶۶** هجری بقصدجنگ‌با **امیر ولی** به‌استرآباد حرکت‌کرد، در غیاب وی **خواجه علی مؤید** از موقعیت استفاده کرد وسبزواربایتخت دولت سربداران راتسخیر نمود،چون این‌خبر به سپاهیان پهلوان حسن دامغانی‌که همراه او بودند رسیدآنان ازترس اسارت زن وفرزندان خودکه درسبزوار بسرمیبردند سر**پهلوان حسن دامغانی** رابریدند ونزد **خواجه علی مؤید** بردند.

برای اطلاع بیشتر از جریان فوق الذکر **به نهضت سربداران** در این تألیف مراجعه شود.

خواجه یونس سمنانی

خواجه یونس سمنانی وزیر **پهلوان حسن دامغانی** فرمانروای دولت سربداران بود.

وی درسال **۷۶۶** هجری در حین تصرف سبزوار توسط **خواجه علی مؤید** کشته شده است.

خواجه یحیی سمنانی

خواجه یحیی سمنانی وزیر **امیر تیمور گورگان** بود و تاآخر عمر درامر وزارت امیر تیمور باقی ماند و بعد از وی فرزندش **خواجه عماد الدین مسعود** سمنانی بوزارت برگزیده شد.

خواجه عماد الدین مسعود سمنانی

خواجه عماد الدین مسعودبن یحیی سمنانی بعد از فوت پدر وزارت **امیر تیمور گورکان** را عهده‌دار گردید.

بطوریکه در تاریخ مسطور است، امیر تیمور هیچیك از اصحاب دیوان را باندازهٔوی دوست نداشت، واورا بعنوان وزیر ومحرم خود انتخاب‌کرده بود وفرزند خطاب می‌کرد.

خواجه مسعود در ضمن محاصره بغداداز طرف امیر تیمور، تیر خورد و جهان‌را وداع گفت.

خواجه شرف‌الدین علی سمنانی

خواجه شرف الدین علی‌سمنانی‌نیز ازوزراء **امیرتیمورگورکان** بوده‌که در سال ۸۰۴ هجری منصب وزارت یافته‌است.

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی در زمان **امیر تیمور گورکانی** متصدی اموردیوانی‌وشغلهای مهم‌درباربود، ودرهمین‌زمان‌شهر**یزد** راآبادنمود و آنرا **دارالعباده** نامید.

بعد از فوت امیرتیمور خواجه **غیاث‌الدین** بملازمت **شاهرخ شاه** شتافت‌ودرسال **۸۱۰** هجری‌منصب وزارت یافت، این‌وزیرمردم‌دار درزمان‌وزارت خود بزیر دستان نهایت محبت را مبذول‌میداشت،ولی‌به امراء وارکان دولت توجهی‌نمینمود، بهمین علت براثرسعایت امراء دولت بعدازیکسال از وزارت معزول گردید وبا شکنجه وعقوبت بقتل رسید.

بعدازوی‌منصب وزارت به‌سید **فخرالدین‌محمد** رسید.

خواجه مسعود دامغانی

خواجه مسعود دامغانی وزیر **ملك اشرف بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان** برادر **شیخ حسن‌کوچك** بوده است، **در دستورالوزراء خوندمیر** درباره **خواجه مسعود دامغانی** چنین نگارش رفته‌است:

بعداز عزل **خواجه‌عبدالحی** وزیر ملك اشرف شد، او داماد خواجهٔ مشاراليه بود

وخطی خوب وانشاء مرغوب داشت وچون اندکزمانی بدان شغل خطیر پرداخت ملکاشرف در اوایل محرم سنه**۷۵۱** هجریاورا گرفته درقلعه روئین دژ مقید ساخت. **خواجهمسعود دامغانی** در سال**۷۵۱** در زندان درگذشت.

ابو محمد دامغانی

ابومحمدبن عیسیدامغانی از منشیان بنام و مقربان **ابی منصور محمدبن عبدالرزاق** بود ومدت پنجاه سال بدین‌کار اشتغال داشت.

وی درخوش‌خطی وبلاغت وانشاء وتدبیرچندان معروف ومشهوربود که بدومثل‌می‌زدند **ابومحمد**بزبان فارسی وعربی‌شعرمیگفته وصحبت‌علما وشعرا راغنیمت میشمرده‌است.

شمس دامغانی

شمس دامغانی از حکام معروفی است‌کەدرکشور هندوستان دارای شهرت و اعتبار خاص بوده ، بطوریکه نوشته‌اند نامبرده پس از تحصیل علوم در **دامغان بهندوستان** مسافرت‌کرد ودر دربار **فیروزشاه** پادشاه هند، بار یافت وبمرور اعتباری‌کسب‌کردومنصبی یافت، وی بسلطان‌گفت حاکم‌کجرات مالیات آنجا را درست تسلیم خزانه نمیکند چنانچه سلطان وی‌را بدان شغل منصوب دارد دوبرابر معمول بسلطان خراج خواهد پرداخت فیروز شاه شمس رابحکومت **گجرات** فرستاد اما بزرگان در نهان بااو مخالفت‌کردندونگذاشتند موفق شود، شمس چون حال رابدین‌منوال دید یاغی‌شدوبرای خود دستگاه امارتی‌ترتیب‌داد لیکن اهالی **گجرات** باشاره فیروزشاه بەاوحمله‌کردند ودرسال **۷۷۹** هجری ویرا کشتند و سرش را بدرگاه پادشاه فرستادند .

خواجه شمس‌الدین علی بالیچه سمنانی

خواجه شمس‌الدین علی بالیچه ازوزراء **شاهرخ شاه تیموری**است، وی‌در سال ۸٤٥هجری بعدازعزل **امیرشقاقی** فرمان وزارت یافت وتاپایان عمر**شاهرخ** (۸٥۰ هجری) برمسند وزارت باقی‌بود ،گویند چون شاهرخ فوت نمود **خواجه شمس‌الدین** بموطن اصلی‌خود **سمنان** بازگشت ودرآنجا جهان رابدرودگفت .

ازبناهای درخور ذکر**خواجه شمس‌الدین علی‌بالیچه** درسمنان **ایوان مسجد جامع** است‌که بهزینه شخصی وی بناگردیده وتاکنون باقی وپابرجاست .

خواجه وجیه‌الدین محمود سمنانی

خواجه وجیه‌الدین محمودبن اسماعیل سمنانی برادر**خواجه شمس‌الدین علی بالیچه**است، وی مدتها وزیر **میرزا بایسنغر ومیرزا علاءالدوله** بود چون **میرزا ابوالقاسم بابر** بسلطنت رسید **خواجه وجیه‌الدین** راموردمحبت قرارداد واورا بامارت

دیوان اعلی منصوب داشت، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر پسرش **میرزا شاه محمود** نیز بنا بوصیت پدر اداره امور کشوررا بعهده اومحول کرد، ولی وقتیکه شاه محمود از ترس حمله **میرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله** روبسفر نهاد، خواجه وجیه‌الدین نیز بمیرزاابراهیم پیوست، ازقضا دستگیر گردید و بعدازشکنجه بسیار بقتل رسید .

خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی

یکی از وزراءمعروف دوره **تیموریان** که اهمیت وشهرتوی بسرحدنهائی است **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** می‌باشد، که مرتبه و مقامی بس رفیع در نزد پادشاهان تیموری داشته است، **غیاث‌الدین خوندمیر** درکتاب **دستورالوزراء** درشرح‌احوالمبسوط وی ازمردم داری ورعیت‌نوازی وسعی‌ومجاهدت درآبادانی که‌توسط وی‌انجام‌شده‌زیاد تمجید وتعریف کرده، **قطب‌الدین طاوس سمنانی** وزیر **میرزاابولقاسم بابر** بود ودرزمان‌وزارت میرزا ابوالقاسم بابر را بزادگاه خود سمنان دعوت نموده و از وی پذیرائی شایانی بعمل‌آورد، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر **سلطان سعید میرزا** ایالت **خراسان** را تسخیر نمود وی نیزمانند میرزا ابوالقاسم منصب وزارت خود را به **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** تفویض کرد، ولی بعدازچندی دراثرسعایت‌دشمنان معزول گردید درهمان‌اوان‌سلطان ازغرض ورزی دشمنان وی‌آگاه شد ودوباره مسند وزارت‌بوی‌تفویض‌نمود بطوریکه نوشته‌اند بعدازآنکه **سلطان سعید** درقراباغ بحکم **امیرحسن‌بیك ترکمان** کشته شد قطب‌الـدین طاوس سمنانی وزارت امیرحسن بیك راقبول نکرد وروانه خراسان گردید ودرآنجا وزارت **سلطان حسین میرزا** رابعهده‌گرفت ودرسال ۸۷٤ هجری کـه **میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن بایسنغر** بمدد امیرحسن بیك بهادر خطه خراسان راتسخیرنمود منصب وزارت به قطب‌الدین تفویض شد وی از قبول منصب وزارت خودداری‌کرد و بامر زراعت پرداخت و بعد ازچندی ازترس **خواجه مجدالدین محمد** بعراق وآذربایجان رفت ودرآنجا بعزت واحترام بزندگانی شرافتمندانه خودادامه دادتا سال ۹۰۰ هجـری درسن۷۲ وفات یافت .

خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی

خواجه نظام‌الدین بختیارسمنانی در زمان **سلطان سعید** ، ضابط ولایت باد غیس بود ودرایام دولت **سلطان حسن میرزا** بوزارت رسید، ولی چون در جمع آوری مالیات‌طبق‌تعهدی که سپرده‌بود ازعهده‌برنیامد، ازوزارت‌معزول‌وزندانی گردیدوپس ازمدتی درزندان دارفانی رابدرود گفت .

اسماعیل دامغانی

اسماعیل دامغانی ازسرداران معروف زمان **فتحعلی شاه قاجار**است، وی طبق دستورفتحعلی شاه درربیع‌الاول سال **۱۲۲۹** هجری باتفاق دو برادر خود بنام **ذوالفقار خان ومطلب‌خان** باپنجهزارسپاهی بدفع یاغیان **خراسان**پرداخت ودرجنگ مذکورپیروزی بزرگی نصیب وی شد، **فتحعلیشاه** به جبران رشادت و از خودگذشتی وی بیست وپنجمین دخترخود **مولودسلطان خانم** رابزوجیت پسراو **رضا قلی‌خان** درآورد .

ذوالفقارخان سمنانی

ذوالفقارخان سمنانیازسرداران معروف زمان **فتحعلیشاه قاجار**است، نامبرده باتفاق برادرخود **اسماعیل خان** دردستگاه **فتحعلی‌شاه** واردخدمت شد و با رشادت واز خودگذشتگی که این‌دوبرادر درسرکوبی یاغیان‌آن زمان نمودند، توجه‌فتحعلی‌شاه قاجاررا بخودجلب کردند، بهمین‌علت بودکه بعد ازمدتی فرمان حکومت سمنان بنام **ذوالفقارخان** صادر شد، بطوریکه نوشته‌اند **ذوالفقارخان**مردی جبار وتند خو وبد دهن بـود و **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** شاعرمعروف نیزمدتی منشی این‌سردار بوده است .

ازتاریخ تولد ومرگ **ذوالفقارخان** اطلاع صحیحی دردست نیست ولی قدر مسلم اینکه نامبرده‌قبل ازسال **۱۲۳۰** هجری (تاریخ بنای مسجد شاه سمنان) فوت نموده‌است .





میرزا اسدالله خان وزیر سمنانی

میرزا اسدالله‌خان، معروف به **وزیر** درخانواده‌محترمی در سمنان‌متولدشده، وی‌در کودکی تحت سرپرستی عموی خودکه شخص‌ثروتمند وبا نفوذی بود قرار داشت، درسنین جوانی بعلت تحقیرعموی خودپای پیاده ازسمنان‌به طهران آمد وبرای‌امرارمعاش درجستجوی کاربرآمد، چون‌خط بسیارزیبائی داشت بهمین علت‌به دربار **ناصرالدین شاه قاجار** راه یافت وبعداز مدتی جزء ملتزمین **شاهزاده نیرالدوله** والی خراسان درآمد و بعنوان منشی شاهزاده برگزیده شد وبهمراه **نیرالدوله** بخراسان رفت.

این‌جوان‌فعال دراندك‌مدتی مدارج ترقی‌را طی‌کردتااینکه عنوان وزارت **نیرالدوله** بوی‌تفویض شد، ازتاریخ تولد ومرگ وی اطلاع صحیحی دردست نیست

ازمرحوم **میرزا اسدالله‌خان وزیر** هفت پسر وچهار دختربجای مانده‌که مشهور آنان **مرحوم نایب‌الصدر سمنانی** و **مرحوم میرزا فتح‌الله خان صفاءالملك** (پدر آقای دکتر جواد صفائی)میباشند،دوبرادرفوق‌الذکر درسلك **فقرای نعمت اللهی صفی‌علیشاهی** بوده و هردونفر بمقام ارشاد ودستگیری رسیده‌اند، نامبردگان در حسن خلق و ادب بسیارمعروف و همواره مورد احترام‌آشنایان ومریدان خودبوده‌اند.

عمیدالممالك سمنانی

میرزا محمد خان نصیری ملقب به **عمیدالممالك** فرزند **مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مستوفی سمنانی** در سال **۱۲۸۰** هجری قمری در سمنان متولد شده. وی‌تحصیلات خود را مطابق معمول آن زمان در مکتبهای قدیمه ودر نزد اساتید فن آموخت.

پدروی مرحوم **میرزا محمد حسین مستوفی** در زمان حیات خود دفاتر استیفاء رابه‌کوچکترین فرزند خود **میرزا محمد** که جوان فعال وبا استعدادی بودتفویض نمود و بهمین علت بعد ازمرك پدررسماً بعنوان مستوفی سمنان برگزیده‌شدوبنام میرزا محمدمستوفی معروف گردید، وچندی‌بعددراثر ابرازلیاقت درشغل خودازطرف **مظفرالدین شاه‌قاجار** به **عمیدالممالك** ملقب‌شد.



ردیف نشسته روی صندلی از راست بچپ
۱ - میرزا عنایت‌اله پدر آقای عنایتی ۲ - مرحوم‌آقا میرزا محمدحسین‌نجفی ۳ - آقای متولی باشی ۴ - شناخته نشد ۵ - مرحوم عمیدالممالك ٦ - منشی باشی
ردیف نشسته از راست بچپ نفرچهارم‌ذوالفقاری - نفر ششم مرحوم مجدالاشراف- نفر هنتم میرزا هادی طلوعی پدرآقای حسین طلوعی سمنانی

پس از برقراری رژیم مشروطه چون سیستم مالیاتی در ایران تغییر کرد، مرحوم عمیدالممالك نیز نام استیفاء خانه سمنان را به اداره مالیه تغییر داده و اولین اداره مالیه سمنان ودامغان را تشکیل داد و خود پیشکاری دارائی ایالت قومس را برعهده گرفت و چندین سال بدین سمت باقی بود .

وقتیکه **شاهزاده نصرت‌الله خان امیراعظم** بحکومت ایالت قومس (سمنان ، دامغان، شاهرود، بسطام) منصوب‌شد. مرحوم**عمیدالممالك**رابعنوان نایب‌الحکومه برگزید. ولی‌بعداً دراثر اختلاف با **امیراعظم** واظهار نارضایتی ازاعمال ورفتارحاکم‌مذکور اجباراً به تهران عزیمت نمود .

بعد ازکشته شدن **امیراعظم** بدست **شجاع نظام** برادر **شجاع لشگر** (شهریور ۱۲۹۵ شمسی) مجدداً مرحوم عمیدالممالك بریاست ممیزی **سمنان و دامغان و شاهرود وبسطام واستر آباد** منصوب گردید .

پس‌از اتمام‌کارممیزی وانحلال‌ادارات ممیزی بعلت‌سوابق دوستی وآشنائی‌بامرحوم **قوام‌السلطنه** که درآن موقع والی خراسان‌بود، درسال **۱۳۳۵** قمری بحکومت **قوچان** برگزیده شد وسپس بحکومت مشهد ومعاونت ایالت خراسان انتخاب گردید .

بعدازکودتای **۱۲۹۹** شمسی‌چون مورد اعتمادکامل مردم سمنان بود، به نمایندگی دوره‌چهارم‌قانونگزاری ازسمنان‌ودامغان‌انتخاب‌شد وپس‌ازپایان دوره‌چهارم مجلس‌بحکومت **تربت حیدریه** منصوب گردید .

مرحوم عمیدالممالك در شوال سال **۱۳۴۵** هجری قمری در حین مسافرت از تربت به مشهد به مرض قولنج ومعده دچاروپس‌از دو روز دارفانی رابدرودگفت و درشهر مشهد در**مقبره عادلشاه** مدفون گردید .

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز یکی‌ازجمعیتهای نمونه وبسیارمفیدی است که سالها پیش‌درتهران تشکیل گردیده وباگذشت زمان وفرازونشیب‌های اجتماعی وسیاسی کشورچون ازهرگونه اغراض ونظرات شخصی وسیاسی برکنار بوده ونظری جزخدمت به هموطنان و هم شهریان نداشته وندارد، از حوادث زمان درامان مانده و موجودیت خود را تا کنون حفظ نموده است.

تاریخچه جمعیت مذکورازسال **۱۳۲۱** شمسی شروع میشود، ولی این‌تاریخ‌را نبایستی تاریخ تشکیل جمعیت بی‌غرض فعلی‌دانست زیرا تاریخ تشکیل این‌جمعیت از زمانی شروع میشود که دوجمعیت متفاوت سمنانیان که یکی‌با مساعی اولیه آقایان **دکترسید رضی خان صحت طباطبائی وحاج‌یوسفعلی‌شهمیرزادی** و دیگری بهمت **مرحوم سید مظفر صدرسمنانی** درتهران تشکیل شده بود،درهم ادغام گردید و از نظرات سیاسی بطورکلی برکناری‌جست. پس در حقیقت تاریخ تشکیل جمعیت سمنانیان مقیم مرکز را همان تاریخ ادغام دو جمعیت فوق‌الذکریعنی فروردین ماه **۱۳۲۳** شمسی بایستی‌ثبت ومحسوب داشت.

بطورکلی ازبدوتشکیل جمعیت تاکنون قدمهای مفید وهمه جانبه‌ای از طرف جمعیت مذکور درراه بهبود وضع عمومی بخصوص بسط فرهنگ درزادگاه اعضاء جمعیت یعنی سمنان برداشته شده‌که ذکرهمه‌آنها موجب‌اطاله کلام‌خواهد شد البته اقدامات وفعالیتهای‌جمعیت‌از بدو تأسیس تاکنون درنشریه‌ای‌که‌بمناسبت بیست‌وپنجمین سال تأسیس‌جمعیت (یکربع قرن) درفروردین ماه **۱۳۴۸** شمسی‌طبع ونشرخواهد، شد، درج‌میگردد.

ولی‌جای‌آن داردکه مهمترین اقدام این‌جمعیت‌که همانا تأسیس و افتتاح **کتابخانه عمومی** سمنان باشد در اینجا بازگوشود.

نگارنده در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ شمسی‌که مشغول تهیه مطالب و تألیف **تاریخ سمنان**بودم به‌یکی‌از نقیصه بزرگ فرهنگی سمنان که همانا نداشتن کتابخانه عمومی درآن شهرستان‌باشد پی‌بردم‌ومراتب را در همان‌تاریخ در ذیل صفحه ۱۶۶ تاریخ سمنان به اداره کل فرهنگ سمنان واعضاء انجمن شهر وافراد متمکن سمنان گوشزدنموده و در این مورد تقاضای بذل‌کمک‌نمودم،خوشبختانه هشدار نگارنده‌دراین‌مورد زود به نتیجه رسید بطوریکه بعد ازطبع ونشرکتاب مذکور درسال۱۳۴۱شمسی اقداماتی درموردرفع این‌نقیصه فرهنگی بعمل‌آمد واداره‌کل فرهنگ سمنان با نوشتن نامه‌های متعدد به‌کلیه مقامات مسئول فرهنگی مملکت وعلاقمندان به‌بسط‌فرهنگ، اولین‌قدم‌را درراه تأسیس کتابخانه‌عمومی سمنان‌برداشت.

ضمناً ازطرف اداره‌کل فرهنگ سمنان نامه‌ای بعنوان جمعیت سمنانیان مقیم مرکز نوشته شده ودرمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه‌عمومی‌ازاعضاء جمعیت مذکوراستمدادشده بود.

نامه مذکوردرمهرماه **۱۳۴۱**شمسی‌که نگارنده نیزتازه به تهران منتقل شده‌و افتخار عضویت جمعیت را پیداکرده بودم، در جلسه‌ای‌توسط **آقای‌عباسعلی حقیقت مدیر کل مالی وزارت دادگستری** که یکی‌از اعضاء فاضل و علاقمند و پرشور جمعیت می‌باشند

قرائت شد واعضاء جمعیت همگی ازاین کار استقبال نموده وآمادگی خود را دراین راه اعلام داشتند، وبا لنتیجه اقدامات مؤثرومفیدی درمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان از طرف جمعیت بعمل آمد ونسبت به تهیه قفسه‌های مورد لزوم وهمچنین تأمین کتاب اقدام شد . مقدمات تعیین محل مناسب برای کتابخانه واقدامات دیگر نیز از طریق اداره کل فرهنگ سمنان بعمل آمد ودراثرمساعی پی گیر **آقای محمد رئیسی** رئیس اداره کل فرهنگ سمنان وهمکاری وعلاقمندی مردم فرهنگ دوست سمنان کتابخانه مذکور درسال **۱۳۴۳** شمسی آماده افتتاح و استفاده گردید .

تا اینکه در آبان ماه **۱۳۴۳** شمسی از طرف اداره کل فرهنگ سمنان از همه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز دعوت شد که در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان شرکت جویند .

درنتیجه کلیه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز در تاریخ **ششم آذرماه ۱۳۴۳ شمسی** بسمنان عزیمت کردند، ودرمراسم افتتاح کتابخانه که با حضور **آقای شاکرین** معاون وزارت فرهنگ و **آقای دکتر آریان پور** استاد دانشسرای عالی و **آقای نصرت‌الله اکبر** فرماندار کل سمنان ورؤسای ادارات ومحترمین شهرسمنان برگذارشده بود شرکت نمودند .

درمراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان درروز ششم آذرماه ۱۳۴۳ خورشیدی بعداز سخنرانی عالی وارزنده **آقای دکتر آریان پور** استاد دانشسرای عالی تهران در مورد ارزش کتاب ومقام نویسنده ومؤلف ونتایج مطالعه بطور کلی وفواید آن ازنظر اخلاق وتمایلات روحی نوع بشر.

وهمچنین سخنرانی آقایان **نصرالله اقوامی، عباسعلی حقیقت، دکتر عنایت‌الله نجفی** اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

دوست شاعرم **آقای نصرت‌الله نوحیان (نوح)** اشعار پرشور وخاطره انگیز زیر را که سروده بود قرائت نمود :

به زادگاهم

سمنان من درودمن و همرهان من — برخاك مرد پرور و پرگوهر تو باد
تاآفتاب بوسه بخاك تـو میزند — سرسبز وبرقرار بروپیکر تو باد

***

سمنان من زنام تودل میطپدزشوق — آری تو زادگاه منی دوست دارمت
در تست ریشهٔ همهٔ خاطرات من — زینرو بهرچه می‌نگرم یاد آرمت

***

بازادگانت آمدم از گرد راه دور — تا بوسه‌ها بخاك زگل بهترت زنیم
زان پس کتابخانه زیبای شهر را — آماده‌ایم تا چوگلی برسرت زنیم

***

گردر قرون ماضی میبود این بنا — بس چهره‌ها بدفتر ایام ازتو بود
زیر غبار نسیان اینك غنوده‌اند — آسوده‌ازکشاکش‌هستی،ولی‌چه‌سود؟

***

از «میرزا نعیما» شعری بجا نماند — آثار نغز شیخ وقوعی بباد رفت
ازشیخ علاءدوله بجزچندشعر نیست — آن بحرپرتلاطم‌عرفان ز یاد رفت

***

دارم امیدآنکه در این روزگار نیز — بس غنچه‌ها بدامن پرمهر پروری
فرزند دور مانده زدامان مهر تو — مائیم، از برای‌من‌وما تو مادری

***

سمنان من‌درود من و همرهان من — برخاك مرد پرور وپرگوهر توباد
تا آفتاب بوسه بخاك تو میزند — سرسبز و برقرار برو پیکرتو باد

سمنان ۴۳٫۹٫۲۶

آقای **صحت سمنانی** نیز اشعاری بمناسبت عزیمت اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز به سمنان وافتتاح کتابخانه سروده بودکه بعداً در جلسه جمعیت درتهران قرائت‌شد. بدین مطلع :

این بانگ ازمنار، سمنان رسد بگوش — سمنانیان بجانب سمنان خوش‌آمدید

***

درپایان این‌مطلب رانیزباید اضافه نمودکه‌کوشش‌وفعالیت فاضل ارجمند **آقای‌رضا پیوندی** رئیس دبیرستان پهلوی ومدیر کتابخانه عمومی سمنان وهمچنین پشتکارجوان‌پرشور وفعال **آقای جعفر فاضل‌فولادی** دبیردبیرستانهای سمنان و از خودگذشتگی‌و علاقمندی **آقای حسین طلوعی سمنانی** عضو پی‌گیر ومشتاق جمعیت سمنانیان مقیم مرکز در راه تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان درخورنهایت تقدیر وتحسین است .

موضوعی‌که تذکرآن دراینجا لازم‌بنظرمیرسد، اینست‌که‌درضمن انجام مراسم افتتاح کتابخانه مذکورآقایان **دکترمهدی صدر** ومهندس **هادی صدر** فرزندان **مرحوم سید مظفرصدرسمنانی** که‌باتفاق اعضاء جمعیت سمنانیان‌مقیم مرکزبه سمنان عزیمت‌نموده بودندآمادگی خودرا برای ساختن یکدستگاه ساختمان مجهز وآبرومندبرای محل‌کتابخانه بهزینه شخصی اعلام نمودندکه بی‌نهایت مورد توجه وتحسین گردید .

انشاءالله تا روزیکه این‌کتاب طبع ونشرشود، ساختمان‌کتابخانه عمومی سمنان که‌در حال‌حاضردارای۳۰۰۰جلدکتاب می‌باشد بپایان رسیده‌ومورد استفاده‌قرارگرفته باشد.



اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

ردیف نشسته ازسمت راست بچپ :

آقای مهندس صدراصدر: مهندس ساختمان .

آقای حسین اشرف سمنانی : معاون پارلمانی وزارت دادگستری .

آقای عباسعلی حقیقت : مدیرکل مالی وزارت دادگستری .

آقای دکترعنایت‌الله نجفی : پزشك .

آقای دکترسید رضی‌خان صحت طباطبائی : پزشك

آقای حاج یوسفعلی شهمیرزادی : بازرگان معروف .

آقای دکترعلی سعادت : پزشك جراح .

آقای نصرالله اقوامی : رئیس فرهنك شمیرانات .

آقای محمد رهبر: معاون اداره بیمارستانهای دانشکده پزشکی‌تهران.

ردیف ایستاده ازسمت راست بچپ :

آقای سیف‌الله خان فولادی : افسرشهربانی.

آقای حاج عبدالرضا حقیقت : ملاك وبازرگان .

آقای محمدعلی دواچی : رئیس حسابداری بیمارستان فیروزآبادی .

آقای حاج مرتضی معماریان : معمارساختمان .

آقای حاج غلامعلی معماریان : معمار ساختمان .

آقای دکتر علیرضا طیاری : پزشك .

آقای رضا اشرف سمنانی : فرزندآقای حسین اشرف سمنانی .

آقای عبدالکریم عموئی : مدیر عامل شرکت منتان و عضو موسس اطاق صنایع و معادن ایران .

آقای فتح‌الله ثنائی : بازرگان وعرضه‌کننده مشهورنمك ایران .

آقای حسین طلوعی سمنانی : بازرگان معروف .

آقای دکتر جواد صفائی : رئیس بیمارستان شاه‌آباد شمیران .

آقای مهندس حسن فامیلی : مهندس‌کشاورزی .

آقای لطف‌الله سلطانی : کارمند بازنشسته وزارت دارائی .

آقای ابراهیم شجاعی : رئیس صندوق دانشکده پزشکی تهران .

آقای سیدمحمد باقرموسوی: کارمند عالی‌رتبه وزارت دارائی

آقای مهندس عبدالله نجفی: مدیرکل اداری وزارت پست و تلگراف‌وتلفن.

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) نگارنده ومؤلف‌کتاب .

آقای محمد باقر فولادی: بازرگان وملاك، مقیم‌سمنان .

اسامی اطفال عکس‌مذکورنیز باین شرح است :

طفل سمت راست **محمد** فرزندآقای حسین اشرف سمنانی و طفل سمت چپ **محمود** فرزندآقای عباسعلی حقیقت ، اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

عکس‌مذکور در منزل آقای‌حسین اشرف سمنانی‌درتهران گرفته شده است .

فصل بیست وچهارم

شاعران وهنرمندان قومس

منوچهری دامغانی

استاد منوچهری دامغانی از شاعران بزرگ قرن‌پنجم هجری است، **عوفی** در **لباب‌الالباب** نام وی را **ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی** نوشته است. چنانکه خود اوهم دراین بیت میگوید: نام ونسبش همین است .

برهرکسی لطف کند و بیشتر لطف   براحمدبن قوص بن‌احمدکندهمی

دولتشاه در**تذکرةالشعرا** محل‌تولد وی را بلخ دانسته لیکن منوچهری خود در این‌بیت صریحاً بمولد خویش اشاره کرده است .

سوی‌تاج عمرانیان‌هم‌بدینسان   بیامد ، منوچهری دامغانی

ودامغانی بودن وی نیزمسجل میشود .

لقب اورا درتذکره ها وکتابها (شصت گله) و(شصت کله) نوشته‌اند.

مؤلف **مجمع‌الفصحاء** اورا شصت‌کله نامیده **وتذکره دولتشاه** نوشته است :

«سبب وجه‌تسمیهٔ اوبشصت‌گله‌کثرت خیول و مواشی است و بعضی‌گفته‌اندکه اصبع ابهام اوشکستگی یافته چون‌کل وکله بمعنی‌اعراج واشل‌آمده»[1]

در اینجا گویا اشتباهی‌رخ‌داده‌باشدیعنی‌گویا تذکره‌نویسان **منوچهری**را **بااحمدبن منوچهر** شصت‌کله‌که ازمعاصران **طغرل‌بن‌ارسلان** (۵۹۰– ۵۷۳ هجری) بوده وذکرش در **راحةالصدور** راوندی آمده‌است[2] ، اشتباه کرده‌اند. درباره تاریخ تولداواطلاع صحیحی دردست نیست، ولی‌ظاهراً دراواخرقرن چهارم بدنیاآمده‌است یاسالهای نخستین قرن‌پنجم .

۱ــ تذکره دولتشاه صفحه ۱۹

۲ــ راحةالصدور راوندی صفحه ۵۷ـ۵۷

زیرااودر اشعاری‌که درزمان سلطنت **مسعود** پسرسلطان **محمود غزنوی** سروده (۴۳۲-۴۲۱ هجری) در چند جا بجوانی خویش اشاره کرده است وچون تاریخ وفاتش را سال **۴۳۲هجری** نوشته‌اند .بنابراین میتوان فکرکردکه نباید تولد او از این تاریخ زودتر بوده باشد٠

تخلص منوچهری بعلت انتساب اوست با**فلك‌المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی** که ازسال **۴۰۳** تاسال**۴۲۳** در**گرگان وطبرستان وقومس** سلطنت میکرده و**منوچهری** ظاهراً درآغازکار دردربار او بسرمیبرده است .ولی ازمدایح منوچهری قصیده‌ای درمدح این‌پادشاه درديوان اشعارش یافت نمیشود .

دولتشاهدر**تذکرة‌الشعراء** و**هدایت** در**مجمع‌الفصحا**از قول **میرمحمدتقی کاشانی** در**خلاصة‌الافکار**منوچهری راشاگرد **ابوالفرج‌سگزی** خوانده‌اند. **ابوالفرج سگزی** شاعرمعروف اواخرقرن چهارم ومداح **ابوعلی سیمجور** بوده است .

ابوالفرج رااستاد **عنصری** نیزدانسته‌اند. البته میتوان عنصری راشاگرد**ابوالفرج** فرض‌کرد،ولی‌خیلی بعید بنظرمیرسدکه منوچهری شاگرد وی بوده باشد،چه ازنظر زمان ومحل زندگی‌آندو این‌مسئله درست درنمی‌آید .

هدایت در**مجمع‌الفصحا** در باره منوچهری نوشته است‌که(وی روش طریقت از امام‌الحرمین **ابوالمعالی عبدالملك‌بن محمد جوینی** ودیگران اکتساب نموده) واین صحیح نیست چون ابوالمعالی مطابق هیچ حالی نمیتوانسته مرشد وی باشد و از همهٔ اینها گذشته منوچهری بهیچوجه مسلك‌تصوف‌نداشته است تا چه‌رسدبآنکه‌پیرویکی‌ازگردانندگان این مسلك باشد .

عوفی در **لباب‌الالباب** این‌بیت منوچهری را :

قیصر سرابدار تو چیپال پاسبان بیغورکابدار تو فغفور پرده دار

درمدح **یمین‌الدولهٔ محمود** ذکرکرده است .

هدایت هم در**مجمع‌الفصحا** مینویسد :

(بخدمت محمدبن محمود مشغول بوده،گویند در مجلس اومنصب ترخانی‌داشته یعنی درهروقت بی‌رخصت سرزده توانستی رفتن‌واورا منع نبودی) ولی چون ورود منوچهری در دربار غزنویان بعدازسال ۴۲۱ هجری بوده‌است، این‌سخنان هم‌صحیح بنظر نمیرسد. باهمه آنکه‌ازکیفیت ورود منوچهری‌اطلاع صریحی در دست نیست . بازاز قرائن موجود میتوان اینطور استنباط‌کردکه ارتباط‌منوچهری با دربارغزنویان‌ازحدودسال ۴۲۱ شروع شده‌است چه منوچهری قبل ازآنکه درسال **۴۲۶** در**ساری** بدربار**مسعود** راه یابد در **ری** زندگی میکرده و نمیتوان بتحقیق دانست‌که‌پیش ازاین تاریخ مسعود راملاقات‌کرده یا نه ولی‌البته این دلیل عدم ارتباط منوچهری در زمان اقامتش در**ری** باسلطان مسعود نمیتواند باشد .

بسال **۴۲۶** هجری‌که **سلطان مسعود** از**نیشابور** بجانب **گرگان** و **مازندران** لشکرکشید منوچهری را ازری بدرگاه‌خویش خواند واو که ظاهراً تا این زمان بوسیلهٔ

امرای دولت غزنوی درری بادربارمسعود ارتباط داشت، پیاده‌ازری‌بمازندران رفت‌وبخدمت پادشاه غزنوی رسید وبقول خودش ازفراق سلطان رهائی یافت :

ازهمه شاهان چنین لشکر که‌آورد وکه برد
از عراق اندر خراسان وزخراسان درعراق
همچنان باز ازخراسان آمدی بر پشت پیل
کاحمد مرسل بسوی جنت آید بر براق
ای فراق تو دل ما بندگان را سوخته
صد هزاران شکر ایزد را که رستم از فراق



خواست ازری خسرو ایران مرا برشصت میل
خود زتو هرگز نیندیشید در چندین سنین



دانی که من‌مقیمم بر درگه شهنشه تا بازگشت سلطان ازلالةزارساری

منوچهری پس از آنکه بدرگاه سلطان مسعوداحضار شد، پیاده راه بین ری و ساری را پیمود :

این دشتها بریدم ، وین کوهها پیاده
دو پای با جراحت ، دودیده گشته تاری
امید آنکه روزی خواند ملك به پیشم
بختم شود مساعد روزم شود بهاری
اکنونکه رحمت شه کرده ببنده رحمت
کوشی‌که رحمت شه از بنده درگذاری

همچنانکه عوفی در**لباب‌الالباب** میگوید :

منوچهری (**اندك عمر وبسیار فضل**) بود و بهمین علت‌که بسیار جوان بود و اشعاری چنین نغزمیسرود محسود دیگران واقع شد وخود در اشعارش باین موضوع اشاره کرده است،همچنین عوفی در **لباب‌الالباب** درباره او نوشته[1] (در ایام‌کودکی چنان ذکی بودکه هرنوع‌که ازاو درشعرامتحان‌کردندی بدیهه‌گفتی وخاطر او بمواثات آن مسامحه کردی) وهمین‌تیزهوشی وذکاوت فوق‌العاده باعث شدکه اودرجوانی درادبیات عرب‌تسلط پیداکرد ودرعلوم دینی وادبی حتی طب نیزدست یافت ، خود اودرباره تبحرخویش دراین علوم مینویسد :

من بدانم علم طب وعلم دین و علم نحو
تو ندانی دال‌وذال وراء وزاء وسین وشین

علاوه براین استفاده از اصطلاحات علم نجوم وطب، استقبال وتضمین اشعار شعرای

۱ ــ لباب الالباب ج ۲ صفحه ۵۲

عرب ، خود دلیل احاطه و تسلط کامل اوست در زبان فارسی و عربی و علوم متداول آن زمان، گفتیم که منوچهری محسود همگنان قرارمیگرفت وعلت این امر آن بود که وی باسن کم درردیف شاعران درجه اول درآمده بود، وکوته‌فکران و حاسدان نبوغ ذاتی وپیشرفت وترقی او راکه در بیشتر اوقات باعث سرافکندگی وخجالت آنان درحضورپادشاه و امرای وقت میشد دوست نمیداشتند .

منوچهری در قصیده‌ای باین امر اشاره کرده است .آنچه از این قصیده برمیآید اینستکه یك شاعرشیروانی بوی جسارت میورزیده و آزارش میداده است،این شاعرهم گویا دردربار مسعود بوده ومسعود بوی امرمیکندکه یکی‌از قصاید منوچهری راجواب بدهد واو ازعهده این‌کار برنمیآید ، مطلع‌آن قصیده اینست :

حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
داد مظلومان بده ای عزمیر مؤمنین

درهمین قصیده خطاب بهمان شاعرشیروانی میگوید :

من ترا از خویشتن در فن شعر و شاعری
کمترین شاعر شناسم هذه حق‌الیقین
میر فرمودت‌که رو یك شعراو را کن جواب
بعد سالی وتکردی ، ننگ باشد بیش ازاین
گرفرا فرموده بودی خسرو بنده نواز
بهتر از دیوان شعرت پاسخی کردم چنین
لیکن اشعار تورا آن قدر و آن قیمت نبود
کش بفرمودی‌جواب، این خسرو شاعرگزین
مال تو از شهریار شهریاران گرد گشت
ورنه اندر ری تو سرگین چیدیی ازپارگین
گر نباشد در چنین حالت مزیدی مرترا
عارضی بس باشدت بر لشکر میر متین
هیچ سالی نیست کز دینار سیصد چارصد
از پی عرض حشم کمتر کنی در آستین
وآنگهی گوئی من از شاه جهان شاکرنیم
گرنه ننگ‌آید ازاین شو رخت رابربندهین
باز شروان رو ، بدانجائی که دادندت همی
گوشت خـوك مردهٔ یکماهه ونان جوین

وباز دلیل‌آنکه **منوچهری** بعلت جوانی وکمی سن مورد حسد اقران خـود قرار میگرفته، این‌دوبیت درهمان قصیدهٔ شاعر است که‌میگوید :

حاسدم‌گوید که ما پیریم و تو برناتری
نیست با پیران بدانش مردم برنا قرین
گرپپیری دانش بدگوهران افزون شدی
روسیه تر نیستی هرروز ابلیس لعین

اشعار وقصائد منوچهری بیشتر دروصف **مسعودبن محمود غزنوی** است ولی بغیر ازاوممدوحین دیگری هم ازرجال ودرباریان آن زمان‌داشته‌که نام‌آنهادراینجا ذکرمیشود .

۱- **ابوالقاسم حسن عنصری** که منوچهری قصیده معروف **لغزشمع** خود را در مدح اوگفته .

۲- دیگراز ممدوحین منوچهری **علی‌بن عبیدالله صادق** معروف به **علی‌دایه** سپهسالار سلطان مسعود بوده است‌که قصیده معروف شب منوچهری‌بمطلع :

شبی گیسو فرو هشته بدامن پلاسین معجر و قیرینه گرزن

درمدح اوواز بهترین قصاید زبان فارسی است .

۳- **خواجه احمدبن عبدالصمد وزیرسلطان مسعود غزنوی .**

٤- **خواجه طاهر دبیر، کدخدای‌ری .**

۵ - **ابوسهل زوزنی** ازرجال زمان سلطان مسعود غزنوی .

٦- **علی‌بن محمد عمرانی** از خاندان عمرانیان‌که دردوره سلاجقه وغزنویان در خراسان شهرت داشتند .

۷- **ابوالحسن‌بن حسن** (گویا برادرحسن میمندی‌بوده است)

- علاوه براینهاعده دیگری هم ممدوح منوچهری بوده‌اند ازقبیل **ابوحرب بختیار** حاکم **ایالت قومس** و**فضل‌بن محمد** و**خواجه محمد** وغیره .

احاطه منوچهری درلغت وزبان‌عربی بیمانند بوده است، وی باندازه‌ای دراین زبان احاطه داشته‌که چندین قصیده عربی راتضمین نموده است وگاهی هم دراشعار خود از این قصائد عربی مثالهائی ذکرکرده است .

استاد دکترذبیح‌الله صفا درباره احاطه منوچهری بزبان عرب مینویسد:

منوچهری براثرکثرت اطلاع‌ازشعروادب عربی .قصائد معروف شاعران‌تازیگوی را استقبال‌کرده وگاه باشاراتی‌ازمطالع آنگونه قصاید دراشعار خویش مبادرت نموده است.

مثلا قصیدهٔ :

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی

استقبال است از قصیدهٔ **ابوالشیص محمد** از شعرای اوائل عهد عباسی که بسال **۱۹۶** هجری درگذشت .

قصیده زیبائی‌که دروصف سپیده دم گفته است .

بمطلع:

چو از زلف شب باز شد تابها فـرو مرد قندیل محرابها

بروزن یکی ازقصائد **اعشی‌بن قیس باهلی** است .

گاهی منوچهری بقدری درآوردن کلمات نامأنوس عربی و نام شعرای عرب وشعرای فارسی دراشعار خود افراط کرده است که بدون رجوع بشرح تاریخی آن کلمات نمیتوان معنای دقیق آنرا درك کرد. مثل قصیدهٔ **(لغز شمع)** که **مرحوم قزوینی** در حواشی **چهار مقاله، استادسعید نفیسی** درشرح حال **رودکی** و **آقای دبیرسیاقی** دردیـوان **منوچهری** بهترین شرح را راجع بآن نوشته‌اند وبدون رجوع باین سوابق شناختن اسامی عربی این قصیده ممکن نیست، آوردن کلمات نامأنوس را دراشعار منوچهری میتوان اینطور تعبیر کرد که چون او بسیارجوان بوده ومیخواسته‌است بشعرای مسن معاصرخود فضل بفروشد وبآنها بفهماندکه تا چه حد درشعر و شاعری استاد است وازآنها بهیچوجه عقب نمیماند. این کلمات را در اشعار خویش میآورده و آوردن این کلمات نامأنوس باعث شده که گاهی راستی اشعارمنوچهری بیش‌ازحد معمول خشن وثقیل بشود ولی بااین‌همه نمیتوان انکار کرد که تمام‌اشعار اووحتی همانهائیکه بسیارسخت‌وثقیل‌است باندازه کافی زیبا وجذاب ودل‌انگیزاست.

اصولا اشعار اواوزانی که بکاربرده مثل‌موسیقی روان و نوازش دهنده‌ایست که روح راآرامش میدهد وشادی ونشاط میانگیزد وشادمانی ومسرت بیش‌از اندازهٔ منوچهری ازاین اشعارشورانگیز ومسرت‌آور کاملا هویدا است.

اماموضوعی که دراشعار او بیش ازهرچیز دیگرجلب توجه میکند تشبیهات تازه وبکر و بسیار عالی اوست که ویرا بین‌تمام شعرای هم عصر خویش ممتاز و مشخص ساخته است بخصوص تشبیهات مضامینی که در بعضی قصاید و خمریات و همهٔ مسمطات خویش بکار برده است.

مسئله دیگری که دراشعار منوچهری بدان برمیخوریم نوع خاصی ازشعر است که بنام **مسمط** که بدون‌تردید، **ازابتکارات خود اوست** وما قبل‌از وی دراشعارفارسی باین‌وزن و سبك برنمیخوریم واصولا **مسمط** در شعر بانواع خاصی که منوچهری ایجادکرده است فرق دارد.

ازمیان شعرای بعد از او هم فقط **لامعی گرگانی** مسمط سروده است، همانطوریکه گفته شد استعمال کلمات عربی بیش از اندازهٔ معمول هم از مختصات اشعار منوچهری است اما بااین همه اشعاراو همه روان، زیبا، نشاط‌آور ودل انگیز است، در تشبیهات خود با چنان قدرتی بهار وسبزه وگل وباران ودیگرمظاهرطبیعت را وصف میکند وچنان‌آنها رابا مهارت جلوه میدهد که براستی گوئی ماآنچه را که میخوانیم با چشم می‌بینیم! منوچهری ازاین لحاظ درمیان شعرای معاصرخویش فرد وممتازبوده است.

منوچهری مردی‌عشرت طلب وعیاش بود وبخاطر کمی سن وجوانی درمنتهای‌شادی وسرزندگی‌میزیست، درشراب‌دوستی‌وعشرت‌طلبی‌افراط میکردوازابراز ونشاندادن‌احساسات ومیل شدید خود نیز بکسب لذائذ دنیوی هیچ امتناع نمیورزید. وگویاجان خودراهم در جوانی‌ودراثرهمین‌افراط‌ازدست‌داده‌باشد، منوچهری‌درکارمدح‌هم‌راه‌افراط‌پیموده‌است‌وازاین لحاظ میتوان‌اورا به**فرخی** تشبیه‌کرد که‌تمام‌رجال‌دربارغزنوی‌راستوده است، ضمنا بایدبخاطر داشت که این شاعر جوان وعشرت طلب هرگزدرراه خوشگذرانی بفسق‌وتجاهر نگرائید و باعمال قبیح و رکیك دست نزد و چنانکه از اشعارش پیداست، در عین حال عشرت

دوستی و میخوارگی او از یك روح بلند وپاك و وارسته سرچشمه میگرفت ، بطوریکه در تمام آثار اوحتی یك کلمه ناموزون یا رکیك مشاهده نمیشود، حتی در هجویاتش هم رعایت ادب وعفت را نموده است ، قدیمترین نسخه‌دیوان اشعارمنوچهری اززمان **صفویه** مانده و بعدازآن، نسخ زمان قاجاریه استاین نسخه‌هاهمه‌با دخل وتصرفات بیجا مخلوط شده وپراز غلطواشتباه است .

تنها نسخه‌ایکه از**اشعارمنوچهری** بچاپ رسیده‌وخالی ازاشتباهات استنسخه‌ایست که دانشمند محترم **آقای محمد دبیرسیاقی** بسال **۱۳۲۶** شمسی با مقدمه وحواشی و مقابله نسخه‌ها وتصحیح وتعلیق بصورتکامل بچاپ رسانیده‌اند .

چنانکه ذکر شد وفات منوچهری‌را درسال **۴۳۲**هجری‌بسن**۳۲**یا **۳۳** نوشته‌اند، از اشعار خود اوهم بهمین نتیجه میرسیم چه اتفاقات وحوادث تا سال۴۳۰ و۴۳۱ دردیوان او منعکس است و اثری از وقایع بعد ازتاریخ مذکور درآثارش نمی‌بینیم ، پس‌نظر **مرحوم رضا قلی‌خان هدایت** که تاریخ مرگ اورا سال ۴۳۲ نوشته است درست بنظر میرسد .

بطوریکه استنباط میگردد **منوچهری** درکودکی‌واوایل ایام جوانی درزادگاه‌خود **دامغان** وبعد **دری** میزیسته‌وسپس به**غزنین** رفته‌است ،ولی‌محل دقیق‌مدفن‌اومعلوم نیست و درهیچیك ازکتابها نیزباین موضوع اشاره نشده است :

واین منتخبی ازاشعار اوست :

داروی خواب

آمدشب و ازخواب‌مرا رنج وعذابست — ای‌دوست‌بیار آنچه‌مرا داروی‌خوابست
چه مرده وچه خفته ، که‌بیدار نباشی — آنراچه‌دلیل آری‌واین راچه جوابست
من جهد کنم بی اجل خویش نمیرم — درمردن بیهوده، چه‌مزد وچه ثوابست
من خواب زدیده ، بمی ناب ربایم — آری عدوی خواب جوانان ، می‌نابست
سختم عجب‌آید که‌چگونه بردش‌خواب — آنرا که‌بکاخ اندر ، یك شیشه شرابست
وین‌نیزعجب‌ترکه خوردباده نه‌برچنك — بی نغمهٔ چنگش بمی نـاب ، شتابست
اسبی که صفیرش نزنی‌می نخورد آب — نی‌مردکم‌از اسب و، نه‌می‌کمترازآبست
درمجلس احرار سه‌چیزاست وفزون‌نی — وآن هرسه شرابستوربابست وکبابست
نه نقل بود ما را ، نه دفتر و نی نرد — وین‌هرسه‌بدین مجلس‌ما در،نه‌صوابست
دفتر بدبستان بـود و نقل ببـازار — وین نرد بجائی که خرابات خرابست

ما مرد شرابیم و کبابیم وربابیم
خوشاکه شرابستوکبابستوربابست

همانی

جهانا چه بد مهرو بد خو جهانی — چو آشفته بـازار بازار گانـی
بهر کار کردم تو را آز مـایش — سرا سر فـریبی سرا سر زیانی
وگر آزمایمت صد بار دیگر — همانی ، همانی ، همانی ،همانی

توصیف سپیده‌دم

چو از زلف شب باز شد تابها — فرو مرد قندیل محرابها
سپیده دم از بیم سرمای سخت — بپوشیده بر کوه سنجابها
بمیخوارگان ساقی آواز داد — فگنده بزلف اندرون تابها
ببانگ نخستین از این خواب خوش — بجستیم ما همچو طبطابها
عصیر جوانه هنوز از قدح — همی زد بتعجیل پرتابها
از آواز مـا خفته همسایگان — بی آرام گشتند در خوابها
بر افتاد بر طرف دیوار من — زبگمازها نـور مهتابها
منجم به بام آمد از نور می — گرفت ارتفاع سطرلابها

در وصف بهار

نوبهار آمد وآورد گل و یاسمنا — باغ همچون تبت وراغ بسان عدنا
آسمان خیمه زد، از بیرم ودیبای کبود — میخ آن خیمه ستاك سمن و نسترنا
بوستان گوئی بتخانه فرخار شدست — مرغکان چون شمن وگلبنکان چون وثنا
برکف پای شمن بوسه بداده وثنش — کی وثن بوسه دهد برکف پای شمنا
کبك ناقوس زن وشارك، سنتور زنست — فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا
پردهٔ راست زند نارو برشاخ چنار — پردهٔ باده زند قمری بر نارونا
کبك پوشیده یکی پیرهن خز کبود — کرده باقیر مسلسل دوبر پیر هنا
پوپوك پیکی نامه زده اندر سرخویش — نامه گه بازکند ، گه شکند برشکنا
فاخته راست بکرداریکی لعبگر است — در فکنده بگلو حلقه مشکین رسنا
از فروغ گل اگر اهرمن آید برتو — از پری باز ندانی دورخ اهرمنا
نرگس تازه، چوچاه ذقنی شد بمثل — گر بودچاه زدینار و زنقره ذقنا
چونکه زرین قدحی درکف سیمین صنمی — یا درخشنده چراغی بمیان پرنـا
وان گل نار، بکردارکفی شبرم سرخ — بسته اندر بن او لختی مشك ختنا
سمن سرخ ، بسان دولب طوطی نر — که زبانش بود از زرّ زده در دهنا
وان گل سوسن مانندهٔ جامی زلبن — ریخته معصفر سوده میان لبـنا
ارغوان برطرف شاخ تو پنداری راست — مرغکانند عقیقین زده بر بـابرنا
لاله چون مریخ اندرشده لختی بکسوف — گل دو روی، چوبرماه سهیل یمنا
چون دواتی بسدینست خراسانی وار — باز کرده سراو ، لاله بطرف چمنا
ثوب عتابی گشته سلب قوس قزح — سندس رومی گشته سلب یـا سمنا
سال امسالین نوروز طربناکتراست — پارو پیرار همی دیدم ، اندوهگنا

این طربناکی وچالاکی او هست کنون
از موافق‌شدن دوست، با بوالحسنا

توصیف باغ درفصل بهار

ابر آزاری بر آمد از کنار کوهسار
باد فروردین بجنبید از میان مرغزار

این یکی گل بردسوی کوهسار ازمرغزار
وان گلاب آوردسوی مرغزار ازکوهسار

خاك پنداری بماه و مشتری آبستنست
مرغ پنداری که هست اندرگلستان شیرخوار

این یکی، گویاچراشدنارسیده چون مسیح
وآن دگر بی شوی چونمریم چرا برداشت بار

ابر دیبادوز ، دیبادوزد اندر بوستان
بادعنبر سوز، عنبرسوزد اندرلاله زار

این یکی سوزد، نداردآتش ومجمر به پیش
وان یکی دوزد، ندارد رشته وسوزن بکار

نافهٔ مشك است هرچ آن بنگری در بوستان
دانهٔ درّست هرچ آن بنگری درجویبار

آن یکی درّی که دارد بوی مشك تبتی
وان دگرمشکی که دارد رنگ درّشاهوار

چنگ بازانست گوئی شاخك شاهسپرم
پای بطانست گوئی برك بر شاخ چنار

این برنگ سبزکرده پایها را سبز فام
وان بمشك ناب کرده چنگهارا مشکبار

ژالهٔ باران ، زده برلالـــه نعمان نقط
لالهٔ نعمان شده از ژالهٔ باران نگار

این چنین ناری کجاباشد ، بزیر نارآب
وان چنان آبی کجا باشد ، بزیرآب نار

بیخته برك سمن بر عـــارضین شنبلید
ریخته برك بنفشه بـر رخـان جلنار

این چوروی سرخ: گشته ازسردندان کبود
وان چوروی زردکرده بر وی ازمژگان نثار

سوسن آزاد و شاخ نرگس بیمار جفت
نرگس خوشبوی وشاخ سوسن آزادیار

این چنانزرین نمکدان بربلورین مائده
وان چنانچو نبرغلاف زرسیمین گوشوار

صلصل باغی بباغ اندرهمی گویدبدرد
بلبل راغی براغ اندر همی نالد بزار

این زند برچنگهای سغدیان ، پالیزبان
وآن زند برنایهای لوریان آزادواز

زردگل بینی ، نهاده روی رابرنسترن
نسترن بینی، گرفته ، زردگل رادرکنار

این چوزرین چشم بر وی بسته سیمین چشم بند
وان چوسیمین گوش اندرگوش زرین گوشوار

ابر بینی فوج فوج اندرهوا ، در تاختن
آب بینی موج موج اندر میان رودبار

در وصف ...

ای باده ،فدای تو همه جان وتن من
کز بیخ بکندی زدل من حزن من

خوبست مرا کار بهرجا که تو باشی
بیداری من باتوخوش است و وسن من

باتست همه انس دل و کام حیاتم
باتست همه عیش تن و زیستن من

هرجا یگهی کانجا آمد شدن تست
آنجا همه گه با شد آمد شدن من

وانجا که تو بودستی ایام گذشته ۱
آنجاست همه ربع ،طلول ودمن من

ای باده خدایت بمن، ارزانی دارد
کز تست همه راحت روح وبدن من

یادرخم من بادی ، یا در قدح من
یادر کف من بادی ، یادر دهن من

بوی خوش توباد همه ساله بخورم
رنك رخ تو بادا بر پیر هن من

آزاده رفیقان منا ، من چو بمیرم
از سرخ ترین باده بشوئید تن من

از دانه انگور بسازید حنوطم
وز برك رز سبز ردا وکفن من

در سایهٔ رز اندر گوری بکنیدم
تا نیکترین جائی باشد وطن من

گر روز قیامت برد ایزد به بهشتم
جوی می پر خواهم ،از ذوالمنن من

---

۱ ــ در بعضی از نسخ این بیت چنین آمده است :

آنجاکه بود مستی ایام گذشته
آنجاست همه ربع و طلول ودمن من

قصیده عالی و معروف طی مراحل

الا یا خیمگی ، خیمه فروهل — که پیشاهنگ بیرون شد زمنزل
تبیره زن بزد طبل نخستین — شتر بانان همی بندند محمل
نماز شام نزدیکست و امشب — مه و خورشید را بینم مقابل
ولیکن ماه دارد قصد بالا — فرو شد آفتاب از کوه بابل
چنان دوکفه سیمین ترازو — که این کفه شود زان‌کفه مایل
ندانستم من ای سیمین صنوبر — که‌گردد روزچونین، زود زایل
من و توغافلیم و ماه و خورشید — بر این‌گردون‌گردان نیست، غافل
نگارین منا برگردد و مگریز — که کار عاشقان را نیست حاصل
زمانه حامل هجر است و لابد — نهد یکروز بار خویش حامل
نگار من، چوحال من چنین دید — ببارید از مژه ، باران وابل
توگوئی پلپل سوده بکف داشت — پراکند ازکف اندر دیده ، پلپل
بیامد ، اوفتان ، خیزان ، بر من — چنان ، مرغی‌که باشد نیم بسمل
دو ساعد را حمایل کرد بر من — فرو آویخت از من چون حمایل
مرا گفت ای ستمکاره بجانم — بکام حاسدم کردی وعاذل
چه دانم من که بازآئی تو یانه — بدانگاهی که باز آید قوافل
ترا کامل همی دیدم بهر کار — ولیکن نیستی در عشق کامل
حکیمان زمانه راست گفتند — که جاهل‌گردد اندر عشق عاقل
نگار خویش را گفتم : نگارا — نیم من در فنون عشق جاهل
ولیکن اوستادان مجرب — چنین گفتند در عهد اوایل
که عاشق قدر وصل آنگاه داند — که عاجز گردد از هجران عاجل
بدین زودی ندانستم که ما را — سفر باشد بعاجل یا بآجل
ولیکن اتفاق آسمانی — کند، تدبیر های مرد ، باطل
غریب از ماه والاتر نباشد — که روز و شب همی بُرّد منازل
چوبرگشت از من‌آن معشوق‌ممشوق — نهادم صابری را سنك بر دل
نگه کردم ، بگرد کاروانگاه — بجای خیمه و جای روا حل
نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی — نه راکب دیدم آنجا ونه راجل
نجیب خویش را دیدم بیکسو — چو دیوی دست و پا اندر سلاسل
گشادم هر دو زانوبندش از دست — چو مرغی‌کش گشایند از حبایل
بر آوردم ز مامش تا بناگوش — فرو هشتم هویدش تا بکاهل
نشستم از برش چون تخت بلقیس — بجست او چون یکی‌عفریت هایل
همی‌راندم نجیب خویش چون باد — همی گفتم که : اللهم سهّل
چو مسّاحی که پیماید زمین را — بپیمودم بپای او مراحل
همی رفتم شتابان در بیابان — همی‌کردم بیك منزل، دو منزل
بیابانی چنان سخت وچنان سرد — کزو خارج نباشد هیچ داخل
زبادش خون همی بفسرد درتن — که بادش داشت طبع زهر قاتل

زیغ گشته شمرها همچو سیمین   طبقها بر سر زرین مراجل
سواد شب بوقت صبح برمن   همی گشت از بیاض برف مشکل
همی بگداخت برف اندر بیابان   تو گفتی باشدش بیماری سل
بکردار سریشمهای ماهی   همی برخاست از شخسارها گل
چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت   برآمد شعریان از کوه موصل
بنات النعش کرد آهنك بالا   بکردار کمر شمشیر هرقل
رسیدم من ، فراز کاروان تنگ   چوکشتی کو رسد نزدیك ساحل
بگوش من رسید آواز خلخال   چو آواز جلاجل از جلاجل
جرس دستان گوناگون همی زد   بسان عندلیبی از عنادل
عماری از بر ترکی تو گفتی   که طاووسیست بر پشت حواصل
جرس ماننده دو ترك زرّین   معلق هردو ، تا زانوی بازل
ز نوك نیزه‌های نیزه داران   شده وادی چو اطراف سنابل
چو دیدم رفتن آن بیسراکان   بدان کشی روان زیر محامل
نجیب خویش را گفتم سبکتر   الایا دستگیر مرد فاضل
بچر،کت عنبرین بادا چراگاه   بچم ! کت آهنین بادا مفاصل
بیابان در نورد و کوه بگذار   منازلها بکوب و راه بگسل
فرود آور بدرگاه وزیرم   فرود آوردن اعشی بباهل
بعالی درگه دستور ، کوراست   معالی از اعالی وز اسافل
وزیری چون یکی والا فرشته   چه دردیوان، چه در صدرمحافل
وزیران دگر بودند زین پیش   همه دیوان ، بدیوان رسایل
حدیث او معانی ، در معانی   رسوم او فضایل ، در فضایل
همی نازد بعهد میرمسعود   چو پیغمبر به نوشیروان عادل
درآید پیش او بدره چو قارون   درآید پیش او سائل چو عایل
شود از پیش او سائل چو بدره   رود از پیش اوبدره چو سائل
بلرزند، از نهیب او نهنگان   بلرزد کوه سنگین از زلازل
الایا آفتاب جاودان تاب   اساس ملکت و شمع قبایل
تولی ظل خدا و نور خالص   بگیتی‌کس شنیدست این شمایل
یکی ظلی‌که هم ظلست وهم‌نور   یکی‌نوری‌که هم‌نورست و هم ظل
گهر داری ، هنر داری بهر کار   بزرگی را چنین باشد دلایل
تولی‌وهاب مال وجز تو واهب   تولی فعال جود و جز تو فاعل
یکی شعر تو شاعرتر زحسان   یکی لفظ تو کاملتر زکامل
خداوندا من اینجا آمدستم   بامید تو و امید مفضل
افاضل نزد تو یازند هموار   که زی فاضل بود قصد افاضل
گرم مرزوق گردانی بخدمت   همان‌گویم که اعشی گفت ودعبل
وگر از خدمتت محروم ماندم   بسوزم کلك و بشکافم انامل
الا تا بانگك دراجست و قمری   الا تا نام سیمرغ است و طغرل
تنت پاینده باد و چشم روشن   دلت پاکیزه باد و بخت مقبل
دهاد ایزد مرا در نظم شعرت   دل بشار و طبع ابن مقبل

شب

شبی گیسو فرو هشته بدامن　　پلاسین معجر و قیرینه گرزن
بکردار زنی زنگی که هر شب　　بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت　　از آن فرزند زادن شد سترون
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریك　　چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سرچاه　　دوچشم من بدو ، چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی　　چوگرد با بزن ، مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت　　چو اندردست مرد چپ ، فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه　　چنان چون چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجرّه　　زده گردش نقط از آب روین
نعایم پیش او چون چار خاطب　　به پیش چار خاطب چار مؤذن
مرا در زیرران اندر کمیتی　　کشنده نی و سرکش نی و توسن
عنان بر گردن سرخش فکنده　　چو دو مار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته بند بریشم　　سمش چون زآهن وپولاد هاون
همی راندم فرس را من به تقریب　　چو انگشتان مرد ارغنون زن
سراز البرز برزد قرص خورشید　　چوخون آلوده دزدی سرز مکمن
بکردار چراغ نیم مرده　　که هر ساعت فزون گرددش روغن
برآمد بادی از اقصای بابل　　هبوبش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کـوه سیلی　　فرود آورد همی احجار صد من
زروی بادیه برخاست گردی　　که گیتی کرد همچون خز ، ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان　　بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر　　یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صد هزاران خرمن تر　　که عمدا در زنی آتش بخرمن
بجستی هرزمان زان میغ برقی　　که کردی گیتی تاریك روشن
چنان آهنگری کز کورهٔ تنگ　　بشب بیرون کشد تفسیده آهن
خروشی برکشیدی تند تندر　　که موی مردمان کردی چوسوزن
توگفتی نای رویین هر زمانی　　بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت　　که کوه اندر فتادی زو بگردن
تو گفتی هرزمانی ژنده پیای　　بلرزاند زرنج پشگان تن
فرو بارید بارانی زگردون　　چنان چون برگ گل بارد به گلشن
ویا اندر تموزی مه ببارد　　جراد منتشر بر بام و برزن
زصحرا سیلها برخاست هرسو　　دراز آهنك و پیچان وزمین کن
چو هنگام عزایم زی معزّم　　بتك خیزند ثعبانان ریمن
نماز شامگـاهی گشت صافی　　زروی آسمان ، ابر معکّن
چو بردارد زپیش روی اوثان　　حجاب ماردی دست برهمن
پدید آمد هلال از جانب کوه　　بسان زعفران آلوده مجن
چنان چون دوسر از هم باز کرده　　ز زر مغربی دستار و رنجن
و یا پیراهن نیلی که دارد　　زشعر زرد نیمی زه بدامن

در لغز شمع و مدح حکیم عنصری

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن / جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن
هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند / گوئی اندر روح تو، مضمر همی گردد بدن
گر نیی کوکب، چرا پیدا نگردی جز بشب / ور نیی عاشق، چرا گریی همی بر خویشتن
کوکبی آری، ولیکن آسمان تست موم / عاشقی، آری ولیکن هست معشوقت لگن
پیرهن درزیر تن پوشی و پوشد هرکسی / پیرهن برتن، تو تن پوشی همی بر پیرهن
چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی / چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن
تا همی خندی، همی گریی و این بس نادراست / هم تو معشوقی و عاشق، هم بتی و هم شمن
بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان / بگریی بی دیدگان و بازخندی بی دهن
تو مرا مانی و منهم مرترا مانم همی / دشمن خویشیم هردو، دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هردو، بر مراد دوستان / دوستان در راحتند ازما وما اندر حزن
هردو گریانیم و هردو زرد وهردو درگداز / هر دو سوزانیم و هردو فرد وهردو ممتحن
آنچه من در دل نهادم، برسرت بینم همی / وانچه تو برسر نهادی در دلم دارد وطن
اشك تو چون در، که بگذاری و برریزی بزر / اشك من چون ریخته برزر همی برگ سمن
رازدار من توئی همواره یار من توئی / غمگسار من توئی، من زان تو، تو زان من
روی تو چون شنبلید نو شکفته بامداد / وان من چون شنبلید پژمریده در چمن
رسم ناخفتن بروزاست و من از بهر ترا / بی وسن باشم همه شب روز باشم با وسن
ازفراق روی تو گشتم، عدوی آفتاب / وز وصالت بر شب تاری شدستم مفتتن
من دگر یاران خود را آزمودم خاص و عام / نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر دوتن
تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر / هرشبی تا روز، دیوان ابوالقاسم حسن
اوستـــاد اوستادان زمانـــه، عنصری / عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن
شعر او چون طبع او، هم بی تکلف هم بدیع / طبع او چون شعر او: هم با ملاحت هم حسن
نعمت فردوس یك لفظ متینش را ثمر / «گنج بادآورد» یك بیت مدیحش را ثمن
تا همی خوانی تو اشعارش، همی خایی شکر / تا همی گوئی تو ابیاتش، همی بوئی سمن
حلم او چون کوه و اندرکوه او کهف امان / طبع او چون بحر و اندر بحر او درّ فطن
گاه نظم و گاه نثر و گاه مدح و گاه هجو / روز جدّ و روز هزل و روز کلك و روز دن
درّبار و مشکریز و نوش طبع و زهر فعل / جانفروز و دلگشا و غمزدا و لهو تن



ای تـــرك من امروز نگوئی بکجائـــی / تا کس نفرستیم و نخوانیم نیائی
آنکس که نباید بر ما زودتر آیـــد / تو دیر تر آئی ببر ما که بیائی
آنروز که من شیفته باشم به بر تو / عذری بنهی بر خود و نازی بفزائی
چون با دگری من بگشایم تو ببندی / ور با دگری هیچ ببندم بگشائـــی
گوئی برخ کس منگر جز برخ من / ای ترك چنین شیفتهٔ خویش چرائی
ترسی که کسی نیز دل من برباید / کس دل نرباید بستم، چون تو ربائی
من در دگران زان نگرم تا بحقیقت / قدر تو بدانم که زخوبی بچه جائی

هر چند بدین نغز بتان در نگرم من | حقا که بچشمم ز همه خوبتر آلی
با تو ندهد دل‌که جفائی‌کنم از بیش | هر چند بخدمت در، تقصیر نمائی
ور زانکه‌بخدمت نکنی بهتر ازین‌جهد | هر چند مرائی، بحقیقت نه مرائی

✿ ✿ ✿

دلم ای دوست تو دانی‌که هوای‌توکند | لب من، خدمت خاك کف پای توکند
تازیم، جهدکنم من که هوای تو کنم | بخورد بر ز توآنکس‌که هوای توکند
شیفته‌کرد مرا، عشق و ولای تو چنین | شایدم هرچه بمن،عشق و ولای‌توکند
نکنم بر تو جفا، ور تو جفا قصدکنی | نگذارم که‌کسی قصد جفای تو کند
تن‌من، جمله پس دل رود و،دل پس تو | تن هوای دل ودل،جمله هوای‌توکند
زهره شاگردی‌آن شانه و زلف تو کند | مشتری بندگــی، بند قبای تو کند
رایگان، مشك فروشی نکند هیچکسی | ورکند هیچکسی، زلف دوتای توکند
بلبلی کرد نتاند بدل مــرده دلان | آن‌که‌آن زلف خم غالیه سای تو کند
چه دعاکردی جاناکه چنین خوب شدی | تا چو تو،چاکر تو نیز دعای تو کند

دروصف‌صبوحی

آمد بانك خروس، مؤذن میخوارگان | صبح نخستین نمود ، روی به نظارگان
کُه بکتف برفکند، چادر بازارگان | روی بمشرق نهاد ، خسرو سیارگان

باده فراز آورید ، چاره بیچارگان
قوموا اشرب الصبوح ، یا ایها الناٰ ئمین

می‌زدگانیم ما ، در دل ما غم بود | چاره ما بامداد ، رطل دمادم بود
راحت کژدم زده ، کشته کژدم بود | می‌زده را هم بمی ، دارو ومرهم بود

هرکه صبوحی زند ، با دل خّرم بود
با دولب مشکبوی ، با دو رخ حورعین

ای پسرمیگسار، نوش لب ونوش گوی | فتنه بچشم وبخشم ، فتنه‌بروی وبموی
ما سیکی‌خوار نیك، تازدرخ‌وصلجوی | تو سیکی‌خواربدجنگ‌کن و ترشروی

پیش من‌آور نبید ، در قدح مشکبوی
تازه چوآب‌گلاب ، صاف چو ماء معین

درهمه وقتی‌صبوح خوش‌بودی‌ابتد ی | بهتر وخوشتر بود ، وقت گل بُسدّی
خاسته از مرغزار ، غلغل تیم وعدی | در شده آب کبود در زره داودی

آمده در نعت باغ عنصری وعسجدی
وامده اندر شراب آن صنم نازنین

برکف من نه‌نبید ، پیشتر از آفتاب | نیز چه سوزم بخور، نیزچه بویم‌گلاب
می‌زدگان راگلاب ، باشد قطرهٔ شراب | باشد بوی بخور ، بوی بخار کباب

آخته چنگ وچلب ، ساخته چنگ ورباب
دیده بشکر لبان ، گوش به شکر توین

خُوشا وقت صبوح ، خوشا می‌خوردنا روی نشسته هنوز، دست بمی برد نا
مطرب سرمست را ، بازهش آوردنا درگلوی او بطی ، باده فرو کردنا
گردان در پیش روی ، با بزن وگردنا
ساغرت اندر یسار ، باده‌ات اندر یمین

کرده‌گلو پرزباد ، قمری سنجاب پوش کبك فرو ریخته ، مشك بسوراخ‌گوش
بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش دردهن لاله مشك ، دردهن نحل نوش
سوسن کافور بوی ،گلبن گوهر فروش
وزمه اردیبهشت ، کرده بهشت برین

شاخ سمن برگلو ، بسته بود مخنقه شاخ گل اندر میان بسته بود منطقه
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه بدرقهٔ رایگان ، بیطمع و مخرقــه
باد سحرگاهیان ، کرده بود تفرقه
خرمن دُرّ وعقیق بر همه روی زمین

چوك زشاخ درخت ، خویشتن آویخته زاغ سیه بردو بال ، غالیه اشپیخته
ابر بهاری زدور ، اسب برانگیخته وزسم اسبش براه ، لؤلؤ تر ریخته
در دهن لاله باد ، ریخته وبیخته
بیخته مشك سیاه ریخته دّر ثمین

سر و سماطی‌کشید بردو لب‌جو یبار چون دورده چترسبزدر دو صف‌کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار چون سپر خیزران بر سر مرد سوار
گشت نگارین تذرو ، پنهان در مرغزار
همچو عروسی غریق دربن دریای چین

وقت‌سحرگه‌کلنگ، تعبیه‌یی ساخته است وزلب دریای هند، تاخزران‌تاخته‌است
میغ سیه برقفاش، تیغ برون‌آخته‌است طبل‌فروکوفته است،خشت‌بینداخته‌است
ماه نو منخسف ، درگلوی فاخته است
طوطیکان با حدیث ، قمریکان با انین

گویی بَط سپید جامه بصابون زده‌است کبك دری ساقها، درقدح خون‌زده‌است
برگل‌ترعندلیب گنج فریدون زده‌است لشکرچین دربهار،خیمه‌بهامون‌زده است
لاله سوی جویبار، خرگه بیرون‌زده‌است
خیمهٔ آن سبزگون ، خرگه این آتشین

ازدم طاووس نر،ماهی‌سربرزده است دستگکی مورتر، گویی برپرزده است
شانگکی‌زآبنوس، هدهد،برسرزده‌است بردو بناگوش‌کبك ، غالیهٔ‌ترزده است
قمریك طوقدار ، گویی سر در زده است
درشبه گون خاتمی ، حلقه او بی‌نگین

بازمرا طبع‌شعر، سخت‌بجوش‌آمده‌است کم‌سخن‌عندلیب، دوش بگوش‌آمده است
ازشغب مردمان ، لاله بهوش‌آمده است زیر ببانگ‌آمده‌است بم‌بخروش‌آمده‌است
نسترن مشکبوی ، مشك فروش‌آمده است
سیمش درگرد نست ، مشکش در آستین

چون‌تو بگیری‌شراب ،مرغ‌سماعت کند　　لاله سلامت کند ، ژاله وداعت کند
از سمن ومشك و بید ، باغ شراعت‌کند　　وزگل سرخ وسپید ، شاخ صواعت‌کند
شاخ‌گل مشکبوی ، زیر ذراعت کند
عنبرهای لطیف ، گــوهرهای گزین
باد، عبیر افکند ، در قدح و جام تو　　ابر گهر گسترد ، در قدم وگام تو
یار سمنبر دهد ، بوسه براندام تو　　مرغ روایت کند شعری بر نام تـو
خوبان نعره زنند ، در دهن وکام تو
در لبشان سلسبیل ، درکفشان یاسمین

دروصف خزان

خیزید وخز آرید که‌هنگام‌خزانست　　بادخنك ازجانب‌خوارزم وزانست
آن برك‌رزان‌بین‌که برآنشاخ‌رزانست　　گویی بمثل پیرهن رنگرزانست
دهقان بتعجب سرانگشت گزانست
کاندرچمن‌و باغ، نه‌گل‌ماندو نه‌گلنار
طاووس بهاری‌را ، دنبال بکندند　　پرّش ببریدند و بکنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند　　با اوننشینند ونگویند و نخندند
وین پرنگارینش بدو باز نبندند
تا بگذرد آذرمه‌و آید سپس آزار
دهقان‌بسحرگاهان کز خانه بیاید　　نه هیچ بیارامد ونه هیچ بپاید
نزدیك رزآید ، در رز را بگشاید　　تا دختررز راچه بکارست وچه‌شاید
یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید
الا همه آبستن و الا همه بیمار
گویدکه‌شمادخترکان‌راچه رسیدست　　رخسارشما پردگیانراکه بدیدست
وزخانه‌شما پردگیانرا که کشیدست　　وین پردهٔایزدبشما برکه دریدست؟
تامن بشدم خانه در اینجاکه رسیدست
گردید بکـردار و بکوشید بگفتار
تا مادرتان‌گفت که من بچه بزادم　　از بهرشما من بنگهداشت فتادم
قفلی بدر باغ شما بر بنهادم　　درهای شما هفته بهفته نگشادم
کس را بمثل سوی شما بار ندادم
گفتم‌که برآیید نکو نام ونکو کار
امروز همی بینمتان بار گرفته　　وزبار گران جرم تن او بارگرفته
رخسارکتان گونهٔ دینار گرفته　　زهدانکتان بچه بسیار گـرفته
پستانکتان شیر بخروار گرفته
آورده‌شکم‌پیش‌وزگونه شده‌رخسار

ابن یمین

امیر محمودبن امیریمین الدین طغرائی فریومدی معروف به **ابن‌یمین** نامبردارترین‌شاعران قطعه‌سرای‌زبان فارسی‌است، هنروی ابداع مضامین‌اخلاقی واجتماعی درقطعاتی شیرین ودل‌انگیز است .

پدرش **یمین‌الدین** نیزشاعر بود ودرخدمت **خواجه علاءالدین محمد** که‌ازطرف **سلطان ابوسعید بهادرخان** درخراسان مستوفی بود. شغل دیوانی داشت و فرزندش نیز بنام اومعروف گردید و**ابن یمین** نامیده‌شد،ابن‌یمین‌هم‌مدتی به شغل دیوانی مشغول بود وی دراوایل،**خواجه علاءالدین** وبعد برادرش **خواجه غیاث‌الدین هندو** را مدح کردو با علاءالدین‌محمدبه گرگان رفت و**طغاتیمور**حکمران گرگان رامدح گفت،بعدبه‌خراسان رفت وبه‌**نهضت سربداران** که‌بعد ازمرگ‌سلطان ابوسعید بهادرخان(۷۳۶هجری)درسبزوار تشکیل یافته بودپیوست وبمدح امرای سربدار پرداخت .

ابن یمین ازشعرای شیعه مذهب ایرانی است،بهمین علت از نهضت سربـداران در خراسان استقبال نمود ودرسلك پیروان نهضت مذکور درآمد .

همانطوریکه درفصل سیزدهم این‌تألیف مربوط به نهضت سربداران‌بیان شد درجنگی که بین**خواجه وجیه‌الدین مسعود سربدار** و **شیخ‌حسن جوری** شیخ بزرك مذهبی سربداران‌با ملك **معزالدین‌ابوالحسین محمدکرت** درمیان **زاوه** و **خواف**درگرفت (۷۴۳هجری) وجنك مذکورمنتهی به‌کشته شدن حسن‌جوری گردید . ابن‌یمین‌نیزدستگیرشد و باسارت رفت،دراین جنگ دیوان خطی و منحصربفردوی‌مفقود گردید.

بچنگال غارتگران اوفتاد وزآن پس‌کس ازاونشانی‌نداد

درکتاب**مجمل‌فصیحی‌خوافی** آمده‌است که‌ابن‌یمین بعدازگم‌شدن دیوان‌اشعارخود قطعه‌زیررا درسبزوارگفته وپیش **ملك معزالدین کرت** بهرات فرستاد :

گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
آنکه اومیساخت‌دیوان، شکریزدان‌بامن است

ور ربود از من زمانه سلك دُر شاهوار
لیکن از دردش نیندیشم چودرمان بامن‌است

ور زشاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشنی پرلاله ونسرین وریحان با من است

ور تهی شد یك صدف از لؤلؤ لالامرا
پرزگوهر خاطری چون بحرعمان‌با من‌است

قطره‌ای چنداز رشاش‌کلکم ارگم شدچه غم
خاطر فیاض همچون ابرنیسان با من است

آب شعرعذب من‌چون خاك اگربرباد رفت
سهل باشد چشمه سارآب حیوان بامن‌است

گرچه آمد دل بدرد از گشتن دیوان تلف
زان چه‌غم‌دارم چوطبع گوهر افشان بامن‌است
ورچه گشت اعراض نفسانی ز ذاتم منفصل
جوهری کان هست فصل نوع‌انسان بامن است
ورثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشرشد درجهان، طبع ثنا خوان‌با من است
گرچه دیوان دگر ترتیب دانم کرد، لیک
حاصل عمرم هباشد اندوه آن با من است
بی‌عنایت‌گر بود گردون دون با من چه باك
چون عنایتهای شاهنشاه دوران با من‌است
خسرو عادل معزالدین که گوید قدر او
کزجلالت آنچه میگنجد در امکان بامن است
معظم چاکر نوازیهاکه اندر کل حال
شهریار عهد را از جمله اقران بامن است
آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای
شادباش ابن‌یمین کاجزای دیوان با من است
عمر شد در کامرانی تا ابد باد و بود
ورد من چاکر، دعای‌شاه،تا جان با من است

بطوریکه تصریح نموده است : چندانکه طلب کردند دیوان اویافت نشد واز سفائن بزرگان وازآنچه هرکس را بخاطر بود وبعد ازاین گفت جمع کرد .

کاشعار پراکنده چو هفت اورنگم
مانند پروین بـه نظام آید باز

ابن‌یمین سالهای‌آخرعمر را درمولد خود **فرومد** بسربرده وبکار زراعت و یا بقول خودش دهقنت اشتغال داشته‌است، وعاقبت در روزهشتم جمادی الاخرسال **۷۶۹** هجری در حالیکه سنش از هشتاد متجاوزبود جهان رابدرود گفت ودر قریه **فرومد** (فریومد) مدفون شد، درکتاب**مجمل فصیحی خوافی** ماده تاریخ وفات‌اوبدین شرح آمده است :

بوداز‌تاریخ هجرت‌هفتصد باشصت و نه
روز شنبـه هشتم ماه جمادی الاخـرین
گفت‌رضوان حوررا برخیزواستقبال‌کن
خیمه برصحرای جنت برزند ابن یمین

درکتاب مذکوراین رباعی‌ازابن‌یمین نقل‌شده کهشاعراندکی‌قبل‌ازوفات گفته‌است .

منگر که دل ابن یمین پرخون شد
بنگر که ازاین جهان فانی‌چون شد
مصحف‌بکف وچشم برروی‌بدوست
با پیك اجل خنده زنان‌بیرون شد

گویند ابن یمین دردم مرگ مشغول دعا ونماز بوده و رباعی فوق الذکررا بعد از مرگ‌اوبرروی سجاده‌عبادت ودرپهلوی جسم بی‌جان‌وی‌یافته‌اند،ابن‌یمین مذهب شیعه وذوقی عرفانی‌داشته وبراثرتجربه‌های گوناگون قطعه‌های سودمند اخلاقی واجتماعی‌سروده است .

دیوان اشعاروی مشتمل برمقدارکثیری ازقطعات ورباعیات‌اوباتصحیح ومقدمه‌فاضلانه

استاد سعید نفیسی در تهران بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی بطبع رسیده و نیز رساله بدیعی در باره **ابن یمین** وزندگانی وآثار او بقلم استاد فقید **رشید یاسمی** درسال **۱۳۰۳** خورشیدی چاپ شده است .



اینست تصویر ماتم زده مزار قطعه سرای معروف ونصیحت پرداز مجرب تاریخ ادبیات ایران واقع درقصبه فرومد

مجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد .

استاد دکتر ذبیح الله صفا درباره **ابن یمین** مینویسد :

ابن یمین شاعر قصیده سرا ومداح بود ولی هنروی بیشتر درسرودن قطعات اجتماعی واخلاقی سودمندوی است که شهرت بسیار دارد، چنانکه بایداورا بعد از **انوری** بزرگترین شاعر قطعه سرای پارسی دانست .

اینك منتخبی ازاشعار نغز این شاعر نصیحت پرداز مجرب ذیلا بازگومیشود :

قطعه

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان — زیراکه گران باشد و تن گرم نـدارد
از صحبت نادان بترت نیز بگویم — خویشی که توانگر شد وآزرم ندارد
زین هردو بتردان توشهی راکه دراقلیم — با خنجر خونریز دلی نرم ندارد
زین هرسه بترنیز بگویم که چه باشد — پیری که جوانی کند و شرم ندارد

***

من و نفس نفیس و فقر و فاقه — نمیخواهم غنی گشتن بخواری
بود جان دادنم در آب بهتر — ازآن کز غوك باید جست یاری
گرسنه گر بمیرد باز از آن به — که جغد او راکند سیر از شکاری

***

مرا گفتند جمعی مهربانان
چو دیدندم زغم در اضطرابی
که خوش میباش از دوران گیتی
عمارت باز یابد هر خرابی

***

خواهی که خدا کار نکو با توکند
ارواح ملك را همه رو با توکند
یاهرچه رضای اودرآن نیست مکن
یا راضی شو بهرچه او با توکند

پس ازمن

مرا نام اگر نیك اگر بد بود
چو رفتم ازآنم چه فخروچه عار؟
کسی را بود فخر و عار اربود
که ماند زمن در جهان یادگار
پس ازمن اگرهرچه باشد رواست
چو من دامن‌افشانده‌ام زبن غبار

نان‌خواهان

هرکرا در جهان همی بینی
گر گدایی وگر شهنشاهیست
طالب لقمه‌ییست وزپی آن
در تك چاه یا سرگاهیست
مقصد خلق جمله یك چیزست
لیك هریك فتاده در راهیست
اهل عالم بنان چو محتاجند
پس بنزدیك هرکه آگاهیست
شاه را برگدا چه ناز رسد
چون گدا، شاه نیزنان خواهیست

آئین زندگی

گر جهانی زدست تو برود
مخور اندوه‌آن‌که چیزی نیست
بد ونیك جهان چو برگذرست
درگذر ازجهان‌که چیزی نیست

***

بخور، بپوش و بپاش و بدان که حاصل عمر
خرد نداشت کسی کو بدیگران بگذاشت
منه ذخیره که بسیارکس ز غایت حرص
نهادگنج بصد رنج و دیگری برداشت

آزاده

سیرت آزادگان از سفلگان هرگـز مجوی
کی بود چون سرو و سوسن هرکجا خار وخسی
آبروی از آتش شهوت چرا ریزی بخاك
از هوا چون بگذری زآن پس صفا یابی بسی
شوربای چشم خود خوردن بر ابن یمین
به که باید خورد سکبای ۱ رخ هرناکسی

۱ـ سکبا ـ سرکه با، آش سرکه

عقل وغم

حبّذا روزگار بی خردان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کـز خرابی عقل آبادند
عقل وغم را بهم گذاشته‌اند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ در حماقت همیشه دلشادند
هرکجا عقل هست شادی نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ عقل و غم هردو توأمان، زادند

گناه پدر

دانی چه موجبست‌که فرزند از پدر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ منت نگیرد ارچه فراوان دهدعطا
یعنی‌درین جهان‌که محل حوادثست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ درمحنت وجود تو افکنده‌ای مرا

✡✡✡

بحمدالله ندارم مال و جاهی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که بستانی بدیگرکس سپاری
چو من بر بینوائی دل نهادم ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چرا باید تحمل کرد خواری

آشنائی خلق

آشنائی خلق درد سر است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ منقطع باش تا ندانندت
بدرکس مرو زبهر طمع ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تاز در همچوسگ نرانندت
گرشوی‌گوشه‌گیرچون‌ابرو ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بر سر دیده ها نشانندت
اینهمه جدوجهدحاجت‌نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آنچه روزیست میرسانندت

استقبال ازمولوی

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ازجمادی به نباتی‌سفری‌کردم و رفت
بعد از آنم کشش نفس بحیوانی برد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چون‌رسیدم‌بوی‌ازوی‌گذری‌کردم‌ورفت
بعد ازآن در صدف سینه انسان بصفا ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ قطرهٔ هستی خودراگهری‌کردم ورفت
با ملایك پس از آن صومعه قدسی را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گرد برگشتم ونیکونظری‌کردم ورفت
بعدازآن‌ره‌سوی او بردم‌وچون ابن‌یمین ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ همه اوگشتم وترك‌دیگری‌کردم ورفت

✡✡✡

دو قرص نان اگر ازگندم است اگر از جو
دو تای جامه اگر کهنه است و گر از نو
چهار گـوشه دیوار خـود بخاطر جمع
که کس نگوید از اینجای خیز وآنجا رو
هزار مـرتبه بهتر بنزد ابن یمین
زفـر مملکت کیقباد و کی‌خسرو

✡✡✡

اگردوگاو بدست آوری ومزرعهٔ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یکی امیرویکی را وزیر نام کنی
بدان قدر چوکفاف معاش تونشود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ روی و نان جوی ازیهودوام‌کنی
هزاربار از آن به‌که از پی‌خدمت ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کمر ببندی و برمردکی سلام کنی

خلوت انس

کنجی که در و گنجش اغیار نباشد — برکس زتو و برتو زکس بار نباشد
رودی وسرودی و حریفی دوسه یاری — باید کـه عدد بیشتر از چار نباشد
نردی و شرابی و کبابی و ربابـی — شرط است که ساقی بجزازیار نباشد
عقلست که تمییز کند نیك وبد از هم — او نیز در این کار بانکار نباشد
وآنکس که شود منکراین کار که گفتم — از عالم ارواح خبردار نباشد
این دولت اگر دست دهد[1] ابن یمین را — با هیچ کسش در دو جهان کار نباشد

دشمن اهل هنر

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار — آری زمانه دشمن اهل هنر بود
سهلست اگر جفاکشم از دور بیوفا — زحمت نصیب مردم والاگهر بود
برآسمان ستاره بود بیشمار لیك — رنج کسوف بردل شمس و قمر بـود
رسمیست در زمانه که هر کم بضاعتی — زاهل هنر بمرتبه ها بیشتر بـود
دریا صفت که منصب خاشاك اندر او — بالای عقد گوهر و سلك درر بـود

✡✡✡

بگفتار اگر در فشاند کسی — خموشی به بسیار از آن خوشتر است
خردمند، خامش بود چون صدف — اگر خود درونش همه گوهر است

✡✡✡

تا نپرسند ، دم مزن بسخن — وآنچه گوئی جز آن ثواب مگوی
گر رسیدن بمقصدت هوس است — راه کان مستقیم نیست مپوی

✡✡✡

مرا ازجور تو ای روزگار سفله نواز — بس است غصه چگویم که قصه است دراز
گهی نشیمن شهباز میدهی بزغن — گهی شکارگه شیرشرزه را بگراز

✡✡✡

آن کز پی وصل او بجان می پویم — او بامن و من جمله جهان میجویم
نی نی، که من اویم ومن و اورا من — ازتنگ مجالی سخنی میگویم

✡✡✡

از برای دو چیز جوید وبس — مرد عاقل جهان پرفن را
یا از او سربلند گردد دوست — یاکند پایمال دشمن را
وآنکه میجوید و نمیداند — که غرض چیست مال جستن را
چیده باشد بمسکنت خـوشه — داده زآن پس بباد خرمن را
غیر جان کندن وزخستن چیست — حاصلی ناشناس کودن را

✡✡✡

خدائی که بنیاد هستیت داد — بروزالست اندر افکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد — بدست خودازراه حکمت سرشت
قلم را بفرمود تا برسرت — همه بودنیها یکایك نوشت
نزیبد که گوید ترا روز حشر — که این کار خوبست وآن کار زشت
ندارد طمع رستن شاخ عود — هرآنکس که بیخ شتر خار کشت
چو از خط فرمانش بیرون نیند — چه اصحاب مسجد چه اهل کنشت

[1] این قطعه ترجمه قطعه عربی قابوس بن وشمگیر است .

خرد را شگفت آید از عدل او — که آنرا دهد دوزخ اینرا بهشت

✡✡✡

مرد باید که هرکجا باشد — عزت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند — هرچه کبر و منیست بگذارد
بطریقی رود که مردم را — سر موئی ز خود نیازارد
همه‌کس راز خویش به داند — هیچکس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنگه — تا مگر دوستی بدست آرد

✡✡✡

دیدم بر این رواق زبرجد کنایتی — برلوح لاجورد نوشته بزرناب
هرخانه‌ای که‌داخل‌این‌طاق‌ارزق‌است — گرصد هزارسال بماند شودخراب
بیرون ازاین‌رواق بناکن‌توخانه‌ای — کو آفت خراب نیابد بهیچ باب

✡✡✡

مرد آزاده در میان گروه — گرچه خوشخو و عاقل و داناست
محترم آنگهی تواند بود — که از ایشان بمالش استغناست
وانکه محتاج خلق شد خوار است — گرچــه در علم بوعلی سیناست

✡✡✡

هنر بباید ومردی و مردمی و خرد — بزرگ زاده نه آنست کودرم دارد
خوشاکسی‌که ازو هیچ بد بکس نرسد — غلام همت آنم‌که این قدم دارد

✡✡✡

ما عمرو زید را چه شناسیم در جهان — ما رابس‌این‌شناخت‌که‌مولای‌ماعلی‌است
خرم دلی‌که مجمع سودای حیدر است — فرخ سری‌که خاک‌کف پای حیدر است

✡✡✡

ای دل بجستجوی هنر در جهان بگرد — باشد کــه آوریش بهر حیلتی بدست
مردآن بود که درگه و بیگه نشان علم — جوید بهر دیار زهر هوشیار ومست
گرعلم یافت سرور اقران خویش‌گشت — ور مرد، عذر او برارباب روشن است

✡✡✡

بشنو از ابن‌یمین پندی بغایت سودمند — باسلامت عمراگرداری بسربردن‌هوس
بدمگوی‌وبدمکن باهیچکس‌درهیچ‌حال — تا نه‌بدگویدکست نه‌باشدت بیمی زکس

✡✡✡

خون‌میخوردچوتیغ دراین دورهرکه‌او — یک رو ویکزبان بود از پاک‌گوهری
مانند شانه هرکه دورویست وصد زبان — برفرق خویش جای دهندش بسروری

✡✡✡

ابن یمین اگرهمه عالم بکام تواست — بایدکزان فرح نفزاید دل تــرا
ور ملک کائنات ز دستت برون رود — هان تا غمش زجانربایددل تــرا
چون‌هست‌و نیست‌جمله‌نماندبه یک‌قرار — آن به کزان بیاد نیاید دل ترا
قانع شو و متابعت پیر عقل‌کــن — کز بند غم‌جزاو نگشاید دل تــرا
جز صیقل قناعت و استادی خرد — اززنگ حرص‌کس نزداید دل ترا

✡✡✡

در قصه شنیدیم گزین پیش بزرگی / یك بدره زر داد بیك بیت فلانی
ماهم ز طمع پیش بزرگان زمانه / بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج ونشد حاصل از آنکار / جز خوردن خونی و بجز کندن جانی
گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را / دل تافته گردد چو تنور از نی و نانی
عنقا وکرم هردو یکی‌اند، کز ایشان / جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل هنر قصه همین است که گفتیم / هان تا نفروشید یقینی بگمـــانی



مرتضی رادان ولی اهل ایمان تا ابد / چون ز دیوان ازل دارد مثال انّما
کیستند اولاد او اول حسن آنگه حسین / آنکه ایشانرا نبی فرمود امام ومقتدا
بعد از ایشان مقتدا سجاد و آنگه باقر است / زو گذشتی جعفر و موسی وسبط او رضا
پس تقی آنگه نقی آنگه امام عسکری / بعد از او مهدی کز و گیرد جهان نور و نوا

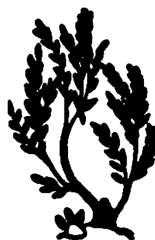
این رباعی‌را پدرش یمین‌الدین سروده وبرای اوفرستاده :

دارم ز عتاب فلك بوقلمون / وز گردش روزگار دون پرور دون
چشمی چوکنارهٔ صراحی همه اشك / جانی چومیانهٔ پیاله همه خون

ابن یمین رباعی زیررا سرود و در جواب پدر ارسال داشت :

دارم ز جفای فلك آینه گون / پر آه دلی که سنگ از آن گردد خون
روزی بهزار غم بشب میآرم / تا خود بشب از پرده چه آید بیرون

بیشتر قطعات پندآموز و ارزنده ابن‌یمین بزبانهای زنده دنیا ازجمله انگلیسی و آلمانی ترجمه و نشر شده‌است، که‌در بین آنها ۱٦٤ قطعه اشعار ابن‌یمین ترجمه ونقل‌شاستا راکه بسال ۱۸۵۲ میلادی‌دروینه بچاپ رسیده باید نام برد.





فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص به **فروغی** فرزند **آقاموسی بسطامی** ازشاعران بزرگ قرن سیزدهم هجری(قرن نوزدهم میلادی) است.

وی از بزرگان **بسطام** بود، تاریخ تولد اورا **۱۲۱۳** هجری قمری در عتبات نوشته‌اند **فروغی** دوران کودکی را در **بسطام** بسر برد و بعداً مدتی در **ساری** اقامت گزید، دراوایل سلطنت **فتحعلیشاه** قاجار به تهران عزیمت نمود و به تحصیل علوم ادبی پرداخت.

فروغی در ابتدا **مسکین** تخلص می‌کرد و بعدها بمناسبت انتساب به‌دربار **فروغ الدوله** فرزند **حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه** والی خراسان وکرمان به **فروغی** تخلص یافت. ابتدا بمدح شاهان وشاهزادگان قاجار پرداخت وپس از آن به تصوف وعرفان متمایل شدوعزلت برگزید. و باقی عمررا بیشتر در ریاضت و اعتزال وآمدوشد بمجلس عرفا گذرانید وبه سرودن غزلهای دلانگیز عرفانی پرداخت. **فروغی** به تصوف و تجرد علاقه‌وافر داشت و در غزلسرائی از سعدی و حافظ پیروی میکرد.

فروغی را باید از بزرگترین غزلسرایان متصوف عهد اخیر بشمار آورد، توجه‌او بتصوف باعث‌شدکه غزلهای دلپذیروی باافکار بلند عارفانه همراه باشد.

در غزلهای او موجی ازاحساس عمیق شاعرانه بچشم میخوردواین احساس نیز با بیانی بسیار روان و فصیح وجان بخش بیان شده‌است، که انسان باخواندن هر بیتی از آن تحت‌تأثیر روح بلند و بیان شیوا وپراحساس ودرعین حال ساده وی قرارمیگیرد.

فروغی در ٦١ سالگی بسال **۱۲۷۴** هجری قمری درتهران دارفانی‌را بدرود گفت.

دیوان غزلیات فروغی چندین بار بچاپ رسیده‌است، عده اشعارش را تاحدود بیست هزار بیت نوشته‌اند. اینک چند غزل بسیار عالی و ارزنده وی ذیلا درج میشود:

بزم شوق

شاهد بکام و شیشه بدست و سبو بدوش / مستانه می‌رسم‌ زدر پیر می‌فروش
خواهی که کام دل ببری لعل وی ببوس / خواهی که نیش غم نخوری جام می بنوش
ماییم و کوی عشق و درونی پر از خراش / ماییم و بزم شوق و دهانی پر از خروش
دانی که داد بلبل شیدا زدست کیست؟ / از دست آن که کرد لب غنچه را خموش
مرغی که می‌پرد بلب بام آن پری / بس طعنه میزند پر او بر پر سروش
پند کسی چگونه نیوشم که آن دو لب / از من گرفته‌اند دو گوش سخن نیوش
گر چشم فیض داری از آن چشمهٔ کرم / ای دل بسینه خون شو و ای چشم تر بجوش
من واله جمال تو با صد هزار چشم / من بندهٔ خطاب تو با صد هزار گوش
پی جهد از آن دهان نرسد هیچکس بکام / تا هست ممکنت تو فروغی بجان بکوش

کی رفته‌ای زدل

کی رفته‌ای ز دل که تمناکنم ترا / کی بوده‌ای نهفته که پیداکنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور / پنهان نگشته‌ای که هویداکنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
چشمم بصد مجاهده آئینه ساز شد / تا من بیك مشاهده شیدا کنم ترا
بالای خود در آئینهٔ چشم من ببین / تا با خبر ز عالم بالاکنم ترا
مستانه‌کاش در حرم و دیر بگذری / تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا
خواهم شبی نقاب زرویت برافکنم / خورشید کعبه ، ماه کلیساکنم ترا
گر افتد آن دو زلف چلیپا بچنگ من / چندین هزار سلسله در پا کنم ترا
طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند / یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا
زیبا شود بکارگه عشق کار من / هرگه نظر بصورت زیبا کنم ترا
رسوای عالمی شدم ازشور عاشقی / ترسم خدانخواسته رسوا کنم ترا
با خیل غمزه گر بوثاقم گذر کنی / میر سپاه، شاه صف‌آرا کنم ترا
شعرت ز نام شاه فروغی شرف گرفت / زیبدکه تاج تارك شعرا کنم ترا

اسیر سلسله

دوست نشاید زدوست درگله باشد / مرد نبایدکه تنگ حوصله باشد
دوش بهیچم خرید زاهد و ترسم / با ز پشیمان از این معامله باشد
راهرو عشق باید از پی مقصود / در قدمش صد هزار آبله باشد
تند مران ای دلیل‌ره کــه مبادا / خسته دلی در قفای قافله باشد
آنکه مسلسل نمود طرهٔ لیلی / خواست که مجنون اسیر سلسله باشد

چشم سیاه

نازم آن چشم سیه کز یك نگاه آشنا / مردم آگاه را ازخویشتن بیگانه کرد

ای کاش جان بخواهد

ای‌کاش جان بخواهد معشوق جانی ما تا مدعی بمیرد از جان فشانی ما
گر در میان نباشد پای وصال جانان مردن چه فرق دارد با زندگانی ما
ترک‌حیات‌گفتیم ، کام از لبش گرفتیم الحق‌که جای اشک‌است‌بر کامرانی ما
سودای‌او گزیدیم ، جنس غمش‌خریدیم یارب زیان مبادا در بی زیانی ما
در عالم محبت الفت بهم گرفته تا مهربانی او با مهربانی ما
در عین بی زبانی با او به‌گفتگوئیم کیفیت غریبی است در بی زبانی ما
صدره ز ناتوانی در پایش او فتادیم تا چشم رحمت‌افکند بر ناتوانی ما
تا بی‌نشان‌نگشتیم از وی نشان نجستیم غافل خبر ندارد از بی نشانی ما
اول نظر دریدیم پیراهن صبوری آخر شد آشکارا راز نهانی ما
تا وصف‌صورتش‌را در نامه ثبت‌کردیم ماندند اهل دانش پیش معانی ما
تدبیرها نمودیم در عاشقی فروغی کاری نیامد آخر ، از کار دانی ما

جلوه یار

یار اگر جلوه‌کند دادن جان اینهمه نیست
عشق اگر خیمه زند ملک‌جهان اینهمه نیست
نکته‌ای هست در این پرده که عاشق داند
ورنه چشم‌و لب ورخسارو دهان اینهمه نیست
مگر از کوچه انصاف در آید یوسف
ورنه سرمایه سودازدگان اینهمه نیست
کوهکن تا بدل اندیشهٔ شیرین دارد
گر بمژگان بکندکوه‌گران اینهمه نیست
از دو بینی بگذر تا به حقیقت برسی
که میان حرم و دیر مغان اینهمه نیست
گر نهان عشوه چشم تو نگردد پیدا
فتنه‌انگیزی پیدا و نهان اینهمه نیست
اثر شست تو خون همه را ریخت بخاك
ورنه درکشمکش تیر و کمان اینهمه نیست
هیچکس ره بمیان تو زموی تو نبرد
با وجودی‌که زمو تا بمیان اینهمه نیست
خود مگر روز جزا رخ بنمائی ورنه
جلوهٔ حور و تماشای جنان اینهمه نیست
تو ندانی نتوان نقش تو بستن بگمان
زانکه درحوصله وهم وگمان اینهمه نیست
جام می نوش بپادشه جمشید شعار
که مدار فلك و دور زمان اینهمه نیست
آنچه من زان دهن تنگ ، فروغی ، دیدم
کی توان گفت، که تقریر زبان اینهمه نیست

تماشائی خلق

یار بی پرده کمر بست برسوائی ما — مـــا تماشائی او خلق تماشائی ما
قامت افراخته‌میرفت‌وبشوخی میگفت : — که کسی‌چهره نیفروخت ، بزیبائی ما
او زما فارغ‌و ما طالب اودرهمه‌حال — خود پسندیدن او بنگر و خوددائی‌ما
قتل خود را بدم تیغ محبت دیدم — گوعدو ،کورشو ، از حسرت بینائی‌ما
جان بیا سود بیك ضربت قاتل ما را — یعنی از عمر همین بود. تن‌آسائی ما
حالیا مست و خرابیم ز کیفیت عشق — پس ازین تا چه‌رسد برسر سودائی ما
هرکجا جام می آن‌کودك خندان‌بخشد — باده‌گو پاك بشو ، دفتر دانائی ما
نقد دنیا ، ببهای لب ساقی دادیم — تاکجا صرف شود ، مایهٔ عقبائی ما
شب ما تابقیامت نشود روز ،که‌هست — پردهٔ روز قیامت ، شب تنهائی ما
مگرش زلف‌تو ، زنجیر نماید ، ورنه — درهمه شهر نگنجد دل صحرائی ما
دل ز وصلت نتوان‌کند بهل تا بکند — سیل هجران تو بنیاد شکیبائی ما
ناتوان‌چشم تو بربست فروغی را چشم — ورنه‌کی خاسته مردی بتو انائی ما

آتش عشق

اولم رام نمودی به دل آرامیها — آخرم سوختی از حسرت ناکامیها
تو ونوشیدن پیمانه وخشنودی‌دل — من و خاك در میخانه وبدنامیها
چشم‌سرمست تو‌تاساقی‌هشیارانست — کی‌توان دست‌کشید از قدح‌آشامیها
مدتی‌رنجه‌کن‌ای سروسمن‌ساق بباغ — تا صنوبر نزند لاف خوش‌اندامیها
میخوردمرغ‌دل‌ازدوری‌خال‌وخط‌تو — غم بی دانگی وحسرت بی‌دامیها
عاقبت چشم‌من‌افتاد بدان‌طلعت‌نیك — چشم بددورازین نیك سرانجامیها
سروپا آتشم از عشق فروغی لیکن — پختگی‌ها نتوان کرد بدین خامیها



دانه تسبیح مارا حالتی هرگز نداد — بعدازاین‌درپای‌خم‌انگوربایددانه‌کرد

سرمایه دیوانگی

ای زلف تو برهمزن فرزانگی ما — وین سلسله سرمایهٔ دیوانگی ما
سر بردم تیغ تو نهادیم بمردی — کس‌نیست دراین‌عرصه بمردانگی‌ما
با مانشدی محرم و ازخلق دوعالم — سودای تو شد علت بیگانگی ما
آنمرغ اسیریم‌بدام‌تو،که خوردند — مرغان گلستان غم بی‌دانگـــی ما
گفتم که‌کسی نیست به بیچارگی‌من — گفتا که بتی نیست به جانانگی ما
گفتم‌که‌بودقاتل‌صاحبنظران؟گفت : — چشمی که بود منشاء مستانگی ما
عالم همه راسوخت‌بیك شعله‌فروغی — شمعی‌که بـــود باعث پروانگی ما

عالم‌بیخبری

عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بودست — حیف‌وصدحیف‌که‌مادیرخبردارشدیم
دست غیب ار بدرد پردهٔ‌ما‌رانه‌عجب — که چراباخبراز پردهٔ اسرارشدیم

بادهٔ نگاه

کیفیت نگاه تو از جام خوشتر است
لعل لبت ز بادهٔ گلفام خوشتر است

نظارهٔ رخ تو به اصرار خوبتر
بوسیدن لب تو به ابرام خوشتر است

گر خال تست دانه مرغان نیکبخت
ازصحن بوستان شکن دام خوشتر است

من کافر محبتم ، اما براستی
کفر محبت تو ز اسلام خوشتر است

ناموس ما بباد فنا رفت و خوشدلیم
زیراکه ننگ عشق تو از نام خوشتر است

اکنون که نا مرادی ما عین کام تواست
گر خوکنیم با دل ناکام خوشتر است

خود را بآتش غم روی تو می زنیم
چون‌روزگار، سوخته‌ازخام خوشتر است

ما خوشدلیم با تو بهر شام وهر سحر
کاندوی وموز هرسحروشام خوشتر است

بهر شرابخواره بستان معرفت
چشمت هزار باره ز بادام خوشتر است

الحق فروغی از پی اسباب خوشدلی
ازهرچه هست‌وصل دل‌آرام‌خوشتر است

دادخواهی

یك شب آخر دامن‌آسحر خواهم‌گرفت
داد خود را زآن مه بیدادگرخواهم‌گرفت

چشم‌گریان را به طوفان بلاخواهم‌سپرد
نوك مژگان‌رابخوناب جگر خواهم‌گرفت

نعره‌ها خواهم زدودربحرو برخواهم‌فتاد
شعله‌ها خواهم شدو در خشك و تر خواهم گرفت

انتقامم را ز زلفش مو بمو خواهم‌کشید
آرزویم را ز لعلش سربسر خواهم‌گرفت

یا بزندان فراغش بی نشان‌خواهم شدن
یا گریبان وصالش بی خبر خواهم‌گرفت

یا بهار عمر من روبرخزان خواهد نهاد
یا نهال قامت او را به بر خواهم‌گرفت

یاپپایش نقد جان بی‌گفتگوخواهم فشاند
یا زدستش‌آستین برچشم ترخواهم‌گرفت

یابحاجت در برش‌دست طلب خواهم‌گشاد
یا بحجت ازدرش راه سفر خواهم‌گرفت

یا لبانش‌راز لب‌همچون شکرخواهم‌مکید
یا میانش را ببر همچون‌کمرخواهم‌گرفت

گرنخواهدداددمن امروز دادآن شاه‌حسن
دامنش فردا بنزد دادگر خواهم‌گرفت

برسرم قاتل اگر بار دگر خواهدگذشت
زندگی را با دم تیغش زسر خواهم‌گرفت

بازاگر برمنظرش روزی نظرخواهم‌فکند
کام چندین ساله را ازیك‌نظرخواهم‌گرفت

یاسروپای‌مرادرخاك وخون خواهدکشید
یا برودوش ورا در سیم وزرخواهم‌گرفت

گر فروغی‌ماه من برقع زروخواهدفکند
صدهزاران‌عیب برشمس‌وقمرخواهم‌گرفت

دیوانه بزنجیر افتاد

دل در اندیشهٔ آن زلف گره‌گیر افتاد
عاقلان مژده که دیوانه بزنجیر افتاد

خواجه هی منع من از باده پرستی تاکی
چکند بنده که در پنجهٔ تقدیر افتاد

دامنش را ز پی شکوه گرفتم روزی
که زبان از سخن و نطق ز تقریرافتاد

گفتم از مسئلهٔ عشق نویسم شرحی
هم ز کف نامه و هم خامه زتحریرافتاد

دلبر آمد پی تعمیر دل ویرانم
لیکن آنوقت که این خانه زتعمیر افتاد

نامی از جلوهٔ خورشید جهان آرانیست
گوئیا پرده از آن حسن جهانگیر افتاد

پری از شرم تو از چشم بشر پنهان شد
قمر از رشك تو از بام فلك زیر افتاد

دل ز گیسوی تو بگسست وبه‌ابروپیوست
کار زنجیری عشق تو به شمشیر افتاد

بسکه بر ناله دل‌گوش ندادی آخر
هم دل از ناله وهم ناله زتاثیر افتاد

گفت زودت‌کشم‌آن شوح فروغی‌و نکشت
تاچه کردم‌که چنین کار به تاخیرافتاد

مردان خدا

مردان خدا پردهٔ پندار دریدند ... یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
هر دست که دادند از آن‌دست گرفتند ... هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
یك طایفه را بهر مکافات سرشتند ... یك سلسله را بهر ملاقات گزیدند
یك فرقه بعشرت در کاشانه گشادند ... یك زمره بحسرت سر انگشت گزیدند
جمعی بدر پیر خرابات خرابند ... قومی به بر شیخ مناجات مریدند
یك جمع نکوشیده رسیدند بمقصد ... یك قوم دویدند و بمقصد نرسیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی ... بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند
همت طلب از باطن پیران سحرخیز ... زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند
زنهار مزن دست بدامان گروهی ... کز حق ببریدند و بباطل گرویدند
چون خلق در آیند ببازار حقیقت ... ترسم نفروشند متاعی که خریدند
کوتاه نظر، غافل از آن سروبلنداست ... کاین جامه باندازه هر کس نبریدند
مرغان نظر باز سبك سیر، فروغی ... از دامگه خاك بر افلاك پریدند

پروانه‌شمع غایب

من‌کیم، پروانهٔ شمعی‌که در کاشانه نیست ... خانه‌ام را سوخت بی‌باکی‌که‌اودرخانه‌نیست
دست همت را کشیدم از سر دنیا و دین ... هرکسی را درطلب این همت مردانه نیست
ازپس رنجی‌که بردم در وفا آخر مرا ... دامن‌گنجی بچنگ آمد که در ویرانه نیست
میگساران فارغند از فتنه دور زمان ... کس حریف آسمان جزگردش پیمانه نیست
سبحه صد دانه از بهر حساب ساغراست ... ورنه یك‌جوخاصیت درسبحه‌صددانه نیست
گریهٔ مستانه آخر عقده‌ام از دل گشود ... خنده شادی بغیر از گریه مستانه نیست
نقد زاهد قابل آن شاهد زیبا نشد ... زانکه هرجان‌مقدس درخور جانانه نیست
تا غم دلبر در آمد خرمی از دل برفت ... زانکه هر نا آشنا بر منزل بیگانه نیست
در غم آن نوش لب افسانه عالم شدم ... وین غم دیگر، که تاثیری در این‌افسانه‌نیست
گفتم از دیوانگی زلفش بگیرم عشق‌گفت ... لایق این حلقهٔ زنجیر، هر دیوانه نیست
تا فروغی پرتو آن شمع در محفل فتاد ... هیچکس از سوزمن‌آگه بجزپروانه نیست

چشم بد روزگار اگر بگذارد

مهره توان‌برد، مار اگر بگذارد ... غنچه توان‌چید خار اگر بگذارد
باهمه حسرت‌خوشم‌به‌گوشهٔ چشمی ... چشم بد روزگار اگر بگذارد
کام توان یافتن ز نرگس مستش ... یك نفسم هوشیار اگر بگذارد
سرخوشم‌ازدورجام‌وگردش ساقی ... گردش‌لیل و نهار اگر بگذارد
بوسه‌توان زدبرآن‌دهان شکرخند ... گریهٔ بی اختیار اگر بگذارد
پرده‌توانم کشید ازآن رخ زیبا ... کشمکش پرده دار اگر بگذارد
بر سر آنم که درکمند نیفتم ... بازوی آن شهسوار اگر بگذارد
وانگذارم بهیچکس دل خود را ... غمزهٔ‌آن دل‌شکار اگر بگذارد
دست نیابدکسی ز خاطر جمعم ... زلف پریشان یار اگر بگذارد
هیچ نگردم بگرد عشق فروغی ... جلوهٔ حسن نگار اگر بگذارد

یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن فرزند **ابراهیم‌قلی** متخلص به **یغمای جندقی** از شاعران غزلسرای عهد قاجار ودربار محمد شاه است .

این شاعر در سال ۱۱۹۶ هجری قمری دردهکده **خور** جندق وبیابانك پا بعرصه وجود نهاد . بعد از کسب مقدمات ادب چندی درایران وعراق بسیاحت گذرانید وسرانجام بدربار محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶٤ هجری) راه یافت .

یکی ازآشنایان یغما سرگذشت اورا چنین نوشته : ۱

(وقتی افاغنه بحدود خراسان تاختن آوردند **فتحعلیشاه** به **ذوالفقارخان سمنانی** فرمان دادلشگری جمع کرده وبکمك **شجاع السلطنه** حاکم آن صفحات برود، ذوالفقار خان بنابراین امرجوانهای اطراف را برای خدمت سربازی گرد آورده و درمیان ایشان **میرزا ابوالحسن جندقی** بودکه در آن زمان **مجنون** تخلص میکرد، در اردوی ذوالفقار خان میرزا محمد علی‌نام مازندرانی (که برادرزنش بود) نفوذی تمام‌داشت یغما پیش اوآمد واجازهٔ ورودبچادرخواست **میرزا محمدعلی** اجازهٔ ورود داد و پس از وارد شدن اجازهٔ جلوس وخواندن چند شعر یافت وگفت ، شیخ سعدی فرموده است :

بخت باز آید ازآن درکه یکی چون تودرآید
روی زیبای تـو دیدن در دولت بگشایـد

وبنده عرض کرده‌ام :

آن که در پرده،دل خلق جهانـی بربایـد
چه قیامت شود آن لحظه‌که از پرده درآید

میرزا محمد علی‌ازبیانات این شاعرجوان شیفته شد وپس ازاصرارزیاد اوراازسربازی معاف کرد و بمنشی‌گری خویش انتخاب نمود ۲ پس‌ازشکست افاغنه **ذوالفقـارخـان سمنانی** بلقب **سردار** ملقب شد و میرزا ابوالحسن نیزدرپیش اومشغول‌نویسندگی گردید پس‌ازدو سال درصفحات **سمنان ودامغان** حاصل‌نقصان پیدا کرد و مالیات لاوصول ماند دشمنان درپیش‌شاه دربارهٔ اوتفتین‌کرده وعدم وصول‌مالیات را بریاغی‌گری اوجلوه دادند بالاخره بنابه خواهش ذوالفقارخان مأموری برای وصول مالیات عازم آن صفحات شد ، در این موقع چند نفرازبستگان‌میرزا ابوالحسن متخلص به مجنون‌کاغذی باومی‌نویسندواز

---

۱ ــ نامه‌فوق‌الذکر دربرگزیده اشعار یغما که سال ۱۳۱۳ بکوشش علی‌مقدم چاپ شده درج است .

۲ــ بعضی‌ها گفته اند وقتی‌که میرزا محمد علی ازمیرزا ابوالحسن پرسید اهل‌کجائی وی‌این‌شعررا که سروده بود برایش بخواند ،

ما مردمك خـوریم **از علم وادب دوریم**

او درخواست می‌کنند تاازذوالفقارخان‌توصیه‌یی گرفته و برای‌ایشان بفرستد ولی‌اودرجواب ازفرستادن توصیه امتناع نموده و اینطورمینویسدکه در پیش ذوالفقارخان چندان اعتباری ندارد واین‌کارازعهدهٔاوخارج است،استشهادبدین‌میکند: آواز دهل‌شنیدن از دور خوش‌است .



کاغذ مزبور بدست **سردار** می‌افتد ومتغیرشده حکم غارت اموال اووکسانش‌رامیدهد.
چون میرزا محمد علی‌مازندرانی ازاین حادثه‌آگاه میشود، ازهرطرف‌اقدامات نموده و میرزا ابوالحسن راباحالت‌کسالت‌وجراحت‌اززندان نجات‌میدهدیغما درموضوع‌آن پیش‌آمد غزلی‌ساخته‌که یك بیت‌آن اینست :

بمن از مال عالم یك تخلص مانده مجنونست
بکار آید گرای لیلی‌وش آنرا نیز یغماکن

گویا علت انتساب او به یغما همین حادثه بوده وچون ذوالفقارخان سردار، مردی عوام و فحاش بود ، یغما **کتاب سرداریه** را باسم او ساخته و آن فحش عادی را که

بیشتر در زبان سردار جاری بوده تقریباً در تمام ابیات آن بکاربرده است)

یغما بعد ازرهائی از زندان‌ترجیع بند معروف : (... غنی و فقیرسمنان‌ـ بر ... زن‌وزیرسمنان)را علیه‌ذوالفقارخان سمنانی‌سرود که شهرت عجیبی کسب کرد .

یغمای جندقی از شاعران معروف وپراستعداد دوره قاجاریه محسوب است وی مردی وارسته ودرعین حال بی‌باك بود بطوریکه خود وی نیز گفته :

تاکنون کم سی گذشت از روزگار شاعری

کافرم یك حرف اگرمدح‌کسم در دفتراست

باوجود رواج بازارمداحی درآن دوره از شاهان وشاهزادگان قاجار به‌هیچ وجه مدح نگفت، یغما بیشترمدت‌عمرخود را درسمنان گذراند وسپس‌مدتی‌در **تهران** و **کاشان** اقامت یافت و آخرعمرخود را نیز درجندق وبیابانك بسر برد .

وی بعدازهشتاد سال‌عمربسال۱۲۷۶هجری قمری درمولد خود **خور** بدرودزندگانی گفت ودرهمانجا مدفون گردید .

این شاعر دارای اشعار جد وهزل است و غزلیاتی دارد بنام **سرداریه** که با تخلص **سردار**سروده‌شده است، دیگر **قصابیه** که با تخلص **قصاب** ساخته شده است .

یغما علاوه برشعر، مکتوب ها ومراسلاتی‌داردکه آنها را باانشاءساده وسهل‌نوشته‌و کوشیده است‌که درآنها لغت های پارسی‌سره بکاربرد .

ازآثار اومثنوی **خلاصة الافتضاح** ومثنوی **شکوك الدلیل** که به وزن‌شاهنامه سروده و ظاهراً مدح ولی‌در باطن هجو روضه خوانی‌است‌که یغما او رارستم **السادات** خوانده است .

پروفسورادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی‌درجلدچهارم تاریخ‌ادبیات ایران درباره‌یغمای جندقی‌چنین نوشته است :

میرزا ابوالحسن‌یغمای‌جندقی که‌بیشتربواسطه‌افراط درهزل‌اشتهاردارد وفحش‌مخصوص او عبارت زن قحبه بود . آخرین‌شاعری است‌که صاحب **مجمع الفصحاء** قبل از شروع بشرح حال‌خود ازاو ذکری میکند . یغما مدتی منشی‌مردی تندخو وهرزه دهان موسوم به **ذوالفقارخان سمنانی** بود وگویند محض مشغولیت خاطروجلب رضای اواین غزلیات‌و ابیات تعرض آمیزکریه را سروده ومجموعه‌آن را سرداریه نام‌گذارده است .

مـؤلف تـذکرهٔ دلگشا فقط سه سطر از احوال او می‌نویسد و او را شخصـی مهربان و دوست داشتنی وجوانی‌خوش‌طبع‌وفصیح که‌ابداً بفکر جمع آوری آثارخود نیست معرفی می‌نماید .

نثریات یغما که عبارت‌است ازمکاتیب بسیار خطاب بدوستان وآشنایان‌متأسفانه‌تاحدی که من دیده‌ام فاقد تاریخ هستند ،مطالعه دقیق این‌مراسلات البته نکات بسیارراجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد . بسیاری ازآنها خطاب بدوستان وآشنایان واقوام نامعلوم است وبعضی ازآنها به پسرانش **میرزااسماعیل** متخلص به **هنر** و**میرزا احمد صفائی** و**میرزا محمد علی‌خطر** و**میرزاابراهیم دستان** نوشته شده است .



تصویرمنزل یغما دردهکده خور

عبارت زن قحبه‌که فحش شاعراست ودرهجویات خود بحد وفور بکار برده هر چند عبارت مطبوع و لطیفی‌نیست‌اما نسبت بلغت های دیگرکه آورده مطبوعیت و لطافت محض محسوب است،ازطرف دیگر اشعارجدید ومراثی او دلالت دارندکه می‌توانسته است ابیات خوب وپسندیده بسازد وقدرت او درعالم الفاظ از**قاآنی** بیشتربوده ،اماآهنك و لهجهٔ او او را فاقد است . یغما ظاهراً مبتکر سبکی در مرثیه سازی است‌که آنرا نوحهٔ سینه زنی می‌گویند . ۱

استاد دکتر ذبیح‌الله‌صفادرباره **یغما** مینویسد :

از یغما قصیده ها و غزلها و مثنویهایی بجای‌مانده است . وی زبانی ساده و شعری روان داشت و در نثر نیز توانا بود،توجه او بهجو و زیاده روی هـای وی در این نوع‌از شعر معروفست .

کلیات یغمای جندقی تاکنون چند بار بچاپ‌رسیده است، متأسفانه نسخه های‌چاپ شده ،چاپ سنگی واکثراً مغلوط وآنطوریکه باید قابل استفاده نیست.

اینست منتخبی ازاشعاراو :

۱ــ تاریخ ادبیات ایران ترجمه استاد فقید رشید یاسمی صفحه ۲۳۹

ای خوشتر ازهزار یقین اشتباه ما

شد مشتبهه ز کعبه بمیخانـه راه ما ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما
می در سروقرابه در آغوش ونام زهد واخجلتا که شحنه بر آید ز راه ما
مائیم آن صلاح پرستان‌که می فروش برداشت طرح میکده از خانقاه ما
آخر تن ضعیف کشیدم بپای خم رست از کنار چشمه حیوان گیاه ما
تحریض زاهدان بثوابم دهد عذاب یارب چه بود و چیست ندانم گناه ما
راهم‌زکوش بست‌وبچرخم ستاره‌سوخت این بود عاقبت اثر اشك و آه ما
چشمم بکو فتاده کنم فرش راه عشق باشد مگر که یوسفی افتد بچاه ما
از احتساب شحنه چشمت چو شبروان در دیده گوشه‌گوشه گریزد نگاه ما
چشم براه صبح شب غم سفید ماند یا رب کسی مباد، بروز سیاه ما
یغما ز اشك وآه رعایای چشم ودل پیداست داد و داوری پادشاه ما

***

آزمودم خندهٔ طاعات هشیاران نداشت ذوق عیش ها های گریه مستانه را

توبه شکن

نگاه کن‌که نریزد دهی چو باده بدستم
فدای‌چشم توساقی به‌هوش باش‌که مستم
کنم مصالحه یکسر بصالحان می کوثر
به شرط آن که نگیرند این پیاله زدستم
ز سنک حادثه تا ساغرم درست بمـاند
بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم
چنین‌که‌سجده‌برم بی‌حفاظ پیش جمالش
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گردنم ببست به موئی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه‌گسستم
نه شیخ می‌دهدم توبه نه پیرمغان می
ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم
زگریه آخرم این شد نتیجه درپی زلفش
که درمیان دو دریای خون فتاده نشستم
ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست وگفت‌قیامت به‌قامتی است‌که هستم
نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت
زمانه داد بدست شب فراق تو دستم
بخیز از بر من کز خدا و خلق زمانه
بس است‌کیفراین یکنفس‌که باتو نشستم
حرام‌گشت بیغما بهشت روی تو روزی
که دل بگندم آدم فریب خال توبستم

درد دل ناگفته

بجانان درد دل ناگفته ماند ای نطق تقریری
زبان را نیست یارای سخن ای خامه تحریری
رقم کردم زخون دیده شرح روز هجرانرا
به سوی او ندارم قاصدی ای باد شبگیری
تماشا برده از جا پای شوقم جلوه یی ای رخ
ز تنهائی دلم دیوانه شد ، ای زلف زنجیری
بود کان مه بفریادم رسد، امدادی ای افغان
بود کان سنگدل رحمی کند ای ناله تاثیری
بیك زخم از تو قانع نیستم تعجیلی ای صیاد
بجان مشتاق زخم دیگرم ای عمر تأخیری
به بخت خصم گردی چند طالع شرمی ای کوکب
روی تا کی خلاف رأی من ای چرخ تغییری
بکار خود نکو درمانده یغما پندی ای ناصح
جنونم ساخت رسوای جهان، ای عقل تدبیری

وقتیکه **امام جمعه** کاشان یغما راتکفیر کرد **وحاجی ملااحمد نراقی** ازاوحمایت نمود و او رابمسجد برد، یغما این‌غزل‌را سرود :

کدام باده زمینای دهر شد بگلویم — که خون‌نگشت‌وزمژگان فرونریخت برویم
ز پیر میکده تاکی کنم تحمل خواری ؟ — نماند نیروی طاقت مگر ز آهن‌ورویم
کنون که پیر مغانم بچهره در نگشاید — چه غم ؟کسی در مسجد نبسته است برویم
بخاك خانقه از تن غبار کفر بریزم — بآب صومعه از چهره‌گرد شرك بشویم
امام شهر گزین پیش بر بحکم شریعت — ز ننگ دامن تر راه می نداد بکویم
کنون نشانده به پهلو زمهر ومی بفشاند — غبار میکده با آستین خرقه ز رویم
یکی دردبتن آلوده خرقه واندگرازمهر — کند بسوزن پرهیز ، چاك جامه رفویم
بگردن این فکند طوق سبحه وان‌بگشاید — صلیب خدمت شیرین بتان سلسله مویم
بذکر حلقه اسلامیان و من در تشویر — چو گبرتازه مسلمان بخویش‌رفته فرویم
یك آن بگوش همی‌خواندم اذان اقامت — امام جمعه سراید ز راه ورسم وضویم
بصوت وعظ فرورفت گوش نغمه نیوشم — بذکر سبحه بر آمد زبان زمزمه گویم
گرفت حلقه مسجد کف پیالــه ستانم — بسوی کعبه گرائید پای بتکده پویم
شدم ز میکده گشتم مرید صومعه یغما — بگو ز میر وزمصحف مگو ز جام وسبویم

وقتی موضوع تکفیرمنتفی شد ونفس بهار دل انگیزپیروجوان رابوجدآورد، یغما نیز به باده گساری پرداخت و گفت :

بهاراربادهٔ درساغر نمیکردم چه میکردم ؟ ز ساغرگردماغی‌تر نمیکردم چه میکردم ؟
هواتر، می به‌ساغر،من‌ملول‌ازفکرهوشیاری اگر اندیشهٔ دیگر نمیکردم چه میکردم ؟
چراگویند درخم خرقهٔ صوفی‌فروکردی؟ بزهدآلوده‌بودم‌گرنمیکردم‌چه میکردم ؟
ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گربااین‌کافر نمیکردم چه میکردم ؟
باشك ارکیفرگیتی‌نمی‌دادم چه می‌دادم ؟ بآه ازچاره اختر نمیکردم چه میکردم ؟
گشود آنچ ازحرم بایست ازدیرمغان یغما رخ امید براین درنمیکردم چه میکردم ؟

***

جدا زلعل تو هرجام لعل‌گون‌که کشیدم گذرنکردذلب خون‌شد و ز دیده چکیدم
نشان هنوز ز ابرو نبودو نام ز مژگان که من بیاد خدنگ تو ز اشیانه پریدم

***

خندم شب هجران چوشب وصل‌مگرچرخ رشگ آرد وگوید بشب آغاز سحر کن

ولوطبع

هرگز مبادکوثر و جنت هوس مرا جام شراب و گوشه میخانه بس‌مرا
دانی‌بکنج صومعه‌ام ذکرسبحه چیست ای‌کاش برده بود بزندان عس‌مرا
هامون چه پویم‌ازپی محمل‌که میرسد ازراه دل بگوش ، صدای جرس‌مرا
ننگ‌آیدم زظل هماگرچه چرخ دون می پرورد بسایهٔ بـال مگس‌مرا
آخر ز سخت گیری صیاد و باغبان پر ریخت در میانهٔ باغ و قفس‌مرا
گفت‌آیمت بسر،دم‌مردن فغان‌که گشت آغاز وعده حسرت آخر نفس‌مرا
زین‌پس‌بکوی میکده نوشم‌شراب امن کانجا بدین لباس نگیرد عس‌مرا
گفتم بکوی دوست پی‌از گریه‌گم‌کنم طوفان اشك بسته ازپیش وپس‌مرا
بنمودمی حقیقت آب بقـا بخضر بودی بخاك پای توگردست‌رس‌مرا
یغما خوشم بخرقه‌که عمری‌درین‌لباس بودم شرابخواره و نشناخت‌کس‌مرا

شحنه کفر

یار نامد بسرم تا بلبم جان نرسید بهتر این بودکه این‌درد‌بدرمان نرسید
یك قدم نیست‌فزون‌مرحله عشق‌وعجب راه چندان که بردیم بپایان نرسید
بر جهان گوشهٔ دامان مرا منتهاست که بتدبیروی این‌قطره بطوفان نرسید
بارها برددل از طره بچشمش فریاد شحنه کفر بفریاد مسلمـان نرسید
دل ز زلف توبلعل‌تو رسدکیست‌که‌کرد طی ظلمات وبسرچشمه حیوان نرسید
ازچه‌آب وگلی‌ای‌میکدهٔ یارب‌که سرم تا نشد خاك براه تو بسامان نرسید
با خطت‌سرنسپارم چه‌نشاط از حرمست هرکرا سرزنش ازخار مغیلان نرسید

رباعی

خیام که داشت پیشی ازما قدمی از می نگذاشت درجهان بیش‌وکمی
هم پیش ازمابدان جهان‌شدترسم در خلد برین نماند از باده نمی

سکوت خانقاه

صوفیان را دگر امروزنه هایست ونه‌هویی
آسمان باز همانا زده سنگی بسبویی
نه بدستی زده ام چاك گریبان سلامت
گر ملامت کشم از کرده توان کرد رفویی
بر سرم چون‌گذری دستهٔ گل بر سرخاری
یا بچشمم چونهی سروروان بر لب جویی
من‌که صد سلسله چون حلقه مویی بگسستم
حلقهٔ سلسله زلف توام بست بمویی
زاهد، ار اهل بهشت‌است خدایا مفرستم
جز بدوزخ ، چو منی‌ظلم بود یارچواویی
زین‌همه‌شنعت بیهوده ات ای شیخ چه‌حاصل
رو بدست آر ،چو مردان‌خدا سیرت‌؛خویی
ای‌خوش‌آن دل‌که‌زترکان پریچهره چو یغما
نشود شیفتهٔ رنگی و آشفتهٔ بویی

خراب غم

ما خراب غم و خمخانه زمی آباد است
ناصح از باده سخن کن‌که نصیحت باداست
خیز و ازشعله می آتش نمرود افروز
خاصه اکنون‌که گلستان ارم شداد است
سیل‌کهسار خم از میکده‌در شهر افتاد
وای برخانه پرهیزکه‌بی بنیاد است
بجز ازتاك‌که شد محترم از حرمت می
زادگان را همه فخراز شرف اجداد است
گوش اگرگوش‌تو و ناله اگر نالهٔ من
آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
گفته ای نیست گرفتار مرا آزادی
نه که هرکس‌که‌گرفتارتو شدآزاد است
چشم زاهد بشناسائی سرّرخ و زلف
دیدن روز و شب واعمی مادرزاد است
گفتمش خسرو شیرین‌که‌یی دل بنمود
کانکه درعهد من این‌کوه‌کندفرهاد است
هر که یغما شنود نالهٔ گرمم گوید
آهن سرد چه کوبی دلش‌ازفولاد است

بازارمحبت

سینه ام مجمر وعشق‌آتش ودل‌چون عوداست
این نفس نیست‌که برمیکشم ازدل دود است
دل ندانم ز خدنك که بخون خفت ولی
اینقدرهست که مژگان تو خون آلود است
ازتو گرلطف وکرم ورهمه جور است وستم
چه تفاوت که ایاز آنچه کند محمود است
خلق و بازار جهان‌کش‌همه سود است وزیان
من و بازار محبت که زیانش سود است
مهر از شیون من وضع روش داده بباد
یا درصبح شب هجر تو قیر اندود است
هر که یغما نگرد زلف و خط او گوید
در بر دیو سلیمان زره داود است

ذوقی بسطامی

میرزافتح‌الله متخلص به**ذوقی** ازشاعران بسطام است که دردوره **قاجاریه**میزیسته **مرحوم رضا قلی‌خان هدایت** درمجمع‌الفصحاءآورده :

نام شریفش‌میرزافتح‌الله وازانجاب واطیاب طایفهٔ اعراب بنی‌عامر است که‌بروزگاری دراز درآن ولایت ایالت داشته‌اند، وقتی‌ازبسطام‌بهوای خال خود **حبیب‌الله خان عرب** که بافرمانفرمای مغفور شاهزاده **حسینعلی میرزا** نسبت امی داشت به شیراز آمده وبا فقیرمؤلف مؤالفت گرفت وسالها بملازمت شاهزادگان درشیراز بماند ودردولت خاقان‌مغفور محمد شاه قاجارناچار به **ری** افتاد وبه **طهران** زیست .

وی سفری چندببلادخراسان‌کرده، پس‌از مدتی بازآمد واکنون در دارالخلافه است (۱۲۷۱هجری) الحق حکیمی‌است خبیروکلیمی است بصیر، دبیری نیکو خط ومترسلی‌فاضل درعلوم متداوله‌کامل، نظم‌ونثرش خوب، قصیده‌وغزلش مرغوب و اخلاقش حمیده و اوصافش گزیده وازفحول شعرای بلندپایه این‌زمانست ومعروف‌بلادایران، سالها درشیراز ومدتهادر **تهران** مجالست ومؤانست داشته‌ایم وگــاهی بریکدیگر شعرمیخوانده‌ایم اکنون‌درگذشته، رحمةالله .

اینست منتخبی ازاشعاروی :

چشم دارم‌که به پیری رسی ای تازه جوان — گر غمت کرد بهنگام جوانی پیرم
گر چه ازکوی توگشتم بدوصدمرحله‌دور — باز در سلسلهٔ زلف تو در زنجیرم

طره شبرنك

دیده چوندود روان سینه چو مجمردارم — تا دگر از اثر عشق چه بر سر دارم
در خور مهر بتان جای ندارم جز دل — شرم از این خانهٔ تاریك محقر دارم
روز آن طرهٔ شبرنك، سیه باد که من — این سیه روزی از آن جادوی‌کافردارم
دوش گفتی که شبی مست بکاخت آیم — ساده دل باشم اگر این ز توباوردارم

بهار بی‌ثمر

بازی گیتی بروزگار مرا — خوار کند دور روزگار مرا
داشت زراحت پیاده‌ام چو بدید — بر بکمیت هنر سوار مرا
از خرد وعلم ونظم‌ونثرچه‌سود — هیچ نیفزود زین چهار مرا
هیچ نبینم رخ ظفر چو بود — بــا سپه فتنه کار زار مرا
باغ خرد را منم بهار دریغ — هیچ نروید از این بهار مرا
قدر شعیرم‌نمانده در بر خلق — تا شده این شاعری شعار مرا

وصف خزان

مهرگان باز در آمد سپس شهریور ‌‌ بر سر سبزه می سرخ فراده که دگر
فرش مینا همه بسترد و بگسترد بزر ‌‌ بیش می نوش چو بینی اثر باد خزان
که نماند بهمه سال گل تازه و تر ‌‌ برگل وسبزه همیدون بغنیمت می‌نوش
کهرباگون شودآن سطح به‌آبان زمطر ‌‌ سطح پیروزه نمودی ز مطر ابر بهار
هم از او داشت بنوروز دوصدگونه‌خطر ‌‌ باغ را از اثر باد هزاران خطر است
شادمان باش که انگور نوآورد ببر ‌‌ گرگل و سبزه بپژمرد ببستان‌چه‌غم‌است
که رخی‌کرده چوخورشیدورخی‌همچوقمر ‌‌ سمن‌و سرخ گل ارنیست ببین دورخ‌سیب
ببرآورده بغلتاق نو آلین زوبر ‌‌ بر فراز سلب زرین آبی بمثل
که زبری فتدش دانه ز هرکفه بدر ‌‌ نار گفیده چو دوکفهٔ پر از یاقوت
وندرآن شربتی‌آموده ز خشخاش و شکر ‌‌ حقه‌ای باشد انجیر ز مینای دو رنگ
هر سحرکبك دری قهقهه آرد ز کمر ‌‌ گر هزار آوا افغان فکند در بستان
چون بکتاب معلم را طفلان باثر ‌‌ بدمن ، تیهو بخرامد با جوجککان
که بلوزینه بر انباشته از پا تا سر ‌‌ شاخ امرود چوآونك کدولیست بنار
خفته چون سیمبری زیر عقیقین چادر ‌‌ روی نارنگ همه رنگ ولی توی‌سپید
بکرکانند ولی بکر دگر را مادر ‌‌ دانه ها بر زبر خوشه انگور بتاك
موزه پیروزه بپاگرزن یاقوت بسر ‌‌ پای تاسرگهر افشان شده بستان امروز
محر مانند شده جمع بر اطراف‌حجر ‌‌ بر سر گلبن داودی گلهای سپید
بر سر سبزه معلق بهوا چند شمر ‌‌ تاك نیلوفر از طارم آویخته است
نار موسی است که تابان شده‌ازشاخ‌شجر ‌‌ راست بر خطمی گلناری صد برگ‌ببین
چرخ از تابهٔ خورشید بسازد مجمر ‌‌ تاسپندی‌بتو سوزد مگر از عین کمال
از نی خشك چسان بار دهد شکرتر ‌‌ از دم سرد چسان باز جهد نکتهٔ گرم

میرزا اسماعیل هنر

میرزا اسماعیل فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** متخلص به **هنر** از شاعران پراستعداد ومعروف خطه قومس محسوب است .

دیوان اشعار اوتاکنون بچاپ‌نرسیده ودر**کتابخانه معظم وکامل‌مجلس‌شورای ملی** درردیف **۱۰۸۵** دیوان‌های خطی‌ثبت وضبط است .

درفهرست کتابهای خطی مجلس شورایملی‌که باهتمام **آقای یوسف شیرازی** بچاپ رسیده ،درموده**میرزا اسماعیل هنر** و دیوان خطی موجود وی درکتابخانه مذکور چنین نگارش رفته است :

دیوان هنر ومجموعه یادداشتهائی ازاو

هنرتخلص **میرزا اسماعیل** پسر **میرزا ابوالحسن‌یغما** شاعرمعروف قرن‌سیزدهم هجری است‌که بنابرتصریح این‌فرزند وی، درهشتاد سالگی بسال **۱۲۷۶** جهانرا بدرود کرده واین‌شاعر درزمان‌پدرمقامی ارجمند یافته وارادت به جناب **حاج محمدکریم‌خان**

کرمانی پیداکرده وازایشان مدح‌ها نموده وپیرو حضـرت **شیخ احمد احسائی** شده و نسبت بپدرخود بسیار ادب مینموده ودرچند مورد ازاین دیوان و مجموعه‌که ازوی نامبرده ازپدر بدین‌گونه تعبیرکرده (ص۲٤) استادکهن خداوند سخن یغما قدس‌الله روحه‌العالی ودر (ص٦٠)گوید درروزشنبه شانزدهم شهرربیع‌الاول تقریباً سه ساعت ازطلوع خورشیدگذشته مطابق سال‌نامبارك فالقوی‌ئیل .یکهزارودویست وهفتاد وشش **۱۲۷٦** درقریه **خور** بیابانك جندق ، جهان مکـرمت ، سپهر معالی دارای سخن ، استاد کهن **یغما** میرزا ابوالحسن قدس سره، دامن همت براین خاکدان فشاند رحمةالله علیه ، عمر شریفش هشتاد ، مدفن پاکش **بقعه سید داود** و در صفحه ۳۰ـ۳۲ قصیده‌ای درمدح پدرخویش سروده واین‌چند بیت آغازآنست :

بابـم خلاصـهٔ ز من و صفوهٔ زمـان
حسان دهـر بوالحسـن آن احسـن الحسان
یغما که نافـریده جهانبان چنو حکیـم
تا آفریده از در حکمت همی جهان
از عقل و عشق صـورت و جانش نگاشته
جان آفـرین صـورت و صورت نگار جان
هفتاد قـالب از در معنـی گذاشته
در هر یك از عوالم تحقیق کن فکان
سری نه بر دقیقه فکـرش همـی ستیر
رازی نه بر حقیقت رایش همی نهـان
ارشـاد هـا نمـودم فـرزانـه کای خلف
انـدرز هـا سـرودم پیرانه کای جوان
عزلت گزین که عزلت، ملکیست بی زوال
قانـع نشین ، قناعت گنجـی است شایگـان

درکتب تذکره وتاریخ بشرح‌حال‌وآثارهنردست نیافتم، از مندرجات‌نسخه بالا بدست میآیدکه تا سال**۱۲۸۸** زندگانی میکرده واولادهای زیادداشته وچندتن ازآنها ۱۲ و۱۵ ساله جهان رابدرودگفته ودل‌هنررا‌آتش زده‌اند،مخصوصاً مرگ دوفرزند وی محمددوازده ساله ومحمود ۱٦ساله (ص۵۸ و۱۳۳ و۱۳٤٤) بسیاراو را متأثرکرده وقطعه‌ای‌در رثاءآنها وتاریخ این واقعه‌گفته ودوبیت شامل تخلص وماده تاریخ‌آن این‌است :

هنر ز مرشد غمدیده جست سال وفات
درید جامه و از دیده راند خون وسرود
فسوس و آه کـه آرامگه لحد کـردند
دو نوجوان عزیزم‌محمدومحمود=۱۲۸۸

ازیادداشتهائی‌که نوه دختری هنر آقای **حبیب یغمائی** بنگارنده داده‌اند. استفاده میشودکه هنرپس ازتحصیل مقدمات ،برای تحصیل علوم نقلی به نجف اشرف مشرف گشتهو

بمقام اجتهاد نائل‌آمده وگذشته از شعر فارسی بعربی نیز اشعاری سروده و برخی از آنها موجوداست ،وازآثارهنرداستان عاشقانه‌ایست که ازرباعیات متوالیه‌ترکیب یافته ودرخانواده ایشان موجود است ودیگرازکارهای‌هنربپایان‌رسانیدن **فرهنگی است** که‌یغما تألیف‌نموده وتوفیق‌برانجام‌آنرا نیافته بود،وهنردیگرهنرنثرنویسی‌اوست‌کمقدمه دیوان یغما نمونه‌ایست وبرخی ازمکاتیب ومنشآت هنررا‌آقای یغمائی دارند وبسیاری از آنها هم در دهکده خور (دهستان‌جندق) درخانوادهٔ یغما وهنرموجود است .

این‌نسخه راخود شاعرنوشته وازمندرجات ص**۱۲** معلوم میشودکه شروع بنگارش آن بسال ۱۲۶۸ بوده وپس‌از سال **۱۲۸۸** تاریخی دراین‌نسخه نیافته‌ام وبخط نسخ ونستعلیق و شکسته نستعلیق، پیش‌ازشروع بنگارش ابیات برای تیمن وتبرك آیاتی‌از قرآن‌کریم که‌درشأن حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است و پس از آن احادیث واخباریکه نیزدرفضائل ومناقب‌آن حضرت‌میباشد، نگاشته شده‌ودرحاشیه ص۱٤ و۲۸۱ خطبة‌البیان رانوشته ومندرجات‌دیوان عبارتست ازقصائدومخمس‌ها وغزلیات ومقطعات‌ومراثی حضرت‌سیدالشهداء وهجویات ونیز یادداشتهای بسیاری راجع بتولد فرزندان شاعر درص۵۸ میباشد ودر ص۵۹ جواب‌کاغذیست مرکب ازکلمات بی‌نقطه‌که بیکی ازدوستان‌خودنوشته ودرآخرنسخه ابیاتی عربی ازمرحوم **شیخ‌احمد احسائی**‌ره و دیگران نقل گردیده ودرص ۲۹۱ خطبة‌المتقین (خطبه همام) حضرت‌علی‌بن ابیطالب‌نگارش یافته ودرمتن وحاشیه این نسخه‌اخبار بسیاری درموضوعات‌مختلفه نگارش یافته ودرمتن وحاشیه مطالب‌متفرقه ونسخه‌های طبی وقطعه‌ای از یغما پدراین‌شاعرنیزموجود است،شماره‌ابیات این‌نسخه‌ازدیوان درحدود **پنجهزار(۵۰۰۰)** بیت میباشد وازاین بیت‌آغاز گردیده :

زهر سرود سخن کن سخنگرا کوتاه — سخن سرای بمدح علی ولی‌الله

جلد تیماجی‌نیم ضربی، کاغذ فرنگی، قطع خشتی‌باریك،شماره برگها **۱۵۳**، صفحه‌ای **۱۹** بیت طول۲۲ سانتیمترعرض$\frac{1}{2}$۱۳سانتیمترشماره دفتر۱۲۹۲۱ .

اینك منتخبی از اشعار وی که از روی دیوان خطی نامبرده استنساخ نموده‌ام ذیلا درج میشود :

قصه اضطراب

حوصله کو که بشمرم قصهٔ اضطراب را — تاب کجا که بشنوی درد دل خراب را
سخت دلت بحال من سوزد ورحمت‌آوری — گر بحضور سر کنم واقعهٔ غیاب را
دور شدی و سوختم از تف‌آتش جگر — بیشتر آ که بشنوی بوی دل کباب را
پیش خرام تو سنت‌کرد وداع باز پس — صبر سبکعنان من هجر گران رکاب را
شحنه دردودوریت کشت به بیحسابیم — وصل کجاست تا ازو باز کشد حساب‌را
منتظران راه غم مضطربند و ملتهب — حال بگوی ای صبا معتکفان باب را
با دل هجر ساخته وعده وصل‌اگرکنی — مژده رحمت آوری سوختهٔ عذاب را
باد شمار هجر را شوق و ملال می‌کشد — آتش و خاك فرق نی‌ماهی دور ازآب را
بعد طریق‌اگر هنر گشت حجاب قرب او — دست وصال عاقبت بردرد این حجاب را

طفل مکتبخانه عشق

طفل مکتبخانه عشقیم و عشق استاد ماست
آنکه خوانندش خرد شاگردك استاد ماست
مدعی پرویز و شیرین آن لبان نوش خند
سینهٔ ما بیستون ماو دل ، فرهاد ماست
راح رنگین، اشك خونین‌گنج محنت بزم‌عیش
قامت ما چنگ ما آهنگ ما فریادماست
آنچه از خاطر نخواهد رفت هرگز یادتست
آنچه در عالم نخواهی داد هرگز داد ماست
طالع میمون ما بنگر که از ما تیر عشق
قید ما بال و پر ما صیدما صیاد ماست
عاشقان دوست آزادند از شمشاد و گل
عارض و بالای او باغ و گل وشمشاد ماست
آن پسر گر خورد چون ارث پدرخونم هنر
جرم او نبود گناه بخت مادرزاد ماست

محمل یار

تو در اندیشهٔ قتل من و من مایل تو
وای بر حسرت من، آه زسنگین دل تو
حال دل در غم او پیش حکیمی گفتم
گفت الاجل آسان نکند مشکل تو
ناقه چون باد همی‌رانی‌و من‌همچوغبار
افتم و خیزم و آیم ز پی محمل تو
ذرهٔ ز آتش من ، سخت دلت نرم‌نشد
روی وسنگ‌است مگرگوهرآب وگل‌تو

دلق آلوده

برخیز تا بخاك خرابات رو کنیم
دلق ریا بآب صفا شستشو کنیم
دلقی که شد بصومعه آلودهٔ ریا
رندانه‌اش بمیکده در خم فروکنیم
گیریم زلف ساقی و بوسیم لعل او
گاهی نظر بر آن لب وگاهی برو کنیم
بر کف نهیم ساغر و ،خم‌خم، سبوسبو
نوشیم و اعتماد بالطاف او کنیم
جیب ریا بدست ملامت زنیم چاك
تا چند چاك جامهٔ تقوی رفو کنیم
چون چرخ‌خواهدازگل‌ماکاسه‌کوزه‌ساخت
ساقی بیا که باده ز خم در سبو کنیم
بر قبلهٔ رخ تو گذاریم فرض عشق
از خون دل طهارت واز می وضو کنیم
بلبل بیا که یك نفس از درد عاشقی
پای گلی نشسته بهم گفتگو کنیم
یابیم تا برنگ جمالش گلی بباغ
برخیز یا بهر طرفی جستجو کنیم
رفتی هنر بذوق محبت از این جهان
خاك ترا چو فیض نشینیم و بو کنیم

مسئله بی جواب

ما را بدور لعل تو ذوق شراب نیست — آنجا تیمم آمده جایز که آب نیست
نز شکوه رنجه کردی و نز ناله مهربان — بردرگه تو هیچ دعا مستجاب نیست
ایدل گرش بغیر عنایت صبور باش — ما عاشقیم و درخور ما جز عتاب‌نیست
با اشك چشمم اربمثل دم زند سحاب — عذرش فرانهید که در چشمش‌آب نیست
ما خوانده‌ایم دفتر شرع پری رخان — جز حرف مهر مسئله‌ای بی جواب نیست
تـا بـا تطاول شب هجرت فتاد کار — دل را غم از درازی روز حساب نیست
نرهم بسعی زلف ز بند زنخ هنر — زین چه امید رستنم از این طناب نیست

میرزا احمد صفائی

میرزا احمد فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** ازشاعران **خطه‌قومس** محسوب است .

این‌شاعردارای اشعارزیادی درمرثیه حسین‌بن علی (ع) می‌باشد،بطوریکه در مقدمه دیوان اشعاروی‌که درسال **۱۳۱۵** هجری قمری بهمت وعلاقمندی مرحوم **عمیدالممالك سمنانی** که شرح حال وی در صفحات قبل بیان شدوبسعی داماد وی مرحوم اسدالله منتخب‌السادات پدرآقای **حبیب یغمائی** چاپ شده است زیاده‌از هزار ماده تاریخ و بعدد اسم حسین‌بن علی **۱۲۸** بند مرثیه سروده ودرسال **۱۳۱۴** هجری قمری دارفانی را بدرود گفته است .دیوان مذکور با اشعار زیرآغازشده :

ای از ازل بماتم تو در بسیط خاك — گیسوی شام تارو گریبان صبح چاك
ذات قدیم بهر عزاداری تو بس — هستی پس از حیات تویکسر سزدهلاك
خودنام آسمان و زمین آنچه اندر او — از نامه وجود چه باك ارکنند پاك
تا جسم چاك چاك توعریان بروی دشت — جان جهانیان همه زیبد بزیر خاك
ارواح شاید ارهمه قالب تهی کنند — تا رفت جان پاك تو از جسم تابناك
پیرو جوان،پدید ونهان مردو زن‌همه — آن به که بیتو جای گزینند درمغاك
تخت زمین ز جنبش‌اگراوفتد چه بیم — رخش سپهر ازحرکت ایستد چه باك
هم آه سفلیان بفلك خیزد از زمین — هم اشك علویان بسمك ریزدازسماك
خون توآمده است امان‌بخش‌خون‌خلق — خونرا بخون که گفته‌نشاید نمودپاك
خاك سیه بفرق قدح خواره‌ای‌که فرق — نشناخت خون پاك تواز شیردخت تاك
آری درند، پرده شرع رسول خویش — قومی که بیم وباك ندارندازانتهاك
خوناب دل ز دیده صفائی بیا ببـار — شرحی ز سرگذشت شهیدان‌کن آشکار

منتخب السادات جندقی

مرحوم حاج اسداله منتحب السادات پدر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله **یغما** ازشاعران معروف قومس محسوب است،

این شاعر دارای آثار نظمی زیادی می‌باشد،ولی تاکنون نسبت بچاپ آنها هیچگونه اقدامی بعمل نیامده.

نامبرده بیشترمدت‌عمرخودرا درسمنان گذرانده ماده تاریخ**حمام‌پهنه**سمنان که‌در صفحات قبل درفصل بناهای تاریخی ذکرشد ازایشان است، وی مدتی‌نیز درشاهرود وتهران وجندق به‌معلمی وهمچنین زراعت اشتغال ورزیده است .

طبق نوشته فرزندش آقای حبیب یغمائی تألیفات وی‌باین شرح است :

۱ ـ منظومه‌ای درعشق‌و جوانی به‌سبك ویس‌ورامین .

۲ ـ منظومه‌ای‌در بیوفائی‌مردان‌به‌بحر تقارب .

۳ ـ تأدیب النسوان در راهنمائی‌زنان آن دوره برای معاشرت‌و مؤانست

همانطوریکه درصفحات قبل ضمن شرح حال **میرزا احمدصفائی** بیان شد، دیوان اشعار مرثیه صفائی را مرحوم منتخب السادات بچاپ رسانیده و در پایان دیوان مذکور قصیده‌ای در مدح **عمید الممالك سمنانی** سروده است که ذیلا درج میشود :

درمدح مرحوم عمید الممالك سمنانی

آسمانی گر آستان باشد — آستان خدایگان باشد
آسمان فرعمید ملکت شاه — که سرا پاش جان جان باشد
نو جوانی کز اختر مسعود — بخت چون فره‌اش جوان باشد
آن عطارد دبیر کز قلمش — مشك تر دایماً روان باشد
ای امیری که در سپهر جلال — پات بر فرق فرقدان باشد
بر در قدر تو سپهر برین — پشت خم همچو بندگان باشد
دست جود تو گاه بذل وعطا — غیرت بحر ور شك کان باشد
فتح‌و نصرت همارہ همره تست — عز و اقبال هم عنان باشد
بقضا و قدر چه مینگرم — نشر حکم ترا ضمان باشد
نیکی وخیر ورأفت و رحمت — بوجود تو توامان باشد
فرق مه با رخ دلارایت — از زمین تا بآسمان باشد
صیت جود و سخاوت کرمت — باختر تا بخاوران باشد
در حقیقت بچشم اهل نظر — خاك راهت بهای جان باشد
ابر باشد کف سخایت اگر — ابر پیوسته درفشان باشد
ایکه دردور عدل تو از گرگ — بره ایمن تراز شبان باشد
شهر سمنان ز فر مقدم تو — خاك چون کحل اصفهان باشد

کیست باد بهار خلق خوشت — نه که خلق ترا نشان باشد
چرخ پیر، ار هزار دور زند — دولتت همچنان جوان باشد
خنده بر لب مباد خصم ترا — لیك رنگش چو زعفران باشد
سر بلندی اگر کند خصمت — بر سر دار یا سنان باشد
صاحبا بنده پروراصد شکر — که خدا بر تو مهربان باشد
واجب آمد دعای شه بر ما — کـه شهنشاه قدردان باشد
پدر و جد و جد دیگر تو — که پر از نورشان روان باشد
سالها کرده شاهرا خدمت — نظر شاههم بـر آن باشد
که بپاداش جان فشانی ها — حکم‌این خاندان روان باشد
صاحبا ایکه مهر رخسارت — روشنی بخش خاندان باشد
سرورا ایکه شمع دیدارت — نور افزای دودمـان باشد
نیکوئی کن که تا سپهر بـود — نام نیکوت در جهان باشد
زانکه نام نکو ترا بهتر — ازدو صد گنج شایگان باشد
باری ای آنکه شخص اقبالت — اندرین مرز مرزبان باشد
بندگان چشم بر عطای تواند — تا چه فرمان بندگان باشد
بر سر خوان جود و مکرمتت — اسـدالـه میهمـــان باشد
دارم امید از خدا که بملك — قرنهای تو بیقران باشد

ضیاء بسطامی

محمدبن محمدالبسطامی ازفضلای عهد خود بوده. این‌بیت ازاشعاراوست :

درعشق بسی سئوال باشد — کورا نبود جواب هرگز

(**ریاض‌العارفین رضاقلی‌خان هدایت** صفحه ۳۷۶)

وصالی بسطامی

گویند خلیق ومهربان ومستعد وسخندان بوده این‌دوشعر ازاوست :

مستانه میگذشت وصالی بکوی دوست — آنجا رسید و سستی پا را بهانه کرد



پیش‌اغیارم زمجلس راندخوار یرا ببین — غیر بازم میبرد بی‌اعتباری را ببین

(**آتشکده‌آذر بیگدلی** جلد اول صفحه ۲۶۱)

مشتاق سمنانی

حسین مشتاق سمنانی یکی از پراستعدادترین شاعران خطه قومس واواخر دوره قاجاریه محسوب است .

مقام شاعری این‌شاعرپراحساس‌وعمیق آنطوریکه‌بایدمعرفی‌نشده‌و نسبت به‌نشرآثار بلند اوهیچگونه اقدامی بعمل نیامده است، فقط چند غزل‌ازوی‌درتذکره شعرای سمنان درج شده مقدارزیادی ازآثارنظمی‌این‌شاعربغارت رفته وبقیه‌آن درکنج‌منزل‌فرزندش در سمنان‌بدست فراموشی‌سپرده شده است .

مشتاق‌درسمنان‌متولدگردیده وتحصیلات قدیمه رادرهمان‌شهرنزداساتیدزمان‌آموخت و سپس بشغل علافی دربازارسمنان پرداخت .

طبع خداداد شاعری وهنرمندی وی باعث شدکه بدستگاه شاهزادگان قاجار و حکام آن خطه راه یافت ومقام ومنزلتی‌کسب‌کرد وتاآخر عمرمدت۳۰سال در دیوانخانه سمنان بخدمت اشتغال ورزید، ذوق‌سرشاروطبع وقاد وی درشعرانسان‌را بتعجب وامیدارد تشبیهات بدیعه ومعانی‌بکر وتازه‌دراشعارش زیاد بچشم میخورد، بطوریکه ازاشعارش مستفادمیگردد ازعلم موسیقی و فلسفه و حکمت نیز بی‌بهره نبوده و درخط نستعلیق و شکسته ونسخ استاد مسلم بشمارمیرفت، کلیه اشعاری‌که ازآن‌مرحوم در دست است تمامی بخط زیبای خــود او نوشته شده‌است، گذشته ازاشعاری‌که‌بعد ازفوتش بسرقت رفت درحدود سه‌هزار بیت ازقصیده وغزل ورباعی ازوی دردست است .

فرزندش آقای **حبیب‌الله مشتاقی** همه اشعار موجود فوق‌الذکــر را در اختیار نگارنده گذارده‌اندکه‌مقداری ازآنها را بتدریج درمجله‌ادبی **ارمغان** به‌چاپ‌رسانیدم و نسبت بچاپ‌بقیه‌آنها نیزدرمجله مذکوراقدام خواهد شد .

ازتاریخ‌تولد این‌شاعراطلاع صحیح ودقیقی دردست نیست، ولی‌اینکه سن‌اورا درموقع مرگ‌که درسال**۱۳۲۶** هجری قمری درسمنان اتفاق افتاده ۵۵ سال‌گفته‌اند**۱۲۷۱** هجری قمری باید نوشت .

درحال‌حاضربا اینکه‌بیش‌ازپنجاه‌وهفت سال‌ازمرگ‌مشتاق گذشته، هنوز مردم‌سمنان‌او رافراموش نکرده وبرخی ازقصاید وغزلیات اورا سینه به سینه حفظ دارند .

مشتاق قصیده عرفانی بلند وپرطمطراقی دریکصد وچهل بیت داردکه درمدح حضرت حجت‌ابن حسن (ع) سروده ودرآن نظریه‌های مختلف‌فلسفی‌راکاملا تشریح نموده ودر مقام مقایسه هریك بادیگری برآمده واختلافات نژادی وطبقاتی رابنحو خاصی‌مورد بحث وتوجه قرارداده است .

نگارنده قصیده‌مذکوررا بطورکامل برای‌اولین‌بار درمرداد ماه **۱۳۴۲** شمسی‌درشماره ۵و۶ دورسی‌ودوم**مجله ارمغان**بچاپ‌رسانیدم‌اکنون نیزقسمتی‌ازآن دراین‌تألیف‌درج‌میشود.

اینست‌منتخبی ازاشعار چاپ‌نشده مشتاق سمنانی:

هو

المستعان

نوبهار است و باز ولوله‌ها

باده نوشان بزم معنی را / همه مست باغ و بستان باشد

عشق باغ و راغ ...

دهره بر دست ساقیان باشد / زیب ... ان باشد

سبزه خود رسته ... بر باغ

رخ ... باغبان باشد

نمونه خط زیبای مشتاق سمنانی

شب نشینان خیال

با گل روی تو گلهای بهشتی خارند — من برآنستم و آنانکه‌که اوالابصارند

حور وغلمان وپری،آدم خاکی وملك — بجمال تو کمالی بخدا گردارند

گر بخورشید فلك آمده حربا مفتون — مات و مفتون توهم ثابت وهم‌سیارند

کافران ازرخ مینوی تو در فردوسند — مؤمنان از خم گیسوی تو در زنارند

باید ازفتنه چشم تو خبر داد بخلق — کین دو بدمست هلاك دل‌صدهشیارند

مرکزت خال وخطت دایره ابروپرگار — عالمی درخط ازین دایره و پرگارند

مار، پیرامن دوش وبر ضحاك آمد — تونه ضحاکی وزلفین تو افعی سارند

آخر ای صبح امید از افق‌حسن بر آ — شب نشینان خیالت همه پروین نارند

کنون که باد صبا رشک مشک و عنبر و عود
خوش است طرف چمن با شراب و شاهد و رود

سحاب وار بفرق بنفشه گوهر نثار
هوا آمد لب شبنم ز گنج خانه بجود

مشام روح مفرح را نغمه اله
دماغ عقل ز لطف صبا عبیرآلود

دم از ترنم یاران زمین زند بلبل
که گل خلیل و شقایق چو آذر نمرود

بوقت سنبل مینا ز دست جام حمشیدی
کنون هزار فن جان بپرور است و عجم فرسود

ز دست ساقی مهوشی کف آب آتش رنگ
بجو اده ز پای شرف زنان بفروچ کبود

جهان بعشرت و شادی تو باش خط گذار
هر آنکه تو بگشته از در شو تا بدر رود

نمونه دیگری از خط زیبای مشتاق سمنانی

پای خیال

بکوی دوست نپویم مگر بپای خیال
که دل بروی دل افتاده استمالامال

شدمچوبادیه پیمایکوی عشق وجنون
فکند ناقه عقلم قضا بقید عقال

نشست لعبت لیلی وشم بمحمل، بود
هزار سلسه دل از قفا بغنج و دلال

بنفشه زار شد ازچشم خونفشانم دشت
ز دوری رخ آن شاهد بدیع جمال

حکایت شب هجران زغم نصیبانپرس
نهآنکهکرده درآغوشدوستدستوصال

دلم زدیده تمنای خواب کرد وبگفت
بعهد عشق ز سر دور کن خیالمحال

شنو ز قافله سالار عاشقان مجنون
صباح من عدم لیلـی اسود کلبال

فدای لعل لبت، آبرویم ایساقـی
غمم بباد فنا ده بآتش سیـال

چو جام می ز ازل بوسه زدبنوشلبت
خمار در سر اوماند ودرلبش تبخال

پیاله وار سزد کز طریق جانبازی
لبت ببوسم وقالب تهیکنم فی الحال

ببر ز کف دل و دینم بنرگس فتـان
بکش بخون پر و بالم ز غمزهٔ قتال

بهارعمرم اگرشد خزان زجورچهغم
چو سرو ناز تو دربوستان حسنببال

اجل مجال وصول اربحضرتتندهـد
بمن نما نمکحب حسن خویشحلال

ملامتم مکن از عشق شاهدان مشتاق
که تشنه را نتوان کرد منع آب زلال

استقبال ازسعدی

یاقوت نوشخند لبت راست شکری — کورا نریخت ساقی دوران بساغری
کی آرزوی جنت فردوس وروی حور — آنرا که هست چون تو بهشت مصوری
غواص عقل رفت بسی در محیط حسن — یکره نیافت همچو تورخشنده گوهری
هرشب بگردکوی تواي صبح رستخیز — از شور عاشقان بود آشوب محشری
پنهان پری زشرم جمال تو از نظر — آری در آفتاب نیفروزد اختری
ما را بمهر وماه فلك نیست احتیاج — کی ماه و مهررا بنظر چون تومنظری
جز سروقامت تو که بدرش بود قمر — نشنیده ام که سرو، ز بدرآورد بری
روی تو آبروی جهانی بخاك ریخت — تا زد بنور ناری ودرآب آذری
گر در هوای کوی توروح الامین پرد — نگذاردش تجلی روی تو شهپری
دارالی وجود نماند بروزگار — ز ابرو کشد چوچشم تو تیغ سکندری
ای برده دین ودل زکفم ده اجازتی — تا از وفا نثار قدومت کنم سری
سعدی شنید گفته مشتاق راکه گفت — کس درنیامد است بدین خوبی ازدری

کعبه کوی یار

بطرف کعبه کوی تو تاجدارانند
که از تعشق روی تو خاکسارانند
چه نغز گوهری ای نادر بدیع جمال
که خسروان بقدوم تو جان نثارانند
نظر نیاورد ادراك حسن خلق تو کرد
تو جوهری و عرض این دو در نثارانند
تو آن همای بلند آشیان مقصودی
که سایه پرور لطف تو شهریارانند
بتان چین و ختا،لعبتان مصر و طراز
چو لاله از گل روی تو داغدارانند
ترا، رواست زنی کوس حسن، در آفاق
که مهر و ماه بگوشت دو گوشوارانند
سپهر وهفت کواکب جهان وهرچه دراوست
بجستجوی تو تا حشر پی سپارانند
سحاب نیست که بارد سرشك برکهسار
ملایکند، ز عشق تو اشکبارانند
مپوش چهره تو ای مشرق مراد نظر
که ناظران تو از شوق بی قرارانند
تو عین هشت بهشت خدای لم یزلی
که عالمی بوصالت امیدوارانند
چو شد قرین رخت افعیان مشکین رنك
نماند شبهه که دربان خلد مارانند

بصبح روی تو سوگند و شام گیسویت
مقیدان کمند تو رستگارانند
از آن رحیق عقیقی ایاغ لعل لبت
ز دست رفته و سر مست صد هزارانند
بیار ساقی گلچهره آب آتش رنگ
بگو بزاهد که عشاق میگسارانند
ببحر عشق چو مشتاق شد غریق شنید
هزار شنعت از آنان که بر کنارانند

شور عشق

روزگار آشفته تر ما را ز زلف یار دارد
کفر زلف یار ما را بسته در زنار دارد
گرمشام جان مفرح گردد از مشك تتاری
یارم از هر تار موصد تبت و تاتار دارد
هر که دیدآنروی زیباهر که‌دیدآن لعل‌دلکش
تا قیامت کام جانش لذت دیدار دارد
ای بسا شیخ ریائی کز دو چشم پر خمارش
خرقه و دستار رهن خانهٔ خمار دارد
ناوك غدار مژگانش سرا پا اهل دل را
همچو منصور انا الحق گو باوج دار دارد
سر بمهر اندرکمندش، دل بمعنی پای بندش
وز غم‌ودرد وگزندش‌تن چو بحثی‌مار دارد
خوی بد روی نکو را ملتزم باشد بعالم
هر گلی‌کاندر گلستان صد هزاران خار دارد
عشق‌ومستی‌و جوانی خوش‌بودآن راکه دربر
دلبری کش‌چهره، رشك ثابت و سیار دارد
قامت طوبی طرازش نخل نور طور سینا
لعل شکر بارش از عقد ثریا عار دارد
پادشاهی وگدائی هر دو را نبود بقائی
باقی‌آن ماند که در سرشور عشق یار دارد
من غلام همت آن رند چالاکم که لعلش
نه فلك را زیر بار از لؤلؤ شهوار دارد
شعر شهر آشوب مشتاق ار بود غارتگر دل
خامه وکلك وبنان و طبع گوهر بار دارد



یا تیغ‌سکندر باش پهلوبدر ازدارا یا آه قلندر شو آتش بدل یم زن

هیچکس باور ندارد

نو نهال باغ حسنش جز نکوئی بر ندارد
پیش رویش آبروئی خسرو خاور ندارد
سرو وشمشاد وصنوبردیده‌ام بس درگلستان
شبه قدش هیچ بستان سرو سیمین بر ندارد
هرکه‌چیدآن سیب غبغت‌یاخریدآن شکرین‌لب
آرزوی باغ و یاد چشمهٔ کوثر ندارد
گرمیانش موی خوانم موشکافم عیب جوید
ور دهانش هیچ دانم، هیچکس‌باور ندارد
غمزه‌اش غارتگر دل نظره اش یغمائی جان
این چنین خاطر فریبی‌آسمان خاطر ندارد
زیر سرهندوی زلفش‌فتنه هادارد‌که هرگز
در نظر اینگونه تفتین‌دورهفت اختر ندارد
جز دولعل نوشخندش کاندرو معجون جانها
درج یا قوت و لآلی در گهرشکر ندارد
الحذر از مهر خوبان زینهار ازعشق دلبر
هرکه در میدان اینان پا گذارد سر ندارد
بیخبر ناصح، ز عشقم میکنی تا کی ملامت
شمع کی‌پروانه سوزد تا بخود آذر ندارد
برق هستی سوزحسنش‌نی محبان سوزدوبس
جبرئیل اردر هوایش بر پرد شهپر ندارد
عاشق بیدل مخوانش عارف کامل مدانش
آن‌که درسرشوری ازحورپری پیکر ندارد

حقیقت جوئی

شبی درکنج تنهائی نشستم فارغ از تنها
شدم درصورت عالم حقیقت جوی ازاشیاء
خردخواص وش دربحرمعنی‌گشت‌مستغرق
کز آن دریای پهناور رباید لؤلؤ لالا
گهی با چشم‌عبرت‌بین نظر برطارم علوی
گهی چون دیده پروین بصر برتودهٔ غبرا
گهی باخویشتن‌اندیشه‌کاین اجرام‌علوی را
تحرك‌ازچه ره،ساکن‌چسان، این‌مامن سفلی
گهی اندیشه در سیر بروجات سماوائی
که قوس از جدکما ندار ودو پیکرازچه شد جوزا
گهی درفکررب‌النوع‌آنان کش پرستیدی
که دراین‌حل مشکل‌مشرك‌آرد بحث‌برمبدا
اگرتأثیر کوکب از مؤثر یك نسق دارد
چرا پس اختلاف وضع‌هرساعت‌شودپیدا
گهی سقای ابر فرودین ازچشمهٔ قدرت
فرو ریزد گهرهای گرانقدر جهان آرا
گهی سقای رحمت برزمین‌آنسان‌بخیل‌آید
که اطفال نباتی خشك لب میرند لاتحصی
مگردر شش‌درحکمت‌بود این‌دیرشطرنجی
که‌گاهی شاه از او ماتست وگاهی زشت ازو زیبا

یکی‌گوید جهان لبریز ازتفویض‌باشدهان   یکی‌گوید نه جبر محض‌آمدروزگاران ها
یکی درامر بین الامر استادست مستحکم   مرادرهرسه‌عبرت‌کزکدامین ره شوم پویا
یکی‌گوید زمین جرم‌کثیف وآسمان الطف   دهد ازخویش تبعیدش‌چه طبع‌ماءصافی‌لا
یکی‌گوید نه‌باشدجذب‌مغناطیس‌درگردون   زمین‌رادروسط‌جاداده‌چون‌در بیضه‌گان‌صفرا
یکی‌گوید بود مرکززمین ودایره‌گردون   به پیرامون مرکز دایره ناچار دارد جا
بعدل‌ارهست‌تقسیم ازل‌کی‌شرط عدلست‌این   یکی‌را گنج قارونی یکی‌را رنج بوددا
عزیزان مبتذل گردندبی‌جرم وخطابی‌حد   ذلیلان محترم آیند بی سعی‌وعمل عمدا
گهی با ناخداکشتی‌نشینان جمله مستهلك   گهی با تخته‌پاره جان‌برد مستغرق ازدریا
گرازیك بحرقدرت‌آیداین‌آب روان‌پرور   چرایك دجله چون‌حنظل‌چرایك چشمه چون حلوا
چه خاصیت بود اندر مزاج ابر نیسانی   کزو آبستنی گیرد صدف در لجهٔ دریا
بظلمات طبیعت ازچه پنهان چشمهٔ حیوان   کزو اسکندرجان‌درطلب‌گردد روان فرسا
چرا زاوای رعد وجستن برق یمان باید   بقعریم شبه آید صدف را گوهر رخشا
چرا ازبوالبشر باید خلاف امرحق زاید   که یابد جبههٔ قدرش زداغ مجرمی طغری
فلك را التیام وخرق اگرجایز نمی‌باشد   چسان ختم رسل احمدگذشت ازطارم علیا
اگر اصوات خوش‌منهی‌بوددرشرع پیغمبر   چرا اعجاز داود نبی صوت روان بخشا
اگر بی‌قرب شوی اززن نیاید پاك‌مولودی   چه‌باید‌گفت ازمریم‌چه خواهی‌کردباعیسی
اگرجنس بشرراخلقت‌ازیك خاك پاك‌آمد   چرا زنگی است قیرآگین چرا رومی است شیرآسا
اگردرطور سینانور یزدانی شدی ظاهر   چرا پس لنترانی پاسخ ارنیست باموسی
که‌کرد ابلیس‌را وسواس نافرمانی یزدان   که مردود ابد شد ازازل آن مصدرظلما
چرا پنهان بقعرخاك آمد گنج قارونی   چسان دربحریونس‌را به‌بطن‌حوت‌شد مأوا
چه بد درخاتم دست سلیمان‌کش‌مطیع‌آمد   جهان‌وهرچه دراوسربسر از پشه تا عنقا
اگر ایجاد آذر از برای احتراق آمد   چرا برپور آذرگشت آذر لالهٔ حمرا
گر اسماعیل ناگردیده قربانی ذبیح‌الله   چه‌گویم پس‌زهفتادودوتن‌مذبوح‌لب‌عطشا
سزای قوم نوح اربود طوفان بلا یارب   چه باشد پس جزای قاتلان زادهٔ زهرا
شقی ومتقی از بطن مام ارصالح وطالح   پس‌ازسعی وعمل‌حاصل‌چه باشد بهراستعلا
طریقت‌گربود روح شریعت پس‌چرا دائم   بصوفی لعن از مفتی بمفتی طعن صوفیها
اناالحق‌گفتن‌منصور اگرناحق‌پس ازقتلش   چرا برخاك، خون‌پاك او نقش اناالحق زا
چه خواهند ازبت بی‌جان‌کشیشان کلیسائی   چرا پا ازمسلمانی‌کشد صنعان شود ترسا
نکورویان دوران را چه دروجه نکومدغم   که از افرشتهٔ دل‌گیرند وبفریبند برصیصا
چه‌اندرخلقت لیلی‌که عاقل‌را کندمجنون   چه اندر طلعت عذراکه وامق را کند شیدا
سرشت خلقت شیرین چه بدکز شور فرهادی   فکندش تیشه بیداد کوه بیستون از پا
نبودی گرجمال یوسفی اینگونه مستحسن   زلیخا کی‌شدی در عشق اوشیدایی ورسوا
اگرمقصود هفتادودوملت حق شناسائی   چرا درهرفرق‌آشوب‌وشوروفتنه وغوغا
چه بودی مصلحت‌درخلقت اهریمن ریمن   که تفتین وخلاف خلق عالم را شود منشا
زرای حکمت‌آرایان فقیهان‌ازچه‌مستوحش   حکیمان از چه‌زاقوال‌فقیهان‌جمله دریأسا
خداوندان دل را از چه تبعید بلا دائم   خردمندان کامل را غم جاهل چرا کالا
اگر عقل اولین‌خلقت چرا مغلوب‌عشق‌آمد   چنان کزفرصرصرپشه شد معدوم دربیدا

چه نیرو مهرگان‌را کاین‌چنین غارتگر گلشن
مزاج نوبهاری‌را چه،کزوی دهر پرخضرا

چسان بی‌خامه و پرگار براز چوب خشك آید
سراپا هفت کرده نوعروسان چمن پیرا

گلستان‌مملو ازانواع گل درفصل فروردین
چرا افغان ببوی سرخ‌گل‌دارد هزار آوا

تفاوت یك سرموئی‌نه اندر خلقت انسان
یکی فاطن یکی‌کودن یکی‌الکن یکی شیوا

چه باشد آنکه ازبدرود اواجسام خاکی‌را
شوندآسوده ازفرمانبری‌هرعضوی‌ازاعضا

حواس‌خمسه‌یعنی‌چشم وگوش ولمس وذوق وشم
که هریك را خلاف دیگری درسر بودسودا

بصر بیش‌ازیك ارزن نیست وندر او چسان گنجد
بیمن قدرت بیچون خدا دنیا و مافیها

چه باشد قوه سمعیه‌کز این عرصه سفلی
کند ادراك اذکار سروش از عالم بالا

زبان‌اندردهان انواع‌خلقت‌راوزاین‌حیرت
گروهی‌ساکت وصامت‌گروهی‌ناطق‌وگویا

تعالی‌اله چسان از التذاذ حنظل و شکر
لطیفه ذوق انسانی بیك آنی شود دانا

فزون ازچارعنصر لمس‌راچبودکزو باشد
تمیز الطف ازاخشن طراز قاقم از دیبا

بکشف این حقایق موشکافیها بسی‌کردم
نشد کشف الغطا ازشاهد مقصود غم‌فرسا

خرد بس‌خودکشیهاکرد آخرسست پی‌آمد
درآندریای بی‌پایان‌که‌دروی عقل‌شد دروا

چنان اندیشه واهی بخاطرگشت مستولی
توگفتی عنقریب‌افتد بسر سودای سوفسطا

ز غیبم هاتفی زد، هی‌که ای گم‌کرده ره تاکی
بسوزی شمع‌جانرا از احتراق فکرت بیجا

زهی‌تشویر عقل ناقص ومعوج خیالاتت
که حل این معما را بایشان باشدت شورا

دراین‌ره‌گرترا صدلشگر توراست پشتیبان
دراین‌ره‌گرترا صد لشگر سلم‌است ره پیما

ظفردراین‌سفر نبودگرت صد خضرره‌هادی
ثمر ازاین شجر ناری اگرداست هلال آسا

چه قدرت‌قطره راکوواقف‌ازبحرمحیط‌آید
چه قوت ذره راکوپی برد از بیضه بیضا

هنوز ازخودشناسی نیستی‌عارف‌چسان‌واقف
شوی ای بیخبر، زاسرار غیب قادر یکتا

رفعت سمنانی

حاج محمد صادق رفعت سمنانی از شاعران پراستعداد و معروف اواخردوره قاجاریه‌است، ازتاریخ تولد اواطلاع صحیحی دردست نیست بطوریکه نوشته‌اند :

نامبرده دوران اولیه عمرخود را در سمنان‌گذرانده وبعد ازسفرحج در سلك فقرای **نعمت‌اللهی سلطان علیشاهی** درآمد ،مدتها در**گناباد** اقامت‌گزید واز محضر**حاجی ملاعلی** (سلطان علیشاه) استفاده واستفاضه‌کرد، بعدازاو به **نورعلیشاه** تجدید عهدنمود، مدتی در**خراسان**، **نیشابور**، **نهاوند** اقامت داشت وسالهای‌آخر عمرخود را در **تهران** گذراند وعاقبت درسال **۱۳۱۰** شمسی مطابق **۱۳۵۰** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت و درحضرت‌عبدالعظیم(شهرری) مدفون گردید .

رفعت‌سمنانی درویشی‌وارسته وحقیقت‌جو بود،وی‌درتمام‌مدت‌عمرخود باسر بلندی‌وعلوطبع خاصی‌زندگی‌کرد، بابیشترشاعران‌اواخردوره‌قاجاریه‌معاشر بودو با**عارف‌قزوینی**شاعرپرشور وطنی‌روابط دوستی‌وآشنائی نزدیك داشت،خودعارف نیزدردیوان‌خود این‌موردراتصریح‌نموده[۱]

۱ـ دیوان عارف قزوینی صفحه ۱۷۸



رفعت سمنانی

نامبردگان دوغزل نیز باتفاق فکر وطبع یکدیگر سروده‌اند. بطوریکه تحقیق شد **رفعت سمنانی** ازطایفه قدیم ومعروف **کلبی‌ها** (حقیقت فعلی) برخاسته وتا آخر عمر نیز مجرد زیسته وازدواج نکرده است .

دیوان اشعاراودرخرداد ماه ۱۳۳۹ در ۳۰۰ صفحه بقطع وزیری بکوشش **نوح سمنانی** طبع ونشرشده است .

چند غزل ازآثار وی ذیلا درج میشود :

مجمع دلهای عاشقان

شب شمع یکطرف، رخ جانانه یکطرف — من یکطرف درآتش و پروانه یکطرف
افکنده بهر صید دل من ززلف وخال — دام بلا ز یکطرف و دانه یکطرف
از عشق اوبگریه و درخنده روزوشب — عاقل زیکطرف دل دیوانه یکطرف
برهم زدند مجمع دلهای عاشقان — باد صبا زیکطرف و شانه یکطرف
ترک شراب کردم وساقی بعشوه گفت — پیمان زیکطرف، من وپیمانه یکطرف
ایمان وکفرزلف ورخش دل چودید گفت — زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف
درحیرتم که دل زچه رومیبرند ودین — خوبان زیکطرف ره میخانه یکطرف

بکوی یار

بکوی یار مرا بار در گل افتاده | فتاده بار مـن اما بمنزل افتاده
گمان‌مدار خلاصی دل، ازآن سرزلف | که با هزار جنون در سلاسل افتاده
مکش‌کمان زکمین دلبرا بغمزه که دل | بیاد تیر نگاه تو بسمبل افتاده
دوطرهٔ تو بکف تیغ آفتاب گـرفت | که از یمین ویسارت حمایل افتاده
زسحر چشم تو ایمن نیم‌کنون‌که دوماه | بآفتاب جمالت مقابـل افتاده
مبند بار سفر ای قمرکه عقرب زلف | به‌برج روی توازخویش غافل افتاده
زآه سینه، دلم خونشد وزدیده‌بریخت | مگو که کشتی صبرم بساحل افتاده
زنوروظلمت اسلام وکفر آفتاب پرست | چوروزدرشب وچون‌حق‌بباطل افتاده
بروم روی توهندوئی آفتاب پرست | فتاده لیك چه مطبوع و مقبل افتاده
بحیرتم که مگر نافآهوی حرم است | که درحریم تو یکرو و یکدل افتاده
نگار ما سرتسلیم داشت ای رفعت | زدست مدعیان کار مشکل افتاده

شهید عشق

بمیدان محبت گرچه چون گو بیسر وپایم
ولی پیوسته درچوگان مهری عالم آرایم
بشیدائی شدم مشهور هر شهری ومعذورم
که تار طرهٔ پرچین شوخی کرده شیدایم
شهید عشق را شهد محبت زندگی بخشد
نمیرم‌من ،اگرصد ره بخون شوئید اعضایم
بیار آن آتشین آب روان و زین‌روانم بر
ببارای ابررحمت ، تا چونخل جان بیارایم
کیم ؟باکیستم ؟ازچیستم‌چون چرخ‌سرگردان؟
چرا ازنغمه چون‌چنگم چرا ازناله چون نایم
میان مجمع خوبان ، پریشان ترمجو از من
دلیل ، این‌روی و موی‌آن نگار سروبالایم
حیات جاودان دارم ز لعل نوشخند او
بچرخ چارمین عشق همراز مسیحایم
دلا درمشورت برگوکه بااین‌زلف‌و خال او
بکف زنار گیرم یا گره از سبحه بگشایم
بخود گفتم کتاب عشق را خواندم زسرتا پا
بلوح عاشقان دیدم که در خط الفبایم
نه رفعت هست‌هندو ای مسلمانان‌که میسوزد
پس از مردن بنار هجر خود ناری دلارایم

شهر بشهر، کو بکو

عشق تو میکشاندم شهر بشهر ، کـو بکـو
مهر تو میدوانـدم پهنه به پهنه سو بسو
سیل سرشك وخوندل، ازدل‌ودیده‌شد روان
قطره بقطره ، شط بشط ، بحربحر جوبجو
بافته با محبتم ، رشتهٔ تار و پود جان
تار بتار نخ بنخ رشته برشته پو بپو
آنچه دل از فراق او کرد بمن نمیکند
آتش هجر من بمن ، آب وصال او باو
نیست جزاو چوبنگری در صحف ولای من
آیه بآیه خط بخط، صفحه بصفحه هو بهو
بود و نبود جزدلم در خم زلف اونهان
طره بطره خم بخم ، رشته برشته مو بمو
رفعت وشرح عشق او ، تا ننهد نمی‌کند
سینه بسینه لب بلب چهره بچهره روبرو



تا باد صبا پرده زرخ وی انداخت
دل‌رفت همانجا که عرب رفت و نی‌انداخت

یاهوی سمنانی

میرزا علی‌اکبرمنشی باشی فرزند اسماعیل معروف به **منشی‌الاطباء** متخلص به **یاهو** ازشاعران خطه قومس محسوب است .

مرحوم یاهودرسمنان متولد شده و تحصیلات مقدماتی وقدیمه را در سمنان بپایان آورد، وی مدتی دردستگاه دولتی به منشی‌گری پرداخت ودر اواخرعمردر تهران عزلت گزید، وعاقبت پس‌از۸۷سال عمربسال۱۳۱۷شمسی دارفانی رابدرود گفت ودر **ابن‌بابویه** مدفون گردید .

یك جزوه کوچك‌ازاشعار اودرسال۱۳۲۵شمسی طبع ونشرشده است . بطوریکه نوشته شده‌تعداد اشعاراوبه دوهزاربیت میرسد .

مثنوی **ساقی‌نامه** زیرازآثار اوست :

مغنی به نی دم دم دل فروز — ز یك دم بیك دم دوعالم بسوز
فدای دم دلربایت شـوم — بقربان نـای و نوایت شوم
مغنی مرا از غم آزاد کن — ز یك نالهٔ نی دلم شاد کن
دلم تنگ گردیده از بیکسی — مرا جز تو نبود دگر مونسی

مغنی به غمها تو یار منی　　تو یار من و غمگسار منـــی
مرا غیر تو کو دگر دادرس　　دمی از تفقد بدادم برس
مغنی منم بی کس و بی‌نوای　　بحالم نظر کن برای خدای
ز هستی شدم بر سر آن سرم　　کزین شاخ بر شاخ دیگر پرم
مغنی چه شد مهربانی تو　　کجا رفت لطف نهانی تو
کرم کن به مهمانت ای میهمان　　چو مقصودی اورا بمقصد رسان
مغنی تـوئـی غمگسار غمم　　خلاصی ببخش از غم عالمم
عطا کن از آن بادهٔ وحـدتم　　که تا فرد گردانی از کثرتم
مغنی دمی دم به نی دمبدم　　دو عالم نیر زد بیك ذره غم
غم عالم از دل به نی دورکن　　ز نی چارهٔ رنج رنجـور کن
مغنی توئـی دمخور راز من　　کسی نیست غیر ازتو دمساز من
بزن آن نوای عـراقیت را　　که تا در کشم جام باقیت را
مغنی بهر غم تو یار منی　　تو یار من و غمگسار منـــی
ببر از دلم غم زنای نیت　　که گردم فدای نوای نیت
مغنی بدم نی بهار آمده　　دگر گل بهمراه خـار آمـده
من و بلبل و گل فدایت شویم　　فدای نی غم زدایت شویـم
بیا ساقی آن باده جان فزا　　بده تا که آیم به نای و نوا
چو خسرو بیارایم آئین بزم　　شوم یك‌دم آسوده ازجنگ‌ورزم
بیا ساقی آن بادهٔ پر فتـوح　　بده تا نشینم بکشتی نـوح
جهان شرق تا غرب دریا کنم　　جهانی دگر باره بر پا کنم
بیا ساقی آن آب آتش نشان　　که از باد و خاکش نباشد نشان
بده تا کنم فاش راز نهـان　　که پنهان نموده است زال جهان
زمانه فریبنده و ریمن است　　مشو ایمن از وی شب‌آبستن است
بهر لحظه زاید موالید نـو　　برد نقد عمرت برهن و گرو
همان کهنه‌زال است این‌نوعروس　　که خفته درآغوش‌کاوس و طوس
همان پیر فرتوت با آب و تاب　　که بوده است در عقد افراسیاب
ز جمشید جام، از فریدون کمر　　ربود از منوچهر اکلیل زر
سر خسروان کیان کیقبـاد　　نیارد کسی دخمه اش را بیاد
همان شاه کیخسرو شهریـار　　که گم گشت در دامن کوهسار
سکندر کجا رفت و آن آرزو　　چه شد آن همه حشمت وسازاو
کجا رفت فرخنده سام سوار　　خرد مند و دانا و آموزگار
کجا رفت بهرام لشگر شکن　　تهی مانده جایش بهر انجمن
نبینم ز پیران و ویسه نشان　　بمیدان کینه از آن سر کشان
جهانی تبه کرد چنگیز زشت　　نرست ازاجل آن سك بدسرشت
منه دل بر این گنبد نیل فام　　که صبحت نماید بیك لمحه شام
فریب جهان بس بود آشکار　　ببین تا چه زاید شب بار دار
هرآن پاره خشتی‌که در معبریست　　سر سلم یا تور یا نوذری است

خردمند دانای نیکو خصال — چسان دل ببندد بدین پیره‌زال
که هر لحظهٔ دست یك مشتریست — بهر لمحهٔ زیر یك شوهریست
عجوزی است شوهرکش وبچه‌خور — شکم را کند از موالید پر
مبادا فریبش خوری زینهــار — که پوشیده باخس سر چاهسار
یکی ایستگاهی است دار فنـا — تو را در صراط سرای بقا
مکن تکیه بر این سرای غرور — که آخر کشاند تورا سوی گور
بیا ساقی آن راح روح آفرین — بده تا بیارایم آئین دین
زمان، پر ز نام محمد کنم — مکان، سر بسر اسم احمد کنم

فخرالممالك سمنانی

مرحوم میرزا احمد خان نصیری ملقب به **فخرالمالك** ازمشاهیرقومس محسوب است. وی‌دومین فرزند **میرزا حسن‌خان وزیر** است، تولد اودرسال۱۲٤۲شمسی درسمنان اتفاق افتاد وتا سال ۱۳۲۹قمری درسمنان سمت سررشته‌داری داشت ، سپس بخراسان‌عزیمت نمود وبسمت رئیس بازرسی مالیه ایالتی خراسان وسیستان بایفای خدمت پرداخت وعاقبت دزسال۱۳۰٦ شمسی درتهران دارفانی رابدرودگفت ودر صحن امامزاده حمزه درحضرت عبدالعظیم مدفون گردید .

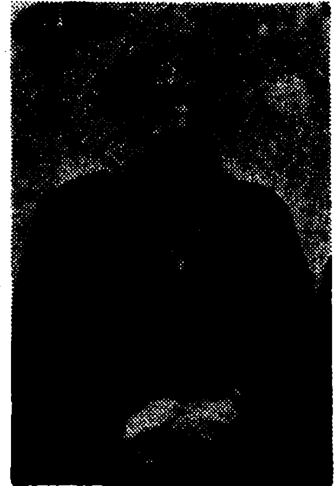
نامبرده گاهگاهی بسرودن اشعار فارسی میپرداخت و رباعیاتی از وی بجای مانده که هم اکنون درنزد فرزندش **آقای حسام‌الدین نصیری** میباشد .

دورباعی زیر ازاوست :

فریاد زجور تو کشیدیم بسی — گشتیم بهر جای پی داد رسی
طاقت نبود مرا بهجران زین بیش — ای‌آنکه بجزتو نیست فریاد رسی



شب تا بسحر متعکفم در کویت — شاید که نسیم سحر آرد بویت
نی خواب بود مرا و نی‌فکرجزاین — تا ، صبح ببینم آفتاب رویت



فانی سمنانی

شیخ محمد متخلص به **فانی سمنانی** فرزند **شیخ علی اصغرواعظ سمنانی** ازشاعران وعارفان مشهور ایالت قومس محسوب است .

وی درسال۱۲۴۷ خورشیدی در سمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان آموخت وسپس برای تکمیل تحصیلات به **لواسان** تهران عزیمت نمود وپس ازچهار سال اقامت‌درآنجا به‌تهران آمد وبه تحصیل‌علوم ادبیه وعربیه‌نزداساتید فن‌مانند**حاج‌میرزاحسن آشتیانی** و**شیخ‌محمد تقی قزوینی** و **ملاعلی‌محمدمنجم‌اصفهانی** و **شمس‌الدین حکیم الهی**و**میرزا ابوالحسن جلوه** پرداخت .پس‌ازآن‌بزادگاه خود سمنان‌مراجعت نمود وازمحضر**حاج ملاعلی سمنانی**که شرح حالش در صفحات قبل در این تألیف بیان شد،استفاده استفاضه‌نمود .

مرحوم شیخ محمد فانی ازکاوشگران تیزهوش وپیگیر علم و دانش بود، روح سرگشته وناآرامی‌درکشف‌حقایق اسلام‌داشت، عشق‌وعلاقه مفرط اوبه‌تصوف وعرفان‌باعث شد که درسال **۱۲۷۶** شمسی به حضور مرحوم **حاج ملاعلی‌گنابادی (نورعلیشاه ثانی)** رسید ودرسلك فقرای نعمت‌اللهی درآمد وعاقبت درسال **۱۳۵۷** قمری از طرف **حضرت صالح علیشاه** اجازه دستگیری فقرای خطه قومس را یافت وبنام **درویش‌ظفرعلی** ملقب گردید .

مرحوم فانی پس‌از ۷۴سال عمردرسال ۱۳۲۱شمسی درسمنان دارفانی را بدرودگفت ودرقبرستان پیرنجم‌الدین در مقبره اختصاصی مرحوم **آقا میرزا ابوطالب** (محبوبعلی) مدفون گردید .

وی زبان عربی رابخوبی میدانست واشعار زیادی نیزبزبان عربی سروده است .

دیوان اشعاروی درمهرماه **۱۳۲۹** شمسی بکوشش **دکترعلی نورالحکماء** در۲۳۹ صفحه رقعی با چاپ سنگی طبع ونشرشده است .

بطوریکه مشاهده شد برخی‌ازغزلیات دیوان مذکورا‌ز**طالب‌آملی** شاعرقرن‌یازدهم هجری است‌که در دیوان فانی داخل شده وبچاپ رسیده است .

امید است در چاپ دوم‌دیوان اشعار او در رفع این نقیصه و اشتباه اقدام شود .

فارغ از جنت دوزخ

الهی حالتم ده تا در آن حالت ترا بینم
سپس آنرا مقامم کن که دایم با تو بنشینم
تمنای وصالت گرچه حد چون منی نبـود
منی را دور کن از من بده از خویش تمکینم
نخواهم جز تو بستان و گلستان طربناکـی
که بستان و گلستانم تولی ای یار دیرینم
ز شوق روی دلجویت دو چشمم تا سحرگاهان
بود روشن در این صنعتگری محسود پروینم
تو چون با من هماره مونس شب‌های دیجوری
سیاهی، فقر و درویشی بسی ز انوار بگزینم
به مهرت در جوانی روزگاری را بسر بردم
کنون درحالت پیری جوان کن رسم و آئینم
نه در جنت طمع دارم نه از دوزخ در آزارم
من آن خواهم که خواهی، ای رضایت مذهب و دینم
ز خشم و شهوتم هرگز هراسی نیست اندر دل
تورا دارم چه غم دارم نه باك ازآن و نه اینم
در دل باز کردی بر رخم ای من بقربانت
که دیدم پستی پندار بی مقـدار تلوینم
بذکر روی دلجویت بفکر طرهٔ مویت
بروز و شب همی پیر طریقت کرد تلقینم
بروی نطع گیتی گـه فراز و گه نشیبم من
بسطح و تحت این شبرنگ گه رخ گاه، فرزینم
نشستم بر در دل فـانیـا امید آن دارم
شود کز خرمن اقبال روزی خوشه برچینم

مناجات

خداوندا منور کن دلم را
مبدل‌کن ز نو آب و گلم را
شراب حب خود درجام دل‌ریز
وز وهنگامه در عالم برانگیز
دوچشمم روشن ازنوردلم ساز
که تا پیوسته برُرویت شودباز
نبینم غیر رویت در مجالـی
نیابم هیچ جائی ازتو خالـی
درون دل شعاعی ده ز نورت
که تا لذت برم من ازحضورت
حضوری بی من و بی ماکرم‌کن
ز لطفت دوزخ‌دل چون ارم‌کن
بهشتی بخش از نور جمالت
که‌من جاوید مانم با خیالت

قطعه

با پسر گفت مصعب بن زبیر
علم آموز تا بیابـی مال
خود اگر بی نیاز از مالـی
دانش افزایدت بدهر جمـال
ناگزیری ز دانش آموزی
تا شوی در جهان قوی‌الحال



مهدی سهیلی

مهدی سهیلی فرزند **غلامرضا** ازشاعران و نویسندگان پرکار و فعال ومعروف ایران بشمار میرود، وی ازنوادگان **مرحوم حاج علی‌اکبر سمنانی** است‌که خانواده ایشان ازچندین سال قبل بطور کلی درتهران اقامت یافته‌اند .

نامبرده درسال ۱۳۰۳ شمسی درتهران پابعرصه وجود نهاد، پس ازپایان تحصیلات ابتدائی بفراگرفتن علوم قدیمه وصرف‌نحوعربی ومنطق ومعانی نزد اساتید فن‌در **مدرسه عبدالله‌خان**پرداخت ودوره متوسطه‌را دردبیرستان **نظام** بپایان‌آورد وسپس واردخدمات مطبوعاتی وروزنامه نگاری گردید .

نام خانوادگی ایشان قبلا **حاجی‌علی‌اکبری سمنانی** بوده، درسال ۱۳۲۲شمسی بنابدرخواست خوداو به **سهیلی** تغییر یافته است .

آقای سهیلی علاوه برانجام‌کارهای مطبوعاتی سرپرستی **کاروان شعروموسیقی** رادیوایران وهمچنین داوری **برنامه‌مشاعره** راعهده‌دارمیباشد، ومتجاوزازپانصدنمایشنامه کمدی نوشته‌که همه‌آنها دررادیواجرا وپخش شده است .

همچنین پنج سناریوجالب توجه برای سینما تهیه‌کرده و۱۰ داستان‌کمدی طنزآمیز وی بزبان روسی ترجمه‌وچاپ شده است .

نامبرده دائماً مشغول تألیف وتصنیف‌آثارنظم ونثر پارسی می‌باشد .

درصنایع وبدایع مختلفه شعرپارسی یدی طولا ونظری صائب دارد، اشعارجد وهزل زیادی‌سروده ومجموعه اشعارجدی وی دردست تهیه وتنظیم وتدوین است .

فهرست تألیفات او باین شرح است :

۱- دوقطره اشك	**مجموعه شعر و نثر**	**نایاب**
۲- فکاهیات‌سهیلی	**مجموعه‌شعر**	**چاپ دوم**
۳-خوشمزگیهادردو جلد	**مجموعه‌لطیفه وشعروفانتزی**	**« چهارم**
۴- نمك پاش	**مجموعه شعر وفانتزی**	**« دوم**
۵- مادرحوا	**مجموعه شعر ولطیفه**	
۶- چوب دوسرطلا	**مجموعه‌شعر وفانتزی**	**چاپ چهارم**
۷- زنگ‌تفریح	**مجموعه شعروفانتزی**	**« دوم**

۸- خیام وسهیلی — مجموعه‌شعر چاپ دوم نایاب
۹- ترجمه‌سخنان‌حسین‌بن‌علی — ترجمه از عربی بفارسی
۱۰- دزدناشی‌که بکاهدان زد — مجموعه شعر و فانتزی
۱۱- الاراجیف — تصنیف‌انتقادی
۱۳- سردبیر گیج — مجموعه۳۱ فانتزی
۱۴-گنجینه سهیلی — چاپ دوم
۱۵- کاروانی ازشعر — سلسله برنامه‌های‌کاروان شعر و موسیقی‌که زیرنظر ایشان تهیه وتنظیم شده
۱۶- خاطرات یك سگ — تصنیف
۱۷- شاهکارهای وحشی‌بافقی — زیرچاپ
۱۸- جلد دوم وسوم‌گنجینهٔ سهیلی — زیرچاپ
۱۹- اسرارمگو — جلد اول

اکنون منتخبی ازآثارنظمی ایشان‌ذیلا درج میشود :

ای‌عشق

نشاط انگیز وماتم زائی ای عشق
عجب رسوا کن ورسوائی ای عشق
اگر دستت بکامی جرعه ریزد
بیفتد مست و دیگر بر نخیزد
ترا یك فن نباشد ذو فنونی
بلای عقل و مبنای جنونی
ز تو درچشم، دیوی حور گردد
سیاهی در نظر ها نور گردد
تو لیلی را بشهرت طاق کردی
ز خوبی شهرهٔ آفاق کردی
اگر بر او نمك دادی تو دادی
بدو خوی ملك دادی تو دادی
لبش‌خوشرنگ اگرکردی توکردی
دلش‌را سنك اگرکردی توکردی
به از لیلی فراوان بود در شهر
تو اورا کرده ای جانانهٔ دهر
تو مجنون را بشهر افسانه کردی
ز هجران زنی دیوانه کردی
تو او را ناله و اندوه دادی
ز محنت سر بدشت و کوه دادی
چه دلهائی زتو دریای خون است
چه سرها از توصحرای جنونست
به شیرین دلستانی یاد دادی
و زان فرهاد را بر باد دادی
سرو جان ودلش جای جنون شد
گران کوهی زعشقش بیستون شد
در آخر جانستانی پیشه کردی
سرش را آشنا با تیشه کردی
ز شیرین تلخ کردی کام فرهاد
بلند آوازه کردی نام فرهاد
یکی را بر مراد دل رسانی
یکی را در غم وحسرت نشانی
یکی را همچو مشعل بر فروزی
میان شعله ها جانش بسوزی
خوشا آنکس که جانش‌از تو سوزد
چو شمعی پای تا سر بر فروزد
خوشا عشق وخوشا ناکامی عشق
خوشا رسوائی و بدنامی عشق
خوشا بر جان من‌هرشام وهرروز
همه درد وهمه داغ وهمه سوز
خوشا عاشق شدن اما جدائی
خوشا عشق و نوای بینوائی

خوشا در سوز عشقی سوختنها — میان شعله اش افروختنها
چو عاشق از نگارش کام‌گیرد — چراغ آرزوهایش بمیرد
اگر می‌داد لیلی کام مجنون — کجا مشهور می‌شد نام مجنون
هزاران‌دل بحسرت خون شدازعشق — یکی‌در‌این میان مجنون‌شدازعشق
در این‌آتش هرآنکس بیشتر سوخت — چراغش‌درجهان بهتر بر افروخت
نوای عاشقان در بی‌نوالیست — بقای عشق و عاشق در جدالیست

خداوند ناز

گوید بگوش‌من دل زیبا پرست من — این سوفیاست یاکه خداوند نازهاست
گوید بمن دو نرگس مست‌آفرین او — این چشم نیست پهنهٔ دریای رازهاست

✡✡✡

هرجاکه پاگذارم وهر سوکه رو کنم — بینم‌که قبلهٔ دل شوریده اوست اوست
تا بنده افسریست‌که بر فرق قرنهاست — رخشنده‌گوهریست که دربحر آرزوست

✡✡✡

صد آفرین بهمت صورتگری که باز — طرحی چنین بدیع بصدآب‌ورنك ریخت
صد مرحبا بقدرت پیکر تراش دهر — کاندام او زبرگ‌گل‌ودل زسنگ ریخت

✡✡✡

الماس ها میان دو یاقوت او ببین — این خنده نیست چشمه نورست برلبی
روی سپید در دل زلف سیه نگر — این چهره نیست پرتو ماهست درشبی

✡✡✡

مرمرتراش دهرچه شبها که تا بصبح — بیدار ماند تا که بساقش جلا دهد
آئینه ساز چرخ چه روزان‌که تابشام — در کار بود تا که بچهرش صفا دهد

✡✡✡

با این نگاه گرم و شرزا و پر لهیب — ما را بعمر فرصت مستی نمانده است
با این لبی‌که شهد هوس میچکدازآن — دل را هوای باده پرستی نمانده است

✡✡✡

با این‌دوچشم مست توانسوز شعله بار — در سر نشاط مستی‌وشوق شراب‌چیست؟
با سینه‌ای که جلوه ز مهتاب می‌برد — دلبستگی بروشنی ماهتاب چیست؟

✡✡✡

گلبوسه ها ز دورربایم بمیل خویش — از چاله های گونهٔ عابد فریب او
آن آتشی که سینه گدازد نصیب من — وآن سینه‌ای که عشق نبازد نصیب او

✡✡✡

صد نیمه شب میان دولرزنده‌گوی او — در عالم خیال بمستی غنوده ام
وزآن دوگوی نرم وهوسبازوپرفریب — پروانه وار بوسهٔ دزدی ربوده ام

✡✡✡

پروردگار ناز و خداوند دلبریست — سرتا بپا نیاز شوم وقت ناز او
عمردوباره،عشق‌وهوس،طعم‌زندگیست — در حلقه های ساعد عاشق نواز او

✡✡✡

رمز حیات چشمهٔ هستی می‌بهشت — حرفی ز داستان لب نوش او بود
بی وصل نام مرگ چرازندگی‌نهیم؟ — آنراست زندگی که درآغوش او بود

به پسرم سهیل

سهیل ای کودک دردانهٔ من ... چراغ تابناک خانهٔ من
بگو بابا چطوره حال سرکار؟ ... صفا آورده‌ای مشتاق دیدار
سهیلم منتی بر ما نهادی ... که پا بر دیده بابا نهادی
بتو گفتم در اینجا پای مگذار ... عنان مرکب خود را نگهدار
دراین‌سامان بغیر از شور و شر نیست ... شرافت جز بدست سیم‌وزر نیست
شرف اصلا خریداری ندارد ... نجابت هیچ بازاری ندارد
همه درندهٔ یك سر دو گوشند ... همه گندم نما وجو فروشند
عبادت جای خود را بر ریا داد ... صفا وراستگوئی از مد افتاد
جوانمردان تهی‌دست وتهی‌پای ... لئیمان را بساط عیش برجای
نصیحت ها ترا بسیار کردم ... مواعظ را بسی تکرار کردم
که‌اینجا پا منه‌کارت خراب‌است ... مبین‌دریای دنیارا .. سراب‌است
ولی حرف پدر را ناشنیدی ... زحوران بهشتی پا کشیدی
قدم را از عدم اینسو نهادی ... به گندآباد دنیا رو نهادی
بکیش من بسی بیداد کردی ... که عزم این خراب‌آباد کردی
کنون دیگر روا نبود ملامت ... مبارك مقدمت جانت سلامت
تو هم مانند ما مأمور بودی ... در این آمدشدن معذور بودی
کنون دارم نصیحت های چندی ... بیا بشنو زبابا چند پندی
نخستین‌آنکه دائم با خداباش ... زراه دشمنان حق جدا باش
ولی راه خدا تنها زبان نیست ... دراین ره ازریاکاران نشان‌نیست
خدا جو با خدا گوفرق دارد ... حقیقت با هیاهو فرق دارد
خداگوحاجی‌مردم فریب است ... خداجومؤمن‌حسرت‌نصیب است
خداجو بهرزرخواهان‌حق است ... وگربی‌زرشود از پایه‌لق است
خداجورا،هوای سیم وزرنیست ... بجز فکـــرخدافکردگر نیست
مرو هرگزره ناپاك مـــردان ... زناپاکان همیشه رو بگردان
اگر چه عیب باشد راستگوئی ... ولی‌خواهم جزاین‌راهی‌نپوئی
اگرچه دزدکارش روبراه است ... ولی دزدی‌بکیش من‌گناه‌است
اگردستت تهی‌شد دل‌قوی دار ... براه رشوه خواران پای مگذار
نصیحت میکنم تا زن نگیری ... تو این قلاده برگردن نگیری
توکه درخانهٔ خود زن نداری ... خبر از حال زار من نداری
نمیگویم که مامانت جفاجوست ... اگریك زن نکو باشد فقط‌اوست
زن‌من بهترین زنهای‌دهر است ... ولی‌با این‌همه زن‌مثل زهراست
سهیلم هوش‌خود را تیزترکن ... زابلیسان آدم رو حذر کن
توبا ما بعدازاینها خوبترباش ... انیس مادر و جان پدر باش
بود چشم امید ما بدستت ... من ومادر فدای چشم مستت
بعمر خویش با ما باوفاباش ... به‌پیری هم عصای دست ما باش

دلم خواهد که بینم شادکامت — نشیند مرغ خوشبختی ببامت
من از اول سهیلت نام کردم — ترا با روشنی همگام کردم
خدا را ازسرجان بندگی کن — به نیروی خدا رخشندگی کن
بیا و حرمت ما را نگهــدار — پس‌از ما هم سهیلا رانگهدار
«سهیلا» خواهرت رارهبری‌کن — به تیره راه ها روشنگری‌کن
مده از دست رسم مهربانی — باو خوبی بکن تا میتوانی
تو باید رنج اوبا جان پذیری — اگر از پا فتد دستش بگیری
پس‌ازما گرکسی‌خیرترا خواست — خدااول‌پس ازاوهم سهیلاست
شما باید که باهم جمع باشید — به تیره راهها‌چون‌شمع باشید
بهین چیزی‌که شهد زندگانیست — فقط‌یك چیز..آنهم مهربانیست
پس از ما یادگارما شمائید — نشان از روزگار ما شمائید
دلم خواهدکه روی‌غم نه‌بینید — بجز آسودگی همدم‌نه‌بینید
شویدازجام عیش جاودان مست — تو واورابه ببینم‌دست در دست
نصیحت‌های من پایان گرفته — ولی طبعم زلطفت‌جان گرفته
دوباره‌گویمت این‌پند درگوش — مبادا گفتم‌ام گردد فراموش؟
مرنجان خواهر پاکیزه خو را — زکف هرگز مده دامان او را
سهیلم باش جانان سهیلا — بــرو جان تو وجان سهیلا



این قصیده بمناسبت ورود «سرورگویا» شاعر افغانی بایران سروده ودر انجمن ادبی شادروان **معدل‌شیرازی** با حضورسرورگویا خوانده‌شد.

ای شاعر خجستهٔ افغانی — وی شهره در جهان بسخندانی
تو با زبان پارسی شیرین — گوئی سخن به‌گاه سخنرانی
ما از تو دل گرفتن، نتوانیم — از ما تو دل بریدن، نتوانی
ما وتو هردو کشور حافظ را — با شعر خود کنیم نگهبانی
اسلاف مابدور زمان کــردند — با دست شعر سلسله جنبانی
ازما بشرق وغرب فرو پیچید — آوازشعر وصیت غزل خوانی
ما را سخن‌گزافه نبود ونیست — گفتار ماست روشن و برهانی
این سرزمین حافظ شیرازست — این کشورست خانهٔ خاقانی
این‌خاك،گاهوارهٔ فردوسی‌است — آن اوستاد فحل خــراسانی
حافظ بشعر کار خدائی کرد — برتر شد از عوالم انسانی
آنسان بشعر طرح نکو ریزد — کز عجز خود بخاك فتدمانی
دیگر جهان نزاد چنو فرزند — هرگز زمان ندید چو اوثانی
ای همزبان‌و«سرور» ما«گویا» — مائیم خوشدل از توبه مهمانی
ما جانفشان بمقدم مهمانیم — گرجان ماست درخور قربانی
در راه دوست‌ازسرجان خیزیم — درپای او کنیم گل افشانی

ما راست این طریقهٔ اجدادی
وینست رسم و راه نیاگانی
مائیم همزبان بسخنگوئی
مائیم همگنان بمسلمانــی
ایران عزیز تست من‌این دانم
افغان چوجان ماست تواین‌دانی
ویرانه باد خانه آن دشمن
کو شرق را فکنده بویرانی
جمعش بروزگار پریشان باد
گرخواست جمع ما به پریشانی
منسوخ باد رسم و ره روسی
معدوم باد جور بریتانــی
نابود باد شیوهٔ آمریکــی
پاینده باد سیرهٔ ایرانی
تابنده باد نور خرد در دهر
برکنده باد ظلمت نادانی
فرخنده باد آنکه فرو کوبند
بربام دهر پرچم یــزدانی
تا بینوا نناند از قحطی
لرزان نباشد از غم عریانی
ایکاش روی هم زصفا بوسند
چینی و آمریکی و سودانی
ایکاش گرد هم زوفا آیند
هندی و رومی و عربستانی
ایکاش در رسد بجهان روزی
کاین خلق مشنواد زپژمانی
فریاد ره نشین غبار آلود
افغان ره نورد بیابانی
ریزد زهم خیال جهانخواری
گردد بپا بنای جهانبانی
ماند اساس عدل و امان باقی
گردد بنای جور وستم فانی
برساحل نجات رسد گیتی
زین بحر پرتلاطم طوفانی
دست صلاح و صلح رها سازد
این خلق را ز سر بگریبانی
آید نوید. جانب ژاپونی
تابد امید ، بر دل یونانــی
برجای خون بدشت‌ودمن روید
گلهای سرخ و لالهٔ نعمانی
قحطی زدهر رخت سفر بندد
نعمت رسد بحد فراوانی
تا کی چوگرگ سینهٔ هم درند
صدها هزار سنگدل وجانی ؟
تاچند دست خویش‌بخون‌شویند
این وارثان طینت حیوانی ؟
ای سرور گرامی ما «گویا»
ای شاعر خجستهٔ افغانی
اینجا بنام شعر وادب هرشب
جمعند بلبلان به نواخوانی
صد آفرین بجان «معدل» باد
کاین‌جمع‌را ازاوست فروزانی

وداع

ای پاکدامنی که زمریم گذشته‌ای
ای مایهٔ وفا و صفا می‌پرستمت
در روح دیرباور و مشکل پسند من
آنگونه‌ای که همچو خدا میپرستمت

✿✿✿

آنشب که داستان ترا گوش من شنید
چشمم بپایمردی‌دل،خون‌زدیده ریخت
بیخواب چشم من زغم جانگداز تو
بس‌اشکها ستاره صفت تاسپیده ریخت

✿✿✿

من بیشمار ، مرغ گرفتار دیده‌ام
اما یکی چنان تو اسیر قفس نبود
من سرگذشت تلخ فراوان شنیده‌ام
اما به تلخکامی تو هیچکس نبود

✿✿✿

ای اشك من بریز بدامان نـــو گلی — کز پاکدامنی زنسیم سحر گذشت
آبی بزن برآتش من کان فرشته خو — تا با خبرشدیم زما بی‌خبر گذشت

✿✿✿

من قوی تشنه‌ام که به ساحل نشسته‌ام — ازمن مکن کناره که دریای من تولی
گم کرده راه وادی تاریك فرقتم — راهی نما که‌زهرئزهرای من تولی

✿✿✿

دامن کشان زدیده من میروی بناز — اما بدوستی قسم از دل نمیروی
با سرگرانی از بر من میروی ولی — دانم زحال غمزده غافل نمیروی

✿✿✿

ای آرزوی من که مرا قبلهٔ دلی — بیگانه از گناه و بپاکی چو مریمی
پاکان روزگار همه بندهٔ تواند — کز پاکدامنی و صفا همچو شبنمی

✿✿✿

آخر تو ای کبوتر وحشی بمن بگو — بی من چرا بجانب شیراز میروی
در پیش چشم منتظر پر نیاز من — با صد هزار قافلهٔ ناز میروی

✿✿✿

رفتی برو ولی زدل من نمیروی — خرم بمان بدست دعا میسپارمت
هرجا که میرسی زمن خسته یادکن — هرجا که میروی بخدا میسپارمت

مناجات

ای خدا نیك و بد مردم ز تست — ای خدا افعی زتو کژ دم ز تست
بارالها از همان روز ازل — ما همه پیر و جوان کوروکچل
ادعای نـا توانی کرده ایـم — تا بخواهی بی زبانی کرده ایم
پرچم تسلیم را افراختیم — پیش درگاه تو لنگ انداختیم
بار الها ما همه موش توایم — بندگان حلقه در گوش تو ایم
پس چرا بی مهریت آغاز شد — ناگهان سوراخ آبت باز شد
این چه باران بود ای عالیجنـاب — کز نزولش کرده ای گیتی خراب
گاه سیلی داخل (میگون) کنی — تا دل جمع کثیری خون کنی
گه کنی جاپون وگه قزوین‌خراب — دسته گلها میدهی هر جا بآب
ما که از آغاز گفتیم ای خدا — تو قوی، ما حرف مفتیم ای خدا
پس چرا از بندگان بگسسته ای — بهر ما شمشیر را چپ بسته ای
هی تجاۀز های مرزی می‌کنی — با ضعیفان زور ورزی می‌کنی

✿✿✿

تو ببین اطراف حوضت درزنیست — شیر آب انبار قدرت هرز نیست
بلکه در حوض تو درزی واشده — نشت کرده عالمی دریا شده
گرچه از بار گنه شرمنده ایم — با همه اینها خدا یا بنده ایم
تو در بی لطفیت را چفت کن — شیر آب انبار خود را سفت کن

حلقهٔ نامزدی

توای حلقهٔ زرد رنگ طلائی — که بازآمدی امشب ازپیش یارم
تو دانی که از دوری لاله روئی — رخی زعفرانی برنگ تو دارم

✡✡✡

توامشب چو ازپیش او بازگشتی — بدرد من دل پریشان فزودی
زبخت بدمن توهم خوار ماندی — قبولت نکردند وقابل نبودی

✡✡✡

تو بنشین و امشب بحالم نظر کن — که تا صبح ازدیده خون میفشانم
مخور غم اگر بی نگینی که ازاشك — بروی تو صدها نگین مینشانم

✡✡✡

نگه کن که کار من دل پریشان — بود روزوشب بهر او بیقراری
شبانگاه از دوری روی ماهش — کنم تا دم صبح اختر شماری

✡✡✡

بروی تو ازقطرهٔ روشن اشك — نشانم دوصدقطعه الماس وگوهر
زخون دل خستهٔ ناتوانم — گذارم بفرق تو یاقوت احمر

✡✡✡

ولی بازبخت تو بهتر زمن بود — که چندی دلت شادشدازوصالش
توهم گریه کن برسیه بختی من — که میسوزم ازسوزتب باخیالش

✡✡✡

تو بودی درانگشت اوچندماهی — نبودت خبر کز غمش بیقرارم
تودیدی وصال ومن دل شکسته — بقدرتوهم پیشش ارزش ندارم

میرزا کریم خان امانی

مرحوم **میرزا کریمخان یغمائی** متخلص به **امانی** ازشعرای بذله گوی قومس بشمار میرود. وی ازنوادگان **یغمای جندقی** است که درسمنان متولد شده ودرهمان شهر دراداره پست و تلگراف مشغول خدمت گردیده است، آقای **میرزا غلامحسین یغمائی** متخلص به **صبوحی** که شرح حالش درصفحات آینده این کتاب خواهدآمد ازفرزندان باذوق اومیباشد.

رباعی ذیل ازآثار اوست که در باره انتخابات دوره های اول سروده است :

این لولـه رای مثل ایـره — در فـرج وشکاف جعبه میره
کـی طفل حلال زاده زاید — این مادر صد هزار ....



صالحی سمنانی

عبدالله صالحی فرزند **علی‌اکبر** ازشاعران خوش ذوق و با استعدادقومس‌محسوب است، وی درسال ۱۲۸۵ شمسی درسمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان بپایان آورد وسپس در محضر مرحوم **شیخ محمد فانی سمنانی** بفراگرفتن تحصیلات قدیمه پرداخت وسپس دروزارت‌کشاورزی وارد خدمات دولتی شد .

نامبرده چند سال قبل‌بازنشسته شده،واکنون درتهران اقامت دارد وبمطالعه وسرودن اشعارفارسی میپردازد .

صالحی عضو **انجمن ادبی حکیم نظامی** است در اشعار او وارستگی و سوز و گدازشاعرانه مخصوصی بچشم‌میخورد، در دوستی وصمیمیت بی‌نهایت‌فداکار واخلاصمنداست.

طوفان حادثات

تا دورازآن نگار دلارا نشسته‌ایم — رخ ازهمه نهفته وتنها نشسته‌ایم
بودیم مابکوی وفا همنشین ولیك — او رفت وماهنوزهمانجا نشسته‌ایم
آشفته خاطریم زطوفان حادثات — مانند موج برسر دریا نشسته‌ایم
از داغ سینه سوزدلم‌کس‌خبرنگشت — دوراز نظرچولاله‌بصحرا نشسته‌ایم
ما یوسف عزیزخودازدست دادگان — نادم زغفلت‌همچو زلیخا نشسته‌ایم
برمن مبر زترك تمنا گمان بد — بال و پرم‌شکسته‌که ازپا نشسته‌ایم
دروحشت سیاهی این شام دیرپای — تا سرزند سپیدهٔ فردا نشسته‌ایم
درگلشن امید بجزخاروخس نماند — محنت زده، بماتم گلها نشسته‌ایم
دلخون‌وپرخروش‌ولبم‌بسته‌وخموش — همچون شراب دردل‌مینا نشسته‌ایم
بازآ وبین که بهر نثار تو صالحی — جانرا بکف‌گرفته، مهیا نشسته‌ایم

خندهٔ مستانه

تا که دست التجا بر حلقهٔ آن در زدم ... دست من ببریده بادا گر در دیگر زدم
نقش مهرت کی شود زائل ز دل کز هجر تو ... نقش ها از خون دل بر صفحهٔ خاطر زدم
در وطن دور از تو همچون از وطن آواره ای ... روی بر دیوار بردم، بر دلم آذر زدم
یادگاری دردناک از قهر یار و، مهر ماست ... هر رقم از غم که بر اوراق این دفتر زدم
چون دل درد آشنایم شد خبر از راز عشق ... خندهٔ مستانه بر این چرخ بازیگر زدم
چونکه دیدم فارغ از عشقند و سرگرم جدال ... خنده بر مؤمن نمودم طعنه بر کافر زدم
او ز کعبه گفت و من بردم سوی میخانه رو ... خور بمغرب شد فرو، من حلقه خاور زدم
کی خریدار تو یا ناز توام ای مدعی ... منکه پا بر دولت دارا و اسکندر زدم
بدکنش را محترم از دولت زر صالحی ... دیدم و زان داغ نفرت بر جبین زر زدم

حیرت

آنکه حیرت بسر حیرتم افزود کجاست ... همه جا بود ولی روی نه بنمود کجاست
آنکه اندر طلبش این دل شوریدهٔ ما ... چهره بر خاک رهش سود و نیاسود کجاست
دلم از دست شد و پای ز رفتار افتاد ... کوی دلدار کجا، کعبه مقصود کجاست
آنکه ما را چو یکی ذره در این ملک وجود ... مات و سرگشته و حیرت زده فرمود کجاست
آنکه این زندگی اندر کره خاکی ما ... با هزاران غم و درد و ستم آلود کجاست
آنکه صدها گره از کار من و خلق جهان ... میتوانست که بگشاید و نگشود کجاست
دل شکسته است مرا جلوه گه و خانه او ... گر که اندر دل بشکسته ما بود کجاست
کهکشان‌ها و مه و هور و هزاران اختر ... آنکه آویخت بر این سقف زر اندود کجاست
تا مگر پرسمش این عمر گرانمایهٔ ما ... طی بدوزخ شده پس جنت موعود کجاست

سوز درون

عمری اگر چه دره جانانه سوختیم ... شادم ز بخت خویش که بیجا نه سوختیم
گاهی برای رونق بزم وفا چو شمع ... گاهی بعشق دوست چو پروانه سوختیم
گاهی براه دوست، زمانی ز جور غیر ... عمری ز یار خویش و ز بیگانه سوختیم
ما را از آنکه جز بحقیقت نظر نبود ... در هر کجا چه کعبه چه بتخانه سوختیم
گاهی ز طعن فضل فروشان خود پرست ... گاهی ز جهل خویش حکیمانه سوختیم
بعد از توره بخلوت دل هیچکس نیافت ... زان در دیار خویش غریبانه سوختیم
شمع از برون و ما ز درون صالحی مدام ... او بین جمع و ما به نهانخانه سوختیم

بیاد سمنان

بازخواهم که بسمنان شوم انشاءالله ... همچو بلبل بگلستان شوم انشاءالله
غیر، ویرانه ترا خواند و میخواهم من ... بهمان خانهٔ ویران شوم انشاءالله
دلم از وحشت تنهائی و غربت بگرفت ... بر یاران سخندان شوم انشاءالله
اندر آنجا که مرا بامی و مستی بگذشت ... با رفیقان دبستان شوم انشاءالله
بسر قبر رفیقان ز کف رفتهٔ خویش ... با دل پرغم و پژمان شوم انشاءالله
ببر آنکه نخستین سخن آموزم بود ... جان بقربان تو گویان شوم انشاءالله
دولت وصل اگر باز نماید مددی ... فارغ از محنت هجران شوم انشاءالله
بار دیگر چو خم زلف پریشان نگار ... خواهم از عشق پریشان شوم انشاءالله
صالحی از غم هجر تو بجان آمده است ... خواهم اکنون پی جبران شوم انشاءالله

مازندران

بگشود درحیات، دری از جنان مرا — بخت جوان چو برد بمازندران مرا
بنمود بی‌نقاب رخ دلنواز خویش — باصد هزار جلوه چوباغ جنان مرا
مازندران مگوکه پرازگونه گون نعم — گسترده سفره‌ایست کران تاکران مرا
سعدی که کرد وصف، زفرش زمردین — اینجا نمود دست طبیعت عیان مرا
صدگونه‌گل بروی چمن‌های دلکشش — باشد چو فرش کاخ انوشیروان مرا
سازد نثار دست طبیعت زهر طرف — نعمت زخوان و رحمتش‌ازآسمان مرا
دریا و کوه و دشت بهم گشته متفق — تا کامران ترا کند و شادمان مرا
بنمود نوبهار دل انگیز این دیار — رخ درکمال حسن ولی بی‌خزان مرا
اینجا بفرش وخیمه دیبا نیاز نیست — کز سبزه فرش‌هست وزگل سایبان مرا
زنگ غم کهن زدلم برد، تا که برد — دست قضا ببابل مینو نشان مرا
صد بار، باز عشق زبابل کنار او — با بال شوق برده سوی‌کهکشان مرا
تا کوهسار دلکش مازندران بود — نی رغبتی بشهر و نه بربوستان مرا
آرد صفای رود وسرودش دلم‌بوجد — آب وهواش قوت جسم‌است وجان مرا
چون از فراز کوه بدریا نظر کنم — گوئی بزیر پای بود آسمان مرا
ازتیغ کوه ، رود در اعماق دره‌اش — باشد چو اژدهای سپید دمان مرا
القصه هست نغزوفرح بخش‌هرچه‌هست — از رامیانش تا بدر دیلمان مرا
اشعار دلنواز امیری و طالبش — آرد بسان نی به نوا و فغان مرا
گوید زجور دیوسرشتان بگلرخان — هرخار درکنار گلی داستان مرا
هرغنچه قلب عاشق زاریست در نظر — از خاك سرکشیده بروی سنان مرا
شمشاد وسرو سر بفلك برکشیده‌اش — بدهند شرح قصهٔ آزادگان مرا
تیغ کشیده ایست بچشمم ستیغ کوه — در دست مازیار مهین قهرمان مرا
گوید سکوت کوه وخموشی جنگلش — از راز روح سرکش اسپهبدان مرا
نقش قدم نموده عیان روی هرچمن — در کوه و دشت نقشهٔ تیر وکمان مرا
بحر خزر زغرش امواج خود کند — یاد آوری زنعره رزم آوران مرا
ازخشم ما زیار بدشمن کنایتی است — طوفان بحر و قله آتشفشان مرا
نی با نوای خویش شکایت همی کند — از کوهیار و کینهٔ عباسیان مرا
جاوید ای بهشت زمین زی‌که داده‌ای — شور و نشاط ویار بسی مهربان مرا
از چه ستایشت نکنم زانکه بی‌دریغ — داد آنچه‌راکه خواست دلم، رایگان مرا
بایدکه‌پاس‌نعمت‌آن داشت‌چونکه داشت — دیری بخوان نعمت خود میهمان مرا



عهدکردم‌که دگر می‌نخورم درهمه‌عمر — بجز ازامشب وفرداشب وشبهای دگر

نوح سمنانی

نصرت‌الله نوحیان فرزند **غلامحسین** متخلص به**نوح** یکی از پراستعدادترین شاعران قومس بشمارمیرود .

وی درسال ۱۳۱۰ شمسی درسمنان پا بعرصه وجود نهاد ، تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان‌آورد وبه شغل‌آزاد پرداخت .

نامبرده درسال ۱۳۲۹ شمسی اززادگاه خود سمنان به تهران کوچید وبه محافل ادبی‌تهران راه یافت، وبا نبوغ ذاتی واستعدادفطری که‌داشت از محاضر استادان فن‌شعروادب خوشه‌ها برچید وازهرصحنه وپیش‌آمد زندگی پرماجرای خود ودیگران عبرتی‌آموخت‌تا بسرحدکمال معنوی نائل‌گردید :

هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم　　جزدر سرای رنج چنین گوهری نبود

آقای نوح ازسال **۱۳۳۰**شمسی بکارهای‌مطبوعاتی‌پرداخته وهم‌اکنون در**روزنامه کیهان** بعنوان **عضوهیئت تحریریه** مشغول‌کار می‌باشد .

نامبرده در سرودن انواع شعر پارسی مهارت دارد و درآثارنظمی او احساسی بس عمیق وشگرف دیده میشود.

احساسات شاعرانه وی نیزبا پختگی و وارستگی خاصی بیان شده است ، بطوریکه صحنه‌های مختلف زندگی‌گذشته وامیال اوراازروی اشعارش بطور وضوح میتوان حس‌کرد

فهرست تألیفات وی بشرح زیراست :

۱- **تذکره شعرای سمنان** که درشهریورماه ۱۳۳۷ شمسی در ۲۸۷ صفحه رقعی طبع و نشر شده است .

۲- **گلهائیکه پژمرد** مجموعه اشعار

۳- تنظیم وطبع **دیوان رفعت سمنانی** .

٤- **دنیای رنگها** مجموعه اشعار.

۵- **گرگ مجروح** داستان منظوم.

مقالاتی نیز تحت عنوان **ستارگان تابان ادبیات ایران** (بیوگرافی شعرا) در مجله امید ایران انتشارداده است .

نوح علاوه برسرودن اشعارفارسی درسرودن اشعار محلی (بزبان‌سمنانی) نیزمهارت خاصی دارد، بیشتراشعارمحلی وی درمجموعه اشعار **دنیای رنگها** درج است.
منتخبی ازاشعارفارسی اوبه این شرح است:

کشتی طوفان شکن

درچشم آنکه منظر دشت وچمن یکیست
صوت هزار وبانگ غراب‌وزغن یکیست
قدر سخن هرآنکه نداند بچشم او
نظم سخیف و چامهٔ مرد سخن یکیست
در شعر اگر نباشد مضمون تازه‌ای
برقالبش مناز کـه نو باکهن یکیست
کمتر زمرد نیست زن فاضل و عفیف
در اجتماع، مرتبت مرد وزن یکیست
فارغ زننگ و نام بود مرد حق، بلی
آزاده را بتن کفن و پیرهن یکیست
کمتر زخس مباش ببحر زمان بکوش
عزلت‌گزین و مرده بفتوای من یکیست
هرگزگمان مدار که در چشم روزگار
سلطان حسین و نادر شمشیرزن یکیست
هرناخدا زپنجهٔ طـوفان نمیرهد
دربحر، نوح، کشتی‌طوفان شکن یکیست

مست هشیار

گر مرا از تاب مستی حالت گفتار نیست
باز هم‌در جمع هشیاران چومن هشیار نیست
باده پیش عزم ما بی سکرگردد همچو آب
گرچه سکر بـاده را هم حاجت‌گفتار نیست
ایکه گفتی باده آخر دردمندت می‌کند
دردمندان را بجز می مرهمی در کار نیست
آتشی در سینه داریم از غم بیدانشان
قلب خون پالای ما بیهوده آتشبار نیست
پردهٔ مستی برخ از دست دوران میکشم
ورنه ما را الفتی با عالم پندار نیست
پای دل را پنجه‌های فقر در زنجیر کرد
حاجتی دیگـر بدام و طره دلدار نیست
سینه‌لبریز است‌از خون چاره‌یی باید نمود
چارهٔ این درد کار خرقه و دستار نیست
تا دمد خورشید فـردا در نبرد ظلمتیم
در شبی کز تیرگی پروین ومه بیدار نیست
گرچه سرگردان ولیکن پای برجایم چوکوه
آدمی در دور هستی کمتر از پرگار نیست

دیر مکافات

تا چند نشینی پس زانوی تحسر ؟ / تا چند خوری انده بیحاصل فردا ؟
تا چند بری حسرت سیم و زر غلطان ؟ / تا چند شوی واله ابریشم و دیبا ؟
تا چند کشی بهر دو نان منت دونان ؟ / تا چند دهی دل بدو در خانه دنیا ؟
این زال عجوزیست که دیدست بهرروز / صد مرگ‌ودوصدشادی وصد عیش‌مهنا
یکدست حنا دارد ودر دست‌دگر خون / یك جام پر از خون ودگرجام زصهبا
درکام یکی ریزد، خـون دل زارش / در جام یکی ریـزد صهبای طرب زا
دیدست بسی صحنه در این عرصهٔ گیتی / دیدست بسی فتنه براین تودهٔ غبرا
دیدست بسی بزم شهان فلك اورنگ / دیدست بسی رزم دلیران صف‌آرا
دیدست هزاران شه چون خسرو پرویز / دیدست دو صد خصم چواسکندر ودارا
دیدست بسی شاه‌نگون بخت ونگون‌تخت / دیدست بسی مـرد بخون خفته بهیجا
دیدست بسی پشت زمین رنگین از خون / دیدست بسی مشت زمان بر سر دانا
دیدست بسی میر و بسی شیر بزنجیر / دیدست زبون گشته بسی مرد توانا
دیدست بسی مردم پرکار وهنرور / دیدست بسی چهره‌ی پرچین هنرزا
دیدست بسی ماه وبسی سال وبسی قرن / دیدست بسی بام و بسی شام غم افزا
نی‌ازدوران ، چهر زمین‌خورده یکی‌چین / نی از نیران چشمه‌ی خور گشته سبکپا
نی پشت زمین خم شده از بار مکافات / نی خورده شکافی بدل گنبد خضرا
رخشنده‌تر از پیش همی‌تابد، خورشید / گردنده تر از پیش همی گردد، دنیا
گشته است بسی قرن وهمی‌گرددبس‌قرن / ما سرد فرو خفته در این توده‌ی غبرا
این چشمهٔ خورشید کهن، نور فشاندست / در چشمهٔ چشم همه از پیر و، ز برنا
آنان همه رفتند و گذشتند و نوشتند / برچهرهٔ تاریخ خطی روشن و خوانا
ما برسر این خاك شتابانیم، امروز / تا باز بر این خاك که بشتابد، فردا
برخیز وبراین‌خاك بشادی‌گذران عمر / زان پیش‌که در خاك فرو خسبی تنها
خون دل انگور بخور ازچه خوری غم؟ / کی‌خون دل خویش خـورد مردم دانا
با چشم بهم بر زدنی عمر سرآیـد / فرداست کـه بر باد رود هراثر از ما
تا پا نکشیدی زکهن دیـر مکافات / از دست مده ساقی گلچهره وصهبا

آرزو

من نمیخواهم چو شمعی‌در دل‌شبها بمیرم / من نمیخواهم چوقوئی برسردریا بمیرم
من نمیخواهم‌چوجغد پیر،مرگم‌ساده‌باشد / برسر ویرانه‌ای آشفته و تنها بمیرم
گرچه‌بامی‌الفتی‌دارم‌نمیخواهم چووحشی / پیش چشم پیر دردآشام از صهبا بمیرم
من نمیخواهم کسی رخسارهٔ زردم ببیند / می‌نمیخواهم زدردی‌تلخ وجانفرسا بمیرم
من نمیخواهم زآهی بشکنم قلب سکوتی / من نمیخواهم میان شیون وغوغا بمیرم
من نمیخواهم زمرگم‌ناخنی صورت‌خراشد / من نمیخواهم‌چوزاغ‌پیر، درصحرا بمیرم
من نمیخواهم سرشك یأس باردبررخ من / لرزم وگریم چوشمعی دردل شبها بمیرم
دوست دارم‌دور از چشمان تیزلاشخواران / برفراز کهکشانها چون یکی عنقا بمیرم
خواهم‌اندرآتش جانسوزهستی‌خنده‌برلب / پا یکوبان‌کف زنان شاد وسپندآسا بمیرم
نوحم‌وخواهم که‌درد‌ریای‌طوفانزای‌هستی / در دل امواج غول‌آسای ستخوانسا بمیرم

سنگ حوادث

پای ننهادیم بیرون از گلیم خویشتن
کلبهٔ ما طـور سینا ، ما کلیم خویشتن
برنجات غـرقه‌ای ما تن بطوفان میزنیم
ایکه از آب آوری بیرون، گلیم خویشتن
مرگ یکبار است وشیون نیزیکبار استـهان
لب مبند از حرف حق ایدل زبیم خویشتن
نـزد هرناکس نسودم جبهه مانند خسان
نیستم شرمنده از طبع سلیم خویشتن
ایمن از سنگ حوادث نیستی هشیار باش
ایکه پا بیرون نهادی از حریم خویشتن
پنجهٔ مرگت شمارد روزهای زندگی
خواجه راگو کم شمارد زر وسیم خویشتن
گرچه یاران‌عهد وپیمان را رهاکردند، نوح
ما وفا داریم بر عهد قـدیم خویشتن

فرزند رنج

زاغوش‌خون چودیده‌گشودم بروی‌خاك   جز تیره خشت خام مرا بستری نبود
آزاد ، دست وپا زدم اندر فضا، مرا   جزدست و پا زدن هوس دیگری نبود
بستند دست وپای مرا زود، بی‌دریغ   زینرو بروزگارم بال و پری نبود
تا خواستم زبان بگشایم پی سخن   نشنید چونکه مدح خدای زری نبود
در دفتر خیال زدوران کودکی   چیزی بیادگار ، جزاشك تری نبود
در زندگی بزورق بی‌بادبان من   جز تند باد حادثه‌ها رهبری نبود
درگلشن ملون و جان پرور حیات   جر خار رنج وزحمت، مارا،بری نبود
هر ژاژخای کوس خدائی زد و مرا   جز حرف حق،بلب سخن دیگری نبود
هرکس برای زندگی خویش میدوید   ما را بجان، جز آذر مهر آذری نبود
هرجا جرقه زد بگمانم که‌آتش است   کردم شتاب ، غیر از خاکستری نبود
هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم   جز درسرای رنج چنین‌گوهری نبود
غیر از شرنگ رنج زمینای زندگی   هرگز بـروزگار مرا ساغری نبود



افسرده ودل مرده وسر خورده ومهجور   برسینه پرکینه شب می‌سپرم راه
شب تار و بپا خار وگران‌بار و نهان یار   پرده بود راه و نهان ماه وعیان چاه

چند بیتی ازیك قصیده

امواج خروشان و کف آلود جوانی — برسنگ زمان خوردوپریشید وپراکند
اینسانکه جهان میگذرد هیچ نماندست — تا دست زمان بگسلد ازما رگ وپیوند
دوران هوس پرور رؤیائی و مستی — بگذشت وبجا مانداز‌اوخاطره‌ای چند
جامی نچشیدم زصهبای جوانی — بشکست فلك ساغر و برخاك بیفکند
یکبار نشد چهره پرچین حوادث — لبخند زند برما بی‌حیله و ترفند
یکدم نفسی راحت و آسان نکشیدیم — یکبار نشد باز لب ما پی لبخند

نشئه شراب

بگذار ! تا زنشئهٔ سکرآور شراب — لختی غبار درد بشویم زجان خویش
بگذار ! تا دمی بخرامم بکام دل — در بیکرانه پهنهٔ وهم وگمان خویش

✡✡✡

بگذار ! وارهم زشر وشور زندگی — بگذار بیخبرشوم‌ازهرچه هست ونیست
بگذار! مست مست بیفتم بگوشه‌ای — در قعر گور زیستنم استفاده چیست ؟

✡✡✡

بگذار تا کـه نعره مستانه سردهم — تا بشکنم سکوت گرانسنگ مرگبار
بگذار تا نبینم از شاخ ارغوان — خون میچکد زماتم و اندوه بیشمار

✡✡✡

بگذار تا برآتش جانسوز حسرتم — آبی زروی یأس، بریزم من از شراب
بگذار تا که پرده نسیان کشم دمی — بر خاطرات تلخ وغم اندود بیحساب

✡✡✡

بگذار تا در عالم پندار پا نهم — شاید فراموشم کند این روزگارتلخ
ترسم بمیرم و نکشد دست از سرم — این خاطرات خشك چویك یادگار تلخ

مرد هنر

تا مرد هنردر این جهان است — بی قدر بنزد این و آن است
افسرده دل و پریش حال است — پژمرده چو غنچه در خزان است
یکعمر بزیر چرخ هستی — در رنج بخاطر دو نان است
چون مرد ، شود پدید قدرش — اینجاست که زندگی زیان است
این گوید ، بود حافظ دهر — آن گوید ایرج زمان است
این گوید آفتاب علم است — آن گوید ماه آسمان است
این گوید مرد و برد دانش — آن گوید شعر ، بی زبان است
آنقدر بوصف او بگویند — گوئی که خدای انس وجان است
افسون و فسانه نیست اینها — این عادت مردم جهان است
چون مرد هنر زقید تن رست — خلقی پی وصف او زبان است



پناهی سمنانی

محمد، احمد پناهی فرزند **سید علی اکبر** از شاعران بااستعداد و خوش‌ذوق **قومس** محسوب است .

وی درسال ۱۳۱۳ شمسی در سمنان متولد شده. تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان‌آورد وبشغل‌آزاد پرداخت سپس درسازمان برنامه استخدام شد و اکنون درشرکت سهامی کارخانجات ایران مشغول کار می‌باشد .

آقای احمد پناهی دراشعارخود **پناهی** تخلص‌مینماید واز نظراحساس و ذوق‌شاعری ازشاعران‌بسیار خوب خطه قومس بشمارمیرود، آثار نظمی اوازسال ۱۳۳۱ شمسی درجراید کشوربچاپ رسیده ومقالات متعددی درروزنامه‌ها بنشرآورده است، در حال حاضر مشغول تألیف کتابی بنام **علائم واشارات دراشعار فارسی** است .

منتخبی ازاشعاراو ذیلا درج میشود ،

خروش آزادی

قفل ازدهان بگیر وبزن دادی — تاکی خموش، شوری وفریادی
بشکن حصار این قفس تاریك — تا کی به بیم وحشت صیادی
زین‌خون‌که درعروق‌تومیجوشد — کن کسب استقامت و امدادی
این‌گیتی‌ازبرای توپا برجاست — پرواز کن ، بتاز که آزادی
از بادها ملرز ، مگر بیدی ؟ — خودلرزه میفکن نه‌کم از بادی
شد کاروان بمنزل وصد آوخ — تــو پا براه قافله ننهادی
اینسان چرا ذلیلی و مفلوکی — از عزت گذشته بکن یادی
شیرین زندگیست بدام اندر — رو، رو،توبی‌اراده نه فرهادی
تا کی اسیر کینه هر پستی — تا چند خوار هردد شیادی
آن کت بیافرید همی فــرمود — آزاد آمدی تو و آزادی
کاخ خیال کهنه بهم برریــز — وز فکر نو بهل پی وبنیادی
این سردی و سکوت نمی‌ماند — آید دوباره تیری و مرادی
شوشعله‌های آتش و آتش زن — در هرکجاست ریشهٔ بیدادی

زندهٔ جاوید

در راه شرف بی‌شك و تردید بمیر   آنسان که شوی زندهٔ جاوید بمیر
تا از پس تو جهان سیه پوش شود   با فر وجلال همچو خورشید بمیر

ترانهٔ چنگ دل

هرجان‌که شورعشق‌دراو نیست خسته باد   هردل شود تهی زامیدت شکسته باد
ای‌گل که بی‌خبر بچمن جلوه میکنی   یادی ترا زمحنت مرغان بسته باد
چنگ دلم ترانهٔ عشق تو میزند   چنگی‌که غیر عشق نوازد گسسته باد
باغی‌که وعده‌گاه دودلداده بوده است   بردامنش همیشه گل ولاله رسته باد
بامن بقهر وبا همه یك‌آسمان صفاست   یارب ترحمش بمن دل شکسته باد
کس را بخلوت دل من‌جزتوراه نیست   این در بروی غیرتوپیوسته بسته باد

جدائی ازجانان

ما را جدائی ازلب جانانه مشکل است   میخواره را جدائی پیمانه مشکل است
بی‌عشق، من بدوزخم اندر،که زندگی   بی‌شعله‌های شمع به‌پروانه مشکل است
برمن مگیرخرده که تنگ آمدم زدل   جانا نگاهداری دیوانه مشکل است
من دل زنکهت سرکویت نمیکنم   مرغم،که ترك الفتم ازلانه مشکل است
خوارم مکن به چشم رقیبان خدایرا   ای‌گل،که زهرخنده بیگانه مشکل است

شقایق

چون شقایق‌منم‌ازعشق‌توخاموش‌ای دوست   کاش میشد غم عشق توفراموش ای دوست
بستر ناز بود جایت و هرشب تا صبح   من‌بسودای‌توام دست درآغوش ای دوست
همه گویندکه ازخاطر خود دورش‌ساز   دل من پند کسی‌را نکندگوش ای دوست
داروی درد من سوخته‌جان دانی‌چیست؟   آن‌حلاوت‌که توداری بلب نوش ای دوست
کاش از وحشت شبهای منت بود خبر   که بود هرشب‌من‌سخت‌ترازدوش‌ای دوست
عشق من پاکتر از شبنم صبح است بیا   به‌خسان عشق من‌دلشده مفروش‌ای دوست

چاره جو

بخلوتم همه شب باتوگفتگوست هنوز   امید وصل تو دراوج‌آرزوست هنوز
لب خموش نشان امید مرده مدان   درون‌سینه، دل‌من به‌های‌وهوست هنوز
حدیث عشق تو هرگززخاطرم نرود   بگوش‌جان من‌این‌قصه‌مو بموست هنوز
چکید دیشبم اشکی زدیده و دیدم   که‌نقش‌روی‌توای ماه اندروست هنوز
مرا بنای وجود از امید ساخته‌اند   دلم براه توزینرو به جستجوست هنوز
ره امید ببستی و خامی دل بین   که‌بهرچارهٔ‌خویش‌ازتوچاره‌جوست‌هنوز

گل خاطر

پنداشتم همیشه گـــل خاطر منی
عشق منی ، امید منی ، دلبرمنی
پنداشتم چو نقش دل‌آویز صبحدم
در انتظار شام سیه پیکر منی
پنداشتم بدشت غم انگیز زندگی
یار منی، پناه منی ، یاور منی
پنداشتم نگاه تو پیك محبت است
شوق منی، نشاط منی ، ساغر منی
پنداشتم که صافی زنگار خاطری
پنداشتم که شهد من و شکر منی
پنداشتم که درپس تنهائی وسکوت
ازعمرآنچه مانده بجا ، دربر منی
پنداشتم که تلخی ایام رفته را
تا مرز زندگی توصفاگستر منی
پنداشتم که ازپس امواج درد ورنج
دربحر درد خیز زمان بستر منی
پنداشتم که درخور عشق ومحبتی
در نقش آرزو گل بار آور منی
پنداشتم بوصل تو باید امید داشت
غافل که دشمن دَل غم‌پرور منی
رنگ‌فریب‌بود،همه نقش‌و بعدازاین
سوهان روح و، نیشتر خاطر منی

سکوت باغ

آمد بهار و سر نزد از دشت ما گلی
نشکست این سکوت ز غوغـــای بلبلی
این باغ راچه شد که کنون دربساط‌آن
نه ساغر ملی است نه گیسوی سنبلی
آوخ نمانده در دل پـــویندگان‌عشق
نه قدرت شکیب و نـــه تاب تحملی
از بهر وصف چهرهٔ فردای زندگی
نه شکرین سرود و نـــه ذوق تغزلی
رندان چرا شراب دمادم نمیکشند
در دور عاشقان ز چه نبود تسلسلی

یادگار

نه گل بدامن بستان نه خار میماند
نه‌این طراوت و نقش و نگار میماند
زنقش دلکش‌این پرده‌چشم جان‌کن‌سیر
که میروی و دلت داغدار میماند
دراین ورق زمن خسته نیز نامی باد
اگر ز چنگ زمـــان برکنار میماند
زمان بگردد و ما خاك رهگذرگردیم
همین نوشته ز ما یادگار میماند

بازمانده

توسن آرزوهـــا فـــرو ماند
سینه‌ها خالی از آرزو ماند
بادهٔ دوستی‌هـــا ، خـــدایا
نی به مینا و نی در سبو ماند
شوق‌جان همچو آب روان‌رفت
غم بدل همچو سنگی بجو ماند
همچو پیران عـزلت گزیده
از هوس روح هنگامه‌جو ماند
چنگ امید تا گشت خاموش
نغمهٔ زندگی در گلـــو ماند
من هم از نغمه خوانی فتادم
تا لبان تو از گفتگو مـــاند
چهرهٔ روز در خون فروشد
شام رسوا و بی آبرو مـــاند



رؤیای دامغانی

یدالله رؤیائی فرزند **ابوالقاسم** ازشاعران پراحساس ونوپردازقومس‌محسوب‌است.

وی دراردیبهشت سال**۱۳۱۱**شمسی در**جعفرآباد دامغان** چشم بدین جهان گشود. تحصیلات ابتدائی ودوره اول متوسطه را درشهردامغان بپایان‌آورد ودرسال **۱۳۲۷** شمسی دردانشسرای مقدماتی تهران به‌تحصیل‌پرداخت، پس‌از اخذ دیپلم در سال **۱۳۲۹** بدامغان مراجعت‌کرد ومدتی بسمت‌آموزگاری ودبیری وسپس ریاست‌اداره اوقاف مشغول‌خدمت‌بود.

درسال**۱۳۳۲**شمسی بتهران‌عزیمت نمودواکنون بعنوان معاون اداره‌کل حسابداری ژاندارمری‌کل‌کشور انجام وظیفه مینماید .

نامبرده لیسانسیه‌حقوق قضائی است وکور دکترای‌حقوق رانیزگذرانده است، بزبان فرانسه نیزآشنائی‌کامل دارد .

آقای رؤیائی ازپیشروان‌شعرنودر عصرحاضر بشمار میرود، مقالات‌انتقادی‌وتحلیلی بسیاری دراین زمینه نوشته ودرمجلات نشرداده است .

اولین مجموعه اشعار اوبنام **برجاده‌های تهی** درسال**۱۳۴۰**شمسی توسط‌انتشارات کیهان منتشرشد .

ودومین مجموعه اشعارش بنام **تبعید** درزیرچاپ است .

رؤیا علاوه بر شاعری مترجمی زبردست و با ذوق است وکتابهائی از شاعران فرانسوی ترجمه نموده ومقالات متعددی نیز درشناسائی **رمبو** ، **مالارمه** ، **والری** ، و چند تن دیگرازشعرای مدرنیست‌قرن اخیرفرانسه نوشته ودرمجلات نشرداده است .

ازترجمه‌های وی ترجمه‌کتاب مشهور **پارك جوان** اثر**پل‌والری** شاعر فرانسوی راکه توسط انتشارات طرفه طبع ونشرشده است باید نام برد، زبان شعررؤیا وتصویرهای شعری وی خاص خوداوست .

بعقیده وی درعصرحاضر در همه چیز تأثیری ازسرعت و بی‌حوصلگی دیده میشود و همین عوامل است‌که درشکل شعراو وتصویرپردازیهایش اثرگذاشته است .

قصیده زیرازآثارکلاسیك اوست :

در رثاء دوست مغروق در دریا

هیهات شمع روشن من ازمیان گریخت — در شعله‌هاش پرزد و پروانه‌سان گریخت
از خاکدان این قفس تیره با شتاب — چون مرغ خسته درطلب آشیان گریخت
کی اختیار آمدنش بود و رفتنش — ازخویش‌شد رها وچنین بی‌عنان گریخت
در آبها گریخت از آنروکه از عدم — از بیکرانه آمد و در بیکران گریخت
آندم‌که قاصد از نگهش دردمی گشود — حیرت زچشم‌خسته چومرغ‌رمان گریخت
پیغام مرگ برلب‌خشکش‌نشست ورفت — ناگفته از شیار لبش در دهان گریخت
درگوش باورم همه نا باوری شکفت — سیل سیاه درد به صحرای‌جان گریخت
یکباره‌هرچه‌بود سیاهی گرفت و مرد — دریا وآب ماند و تنی کاندران گریخت
امید دودگشت وهوس‌چون تب تموز — نقش‌سراب‌گشت وبه دشت‌گمان گریخت
بربـــام لب کبوتر لبخند پر بریخت — نقش نگه زدیدهٔ بی سایبان گریخت
زانجاکه رفت وبوسه بمعراج مرگ زد — پندار واژگون شد و درپرنیان گریخت
خون میچکد ز چشمهٔ اندیشه های من — زان خسته‌ای‌که همره‌موج‌روان گریخت
تف برسکون ساحل‌وتف برشتاب موج — تف برنجات باد که نا مهربان گریخت
تف برزمانه باد وبه هستی‌و سرنوشت — تف برحیات باد کز او ناگهان گریخت
نفرین به‌آفتاب وبه‌آب‌وبه‌هرچه‌هست — نفرین‌به عمرکز همه ره بی‌امان گریخت
نفرین‌به اشك بادکه برمن‌چنین نشست — نفرین به کام‌بادکه از او چنان گریخت
نفرین به‌سرنوشت‌که چون‌گردباد مست — پیچید درهمش تن وبا ارمغان گریخت
وندر گریز ای نگهم از دل غبـــار — تا دوردست دور،سوی جاودان گریخت
ای آبها که پیکر او را ربوده ایـد — ای‌موجهاکه بارمه تان‌یك‌جهان گریخت
با مرغهای کف‌که در اندوه پرزدند — گفتید خسته بال‌وپریشان‌چسان گریخت
جرم خطای خلقت خام خدای بود — کاینسان چو تیر بی‌هدف از این‌کمان گریخت
مخموردرتلاشش ساغـــرشکسته بـــود — درجستجوی‌نشئه به خواب‌گران گریخت
رفتی‌به لانه مرغك اندوه من ؟ برو — با تو نشان شعر سوی بی‌نشان گریخت
رؤیای تلخ غمزده‌ای چون‌تو لیك باز — با من فسانه‌گشت وسرهر زبان گریخت

آینده شاهرودی

اسماعیل‌شاهرودی متخلص‌به‌آینده ازشاعران پراحساس‌ومعروف قومس‌محسوب است، وی در سال **۱۳۰۴** شمسی در دامغان متولد شد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دامغان و شاهرود بپایان آورد، سپس بدانشکده هنرهای زیبا راه یافت و پس‌از فراغت از تحصیل به‌شغل دبیری در دبیرستانهای تهران پرداخت.

آقای شاهرودی از شاعران نوپرداز ونویسندگان فعال ایران بشمارمیرود.

مقالاتی درمورد هنرهای تصویری وانتقاد ازآثار نقاشان ومجسمه سازان درستونهای

انتقاد هنری‌مجلات نوشته، مدتی سردبیر بخش هنری روزنامه اطلاعات بود و اکنون در **لغت‌نامه دهخدا** به تهیه و تنظیم لغات واعلام هنری‌اشتغال دارد.

از آثار نظمی اوست:

هستی فریب مبهم رؤیاست

دیگر وجود زندگی و مرگ — بام بلند آرزویم نیست
بیزارم از یهوه و بودا — جز شک‌کسی به‌رو برویم نیست
هستی فریب مبهم رؤیاست — گر رنگ دیگری است ندانم
روشن نشد به‌من‌که درین دهر — بایست تا چه وقت بمانم
همراه رازهای مقدس — بودند صرف حاشیه ای دور
وامانده پای فکر در این راه — بر جا نهاده پیکر رنجور
اینک‌که خود رهانده‌ام از قید — دیگر مرا بخویش گذارید
تا من بجای خود بنشینم — تا راه خود شما بسپارید
حرفم اگر ز کهنه بدور است — ز انروست کز زمان نوینم
بیهوده خویش رنجه مدارید — من اینم و همیشه همینم

داوری دامغانی

هدایت‌الله داوری فرزند **میرزا عبدالجواد داوری** از شاعران خطه قومس محسوب است.

وی در سال **۱۳۱۷** قمری در دامغان قدم بعرصه وجود نهاد، علوم قدیمه را نزد **شیخ ابوطالت بردی مازندرانی** و **مدرسه ناظمیه** دامغان آموخت و برای تکمیل تحصیلات عازم تهران‌شد.

آقای داوری وکیل دادگستری است،وی سالها درسمنان بوکالت اشتغال‌داشته واکنون در تهران سکونت دارد.

از آثار اوست:

صاحب نظر

بتو مشغول چنانم که زخود بیخبرم — جز خیال تو نمانده است خیال دگرم
گرچه نبود سرمن لایق پای تو ولی — چه شود گرزره لطف نهی پا بسرم
سر بپای خم و لب بزلب ساغربنهم — گر بمیخانه فتد نوبت دیگر گذرم
سروجانی است مرا می‌نکنم ازتودریغ — گر سزاوار قدوم تو بود جان وسرم
تیر ازشست توگرآید ومرهم از غیر — تیر بگزینم ازآنروی‌که صاحب‌نظرم

✩✩✩

آفرینش را رازیست‌که‌ما درك نکردیم — نبد این‌آمدن‌ورفتن،جزخواب‌وخیالی

✩✩✩

راه هرگز نبری درحرم کعبهٔ دوست — تاکه خود را بدر میکده رسوا نکنی



صبوحی سمنانی

غلامحسین یغمائی فرزند مرحوم **میرزا کریمخان امانی یغمائی** متخلص به **صبوحی** ازشاعران قومس محسوب‌است.

نامبرده در سال **۱۲۷۸** شمسی در سمنان متولد شده، تحصیلات‌قدیمه‌رانزداساتیدفن در سمنان بپایان آورد، و سپس در وزارت پست و تلگراف‌باستخدام دولت درآمد.

آقای یغمائی درمدت خدمت خود دروزارت پست‌وتلگراف‌چندین بار درپست‌ریاست اداره پست‌و تلگراف شهرستانهای **سمنان، دامغان، شاهرود** انجام‌وظیفه‌نموده‌و خدمات اوهمواره مورد رضایت خاطر عموم بوده‌است.

وی در سال **۱۳۳۷** با داشتن چهل سال سابقه خدمت صادقانه بازنشسته شده‌واکنون درمشهد بسر میبرد.

صبوحی از شاعران باذوق ووارسته خطه قومس بشمارمیرود، اشعار جدوهزل زیاد دارد . لطف ظاهروصفای باطن او زبانزد دوستان و آشنایانش می‌باشد .

ازاشعار اوست :

غزل

چه‌کندگر نکند دل‌گله‌از تنگی خویش / چه‌کشدگر نکشد بار فراقت دل ریش

چه‌کند گر نکند صبر وتحمل ز فراق / چه کشدگر نکشد نازتو ای کافر کیش

سوخت‌جانم زفراقت‌غمم ازحد بگذشت / نظری کن ز وفا برمن مسکین پریش

ای خوش آن دم که بیائی‌بسر بالینم / به نثار قدمت هدیه نمایم سر خویش

نه‌تو را مهرو محبت نه‌مرا صبروتوان / «دادازین‌لقمه برداشته ازحوصله‌بیش»

هاتفی‌گفت صبوحی بنشین بر سر جای / آنچه‌روزیست میسرشودت بی‌کم‌وبیش

تو کجا لاف محبت بچنین مه روئی / طشت‌زرین‌بچه‌سان وصله پذیردبسریش

با چنین آیهٔ یأسی که شنیدم از غیب / گشته‌مأیوس و بگفتم‌به‌دل‌سرکش‌خویش

«باوراز بخت ندارم که تو مهمان منی / خیمه سلطنت ، آنگاه فضای درویش»

دریغ از جوانی

دریغا که بگذشت دور جوانی | هبا شد خوشی‌ها وآن کامرانی
تبه گشت ایام با سیر برقی | به زردی بدل‌شد رخ ارغوانی
چنان برف گردیده موی سیاهم | سیه‌گشته روزم‌از این‌نقش ثانی
ز بینائی افتاده چشمان مستم | کنون عینکم میکند دیده بانی
رمق رفته از پا ودر راه رفتن | عصا میدهد کوچه‌ها را نشانی
بکوی عزیزان مه روی زیبـــا | کنم پارس خوابیده و پاسبانی
رفیقان پراکنده گشته ز دورم | چو بودند نانی وبرخی زمانی
بجزپیریم نیست اکنون انیسی | رفیق شفیقی است این یارجانی
همه‌حسن‌وخوبی وآن‌دلبری‌شد | بـه پروندهٔ پیریم بـــایگانی
چو بااین‌هیولا به‌پیری رسیدم | بگفتم دریغ از جوانی جوانی
صبوحی‌ز،ارنی مزن دم‌که‌دیگر | جوابی نداری بجز لن ترانی



هرزن‌که‌بودچوحوردرحسن‌وجمال | عاری زجمال است‌گرش نیست‌کمال
در تربیتش بکوش کز بهر وصال | لذت به کمال اوست‌نی‌غنج ودلال



در تربیت زنان هر آنکس کوشید | بر قامتشان جامهٔ عزت پوشید
هر کس که بکام زن بافضل رسید | از وصلت او جام سعادت نوشید

دانش فروغی

دانش‌فروغی از شاعران پراحساس‌قومس بشمارمیرود.

وی فرزند **حبیب‌الله‌فروغیان سنگسری** است که‌در حال حاضر درتهران سکونت دارد، اشعاروترانه‌های لطیف نامبرده اکثراً درمجلات تهران بچاپ میرسد. مجموعه‌اشعار اوتحت عنوان شن چندسال قبل منتشرشده. غزل زیر ازآثار اوست :

غزل

امشب بیا دوباره لب از باده تر کنیم | پرهیز بشکنیم و گـــنه بیشتر کنیم
در آتش گناه بسوزیم و جان دهیم | دیوانگی کنیم وجهان را خبرکنیم
گر اشك چشم ، مهلت فرزانگی نداد | باید که مست‌مست‌ز دریا سفر کنیم
امشب بیا چو باد بصحرای غم رویم | خودرا چو اشك‌رنج همه دربدرکنیم
دل‌را چو رنج عشق‌بهر سینه جا دهیم | جان راچو جام تلخ بهرلب هدر کنیم
گر دلبرم نخواست‌زنم بوسه بر لبش | باید که تشنه کام ز کویش گذر کنیم
از بسکه‌شعر، خون دلم را مکیده است | چیزی نمانده است که ترك هنر کنیم



پیمان یغمائی

علی‌محمد پیمان یغمائی فرزند **عبدالله موثق‌دفتر** واز نوادگان یغمای‌جندقی شاعر معروف دوره‌قاجاریه است.

نامبرده درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی را درهمانجا بپایان‌آورد، مدتی به شغل آموزگاری پرداخت وسپس درسال **۱۲۹۸** شمسی وارد خدمت دولتی شد ودر ادارات مختلف عهده‌دار مشاغل اداری گردید ، در سالهای اخیر در اداره‌کار سمنان مشغول خدمت بود تااینکه در سال**۱۳۳۸** بازنشسته‌شد.

پیمان یغمائی درحال حاضر درسمنان سکونت داردوبا مختصر علاقه ملکی خود را مشغول‌داشته وبه‌مطالعه نیز میپردازد .

وی علاوه بر اشعار فارسی بزبان سمنانی نیز شعر میگوید، دیوان اشعار اودر سال **۱۳۳۵** شمسی‌بطبع رسیده وقسمتی از اشعار دیوان مذکور اشعار محلی (زبـان سمنانی) میباشد .

غزل زیر ازآثار برگزیدهٔ اوست:

اسرارمگو

از عشق سخن نگفته بهتر — راز دل ما نهفته بهتر
آن چهره زچشم زخم گیتی — چـون غنچهٔ ناشکفته بهتر
دوشینه بخواب رفت ، گفتم — این فتنهٔ دهر خفته بهتر
جائی که سخن نمی‌شناسند — پس در سخن نسفته بهتر
قولی که مرا ملول سازد — خاموش کـه ناشنفته بهتر
تا میکده جای عارفان است — از زاهد و شیخ رفته بهتر
پیمان ، بخـدای ناشناسان — اسرار مگـو نگفته بهتر



کمال اجتماعی جندقی

کمال اجتماعی جندقی فرزند **سید حبیب‌الله** ازشاعران پراستعداد و معروف قومس محسوب است.

نامبرده متولدسال **۱۳۰۸** شمسی است، تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه رادر **شیرازومشهد** گذراند وسپس دردانشسرای مقدماتی به تحصیل اشتغال‌ورزید، پس‌ازفراغت از تحصیل بخدمت وزارت‌فرهنك درآمدوبشغل آموزگاری‌پرداخت.

آقای اجتماعی پس‌از چند سال خدمت در وزارتفرهنك در اختیار وزارت کار قرار گرفت وقریب چهارسال در ادارهٔ مشاغل و کاریابی وزارتخانه مذکور بکار اشتغال داشت پس‌از آن‌مجدداً به‌وزارتفرهنك بازگشت ومدت یکسال دراداره نگارش وآماروزارتفرهنك مشغول خدمت بودواکنون مدت سه سال‌است که از طرف‌وزارتفرهنك دربنگاه‌ترجمه ونشر کتاب مأمور خدمت شده‌است.

وی علاوه برمشاغل دولتی مدیریت داخلی**مجله‌یغما** را برعهده دارد، دیپلم ادبی و ریاضی‌راگرفته ودوسال هم در دانشکده ادبیات به‌تحصیل پرداخته ولی‌بعلت پیش‌آمدهائی از ادامه تحصیل باز مانده‌است:

اینك نمونه‌ای چند از اشعار اوذیلادرج میشود:

یاری نمانده است

برباغ عمر نقش بهاری نمانده‌است　　از گلشن شباب نگاری‌نمانده است
گلهای آرزو همه پژمرد ودردلم　　برجابغیرسوزن خاری نمانده است
ای‌آه سینه سوز برون‌آی از دلم　　ماراد‌گر بسوزتوکاری نمانده است
گفتم‌که در بهار،جوانی‌کنم ، ولی　　تاآمدم‌بخویش بهاری نمانده است
بردامن مراد من ای بخت بی‌نصیب　　ازخاك‌کوی‌دوست‌غباری‌نمانده‌است
بی‌حاصلی‌نگر که مرا درفراق یار　　حتی‌به سینه‌نالهٔ زاری نمانده است
خیل غزال‌رم‌کند ازگوشه و کنار　　مارابه دل‌هوای شکاری‌نمانده است

قصهٔ ظلمات

بی‌طراوت بگذرد برمن بهار زندگانی
غنچه‌ای پژمرده بودم کودکی، اینهم جوانی
این بهار زندگانی بود، پیرم کرد، یارب
تا چه آرد برسرم تاراج وغوغای خزانی
ازشکایت گرچه لب را بسته‌ام، اما نگاهم
قصه‌های تلخ گوید با زبان بی‌زبانی
چرخ اگر یك لحظه میگردید برکام دل من
هم ازو میخواستم آن لحظه مرگ ناگهانی
ای که می‌گویی حدیث شادمانیهای دنیا
یادم آمد قصهٔ ظلمات وآب زندگانی

دورنگی

هرگوشه‌ای زموی خود، آن مشکموی شوخ
رنگ سپید زد ، بگمانش قشنگ شد
گفتم که : ازتمام وجود تو ، موی تو
یکرنگ بود با همه آنهم دورنگ شد

بی‌نهایت

من شکوه زبخت خویش دارم
از دوست نمی‌کنم شکایت
چون «منحنی» ام من او «مجانب»
حالی عجب است این حکایت
خواهیم به وصل هم رسیدن
اما به کجا ، بـه «بی‌نهایت»

آسمان

زین گنبد نیلگون چه مقصود
ای صاحب عقل وصاحب هوش
چون خلقت این‌جهان غلط بود
ایـزد سرآن نهاده سرپوش

صحت سمنانی

علی صحت فرزند **شیخ محمدحسین** ازنوادگان مرحوم **شیخ الاسلام سمنانی** از پیکیران مشتاق شعر وادب سمنان واز شاعران خطه قومس بشماراست.

نامبرده درسال ۱۲۹۰ شمسی درسمنان چشم بدین جهان گشود، تحصیلات قدیمه را نزد اساتید زمان آموخت وپس ازمرك پدرش دکان دوافروشی آن مرحوم‌را به کتابفروشی تبدیل نمود، وی مدت ٤٠ سال‌است که‌درسمنان بکتابفروشی‌میپردازد، بغیراز سرودن اشعار فارسی مقالات تحقیقی نیز **درمجله گلهای رنگارنك** درمورد صرف‌ونحووهمچنین‌ادبیات زبان سمنانی نوشته‌است.

منتخبی‌از آثار نظمی اوذیلا درج‌میشود:

غزل

خوش باش ایدل من با دلبر یگانه
در راه وصل جانان هرگز مجوبهانه
سرو سمن نشانی از قامت رسایش
وآن جوهر وجودش دریای بیکرانه

روزی زجلوهٔ خوددلخواه عالمم‌کرد | غارت نمود حسنش هستی‌ما شبانه
ورزو وبال من شد این هستی فسانه | باید که درنوردم‌قاموس وگاهنامه
گر از سپاه حسنت دل‌برده‌ای زعالم | دیگر چرا بپاشی در راه‌آب و دانـه
ورد زبان ماشد شکر و ثنای حسنت | باشد زراه احسان برما دهی اعانه
یادی‌که کردی از ما‌لطف‌وصفا نمودی | دیگر چرا بجولی هردم یکی بهانه
ازعشق‌روی جانان صحت غزل‌سرا شد | باشد که راه یابد برشاهد یگانـه

چند بیتی از منظومهٔ شب شاعر

خاك

این تیره تراب قشر مانند | مقبول دل فـرشتگانست
این خاك بود چوقلب امکان | خود مهدتمام‌انس وجانست
این خاك بـود بس مکرم | جـولانگه ، پیمبـرانست
این ساحت دلکش دل‌افروز | خودسردری از قلندرانست



اینجاست مدار گاه گردون | این‌وادی لیلی‌است ومجنون
این‌مهد ابوالعلاوقیس است | وزبولفرج است‌و ابن‌خلکان
راسین وروسو شده پدیدار | هم جامی ومولوی‌و سلمان
هم سعدی‌و حافظ و نظامی | خاقانی و بوعلی وریحان
هم شیخ ابوسعید و بونصر | خواجو و علاءدوله سمنان

خودیافته پرورش‌ازاین‌خاك
زین‌،جوهرمعنی است‌ادارك

طاهریا

محمدعلی طاهریا از شاعران خطه قومس بشمار میرود،وی فرزند **حاج‌طاهر خان** سمنانی است که درصفحات گذشته درفصل مربوط بهدوره قاجاریه دراین‌تالیف ضمن تشریح جریان جنك **ارشدوالدوله** باملیون ایران ازاوذکری رفت .

نامبرده،درسال **۱۳۰۸** شمسی درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی‌ومتوسطه را در سمنان‌ودامغان‌وگرگان‌وساری بپایان آورد،سپس درفرهنك‌سمنان‌بشغل‌آموزگاری‌پرداخت واکنون :درفرهنك دامغان اشتغال‌دارد .

مشارالیه در سال**۱۳۲۰** شمسی کتابی بنام **تذکره‌شعرای‌دامغان** در **۱۷۴**صفحه رقعی تألیف‌نمود وبچاپ رسانید.

غزل زیراز آثار برگزیده نظمی‌اوست:

جلوهٔ جانان

جان جان ماکه ازدنیا و عقبی اکبراست
هرچه‌ظاهرترشودبازآن‌پری مخفی‌تراست

گرچه درعالم و جودش آشکارا شد، ولی
کنه‌او مخفی‌تر ازاسرار چرخ اخضراست

خیره گردد دیده ازدیدار قرص روی او
چون‌هزاران‌دفعه‌ازخورشید تابان‌انوراست

بی‌نیاز از عالم است وعالم از او آشکار
زانکه ذاتش مظهرعالم سراسرمظهر است

جز بآثارش نمی‌شاید که بشناسی بدهر
گرچه‌نبودخالی‌ازاوهرچه دربحروبراست

عالمی موجود باشد از وجود او ولی
اوبخودموجود وعالم‌را سراسرمصدراست

هست او دارای کل‌و کل عالم‌گم در او
اومنزه از همه و زکل عالم اکبر است

هستی ما جلوهٔ هستی مطلق بیش نیست
بازگشت جلوه‌ها آخر بسوی داور است

نوبهار دامغانی

ابوالفضل عبدالهیان از شاعران و هنرمندان خوش ذوق و با استعداد قومس محسوب است .

وی درسال **۱۲۹۷** شمسی درقریه **فیروز آباد دامغان** بدنیا آمد ، پس از پایان تحصیلات ابتدائی‌ودوره متوسطه درسال۱۳۲۶ در دامغان بآموزگاری پرداخت وعاقبت در سال **۱۳۳۸** شمسی دارفانی‌را بدرود گفت.

نوبهارعلاوه برشاعری هنرمند خطاط نیز بود و خطهای نسخ و نستعلیق را نیکو مینوشت .

مثنوی زیرازآثار اوست :

مقام شاعر

گفت شیخی بشاعری دانا
کـه جنونست شاعری جانا

گفت شیخا درست فـرمودی
در معنی بمعرفت سودی

نیست شك در کتابت مکنون
صحت کـل شاعر مجنون

چه جنونی ، بفرق دشمن تاج
علما بر مودتش محتاج

چه جنونی ، مؤید گفتار
چه جنونی‌که نیست برکس عار

چه جنونی، سلاح راز ونیاز
بین عشاق و دلبر طناز

چه جنون ، تکیه‌گاه اهل ادب
مونس دردمند ، در دل شب

چه جنون ، پربها و بی‌آزار
طالب نقد او بهر بازار

این جنونست ، شمع محفل بزم
این جنونست زینت صف رزم

عقلا ، رو بسوی او آرند
فضلا آرزوی آن دارند

کس نگیرد بدین جنون خرده
غیر نابخردان دل مرده

بعد پیغمبران پی الهام
غیر شاعر بکس نشد الهام

روح‌شاعر ، زجمله خلق‌جداست
قلب شاعر، مقام سر خداست



افسر یغمائی

علی‌اکبر افسر یغمائی نواده میرزا ابوالحسن یغمای جندقی شاعر معروف از شاعران خوش‌ذوق وبا استعدادقومس بشمار میرود.

وی در سال **۱۲۸۴** شمسی در قصبه **خور** جندق و بیابانك تولد یافت وپس ازپایان تحصیلات‌ابتدائی وقدیمه در وزارت کشور بخدمت اشتغال ورزید ، نامبرده سالها در شهرستانهای **یزد و خراسان** بعنوان بخشدار انجام وظیفه نموده است . درحال حاضر بازنشسته‌شده واکنون در شهرستان یزد اقامت دارد.

آقای یغمائی اهل مطالعه است وشعر خوب میسراید، اشعارش را جمع آوری کرده ولی هنوز بچاپ آنها مبادرت‌ننموده است

اشعار زیر ازآثار نظمی اوست:

گفتهٔ حق

ای دل دانای حقیقت نیوش — پند بزرگان بکن آویز گوش
هرچه زهرکس‌شنوی، بیدرنگ — بازمگو ، تا نرود بر تو ننگ
ز آنکه بساگفت تنی بی فروغ — راست بود برخی‌وبرخی‌دروغ
هست‌دروغی‌که بود همچوراست — راست بسامثل دروغ وخطاست
پخته وخام ار توروایت کنی — کذب خود از گفته حکایت‌کنی
و انچه شنیدی همه را رد مکن — از در انکار بخود بد مکن
ز آنکه بساگفتهٔ حق رد کنی — گفتهٔ حق رد کنی و بد کنی
در بر هر شبهه توقف بجوی — راه هلاکت بضلالات مپوی
در رهٔ تحقیق بنه سخت گام — سکه ایمان و یقین زن بنام

غزل

هرآنکو زآتش هجران‌بسوزد — نیازی نیست کز نیران بسوزد
فراقت آتشی‌دردل بر افروخت — که‌ازیك شعله جسم‌وجان بسوزد

چو ازسوزدرون آهی برآید ز برقش خرمن کیهان بسوزد
دل زاهد چوشد کانون تزویر ز دودش دیده ایمان بسوزد
سرائی‌راکه شد بیگانــه محرم دروپیکر نه ، بل بنیان بسوزد
بخاکستر نهان تــا چند آتش که روزی کلبه وایوان بسوزد
فشان آبی‌برین‌آتش‌که تــرسم همه آباد تا ویــران بسوزد
اگر نسرین گل سوریت بیند بسان لالــه در بستان بسوزد
شود مهر رخت گرپرتو افکن چه غم گرزهره‌وکیوان بسوزد
گزیند کنج عزلت همچو افسر هرآنکو زآتش هجران بسوزد

غزل

هرکه درعشق رخش، پاکدل‌ازسرگذرد بی‌پرو بــال زفرگاه ملك برگذرد
گذردازسر جاندل شودش خانۀعشق خاك را باش، کز افلاك فراترگذرد
نه همین‌بس‌که‌خودازکاربداندیشه‌کند رهروآن استکزاندیشه بد درگذرد
نگذرد آنکه‌بپاس‌تن‌وجان اززرومال کی تواند پی‌تسخیر دل از سرگذرد
آذربتگر از آذر نتوانست‌گــذشت بت شکن چون پسرآذر ازآذرگذرد
غم تردامنی ساده دلان شاید خورد زاهدخشك چه‌غم‌آبش‌گرازسرگذرد
سود نابرده زسوداش‌زیان‌زایدبیش هرکه را خامۀ تزویر بدفترگذرد
آنکه دارای دمی‌گرم‌ودلی‌آزاداست زیبدش عمــر بزندان سکندرگذرد
ز صبا بوی محبت رسدت گربمشام ازنسیمی استکه برتربت افسرگذرد

صهبا یغمائی

حسن صهبا یغمائی فرزند **مرحوم عبدالله موثق دفتر** از شاعران خطه قومس بشمار است.

وی درسال۱۲۸۸شمسی در سمنان متولدشده ، تحصیلات‌ابتدائی رادرسمنان ودامغان وتحصیلات‌متوسطه وعالی‌را درتهران‌بپایان‌آوردوسپس در وزارت‌دادگستری‌مشغول خدمات قضائی گردید، نامبرده‌درمدت‌خدمت‌خود عهده‌دارمشاغل متعدد قضائی‌ازقبیل ریاست‌دادگاه استان ودادستانی‌بود.

در سال۱۳۳۶ شمسی‌پس‌از انجام سی‌سال خدمت‌قضائی بنا بتقاضای‌شخصی بازنشسته شده واکنون درتهران بشغل وکالت اشتغال دارد.

آقای صهبا بیشتر حکایات گلستان سعدی رابنظم‌آورده وکتابی‌نیزبنام**راه‌اصلاح دادگستری** تألیف نموده وبچاپ رسانیده‌است.

نمونه‌ای از آثار نظمی‌اوبشرح زیراست:

گفتی که سخن مگو نشستم خاموش گفتی مشنو، پنبه نهادم درگوش
گفتی‌که مبین دوچشم خود رابستم گوئی‌که نفهمم،چون‌کنم‌چارۀهوش

داستان او

صد باردادمت قسم ای دل بجان او — ناور دگر بخاطرمن داستان او
درحیرتم ازاین که چنان قصه طویل — گنجید چون بعمر قلیل الزمان او
ازخاطرم چگونه رود یاداو که نیست — چیزی بگرد من که ندارد نشان او
از بانگ جان خراش وجگرسوزمرغ شب — گوئی بگوش میشنوم من فغان او
درنوبهار عمر گلی ریخت پربه خاك — چون پیرهن به تن ندرد باغبان او
زودار بظاهر از برمن رفت مانده است — جاوید بهرمن غم رازنهان او
گیرم نهان کنم غم دل هست آشکار — پشتی که خم شده است زبارگران او
خوداوستاد فن زبان بود وایدریغ — مفهوم هیچکس نشد آخرزبان او
صهبا صبور باش که ترسم فغان تو — درگور هم بلرزه درآرد روان او

آلبوم عکس

بیاد عمر تلف کرده وقت خود دیروز — تمام صرف تماشای عکسها کردم
بهرورق که زحسرت زدم بدفترعکس — بخیره بود نگاهی که برقفا کردم
سفیرحافظه برهر صحیفه ام میخواند — که درچه حال من اینکارراکجا کردم
گذشته راکه درآن بودنیك وبدمخلوط — بنوك فکر یکایك زهم جدا کردم
زنیك زانکه نپائیده غصه ها خوردم — زبد ازاین که بپا مانده ندبه ها کردم
چه نغمه ها که بگوشم نواخت نای شباب — چه ناله ها که بهرپرده بیصدا کردم
چه شامها که لبه در سرهوس دیدم — چه روزها که سیه درپی هوا کردم
بهرنگه که دلم چشم مهرورزی بست — بروی بود، دری از بلاکه وا کردم
بپای قامت هرگل که برفشاندم اشك — بدست پرورشش خار جانگزا کردم
چه سهل عهد مودت شکست وتندنشست — همانکه من به غمش جامه ها قبا کردم
گه مخاطره آنم شکسته خاطرخواست — که سینه ها سپر او را بهربلا کردم
هزارچیزدگردیده دید ونتوان گفت — به بحرفکر به قعری که من شنا کردم
به نقد عمر زبازار زندگی دیدم — فسانه ای اسف انگیز من بها کردم
نبود سود زسودای زندگانی ومن — به یاوه دفتر ایـام را سیا کردم
نشان بسینه بجز تیر تهمتم ننشست — بپایمردی اگرپشت جان دوتا کردم
کتاب چرخ نـدارد زراستی بابی — کجا حساب اگـر من درست تا کردم
دراین دوروزه برآید مگرزصهباکام — کـه آنچه رفته بناکامیش هبا کردم
مکن بدور زمان پیروی زمن فرزند — که من بموی تو سرتا بپا خطاکردم

کاروان عمر

ای درتلاش نان بلب آورده جان عمر — جزآب دیده، ما حضرت کو بخوان عمر
دانی که چیست نغمهٔ جانسوزمرغ شب — بیدار شوکه رفت دوان کاروان عمر
تخم وفا بدور بهاران نداد بار — زین کشته بدروی چه ثمردرخزان عمر
با چشم بسته تا که دورنی بکار زار — یك تیر برهدف نزنی ازکمان عمر
صهبا چو بادحادثه کشتی جان شکست — دیگرچه میرسی تو بسودوزیان عمر



رامش دامغانی

مهدی ابراهیمی فرزند حسن از شاعران قومس بشماراست. وی‌در سال ۱۳۱۸ شمسی دردامغان‌متولدشده، تحصیلات ابتدائی را درهمان شهرآموخت و برای ادامه‌تحصیل به تهران‌کوچید، تحصیلات متوسطه را دردبیرستان سعیدالعلماء تهران بپایان‌آوردو پس‌از آن بکارهای مطبوعاتی پرداخت درحال‌حاضر در روزنامه‌کیهان‌بعنوان‌عضو هیئت تحریریه مشغول‌کارمی‌باشد

نامبرده ازکلاس دوم متوسطه بسرودن اشعار فارسی اشتیاق داشت و درحال‌حاضر بااحساسی عمیق ودرونی‌پرسوز بسرودن شعرمیپردازد.

درزبان انگلیسی نیزتسلط کامل‌دارد.

چند بیت‌ازاشعار او ذیلادرج میشود:

شب‌آمدگرد غم برچهره‌ام ریخت
وجودم با غم و محنت‌برآمیخت
دود بر عارضم صبح و مساءاشك
چو شمعی گشته‌ام سرتا بپا اشك
نشسته اشك برمژگانم از درد
بتاب افتاده دردا جانم ازدرد
وجودم جمله مالامال درد است
دلم زین زندگی بیزاروسرد است
مکن زین بیشتر ای مرگ‌تأخیر
که از این زندگی سیرآمدم سیر

☆☆☆

چوخوش باشدکه ما را روزگاران
سر آید در کنار گلعذاران
«گرفتن باده با چنگك و چغانه»
بر غم چرخ و نیرنگك زمانه
نشستن در کنار لاله روئی
قیامت قامتی آشفته موئی
سیه چشمی زقید محنت آزاد
پری روئی، پری چشمی، پری زاد
گلندامی‌که چون در باغ آید
چو بلبل در نوا هرزاغ آید
مهی کز آتش عشقی توانسوز
نه از شامش خبر باشد نه ازروز
نهد پیوسته لب را بر لب من
برد از دل غم روزوشب من

☆☆☆

گذشت عمر با دلدار نیکوست
سرآید عمر اگر با یار نیکوست
اگر جان برخی جانان نباشد
همان بهترکه درتن جان نباشد
گرفتم عمر من ازصد فزون شد
فلك در پنجه قهرم زبون شد

گرفتم جفت با خورشید گردم | بـه آب زندگـی جاوید گردم
گرفتم آنکه چون دریای احمر | روان گردد بسویم سیل گوهر
گرفتم آنچه میخواهد دل من | شود فی‌الجمله یکسر حاصل من
ولی با اینهمه دلشاد چون نیست | زمحنت خاطرم آزاد چون نیست
دلم چون لحظه‌ای بی‌غم نباشد | روانم دور از ماتم نباشد
چه سازم عمر ازصد بیشتر را | نهال هستی پربار و بر را
مرا آنروز خاطر شاد گردد | که دل از بند غم آزاد گردد
شب وروزی که با محنت سرآید | همان بهتر بود هرگز نپاید

بیمارستان - مرداد ۴۲

افسوس

رفتی و بیاد تو خون‌خوردم وسر کردم | چون شمع، شب غم‌را با گریه‌سحر کردم
آنجاکه به خونریزی‌عشق‌توشبیخون‌زد | من جان بکف‌آوردم من سینه سپر کردم
چون اشك زچشم غم درپای تو افتادم | چون‌ناله زچنگ‌دردسوی توگذر کردم
اندوه‌که با اندوه عمری بسر آوردم | افسوس‌که با افسوس این‌عمرهدر کردم
تا کس نشود آگه از راز دلم رامش | گلگون،رخ‌زردخویش‌باخون‌جگر کردم

حبیبه عامری

بانو حبیبه عامری فرزند مرحوم‌سید **ابراهیم عمیدالسلطنه سمنانی** نماینده مردم سمنان و دامغان و شاهرود وجندق (ایالت قومس) در دوره اول مجلس شورایملی،از شاعران و هنرمندان خوش‌ذوق و با استعداد قومس بشمارمیرود.

این بانوی هنرمندازسال ۱۳۳۰ شمسی بکارشاعری پرداخته وجزوهٔ کوچکی از اشعار او بنام **افسونگر** درسال ۱۳۳۸ شمسی در ۹۵ صفحه طبع ونشرشـده، مجموعه دوم اشعار مشارالیها بنام **خلوت دل** درسال ۱۳۴۳ در ۱۵۱ صفحه رقعی چاپ شده است.

وی علاوه برشاعری‌مهارت خاصی در نقاشی دارد ونقاش چیره دستی‌می‌باشد.

بطوریکه در مقدمه مجموعه اشعارخود نوشته، بیش از صد تابلو از صحنه‌های مختلف طبیعت وزندگی مردم ترسیم نموده و در چند نمایشگاه هنری نیزشرکت جسته است.

بانوحبیبه در اشعار خود**حبیب** تخلص مینماید و در رباعیات اوکه قسمت اعظـم اشعار وی را تشکیل میدهد، سوزوگداز خاطره انگیزی بچشم میخورد.

منتخبی ازآثار نظمی او ذیلا درج میشود:

سراب زندگی

همه بازیچهٔ عشقیم در این دیر خراب | همچو گل چند صباحیم بدوران شباب
دلبر اندر پی‌دل بردن و، ما در پی او | اشك ریزان وپریشان وغزلخوان‌وخراب
خاطرات تو و ایام وصال وشب هجر | برق آساگذرد در نظرم همچو شهاب

هر کسی طالب چیزیست که دل خواهان است
زاهد اندر طلب مسجد و میخواره شراب
قاضی و محتسب و عامی و فرزانه و شیخ
همگی طالب معشوق و می و چنگ و رباب
زندگی عشق و امید است ولی آخر کار
چون نظر نیک کنی جمله حباب است و سراب
حیف و صد حیف که در پهنهٔ دریای وجود
آرزوها همه بر باد رود همچو حباب
منعم از عشق تو کردند و ندانند که کرد
ملک دل نرگس مخمور تو ایدوست خراب
سوخت در آتش سوزندهٔ عشق تو حبیب
همچنان شمع که سوزد همه در آتش و آب

کیستم من

کیستم من ؟ شعلهٔ لرزان شمعی بر مزار
کیستم من ؟ پر کاهی در میـــان آبشار
کیستم من ؟ نغمهٔ سوزی زسازی دردمند
کیستم من ؟ آهوی وحشی ولی پادرکمند
کیستم ، برق نگاه دیدهٔ پر مهر ناز
یادگاری مانده در دل از نگاهی دلنواز
کیستم آوای جانبخش نی و چنگ و رباب
سایهٔ مژگان طنازی فریبا غرق خواب
کیستم من ؟ کاهن افسردهٔ دیری خراب
آرزوهائی زموج زندگی نقش بر آب
اخگری سوزان درون سینه یی پر التهاب
پیچکی از بادو طوفان خزان درالتهاب
رهنوردی خسته درصحرای بی نام و نشان
لالهٔ خونین دلی در کشتزار این جهان
شاخهٔ لرزان بیدی در کنار جویبار
قمری بشکسته بالی در میان شاخسار
کیستم ؟ رؤیائی از دوران ایام شباب
انعکاس ناله و آهی که مانده بی جواب
لذت شرب مدام و بوسه، هنگام وصال
تلخی ایام هجر ورنج و اندوه و ملال
کیستم بار گران رنج عشقی در نهان
آتش داغی فرو مانده بجا از کاروان
کیستم دیگر ، چه میدانم غمی افسانه یی
های های گریه یی از عاشق دیوانه یی
شاعری صورتگری سر تاپا احساس و شور
مؤبدی از شعلهٔ جاوید مهرش مانده دور
شعری از اشعار محزون ودل انگیز حبیب
در جفای دلبری طناز و یاری دلفریب

نگاه

مست و آشفته نظر بر رخ ماهش کردم
خواه ناخواه گرفتار گناهش کردم
آنقدر دیده بدوختم آنشب چون شمع
آب گردیده دلم بسکه نگاهش کردم



در خلوت دل با تو نشستیم شب دوش
کردیم دمی غصه و اندوه فراموش
خورشید چو بنمود رخ از کوه دماوند
گشتیم ز نو با غم عشق تو هم آغوش

کشاورز دامغانی

آقای علی اصغر کشاورز فرزند **حاج رضاقلی دامغانی** از شاعران قومس محسوب است .

نامبرده درسال **۱۲۸۲** شمسی در مایان **دامغان** بدنیا آمد ، پس ازپایان تحصیلات در وزارت دادگستری مشغول خدمت قضائی گردید و مدتها در پست دادستانی و رئیس دادگستری انجام وظیفه نمود، اکنون در **گرگان** بشغل **وکالت** می پردازد ، ازآثاراوست:

سؤال کردم ، کز این سیاه کردن موی
پس از سپید شدن گو چه مدعا داری
جواب داد بتن کردمش لباس سیاه
که تا بمرگ جوانی کند عزاداری

سید محمد باقر طباطبائی

مرحوم سید محمد باقر طباطبائی سمنانی از هنرمندان بنام قومس بشمار میرود .

وی از نوادگان مرحوم **میرمحمدخان طباطبائی سمنانی** است‌که شرح حالش درفصل‌عارفان ودانشمندان این تألیف بیان شد .

نامبرده آثار ارزنده ونیکوئی ازهنرمندی خود در نواحی‌مذکور بجای گذارده،از جمله نقاشی نقش **رستم ودیو سفید** سردر دروازه شمالی ارك سمنان است‌که عالی ترین سمبل تاریخی‌نواحی‌کهن مشرق ایران بشماره‌یرود.

همچنین کلیهٔ خطوط زیبای کاشیهای ساختمان‌ارك سمنان ودروازه‌های آن‌را که‌در حال حاضر فقط دروازه‌شمالی آن برجای‌مانده او نوشته و نقاشی‌های متعلق به‌آن نیز از ابتکارات هنری‌وی می‌باشد.

مرحوم مذکور علاوه برهنرخطونقاشی درطبابت نیزدست داشت، بطوریکه در زمان حکومت**ضیاءالدوله**حاکم ایالت قومس دردوره قاجاریه قشون مقیم سمنان تاخراسان بنام فوج حشمت نامیده شده و مرحوم سیدمحمد باقر طباطبائی از طرف حاکم‌آن‌خطه‌بعنوان طبیب فوج‌مذکور منصوب وبنام**حشمت‌الحکماء** ملقب‌گردید .

ازتاریخ تولداواطلاع صحیحی دردست‌نیست، ولی‌تاریخ مرك او سال**۱۳۲۶ قمری** ثبت گردیده ودرامامزاده علی‌اکبرخوار مدفون شده‌است.

سطور ذیل نمونه‌ای از خط اوست‌که از روی یکی از اسناد قدیمه کلیشه‌شده است :

ازآنجاکه بمفاد آیه وافی هدایه کل نفس ذائقة الموت ناچار نوع انسان را از این راه فانی بسرای جاودانی سفری در
پیش است و بمصداق آیه کریمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره هر نفسی مجزی
بعمل خویش پس بر هر بشری توشه سفری لازم خاصه در این سفر که جای خویش جنات تجری من تحتها الانهار

دیگر شاعران وهنرمندان بااستعداد قومس که دراین تألیف ازآنان نام برده نشده بشرح زیرند :

مرحومان: ارم سمنانی ـ نشاطی‌خان دامغانی ـ خرم سمنانی ـ رونق سمنانی ـ فقیر سمنانی ـ تاراج یغمائی ـ آذری دامغانی ـ فولادی سمنانی خیام سمنانی ـ مقبل سمنانی ـ میرزاخلیل جراح ـ مخلص‌دامغانی ـ نایب‌الصدر سمنانی ـ معین‌الممالک‌رعطائی ـ ناهید سمنانی ـ میرزانعیماسمنانی دکتر سیدابوالفضل معتمد هاشمی ـ ایمان محمدباقر نیری سمنانی ـ :ممتاز سنگسری ـ سیدابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی ـ حبیب‌الله خسروانی ـ میرزا حبیب حرمان ـ سیدعلی شجاعی ـ رکن‌الدین معتمدی ـ ابوالفضل احمد پناهی (ملك) ـ افسانه یغمائی ـ پروانه یغمائی ـ مسعود داودی دامغانی ـ محمدرضا رضائیان دامغانی ـ پرویزیغمائی ـ شاهچراغی‌دامغانی ـ محمدعلی کشاورز دامغانی ـ عبدالحسین طالع یغمائی .

هنرمندان خطاط:

مرحوم میرزا حاجی آقا جامی سمنانی ـ مرحوم میرزا فرج‌الله ادیب هاشمی ـ آقای سید حسن سجادی طباطبائی مدیر کل دفاتر دادگاههای استان وزارت دادگستری و نوه مرحوم **سیدمحمدباقر طباطبائی سمنانی** هنرمند معروف که شرح حالش درصفحات گذشته بیان‌شد. **آقای نصرالله صدقی** رئیس دفتر اداره پست و تلگراف سمنان ـ **آقای شرر تیمورتاش نردینی** مقیم‌شاهرود.



عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

عبدالرفیع حقیقت متخلص به (رفیع) یگانه فرزند مرحوم **کریم رفیع زاده حقیقت** فرزند **میرزا عبدالرفیع** واعظ معروف و خوش آهنگ سمنانی، نویسنده و مؤلف این کتاب، در هشتم مرداد سال ۱۳۱۲ خورشیدی در سمنان متولد شده و پس از تحصیلات ابتدائی و دورهٔ متوسطه، مدتی در محضرمرحوم **آیت‌الله آقا شیخ محمد صالح علامهٔ حائری مازندرانی** که در سمنان مقیم بودند و شرح احوال وی در این کتاب آمده به کسب مقدمات علوم قدیم مشغول گردید در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به استخدام دولت درآمد. و پس از انتقال به تهران تحصیلات عالی (رشته تاریخ) را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و دوره مدیریت اداری را در مدرسه عالی بازرگانی تهران به پایان برد. خدمات مطبوعاتی را از سال ۱۳۳۶ خورشیدی آغاز نموده، اشعار ومقالات تحقیقی‌وی درمجله‌های: **ارمغان، مهر، وحید، یغما، گوهر، تهران اکونومیست، آینده، دانشمند، هلال** (چاپ پاکستان) انتشاریافته است. علاوه بر کار تحقیق و تألیف با چند مؤسسه ادبی و فرهنگی در تهران همکاری دارد و دارای مشاغل سردبیری نیز بوده است. در حال حاضر مدیر عامل شرکت مؤلفان و مترجمان ایران است. فهرست تألیف‌های چاپ شده وی بشرح زیر است:

۱ـ **تاریخ سمنان** : چاپ اول آن در اردیبهشت سال ۱۳۴۱ خورشیدی و چاپ دوم در اسفند سال ۱۳۵۲ خورشیدی در ۷۷۸ صفحه به قطع وزیری در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲ـ **تاریخ قومس (کومش)** : مشتمل بر وقایع تاریخی و اوضاع جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، تحقیقات باستان شناسی و شرح احوال رجال و معاریف: سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، خرقان، جندق، سنگسر، شهمیرزاد و نقاط تابعه آنها که در فروردین سال ۱۳۴۴ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده و کتاب حاضر چاپ دوم آن می‌باشد.

۳ـ **تاریخ نهضتهای ملی ایران:** (در چهار مجلد) جلد اول این تألیف زیر عنوان

(از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) در اسفند سال ۱۳٤۸ خورشیدی در ٦٥٦ صفحه به قطع وزیری توسط شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علی اکبر علمی) در تهران چاپ و منتشر شده است.

٤ــ تاریخ نهضتهای ملی ایران: (از سوك یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) که در اسفند سال ۱۳٥٤ خورشیدی در ٦٦۸ صفحه به قطع وزیری از طرف بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران طبع و نشر شده است. جلد سوم (از بیداد مغولان تا اوج حکومت صفویان). جلد چهارم (از آغاز نفوذ اروپائیان تا انقلاب مشروطیت) در دست تالیف.

٥ــ اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان به آیین کهن ملی: مهــر سال ۱۳٥۰ خورشیدی.

٦ــ نگین سخن: شامل شیواترین آثار منظوم ادبیات فارسی از قرن چهارم هجری تا عصر حاضر (در پنج مجلد) جلد اول در فروردین سال ۱۳٥۰ خورشیدی در ٥۲٦ صفحه به قطع وزیری و جلد دوم در اردیبهشت سال ۱۳٥٤ خورشیدی در ٦٥٤ صفحه به قطع وزیری و جلد سوم در مهر سال ۱۳٥۸ خورشیدی در ٥٥٥ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علی اکبر علمی) در تهران چاپ و منتشر شده است.

۷ــ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان: (در ٦ مجلد) جلد اول این تالیف زیر عنوان (از زرتشت تا رازی) در اسفند سال ۱۳٤۷ خورشیدی و چاپ دوم در آذر سال ۱۳٥٦ خورشیدی در ٥۲۰ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۸ــ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان: جلد دوم زیر عنوان: (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) در ۹٤۰ صفحه به قطع وزیری در آذر سال ۱۳٥۷ خورشیدی از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۹ــ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان: جلد سوم زیر عنوان (از مولوی تا جامی) در ۱۱۰۲ صفحه به قطع وزیری در بهمن سال ۱۳٦۱ خورشیدی از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است. جلد چهارم (از دشتکی تا نراقی) در دست تالیف.

۱۰ــ اقبال شرق: شامل شرح احوال و آثار و افکار و برگزیده‌ترین اشعار علامه محمد اقبال لاهوری که در ۲۸۸ صفحه بقطع وزیری در آبان سال ۱۳٥۷ خورشیدی از طرف انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۱ــ چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی، عارف بزرگــ قرن هفتم و هشتم هجری، تحریر امیر اقبال سیستانی که در اردیبهشت سال ۱۳٥۸خورشیدی در ۲۰۲ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۲ـ **جنبش زیدیه در ایران:** که در اذر سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف انتشارات آزاد اندیشان در تهران طبع و منتشر شده است.
۱۳ـ **قیام سربداران** (داستان واقعهٔ باشتین) که در شهریور سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف انتشارات همگام در تهران چاپ و منتشر گردیده است.
۱٤ـ **نورالعلوم:** کتابی یکتا از عارف بی همتا شیخ ابوالحسن خرقانی عارف بزرگوار ایرانی زیسته در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری (نمونه نثر قرن پنجم هجری) همراه با شرح احوال و آثار و افکار او که در اسفند سال ۱۳۵۹ خورشیدی در ۳۳۲ صفحه به قطع وزیری از طرف انتشارات بهجت در تهران چاپ و منتشر شده است.
۱۵ـ **آزاد اندیشی و مردم گرائی در ایران:** که در مرداد سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف انتشارات آزاد اندیشان در تهران چاپ و منتشر شده است.
۱٦ـ **تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری** که در شهریور سال ۱۳٦۰ خورشیدی در ۳۵۰ صفحه به قطع وزیری از طرف انتشارات آزاد اندیشان در تهران چاپ و نشر یافته است.
۱۷ـ **سلطان العارفین با یزید بسطامی:** شامل شرح احوال و آثار و افکار و اقوال با یزید بسطامی عارف بزرگ قرن دوم و سوم هجری که در شهریور سال ۱۳٦۱ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب در ۵۰۰ صفحه به قطع وزیری در تهران چاپ و منتشر شده است.
۱۸ـ **خمخانه وحدت:** شامل شرح احوال و آثار و افکار و مکاتبات و گزیده‌ای از اشعار شیخ علاءالدولهٔ سمنانی عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری که در اردیبهشت سال ۱۳٦۲ خورشیدی در ۳۳٦ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و نشر یافته است.
۱۹ـ **کلیات دیوان اشعار شیخ علاءالدوله سمنانی** عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری (زیر چاپ)
۲۰ـ **سیر اندیشه انسان سالاری در ایران** (زیر چاپ) .
۲۱ـ **نگین سخن** (جلد چهارم) (زیر چاپ)
۲۲ـ **مقالات جغرافیای تاریخی ایران** (زیر چاپ)
۲۳ـ **ارغنون حقیقت** (مجموعه اشعار) زیر چاپ
اکنون چند نمونه از اشعار او به نظر خوانندگان میرسد:

علو طبع

به بی‌نیازی از آن خرمم که در همه عمر — نیازمند کسی جز شرار جـان نشدم
اگر چه زیستم اندر کنار خار چوگل — بجان دوست که پا مال این خسان نشدم

نیاز من ز ازل درك حسن جانان بود
همین بس‌است‌که مفتون اینو آن نشدم
به مال و جاه ترا نازش است و میدانی
که من زمال گذشتم پی نشان نشدم
اگر چو خاك شدم خاك راه دوست شدم
خوشم‌که چون تو بهرخاك آستان نشدم
نشاط و شوق‌من ازلطف برق الهام است
شرار جذبهٔ عشقم که بی‌نشان نشدم
علو طبع من از چرخ می‌برد سبقت
(رفیع) مرتبه با لطف نردبان نشدم

حقیقت عرفان

بر سردر خانقاه خرقان
شیخ خرقان به لطف عرفان
این نکته نوشته بود از مهر
مهر فلك است تعالی آن
هرکس که در این سرا در آید
گر گرسنه بود یا که عطشان
مهمان، بخوان عارفان است
گر گبر بود و یا مسلمان
با مهر بخدمتش بکوشید
زیرا که هم اوست پیك جانان
شایسته نان بوالحسن هست
آنکس که خدای داده‌اش جان

گل خیال

پر میکشد به سوی تو ای همنوا دلم
هرگز گمان مبر که ز یاد تو غافلم
نقش رخت نشسته بخلوتکه خیال
وصف کمال تست صفا بخش محفلم
گردون اگر ز جور به غمخانه‌ام نشاند
شادم که از خیال نو گل روید از گلم
عمرم اگرچه در پی اهل دلی گذشت
مغبون نیم که مقصد دل گشته حاصلم
افسانهٔ سعادت دنیا و آخرت
گر بنگری زعشق تو آمد مدللم
آنسان بدام زلف تو شد مبتلا دلم
گوئی که با حکایت مجنون مسلسلم
دیوانهٔ نوای دل‌انگیز جان شدم
دیگر مخوان به ساحت اندیشه عاقلم
سرمی‌نهد بپای تو از جان ودل (رفیع)
حیف آیدم ز مهر تو، گر رشته بگسلم

قبلهٔ اهل خرد

بایزیدا آمدم کز باده‌ات ساغر زنم
از شرار جذبه‌ات برجان خود آذر زنم
خاك کویت راکه هست آئینهٔ صاحبدلان
با سر مژگان بروبم طعنه برگوهر زنم
ساز فطرت در دلم آهنك شیدائی زند
کی توانم این نوا در پردهٔ دیگر زنم
مسلك عرفان زکردار تو والائی گرفت
سالك این ره شدم تا خیمه دراخترزنم
معنی معراج روحت حکمت اشراق بود
زاشتیاق‌است اینکه درکوی‌توبال‌وپرزنم
قبلهٔ اهل خرد بسطام آتش سینه است
آمدم تا بوسه بر آن خاك‌پر زیور زنم

پهنهٔ اندیشه‌ام روشن شد از انوار آن — چشم دلروشن شودگر سربران مجمرزنم
سرزمین‌کومش ازفیض وجودت‌شدبهشت — سر بدرگاه تو سایم کز فلك سر برزنم
شعله‌ها خیزدزجانم درطواف‌کوی دوست — زان (رفیعم) کز ارادت حلقه‌براین‌درزنم
بسطام شهریور سال ۱۳۵۵ خورشیدی

زندگی چیست ؟

زندگی چیست ؟ بگـو سوختـن است — سوختـن شعلـه بـرافـروختن است
در گـذرگاه نسیم ایـــــــام — شمع جـان را شـرر آمـــوختن است

هدیهٔلاهور

عاشقان مُرده‌که شوریده سری پیداشد — از طربخانهٔ جـان نغمه‌گری پیدا شد
عقل در شبهه، که پیغامبری پیدا شد — (نعره زد عشق‌که خونین‌جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد)
شوق پیکار زبیداد محیط دیجـــــور — در تلاش شرری بود به شهر لاهـــور
کرد، از طالع فیروز چو اقبال ظهور — (فطرت آشفت که از خاك جهان مجبور
خودگری، خودشکنی،خودنگری،پیداشد)
شوق تکوین و تکـامل بـدرون ذرات — جنبش پر شرری کرد بجولانگه ذات
تا عیان شد رخ پیکار بدست ظلمات — (آرزو بی خبر از خویش بآغوش حیات
چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد)
شاعری‌گفت‌که با شوق دویدم همه عمر — از ره ذوق دراندیشه چمیدم همه عمر
عاشقی گفت‌که با سوز جهیدم همه‌عمر — (زندگی گفت‌که درخاك تپیدم همه‌عمر
تا از این گنبد دیرینه، دری پیدا شد)

ارمغان سفر بسطام و خرقان

برمزار بایزید بسطامی

بر مزار پیر بسطام آمدم، با صد نیاز — از شرار عشق اوکردم بیکدم صد نماز
بی‌نیازم بعد ازاین ازحشمت دنیای آز — خورده‌ام چون‌بادهٔشوقی ازآن‌دریای‌راز

درمکتب شیخ ابوالحسن خرقانی

بعد الهام از روان پیر عرفان بایزید — جان بی‌تابم زمشتاقی سوی‌خرقان‌کشید

پای دل تا بر دیار شیخ خرقانی رسید
گوش جان این گفتهٔ بس نغز و بی‌پروا شنید
کای مریدان هرکه آید این سرا نانش دهید
دین و ایمانش مجوئید و غمش بر جان خرید[1]
آنکه دارد ارزش جان نزد جانان ای مرید
ظلم باشد گر کنیش از لقمه نانی ناامید
آفرین باد، بر این مکتب که بی‌شک قرنها
چشم گیتی این چنین الفت از این مردم ندید

• • •

بعد عمری عاشقی با سوز جان همدم شدم
غرق دریای حقیقت گشتم و محرم شدم
غوطه‌ها خوردم به یم تا لایق آندم شدم
چون نظر کردم بخود آشفته و درهم شدم
عاقبت انـدر تلاش پرخـروش زندگی
از نمود چون حباب خود خجل در یم شدم[2]

نازک اندیشی

یاد آن ایـام کـز غفلت مجالـی داشتیم
در غم جانان برؤیا شور و حالی داشتیم
نی بسر سودای نامی زین جهان پرزننگ
نی بدل امیدی از هر بدسگالی داشتیم
فارغ از قیل و مقال زندگی باشوق و شور
روز شب درکوی او قیل و مقالی داشتیم
طبع مادر نازکی همتا شدی با موی او
با خیال موی او نازک خیالی داشتیم
توسن اندیشه اندر پهنه پرسوز عشق
در تکاپو بود و، ماشوق وصالی داشتیم
آنزمان بهار رفت و اینک باافغان گوید(رفیع)
یاد آن ایام کز غفلت مجالـی داشتیم

باده بی‌شیشه

دل من، از نم آن بادهٔ بی‌شیشه خوش است
فارغ از کینه و اندر غم اندیشه خوش است
روز و شب پیشه دل دادن شرح غم اوست
باهزاران هنر این دل، بهمین پیشه خوش است

قلب پاک

نابخردان کـه رتبت مـا آرزو کننـد
باید نخست سـوز دلی جستجو کننـد
از کسوت دوروئی و نخوت بدر روند
با قلب پـاک جانب میخانه رو کننـد

---

۱ ـ هرکه در این سرا درآید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید چه آنکس که بدرگاه خدا بجان ارزد البته برخوان بوالحن به نان ارزد. (از سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی)

۲ ـ حباب وار برای نظارهٔ رخ دوست
سری کشیم و نمودی کنیم و آب شویم
(ادیب پیشاوری)

پیمانه‌ای ز بـادهٔ وحدت بسر کشنـد — وز خون دل بشوق عبادت وضو کننـد
فکری بجـز سعادت مـردم نپـرورند — وز بسط علم در همه جا گفتگو کننـد

غم همنوع

چـرا در زنـدگی خـرم نباشیم؟! — چـرا بادوستان همـدم نبـاشیـم؟
چرا هر فرصتی پیش آید از عمـر — در آن فـرصت بفکـر هم نبـاشیم
بهنگـام نیـــاز و بـی‌نیـــازی — چـرا همـدم، چرا محـرم نباشیم؟
روا نبـود که مـا با نـام انسـان — بـزخم بیکسـان مـرهـم نبـاشیم
غـم همنـوع خـور، گـر آدمی تـو — کـه بی این غـم، یقین آدم نبـاشیم

آتشکدهٔ عشق

سـوداگـر آتشکـدهٔ عشق، نه‌آزیم — دائم، ز لهیب دل آشفتـه گـدازیم
از حرمت ان آتش سوزان و مقدس — با سینهٔ چون آینه در راز و نیازیم
گرساغر ما پر بود از خون دل ماست — زآن باده وضو ساخته در عین نمازیم
در محفل یاران وفاپیشه چو شمعیم — در نزد حریفان کهن محـرم رازیم
آسـوده ز آشـوب مقـامیم بدنیـا — چون بندهٔ عشقیم، ازآن سر بفرازیم
در معرکهٔ عشق زجان می نهراسیم — گر سر بره دوست ببازیم چه بازیم
بـا داغ عشق رفیقـا بهمه عمـر — در سوز و گدازیم و سر عجز نبازیم

غفلت دل

یاد آن کوچه و آن خانه و آن یار بخیر — یـاد آن لعبت افسونگـر عیـار بخیـر
یاد آن غلغله و شیون و شور و فریاد — که مـرا بود، بمیعادگـه یـار بخیـر
یاد آن خونجگری باد، که از فرط نیاز — میـزدم بوسه بخـاك در دلدار بخیـر
نه غمی بود مرا در دل و نی سایهٔ رنج — یـاد آن بی خبریهـای سبکبار بخیـر
آتشی بود مرا در دل و رخشان بودم — یاد آن آتش پرسوز خوش آزار بخیـر
نغمه‌ها دردل من‌بود زتاب و تب عشق — یاد آن نغمهٔ جانسوز گهر بار بخیـر
شوق‌وشوروشرری داشتم افسوس‌که‌رفت — زآنهمه شوق شرربار که‌شد پار بخیـر
حسرت دربدری کشت‌مرا، وای‌که‌نیست — یـاد آن، دربدری در ره پیکار بخیـر
دربدر بودم و خرم بری ازمال و مقام — یاد آن بی ثمری، بر سر بازار بخیـر
فرصتی‌داشتم از غفلت‌دل، حیف که‌شد — فرصت‌وغفلت‌آن‌روز، دوصدبار بخیـر

آئینهٔ صفا

من والهٔ اندیشهٔ مردان خدایم — در گلشن جان بینی اگر نغمه سرایم
آشفتهٔ هر نکته‌ای از گفتهٔ جانان — دیوانهٔ هر شعلهٔ پروانه ربایم
زان شمع جهانسوز، نوا گستر دهرم — زان سوز خوش آزار به‌شور و بنوایم
بیهوده نباشد ره تحقیق سپارم — افسانه نباشد که درین شوق فدایم
در راه وفا پای، به ابرام گذارم — با داغ غم عشق در این ره بصفایم
مفتون رخ لالهٔ حمر است دل من — دل بستهٔ آتشکده مهر و وفایم
شیدای نظر بازی عشاق ضمیرم — جان باختهٔ ساحت اندیشه و رایم
از راه جفا گر دلم آزرد حسودی — آئینه صفت زود فراموش نمایم
ای دوست بید طینت و بدخواه بگو من — فرزانهٔ بی کینهٔ از بغض جدایم
بس کن دل آشفته از این گفتهٔ پرسوز — این خونجگری بس‌که‌خود انگشت‌نمایم
از سوز درون گرچه رفیعم بجهان، لیك — پروانهٔ پر سوختهٔ بی سر و پایم
با سینهٔ پرسوز و دلی شعله‌ور از عشق — بر چهرهٔ گردون به تجلی و جلایم

خاطرهٔ پریشانی

هرگز از خاطرم آن زلف پریشان نرود — نقش سیمای تو از مردمك جان نرود
گرچه از عشق تو شد دربدری حاصل ما — با همه دربدری دل پی سامان نرود
حاصل دربدری سوز جهان‌بین من است — کس‌جهان‌دیده چوشد در ره‌دونان نرود
ایکه ازعشق تو ما را غم فردائی نیست — آرزوی تو زدل با غم و حرمان نرود
دلزپیچ‌وخم گیسوی‌تو درتاب‌وتب است — جان بیتاب من از درد بدرمان نرود
ایکه تو قافیه پرداز من و شعر منی — جز بشوق تو مرا نغمه بپایان نرود
گفت‌تو خوش‌گفت، بیاد سرزلف‌تو رفیع — هرگز از خاطرم آن زلف پریشان نرود

تشنهٔ دیدار

تشنهٔ دیدار اوست، دیدهٔ خونبار من — عاشق بالای اوست، بخت نگونسار من
نقش رخش میکشد، چشم بره مانده‌ام — صورت نایاب اوست منشاء پندار من
وصف جمالش مرا، جان بنشاط آورد — نام روانبخش اوست، مرجع اذکار من
شوق وصالش نمود، فارغم از هر غمی — آتش سودای اوست، جلوهٔ رخسار من
با همه مهجوریم فیض تقرب نگر — یاد رخش وصل جان، ذکر غمش یار من
جز نمك حسن او، مرهم زخمم نشد — قهر جهانسوز اوست چارهٔ دشوار من

با گل عشقش مرا، نیست نیازی به گل | پردهٔ خونین دل، گلشن و گلزار من
میرسدم دمبدم وجد و سروری ز عشق | شعلهٔ عشقش بود شمع شب تار من
گو تو رفیعا بغم، نزد منش راه نیست | زانکه جهان پرتویست از رخ دلدار من

راز بقا

نعره زنم دوست، دوست.
کیست بگو؟
اوست، اوست.
نعره زجان میزنم
زخمه بدان میزنم
تاکه برآید نوا
شعله کشد تا سما
بی حد و بی انتها

• • •

فلسفهٔ عشق چیست؟
راز بقا چیست، چیست؟
دل به یکی بستن است
وز دو جهان رستن است
بی‌خبر از جان شدن
در غم جانان شدن

• • •

راز بقا جسته‌ام
وز دو جهان رسته‌ام
عاشق وارسته‌ام
دل به یکی بسته‌ام
بی حد و بی انتها

جلوهٔ رؤیا

عشق جاوید من ای چشمهٔ نور | روی زیبای توام نقش سرور
بی خبر از غم دیرین منی | فارغ از شیوهٔ تمکین منی
بی تو میدان نشاطم تنگ است | ساز جان بی طرب و آهنگ است

پای رهوار در این ره لنگ است
هر قدم پیش نظر فرسنگ است

بی تو گلزار دلم پژمرده است
باغ و بستان طرب افسرده است

بی تو در بند بود روح بهار
گر بهار است بهارش مشمار

آنکه هرگز ز کمندت نرهد
بجفا از سر کویت نرود

دل آشفته و شیدای من است
سر سودائی و رسوای من است

نتوانم ز تو دل برگیرم
روم و دلبر دیگر گیرم

آری آشفتهٔ گیسوی توام
عاشق روی تو و موی توام

بسکه از داغ تو افسرده دلم
گوئی از هستی خود منفعلم

آفرین بر نظر پاک تو باد
نظر پاک پر ادراک تو باد

نگهٔ گرم تو خورشید من است
گر نتابد نگهت مرگ تن است

جان فدای نگهٔ گرم تو باد
نگهٔ گرم پر از شرم تو باد

ای فدای تو و ناز تو شوم
کی شود؟ همدم راز تو شوم

آه و فریاد ز بالای تو باد
هستیم زیر قدمهای تو باد

گرچه دوری ز من از جور زمان
غم عشق تو بود همدم جان

یاد تو جلوهٔ رؤیای من است
چشم تو ساغر شبهای من است

گرچه در آتش دل سوخته‌ام
در جهان شعله‌ای افروخته‌ام

فصل بیست و پنجم

زبان قومس

در کتابهای جنرافیائی قدیم مانند **صورت الارض ابوالقاسم بن حوقل** و **احسن التقاسیم مقدسی** و **مسالك الممالك اصطخری** وغیره از زبان و لهجه مردم نواحی قومس سخن رفته است.

در کتاب . **احسن التقاسیم** راجع بلسان اهل قومس و جرجان مطالبی نوشته شده، بدین مضمون که درزبان مردم قومس وجرجان هاء هوز مانند(هاده)و (هاگی)استعمال میشود و این زبان بزبان دیلم شبیه و نزدیك است.

شادروان **ملك الشعراء بهار** در جلد دوم کتاب **سبك شناسی** مینویسد:

پیشاوند (هاء) برسر افعال چون (هاگیرم) (هاگرفت) وغیره یادگار لهجه محلی رازی است که درپهلوی شمالی ودر ولایات اطراف **ری** و **شهمیرزاد** و **سنگسر** معمول بوده ومیباشد .

درجای دیگر کتاب مذکور نوشته شده که: استعمال پیشاوند(ها) بر افعال مکرر مثل (هاگیر)و(هاده) وغیره مربوط بلهجه جنوب طبرستان ومردم **سمنان** و **شاهرود** و **قومس** قدیم بوده است .

بطور کلی دربین زبانها و لهجه‌های نواحی مختلف قومس فقط زبان سمنانی اصالت خود را تاکنون محفوظ داشته و زبان مردم سایر نقاط مانند دامغان وشاهرود در حال حاضر فارسی است وبزبان مردم خراسان بیشتر شبیه است، ضمناً اهالی دامغان وشاهرود درموقع تکلم قدری کشیده تر از حدمعمول صحبت می‌کنند .

اما در مورد زبان سمنانی تحقیقات دقیق وعمیق وارزنده‌ای ازطرف محققان ایرانی و خارجی بعمل آمده وکتابهای متعددی نیز درباره آن نوشته شده است، ازهمه مهمتر تحقیقات **استاد کریستن‌سن دانمارکی** است وپس از آن تحقیقات قابل تقدیس آقای دکتر **منوچهر ستوده** استاد دانشگاه تهران می‌باشد.

آقای دکتر ستوده پس از سالها تحقیق ومطالعه نسبت به تألیف **فرهنگ سمنانی - سرخه‌ای - لاسگردی، سنگسری، شهمیرزادی** اقدام نمود وکتاب مذکور درسال ۱۳۴۲

شمسی در۴۲۹ صفحه بقطع وزیری از طریق دانشگاه تهران طبع و نشر شد، دراین کتاب کلیه لغت‌های متداول‌لهٔ زبان‌سمنانی و همچنین اصطلاحات‌وازهمه مهمتر و دقیقتر اسامی و طرز بازیهای متداول بین بچه‌های سمنان بطور دقیق مورد بحث و توجه قرار گرفته است، درمقدمه کتاب مذکورچنین نوشته شده :

سمنان

کانون یکی ازلهجه‌های اصیل

کاروانی که بمقصد **خراسان** از**ری** قدیم بیرون‌میرفت، پس‌از گذشتن ازحاشیه‌شمالی‌دشت ورامین به **سردره‌خوار** می‌رسید، و بعدازپیمودن دشت**خوار** ورسیدن به سامان شرقی‌آن‌به بخش جغرافیائی(کومش) قدم می گذاشت وتاحدودشرقی بسطام دراین بخش راه‌می پیمود.

کومش که جغرافی نویسان عرب زبان‌آنرا**قومس** می خواندند باریکه‌ای است از آبادانی که شمالش آخرین رشته‌های جنوبی البرز وجنوبش حاشیهٔشمالی کویرمرکزی ایران‌است.

راه‌خراسان ازقدیمترین ایام تا امروزازجنوب غربی این‌بخش به‌شمال شرقی‌آن‌ادامه دارد ، وکسانیکه‌این‌راه را می‌پیمایندبه‌ترتیب‌از: قشلاق، (مرکزخوار)، ده‌نمك، عبدل‌آباد، دامغان، مهماندوست، ده ملا،میگذرند و به‌بسطام می‌رسند.[۱]

اگر رهگذری به لهجه‌های‌محلی این آبادیها گوش‌فرادهد، متوجه خواهدشدکه‌زبان ساکنان جنوب غربی این‌بخش به‌زبان‌مردم ری‌نزدیك است‌وزبان اهالی شمال شرقی آن‌با زبان مردم خراسان بیشتر ارتباط دارد، فقطاهالی‌سمنان ودهات‌اطراف آن‌لهجه‌ای‌مشخص دارند که نه تنها ازنظر تلفظ بلکه ازلحاظ‌اشتقاق وریشه شناسی هیچگونه شباهتی‌میان لهجهٔ ایشان ولهجهٔ همسایگانشان نیست ، نگارنده (دکتر ستوده) این منطقه را **جزیرهٔ لهجه های سمنان** خوانده است و معتقد است کـه این سرزمین کانون یکی ازلهجه‌های اصیل ایران است.

اگر سمنان‌رامرکز این لهجه بدانیم**سرخه** درچهارفرسنگی مغرب سمنان‌و**لاسگرد** در دو فرسنگی‌مغرب سرخه واین‌هردوبر سرراه خراسان قراردارند ، **افتر** و**اروانه** از آبادیهای شمالی سرخه و **دوروان** ، **ایج** ، **امامزاده عبدالله**، **امامزاده محمد زید** و**جوین** جزء آبادیهای شمالی لاسگرد به‌شمارند. **سنگسر** درسه فرسنگی شمال سمنان و **شهمیرزاد**دریك فرسنگی‌شمال سنگسر، **بیابانك**و **رکن‌آباد** و **صوفی‌آباد** و**خیرآباد** از آبادیهای جنوبی سمنان اندولهجهٔ ساکنان این چهار قریه بالهجهٔ مردم سمنان اختلاف فاحشی ندارد.

طالب آبادو**درگزین** هم از آبادیهای شمالی سمنان هستند و در همین جـزیرهٔ لهجه قرارمیگیرند.

در سال هزاروسیصدوبیست‌وپنج که نخستین بار به مطالعهٔ لهجهٔ شهرسمنان پرداختم

۱ــ امروزبه جای بسطام به شاهرود وارد می‌شوند.

متوجه‌شدم که تلفظ ساکنان محله‌های **شاجو** و **کوشمغان** و **کدیور** با تلفظ سایر محله ها کم‌وبیش اختلاف دارد. ابتدا قصدداشتم که‌هر لغت را به‌نام محله‌ای که از زبان اهالی‌آن شنیده‌ام ضبط‌کنم ، ولی پس از کمی مطالعه به اشکال‌کار برخوردم و تا این پایه دقت را درکار خودلازم ندانستم و از این تصمیم صرف نظر کردم ، به لهجه های ساکنان **افتر** و **اروانه** و **دوران** **دایج** و **امامزاده عبدالله** و **امامزاده محمد زید** و **جوین** نیز نپرداختم زیرا بواسطه همجواری این آبادیها با آبادیهای جنوبی فیروزکوه نیمی‌از لغات آنان با لغات گیلکی فیروزکوه آمیخته‌شده‌بود.

مطالعهٔ لهجهٔ آبادیهای **بیابانك** و **رکن‌آباد** و **صوفی آباد** و **خیرآباد** راهم لازم‌ندیدم، زیرا بالهجهٔ مردم سمنان زیاد اختلاف نداشت.

آبادیهای **طالب آباد** و **درگزین** راهم ازحدود مطالعهٔ خود بیرون گذاشتم و فقط کوشش خودراصرف گردآوری‌لهجه‌های**سمنان**و**سرخه**و**لاسگرد** و**سنگسر** و **شهمیرزاد** کردم ، اگر توفیق رفیق گردد دامنه مطالعهٔ خودرا وسعت خواهم داد وبه سایر آبادیهای این بخش که تاکنون بدانها نپرداخته‌ام خواهم پرداخت.

در آغاز کار برآن بودم که برای هر یك از لهجه های آبادیهای نامبرده دفتری جداگانه ترتیب‌دهم، اما پس‌از سفرچهارم در سال هزاروسیصدوسی‌وسه‌که تقریبا گردآوری لغات وتحقیق در اصطلاحات و امثال واشعار محلی بپایان‌رسیده‌بود، به‌این نکته برخوردم که ساکنان این**جزیرهٔ لهجه** با اینکه از نظر تلفظ لغات، اختلاف فاحش دارند ، باطناً بیشتر لغاتشان از لحاظ ریشه و اشتقاق بسیار به یکدیگر نزدیك است، ازاینرومفردات این پنج لهجه را به یکدیگر درآمیختم ودریك‌دفترآوردم، تا مورداستفاده‌دوستداران‌لهجه‌شناسی تطبیقی نیز قرارگیرد.

ممکن است پاره‌ای از خوانندگان برمن خرده‌بگیرند و بگویند که لغات ساکنان شهمیرزاد نیز با زبان طبری آمیختگی دارد و عده‌ای ازساکنان این‌محل‌به‌این زبان‌آشنائی دارند، از اینرو نباید جزء آبادیهای این **جزیرهٔ لهجه** به شمار آید ، نگارنده این آمیختگی را امری عرضی میداند، زیرا ازسالهای پیش بیست‌وپنج تاسی درصد اهالی‌برای دادو ستد به‌آمل و بابل میرفته‌اند وبدون شك این رفت و آمد درتغییر یاورود لغات تازه مؤثربوده است وگرنه میان **شهمیرزاد** و **پاچی** و **میانه** که نخستین آبادیهای جنوبی **دودانگه** است.

بیش از ده فرسنك فاصله است وازراهی کوهستانی و بسیار دشوارکه **از چاشم** و گردنهٔ**زرنگیس** میگذرد، ممکن‌است‌میان این‌دونقطه گاهگاهی ارتباطی بر قرار شده‌باشد بنابراین، همجواری‌که امری اضطراری وعلتی طبیعی است در تغییر این لهجه موثربوده است .

گذشته از این، لغات تغییر یافتهٔ این لهجه زیادنیست ونگارنده درگرد آوری‌لغات شهمیرزاد به پیرانی‌که ازمحل بیرون نرفته بودند تکیه‌کرده است.

احتمال داردگروهی‌دیگر باواردکردن لهجهٔ سنگسری‌دراین «جزیرهٔ لهجه»مخالف باشند وبگویند سنگسریان‌ازهرنظر باهمسایگانشان اختلاف‌دارند سنگسریان‌نه‌به‌شهمیرزادیان

شباهت دارند نه به سمنانیان . قدرت و استقامت سنگسری ، شهامت و جسارت او، زندگی صحرانشینی وبیابانیش نشان میدهد که اینان اختلاف بسیار با اطرافیان خود دارند. آیا نمیتوان گفت که ساکنان این محل از جایی دیگر به اینجا آمده‌اند یا آورده شده‌باشند ؟

بنظر این جانب این گفتار صحیح نیست، زیراسنگسرچنانکه ازنامش پیداست بر سر سنگ بنا شده است، جائی بسیارکم‌آب‌است ودرختان این محل رابه آسانی میتوان شمارش کرد، زمینهای کشت آن‌هم‌محدود ومعدود است. کسانیکه در این محل زندگی میکنند ، مجبورنداز راههائی غیر ازکشاورزی‌لقمه نانی‌فراهم آورند،ازاینرواهالی‌سنگسر به‌گله‌داری پرداخته ودراین‌کار هم بسیار ماهر وورزیده شده‌اند، قشلاقشان حاشیه شمالی کویرازجام و دوزهیر تا بیرجند و قاینات وگاهی اطراف گرگان است، و ییلاقشان از کوههای گرگان تاکوههای‌طالقان کشیده‌ میشود، زندگی بیابانی وصحراگردی ، سنگسریان را متهور وجسوروسرسخت‌وپایدار واستوارکرده است واگر سمنانی وشهمیرزادی‌هم در سنگسر زندگی میکرد دارای ممیزات ومشخصات مردم سنگسر میشد ، از اینرو نمیتوان پذیرفت که اینان از جائی دیگر به اینجا آمده‌اند وسندی هم‌دراین باره دردست نداریم،حال اگر شبهه را قوی بگیریم و عکس‌قضیه را محقق بدانیم، باز تجربه نشان داده است که ساکنان قریه‌ای هرقدر نسبت باطرافیان خود بیگانه باشند بمرور دراثر آمیزش‌زبانشان‌به‌یکدیگر نزدیك میشود.

با تورق‌این کتاب وخواندن پاره‌ای ازلغات سنگسری و سنجیدن‌ریشه واشتقاق‌آنها بالهجه‌های‌همجوار، خوانندگان نیز به‌این نتیجه‌خواهندرسید که‌اختلاف‌فاحشی‌میان‌سنگسری ولهجه‌های اطراف‌آن‌نیست.

هدف نگارنده درگردآوری لهجه‌ها اینست که‌تاسرحدامکان مفردات و ترکیبات‌هر لهجه‌را گردآورد وبا ثبت‌وضبط‌آنها را از دستبرد حوادث وسوانح‌محفوظ نگاه دارد،این حوادث وسوانح تغییرات وتحولات سیاسی یالشکرکشی‌بیگانگان‌وقتل‌و غارت آنان‌یانظایر این اتفاقات‌نیست، زیرا لهجه‌های کنونی ایران با اینگونه بلاهای خانمانسوز روبرو شده ودرمقابل‌آنها ایستادگی‌کرده وسرانجام نیمه جانی از آن همه مصائب بدربرده‌است،آنچه در اجتماعات‌کنونی به‌چشم‌پیشرفت وترقی‌به‌آنها می‌نگریم‌امراضی است‌که بنای‌هستی‌لهجه‌ها را یکی‌پس‌ازدیگری سرنگون‌خواهدکرد.جاده‌ها، اتومبیلها، ترن‌ها ، رادیوها ،تلویزینها روزنامه‌ها ، مجلات ، حتی کتابها آفات لهجه ها هستند واگر بااین‌پیشرفتهای‌روزافزون افرادی‌به‌فکر گردآوری لهجه‌ها نباشند وآنهارا ثبت وضبط نکنند زمانی نمیگذردکه اثری ازاین‌لهجه‌ها باقی‌نمی‌ماند . وقت‌تنك است وکار بسیاراست،اگرامروزدست به‌گردآوری‌این لهجه‌ها بزنیم‌بهتر از فرداست».

اکنون ترجمهٔ مقدمه‌رساله استاد آرتور کریستن‌سن دانمارکی را که دوست فاضل وهمکارعزیزم آقای محمود شبخیز مقدم لیسانسیه زبان فرانسه ودانشجوی رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی بنابدرخواست نگارنده(رفیع) ترجمه نموده ذیلا درج میشود:

از آرتور کریستن‌سن دانمارکی

از نظر زبان شناسی ، بررسی زبانهـای ایرانی دارای اهمیت خاصی است . زیرا بسیاری‌از لغات و اصطلاحات‌زبان پارسی‌از بین رفته ولغات عرب جایگزین‌آن گردیده‌و با وجودیکه کاوشهای سالهای‌اخیر باستان‌شناسی اطلاعات جدیدی از آسیای مرکزی‌دراختیار ما نهاده‌است . دانش ما نسبت بزبان باستان ایران بسیار ناچیز است . مسلماً زبان های زنده‌کنونی باید سهم بسزائی در پر کردن فضای خالی این‌زبان داشته باشند ،

یکی‌اززبانهائی‌که کمتر مورد بررسی و تحقیق قرارگرفته زبان سکنه شهرسمنان است‌که تقریبا در دویست‌کیلومتری تهران درسر راه مشهد قرار گرفته‌است وآبادیهای‌مهم اطراف‌آن عبارت ازلاسگرد وسرخه وسنگسر میباشد .

جای بسی تعجب است‌که این تکلم‌که در فاصله بسیارکمی از پایتخت ایران صحبت میشود، کمتر مورد توجه دانشمندان اروپائی قرار گرفته . زبان سمنانی بقدری با سایر لهجه‌های ایرانی نظیر مازندرانی وگیلکی و غیره اختلاف دارد، که خودایرانیها میگویند ما بدون‌اینکه این‌زبانهارافراگرفته‌باشیم درك‌میکنیم، اما زبانیکه دو سمنانی باهم صحبت میکنند هرگز زبان‌آنهارا نمی‌فهمیم .

حکایت میکنندکه روزی فتحعلی‌شاه‌کسانی بایالات تحت‌فرمان‌خود فرستادتازبانها ولهجه‌های‌آنها رابیاموزند .فرستاده‌ها یکی‌پس‌ازدیگری بازگشتند وگزارشات لازم‌رابعرض شاه رساندند، اماهنگامیکه نوبت مأمورسمنان رسید، دستورداد کوزه‌قلیانی پرازشن بحضور شاه‌آوردند و آنرا نزدیك‌گوش شاه‌برد وتکان دادو گفت هرگاه اعلیحضرت متوجه شدندکه این‌کوزه‌قلیان چه میگویدآنگاه زبان سمنانی‌رانیزخواهند فهمید .

ازافراد قلیلی‌که این‌زبان رامیدانند میتوان حدس زدکه بسیاری ازخصوصیات زبان باستان‌ایران دراین‌زبان‌حفظ گردیده ومتعلق‌بآندسته‌اززبانهائی‌است‌که **مادی‌هاوپارتی‌ها** بآن تکلم میکردند .

هنگامیکه دربهارسال ۱۹۱٤ باکمك موسی‌کارلسبرگ بسوی ایـران حرکت کـردم نقشهٔ مسافرت تهران تاسمنان را طرح‌ریزی نموده بودم، تا درآنجا مطالبی مربوط باین زبان تهیه‌کنم .

مطالعه مطالبی‌که درباره زبان سمنان نوشته شده‌است قبلا خودراآماده نموده بودم وآن عبارت بوداز :

درجلد۳۲ ZDMG مطلبی درشش صفحه مربوط بزبان سمنانی‌بوسیله **Houtum Sehindler** (هوتوم شیندلر) نوشته شده است .

در بولتن یازده صفحه‌ای‌که در آکادمی امپراطوری سن پطرزبورگ درسال۱۸۶۹ بوسیلهٔ B. dorn ب دورن جمع‌آوری‌شده و یك‌سلسله‌ازلغات سمنانی‌که‌بوسیله بعضی از دانشمندان روسی گردآوری‌شده بوسیله‌هوتوم‌شیندلر بمجموعه اضافه‌شده و بچاپ‌رسیده است.

شیندلرمطالبی هم‌مربوط به لغات و زبان‌سمنانی‌که بوسیله ناصرالدین‌شاه‌تهیه شده

بمجموعهٔ قبلی افزوده‌است. ناصرالدین شاه درسفری‌که درسال۱۸٦٦ م بخراسان می‌نمود این مطالب را گردآورده بود.

کشیشی انگلیسی‌بنام‌آقای جیمز باست . M . James Bassett در سال۱۸۸٤ در Jras مطالبی تحت عنوان Gramatical Note on the Simnuni Dialect of the Persian Language منتشرساخته است . این مجموعه‌که یادداشت مختصر مربوط به اسماء وضمایرونمونه‌ای ازتصریف‌افعال سمنانی میباشد،زیرنظرو دستورآقای Bassett بوسیله ملائی سمنانی انجام‌گرفته،ولی نوشته بزبان فارسی است و راه صحیحی برای تلفظ دقیق‌زبان از آن بدست نمی‌آید .

بالاخره‌آقای‌آ کری M . A . querry درجلد نهم در مجموعه :

Memoires da la Societes de Linguistigne Paris

(مجموعه انجمن زبانشناسی پاریس) ده‌رباعی‌سمنانی راکه ازشاعرپارسی‌گومیرزا ابوالحسن جندقی معروف به‌یغما است‌آورده است . رباعی‌هاکه بوسیله میرزا کریم طبیب بهداری‌سمنان ودامغان جمع‌آوری گردیده‌وبوسیله‌دکتر Thologan به‌آقای کری Quorry رسیده‌اونیز آنها را بخط فارسی وهمراه بایادداشتها وتفسیر وترجمه فرانسه‌منتشر ساخته است .

آقای Wilh . Geiger بااتکاء باین‌مطالب تفسیری درباره لهجه سمنانی‌وسایر لهجه‌های‌اطراف‌دریاچه‌خزرنوشته‌ودرمجموعه Grundrissder iran Philologie منتشرساخته است .

من در میان‌اثاثم‌مجموعه Bassett و Geiger ورونوشتی ازده رباعی Query ولغات جمع‌آوری شده بوسیله Dorn را داشتم یعنی‌در حقیقت تمام مطالبی راکه درباره لهجه‌ایکه میخواستم بررسی نمایم باستثنای بعضی یادداشتهائیکه دانشمند بلژیکی بنام M . Bricteux ، چون اونیز ضمیمه‌ای‌درکتاب خود بنام کشور شیروخورشید منتشر ساخته بود ، و آنهم‌باین‌علت‌بودکه درتهران بااین‌کتاب‌که‌تازگی منتشرشده بودآشنا شدم .

آقای Bricteux درجریان‌سفری‌که‌باکاروانی به‌بعضی‌نقاط‌ایران‌نموده‌بود وروزی هم ازسمنان‌گذشته بودو درمدت اقامت‌کوتاه خوددرسمنان یادداشت‌هائی مربوط به لهجه سمنانی برداشته بودواین یادداشتها ازروی اطلاعاتی است‌که یکی‌از میرزاهای شهرسمنان‌در اختیاراو گذاشته بود. بنظرمیرسید که‌آقای Bricteux ازفعالیت‌های مؤلفین قبلی بی‌اطلاع بوده، یادداشتهای‌اوکه شامل چهارصفحه میباشد حاوی مطالب نوی‌نیست ولی‌این برتری‌را داراست‌که حاوی مقداری لغت سمنانی است و من برای تکمیل بارو‌بنه علمی خودم لغات جمع‌آوری‌واستنساخ شده اورابرداشته بودم .

قبل‌ازحرکت بسوی سمنان نقائص‌کار محققین قبلی را که مربوط به صرف افعال و قواعد زبان سمنانی بود، یادداشت نموده‌وازآن‌مطالبی برای سئوال تهیه‌نموده بودم‌که‌کمی بعدیعنی درمدت‌کارم درسمنان درباره بسیاری ازنکات عمل‌کردم . همچنین فهرستی از بعضی لغات فارسی‌که علاقه داشتم مترادف ومعادل سمنانی‌آنرابدانم جزوآنها بود .

سفرتهران وسمنان با همراهی خدمتکار ایرانیم لطف‌الله با چارو‌داری انجام گرفت

آقای Korostowetz سفیرروس در ایران که حافظ منافع‌دانمارك در ایران بود لطفی درباره‌ام نموده‌وتوصیه‌ای بافراد بانفوذ ایرانی کرد وبنا بوساطت رئیس پست ایـران آقای مولی‌تور M. Moli tor بلژیکی که من‌دراینجا بمناسبت مهربانی وهمراهی‌بیحدشان صمیمانه تشکر میکنم وبنا بهمین توجه وزیر ایرانی مواظبت مخصوص مرا بافراد ذی نفوذ سمنانی توصیه نموده بود.

پس‌از هفت روزراه بسمنان‌رسیدم، درآنجا بوسیله معاون فرماندار از من پذیرائـی بعمل‌آمد ویکی‌از اطاقهای دیوانخانه رادراختیارم گذاشتند .

فردای‌آنروز معاون فرماندار، حاجی حشمت‌لشگـر همراه میرزاهایش بملاقات من آمدند . در جریان مکالمات علت مسافرتم را باوبیان کردم و تمایلم را برای یافتن یك سمنانی‌که باندازه‌کافی ازدستورزبان فارسی مطلع بوده و برای بررسی‌های‌من‌مفیدباشد بیان کردم وباواظهارداشتم‌که این‌لهجه دراروپا ناشناخته‌نیست وباومجموعه Bassettراکه اورا هم مشغول داشت نشان دادم . سپس یادداشتهای باست در میان میـرزاها بتماشا گذاشته شد ومورد توجه یکی‌ازحضارقرارگرفت وچند مثالی باصدای بلند ازآن خواند و اغلاطی راکه درآن وجود داشت ومیبایست تصحیح شودگوشزد نمود .

معاون فرماندار بادست‌میرزا رابمن‌نشان داده‌وگفت‌که اودستورزبان فارسی‌را خوب میداند وتامدتی‌که من‌بخواهم دراختیارم خواهد بود. من‌ازاوتشکر نمودم ومیرزا نیزقول‌داد که‌آنچه درخورتوانائی اوست‌کوشش خواهدکرد.وازبعد ازظهرهمان روزبامیرزاحاجی‌آقا جامی‌فعالیت خودرا‌آغاز نمودم .

مدت یك هفته درسمنان بودم ودراین‌مدت درحالیکه ازمهمان نوازی معاون‌فرماندار برخوردار‌بودم، بکارروزانه خودکه چهاریا‌پنج ساعت درروز‌بودادامه میدادم وپرسش‌هائی را که قبلاتهیه نموده‌بودم‌ازمیرزاحاجی آقاجامی‌سئوال میکردم . وبرای مطالب مختلفی‌که دارای اهمیت خاصی ازلحاظ تاریخ زبان بود پس از بررسی بـرای تحقیق بیشترسئوالات جدیدی طرح مینمودم . نمونه‌های تصریف Bassett ازنوبررسی‌گردید وباتلفظ نـوشته شد وهمچنین ده رباعی منتشرشده بوسیله Ouerryکه درآن اغلاط فـراوانی دیده‌بودم و همچنین نام نویسندگان‌آن‌ناشناس بود،دوباره مورد بررسی قرارگرفت .رباعی‌ها ازیغمای جندقی نبود. آن اشعارخلاف عفت درزبان پارسی‌ازگوینده‌ای‌بنام میرزانیمای سمنانی بـود که تقریباً مدت صد سال‌عمرکرده بود واین‌اشتباه ازکلمه فارسی یغما ونعیما است‌که هردو تقریباً بهم شبیهند ونعیما، یغما خـوانده شده بود وکری Ouerry نویسنده رباعی‌ها را با شاعرمعروف فارسی شخص واحدی دانسته‌است .

وبالاخره من یادداشتی از چندمتن فارسی‌اعم ازشعرونثر برداشتم سپس از میرزای همکارم خواستم‌که داستان فارسی دو نفر زن راکـه بخاطر کودکی با هـم نزاع میکردند (قضاوت‌سلیمان)ترجمه‌کند. ترجمه‌آن‌درآنزمان‌دربسیاری از لهجه‌های ایرانی وجود داشت وتاریخچه‌ای از(دانشمند وچارودار)که درتهران‌آنراازسید فضل‌اله ادیب‌شنیده بودم‌ترجمه کرده. بعدازآن میرزای همکارم سه قطعه‌کوچك فارسی تهیه‌کرده بودکه اولین‌آن‌تاحدودی برای‌مترجمین وروایت‌کنندگان بی نتیجه نیست. ولی‌قطعه سوم‌بی‌اندازه پیش پا افتاده‌است.

دوشعر دیگر بوسیله میرزای دیگر سمنانی بنام آقامعتمد اطبا که برای ملاقات من آمده بود دیکته شده و ترجمه گردیده است.

دومین روز اقامتم در سمنان میرزای همکارم شعری از نیما برایم دیکته کرد که ازروی یك رونویس مربوط باواستنساخ کرده بود ومدعی بود که آنرا از یکی از بازماندگان شاعر بقیمت نانی و قندی و سه تومان پول بدست آورده است.

روزیکه برای عزیمت به تهران حرکت کردیم بنا به تصمیم قبلی ام صبح خیلی زود حرکت کردیم، بطوریکه ظهر به لاسگرد رسیدیم . من میخواستم که یاد داشتهائی از لهجه لاسگردی تهیه کنم زیرا این لهجه بنا بعقیده Chankov نماینده کامل و ساده و خالص لهجه سمنانی است .

درآن هنگام من میدانستم چه مطلبی بزرگترین اثر وسود را دربردارد و در نتیجه پرسشنامه کوتاهی تهیه کردم.

مستخدمم زحمتی را برای یافتن مردی لاسگردی که قدری هوشمند وبصیر باشد بعهده گرفت. مرد دهاتی راکه ازبرایم آورده بود ازهوش و درایت هیچ نداشت وبا پنجویا شش نفردهاتی دیگر که بنا برحس کنجکاوی بهمراه اوآمده بودند، درمیان آنها جوانی بود که بدقت بمطالب گوش میداد وهنگامی که همه حاضرین از درك مطلبی که خواست من بود عاجز میماندند جوان مطلب مورد نظرم را بطور کاملا صحیحی برای اوبیان میکرد وسپس خود او جواب آنرا میداد، بطوریکه بزودی مردی راکه لطف اله برایم آورده بودکنار رفت و من سئوالاتم را ازآن جوان نمودم واو نیز با نهایت هوشمندی جواب میداد. درآخرکار از اوخواستم که داستان **قضاوت سلیمان** ۱ را بزبان لاسگردی برایم بیان کند.

هنگامیکه لاسگردیها رفتند مردی سمنانی که همراه کاروان ما سفرمیکرد وارد شد و بمن گفت که بخت یارشما بودتا ازلهجه دیگرسمنانی هم یادداشتی بردارید. خانم **امیراعظم** فرماندار شاهرود و دامغان وسمنان وغیره به لاسگرد آمده تا به تهران عزیمت کند ودرمیان سوارانی که ملتزمین رکاب او میباشند چهار مرد سنگسری وجودداردوسنگسردهکده ایست که درکوهستانهای شمال سمنان قرار داردوساکنین آن منطقه نیز به لهجه مخصوصی تکلم میکنند.

بنا بخواست من سنگسریها آمدندودرحالیکه چپق دست بدست میگشت واطاق کوچك من مملو از دودی غلیظ شده بود.

من سئوالاتم را از کسیکه درآن میان ازهمه باهوش تر وسریع الانتقال تربود نمودم. سه نفر دیگر جوابها را کنترل میکردند ودرمواقع لازم آنرا تصحیح مینمودند. بدبختانه مخاطب من سریع سخن میگفت ومن ناچار بودم هرجمله را بدفعات تکرار کنم تا مطمئن شوم که هرلغت رابخوبی وبدرستی شنیده ام. داستان **قضاوت سلیمان** بنا بخواستم به لاسگردی ترجمه شد، اماچون برایم ممکن نبود که آهسته برای مخاطبم یادداشت را دیکته کنم، طرز تلفظ و اعراب کامل نیست، ولی درعین حال ازاینکه موقعیتی برای یادداشت این لهجهٔ مخصوص وجالب توجه یافته ام بخودآفرین میگویم.

۱ــ داستان قضاوت سلیمان درصفحات آخر کتاب آرتور کریستن سن بهردوزبان (لاسگردی ــسمنانی) ترجمه شده ولی برای جلوگیری از اطاله کلام دراین تألیف از درج آن خودداری شد .

چارواداریکه مرا به‌تهران میآورد، اهل سمنان بودو باوجودیکه‌از دانش‌وادبیات بی‌بهره بودولی درعوض ازقریحه طبیعی بهره کافی داشت واضافه‌براودرکاروان ما دونفر تاجرسمنانی بودند وهنگام اقامت در منزلهای میان راه‌من به‌نتیجهٔ بررسی های سفر سمنان میاندیشیدم هرگاه به‌نکته‌ای‌مبهم‌ویاغلط برخورد میکردم بدنبال چارو دارمشهدی‌رجبعلی ودونفرتاجر میفرستادم وازآنهاسئوال مینمودم. بدینترتیب من مطالبی راکه درسمنان گرد آورده بودم تکمیل می‌نمودم.

اما دراین مدت ضمن کارم بامیرزا وسایر سمنانی ها مشاهدات وبررسی‌هائی روانی ضمن بررسی لهجه‌ها از طریق پرسش نمودم وآن عبارت از این بودکه با وجودیکه میرزا زبان سمنانی را در قالب دستور زبان فارسی میریخت من متوجه میشدم‌که اواز دستورزبان سمنانی‌که زبان مادری او بودبی‌اطلاع‌است،ومطلبی که مسلم بنظر میرسید وعملا هم دیده‌شد که قاعده زبان سمنانی هرگز نوشته نشده واهالی‌قواعد آنرا از اوان کودکی بدون هیچ اسلوب وقاعده ای فرامیگیرند و بهمین‌دلیل میرزا غالبا درمقابل‌سئوالهای من که‌مربوط بدستور زبان بود جوابهای نادرستی میداد اما موقعیکه از او میخواستم جملات را بزبان سمنانی ترجمه کندآن موقع جواب صحیح‌میداد، به‌همین‌علت من این‌روش را انتخاب‌کردم وغالبا از او میخواستم‌جملات رابزبان‌سمنانی ترجمه‌کند واز همین‌راه بودکه قواعددستوری بدست‌آوردم وهمین‌روش بودکه درفعالیتهای‌من باچارودار وسایر افراد سمنانی‌بی‌سوادمورد استفاده قرارگرفت ونتیجهٔ فراوانی‌داشت.

ولی این روش تنها درتصریف‌افعال بمناسبت عدم‌وضوح در استعمال زمانها در افعال سمنانی نظیر زمانهای ماضی‌استمراری‌یاماضی و یا ماضی بعید که در زبان فارسی بصورت‌بی ملاحظه‌ای صرف میشود قابل استفاده‌نبود، بهمین‌علت یافتن یك‌قاعده کامل تصریف‌برای من مشکل بود وناچار بودم میرزا را وادار کنم‌که کم‌وبیش تعدادی از افعال را صرف کندو بدفعات پس‌ازمقایسه نتایج حاصل باین نتیجه میرسیدم‌که دربعضی نکات، نمونه‌های تصریف مخالف باتصریفی‌بودکه باست جمع آوری نموده‌بود.

بعلاوه میرزا بهمان ترتیبی‌که قوانین‌گرامری توجهم را جلب میکردهمیشه یك بیان آماده داشت، امابیانات اوتقریبا همیشه غلط ومبهم بود. اولین روزکار درحالیکه میرزا را وادار به ترجمه داستـان (قضاوت سلیمـان) می نمودم متوجه شدم‌کـه در زبان شکل

malim nioe Ko qazi cä hukmi hâkarä. در جمله Hukmi

انسان متوجه نمی‌شدکه چه‌قضاوتی قاضی‌نموده است.ومن ازمیرزاسئوال‌کردم که‌بچه علت (Hukm) حکم یعنی‌لغتی‌که ازعرب گرفته شده اینجا در آخرحرف i گرفته است. اوجواب‌داد که i علامت جمع‌است.

اما برای‌چه‌اینجا جمع است؟ طبیعی بودکه‌شاید قاضی قضاوتهای دیگری‌هم کرده‌بود.

از سئوال چشم پوشیدم تالحظه‌ایکه بخاطرم آمدکه نکته‌ای‌وجود داشت‌که‌به‌آزمایش احتیاج‌داشت . همان روز میرزا بمن گفت‌که‌سردرخت هجره‌دری‌نام داشتند.امامیوه‌ازبالای درختان‌می‌چیدیم hama dimi draun bacincâm. دو حالت مختلف از یك اسم

دیده شد، اما باست که اطلاعاتش از ملائی‌سمنانی بوداقرارمیکندکه انعطاف واحدی‌درزبان سمنانی وجودندارد .

موقعیکه من از میرزا توضیح وتفسیری را میخواستم اوجواب میدادکه‌هرآنچه مانند درخت رشد میکنند جمع‌آن بحرفun آن میشود ولی شمارش از این قاعده مستثنی است و دراینجا علامتi میشود: مانند خانه‌که به زبان‌سمنانی میشودکیه =Kia که بلندی آن میتواند بهی نسبتی باشد . و لغت Kia در جمع تبدیل به Kiun کیون در کنار Kioe میشود.

مسلما او اولین مطلبی راکه بخاطرش خطور میکرد بیان مینمود. درحالیکه همین سئوالرا باسمنانی دیگری بنام آقا معتمداطبا که باسواد وتحصیل‌کرده بود درمیان گذاشتم اونیز توضیحی‌که قابل قبول باشدنمی‌توانست بیان‌کند. اومیگفت در مثل درختان میگویند draun زیرا که میوه‌ها ازبالای درختان‌چیده میشود ،

زبان سمنانی‌دارای دوجمع متفاوت است که یکی به i ختم‌میشودو درشمارش‌هامورد استعمال دارد ودیگری بهun ختم‌شده ودر موارد دیگر استعمال میشود .

اینها مجموع مطالبی بودکه بمن‌گفته بودند. بنابراین من‌یك سلسله جمله ترکیب کردم‌که درآنها همین موارد بصورت جمع‌نقش‌اصلی راداشت وبصورت اسلوب وطریق‌مستقیم وغیرمستقیم بصورت مضاف‌الیه ویایك حرف اضافه عمل‌شده بودواین جمله بوسیله‌آقا معتمد ترجمه شد ومن‌مطمئن گردیدم که‌جمع‌درزبان سمنانی بدوصورت است :

حالت اول حالت فاعلی وصورت دیگرطریق غیرمستقیم .

سپس همان جملات بصورتی ترجمه شدندکه بجای اسامی جمع اسامی‌مفرد قرارداده بودم، دراین‌قسمت نیزمتوجه شدم‌که درحالت‌مفرد نیزدوحالت وجود دارد وآن‌اینکه‌بطریق غیرمستقیم نیزبه صرف i ختم میشود.

اینك بیان شکل Hukmi درقضاوت سلیمان همان لغت به i ختم میشود،زیراکه جمله بصورت مستقیم است، درحالیکه جمله رادرسلسله جملات من‌گاهی‌بصورت‌مفردوزمانی بصورت‌جمع در آورم، بفوریت تعریف تعداد زیادی‌ازجملات رادریافتم واضافه برآن‌متوجه مطلب دیگری شدم‌که بی‌نهایت جالب توجه‌بود. متوجه شدم‌که نمونه تصریف Bassett که ماآنراآموخته بودیم باین‌ترتیب‌که ترکیب قدیمی بصورت مجهول در زمانهای ماضی افعال‌متعدی درصورتیکه فاعل ضمیرشخصی‌باشد هنوز درزبان سمنانی وجوددارد. من‌میگویم (درزمان حال) a majun ومن‌میگفتم Mu matan (ماضی استمراری)اما من متوجه میشدم‌که ترکیب جمله بصورت مجهول بهمان صورتی‌که فاعل‌یك اسم‌بود باقی‌می‌ماند واین اسم در صورتیکه درحالت‌غیرمستقیم قرارگیرد گفته میشود Pia maja یعنی پدرمیگوید (زمان حال) .

پدر آمد Pia biama امایدر گفت (ماضی) Piar Bat کلمه‌پدردرحالیکه‌فاعل باشد بصورت Pia درحالیکه به صورت غیرمستقیم باشد Piar میشود.

درحالیکه میرزا راموردآزمایش قرار میدادم ناچار بودم همیشه مواظب‌باشم، غالباً هنگامیکه اوتریاك میکشید بدون تفکرسخن‌میگفت وجوابهای غلط‌میداد. یکبار اتفاق افتاد

که جواب غلط داد اصلاح کردم و این امر بی‌نهایت او را متعجب ساخت،از تمام شکل‌های افعال تحقیق صورت مصدری بیش‌ازهمه برایم پرزحمت‌بود زیرا موقعیکه مصدری رااز میرزا سئوال میکردم اوغالباً صورتی ازفعل رامثلااول شخص زمان حال ویاماضی رابرایم میگفت اما موقعیکه درصحت جواب اوتردید می‌نمودم به‌فکرفرومیرفت وبالاخره شکلی راکه‌بصورت حقیقت نزدیك بودیافته وبیان مینمود .

روزی میرزا ویك‌سمنانی که برای ملاقات من آمده‌بودند برای درك مشکل مصدری شروع به‌بحث نمودند.

مسلماً استعمال وجه مصدری در زبان سمنانی بی نهایت نادراست. هنگامیکه من از میرزا سئوال کردم این‌یا آن‌اسم ویا صفت چگونه است؟ متوجه شدم‌که بسیاری از این لغات بصورت ظاهر به oe ختم میشوند.

همچنانکه همین وضع برای بعضی ازلغاتی‌که از زبان فارسی یاعربی گرفته شده بود وجود داشت درحالیکه باین صورت درزبان فارسی ختم نشده‌بود. من بشك افتادم وبزودی متوجه‌شدم‌که در بسیاری مواقع که این حرف oe تأثیری درواژه ندارد و این‌وضع درتلفظ عامیامه سوم شخص مفرد زمان حال فعل‌بودن وجود داشت.

موقعیکه ازمیرزا سئوال کردم‌که مثلا بآهن چه‌میگویند؟ میرزا جواب‌داد asunoe آهن‌بزبان‌سمنانی asun است . بعد از این‌کشف می‌بایستی سئوالاتم را برای داشتن لغات وواژه‌هائیکه بطور حقیقی به‌حرف ae یا oe ختم میشوند انجام دهم یعنی‌چیزی کەدرواقع خالی از زحمت نبود بخصوص درباره صفت بالاخره دریافتم‌که تعداد زیادی از صفت‌ها به a ختم میشوند درحالیکه آنها بصورت مفعول تعریفی وتعیینی‌درمقابل اسم قرار گرفته‌باشند. میرزا گفته ویك‌صفت‌قیاسی و تشبیهی نظیر آنچه در فارسی وجوددارد وبآن کلمه تراضافه میکنند .در زبان سمنانی نیز وجوددارد

وقتیکه‌ازاوسئوال کردم کلمه‌بهتر راچه میگویند جواب‌داد Voejtarioe پس‌از یك آزمایش مطول باین نتیجه رسیدم که شکل واقعی آن Voejtar ویا Voejetari بوده oe درمقابل فعل قرار گرفته‌وبآن علاوه میشود.

در حالیکه همیشه Voejtari تلفظ میشود . اما چون Voejtori بنظر میرسد که غالبا تبعیت ازاین فعل‌میکندکه‌حرف oe بآن‌علاوه شده‌است ترکیب Voej tarioe نیز باقبول همان مفهوم ومعنی که شکل ساده‌آن یعنی Voejtar و Voejtari دارد ختم میشود.

این ترتیب درر باعی‌های منتشر شده بوسیله Ouerry و متن اصلاح شده کری کـه پراز غلط بوده نیز آورده‌شده است . nabu voejtarioe بمعنی او دیگر خوشحال نیست میباشد، درآن کلمه Voejdetarioe بلاتردید ارزش قیاسی‌را دارد .

مثال‌دیگری‌از مشکلات مختلف سئوالاتم را ذکر میکنم: از میرزا نام قسمتهای‌اعضا مختلف بدن‌را سئوال‌کردم متوجه شدم که بسیاری از این نامها به حرف i ختم میشود . این مطلب ازلغت Vani بمعنی بینی (لغت فارسی) درك میشود. اما در شرایط دیگر من مشکوك بودم.

از او سؤال کردم کلماتی که برایم ذکرمیکند بصورت جمع است یامفرد. درجواب گفت که بصورت جمع بیان نموده .

درحقیقت تمام قسمتهای بدن که دو بدو یا ده تائی بوده همه را بصورت جمع بیان کرده، درحالیکه من‌ازاوبصورت مفرد سؤال میکردم مثل چشم وانگشت وغیره.

برای‌اینکه از نتایج مطمئن شوم ناچار بودم بدفعات زیاد بهمان‌سؤال‌اول برگردم و اگر مطابقت بین جوابهائیکه در دفعات‌مختلف بیك سؤال داده‌میشد وجودنداشت‌جملات جدیدی برای ترجمه شدن پیشنهاد میکردم .

لازمست بگویم، درمدت اقامت‌کوتاه مدتم درسمنان آنچه در زبان سمنانی از نقطه نظر تاریخ زبان ایرانی وجود داشته وجالب توجه بوده فروگذار نکرده‌ام .

درموقع بازگشت ازسمنان موقعیتی داشتم تا نسبت بآنچه تحقیق کرده‌ام فکرکنم و اگر باشکالی برخورد میکردم ازچارودار سؤال مینمودم .

شماره ها و اعداد اصلی «i» و «un» در زبان سمنانی مثل حرف تعریف نامعینی استعمال میشود .

در متونی که من با تقریر میرزا نوشته ام گاهی شکل ia دیده میشود و میرزا نمیتوانست این شکل‌را برای من بیان‌کند . او میگفت‌که میتوان ia گفت و همچنین‌میتوان شکل i را جایگزین آن‌گردانید . در این‌صورت هیچ فرقی با اولی ندارد . من‌حدس میزدم‌که این حالت در بعضی قسمت شبیه صفاتی بودکه در موقع اختتام حرف a میگرفت و موقعیکه بصورت مفعول استعمال میشد باز در اختتام a قبول میکرد ولی در این حال هیچ راه حل مطمئنی برایش نمی یافتم . اما کمی بعد وقتیکه یك رشته از سؤالات را به چارودار میگفتم تا ترجمه‌کند در آن عده از جملات‌که اسامی بصورت حرف تعریف‌نامعین استعمال میشد،متوجه شدم‌که شکل ia بصورت باقاعده‌ای با اسامی مؤنث استعمال میشود ساده‌تر این‌حرف عبارت ازحرف تعریف مؤنث بود .

سپس چارودار را وادار بترجمهٔ تعدادی اسامی اشیاء نمودم و متوجه شدم که در این قسمت نیز وجه تمایزی برای اشیاء است و معمولا اشیاء در لهجهٔ سمنانی بهمان‌وضعی که در زبان ایران باستان داشته دارد . با وجود این آقای Bassett تأکیدکرده‌است که درزبان سمنانی‌فرقی بین‌انواع وجودندارد .

اما در باره استنساخی‌که درکتاب حاضر بعمل‌آمده بایستی متذکرشوم‌که‌من‌اصوات سمنانی‌را آهنك‌دار ساخته‌ام در حالیکه برای لغات فارسی‌که از اینطرف وآنطرف آورده شده بنا بعادت استنساخ ادبی نموده‌ام . بدین ترتیب در لغات سمنانی‌که از زبان‌فارسی‌و عرب‌گرفته شده، من‌فقط یك رونویس برای همان صدا نموده‌ام، بدون‌اینکه‌دغدغهٔ خاطری نسبت بخصوصیات نوشته عرب و فارسی داشته باشم عمل نموده‌ام .

در این مجموعه غ و ق را که مطلقا دارای یك نوع تلفظ میباشد بوسیلهٔ q نشان داده‌ام و ذ و ز و ض و ظ را باحرف z و ث و س و ص را با حرف s و حروف ح و ه را با حرف h نشان داده‌ام .

برای نوشتن دقیق حروف بی‌صدا هیچگونه اشکالی در میان‌نبود ولی برخلاف‌نوشتن حروف صدادار کار مشکلی بود . از ابتدای کار یعنی بررسی و تحقیقم یك سلسله حروف

صدادار بصورت oe و ă و a مشخص گردانیدم . اما بی نهایت برایم مشکل بود که تصمیم بگیرم در چنین یا چنان حالت بایستی ă و a نوشت و یا در این و یا آن حالت oe و ă

با این ترتیب در میان یادداشتهایم مطالبی دور ازمآل اندیشی وعاری از منطق یافتم گاهی یك کلمه و یا آخر یك واژه را با a و زمانی با ă نوشته بودم و مطالبی از این قبیل.
در نتیجه ناچار بودم در حالیکه مطالب را جمع آوری میکردم هریك راکه حرف آخرش مورد تردید قرار میگرفت آنرا با سایر یادداشتها قیاس میکردم و در محل مناسب خود قرار میدادم و درجائیکه بامشابهات خودبا حروف صدادار تحت نظم وقاعده‌ای درآورده بودم قرار میدادم . گاهی نیزدر تردید بودم که باید آنرا با a یا ă و â یا ấ یا u یا i-ou بنویسم .

حروف صدادار مطول نبودند و غالبا نیمه مطول بودند و گاهی موقعیت یك حرف صدادار در جمله و تشکیل حروف دیگر تأثیری قطعی داشت .

در اینجا باید بعضی مطالب نامربوط یادداشتهایم را اصلاح کنم . درسمنانی آ = a نیمه‌مطول شبیه a زبان‌فارسی‌و ă شبیه (آو) وگاهی صدای a = آ،کامل ، شنیده ام بدون اینکه بتوانم آنرا تحت‌قاعده‌ای درآورم .

با مشاهدهٔ این مشکلات درحالیکه در بررسی‌هایم هیچ وسیلهٔ کنترول نداشتم ومتاسفم از اینکه نمی‌توانم صحت و درستی مطلق حروف آخر کلماترا در اختلافات فراوان‌موجود تضمین نمایم .

من مطالب عامیانه سمنانی را همچنانکه از دهان میرزا شنیده‌ام صدادار وآهنك‌دار نموده‌ام.متن **لاسگردی** نیز صدادار گردیده و مختصری از متن‌**سنگسری** آهنك‌دار گردید بدلیل اینکه مشکلاتی در پیروی از انجام آن در هنگام ترجمه از مخاطب خود دیدم . طبیعی است که بشرط عدم قبول بعضی احتمالات و پیش‌آمدها من سعی کرده ام که تلفظ واعراب‌و آهنگهارا تحت قواعدی مخصوص تنظیم نمایم در حالیکه مواد مورد بررسی من بی‌نهایت محدود بود .

اما در بارهٔ ترکیب‌کلام ونحو، مطلبی برای اظهار ندارم . در بررسی من دستور زبان سمنانی و همچنین مطالبی در بارهٔ ترکیب کلام آن خواهیدیافت ، ولی رویهم رفته عبارتها برای بررسی این مواد موفقیت فراوانی بدست نمی دهند . عبارات منثور نکات مشخصه از ترکیب‌جملات وتنظیم‌جملات و استعمال موصول‌را در حالیکه تا امکان موقعیت محدوداست نشان میدهد)

بطور کلی لهجهٔ مردم سمنان و نواحی اطراف آنرا میتوان به پنج دستهٔ مهم تقسیم کرد .

زبان سمنانی ـ زبان سنگسری ـ زبان شهمیرزادی ـ زبان سرخه‌ای ـ زبان لاسگردی.

در میان زبانهای پنجگانه، زبان‌سمنانی از همه قدیمتر وکهنه‌تر میباشد و تحقیق در زبان سمنانی و شناختن اصول و قواعد و همچنین‌تهیه دستورصرف‌و نحوکامل‌ودقیق‌وصحیح آن کار بسیارمشکل و دشواری است ،

تعدد لغات و زیاد بودن اصطلاحات ازمیزات این زبان است، فی المثل برای لفظ کم پنج لغت در زبان سمنانی وجود دارد که آقای **محمدباقر نیری** شاعر باذوق سمنان در نصاب معروف و باارزش سمنانی خود ۱ آنرا بنظم اینطور بیان نموده است :

کم را به پنج نام تلفظ نموده‌اند ـ (ناکم) (بیلیکی) و (پك) و (پندیك) و(پرجنه) بی‌تردید زبان سمنانی‌را میتوان یکی از غنی‌ترین زبانها و لهجه‌های محلی‌ایران دانست و با تحقیقاتی که تاکنون از طرف زبانشناسان بعمل آمده زبان سمنانی از بقایای تقریبا دست نخورده زبان پهلوی و نواحی مشرق ومرکز ایران قدیم‌است .

زبان مذکور علاوه بر مزایای در خور توجه و اهمیت دارای تذکیر و تأنیث کاملی نیز میباشدکه زبان فارسی متداول فعلی فاقدآن‌است،مثلا برای سوم شخص غائب مرد (ژو) و برای سوم شخص غایب زن (ژین) استعمال مینمایند (ژوره‌با) یعنی بآن مرد بگو (ژینه‌با) یعنی بآن زن بگو (بی‌یما) یعنی یك‌مردآمد (بی‌یمی‌یه) یعنی یك‌زن آمد (بشا) یعنی یك‌مرد رفت (بشی‌یه) یعنی یك زن رفت و همچنین در زبان سمنانی گاهی کلمات‌را بطرز مخصوصی جمع می سندند مثلا (میردکا) بیك‌مردمیگویند ولی (میردی)جمع مردان (جنی‌کا) بیك زن میگویند ولی (جنی) رابه‌جمع زنان‌اطلاق مینمایند این نوع‌جمع ها را جمع مکسر مینامندکه در بین زبانهای متداول فعلی تقریبا نادراست ،

در مورد صرف‌ونحو زبان سمنانی بهمین مختصراکتفا میشود . علاقمندان دراینمورد میتوانند بکتاب **فرهنك سمنان** تالیف دکترمنوچهر ستوده مراجعه‌نمایند .

نگارنده (رفیع) در نظر داشتم درضمن اوراق این تالیف کلیه امثال و اشعار محلی زبان سمنانی را که جمع‌آوری نموده‌ام بچاپ برسانم ولی چون مسموع افتاد که آقای **دکترمنوچهرستوده** مشغول چاپ‌کتاب دیگری بنام **ادبیات‌وفولکلورسمنان** هستند و کتاب‌مذکوردرآینده نزدیکی‌ازطبع خارج‌خواهدشد. بنابراین‌از چاپ‌امثال‌واشعارمحلی‌در این‌کتاب خودداری نمودم. اینك‌برای‌حسن ختام دو بیت‌از اشعار نغز **میرزانعیماسمنانی** پدر اشعارمحلی زبان‌سمنانی وابداع‌کننده شناخته‌شده و پراستعداداولیه این‌زبان‌را دراینجا نقل‌نموده ومطالب‌کتاب‌را بهمین‌جا ختم مینمایم .

سفرمرگ

باتش بیا بشین ونواتش کجه بشین | جالی بشین‌که جمله رفیقون همه بشین
گفت بیا برویم ، نگفت کجا برویم | جالی میرویم که تمام رفیقان میروند
بشه ته میبرن نشا ، ته میبرن | جالی نیه که با منشین ته پی بویرن
بروی ترا میبرند ، نروی ترا میبرند | جالی نیست که‌اگر بگولی نمیروم‌ازتوبگذرند

ترانه سال قحطی

خدا همارِه چه مَکه — ای فکری همارمِعاکه
همـا تلـه وَ شُنکه — یارب بحق اِسمی کَه
یا مرگ هاده‌یاسونگکه

هفت‌سالی‌جه‌بخُورچیمون — گندمین‌نون‌نخورچیمون
آخر هماچه کَرچیمون — یارب بحق اِسمی که
یا مرگ هاده یا سونگکه

پیه دارون پـا پَتیه — بـَری دارون شَتیه
مومَی ژین کاری‌یَوتیه — یارب بحق اسمی که
یامرگ هاده‌یا سونگکه

الله همـا فَریا بـرس — جزتَه ندارین دادرس
بُوسیجِی همـانفس — یارب بحق اسمی که
یامرگ هاده یا سونگکه

(موحدسمنانی)

نصاب منظوم زبان‌سمنانی

(ژیـِر) زیـر است (زُوَر) هم بـالا — (آرُو) امروز شد (هـَرِین) فـردا
(کَش) بغل(پَش) پس و (پَرُن) جلواست — (گَلّ) چه‌پیش و (پَرِین) چه‌پس‌فردا
(بُرمه) و (گِریَه) گریه وگـردن — (وِیَم) بـادام و (اَلغُلاق) قبا
نام سگه (اسِبه) ماده سگه (ماچُوک) — بچه سگه نیـز هست (اسِبَه کتـا)
(رُتـَه) حملـه بـویـژه از حیـوان — کبك و روباه (کَوک) و هم (رُبـا)
(وَی) به وخوب و (وی) گُم وبید است — کوچه (کِیژَه) است وباد باشد (وا)

(مرینه) هست نام فضلهٔ رز — که کنند قطع باغبان آنرا
گر بپرسی (کُجبَن) بود افلیج — غوره وغوزه (اوره) و (گُلّما)
(سُک) بود آب بینی و بینی — (ونی) است وگلو (دُل) ونخ (نا)
هست (گوشه گُله) زبان کوچك — که بنزدیك حلق دارد جا
از گلوبند هرچه پرسیدم — کس جوابم نداد جز (گلنا)
خُصیه : راه وچه (خی) و (دی)و (گی) — (اُستُقُن) استخوان و گربه (رُوا)
(چپلك) نان ساجی است که نیست — من و او را میانه هیچ صفا
(دیم) و (می) نام روی و مو باشد — هست همشیره نامش (همشیرا)
(دیمه) رویه (وشینه) کرباس است — پسته (پستك) ذخیره شد (پستا)
خود (دواج) و لحاف هردو یکیست — رختخواب است ای برادر (لا)
(باله) بیل است و (باله) دالان — خاله (هالا) و مُنکا (منکا)
(نار غلیان) تو ناشناسی دان — گرچه میلت نمیکشد اصلا
دو سه چانه خمیر گربه تنور — روی آتش پزند دان (کلوا)
گر ندانم (مچول) کم عقل است — پیش اهل خرد شوم رسوا
گُل چو (وَل) گشت وآب‌چون(او)شد — پس (وَلَو) دان گلاب ای دانا
هم (گُلَوشَن) گلاب پاش بود — (کَکِمی) قهقهه وکلاغ (کلا)
دست بنچه (تلیکه) لاوك (لاك) — (هلیمو) آبچلو و طاقچه (تا)

گر (هلیم کش) کسی ز تو پرسید جز چلـو کش نـدارد آن معنـا

بـاغچـه بـاشد ار درون حیـاط (کَـرده) نـامندش از غنی و گـدا

(غـار غـار) ست آسمـان غـرّش هست (سرگـوشکی) ای پسر نجوا

(هیره) و (نه) سه است و نه (دَس)ده (ای) و (دکی) یکی بدان و(دوتا)

بیست (ویست) و نود (نَـوَی) هفتاد هست (هَفتَـا) تـوالیش (هَشتَـا)

شش (شَش) و اول (اوّل) و صد (صَی) هیجده (هژده) و نخود (نَخـوآ)

(ا) و (م) هر دو من (ت) باشد تو (اُ) و (ژین) و (ژو) هرسه او اما

(ژو) فقط از بـرای مردان است (ژیـن) بود خـاص وویـژهٔ زنهـا

دان (هما) ماوراست گـر خـواهی خود بـه سمنان مـا (شما) ست شَمـا

(اُبی) و (ژون) شد هر دو تاایشان مـرد که (میـرّدکا) وزن (جَنکا)

(اُن) بود آن و (ان) ببـاشد این (اونی) آنها شد و (اِنی) اینهـا

(کیز) جویی بود عـریض و عمیق کـه در اطـرافش مـو کـنند نشا

(کُک) بود کرچ و (کلوه) گوله ولی نه ز تـوپ و تفنگ (از نخ تـا)

(جونگه) زنگ استو قصد این بنده هست زنگ فلـز نـه زنگ صـدا

(داش) بـاشد اجـاق مخصوصی کـه فرش نام نامی است و رسا

من ندانم که این چه اوضـاعی است که شده مـایهٔ خمیر (اوزا)

نام گنجشك دامغان (چـاغولو) ست وان به سمنان مـاست (مَرگوژا)

خشك انجیر هست (انجیلته) خشك زردآلو است (شیكه لتا)
(كلثور) نام نامی جالیز یا كه پالیز هر دو تاست بجا
(تق) بود بته خیار و كدو كرمك و هر چه قس علهذا
تو مپندار چونكه (خرمی) شد رخت بر بست شهد از خرما
كشت را موقمی (حراكش) دان كه بكارند زود و در گرما
ضد آن (وركش) و عقب مانده است كه بكارند دیر و در سرما
گند (گند) است وچند باشد (چند) سایه (سائینه) گاو باشد (گا)
بچه گاو را دو نام بود گاه (گوزا) و گاه (كاگوزا)
هر كه پرسید چیست نام چراغ رو بگوشش بگو كه هست (چلا)
با كه گویم (كوی) است اسم كدو كه و گاهی (خدی) است نام خدا
چند گویم عروس (عاریسیه) است هست داماد نام او (نوما)
سوزن ار (دزون) است حرفی نیست كه بود نام كفش هم (للكا)
(سولچه) در راه آب حوضچه است كه رود آب از آن بهر مجرا
نام او (سوزه جمجما) باشد آنكه در فارسی است سبزه قبا
كفك میوه جات و ترشیجات (پمته) هر چه جمع شد (كوپا)
كفك نان و آرد (جشن) بود هست بزرك بشهر ما (شیلا)
(تخم و تال) است تخم سبزیجات هم خیار و كدو و چون اینها
بار هنگ است نام آن (سیمنج) تا جریزی است (كال انگیرا)

(میزهٔ بـاگ) است کـود انسانـی   (کُوت) هم خـرمنی است از اشیا

(مالك) و (ری) بدانکه ریگه بود   (زُك) بـو د سنگه ریـزه توی غذا

(پیتنك) پودنه است و نعناع نیز   گر بپرسی ز من بود (نـا نـا)

هست (آرنگه) زنگه گندم و جـو   که خـود این ناشی است بهر گیـا

غوزه ها چون ز بـوته بـرچینند   بـوته ماند تهی ستـاده بپـا

نام ایـن بوتـهٔ تهی از بـر   (وشه روگه) است خـوب کن پـروا

دامغـان (پنبه چـو) بنـامندش   کـه بفهمند پیـر و هـم بـرنـا

هست (پیسیگه) دانـه انگـور   گر که فاسد شده است و به (انبـا)

گر . به (تخریـز) کس اشاره کند   جـز خـزانـه نبـاشدش معنـا

(گـوفکـی) دان شکوفـه نشکفته   ویژه زان انـار و قلعه (قلا)

هم کنـایـه است از سر پستـان   (گـوفکی) ای جوان خوش سیما

(لُك و لوشه) کنایه از پـوزه است   سوزه باشد (تپ پرسه) تك (تنیا)

(زاغ) هم نام زاج معدنـی است   پسر نـا شنـاختـه (وشکـا)

بیلك چـاهکن (کچا) نـامش   گود (جول) استو مـورچه (میلکا)

تـکـه‌ای قـند و تـکـه‌ای آتش   تکـه‌ای کشك هـر سه تـا (تولا)

(اوشن) آن حالت لبـالبـی است   بین مظـروف و ظـرف ای دانـا

گرنه مظروف از حبـوبـات است   نیست این معنی‌اش درست و بجـا

(اسه) بخشی و حصـه‌ای از آب   خاص شهر و (سنو) است نـام شنا

پینه (پینك) . (شپوده) پوکه زمین   که شده حفره حفره در صحرا

(تیرک) ای دوست دیرک است بدان ... که بدان بر کشند چادر ها
هست (سرتر) بمعنی لبریز ... دان (بریچا) دریچه ، بچه (و چا)
نوعی اسباب بازی بچه است ... کز صدا نامش گشته (غر غرنا)
جوجهٔ پر برون نیاورده ... همچنان تکه گوشت (گوشته‌لتا)
چون مربا کنند بادمجان ... نیست جز نامش (ونگنه لیچا)
خود (لیچا) بود مربا پس ... گرچه من نا شنیده‌ام تنها
(هرنه) هاون است چوبی و سنگ ... دان (ننا) را ننه (ببه) بابا
خود (سرندن) بدان تو بالا سر ... هم (پیندن) بدان تو پایین پا
(آرد یاش) آش رشته است بدان ... هم پلو راست نام (آش) و (پلا)
روغن روی زخم هم (آش) است ... که شود گاه به شدن پیدا
قاشق چوبی بزرگ و دراز ... نامش (کمچا) و هم بود (کترا)
غیر از این هر چه قاشق دگر است ... هست (چم چا) تنورچه (کلچا)
(هی) فرو (پی) ازو(هنی) استهنوز ... خویشتن (هشتن) و نگاست (نیا)
(نم) قرار و مدار سری دان ... بین اطفال و هم (هنی) است حنا
مرد بیمرضه و لچر (لته چین) ... (لله وین) آدم نظر کوتا
(گوز) را معنی زیاد بود ... رشد و وسعت ـ بلندی بالا
(واتوات) است هی سخن گفتن ... ویژه گر دلخراش و هم بیجا
هست خاگینه معنی (خیرت) ... توتک کودکان بود (چسنا)

(گُوزُبُن) هست نام گاو زبان
گاو نا کرده زا بود (تلَیسا)

هست (تُوُوِیل) کله بی گوشت
آرواره است نام آن (چَکُنا)

ای زنخدان خوشا بحال تو باد
که (زنَدَن) شدی و هم (چونا)

(محمدباقر نیری)

دلْ بیغَم و شرْمنْدَگی هرْ گزْ مَنَبوُ
بی جُرْم و خَطٰا بَنْدَگی هـرْ گزْمنَبوُ

بی برُمَه و آهی دلْ مناشوُ هرْ گـزْ
بی آتش وُ اُو زَنْدَگی هـرْگزْ منبو

***

عَـالَم بتَنَـونْ تَمـاْمْ سیمُوزری رَ
سرَ گوشْکی با تَنْ باآهُ ونالَه کَری رَ

آتش دو تَـنْ بمرْدُ وهیزَمْ تَرْ بـا
وازی ما کَروُنْ ژُو غُصَه خاکستَری رَ

اسر برْ بینْدَکَرْ گونمو گُلْ پی ردَبـا
پَرپَرْ مَکَرونْ خینْ مَپاژُونْ سری رَ

***

ابیکَس وُ تو بیکَسْ اَکَسْ کُبَرُونْ
تا سُرْخَ وَلَـه بجادبوُ خَسْ کُبَرُونْ

باأُونْ خَطُ وزُلْف وچَشِي مَخْموري کُوداْرْ　　رَیحُونْ مَگُنْ سُنْبلُ و نـَرگِسْ کـُبرونْ

***

مَهی مُو بَهنَجْ خَنجَر مگنْ ای‌ثوا بی‌هاکَه　　بکو آبکَشْ رَقیبی‌ژُوبَلا موسَرپی واکـه

اَهَنون‌تَه‌شوخ‌مینون‌مز و نون که‌هرکی‌بینی　　بهزار نـازُ و غمـزه ژو بعشق مبتلا کَه

چه‌دی‌بت‌مُوپی که‌هر دَم‌مرسون‌مگاردن‌دیم　　ناکُراهَنون تغافل بَه تـه سرکُو مونیاکه

چِکَر کُو ازَغمی تَه یقه نولره (نعیما)　　یَقه چـاكْ بو چَغم بوُکه‌ژُوسینه‌چاك‌چاکَه

***

مُوره باچه‌روزی‌بی‌چی که‌تَه‌غم‌بجون‌ندَرچَن　　زی تَه سی هزار فتنه، بپش وپرون‌ندرچن

مُوره‌باتَه پش‌پرون تر که توشوخ وبی‌وفایه　　ولی اَنقدر نَمواتشن‌موهم ان گمون نَدرچن

(میرزا نعیما)

***

مَنینون نصف شوین تابصبی‌فکرما کَرون　　که بدرگاه خُدَی اَچقدر خـاك بسرون

بـابـا مای کـه بیا تَنا مایه کـه. نَشا　　میو نه اَچکرون‌ان‌کو برون‌اون‌کوبرون

عَقل کلـی پی‌بیه مو نَتـا نفس وهـوی　　نَشنویون گرمو پیرپی نُخُدی‌بی‌خبرون

***

نصـف شب تـا بصبح بیـدارم　　فکـر چـالیش نفس غـدارم

پدر عقل گـویدم بشتـاب　　مادر نفس گویدم کـه بخواب

من دراین گیرو دار حیرانم　　چـارهٔ کار خـود نمیدانم

(فانی‌سمنانی)

بـاز واشی چی و لَهای و شکا　　مـوپی بشنود و گیلاسی بکـوا

عمـری‌مثلی و لینه ریکـه مشو　　تـا بنه خوای ژوینی مینی‌بشا

پیمه کاری بپری نین وارزی　　خوبره کاری به هری نین نونا

نَه هرَین مِیٔنی و نَه ابزی مِه   آروَیِن دو عَـزیزه خواَی نیادا

(پیمان یغمائی)

ای یه عمری نه نی بسه گیر   [illegible]

مشغلن شما من استاره بیه شو   خو استاره شماری وسته دگیر

بس است عمری نشستن در کناری   بگو تا کی کشم چشم انتظاری؟

نیمه شب هم شمارم اختران را   بس است ای ماه من اختر شماری

دِ نِ تو لو گاری عشقی نامش نه   ان شاخا با خونی دلی پا منه

شاید کو با خیال ته نیستون اما   مو دله دلی نشکلین نه جا منه

تو میدانی که کار عاشقی جا شا نمیگیرد   نهال عشق با خون جگر هم پا نمیگیرد

ترا شاید نباشد چاره‌ای بینیم یک ور روز اما   بدان جز مهر تو در سینه من جا نمیگیرد

آ کِه بِله لی مونس و بی یار نبا   خیر نه بینی و از زندگی ویزار نبا

خو تا گه موره اسه کو پابندی تیون   الا کو مو واری تو گرفتار نبا

خواهی که مانی همه بی مونس و یار   ده میشه ز زندگی ز هستی بیزار

با من به از این باش که پابند توام   خواهم ز خدا چو من نگردی تو دچار

کی ره با چنین تو شوخ و بیوفایه ؟ — کی ره با چنین تو تو ظالم بلایه ؟

اَوْ دِرْ باره بی تِه اِن حکاتی ؟ — تو گو دِ مهر و دریا کی خُدایه

کجا گفتم که شوخ و بیوفائی ؟ — کجا گفتم که تو ظالم بلایی ؟

من و درباره تو این جفا ؟ — تو که مهر و محبت را خدایی

مِرِن بی تِه مو کُل دنیا سیا به ؟ — مو حاصل زندگی پی سوز و آه به ؟

تا کی بَرشو و هَنر روز مُنتظر بِن ؟ — رِنا رزا مو چشی و لاکُن به

جهان در فرقتت بر من سیاه است — نصیبم از جهان سوز است و آه است

بمانم تا کی در انتظارت ؟ — بره بگذار چشم را گناه است

مرگوشه‌ای نِیا که وهردَخمه‌ای بَشه — می نی هَزار درن کوهَرای‌ای‌پی‌ویَتری

ای،کَرگی یَت نها که مرکاردَنه چشی — تَسَرمکَش کوبوسَنه با کونَه خنجَری

مایِن نَیا حَلاَله امّا منار زَنی — تا ژون نیاکَرَین ای دفَه بی سرَی‌خَری

ای رونِباکه شو ببو آسوده بین هما — از دستی اِن چغون نخسین باچشی‌تری

(نوح سمنانی)

فهرست اعلام تاریخی

ب

پ

چ

ح

د

ذ

ر

ش

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ق

ک

ن

و

فهرست اعلام جغرافیائی

ب

حرف پ

حرف ت

حرف ج

حرف چ

حرف ح

حرف خ

حرف ر

حرف ز ـ ژ

حرف س

حرف ش

حرف ص

حرف ط

حرف ع

حرف غ

حرف ف

حرف ق

حرف ك

حرف گ

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

فهرست اعلام جغرافیای محلی

حرف ب

حرف پ

حرف ـ

حرف ج

حرف چ

حرف ح

حرف خ

حرف د

حرف ر

حرف ز

حرف ف

حرف ق

حرف ک

حرف گ

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

آبادی ها

مزرعه‌ها

دریاها

رودها

نهرها

چشمه‌ها

قنات ها

استخرها

آب انبارها

کوهها

گردنه‌ها و دره‌ها

قلعه‌ها

دزها ـ دژها

برجها و منارها

اماکن متبرکه

مساجد

امامزاده‌ها

مقبره‌ها

ایستگاههای راه آهن

محله‌ها

خیابان‌ها

میدان‌ها

دروازه‌ها

بیمارستانها

مراکز فرهنگی و علمی آموزشی

کتابخانه‌ها

وزارت خانه‌ها

فهرست کتابها و نشریات

م

ص

ض

ع

ف

ق

ک

ن

کتیبه‌ها

فهرست واژه های مهجور

پایان

توضیحات لازم

همانطورکه در مقدمه این تألیف ملاحظه میفرمائید نخستین چـاپ و انتشار این‌کتاب در فروردین سال ۱۳٤٤خورشیدی درتهران انجام‌گرفته‌است، بهمین جهت درتقسیم‌بندی سیاسی این تألیف همه‌جا «فرمانداری‌کل‌سمنان» نوشته شده است. متأسفانه درچاپ دوم نیز چون به‌غیر از فهرست‌اعلام بقیه مطالب ازطریق افست تهیه‌گردیده ناگزیر به‌همان صورت‌گذشته عکس‌برداری و چاپ‌گردیده است.

لازم به‌توضیح است‌که فرمانداری کل سمنان درسال ۱۳۵۵خورشیدی با پیوستن شهرستانها و بخشهای گرمسار و ایوانکی و ورامین و دماوند و فیروزکوه به‌آن «استان‌سمنان» نامیده‌شد، درسال‌بعد به‌ترتیب شهرستانهای ورامین و دماوند و فیروزکوه ازآن جدا شد ودرحال‌حاضر همچنان «استان سمنان» نامیده میشود .

استان سمنان درحال حاضر ازطرف مشرق به دهکدهٔ عباس‌آباد شاهرود واقع در ۱۳۲کیلومتری شرق شاهرود و ۱۲۸کیلومتری مغرب سبزوار، از طرف مغرب به بخش ایوانکی (خاراکس=شاراکس) واقع در ۷۱ کیلومتری جنوب شرق تهران و ۳۰کیلومتری غرب شهرستان گرمسار، ازطرف شمال به منتهی‌الیه بخش سنگسر و شهمیرزاد شهرستان سمنان، ازسمت‌جنوب به‌کویر مرکزی ایران حدفاصل بین سیاه‌کوه و طرود و بیارجمند محدود است. و شهرستانهای سمنان، دامغان، شاهرود وگرمسار و بخشهای مهم سنگسر و شهمیرزاد و بسطام و میامی و ایوانکی و بخشهای مرکزی شهرهای مذکور را شامل می‌گردد .

فهرست آثار منتشر شدهٔ مؤلف این کتاب

۱ـ تاریخ سمنان: چاپ اول این کتاب در اردیبهشت سال ۱۳۴۱ خورشیدی و چاپ دوم در اسفند سال ۱۳۵۲ خورشیدی در ۷۷۸ صفحه به‌قطع‌وزیری در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲ـ تاریخ قومس (کومش): مشتمل بر وقایع تاریخی و اوضاع‌جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، تحقیقات باستان‌شناسی و شرح احوال رجال و معاریف: سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، خرقان، جندق، سنگسر، شهمیرزاد، جندق و بیابانك، در فروردین سال ۱۳۴۴ خورشیدی در ۶۵۰ صفحه به‌قطع وزیری و چاپ دوم آن در سال ۱۳۶۳ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب در تهران چاپ و منتشر شده است.

۳ـ تاریخ نهضتهای ملی ایران (در چهار مجلد): جلد اول این تألیف زیر عنوان (از حملهٔ تازیان تا ظهور صفاریان) در اسفند سال ۱۳۴۸ خورشیدی در ۶۵۶ صفحه به‌قطع وزیری توسط شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علی‌اکبر علمی) در تهران چاپ و منتشر شده است.

۴ـ تاریخ نهضتهای ملی ایران: (از سوك یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) چاپ اول این کتاب در اسفند سال ۱۳۵۴ خورشیدی در ۶۶۸ صفحه به‌قطع‌وزیری از طرف بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران طبع و نشر شده است. چاپ دوم آن در سال ۱۳۶۳ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب حقیقت چاپ و منتشر شده است. جلد سوم (از بیداد مغولان تا اوج حکومت صفویان). جلد چهارم (از آغاز نفوذ اروپائیان تا انقلاب مشروطیت) در دست تألیف

۵ـ اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان به‌آیین کهن ملی: چاپ اول این اثر در مهر سال ۱۳۵۰ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۶ـ نگین سخن: شامل شیواترین آثار منظوم ادبیات پارسی از قرن چهارم هجری تا عصر حاضر در ۱۲ مجلد که۶ مجلد آن در ۳۳۰۰ صفحه به‌قطع وزیری

تاکنون چاپ و منتشر شده است.

۷ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (در ۶ مجلد).** جلد اول این تألیف زیر عنوان (از زرتشت تا رازی) در اسفند سال ۱۳۴۷ خورشیدی و چاپ دوم آن در آذر سال ۱۳۵۶ خورشیدی در ۵۲۰ صفحه به‌قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۸ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان** (جلد دوم) زیر عنوان: (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) در ۹۴۰ صفحه به‌قطع وزیری (در دو بخش) در آذرسال ۱۳۵۷ خورشیدی از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۹ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (جلد سوم)** زیر عنوان (از مولوی تا جامی) در ۱۱۰۲ صفحه به‌قطع وزیری (در دو بخش) در بهمن سال ۱۳۶۱خورشیدی از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۰ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (جلد چهارم)** زیر عنوان (از دشتکی تا نراقی) در ۱۶۴۰ صفحه به‌قطع وزیری (در سه بخش) در سال ۱۳۶۸خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۱ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دوره قاجاریه (جلد پنجم)** زیر عنوان (از ملاعلی نوری تا ادیب‌الممالك فراهانی) در ۱۹۳۶ صفحه به‌قطع وزیری (در سه بخش) در اسفند سال ۱۳۶۸ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۲ـ **تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان در دورهٔ پهلوی (جلد ششم)** (در دست تألیف)

۱۳ـ **اقبال شرق** شامل شرح احوال و آثار و افکار و برگزیده‌ترین اشعار علامه محمد اقبال لاهوری که در ۲۸۸ صفحه به قطع وزیری در آبان سال ۱۳۵۷ خورشیدی از طرف انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۴ـ **چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی**، عارف بزرگ قرن هفتم وهشتم هجری، تحریر امیر اقبال سیستانی که در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ خورشیدی در ۲۰۲ صفحه به‌قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۵ـ **جنبش زیدیه در ایران.** این تألیف در سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف مرکز تحقیق و نشر آزاد اندیشان ایران در تهران چاپ و منتشر شد. چاپ دوم آن توسط انتشارات فلسفه در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در تهران منتشر گردیده است.

۱۶ـ **قیام سربداران** (داستان واقعهٔ باشتین) که در شهریور سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف انتشارات همگام در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۷ـ نورالعلوم: (کتابی یکتا از عارف بی‌همتا شیخ ابوالحسن خرقانی) عارف بزرگوار ایرانی زیسته در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری (نمونه نثر قرن پنجم هجری) همراه با شرح احوال و آثار و افکار او که در اسفند سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف انتشارات بهجت در تهران چاپ و منتشر شده است. چاپ دوم آن نیز در اسفند سال ۱۳۶۳ خورشیدی منتشر گردیده است.

۱۸ـ آزاد اندیشی و مردم‌گرائی در ایران: این تألیف در ۲۲۰ صفحه در مرداد سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف مرکز تحقیق و نشر آزاد اندیشان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۱۹ـ تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم‌هجری که در شهریور سال ۱۳۶۰ خورشیدی در ۳۵۰ صفحه به‌قطع وزیری از طرف مرکز تحقیق و نشر آزاد اندیشان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است. چاپ دوم آن نیز در سال ۱۳۶۳ خورشیدی از طرف انترتشارات محمدعلی علمی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۰ـ سلطان‌العارفین بایزید بسطامی: شامل شرح احوال و آثار و افکار و اقوال بایزید بسطامی عارف بزرگ قرن دوم و سوم هجری که در شهریور سال ۱۳۶۱ خورشیدی از طرف انتشارات آفتاب در ۵۰۰ صفحه به‌قطع وزیری درتهران چاپ و منتشر شده است. چاپ دوم آن نیز در سال ۱۳۶۶ خورشیدی از طرف انتشارات بهجت در تهران منتشر شده است.

۲۱ـ خمخانهٔ وحدت: شامل شرح احوال و آثار و افکار و مکاتبات وگزیده‌ای از اشعار شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری که در اردیبهشت سال ۱۳۶۲ خورشیدی در ۳۳۶ صفحه به‌قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و نشر یافته است. (توضیح اینکه قلم سربداران از روی این تحقیق تهیه شده است).

۲۲ـ دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری که در ۵۴۸ صفحه به‌قطع وزیری در خرداد سال ۱۳۶۴ خورشیدی از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۳ـ کتاب آفتاب (کندوکاو) که در بهار سال ۱۳۶۵ خورشیدی در ۱۵۲ صفحه به‌قطع وزیری از طرف انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۴ـ ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری که در ۳۶۰صفحه به‌قطع وزیری در اسفند سال ۱۳۶۷ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۵ـ مجموعهٔ کامل غزلهای فروغی بسطامی به‌خط استاد حسن سخاوت‌مدرس و عضو انجمن خوشنویسان ایران که در بهمن سال ۱۳۶۷ خورشیدی در ۳۵۲صفحه

به‌قطع وزیری در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۶ـ تجلی تاریخ ایران (مجموعه پژوهشهای تاریخی و جغرافیائی)

۲۷ـ فرهنگ شاعران زبان پارسی (از آغاز تا امروز)

۲۸ـ تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی. در ۱۲۰۰ صفحه به قطع وزیری

۲۹ـ ارغنون حقیقت (مجموعه شعر)

۳۰ـ تاریخ فرهنگ ملی ایران (در دست تالیف)

۳۱ـ با سوادان بی‌فرهنگ یا روشنفکر نمایان بی‌دانش: (در دست تالیف)

فهرست لغزشهای چاپی کتاب

صفحه	سطر	نادرست	درست
هشت	۳۱	۲۶ فصل	۲۵ فصل
۵۲۸	۱۱	روزشب	روز وشب
۵۲۸	۲۴	بوالحن	بوالحسن
۵۲۹	۱۶	با داغ عشق	باداغ‌غم‌عشق